



PK
6481
M9A24
1870
v.4

'Abdullah, Sari
Serh-i Mesnevi

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

473/4

فهرست الجلد الرابع (من جواهر) زواهر الجناب
صاری عبد الله افندی قدس سره المعالی

۲	پیش آمدن نقیبان و دربانان خلیفه از بهر اکرام اعرابی
۷	قصه یوسف علیه السلام بدایتش حب و الفت و وسطش اشتیاق
۰	و هجرت و نهایتش مشتمل عصمت و محتوی مغفرت
۹	حلیه یوسف علیه السلام
۱۲	اسماء کواکب احدی عشر علی لسان فخر البشر
۱۵	من لم یهیجه الربیع و ازهاره فهو فاسد المزاج یحتاج الی العلاج
۲۹	کلام یوسف علیه السلام من خرج الی اللب کان سجنه الی الجب
۳۲	تفسیر (اذ رای ناراً فقال لاهله مکشوا انی آتست ناراً)
۳۴	سن موسی علیه السلام در وادی ایمن
۳۶	الفرق بین انی و بین انا و بین ربک
۳۹	عروج عیسی علیه السلام علی اختلاف الاقوال
۴۰	فی اسماء الحواریین
۴۱	تبشیر عیسی من مجی محمد علیه السلام
۴۲	صلب الیهود علی شبه عیسی علی اختلاف الاقوال
۴۴	نزول عیسی من السماء الی قومه بعد رفعه سبعة ايام علی قول
۴۵	قصه مجدلاتیه تفرق الحواریین فی البلاد
۴۶	نزول عیسی علیه السلام فی آخر الزمان
۴۷	کیفیه رفع عیسی علیه السلام تفرق النصاری فی عیسی علی ثلثة
۵۰	مذاهب یعقوبیه ملکویه نستوریه
۴۹	بیان عدد الافلاک
۵۰	بقاء مقام الولاية الی يوم القيامة
۵۱	الفرق بین لاهوت و بین ناسوت
۵۲	قصه اکل آدم و حوا من الشجرة و تحقیق شجره که آدم اورا تناول کرد
۵۳	سبب اکل آدم من الشجرة بعد النھی
۵۵	خطاب آیت (ولا تقربا) بضمیر التثنية
۵۸	بیان تبشیره علیه السلام بعمه عباس رضی الله عنه بالخلافة فی عقبه
۵۹	قصه اسلام عباس رضی الله عنه و نبذة فی غزوة بدر کبری و بعض فوائد

عدد اعجاب البدر	٦٠
قصه غريبه وحكايت عجيبه	٦٤
دربيان آنكه عاشق دنيا بر مثال عاشق ديوارست بروتاب آفتاب تافت	٦٧
حال الدنيا وطالبها وراغبها	٦٨
مثل عرب اذ از نبت فازن بالحره واذا سقرت فاسرق الدره	٧٣
حجيات نوراني وظلماتي	٧٧
بيان القلب والنفس حقيقه العباده	٧٨
سپردن عرب هديه را يعنى سبوراً بعلامان خليفه	٧٩
تشبيه القلب للسلطان ونصيحه السلاطين	٨١
لطيفه مجنون بالي	٨٤
علم نافع وغير نافع حكايت ماجراى نحوى وكشتيان	٨٦
صرف ونحو در علم تصوف ورساله نحو القلوب للفتشبرى	٨٩
قبول كردن خليفه هديه وعطا فرمودن باكل بي نيازي	٩٤
شرح حديث (كنت كثرًا مخفياً)	٩٧
كلام يقين لبعض الالياء فى صورة الشك	١٠٢
بيان شطحات وطامات صوفيه	١٠٣
شطحات صوفيه در مثل زرين وثلث صور تش معنى اورازيان ندارد	١٠٧
تفسير (والسماء ذات الحبك انكم لفي قول مختلف)	١١٢
الفرق بين الافك والكذب	١١٥
در اتحاد نقطه وحروف ودر سر اختلاف وتباين واختلاف	١٢٣
ادبان وملل وخواص حرف	١٠٠
اختلاف الارواح كاختلاف الحروف واتفاقها اتفاقها	١٣٩
فى بيان يوم العرض الاكبر بمواظبه	١٣٩
معناى ابله فى حديث (ان اكثر اهل الجنة ابله)	١٤٦
حديث (العلماء مصاييح الارض) وامثاله	١٤٧
صفت پير ومطاوعت وى	١٥٠
تحقيق غزل وحديث (لاغول ولكن السعالى)	١٥٥
تفسير (يادود انا جعلتك خليفه فى الارض فاحكم بين الناس بالحق)	١٥٨
وصيت كردن رسول عليه السلام على رضى الله كه چون	١٦٣

در تأویل کوه قاف و سیرغ	۱۶۴
وقعه حدیثیه تفسیر (ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله)	۱۶۷
کبودزدن قزوینی بر شانکاه صورت شیر و پشیمان شدن او	۱۷۸
روایت غریبه در حق اصحاب کهف تفسیر (وترى الشمس	۱۸۲
رفتن کرک و روبه در خدمت شیر بشکار	۱۹۰
در احکام طریقت	۱۹۴
حکایت غریبه و قصه عجیبه ^{تسمیه الحارثه کبلیه}	۱۹۶
تفسیر آیت (ظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء)	۱۹۹
قصه امتحان کردن شیر کرک را و گفتن که آیدش آیای کرک بخش کن	۲۰۷
تحقیق (کل شیء هالک الا وجهه)	۲۱۰
قصه آنکس که دریاری بکوفت از درون گفت کیست آن گفت منم	۲۱۲
ذکر لا اله الا الله و الله و اسماء طوریه	۲۱۴
تحقیق معنی الجمل فی قوله تعالی (حتى یلج الجمل)	۲۱۸
بیان تفسیر (کل یوم هو فی شأن)	۲۲۱
تحقیق جنات ذاتیه و اطوار بعض تجلیات الهیه	۲۲۹
ادب کردن شیر کرک را که در قسمت بی ادبی کردی	۲۳۶
تهدید کردن نوح علیه السلام مرقوم را که بامن میباید	۲۴۱
بیان ازاله نکردن کبار ائمه را و دخول هر تکب کبیره در نار و بعض	۲۴۴
او صاف نار و موعظه	۰۰۰
وصف جهنم عن لسان جبریل بیان سکان جهنم	۲۴۶
نشاندن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش	۲۵۶
در صقاله خلوتیه و نقش بندیه و نور بخشیه و بیرامیه	۲۵۷
صیقل القلب التقوی من الله	۲۶۰
آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام و تقضای یوسف از و تحفه	۲۶۲
بیان احوال الناس فی الحشر	۲۶۸
تفسیر (ولقد جئتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة)	۲۶۹
بیان الجوع و الفضیله فیه	۲۷۹
تفسیر (ان المتقین فی جنات و عیون)	۲۸۰
فضیله الا ستغفار فی وقت السحر	۳۸۳

تفسیر وارض الله واسعة و تحقیق وسعت او	۳۸۹
تأویل آیت وارض الله واسعة ودلالة الایة علی اربعة خصال	۳۹۴
جواب کفتی مهمان یوسف را علیه السلام که آینه آوردمت ارمغان	۳۰۰
تبيين بعض الاشياء بضدها	۳۰۴
بيان علماء الدنيا وعلماء الآخرة و شان علماء الآخرة	۳۱۰
در بیان مهم سالک	۳۱۴
مرتشدن کاتب وحی بسبب آنکه پرتو وحی بروزد	۳۱۵
قصه ارتداد کاتب وحی که نامش عبدالله بن ابی سرح بود	۳۱۸
مشاوره رسول علیه السلام با جبرائیل در حق معاویه رضی الله عنه	۳۲۱
برای نویسنده وحی و قول جبریل استنکبه فانه امین	۰۰۰
تفسیر (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا)	۳۲۳
مطلب مهم و لطیف و الانسان علی نوعین	۳۲۸
حکایت عبرت نما	۳۳۱
ترك الايخاف ائلا يياس الناس و بیان سعت رحمة الله	۳۳۳
حکایت غریبه فی مرید ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره	۳۳۸
شهادة الارض المصلین بان صلی فی فی حضور رب العالمین	۳۴۵
تفسیر سورة (اذ ازلزلت الارض زلزالها)	۳۴۷
تأویل سورة (اذ ازلزلت الارض زلزالها)	۳۵۱
تکلم الحجر واسکفة الباب والحائط الی النبی صلی الله علیه وسلم	۳۵۴
در اطوار سبعة قلبیه و در وجود جن	۳۵۷
اقسام الجن علی ثلاثة عفاريت اراذل اباریق	۳۶۱
دعا کردن بلعم با عور که موسی علیه السلام وقومش	۳۶۷
قصه بلعام واسمه و مقامه و سبب ارتداده علی التفصیل	۳۶۸
بيان المقهورین فی القرآن عبرة للآخرین	۳۷۳
عذاب الاستیصال کان لازاء نفس معصومة	۳۷۵
تفسیر (کائنهم حر مستغفرت فرت من قسورة)	۳۷۸
در مبدأ و معاد و تبدلات صفات	۳۸۰
اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت خویش و امیری اهل دنیا	۳۸۴
در حرکت موجودات بارادت خالق المکونات و در معنی المعنی هو الله	۳۸۸

باقی قصه هاروت وماروت و عقوبت ایشان در دنیا بجهت بابل	۳۹۲
مما یتجب منه من طلسمات الاولین فی شهر بابل	۳۹۳
امر بالمعروف ونهی عن المنکر و درجات آنها	۳۹۶
درجها سبعة نفس	۳۹۹
قیاس المقلد اولیاء الله تعالی بنفسه وشرح کلامهم	۴۰۲
بعبادت رفیق کریمه سایه رنجور خویش	۴۰۷
فی الخلم والغضب وکظم الغیظ و تفسیر (والکاظمین الغیظ	۴۱۰
الفرق بین السرعة والمجالة	۴۱۳
تحقیق فی بعض اسرار الصلوة	۴۱۷
نبذه در فضیلت فاتحه و بعض معانی حدوثنا (واهدنا الصراط)	۴۲۰
مطلب لطیف فی الفرق بین التفسیر والتأویل	۴۲۵
اول کسی که در مقابلہ نص قیاس آورد ابلیس بود	۴۲۹
در تحقیق سجده ملائکه بآدم و گفتن ابلیس انا خیر منه و بعض تحقیقات	۴۳۰
تفسیر فلا انساب بینهم	۴۳۲
در ضعف دلائل عقلیه و نقلیه و حکایه امام رازی	۴۳۸
نبذه فی تفسیر (وما منا الا الهه مقام معلوم)	۴۴۳
در بیان آنکه حال خود و مستی خود پنهان باید داشتن از جا هلاک	۴۴۷
مطلب مهم لاهل السلوک من العشاق	۴۴۸
تفسیر تعرج الملائکه والروح الیه	۴۵۶
بیان يوم الهی کان مقدارہ الف سنة	۴۵۷
تفسیر وان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً	۴۶۲
تفسیر کمثل الحمار یحمل اسفارا	۴۶۶
تحقیق بعض اسرار هو	۴۷۰
تحقیق الاسم والسمی	۴۷۳
الوحی الی اولیاء الله تعالی	۴۷۷
قصه مری کر دن رومیان و چینیان در علم ذقاشی و صورت کری	۴۷۹
نبذه از اسرار و اضمحلت جناحک	۴۸۴
نبذه من تفسیر (فی مقعد صدق عند ملک مقتدر	۴۸۸

Abdullāh, Şarī
Şerh-i Mesnevī

مشنوی شریف شری

تاجی زده

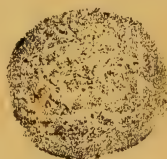
✽ اصراری عبدالله افندی ✽

✽ جلد ✽

✽ رابع ✽

مطبعة عامره ده طبع اولمشد

سنه ۱۲۸۸





PK
6481
Mg A24
1870
v. 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

✽ پیش آمدن نقیبان و دربانان خلیفه ✽
✽ از بهر اکرام اعرابی و پذیرفتن هدیه او ✽

خلیفه بغدادك نقیبلری و دربانلری مرد اعرابی نك اكرامی و انك خلیفه یه
كتور دوی هدیه سنی قبول اینك ایچون مرد اعرابی او كنه قارشو كله لری
بیانده در كاشف اسرار یقین حضرت مولانا جلال الدین قدس الله سره
مناسبت ایله نیچه نكات عجبیه بیان ابتد كنصكره كبرو مرد اعرابی حكایه سنه
شروع ایدوب بیوررلر كه ✽ مثنوی ✽ آن اعرابی ازیه بان بعید ✽ اول اعرابی
بیابان بعیددن ✽ مثنوی ✽ بر در دارالخلافه چون رسید ✽ چونكه باب سعادت
دارالخلافه ایرشدی ✽ مثنوی ✽ پس نقیبان پیش اوباز آمدند ✽ پس نقیبلر
انك او كنه كلوب استقبال ایتدیله ✽ مثنوی ✽ پس كلاب لطف بر جیش
زدند ✽ انك جیب و كریانه چوق كلاب لطف و عنایت سپدیله نقیب لغتده بمعنی
عرفدر كه جمعی نقبا و عرفاء كلور یعنی دون رئیس اولان مرد مهتر در ✽ پس
معنای ظاهر یسی اوزره مرد اعرابی یه استقبال ایدن محسنلر وسط الحال اولوب
مقرب درگاه پادشاهی اولانلرك اعلالردن ادنی بر بلوك نقبا و عرفا ایدیكه
مثلانی زماننا اولان پادشاهلرك قیوجی باشیلری و قیوجیلر كئنداسی كبی در
وسر سئخنده اولان سرخ شریفده اولان دربانان قیدی دخی و معنایی مبین در

سیر سخن

و طریقۀ بکتابشیده نقیب مسافر و مجاوره سفره کش نان و نعمت اولان خدامه
تسمیه ایدرلر مرد عرب مسافرت ایله مهمان اولمغه وارد قدّه تقییلر مرد عربی
استقبال ایدوب نعم پادشاهی ایله ضیافت ایتدیلمر دیمکدر اما اصطلاح قومده
نقبا اسم باطن ایله محقق اولمش بر طائفه در که مرتبۀ ابرار و درجۀ اخبار دن
اعلا مرتبۀ ده اولوب بواطن ناسه مشرف و خفایای ضماری مستخرج در * زیرا
وجوه سر پرده اولان ستار نقبایه مکشوفه در (وهم ثلثه اقسام نفوس علویه
وهی الحقایق الاسریة و نفوس سفلیة وهی الحقایق الخلقیة و نفوس وسطیة
وهی الحقایق الانسانیة و الحق تعالی فی کل نفس منها امانة منظویة علی اسرار
الاهیة و کونیة و هم ثلثه) بونک تفصیلی بوندن اقدم مثنوی شریفک اوانه
قریب مرد بقال ایله طوطی حکایه سنده * مثنوی * جله عالم زن سبب
کراه شد * کم کسی زابدال حق آگاه شد * بیتده تفصیل اولمشدر * الحاصل
بر محله دخی حضرت مولانا خفایای ضمائر مشرف اولان نقبایی مراد
بیور مشلدر زیرا سیاقده اولان بیت شریف بومعنائی تصریح ایدوب بیوردرلر
* مثنوی * حاجت اوفهمشان شد بی مقال * اعرابنک حاجتی و قلبنده
اولان نیتی بی مقال آنلرک معلوم و مفهومی اولدی زیرا اول نقبا بر طائفۀ روشن
دل در که * مثنوی * کار ایشان بد عطا پیش از سؤال * آنلرک کاری سؤال دن
اول بخش و عطا ایدی پس اعرابی یه اولانواع عطا قیلدقد نصکره مر اسم
طریقتی دخی رعایت ایچون * مثنوی * پس بد و گفتند یا وجه العرب * پس
نقبا اعرابی یه ایتدیلمری عربلرک وجهی یعنی آب روی و شریقی * مثنوی *
از کجی چونی از راه و تعب * نه دیارد نسن و یولدن وز حندن نیجه سن ای
کر کچدن عاشق و بو یوله سلوک ایتکه طالب صادق علم شریفه خنی اولمیه که
مقرب قرب بارگاه دیومی مولانا جلال الدین رومی ایات سابقه ده نقبا ایله
و شمد نصکره واقع اوله جق ایات شریفه ایله قطب عالم و مر شد اعظم
طریقۀ سنده اولان قواعد تربیه و مر اسم رابطۀ بی بیان بیور مشلدر در حقا که
اقرب طرق هدایتۀ مثنوی شریف کبی بر دلیل فایق اولماز طیب الله انفسه
(واول قواعد مر غوبه بودر که بر طالب صادق حق جل و علا توفیق و عنایت
ایدوب مر شد کاملک نشانی طویوب دار الخلافۀ افضل و جانب سعادت
اکل کله هدایت ایلسمه علامات کالدن بری دخی بودر که ملازمان عبثۀ
فلک رتبه زندن اولان هر قنغی مجذوب سالک و عاشق صادق ملاقی اولسمه

کشف ضمائر ده نقبا منقبت بولوب کند و ایله کورشدکاری کی مشاهده
 جالارندن مقصود و نتیجه حصول پذیرا و لوب دخی اول پادشاه معنایه بولاشد زدن
 اول بونلرک توجهندن پرتو ایدن نور محبت سؤله احتیاج قوماز نته کم مثنوی
 شریفک اوائله قریب گیر و بو معنایی کشف ایدوب نه خوب پیور مشاعر
 مثنوی ✽ ای لقای تو جواب هر سؤال ✽ مشکل از تو حل شود بی قبل و قال ✽
 ترجائی هر چه مارا در دلاست ✽ دستگیری هر چه پایش در کلاست ✽ پس طالبک
 قلبی انلرک وجوه مبارکه لرین کورد و کندن عشق و محبت و ذوق و حالت ایله
 دریای زخار معرفت اولوب مقصود بالذات و نتیجه ریاضات و ثمرات شجره
 مجاهدات خود حالت مزبوره و کیفیت مذکوره نک ظهوری در بو حال
 حاصل اولدقد نصکره ابواب ریاضات و مجاهداتدن بر باب آخر دخی آچیلوب
 نتیجه دنصکره گیر و مجاهده و ریاضتدن کسسته اولماز اما اول ریاضات
 و مجاهدات اولدن اولان مجاهده و ریاضته هیچ وجهله بکزمز باش تابینی
 ایددی بنم جانم مرشد کاملی بولمغه بو حالت اوز که نشان و علامتدر همتک بویله
 برسلطانی بولمغه و اکا اولنجه قول اولمغه صرف ایدوب انک آستانه سندن غیری
 برده قرار ایتمه آه اول کروه برشکوده بر اوز که ذوق و محبت واردد که معرفت
 سونیک لازم دکل همان ندر حالک خوش کلدک دیدکاری طالبه وجد و حالت
 ویر ✽ پس مر دعر به دخی حالات عشق و محبت و فیوضات جذبه و حالت پرتو
 ایتد کدنصکره اول حب ذاتی و نظر حقانیه ای مرد عرب بوشمع جمعه کلدکن
 و مشقات راه چکمکدن مرادنه ایددی دیوعین مراد ایله حال و خاطر صوریشور لر
 مقصود خود حاصل اولماغله مرد عرب انواع تواضع و مسکنت و اصناف
 شوق و محبت ایله ✽ مثنوی ✽ کفت وجهم کر مر اوجهی دهید ✽ ایتدی ای
 محبوبان آلهی و نقیبان ربانی بنوجه و شریفم اگر بکا اولوجه و شرفی احسان
 ایدر سه کوز ✽ مثنوی ✽ بی وجوهیم چون پس پشتم نهید ✽ بی وجوه
 بی شرافتم چرنکه بی و رآه ظهیر یکره قویه سز حاصل کلام سز کله بولشمازدن
 اول بو ذوق و حالتدن بی بهره قلمیز بر مضغه مکدره ایدی بحمد الله تعالی کر چکر
 نظر نده بودولته واصل اولوب نظر کیمیا اثر یکردن بو حالت ظهور ایدوب
 قلمیز نور محبت ایله طولدی ✽ پس بنم شرف و عزتم سزک بکا واقع اولان نظر
 و توجه و مرده قلم احیاسنه کوکل قوشد و غبر کردن حاصل اولدی بو خسه
 بنم اولکی عالم نه اولسه کر کدر وای بکا اگر سز بندن کوکل دندروب و نظریکردن

دور ایدر سکر دیوب نعمت شکرنی رینه کتوردی ❖ نسیمی نظم ❖ سقا هم ر بهم
 خری دوداغک کوژندندر ❖ بومیدن ایچه نک نقلی حدیثک سکرندندر ❖ دم
 عیسی کبی نطقک دیرلدر جانسز اشباحی ❖ بومعجز جان فزا املک مفرح
 جوهرندندر ❖ نسیمی ماسوی الله دن کسلدی دلبری قالدی ❖ نسیمی نیلسون
 نلسون عنایت دایرندندر ❖ آه ای عاشقان مجذوبان و عارفان واصلان ❖ مثنوی ❖
 ای که در روتان نشان مهتری ❖ ای محبوبلر یوز کرده اولواق نشانی واردر
 ❖ مثنوی ❖ فرتان خوشتر ز زر جعفری ❖ سمرک فرو شو کتکز جعفری
 دیدکاری زر خالص دن ایودر ❖ مثنوی ❖ ای که یک دیدارتان دینارها ❖ ای
 نقیبلر سزک بر دیدار کوز نیجه لقا و صد هزار دیدار له معادل در ❖ مثنوی ❖
 ای نثار دین تان دینارها ❖ ای شریفلر بولطف و کرم کرده مال بسیار و سیم
 و دینار سزک دین وعادتکزه بذل و نثار اولسون ❖ شعر ❖ عید اکبردر جلالک
 عیده جان قربان اولور ❖ آب حیواندر دوداغک کیم ایچر سه جان اولور ❖ کرچه
 عشقک مسکنی در کوکلک و برانه سی ❖ کنج بی پایانه لایق فتنه هر ویران اولور ❖
 یارب اول پاکیزه جوهر کیم بشر در صورتی ❖ فتنی عالمدن کلور آدی نه دن
 انسان اولور ❖ جائیمسن یا آدم اوغلی ای کونش رخساره کم ❖ صورتک نقشنده
 انسان واله و حیران اولور ❖ دوشدی سودایی کوکل آشفته زلفک دامنه ❖ دوشمین
 شول عنبرین زنجیره سرگردان اولور ❖ آه ای عارفان ای عاشقان ❖ مثنوی ❖
 ای همه بنظر بنور الله شده ❖ ای جمله کز الله نور یله نظر ایدر اولمش سز
 ❖ مثنوی ❖ بهر بخشش از بر شه آمده ❖ حضور پادشاهیدن محتاج
 و بی نواله احسان و انعامدن او توری کلش سز ❖ مثنوی ❖ نازیندان کیمیا
 های نظر ❖ حتی اول کیمیار نظرینی او راسز ❖ مثنوی ❖ بر سر مسهای
 اشخاص بشر ❖ مس اشخاص بشرک باشی اوز رینه یعنی سلطان حقیقت
 و پادشاه طریقت جانندن بخش و عطایه کلوب نظر اکسیر اثر یکنی
 مس مثابه سنده اولان اشخاص بشرک قلوبنه طرح ایدوب نحاس صفات
 بشریه سن ذهب صفات ربانیه به تبدیل ایدر سز آه ای جواد و سخیلرو کیمیا
 عشقه غنیلر بن سزک مدح و ثنا و شکر عطا کرنی نه وجهله ادا ایده بیلورم که
 ❖ مثنوی ❖ من غریم از بیابان آمدم ❖ بر امید لطف سلطان آمدم ❖ بن غریم
 بیاباندم کلدن سلطانک لطفی امیدینه کلدن ❖ مثنوی ❖ بوی لطف او بیابانها
 گرفت ❖ اول پادشاه معنائک لطف و احسانک رواج طیبه و نام شریفک

فواصحه مسکینه سی بیابانی طوندی و شام مشتاقینی معطر ابتدای ✽ مثنوی ✽
 ذره‌های ریک هم جانها گرفت ✽ ریک ذره لری اول شاه ولایت نفعات
 محبت حیات بخشیدن جانلر طوندی و مرده دلار حیات بولدی بن اول شاه
 مکرمت پنهان دلو اوله جود و عطاسن اشیدوب جانمه درد اشتیاق دوشوب
 ✽ مثنوی ✽ نایدینجا بهر دینار آدم ✽ حتی بورایه دینار دن او توری کلام
 یعنی اولدن اولان بعض مکاشفات و مشاهداتم ترقی بولوب نیجه علم و معرفت
 زیاده لکنه کلام ✽ مثنوی ✽ چون رسیدم مست دیدار آدم ✽ چونکه
 بورایه ایر شدم و سزی کوردم بکار عشق و تجلی و جذبه و تسلی حاصل
 اولدیکم اولکی بیلد کرم اونودوب و مکاشفاندن کچوب مست جلال الهی کلام
 ✽ مغربی ✽ از خانقه و مدرسه و صومعه رسیم ✽ در کوی مغان بای
 و معشوق نشیم ✽ سجاده و تسبیح بیکسوی فکندیم ✽ در خدمت ترسایچه
 زنار بدستیم ✽ در مصطفیها خرقة ناموس دریدیم ✽ در میکدها توبه ساوس
 شکستیم ✽ از دانه تسبیح شمردن برهیدیم ✽ وز دام صلاح و ورع و زهد برستیم ✽
 در کوی مغان نیست شدیم ✽ از همه هستی چون نیست شدم ✽ از همه هستی
 همه هستیم ✽ مامست و خراییم و طلب کار شراییم ✽ یا آنکه چو مامست
 و خرابست جوشستیم ✽ زین پس مطلب هیچ ز ماداش و فرهنگ ✽ ای عاقل
 هشیار که عاشق و مستیم ✽ المنة لله که ازان نفس برستیم ✽ رسیم بکلی
 و کنون باده پرستیم ✽ تا مغربی از مجلس مارخت بدر برد ✽ او بود حجاب ره مارفت
 و برستیم ✽ آه ای نقیان مقربان در گاه پادشاه عالم پناه بن غریب و مسکینک حالی
 اکامائلدر که ✽ مثنوی ✽ بهر نان شخصی سوی نایاب وید ✽ بر شخص اتمکدن
 او توری اتمکچی جاننه سکرندی ✽ مثنوی ✽ داد جان چون حسن نابار اید ✽
 چونکه اتمکچی جوانک حسنی کوردی جان و پردی یعنی اچمه و یروب نان الاجق
 ایکن مال و خاتمان و لقمه و نان خاطرندن کیدوب جان و جنان و یروب عاشق
 بی سر و سامان اولدی ✽ مثنوی ✽ بهر فرجه شدیکی تاکستان ✽ مثلا سر
 و تفرج دن او توری بر کسنه گلستانه کندی ✽ مثنوی ✽ فرجه اوشد جلال
 باغبان ✽ انک تفرج و سیرانی باغبانک گلستان حسن و جالی اولدی ✽ یعنی
 گلستان سیرین ایدر کن کلزار صاحبی کوروب جلاله عاشق اولوب و سیر
 گلستاندن کچوب انک جلال باکالی مشاهده حیران و عشق و شو قیله
 شوریده و نالان و بلبل هزار دستان اولدی ✽ مثنوی ✽ همچو اعرابی که

آب از چه کشید * وشول اعرابی کبی که چاهدن آب چکدی و قصدی چاهدن
 صو ایچمک ایدی چونکه بعد الارسال دلوی اخراج ایلدی ناکهان باشنه
 کون طوغوب و دماغ جاتی لذات محبتی طویوب * مشوی * آب حیوان
 از رخ یوسف چشید * یوسف علیه السلام اقداح جمال باکالندن آب حیات
 عشق و محبتی طاتدی و بحر مشاهده غرق اولدی و بر جمال کور دی که
 یرنو نوری نور آفتابک تاب و طاقن الدی * شعر * ای یرنو جمال ترابنده
 آفتاب * از یرنو جمال نوفر خنده آفتاب * چون دیداز ان جمال کدیک لعله
 پیش نیست * از شوق روی تو زد خنده آفتاب * نو آب زندگانی و جانها کدای
 تست * از آفتاب روی تو شد زنده آفتاب * تو پادشاه حسنی و حسن تولم بزل
 باتبع حکم تو سپرافکنده آفتاب * تا آفتاب روی ترا دید سجده کرد * در یرنو جمال تو
 شرمنده آفتاب (قال الله تعالی لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین) قصه
 یوسف بر حکایه عجیبه و روایت غریبه در که بدایتی مشیر حب و الفت و وسطی
 منی استیاق و هجرت و نهایی مشتمل عصمت و محتوی مغفرت و رحمت و هر کلامی
 مطابق حکمت و هر فصلی متضمن فضیلت او لما غله افاضل متقدمین و اکابر
 متأخرین بحسب تفاوت مشارب و بقدر تباین مراتب بوقصد دن حصه دار
 و بوشجر دن پر بار او اوب هر بری بو حکایتک شر خنده بر عبارت و بور وایتک تعیین
 مطالبنده بر اشارت ایتمکله بوقفیر عذیم الاستطاعه دخی بر خوای (من تشبه بقوم
 فهو منهم) فرقه خدام فضلالی انام و زمره ملازمان عبثه تبعه فصحای ایامدن
 اولمق امنیه سیله ارواح طویه لرندن استمداد و سنه سنیه لرینه اتباع و استناد
 اولنوب اقوال مورخینی ترجمه و بر موجب (نحن نقص عليك احسن القصص)
 بطریق الاجال بو حکایت نفیسه دن بر نیده بیانه مباشرت و مشوی شریفده
 بو بیت لطیفک مناسبتی ایله برادر لری یوسفی غیایات جبه القا و ابلاج و عنایت
 ربانیه ایله مالک بن زعر نام سودا کرک ار سال دلو ایله اخراج ایلدیکی تبیانیه مبادرت
 اولندی * پس علم شریفه خفی اولیه که یوسف صدیق بالتعین و التحقیق بکار
 انبیا و مرسلین دن او اوب با کوره نسب بزرگوار لری دوحه خلیل دن منشعب
 و کوه وجود نامدار لری معدن اسرائیل دن مستخرج او اوب (فلهذا حضرت
 فخر عالم صلی الله علیه و سلم یوسفی کریم ایله تسبیح پیوردی) بکاروی عن ابی هریره
 رضی الله عنه قال قال علیه السلام ان الکریم ابن الکریم ابن الکریم
 یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و معنای اسم یوسفده اختلاف اولنوب

مطلب
 قصه یوسف
 علیه السلام

اکثر علما یوسف لغات عبریدن اولوب فلهذا لا ینصرف در دیملر و شرمه
 قلیله اسم عربی در دیوب و حکیم ابوالحسین الاقطع دن سؤال اولند قده آسف
 بمعنی حزن و اسیف بمعنی عبد اولوب ایکسی دخی یوسف صدیقده جمع اولماغله
 اسم یوسف ایله مسمی اولشدر دیو جواب و یرمش و بعضیلمر لو که دخی اسیف
 دیرلر * پس یوسف علیه السلام انواع محنت و ذل عبودیت چکوب بعده
 و ساده حکومته اتکا اتمکله یوسف ایله تسمیه اولندی دیملر و لیکن یوسف
 اسفدن مأخوذ اولدیغی تقدیرجه دخی عربی اولقی ایجاب اتمز زیرا بالاتفاق
 نوح اسم اعجمی اولوب مع هذا نوحه دن مأخوذ در نوحه ایسه اسم عربی در
 (والله اعلم بحقیقه الحال) و هب بن منه دن مرویدر که حسن اون جزه
 اولوب اجزاء تسعه سی یوسف علیه السلامه عطا و جزء واحدی سائر اناسه
 تقسیم اولمشدر و حق سبحانه و تعالی کمال حسن و جمال یوسفی اشعار ایدوب
 کتاب کریمنده (فلما رأیته اکبرته و قطعن ایدیهن و قلن حاش لله ما هذا بشرا
 ان هذا الا ملک کریم) قول منبئی ایله زلیخاهم صحبتی اولان نسوانه جمال یوسفی
 ابراز ایتدکده لذات ملاحظه حسن یوسفدن ذوق ایتدکلی کیفیت حیرت
 صبر و تحملارین ربوده قیلوب هر بری تورنج قطع ایتدو کلی سکین شوق ایله
 دست اختیار لرین شق ایتدیلر دیو بیان پیوردی (عن انس رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی یوسف وامه شطر الحسن و عن
 ابی سعید الخدری قال قال علیه السلام مررت لیلۃ اسری بی الی السماء فرأیت
 یوسف فقلت یا جبریل من هذا قال هذا یوسف قالوا و کیف رأیته یا رسول الله
 (قال کالقمر لیلۃ البدر) و اسحق بن ابی قره دن مرویدر که آفتاب جمال یوسف
 علیه السلام بر وجهله ضیا بخش ایدیکه کوچهای مصر دن عبور ایتدیکه
 وجهه کریمک نور مشرقی سطوح و غرفدن تلالو ایدوب پرتوا شرافی خورشید
 انوردن زیاده لمعان ایدوب عیون ناظره خیره و بی تاب ارلوردی (و کعب الاحبار
 رضی الله عنه دن مروی در که حق جل و علی عهد میثاقده صلب آدم دن اخراج
 ایتدیکی ذرات ذریاتی آدمه عرضه قیلوب شکل و صورت و سیما و هیئت و قد
 و قاملر یله تمثیل ایدوب سیما انبیا علیهم السلامی حلیه و صفقر یله مشاهده
 ایتدیروب طبقه سادیه ده نور جمال یوسفی معاینه ایتدکده تاج و قار ایله متوج
 و حله شرف ایله متر و رداء کرامت ایله متردی و قیص بهایله مقص اولوب
 زرر اننده رخس عزت و دست عصمتده زمام نبوت و عین و سارنده یشتریک

ملاك و خلفنده ام انبيا صف طور و زبان استعداد ليله تسبيح و تقدیس حضرت
 احدیت ایدوب و پیشگاهنده نصب شجره سعادت اولوب هر نه جابه جولان
 اینسه اول شجره دخی معاخر امان اولوردی * پس آدم علیه السلام اول ثمره شجره
 رسالتی بو حسن و جمال و اوصاف و خصال ایلله تماشا فیلد قده ای قادر بمثال
 بو کریم خوب جمال کیمدر که بحجوه کرامت و ساحة سعادتده مکان و درجات
 عالیاته استکانت میسر اولمش دیو استعلام ایلدی (ایزد متعال ابتدی یا آدم
 بوسنک اولاد کرامتکن بر شریف و عزیزدر که اکا لطفمندن احسان ایلدیکم
 کرامات ایچون محسود اخوان اوله جقدر ای آدم سن دخی سکا عنایت
 ایلدیکم نعمتدن بولدم کرمه نحل و عطا قبل بیوردی آدم دخی فرمانه امثال
 ایدوب ابتدی الهی حسن ذریاتک ثلثانی بولدم کرمه رسم تحفه هبه و اهدا
 ایلدم دیوب یوسفی صدر نه ضم ایلدی و یافره عینی دیو تقبیل بین العینین ایلدی
 (و یابنی لا تأسف فانت یوسف) دیوب یوسفله ابتدا آدم تسمیه ایلدی پس خدا
 عزوجل دخی حسن و جمالک ثلثانی یوسفه اعطا و ثلث حسنی سائر عبادی
 بدینده تقسیم ایلدیوب آدم علیه السلامی بد قدرته تخمیر و نفخ روح اولند قده
 قبل اصابة الزلّه نه وجهله تصویر ابتدیه یوسف علیه السلامی اول صورت
 اوزره خلق ایدوب بعد وقوع الزلّه آدمه حسن و جمالک ثلث و بردی و آدمه
 تعلیم اسماء ابتدیه کبی یوسفه دخی علم تعبیر رؤیای الهام ایدوب منامده واقع
 اولان رؤیایله قبل الوقوع احوال آیه دن خبر و یردی کما قال الله تعالی (ولما بلغ
 اشدّه آیتاه حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین) و حلیه مبارکه یوسف بو وجهله
 ضبط اولمشدر (کان یوسف ابیض اللون حسن الوجه جید الشعر ضمّ العین
 مستوی الخلق غلیظ الساقین و الساعدین و العضدین خبص البطن اقنی الانف
 صغیر السرة و کان یخده الایمن خال اسود و کان بین عینه شامة بیضاء
 کانه القمر لیلّه البدر و کانت اهداب عینه قوادم النور و اذا تبسم رأیت النور
 من ضوا حکمه و اذا تکلم رأیت فی کلامه شعاع النور یتبهر بین ثنایاه لا یقدر
 بنو آدم ولا احد علی وصف یوسف) و نقل اولنور که یوسف علیه السلامه بو حسن
 و جمال جد امجدی اسحق بن ابراهیم دن ارثه انتقال ایدوب اسحق علیه السلام
 احسن ناس ایدی و اسحق لسان عبریده بمعنی ضاحک اولوب اسحق دخی اول
 حسن صورته مادری ساره دن وارث اولوب حضرت حق و فیاض مطلق
 ساره بی حور العین صورتنده تسویه ایدوب لکن اشباح شهادیه ارواح ملکیه به

نسبت در دو کشف او لغله صفوة حور العين قدر صفا عطا پیور مامشدی
 فاما یوسفه بر صفاء لون و نقاء صورت عنایت پیور مش ایدیکه هر بار که اطعمه
 و فواکه تناول ایلسه نای کلو سندن صدر شریفنه وارنجه حرکت عبوری
 مشاهده اوتوردی (وعن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم
 (قال هبط على جبريل) فقال يا محمد ان الله تعالى يقول كسوت حسن وجهه
 يوسف من نور الكرسي وكسوت نور وجهك من نور عرشي * وقيل لبعض الحكماء
 يوسف احسن ام محمد عليهما الصلوة والسلام فقال يوسف من احسن الناس
 ومحمد احسن الناس يدل عليه حديث جابر بن عبد الله قال نظرت الى رسول الله
 وعليه حلة حراء فنظرت الى القمر ليلته البدر فهو احسن في عيني من القمر
 * پس حبیب خلاق مخاطب (اولا که لما خلقت الافلاك عليه صلوات الله غابت
 حسن صورة حیده ونهایت لطف هیئة کزیده ایله وصف اولنمشکن یوسف
 صدیقی رجاحت صباحت ایله ترجیح ایدوب هو اصبح وانا الملع پیوردی یعنی
 یوسف حسن صورتده اصبح وبن اطف و معنی وسیرتده الملع خلق اولندم پیور مشلر
 بیت * کمال حسنش از اندیشه بیرون * زحد عقل فکرت پیشه بیرون *
 امدی حسن صورت یوسف مسعودک اولدیشه معلومک اوله که یعقوب ایله یوسف
 علیهما السلام بدایت بادی محبتلری بو ایدیکه حق جل وعلا صحن دار
 یعقوبده بر شجره عبرت ثمره انبات ایدوب هر بار که شجره طویا نظیر وجود
 یعقوب بدن بر ثمره ولد مکرم ثمره اولسه شجره مز بوره دن اول ساعت سعد
 اخترده بر شاخ تازه روز ایدوب ولد یعقوب بیودنجه شاخ درخت دخی طولا
 وعرضا وعمقا نشو ونما بولوب ولد یعقوب حد بلوغه بالغ اولدقده یعقوب
 قضیب مز بیری قطع ایدوب ساکه عصا اولسون دیو الینه تسلیم ایدردی
 * پس متوال مز بور اوزره یعقوبک اون اولادی اولوب هر برینک بد اقتدارینه
 شجره مز بوره دن نمودار اولان قضیبی تسلیم ایدردی * پس یعقوبک زوجه سی
 راحیلدن یوسف علیه السلام متولد اولدقده اول درختدن برشی ظاهر
 اولمایوب یوسف علیه السلام حد تمیزه رسیده اولدقده اخوانک الرنده
 اولان عصارک سین یلوب والد ماجدنه ابتد یانی الله مز بد عاطفکدن
 رجا ایده رم که درگاه وهابه دعا ایدوب بنم ایچون باغ چناندن بر قضیب
 عنایت پیورلغی مسلت قیله سن یعقوب دخی ال آچوب (اسئلک یارب ان تهب
 لیوسف قضیا من الجنة لیفتخر به علی جمیع اخوته) دیو ملتس یوسفی عتبه

یعنی خلیه مبارکه
 یوسف لوننی بیاض
 یوزی خوب صاچی
 اوزون چشملری
 فراخ و تناسب
 اعضاسی تمام
 یلو یزده و طپوق
 و بلك و بازوری طو
 لوجه و شکمی بیوک
 اولمایوب معتدل
 و نافه سی طشره
 چغنیق چقورجه
 و کوچک و بورنی
 غایتله موزون و بنا
 غنک صاغ جانبنده
 بر سیاه بک و ابکی
 کوزلری اور تاسنده
 آیوک اون دردی کبی
 منور و لطیف بیاض
 و شهدانه بریک دخی
 اولوب و کر پکلری
 سیاه و اوزون
 ابدی و کولسه
 اوک دشلمندن
 نور ظاهر اووردی
 و کذلک تکلم ایلسه
 دشلمی میانشدن
 شعاع نور لمعان
 ایدردی فتبارک الله
 احسن الخالقین

اجابت بحیبه عرضه قیلدقه اول وهاب ذوالعطا مسئات یوسف ودعوت
 یعقوبی اجابت یوروب فرمان مئان الیه جبریل امین طارم علیندن زمینه
 هبوط ایدوب یوسف ایچون زبرجد اخضردن بر قضیب جنت اهدا ایلدی
 یوسف دخی اشارت یعقوب علیهما السلام ایله تحفه من بوره بی آلوب
 مراسم شکر معنی بلو از مه ادا قیلدی * نقل اولنور که یوسف علیه السلام
 سن شریفی هفت سالهیه رسیده اولدقه رؤیاده مشاهده ایلدیکه انده اولان
 عصا ز مینه غرز اولندی وفی الحال اغصان وافنان وثمرات بی پایان ظهوره
 کتوردی بعده اخواتی کلوب انلردخی اطراف عصای یوسفه کندو عصا برین
 دیکوب بریسی ارضه تعلق انندی واغصان وثمره ظاهره اولدی وعصای
 یوسف زمان قایلده متعالی وآسمانه متساوی اولدی وبوئانده بر ریح شدید
 هبوب ایدوب اخوانک عصا برین اصولندن قلع ودریا به الفا ایلدی عصای
 یوسف ایسه (کشجره طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء) ثابت وقائم
 اولدی یوسف صدیق بو واقعه نک دهشتندن متیقظ اولوب اظهار فزع
 ایلدی یعقوب علیه السلام سبین سؤال ایتدکده رؤیاسنی تقریر ایلدی اخوه
 یوسف دخی حاضر ون فی المجلس اولغله قصه رؤیای دیکلای ورشک وغبطه
 ایدوب یاخی یوسف واقعه بحیبه کورمش سن غالباً مرادک سن بزه سید
 و بزرگا عبید اولقدر فهم اولندی دیدیلر * پس وهاب بن منبه روایتی اوزره
 بونک اوزرینه بش سنه مرور ایدوب یوسف صدیق اون ایکی یاشنه ایرشدکده
 برجه کججه سی یوسف نکار یعقوبده غنوده وورداجر جلی کلین حجر والیده
 آسوده ایکن خوابدن بیدار اولوب کلبرک طری باد سحر دن لرزان اولدیغی کبی
 رخ کلکون یوسف مرتعش اولوب یعقوب علیه السلام طراوت بشره
 یوسفی مشاهده ایدرکن ناکاه مزعورا و مرعوباً منتبه و بشره مبارکه سی
 مرتعد اولدیغین کوروب سبب رعبی سؤال ایلدی * یوسف علیه السلام
 ایتدی یا نبی الله حالا بر رؤیای بحیبه کوردم که بر جبل شاخ اوزرنده مستقر
 وحوالی جبلده آب روان و سبز و فراوان نمایان اولوب اشجار بسیار و ازهار
 بی شمار و انواع شقایق و یاسمین و اصناف شکوفه و ریاحین الیه مزین اولمش
 و بن بر لباس ضیا اقتباس الالباس ایتشم که عالم ائک تلالوندن بر نور اولمش
 و بوئانده ابواب سماوات مفتوحه اولوب بر نور عظیم لمعان ایتدیکه اضواء نجوم
 مستوره اولدی وارضی و جبال اول نور مرشوشدن مشرقه اولوب دربار

جوش و خروشه کلدی و ماهیان اصناف اغاث و انواع عبادات الیه تسبیح
و تقدیس ایدوب ماه و آفتابله اون برستاره افلاکدن نزول ایدوب بکا سجده
تواضع ایتدیلر کمال الله تعالی (اذ قال یوسف لایه یابث انی رایت احد عشر
کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین) حکم بن ظهیر اسمعیل سدیدن
اول دخی عبدالرحمن سابطدن اول دخی جابر بن عبدالله دن روایت ایدر که
طائفة یهوددن بستان نام یهودی رسول علیه السلامه کلوب ایتدی یاحمد
یوسفک رؤیاده کـ ندویه سجده قیلان اسماء نجو مدن خبر و یر دیدی
حضرت فخر عالم صلی الله تعالی علیه و سلم دهان شریفارینه مهر سکوت
اوروب برشی الیه جواب و یرمدی تا کم جبریل امین نازل اوب نجوم مزبوره
اسمائی اعلام ایلدی * پس حبیب اکرم صلی الله علیه و سلم اول یهودی
دعوت ایدوب اول نجومک اسماسندن خبر و رسم اسلامی قبول ایدر میسن
یورودی یهودی دخی نعم دیدی (قال علیه السلام جربان و الطارق و الذیال
و قایس و ذوالکشفین و الفایق و المصحیح و الضروح و ذوالفرع و عمودان و وثاب
* نجوم مزبوره نک اسماسی بونلدر که یوسف صدیق بونلری افق سماده کندویه
ساجدین مشاهده ایتدی یهودی حضرتدن اسماء نجومی استماع ایتدکده
والله کواکب مزبوره نک اسماسی بونلدر دیو تصدیق ایلدی حاصل کلام
بعقوب یوسف علیهما السلامک نور نبوت الیه تعبیر رؤیاسن بیلدی که
اول جبل شاخ یوسفک سریر سعادت آسمان فرسائی در که برکونلک اوزرنده
مستقر اولاجقدر و عین آب زلال لک اقبالیدر که برکون جو یبار عذب حکومتی
عالمه جاری اولاجقدر و ریاض بازهت چمن عزت یوسف در که هر لحظه
ورد مراد اول روضه نبوتدن شکفته اولاجقدر و بلاشک و شبهه چونکه
سریر دوات یوسفک وجود عزیز یله مزین اوله اون بر سبط اسرئیل که
کواکب آسمان جلال و نجوم سپهر رسالت اولمش لردر * پیش یوسفده
پیشانی استکانتی زمین اطاعته نهاده ایده جکلدر و آفتاب و ماه که یکی شخص
عالیقدر و دواصل نامداردن عبارتدر اطاعت یوسفده اسباطله موافقت
ایده جکلدر * پس بعقوب علیه السلام لاجرم حوادث ایام و ثواب شهور ایامی
ملاحظه ایدوب اگر اسباط بعقوبک عالم غیبدن یوسفده سانحه اولان مخ
الهییه معلوملری اولور سه القاء نفسانی و اغواء شیطانی الیه لک حقنده سه
فکر و اندیشه مکر ایدلر دیو یوسف علیه السلامی اخوانه کشف واقعه ایتمکدن

نهی ایلدی کما قال عز من قائل (یا بنی لاتقصصی رؤیاءک علی اخوتک فیکیدوا لک
کیداً ان الشیطان للانسان عدو مبین) پس یعقوب بنی مراسم نصیح وندی
رعایتدن صکره تفقد خاطر یوسفه مشغلت ایدوب ای فرزند ارجمند عن قریب
بخشنده بی منت سنک قامت موزونکه خلعت اجتناب الباس ایدوب محرمیت
اسرار دن سکا ازانی پیوره ونعم ومنحن سکا واهل بیتکه اسباغ واحسان
ایدوب مراتب سنیة آباواجداد که التقایسیر ایلیمه کما قال الله تعالی (و کذلک
یمحببتک ربک و یملک من تأویل الاحادیث و یتیم نعمته علیک و علی آل یعقوب
کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم واسحق ان ربک علیم حکیم) روایت
اولنور که زوجه مطهره یعقوب یوسفک قصه رؤیاسن استماع ایتکله یعقوب
علیه السلام اکا دخی کتم ایلیمه امر ایدوب ولیکن قضا و قدر عهد سابق
زوجه مطهره به فراموش ایتدر مکله اعقاب یعقوب مر ایدن کلد کلزنده قصه
رؤیایی انلره حکایت ایلدی * پس هر برینک جلودی مقشعر اولوب ایتدیلر
یا امام یوسف شمس ایلیمه یعقوبی و ماه ایلیمه سنی و کواکب ایلیمه بزى مراد ایتشد
عجب در که پسر راحیل بزم اوزر عزمه تملک خاطر سنده اولیمه دیو غبطه ایتدیلر
(فلهمذا ارباب حکمت دیشلدر که (لا آمنن قارئاً علی صحیفه ولا شاباً علی امرأه
ولا امرأه علی سر) و اسماء اولاد یعقوب بونلدر * رو بیل مساحار دان ریالون
تقتالی آشرحاد شمعون یهودا بنیامن یوسف لاوذ علیهم السلام * و بنیامن
یوسفک لاب و ام برادری در * پس دواعی غیرت اخوان مشتد اولوب رأی
صائب و فکر ثاقبه رو بیل جله دن ممتاز اولمغله مجموع اخوان حضور رو بیل
کلوب ایتدیلر ای برادر امجد یوسف بر عجب واقعه پیدا ایدوب والد نبوت
شعاری بز دن زیاده کند و جانبنه میل و محبت ایتدر مش کما قال الله تعالی
(اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابنائنا منا ونحن عصبة ان ابانائنا فی ضلال مبین)
* پس رو بیل مقالات اخوانی استماع ایتد کده اتی لاری وجهه وجهه الکاذبین
مضمون سو یلوب یا اخوان صفاتی الحقیقه دوات و اقبال یوسفک ناصیه عانده
هویدادر اگر نهال اجلالی جو ییار امال ایلیمه نشو و نما بولوب و سپهر کالده
هلاک جالی بدر تمام اولور سه عجب اولیمه دیدی * اخوان یوسف رو بیل دن
بوجوانی استماع ایلد کلزنده فکر خواب یوسفدن بخواب اولوب شب و روز
غنوده اولمادیلر تا کم بونک اوزر یته دخی بر سنه مرور ایتد کده یوسف علیه
السلام بر رؤیای غریبه دخی کوردی که انامل مبارک سندن آب چکیده اولوب

خطب یعقوب من
خاله لیسان بن باهر
و کانت له ابتان لیا
وهی الکبری و راحیل
وهی الصغری
و تزوج کلنا البتین
فولدت له لیا باربعة
اسباط رو بیل و کان
اکبر هم و یهودا
و شمعون و لاوذ
و ولدت راحیل
یوسف و بنیامن
وهو بالعبیة شداد
و انما سمی بنیامن
لان امه راحیل ماتت
فی نفاسه و یامین
بالعبریة المشکل
و کان لیان دفع الی
یته حین جهزهما
الی یعقوب امین
بقال لاحداهما زلفة
والاخری بلهه
فوهبتا الامین
لیعقوب فولدت کل
واحدة منهما ثلثة
من الاسباط و ولدت
زلفة لیعقوب دان
و تقتالی و ریالون
و ولدت له بلهه

جاد و مساحار
واشر فکان بنو
يعقوب اثني عشر
رجلا انسان من
را حيل واربعة من
لبا وثلاثة من زلفة
وثلاثة من بلهة
وهم الذين سماهم
الله الاسباط وسماوا
بذلك لان كل واحد
منهم ولا قبيلة
والسبط في كلام
العرب الشجرة
الملتفة الكثيرة
الاعصان والاسباط
من بني اسرائيل
كاشعوب من العجم
والقبائل من العرب
من عرايس الثعلبي
سعد

وسمايه صعودا يدوب جو هوادان اخواني اوزرينه متقاطر اولور * پس بو واقعه بي
دخی عرضه داشت پیشگاه نبوت پناه ایستاده یعقوب علیه السلام بو واقعه بی
دخی ضمیرندن تعبیر ایدوب رؤیای مزبور هک تأویلی ایام فطک نمودار بدر که
یوسفک انامل احسانی فیض مکارم رسان و کشت زار امانی برادران و تشنه
لبانی ریان امتنان ایلیه چکدر پس بو واقعه نک اخفاسیله دخی یوسفه وصیت
ایدوب خیال بازی فلک * پس پرده خفادن نه صورت کوسره دیومترقب
احکام قضا و قدر اولدی واخوه یوسف بورؤ یادن دخی خبر دار اولوب پدر
مهربانه یوسفک مزید اختصاصک کاشمس فی وسط النهار معاینه ایتمکله
ضمیر لینه غیرت مستولی اولوب اضاعه یوسف ایچون مشورت و بومهمی
نه طریقله انجامه ایرکور سک دیو غوطه بحر فکرت ایبدیلر * و بو ائنده
یعقوب علیه السلام دخی برواقعه عجیبه کور دیکه زمین کر به وزاری ایدوب
یوسفی کندو جائینه دعوت ایلدی و یا اشرف الخاقین بنم جائه کل که سنک
اهل یتک سکا ظلم ایدر لر دیدی یوسف دخی دعوته اجابت دیوب زمینک
درونه کبروب نایدید اولدی * یعقوب علیه السلام مز عورا و مرعوبا بیدار
اولوب بوند نصکره یوسفی کسنه یه اعتماد ایتموب حفظ و حراستیه کمال تقید
کوستردی * الحاصل سنان قضا و قدره جدو کوشش سپر اولماد بیغی امر مقرر
اولمغن برادران یوسف اتفاق ایبدیلر که یعقوب علیه السلام دن التماس
ایلر که یوسفی کندولر به سیر مرعابه کتمکله اذن ورخصت ویره رویل ایبدی
یعقوب نبی یوسفی سزه اعتماد ایتمز و لکن بو کاعلاج بودر که یوسفک حضورنده
بعض ملاعبه و ملاطفه و تیراندازی ایله مسابقه ایده لم حتی یوسف دخی
کوروب میل ایلیه و امیددر که بزمله مرعابه کتمک ایچون کندوسی رغبت ایلیه
اخوان یوسف بورأ بی پسند ایدوب نظرگاه یوسفه واردیلر و علی طریق المعهود
تلاعب و مسابقه مشغول اولدیلر یوسف دخی برادرلینک بر بر یله اولان و دوالفت
و ملاطفه و صحبتلرین ملاحظه ایدرک عرق اخوت حرکت و میل و محبت ایدوب
اخوانی مجمعه ملحق اولدی و یا اخوتاه سز مرعابه دخی بوالفت و صحبتی
اجرا ایدر میسر دیدی ائله دخی ایبدیلر نعم یاخی یوسف بزم مرعاده اولان
ملاعبه و مسابقه مز کوریدک بزم ایله کتمکله منت ایدیدک دیو یوسفی تشویق
ایبدیلر یوسف برادرل یله محالطه به رغبت ایدوب حقا که ای خلان و اخوان
پدر مز دن استیذانله بوسمتندی دخی کندیکره رفیق اینسه کز لطف ایدر دیکز

دبو منت ایلدی اعقاب یعقوب دخی تدبیر لرنده اصابت ایتد کربن بربرینه
بشارت و کمال بشاشت ایله پیشگاه یعقوبه واروب مقام خدمتده صف باغلا دیلر
یعقوب علیه السلام اولادک هیئت اجتماعیه ایله ایابلرین کوروب مقصودلرین
سؤال ایلدی انلردخی یا بشاه اخ اعزمن یوسفی تشحیذ خاطر ایچون بو کون
بزمه تماشای فضایه همراه بیور مکز التماس ایدرز دبیدلر ﴿ نظم جامی ﴾
که باشد کش بجا همراه * سازی بهمراهیش مارا سر فرازی * یعقوب علیه السلام
بومندان امتناع ایدوب سینۀ ملتسارینه دست رد و منع وضع ایلدی انلردخی
رجا لری اجابت اولمادیغین تحقیق ایدوب ککندو وادیلرینه مراجعت
ایتدیلر ولیکن فصل ربیع اولغله جهان وقت تفرج و سیران و ملاحظه ازهار
و جویبار اسایش جنان اولغله یوسف علیه السلام ضمیر مبارکی سیر صحرايه
میلان و هوای نظاره بنات نبات طبع لطیفنده همچان ایلدی (کافال بعض الحکماء
(من لم یهجه الربیع و ازهاره و المزهر و اواره فهو فاسد المزاج یحتاج الی العلاج)
* پس یوسف اخوانه بدر لرندن ککندو بی تکرار التماس ایتد لرین نمنا ایلدی
انلردخی یعقوبه تکرار منت ایدوب یانبی الله نیچون یوسفی بزمه اعتماد بیورمن سن
یوسف خوداخ اعزمن دراذن شریفکرله یارن صحرايه واروب بر مقدار ملاحظه
ورمی سهام و مسابقه ایله ملاعبه ایدوب برادرمنک دخی خاطر شریفین کشاد
ایدلم و باب محافظه سنده اهتمام قیله لم دیدیلر کافال الله تعالی (قالوا یا ابا ناملک
لانا مناعلی یوسف و اناله لنا یحکون ارسله معنا غدا یرتعو یلعب و اناله لحافظون)
یعقوب علیه السلام ایتدی یا اولاد کرام بنم قلبک ربط رسته سی یوسفه
بر وجهله مفید و بسته در که اگر یوسف بنم عندمدن کتسه ملاحظه ایدرم که
حریف غم و اندوه جسم نحیف و دل ضعیفه الیف اوله و خوف ایدرم که کربک
درنده یوسفی اکل ایدوب سز آندن تغافل ایده سز کما اخبر الله تعالی عن قوله
(قال انی لیجزئی ان تذهبوا به و اخاف ان یأکله الذئب و انتم عنه غافلون)
ار باب تفسیر دیر لکه یعقوب علیه السلام بو گفتارینه سبب بو اولمشید بکه
محنت شب دیر باز فراقدن مقدم یعقوب خوابده کورد بکه ککندو بر کوه
بلندده طوروب یوسف دخی میان وادیده سیران ایدر کن ناکاه اون عدد
کربک پیدا اولوب و یوسفک اطرافن آلوب اهلا کتسه قصد ایتدیلر یعقوب
علیه السلام دخی بالای کوهدن صحرايه نزول و تخلص یوسفه مقدورن
مبدول ایتک تدارکنده ایکن زمین شق و یوسف ناپیدا اولدی * پس اعقاب

بعقوب پدر لرندن حایه یوسفه بو کلامی استماع ایند کلرنده (قالوا ان کله الذئب ونحن عصبة انا اذا نخاسرون) خوای کریمی اوزره ایند بلریانی الله کرک درنده اکل یوسفه قنده قادر اولور که برادر من شهون بر رجل دلیردر که غضبه کلسه صیحه ایتدیکه تسکین بولماز و صیحه سن اشیدن زن حامل انک نعره سی هیئتندن وضع حمل ایدر با خصوص برادر من بهو ذ آبر یهلوان بی همتادر که کرک و بلنکی ابکی پاره ایدر * پس کرک نه در که اون نفر مر دشر نظیرک مقابله سنده سنک حرم حریمکه جرأت ایلیمه * القصه بعقوب ایلیمه بین الاعقاب قال وقیل سرحد تطویله واروب یوسفک دخی چشم مبارکی اشکله پراووب حزن بسیار ایلیمه برقاچ قطره کوزیاشی دوکدی بعقوبک دخی قلب شیرینی حزن یوسفله سوزان اولوب ای فرزند دلیند غمکین اولمه که یارین سکا اجازت دیوب هزار کرا هت ایلیمه رخصت و یردی اخوان یوسف دخی مسرات بسیار ایلیمه منزل لرینه واروب غایت فرح لرندن اول کیچه او بو مایوب ستاره عد ایندیلر حتی نیراعظم بروز ایدوب طلعت ماه قمر چاء افولده نهان و مؤذن صباح حی علی الفراق نداسن زبان ران اولدی و اولاد بعقوب حضور پدیره شتاب قیلوب ایفاء وعده متقاضی اولد بلر بعقوب علیه السلام دخی یوسفی نظرینه کتوروب بر زمان بشیره مبارکه سنه نگران اولدی بعده خاطر محزون اول قامت موزونک زیننه مصروف ایدوب صوف سفیددن برجامه کیدردی و اسحاق نبی نک عمامه سفی سر مبارکینه وردای شبنی دوشنه و نعلین آدم صفی بی قدم پاکینه کیدر ووب عصای موهودی دسینه وردی و بر روایتده عصای نوح بی بی وردی و برادر لرینه و دیعه قیلوب بوجه مشایعه بر مقدار مسافه کتدی روایت اولنور که بلده کعبان فنا سنده بر درخت سایه کستروار ایدی که سفره متوجه اولنر احباب ایلیمه اول شجره نک ظننده وداع ایدر لر دی * پس بعقوب دخی اول ظل شجره وارد قده توقف ایدوب یوسفی در کنار قیلوب وداع ایلدی و یهودایه متوجه اولوب ای فرزند یوسف سکا امانت اولسون مأموار که رعایتده تکامل ایتیمه سن دیدی و یوسفی ملک حفیظدن غیره سپارش ایتدیکه بوقدر یتلاق مفارقه سبب اولدی نه کم آئارده وارد اولمشدر که جانب حقدن بعقوبه تنبیه اولندیکه (یا بعقوب ادری لم فرقت بینک و بین یوسف قال لایارب قال الله تعالی لا نک خفت الذئب ولم تخف منی و نظرت الی غفلة اخوتی و لم تنظر الی رعایتی له و اخترت علی محافظتی له فیری) و یا لیلیمه بعقوب علیه السلام یوسفه وصیت ایلدیکه

ای قره عینی شاید که ایام فراق ما مولدن دیر تو زمان هجران تصور دن پیش
 تر واقع اوله امید در که پدرک فراموش ایتمه سن زیر پدرک سنی فراموش ایتمز
 * پس یعقوب انواع وصایا ایله دیده رمد دیده سندن اشک فراوان دو کوب
 وداع ایلمدی (وهذه رايحة الفراق وحسبي الله خليفتي عليك) دیوب بر بردن
 جدا اولدی * بیت * ای کاش بامر نوح من زیستی * تا از غم هجر دوست
 بگریستی * پس اسباط یعقوب بوله روانه اولوب یوسنی مانند کلدسته بر بردن
 قاپشوب تمام اکرامله احترام ایتمه دیلر و پیش نظر یعقوب دن غائب اولنجه
 یواسلوب اوزره کتدیله رمد بساط شفقتی طی ایدوب سمات جفایی طرح
 ایتمه دیلر و انواع لذت و مذلت ایله یوسنی اوکار نجه پیاده یوردوب اصناف مشقت
 و یر دیلر * پس سرعت مشی و حرکت و شدت حرارت دن کلبرک رخ یوسف
 غرق عرفی اولوب عارض کلکونندن در دانه سی کی درلر دوکلدی و ضعف
 و عطش غلبه ایتمکله برادر لرینه تضرع و زاری قیلوب بر ایچم صودیلدی
 و غایت جوع دن بر نان پاره سی استدی ملتس قبول ایتمه دیلر و ابن عباس ایله
 کعب الاحبار دن روایت اولمده یغنی اوزره یا صاحب الرؤیا الکاذبة منساده
 ساجده کور دوکلک ثوابت و سیار اتدن استعانت قیل که سنی حمایت ایلسون
 دیو انواع رعونت ایله اصناف اذیت قیلدیله * بیت * بناله هر کرا آواز
 کر دی * نواهای مختلف ساز کردی * عاقبت یوسف برادر لر دن مأیوس
 اولوب یهو ذلک دامن تر حنسه تثبث ایلمدی و زاری و نالش ایله ای برادر
 امجد پدر مز خود بنی جنابکه و دیعت قیلدی اطف ایدوب بکا کنناهم ییلدر
 دیوب یلواردی اخوان یوسفه عتاب ایدوب ای پسر راحیل جرم کی یتلمز میسن
 سنک کنناهک وجود کدر دیوب (وجودک ذنب لایقاس به ذنب آخر) معناسنی
 اشعار ایتمه دیلر یهو ذل برادر لر بنک قتلنه مبادرتلر بن کوروب بالاخره یوسفک
 عجز و مسکنت و در مانده کی وضرا عین اصفا ایتمکله عرف اخوتی جئیشه
 کلوب شیر حبی بنجه صیانتی کشاده ایتمدی و اخوان یوسفدن قصرد
 ایتمه دیلر دیو لوم و زجر ایدوب ای یوسف غمکین اولمه که مادامکه حیامدن رمق
 باقی اوله هیچ فرد سنک جانکه کزند ایریشد بر مز لر دیوب تقویت و یردی برادران
 یوسف یهو ذلادن خوف ایله یتلمز دن رجوع ایدوب دست تعدیلر بن آستین
 ادبه کشیده قیلدیله و یاخی اضاعت یوسفه تدبیر نه در دیو یهو ذلادن استعانت
 ایتمه دیلر یهو ذل ایتمدی بن یوسفک قتلنه رضا و بر مز و سزکله بو باده هم دستان

اولمازم اگر بکا موافقت ایدر سکرز رجوع ایدوب امانت پدری کندویه
تسلیم ایدلم اخوان ایتدی یوسفی یعقوبه ایصال امر بحال در زرا یوسف سر
ضمیر مزه آگاه اولوب یعقوبی دخی انباه ایدر دیدیلر یهودا دخی بر مقدار تأمل دن
صکره ایتدی ای اخوان و خلان مصلحت اولدر که یوسفی بر چاهه القا ایدلم که
خروجہ اقتداری اولما یوب یا بودر که متقاضی اجل روحنی قبض ایلیمه و با خود
ابناء سبیلدن بر جمع کلوب چاهدن چیقاروب بر جانبہ کونوره وقتلنه مباردت
ایتمکسر مقصود حاصل اوله کما قال الله تعالی (فلما ذهبوا به واجمعوا ان یجملوه
فی غیابت الحب) پس برادران تدبیر یهودایی استخسان ایدوب کنهاتنه اوج
فرسخ مسافده بین المدین و المصر اردن نام محله بر قول اصح بعد عقی
یتش ذراع بر چاه مظلم و شوراب و ارایدی که اغلاسی ننگ واسفلی فراخ اولغله
قعرینه دوشن خروج محال ایدی و سام بن نوح اعمالندن اولوب حب الاحبار
دیمکه معروف ایدی پس بالاتفاق سر چاهه روان اولوب پیراهن یوسفی جسم
لطیفندن خلع و دست و پائی بند ایتدیلر یوسف هر چند که توقع شفقت
ایتدیکه ملتفت اولما یوب یوسفی درون چاهه القا ایتدیلر ❖ بیت ❖ اینچنین
حادث وانگاه هنوز * چرخ کردان و فلک روشن و خورشید انور * پس
یوسف کندو بیچاره لکن بیلوب نالان و کریان و قلب محزونی ناراند و هله پریان
اولدی * پس پیک جلیل حضرت جبریل فرمان رب جمیل ایلہ سدرۃ المنتهادن
بر آچوب اقل من لمحۃ ابریشوب وسط چاهه رسیده اولم دین یوسفی ال اوسته
طوتوب قعر چاهدن روی آبه سر بر آورده بر حجر مکرک او ز رینه آهسته
آهسته تنزیل ایلدی * پس یوسف امین و سالم سر سنکده مستقر اولدقده
حشرات چاه بر رینه ندا ایدوب ای اجناس حشرات کبار معصومیندن
بزی رہممان عزیزت شریف ایلدی اولمیه که لقسا کو زدن مستوحش اوله
هر بر یکز حجر و سورا خکرده اولوب مادامکه بومهممان شریف چاهده در
باش کوستر میه سز دیو تنبیه و تأکید ایتدیلر و هر بری سوراخنه کیروب خلوت
نشین اولدیلر نقل او انور که یوسف علیه السلام قعر چاهه نزول ایتدیکده
پرتو آفتاب جلالندن درون چاه مظلم مستضی و آبی شور ایکن عین زلال
اولدی و یوسف آبدن نوش ایدوب دفع عطش ایلدی نقل او انور که اول کونک
مهر منیری چاه مظلم مغربده متواری اولدقده اخوان یوسف حوالی چاه
حیرته فضیحتری سوداسنه مشغول ایکن یهودا فرصت بولوب سر چاهه


کلوب و یاخی یوسفانه حالده سن اخی انت ام میت دیو استکشاف احوال
ایتدی یوسف ایتدی ای برادر نه اولسه کرک بر بیچاره نک حالی که حومه
حایه پیدردن دور و قصد اخوانه گرفتار ورحم وشفقتلندن مهجور اولوب
مع هذاتی برهنه و کرهنه و بی مونس و یار قعر چاه مظلمه القا و صد گونه جفایه
مبتلا اوله ای برادر غمگسار لطف ایدوب کلام سمع قبول ایله اصغایله که
هر بر میتک بروصیتی اولور بنم دخی سکاو صبتیم بودر که هر بار که برشابه نظر
ایده سن بنم حالت شبایم فراموش ایتمه وهر قنقی یتیم که دوش اوله سن بنم یتیمکم
ذکر ایله وهر نه مقوله غریبه که ملاقی اوله سن بنم غریبتی فکر ایله یهودا یوسفدن
بونوع کلمات مؤثره بی استماع ایتدکده شیشه صبر وقراری شکسته و عنان
اختیاری ید اقتدارندن کسسته اولوب درد و فراقله نوحه وزاری به بشلادی
* پس نفیر کریه یهودا اسماع اخوانه رسیده اولمغله جمله سی کلوب یهودایه
عتاب ایتدیلر و جمع اجمار کیره ایدوب سر چاهی پوشیده و مستحکم قیلوب
کیر و دوندیلر یوسف بو حالی دخی اشتدکده نطابق طاقی کسسته و خاطر
وسیع پراواری خلقه میمن تنکتر و شکسته اولوب جبل حیاندن قطع امید
ابلدی ولواء مناجاتی درگاه رفیع الدرجاته افراشته و رسول ناله دعواتی
بارکاء سپهر قاضی الحاجاته عرضه داشته قیلدی * پس آه درد آلود یوسف
مرآت زراندود سماواته اعتلا ایتدکده همای سدره آشیانه فرمان منانی وارد
اولدی که اوج افلاکدن حاضیض خاکه نهضت و یوسفله انس و الفت ایلله
* پس جبریل امین بافرمان رب العالمین فراز نطابق مقرس افلاکدن سطح
مقدس خاکه هبوط ایدوب یوسفه لقاء خوش الفت کوستردی و ابلاغ
سلام سلامت بشارت ایدوب حوایج کرامت و شربت ملاطفی پیش کش
پیشگاه ثمره شجره رسالت ایلدی و ابراهیم علیه صلوات الله الرحیم عربانا
نارغزوده قذف اولندقدده جبریل جشدن برقیص حریر کتوروب الباس ایتش
ایدی و اول قیص اراهمین استحقاقه بعده یعقوب علیه السلامه ارثله انتقال
ایتمکله یوسف علیه السلام خدمتیره رسیده اولندقدده عین ولساندن صیانت
ایچون یعقوب علیه السلام قیص مزبوری برای تعویذ بر ظرفه وضع ایدوب
کردن یوسفه تعلیق ایدوب چاهه القا اولندقدده حرز مزبور یوسفک
یویننده قالمش ایدی * پس جبریل قیص مزبوری طرفندن اخراج و یوسفه
الباس ایتدی و جشدن برابو آکتوروب یوسفه اطعام و خاطر انورین تسلیت

یور دی ازین جانب اعقاب یعقوب دخی چاهدن رجوع ایدوب مرعایه
 واردیلر غمگیندن بربره ذبح ایدوب لحمی پریان ایتدیلر و پیراهن یوسفی اول
 قوز بجاغاك قائمه بولایوب وقت عشاءه کینسانه واردیلر و فریاد و فغانیه
 حضور یعقوبه کلوب پیراهن خون آلودی پیش نهساد ایدوب یالبتاه بزات
 قوشمشه و اوق آتمشه کیدوب یوسفی متاعز یاننده آلی قومش ایدك عودت
 ایتدکرده مکر یوسفی کرک درنده تناول ایدوب پیراهن خون آلودن بولدق و حالا
 حضور که کلوب واقع حالی اعلام ایدك دیدکرنده یعقوب بوخبر مو حشدن
 بر صیحه سوزناك ایدوب زمینه دوشدی کما قال الله تعالی (قالوا یا ایانا انا
 ذهبنا نستبق وتركنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب وما انت بمؤمن لانا ولو کنا
 صادقین و جاؤا علی قیصه بدم کذب) الایة عن نافع ابن عمر رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلقوا الناس الیکذب فیکذبوا
 فان بنی یعقوب لم یعلموا ان الذئب يأكل الانسان فلما لقنهم انی اخاف ان يأکله
 الذئب قالوا اكله الذئب) القصه یعقوب بعد زمان محدودن صحوه کلوب
 پیرهن یوسفه نظر ایتدکده تعجب ایدوب یوردی که عجب کر کدر که یوسفی
 برلقمه ایدوب قیصین دریده فلما مش دیوب و اولادینه متوجه اولوب یوسفی
 اکل ایدن کرکک احضار یچون امر ایلدی آنلر دخی صحرایه پویان اولوب
 بر کرکی شکار ایتدیلر و دهان دم آلود ایدوب نظر یعقوبه کتوردیلر یعقوب
 نبی علیه السلام کر که خطاب ایدوب ای کرک خون آلود بنم ممره شجره
 فؤادم اکل ایدن سمیسن دیو سؤال ایتدکده کرک بنی کیناه زبان فصیح الیه
 السلام علیک یانبی الله معاذ الله که بوفقیردن بومقوله کارنا سزاصدور
 ایتمش اوله باخصوص سنک حوالی اغنامکه وضع قدم ایتکه رعایت ادب
 ایدر کن فرزند ارچندک قصدینه نه زهره الیه مبادرت ایدرم و لاسیما لحوم
 انبیاء و اولیاء بزه مطلقا حرام و آزار خاطر اصغیا بالاتفاق مذهبی زده جرایم
 عظامدندر دیدی بعده اسباط یعقوبه توجه ایدوب یاخوان یوسف یوسفی
 اکل ایدن بن ایدو کم کور دیکرمی که بوبابده بنی متهم قیلدیکر دیدی آنلر دخی
 فصاحت کرکی استماع ایتدکده فضیحتلر بن اندیشه قیلوب ایتدیلر کرچه
 سنک اکل ایتدیکک عین الیقین یتلزلو لکن آتی کرک اکل ایتدی ملاحظه سیله
 واروب و سنی اول حوالیده بولوب اکل یوسف سنی قیاس ایدك دیدیلر کرک
 یعقوب علیه السلامه رومال اولوب ایتدی یانبی الله حاشا و کلا بنم دامن

صدقم بو اسناددن پا کدر وین غریب دیار مصر دن کلوب بو حوالیده
بر برادریم وار ابدی انک رزوی تلاقسی الیه رنج سفر و مشقت غربت اختیار
ایدوب جوار کده اولان چراگاه کده ناکهان فرزندلرک بنی شکار ایدوب
حضور شریف که کتور دیار واکل یوسفله متهم قیلدیلر * پس یعقوب اعقابنه
توجه ایدوب ایتدی ای اسباط عجبدر که بر کرک بیچاره زیارت برادر احتمالی الیه
مشقت راه بارینه تحمل ایلش و سز جفا اختیار ایدوب کندوا لیکر الیه فرزند اشکر
اضاعت ایتدیکر و حفظ و صیانتنده تهاون قیلدیکر دیدی و تکرار کر که توجه
ایدوب ای کرک بی کناه جائز ایسه جوار مرده آرام قیلوب تا که بن فراق
فرزند و سن هجر برادر الیه ذکر ماجرا ایدلم دیدی کرک ضعیف خاک زمینه
یوز سورب یانی الله سنک خدمتک کیمیای سعادتدر واکن و طمنده فرزندلرم
اولوب بنسز معاشه اقتدار لری یوفدر دیو مرخص اولوب جانب صحرا به
کندی و بر کوه بلنده چیقوب جوانب اربعه یه ندا ایتدی که ای زمره کرکان
اگر فرزند یعقوبک اهلاکنه قصد و جرائت ایتدیکر ایسه و او یلا سزه که
انبیاء مرسلیندن بر نبیک ادا سنه قیام کوستر مش سز والا بو تهمتدن بری
ایسه کر آرام ایتوب علی التحیل عتبه نبی به واروب دامن عصمتکز لوث
تهدمتن پاک ایدیکر دیدی * نقل اولور که فی الحال نیجه یک کرک درنده
حوالی بیت الحزن یعقوبه جمع اولوب خروش وزاری و تباح آوری به آغاز
ایتدیلر یعقوب علیه السلام افغان کر کلنی استماع ایتدکده طشره چیقوب
نظر ایلدی طائفه کرکان یعقوب نبی بی کور دکلری کبی باسر ها غبار پائنه
رومال اولوب زبان حال الیه یانی الله علیک سلام الله حاشا که بزدن سنک
فرزند که قصد مضرات واقع اوله علی الخصوص بزم وجه معاشن سنک آثار
جود و سرمایه حیاتن برکات وجود بهبود کدر دیو نیاز ایتدیلر یعقوب
علیه السلام اعدار کر کانی قبول ایدوب تکرار اولادینه ایتدی ای اسباط نفس
بدفر ماسزه عجب کار ناروا القا ایلش یوردی کما قال الله تعالی (بل سولت لکم
انفسکم امرافصیر جیل والله المستعان علی ماتصفون) * پس یعقوب ناچار
و بی قرار صومعه سنه کبروب بابوسفاه باقره عیناه یا قوه قلباه فی ای جب طر حوک
فی ای بحر غرقو کبای سیف قتلوک فی ای ارض دفنوک دیو کر به وائنه
باشلدی * بیت * رفتی وز دل نقش جمال تو ز رفت * وز دیده غم دیده
خیال تو ز رفت * پس انشای ناله یعقوبده جبریل امین نازل اولوب ایتدی

یا نبی الله مقدسان ملاء اعلائی خروش و ناله به کتوردک آه و ایندن و از کل
و سبب ابتلائی تأمل و امتحان مولایه تحمل قیل که مراداته وصول صبر
جلیل ایله حصول پذیر اولور دیدی * یعقوب علیه السلام دخی قضایه رضا
دیوب صبر و تحملی پیشه و زمان فراق وصلت انجام اولماسنی اندیشه ایدوب
عبادت فاعل مختاره اشتغال کوستردی * رباعی * صبری بکن ای دل بغم
و درد نهانی * شاید که بکام نوشود کار چه دانی * دانی که بغیر از تو مرادی
دگری نیست * امید که روزی بر ادات برسانی * ازین جانب یوسف علیه السلام
دخی اوچ کون کیچه سیله قعر چاهده قالوب و هر روز جبریل امین کلوب
یوسفه ملا طقات غیبیه اهدا قیلوب یا یوسف نجات استرک حقه بو وجهله
دعا و مناجات ایت دیو بودعایی تعلیم ابتدی یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل
کسیر و یا حاضر کل بلاء و یا شاهد کل نحوی و یا قریب غیر بعید و یا مونس کل
وحید و یا غایب غیر مغلوب و یا حیا لایموت و یا محیی الموتی لا اله الا انت (اللهم انی
اسئلك بان لك الحمد لا اله الا انت بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاكرام)
ان تصلى على محمد وعلى آل محمد وان تجعل لی من امری فرجا ومخرجا وترزقنی
من حیث لا یحتسب * پس یوسف علیه السلام بو مناجاته مداومت ایدوب
اول خلوتده الفت جبریل دن بر مرتبه سلوت و سکونت حاصل اولدی که
* اگر آخر عمر بنه دک چاهده قالسه آرزوی خروج ایتردی ولیکن چونکه حکم
سابق قادر و قضاء صادق مقتدرک ارادت ازایه و مشیت اولیه سی بو ایدیکه
یوسفی عبادتک رسالتیه مبعوث و ملک مصره عزیز ایلیه اکابناء جبریل یوسفه
قال خالدن خبر و یروب یا یوسف سکا بشارت که عن قریب ازار حاسد کاسد
اولوب شب دیجور محنت روز فیروز سروره مبدل اولور و بفضل الله تعالی
متکای عزته اتکا ایدوب برادران جفا کار صف خدمت و فرش مسکنت اوزرنده
ایاغن طوروب و جراند عملارین کندولره قرائت ایدوب انلر دخی جرمه اعتراف
وسندن مغفرت طلب ایلله لرسن دخی حق تعالی دن مغفرت ایله بشارت ایلله سن
کما قال الله تعالی (لا یترب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین) و یا یوسف
یعقوبه فیصک کوندروب صحت و سلامت و عزت و دولت ایله بر بر بکنه ملاقی
اوله سنر کما قال الله تعالی (اذهبوا بقمیصی هذا فالفوه علی وجه ابی یأت بصیرا
وأتونی باهلکم اجمعین) و قال الله تعالی و اوحینا الیه لتبشیرهم بامرهم هذا
وهم لا بشعرون) و بالجمله جبریل یوسفه سرگذشتن من اوله الی آخره تحقیق

و بیان ایتد کد نصکره اتفاقات حسنه که دولت اندن عبارتدر بر جمع کار بان
مدین دن مصره کیدر کن اثنای قطع مفاورده کجه ایچند، بول آز بدوب
فیانی حیرته کم کشته اولدیله و بالاخره قائد قدرت عنان قافله بی طرف چاه
نجاسته معطوف وزمام کش ارادت ناقه عن یتلین جانب ینبوع سعاده
مصروف قیلوب سر چاهه ایرشدیلر و مایه کمال احتیاجلری اولماغله مشقات
عطشدن خلاص اولوب نعمت جلیله شکر جزیل ورخت اقامتترین اول منزل
کرامته تنزیل ایتدیله و صباحه دکین راحت اولوب چونکه اول شب دیجورده
کار بان شام قطع منازل ایدوب قافله ظلام بلده مغربه نازل اولدی
و خورشید انور خواب نازدن او یانوب فلک رابعده سیاحت و روی زمینده
سیاحت ایچون پای تزهتن رکاب طلعت نهاده وزمام حرکت جانب سرعته
تحریک ایلدی علی السحر رئیس التجار اولان مالک بن زعر الخزاعی بشری
و بشیر ایله مسما ایکی نفر غلام مهترلین صوکتورمک ایچون قیویه کوندردی
* پس بشیر جبل مسرتی قلاب چاهه رب ایدوب دلو بشارتی عمته ارسال
ایلدی فی الحال پیک رب الانام یوسفه تبلیغ سلام ایدوب ای یوسف
خورشید لقا محلا قائم و بودلک ایچنه قاعد اول که حق جل و علا بر جمع
سودا کرانی سنک ایچون سرکردان ایتشدیر بیوردی * نظم * بیوسف
کفت جبریل امین خیر * زلال رحتی بر تشمکان ریز * نشین دردلو چون
خورشید تابان * زمغرب سوی مشرق سوشتابان * زرویت پرتوی بر عالم افکن *
جهان را از سر توساز روشن * پس با فرمان قدیر اول پدر منیر درجه چاه
جدی دن برج دلوه تحویل و حرکت ایدوب متمسک عروه و ثقای عنایت اولدی
بشیر پیک سیرت دخی معاونت پیک حضرت ایله بلا ثقلت و زحمت دلوی
اخراج ایلدی و یوسفی دلو ایچنده بولوب آفتاب جهانیه دیده عبرت ایله نظر
ایتد کده غایت مسرتندن فریاد ایدوب بابشری هذا غلام دیو تبشیر ایلدی
کا قال الله تعالی (وجاءت سیارة فارساوا واردهم فادلی دلو قال بابشری
هذا غلام) و حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا دخی * مثنوی *
همچو اعرابی که آب از چه کشید * آب حیوان از رخ یوسف چشید * دیوب
بو قصه به اشارت بیوردی * ناقلان آثار بو و جهله روایت اخبار ایدرلر که
یهودا احیاناً سر چاهه کلوب بحبامشیه چاهده و دیعت اولثان اول نجسته
جیبی نشین زمینه زمانه القا ایله دیو مترقب ایکن کار بانیاک یوسفی اخراج

ایتدکلرین کوروب بروجه استعجال برادرلینه واروب مخلص یوسفدن
 خبر ویردی انلردخی واقف احوال اولدقلرنده مدهوش وارشدرحال ایدوب
 سرچاهه واردیلر ویوسفی کوروب قافله یه ایتدیلر بو عبد آبق بر قاج کوندر که
 بز دن غایبدر هر چند که نجس ایتدک بو لمدق کار وانیان ایتدی معاذالله که
 بو در یتیم بنده اوله بلکه بو  وهر زیبا معدن اشرفدن رونما اولمشدر
 * اخوه یوسف دخی نعم خاندان شرفده طوغش و شیردایه سعد ایله پرورده
 اولمشدر ولکن بنده و بنده زاده در دیدیلر یوسف علیه السلام دخی سکوت
 ایدوب نه لا و نه نعم جانبته تحریک زبان ایتدی بعده برادران یوسف ایتدی
 ای خواجکان بو کوهر کرانه های عیبی ایله فروخت ایدرز مشتری ایسه کز
 پای استطاعتکز پیش نهاده ایدیکز تجار دخی بو نلرک جرئت و یوسفک
 سکوتن کورمکله بنده اولق ملاحظه سیله مالک بن زعر مشتری اولوب قیمتین
 سؤال ایلدی اسباط ایتدی ای خواجه هر نه ویررسک مسامحه ایدرز
 وئمن ایچون سزه مضایقه ویرمرز * پس مالک کبسه ده موجوده اولان
 دراهم معدوده ایله یوسفی اشترا ایلدی واریاب توار پنج عدد دراهمه اوج
 عدددن یوز یکر می عدده واریجه اختلاف ایتشلردر * پس اخوه یوسف
 دراهم معدوده یی الوب بدیلرنده تقسیم ویوسفی مالکله تسلیم ایتدیلر کافال الله
 تعالی (وشره بئن بخش دراهم معدوده وکانوا فیه من الزاهدین) * پس
 یوسف برادرلینه نظر ایدوب شدت قلبلرینه حیران و نار فراقله سوزان
 و یوکلام نظم انتظامک مضنونیه کریان اولدی * رباعی * رفت آن سخنان که
 باز گفتیم بهم * وصلی که از و چو کل شکفتیم بهم * دردا که زیکد کر جدا
 افتادیم * نابارد کر کجا که اقیتم بهم * چونکه کاروان دوال ارتحالی طبل
 انتقاله اوروب سلاک سبيله منسلاک اولدیلر یوسف مالکدن رجا ایلدیکه
 بایعلری دست بوس ایدوب مراسم ووداعی رعایت ایلیم مالک ایتدی ای
 غلام بایعلرک خودسکا هیچ وجهله شفقنلری یوغیکن عجب حالتدر که سن انلره
 کمال محبت ایدرسن دیوب اجازت ویردی * یوسف دخی فردا فردا برادرلرینک
 الن بوس ایدوب دل شکسته و خاطر خسته الوداع دیوب کتدی * پس
 یوسفی جالیدن برینه سوار ایدوب تعجیل تمام ایله جانب مصره تحریک اقدام
 ایتدیلر یوسف دخی رنج غربت وذل عبودیتنه نهاده اولوب فراق پدر ایله
 نالان و چشمه چشمندن اشک حسرت روان اولوردی بو ائشاده یوللری

مقابر آل یعقوبه مصادف اولغله یوسف مادری راحیلک مشهدن کورد کده
 بقرار اولوب بالای شتردن کشدوی افکنده قلدی وافتان وخیران سررتبه
 مادره واروب کریمه وزارییه بشلادی ❖ رباعی ❖ ای رفته و برده باخود
 آب روم ❖ آتشکده کرده این دل غم جویم ❖ میرزم خالک بر سر میگویم ❖ ای باد
 کجا کز تور ساند بوم ❖ پس یوسفه موکل اولان بر غلام تیره دل یوسفی بالایی
 شترده کور میوب معاودت ایدوب بر قبر ک اوزرنده یوسفی کر بان بولغله فرط
 جهلندن وجه مکر منه لطمه زن اولوب ای عبد فرار سنی بیع ایدنلر راست
 گفتار ایمش دیو خاطر انورین آزار قیلدی ❖ پس اول غنچه کابن رسالت غلام
 شور بختک جرات ایتدوی سوء ایدن بی طاقت اولوب درگاه کھف المظلومینه
 یوز سوردی و بلا توقف رفته نیازی توقیع اجابت الیه موقع اولوب ناکهار
 بر ریج عاصف هویدا وجو هواده ابرسیاه قام پیدا اولوب شده هوب ریاح ومله
 و تراکم سحب مظلمه مرآت جهانی روجھله تیره ایتدی که قافله بر برینی کور میوب
 حیال نلندن مایوس اولدیلر مالک بو حال هول مالک دهشتندن رفته ساسنه
 متوجه اولوب عجبدر که بزدن بر فعل ناصواب صدور ایتیه ❖ پس تأمل و تفکر الیه
 جریم نذر واستغفار ایدلم زیرا بو کدورات مظلمه بر فحوائی (ان الله لا یغیر
 ما بقوم حتی یغیر واما بانفسهم) لاجرم بزم شامت افعال ظلمت مالک ندر دیدی
 ❖ پس غلام واجب الملام کلام خواجه نیک فرجامی استماع ایتدکده فی الحال
 جریمه اعتراف ایدوب ای خواجه دل صاف بو ظلمت محنت انصاف بنم خسارت
 دست ستمگر شامتی در دیو واقع حالی بیان ایلدی ❖ پس قافله یه سبب اصابت
 محنت معلوم اولغله بریره جمع اولوب پیشگاه صدیق کلدیلر و تقصیر لینه
 اعتراف الیه عذر ایتدیلر حضرت نبوت خصال دخی معذرتلرین قبول ایدوب
 عفو و مغفرتلر یچون درگاه قاضی الحاجاته مناجات ایلدی و دعای مستجاب
 اولوب فی الحال عروس آفتاب چهره سندن رفع نقاب ایدوب عالم اولکی قرارن
 بوالدی مالک بو کرامتی مشاهده قیلدقده غلام کستاخه تأدیب اولما غیچون
 یوسفه تسلیم ایلدی یوسف ایتدی بونه تکلیف در که اسانه کنور رسن بزخود
 اهل اغراض و احسان و اساعده عفو دن غریبه جزا قلمازن دیوب غلام ک جراید
 عصیانیه رقم نسیان چکدی ❖ پس کار و ایمان یوسفه عین اکرام و چشم احترام الیه
 نکران اولوب طی مر احل ایدرک عاشر محرم ده محروسه مصره داخل
 اولدیلر و اوج کوند فصره یوسفی بیع ایچون سوق مصره ایلدوب و نخله

ندا ایدب من یشتی هذا الغلام الحبيب الغریب دیوناسه عرضه داشت
ابتد کردند ثمن یوسف بین الناس ترفع و تزايد بواب بالاخرة عهد من بورده
سلطان مصر اولان ریان بن واید العلیقك خزینه داری قطفیر که عزز
مصر در زوجه سی زلیخانك تحریض و ترغیبی الیه بقول ابن عباس رضی الله
عنهما بکرمی بیک دیناره اشترا ایدوب منزله کوتردی وزوجه سی راعیل
بنت رعا بیل که زلیخا دیکله معروفه در اکاتسلیم ایدوب ای راعیل بوغلام
محترمك تعظیم واکرا منده زیاده اهتمام قیل مأمول در که عن قریب نفعن
مشاهده ایده وز و باخود اولاد من یو قدر بوغلامی اوغل ایدینه لم دیدی
کما قال الله تعالی (وقال الذی اشتراه من مصر لأمه اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا
او یتخذوه ولدا) پس قطفیرك باب رعایت یوسفده اولان تنبیه و اشارتی زلیخابه
بشارت اولند قدده مثنوی یوسف ایچون دل شیدا سندن اعلا بر منزل و مأوی
کور میوب لاحرم یوسفه سریر قابنده مقام کوستروب درون دادن خدمته
کر بسته اولدی عجب در که برادر لری یوسفی در کل ایلدی و بیگانه لر داده مکان
کوستردی و برادر لری ثمن قلب الیه بیع ایدوب زلیخا صمیم قلبدن مشتری
اولدی القصة یوسف مصرده دخی مبتلای انواع محن اولوب وزلیخایه رام
اولدی ایچون یوسفی کندویه قصد ایتدی دیو متهم قیغله یدی بیل بند زندان
چکیدی و محبوس ابکن اصحاب منامانك رؤیا لری تعبیر و احوال آتیه دن تخیر
ایدوب انواع معجزات باهره سی ظاهره اولما غله حبس دن اطلاق اولنوب
وریان بن واید نبوت یوسفه ایمان کتوروب کندویه وزیر ایلدی و یوسف
زنداندن خروج ایشد کدنصکره چوقی زمان یکم دین قطفیر فوت اولدی
و حق تعالی زلیخانك طراوت و بکارتن تجدد و قواعد حسن و اطافق تشدید
ایدوب ابراهیم علیه السلام شریعتی اوزره یوسفه تزویج و انندی و اطرافده
خط عظیم اولما غله اسباط یوسف ذخیره اشترا ایچون مصره وارد قلند
یوسف آنره کندوی بیلدیروب و یعقوب علیه السلام کریه فراق یوسف دن
دیده رمده دیده سی نابینا اولمش ابکن حق تعالی قدرت کامله سندن مجددا
نور بصرا احسان ایدوب بر بر یله ملاقی اولدی لرو یوسف حین القاء چاهده
قاج یاشنده ایدوکنده اختلاف اولنوب مجاهد دن روایت ایدن لر اولر مانده
یوسف اون الی یاشنده اولوب هنوز یدی یاش دیشلری تبدیل اولما مشدی
و یعقوبله ملاقات ابتدا کده فرق یاشنده ایدی دبرلر و ابو جعفر محمد بن جریری

عننه ایل حسن بصیردن روایت ایتدوکی اوزره یوسفی چاهه القابتد کلرند
 و حین اشتراده اون یلدی یاشنده اولوب زمان دیو دیت و سجن و حکو متی
 سکسان ییل اولوب بعده بکرمی سکن ییل معمر اولدی و کلی دن روایت ایدنلر
 یعقوبله یوسفنک زمان مفارقتی بکرمی ایکی ییل و عبدالله شودیدن روایت ایدن
 یتش سینه و سری بن یحیادن نقل ایدن یتش ایکی ییل مرور ایدی دیرلر
 اما سلمان فارسی و اکثر علماء مفارقت یوسف قرق ییل واقع اولدی دیو تحقیق
 ایدوب بین المورخین قول اخبار شتهار بولمشدر * و تور اتدن نقل ایدنلر
 امتداد ایلام حیات یوسفی یوز اون ییل دیوب * محمد بن اسحاق قولی اوزره
 یوز اون سکن و عرایس ثعالبی ده یوز بکرمی ییل معمر اولدیغی مسطور اولوب
 انکه توار یخ قول اخیر، ذاهب اولمشلردر و روح مقدسه یوسف عالم جسمانی به
 وداع ایتد کده برادران یوسفنک تابوت جنازه سن عمر ائات مصر دن بر میل
 مسافه به نقل ایدوب آب نیله ملاسقی بر محل ده دفن ایتدیلر حتی موسی
 علیه السلام تابوت یوسفی مدفون مز بوردن اخراج ایدوب جد امجدی ابراهیم
 علیه السلام مدفون ادخال ایلدی اما اخوان باصفایه معلوم اوله که خواجه
 امام ابو الحسن رستغفی بیورلر که قصه یوسفی استماع ایدنلر برادران یوسفنک
 ظاهر حال و افعاله نظر ایتکله حاشا انلره بغض و عداوت ایسه حومه ایماندن
 خروج ایدر ز برابر و ایده اخوان یوسف سلاک نبوته منتظم اولمشلردر
 * پس عداوت انبیا کفر در و یعقوب و یوسف علیهما السلام اخوه یوسفدن
 صدور ایدن افعال ایلله حق تعالی انلری مؤآخذه ایتدوب بلکه جلفه زلاتلرین
 عفو و مغفرت و تاج نبوت و کرکرامت عنایت ایلدی و بر خوای (التائب
 من الذنب کن لا ذنب له) صدور ایدن عمللرین صادر اولسا مش مقامنده
 عد ایلدی زیر یعقوب علیه السلام اولادی (یا ابا ناس استغفر لنا ذنوبنا)
 دیو عفو و مغفرت رجا ایتد کلرنده یعقوب علیه السلام بر خوای **کریم**
 (سوف استغفر لکم ربی) دیوب استغفاره وعده قیلدی و مصرده یوسف
 علیه السلام وارد قلرنده (قالوا لله لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئين)
 خوای کریمی اوزره خطا یانه معترف اولدقلرنده بر خوای (لا تثریب علیکم
 الیوم یغفر الله لکم) یوسف علیه السلام برادرینک مغفور اولاجفتدن خبر
 و یردی مواعد انبیا ایسه لاجرم وحی الهی ایلله در ولیکن یعقوب علیه السلام
 تعیین وقت استغفاره منظر وحی اولوب و یوسفه وحی ایلله معلوم اولمقله

وعد غفران رحیمی تبشیر ایلدی * پس حقیقتہ نظر اولانسه اخبار مغفرتده
ایکسندن دخی صدور ایدن الفاظ متقاربه معنای واحده دلالت ایدوب مفهوم
کلام مجز نظامی عدم مؤاخذنی اعلام در ویا خود یعقوبله یوسفک و وعد
استغفار و مغفرت ایلہ مراد لری موقع دعاده اولمشدر دعا ایسه شفا عتدر
وشفا عت انبیاء ایسه اهل شفا عتہ مبدوله ولا جرم عند الله مقبوله اولوب
(فاتنہم الشفاعۃ) توبیختک مظهری اولان زمرہ مخذولینہ شفاعت ایتز
زیرا شان انبیا مظاهر قول **کریم** (وما یطق عن الهوی ان هو الا
وحي یوحی) اولغله لاجرم مواعد لطیفه لرینہ وفاقیلوب شفا عت لری عند الله
مقوله اولور فاذا کان کذلک حضرت خدای بسمال (و کلا نقص علیک
من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک) دیوب حکایات عجیبه یوسفی تفهیم معانی
غریبه ایچون بیان ایتکله علما بالله و محققین آگاه قصص قرآنیہ بی سمع جان ایلہ
شنوا اولوب هر بر قصه دن استخراج علوم واستنباط حکم ایتدیلر پس
سکا دخی لایق اولان بو در که اثر محققینہ اقتفا وسنت مدققینہ اتباع ایلہ
اخبار اخبار انبیاده تأمل وتدبر و ابتلا و امتحاناته نیجه صبر و تحمل ایتدکلرین
تفکر و تذکر ایلہ سن که سکا دخی بر شوق و حالت کلوب جان ناتوانک توارد
بیات و ترادف امتحاناتدن فزع و جزع ایتما یوب صبر و تحملی یشه واشد بلا
انبیا و اولیایه واقع ایدوکن اندیشه قبله سن خلاصه مهام یعقوب علیه السلام
شرف ذات و حسن صفات ایلہ ممتاز و علو درجات و اوجات مقامات ایلہ
سرافراز اولوب من کل الوجوه معایب بشردن معرا و رکون طبع ایلہ
فکر ماسوا و حقدن غیره نظر دن مبرادر بلکه مطلقا انبیا و اولیائک نظر لری
تفکر و اعتبار ایلہ در و اعتبار ایسه افتعال عبور در عبور ایسه حکمک معنایه در
فلهذا اسان طریقتده حقیقت اعتبار چشم سر واقع اولان اشیا دن عین
سر ایلہ عبور و بصیر ظاهر ایلہ ناظر مخلوق و بصیرت سرا تر ایلہ مشاهده
خالق ایتدکلر کا قال الشیخ الحکیم ابو القاسم رحمه الله علیه العبیره تصویر
الغائب والفکره تغیب الشاهد یعنی فکرت حاضرری خاطر دن دور و عبرت
خاطرده غائبک حضوری در * پس یعقوب علیه السلام دخی اعقابنه بالتفکر
والاعتبار نظر ایتد کده یوسف علیه السلامی اختیار کرد کار ایلہ مظهر
الطاف خاصه پرورد کار مشاهده ایتکله سائر اخوانندن ممتاز بو اولوب
اکا جله دن زیاده میل و محبت ایلدی و مودت یوسف یعقوبک حقه اولان

محبته دلالت ابدی ز را شرط محبت حبیب محبوبی دوست تر و متاق در تنکم
حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم منزلت عایشه رضی الله عنہا بی عبد الله
زوجات طاهرات سارہ دن زیادہ مشا ہدہ ایتکلمہ جملہ از واجدن زیادہ
مودت والفت ایتکلمہ ابدی ولکن دلیل سبیل محبت درد و محنت اولیٰ قلہ حضرت
رسول الله علیہ صاوات الله (اذا احب الله عبدا احب الله علیہ البلاء صبا
وسمحه سمحا) دیوب خدا عزوجل بر عبد مختارنی محبتہ اختیار ایتہ وساطت
غنا امتیاز قلہ در بای ابتلائی چوش و خروشه کتوروب قطرات آب بلایی
اوزرینہ یا غدر بر بیور دیلر * پس حق سبحانہ و تقدس تصفیۃ افکار و تخلیۃ
اسرار ایتکلمہ ایچون ابتدا و اولیاسنی صد کونہ بلایہ مبتلا قلوب مقابلہ سندہ
حد و قیاس دن مجاوز اول قدر آثار لطیف و انوار قدس احسان ایتکلمہ در کہ
عقول عقلا ہزار دہ یک و بسیاری دن اندک ادراکنہ عاجز در ابدی دنیای بی
بقا سرای محنت و بلا و جای شدت و عنا و اولیاسہ ابتلاآت متواردہ و امتحانات
متراقدہ یوسف سفک مقدمہ کرامتدن اولدی جلسہ مقدمہ مانتدن بعض در کہ
یوسف چاہہ القا اولند قدہ برادر لرینہ غیظ ایتابوب بلکہ نفسنی اوم ایدوب
(من خرج الی اللعب کان سجنہ الحب) دیو قضایہ راضی اولدی و بعد
الخروج ذل عبودیتہ رضا و یروب دودمان نبوتدن اولدیغن اظہار ایتدی
و کار و انیان اشتراء یوسفہ چندان رغبت ایتیوب ممن قلیل ایلہ اشترا ایتکلری
جانب حقندن شان یوسفہ بیان منت و اظہار نعمت در کہ باعث نظر مر دان
اولما غیچون اول قومک اصلا بندن سلب شہوات ایدوب بوجہتدن یوسفہ
ہیچ وجہلہ نظر رغبت ایلہ ناظر اولدی بلر کا خبر تہ الی (و کانوافیہ من الزاہدین)
مع هذا طائفة نسوانک نظر شہوانی سن یوسفدن صرف ایتدی زبرا نسوانک
رجالہ رغبت و شہوتلری جبلی ایکن یوسفہ رغبت ایتماک نقصان رجولیت
اولما غیہ دلالت ایدردی پس یوسفک رجولیتی شہوت روحانی اولوب اول
نقصہ دن دخی تنزیہ بیوردی و سنۃ جاریہ آفرید کار ایلہ عباد اخیر
قدر نعمتی محنتدن صکرہ بیلور و شکر بن ایدوب نعمتہ مغرور اولماز و فنانسن
قبل الوجود مشا ہدہ ایدوب بقا سنہ وائق اولماز و اول فاعل مختار و قادر
و جبار نعمتی نعمتہ و منحتی محنتہ تبدیلہ قادر و مشیتی تصرف عبادہ نافذ
و حکم و قضاسی عالم و عالیانہ جاری اولما غلہ استدیکن درکات اسفہلہ سوق
و بدلیکن درجات اعلاہ عروجہ موفق ایدوب بسط و قبض و تمام و نقص

بد قدرت و از همه امور دست مشیت نه اولدیغن کورر فلهذا اول خداوند
ذوالجلال ذکر اولئان احوالك خلانده یوسف علیه السلام پیش مهمان
جائنه انواع عواید احسان و اصناف موائد فضل فی کران بسط ایدوب
شاید امتحانک جمله سی فوائد امتنان اولدی امدی مستفحان انوار تنزیل
و مستکشفان اسرار تأویل اولان ارباب عبرتک ضمیر صفاتینلرینه روشن اوله که
رخوای کریم (لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب) غواصان دریای موج
حقیقت اولان اصحاب معرفت و ارباب بصیرت بوقصه دن حصه آوب
کتاب محبوب زمرة مشتاقینی صراط قویم هدایتیه دلالت و فرقه مجیدیه طریق
اقوم و صلتی اشارت ایدوب بره موجب (و فی انفسکم افلا تبصرون) تمام
قصص قرآن مناسب احوال انسان اولدیفیچون قصه یوسفی دخی اطوار
تنزیلات و ترقیات سالکانه مماثل مشاهده ایتمکله دست آویز کشف
و شهود اولان درر فواخری رشته تقریریه منظم قیلوب بطریق التطبيقی
علی الانفس بووجهله توفیق و تحقیق ایدرلر که قلب ایله حواس انسانیه
روح ایله نفسک ازدواجندن متولده برادرل اولوب واعظم مقامات کایده
قلب ایله سلطان ملکات انسانیه اولدقده روح ایله نفس و حواس و قوی
باجعهها سلطانلری اولان قلب عارفه تواضع و مسکنت کوستروب امرنه رام
اولقدر * پس یوسف قلب کنديک پدری اولان یعقوب روحه مقامات
کایده اولان استعدادندن خبر و یروب ادراک معانی ایچون کواکب مضبئه
مشابه شده اولان حواس خمس ظاهره و باطنیه دن هر بری شمس روح
و قر نفس ایله روئاسانده کندویه سجده تحیت ایتدکدرین تقریر ایلدی
یعقوب روح دخی یوسف قلبک حسن و جمال و سعادت و اقبال ده کمالن
کورمکله حق تعالی آئی سائر مخلوقات اوزرینه ترجیح و اجتناب ایدوب قلبه
مختصه اولان احادیث علم لدنی تأویلی تعلیم و قلب عرش حقیقی رحمان
و رحیم اولغله تجلیات ذاتیه ایله عرش قلبده مستوی اولغله نعمتی تئیم
و ابراهیم سر و اسحاق خفایه اسباغ نعمت ایتدیکی کبی آل یعقوب روح اولان
حواس و قوایه دخی اسباغ نعمت عمیم ایتمکله قلب عارف جمعیت مزبوریه ایله
فیض تجلیات صفایه و ذاتیه نک قبولنه مستعد اولوب الطافی خفیه الهیه ایله
لایسع فیه ملک مقرب اوچاتنه اعتلا ایده چکن تعبیر و تبشیر ایلدی و یوسف
قلب عرش روح و برادری اولان بنیامین حس مشترک کرسی روح اولغله

کنند و در وجه اخوانندن زیاده یعقوب روحك بو سف قلبه اولان كال
 قرب واستواسن ملاحظه ایتد كده یوسف قلبی سكين هوا سم هلاهل
 میل دنیا ایل قتل وارض بشریته طرح ایدلم تاكه پدر مز روحك بزه اولان
 اختلال وجهی كیدوب بعد موت القلب شهوات حیوانیه و تنعم لذات نفسانیه
 تحصیلنه صالح اولماغیچون بزه میل و محبت ایلله دیو سار اخوانی اولان
 حواس و قوایه الحاح ایلدی ولكن بهودای قوه منفكره یوسف قلبك قتلنه
 رضا ویر میوب آنی غیابه جب بشریته القاید بكن كم سیاره جواذب
 نفسانیه آنی كندویه جذب ایدوب مراتع بهیمیه و ملاعب دنیویه ده رعی
 و بازیچه ایدلم و آفات دنیادن حراست قیللم والا یوسف قلب مقتول و یا خود
 ذنب شیطانله لقمه اولورسه خسران بزه راجع اولور زیرا قلبه ضرر كلكده
 اجزاء انسانیه مك جله سنه ضرر اصابت ایدر دیوب بالاتفاق یوسف قلبی
 جاه بشریته القا ایتدیلر و یعقوب روحه نصف عمر زنده كلوب یا ابا تا بزایلم
 شباهه لهو و مسابقه اشتغال ایلله یوسف قلبی استكمالدن معطل و مهمل
 متاع هوا مز یاننده الی قومش ایدك ذنب شیطان اكل ایتدی دیوب هوا ی
 نفسانیلری صمیم قواده سرایت و نور محبتی قلبدن بكلیتها اطفاء و ازاله ایتدیر
 زعمیه قبیض قالب قلبی دم كذب آثار ملكات رذیه ایلله یعقوب روحه عرضه
 قیلدیلر یعقوب روح دخی حواس و قوایه عتاب ایدوب نفس اماره سزه عجب
 تسویلات ایلش دیو فضا حترین بلدردی ولكن رین كثر و ورك هوا ی
 طبیعت ایلله یوسف قلبه موت اصابت ایتدی امیدیه صومعه ریاضات و خلوتخانه
 مجاهداته كیروب ركون آفتاب جلال یوسف قلب كال جلالیه رونما اوله امانیه سیله
 بلیاته صبر و فراقه تحمل ایدوب مناجاته مشغول اولدی * پس سیاره هبوب
 نفحات الطاف ربانیه دسترس اولوب وارد تجلیات ایلله دلو جذبات رحانیه بی
 ارسال ایتككه یوسف قلب دلو جذبه به تعلق ایتد كده غیابت جب طبیعتدن
 اوج فضای ملكونه عروج ایدوب وجد حق یا بشری دیوب بشریتدن خلاص
 اولدیغن تبشیر ایلدی و یوسف قلب سلطان مصر وجود اولوب رؤیا منك
 تعبیرن كوردی كذا و كذا ارباب كشف و شهود قصه یوسفدن حصه دار
 اولوب آخر قصه به واریجه روح و نفس و قلب و حواس و قوایه تطبیق
 ایدوب اطوار مسالك انسانیه دن خبردار اولمشلدر * پس كاشف اسرار
 مولانا خداوندكار دخی عقل مستفاددن عبارت ایلدیكى مرد عرب و خلیفه بغداد

ایله مراد بیوردیگی درگاه جلال کبریایه آب سبوی محبتی اهدا ایتد کده نور
جذبات ربانیه قابینه پرتوایدوب ذل احتیاج طبعیدن خلاص ودولت عشق
ومحبت ایله غنی ودلشاد اولدیغن یوسفی چاهدن اخراج ایدن مردعربه تشبیه
ایدوب بعض نمیشیلانه دخی شروع بیوردیلر بویله دیوکه مثلاً مردعربک
حالی اکا بکرزکه ﴿ منوی ﴾ رفت موسی کاتش آرد اوبدست ﴿ موسی
علیه السلام کندی که اول آتشی اله کتوره ﴿ منوی ﴾ آتشی دیداوکه
از آتش برست ﴿ بر آتش کوردی موسی که آتش دن قور تلسدی
کافال الله تعالی فی سورة طه (وهب اتیک حدیث موسی اذرای ناراً) یعنی حییم
موسانک نار کور دیکي وقتک خبری سکا کلیدی کادی یعنی کتاب کریمه اکثر
مواضعده احوال موسی ذکر اولندی * پس حدیث موسی بودرکه (فقال
لاهلہ امکشوا انی آنست ناراً) موسی اهلنه مکث وتوقف قیل دیدی که بن
برنار کوردم (اعلی آتیکم منها بقبس اواجد علی النار هدی) رجایدرم که
سزہ اندن براخر پاره کتورم ویاخود نار اوزرنده بزه بول کوستر برهادی
بولم تقریر مقدمه کلام ونوضیح قصه موسی علیه السلام بودرکه مقدمه
موسی علیه السلام زمان طفولتس آوان شبابه رسیدہ اولنجہ فرعونک
عهدہ تریه سنده اولوب وآل فرعون اسراییلیانہ تکالیف شافه ایله مسلط
اولوب انواع اعدی ایتکله موسی علیه السلام دخی اسباطه پیوسته اولان
جنسیت اصلیه مقتضاسنجہ بویاده کال ترجندن دائماً محزون الخاطر اولوب
ولکر فرعونک خوفندن معاونت حد امکانده دکل ایدی بناء علی ذلک کاهیجه
افواج هموم تلاطم ایتدیجه انجلاء ضمیر فاتر ایچون تنهاجه طشره چیقوب
اطراف بازار مصری کشت وکذار ایدردی اتفاقاً بر عادت حسنه برکون
علی سبیل التفرج بولده کیدر کن فرعونک خباز لیکي خدمتده اولان قانون
نام قبطنی سامری بلردن برینه فرعونک ایتک فروتنه کیدجک اودونی تحمیل
مراد ایلوب سامری دخی ابا وامتناع ایتکله قانون سامری بی ات ایدوب
کش مکشده ایکن موسی علیه السلام اوزر لرینه وار دقده سامری موسادن
استغاثه ایلدی موسی دخی قبطنی به نصیحت و فراغت قیل دیو منت ایلدی
قبطنی موسی ک جوا بنه انتفات ایتوب سامری دن قصرید ایتدی * پس
موسی سامری به یابشوب یدقبطنی دن تخلص مراد ایتد کده قبطنی مکاره
ونازعه ایتکله موسی دن رشته طافت مصاره کسنه اولوب قانونه رشت

اورديغي کي قانون مر داو اوب جانني مالک ناره سفارش ايلدي کما قال الله تعالى
 (فو کره موسى ففضي عليه) اجمال کلام صورة واقعه فرعونه عرضه
 اولدوقده ضمير فرعونده قصد هلاک موسايه اولان سلسله عداوتی حرکت
 وموسايه قصاص نيت ايلديکي امر مقرر اولماغله موسى عليه السلام بي زاد
 ورا حله شهر دن چيقوب فرید وپياده ونه جانیه واره جغی نامعلوم بریه
 يولن طوتوب کندی و بدنجی کون باتفاقا حسته شعیب عليه السلام
 سکناسی اولان شهر مدين فنامسته واروب وچاه مدينک اوزرينه کلوب کار
 چاهده اولان درختک سایه سنده بر مقدار توقف ايلدي و کور دیکم
 رعاندن برفوج اغنام کثیره ايله کلوب وسائر مواشی ودوان سرچاهه
 کتوروب ازدخام ايله صوارمغه مشغول اولدیلرو لیکن ایکی دختر بر قاج
 کوسفند ايله برنگارده طور مشلر وهر کس اغنام ودوان صولادوب کتدیلر
 وانلره التفات ایتما یوب سرچاهه بر حجر سنگین پوشیده ایتدیلر موسی عليه
 السلام اول دخترلک مسکنت و هیچ کس غمخیزین سیراب ایتککه تقید
 ایتدوکنه تعجب ایدوب سزکیملر سزدیو دخترلر دن تفقد حال ایتدی انلر
 دخی خالترین بیلدیروب نسب شریفلرین بیان ایتککه موسی ترحم ایدوب
 سرچاهه واردی و حجر سنگینی رفع ایدوب انلرک اغنام من سیراب ایتدی
 پس دختران شعیب عليه السلام سعادتخانه لرینه مر اجمعت ایدوب موساک
 کندولره ایتدیکی لطیفی شعیب نبیه تقریر ایتدیلر شعیب عليه السلام اوصاف
 موسایی استماع ایتدکده امارات سعادت و اقبالدن ایدوکن نور نبوت ايله
 یلوب وصیبت موسایه اشتیاق کوستروب حضور نبوت پناهنه دعوت
 یوردی پس موسی منزل شعیب علیهما السلامه کلوب ملاقی اولد قلمزده
 شعیب عليه السلام احوال موسایی سؤال ایدوب حسب ونسب ومصرده
 اولان سرگذشتی معلوملری اولدوقده موسی عليه السلامی مواعید کرامتیه
 تسلیت و برخواهی کریم (لأنخف نجوت من القوم الظالمین) چنک ظلمه دن
 نجات ايله بشارت وتقدیم شرايط ضیافتدن صکره اجل بتا شدن اولان
 صفوراتک منا کده سنه موسایی ترغیب ایدوب ومدة زفاف دختر سعد اختر
 ایچون موسی سکزیل شعیب علیهما السلام خدمته ملازمت ایتک اوزره
 قرار ویرلدی موسی دخی وقور رغبت ايله ملتس شعیب علیهما السلامی
 قبول ایدوب سکزیل کامل شعیب نبیک رعی اغنامی خدمته قیام کوستردی

پس مدتی و بعد انجماء ایرد ~~سکده~~ شعیب علیه السلام دختری صفوری
 خوزنه تصرف موسایه تسلیم ایلدی موسی شعیب علیهما السلام ایکی ییل
 دخی خدمت لایقه سن بلوازمه ادا قیلوب اون سنه تمام اولد قده شعیب
 عایه السلامدن مرخص اولوب وعصا ایلد دختری الوب جانب مصره
 متوجه اولدیله و بش کون کیدوب یوم سادسده وادی سینایه وارلد قده
 کیجه ایلد هواده ابرسیاه فام تراکم ایدوب رعد و برق و باران عظیم واقع اولماغله
 بول آزد دیلر و شدت شتادن اوشوب و زوجة موسای علامت وضع جلدن
 اولان طاق اخذ ایتکله بالضرورة محل من بورده توقف ایتدیله و باقادر
 ایچون قدح زناده ایتدیکجه اثر شراره ظاهر اولماغله موسی علیه السلام
 مضطر اولوب سر خیرتی زانوئی فکرته نهاده قیلدی و برخظه دن صکره
 دیدۀ عبرتن کشاد و اطراف بادیه به نظر ایتد کده جانب یسارنده طور سیناده
 برضیاء عظیم ملا حظۀ ایدوب لاجرم وجود نار و وجدان قبس و یاخود
 برره نمایه متیقن اولماغله برخو ای آیت سابقه اهلی اول منزله توقیف
 ایدوب وعصا سن الوب جانب ناره توجه ایتدی * بیت * هیچکس
 نیست که در گوی نواش کاری نیست * هر کس اینجا بطریق هوسی می آید *
 ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس * موسی اینجا بامید قبسی می آید * روایان
 اخباردن بعضینک قولنده اول وقت که موسی علیه السلام جانب ناره متوجه
 و لباس نبوت ایلد متلبس اولمش ایدی سن شر بقلری قرق طقوز سنه وهفت
 ایامه ایرشمش ایدی و تورا دن نقل ایدنلر یتش طقوز یاشمنده و اوتوز یدی
 کونلک ایدی دیمشله پس علی اختلاف القولین موسی علیه السلام نظر
 فرخنده اثری بیاض روشنائی ناره محیط اولدیغی مسافه منزل موسادن
 اون ایکی فرسخ اولوب موسی علیه السلام واسطه کمال نفسانی و استعداد
 روحانی ایلد ضیای مرئی به قریب اولد قده کدورات دخاندن مبرار نار نور
 نما کوردی که بر شجر اخضرک فروع و غصونندن مبرر و اوج کره اثره
 برابر اولمش و سواطع و لوا معی ترافع ایتدیکجه حضرت و نصارت شجر دخی
 تزیید بولور موسی علیه السلام بوحالت غریبه دن متعجب اولوب بر زمان
 اول درخت سبز افر و ختمه به نظر ایلدی و نه کیفیت ایلد اقتباس قبس اینسم
 دیوت فکر ایدوب عاقبت برقاج چوب خشک و باریک جمع ایدوب ایقاد امیدیه
 درخت آتش پاره قریب اولد قده آتش موسادن ابواجانب بالای درخته

مطلب

سن موسی در
 وادی ایمن

اعتلا ایلدی و موسی مابوس اولوب بخصول مقصود مغزانه مراجعت
 قصد ایتدکده نار جانب موسایه مائل و قریب اولدی تکرار موسی طرف ناره
 توجه ایتدکده کافی الاول اعالی شجرهیه ترفع ایدوب موسادن دور اولدی
 و بالدفعات متوال مشروح اوزره مقاربه و مباحده واقع اولوب خاطر انور
 موسایی فکر و اندیشه احاطه ایلدی و بوائشاده برندا استماع ایدوب باموسی
 دیودعوت اولندی قال الله تعالی (فلما اتیها نودی یا موسی) حضرت
 کلیم علیه التبیة والتسلیم لبیک ایلک ایلک جواب و یروب هر چند که جب
 و راسته نظر ایلدی هیچ احده نظری مصادف اولمادی ندا ایسه مکرر
 اولوب نوبه ثلثه دن صکره ای متکلم کیمن که کلامک مسموع و سن ادراک
 بصردن مستور سن دیدی * پس موسائک سؤالنه جواب وارد اولوب ای
 موسی بن اول ذات ذو صفاتم که هر فتنه ایسک سنکلهیم و سکا سنک نفسکدن
 قریم موسای کلیم علیه صلوات الله العلیم فی الحال سجدهیه وضع جبین
 ایدوب اکهی بو کلام مسموع سنکمی بو خسه گفتار رسولندی در دیدی
 پس بر فحوای کریم (انی انار بک) موسایه جواب و یرلدی که کلام بنم کلام
 و نور بنم نورم درو بن پرورد کار عالمیانم یقین کل ای موسی پس موسایه بو خطا بدین
 هیئت غلبه ایدوب جلودی مقشعر و اعضاسی مر تعش اولوب زبانی حرکتدن
 قالدی بالآخره نه حال ایسه عصایه انکا ایدوب درخته قریب اولدقده
 بر موجب (فاخرج نعلیک انک بالواد المقدس طوی) باموسی سن وادی
 مقدس ده سن که اول مکان پاکدر پس خلع نعلین ایله دیو بیورلدی عجب
 حکمتدر که اول رب رحیم کلیمنه خلع نعلین ایله امر ایدوب و نعلین حبیب
 اکرمی تارک عرشه ترفیع بیوردی زیرا حضرت فخر عالم صلی الله تعالی علیه
 و سلم قیود کونین دن مجرد اولمغله لاجرم طی منازلده غبار نعلین مبارکی افلا که
 تاج سرا اولدی و کویا هنوز حجاب اضافات موسادن مرتفع و عقد منسوبات
 منقح اولمغله طواف وادی مقدسده خلع نعلین ایله اسقاط اضافاته اشارت
 اولندی و طور سینا که مقام شهود در موسی علیه السلام شهید غزه حقیقی
 اولوب هستی مجازیدن خلاص اولدقده استاد کار خانه جود فرمان پادشاه
 مملکت و جود ایله موسایی مشمول انواع الطاف قیلوب لباس نبوت ایله
 مشرف و زیور علمه مز بن ایلدی * پس موسی طور سینادن عودت و هنگام
 سحرده حرم محترمنه رجعت ایتدکده حرم موسی خرم دل اولوب باموسی

نار دن اقتباس قبس ایتس دیکن می دید کده موسی دخی ای صفورا کر چه
 نار کتور مدم قامانور نبوت کتور دم بیور دی ❖ بیت ❖ شبان وادی ایمن
 کههی رسد برادر ❖ که چند سال بجد خدمت شعیب کند ❖ قال الواسطی
 فی قوله (اذر آنارا) موسی خطرت به خسة الخطور فی اخذ قبال التور
 فلا ینبغی لاحد ان یأنس من نفسه وقد حولته من شاهد الحق وقال الشبلی
 فی قوله (فاخلع نعلیک) اخلع الک کل منک نصل الینا بالکلیه فتکون ولا تکن
 فتحقق فی عین الجمع بکون اخسارک عنا وفلاک فعلنا وقیل فرغ قلبک
 عن ذکر الدارین ونجر دلحق نعت الانفراد وقال اصحاب الشهود اما الفرق
 بین قوله انی و بین انا و بین قوله ربک فانی اشاره الی اصل الذات و انا اشاره
 الی کشف الذات والصفات و ربک اشاره الی عیان الذات والصفات والافعال
 وقال بعضهم انی اخبار و انا اظهار و ربک تذکار و قیل انی افتاؤه و انا ابقاؤه
 و ربک ایواؤه و قیل انی لقلبه و انا الروح و ربک لنفسه ای طالب درد آله عارفان
 بالله و اولیاء آگاه بوابت کریمه تفسیرنده بیورلر که موسی علیه السلام ارادته
 کامل و مقام محبت واصل اولد فده ترک وسیله صغری ایدوب دامن وسیله
 کبریه تشبث ایلدی یعنی شعیب نبی به ارادت و لوازم خدمتی تکمیل و رعایتدن
 صکره شجره ده اولان رؤیت ناره توجه ابتدی و رؤیت نار بدایت مکاشفه
 تجلی انوار و وسطا سماع خطاب پروردگار اولوب و قبل الخطاب
 واقع اولان مکاشفه اعلای مقامات معرفتدن اولغله موسی علیه السلام
 بعدا مکاشفه (انی انا ربک) خطابنک بحار انوارنده غوطه و سباحت ایلدی
 و قیاض مطلق افعاله اولان رؤیت صفاتک مقامنی موسی علیه السلامه
 تعریف اراده بیور مغله اولان کسوت نار ایلله ثانیاناری قامت موزون
 درخت الباس بعده شجره دن موسایه تجلی جلال ایلدیکن حبیبی محمد المصطفی
 علیه من صلوات الله الاوفایه خبر و پروب (نودی من شاطی الوادی الایمن
 فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین) قول کریمی ایلله
 اشارت و شجره مزبوره نور وجود محمدی علیه صلوات الله الصمدی
 اولد یعنی بشارت بیور دی ای مستکشف انوار اسرار تجلی مزبور التباس
 انوارده بدرجه سامیه در که اول محبوب ازلی عاشق لرینی نعت توحید ذاتی ایلله
 متصف اولماغیچون تجلی مزبور ایلله معادن الوهیه جذب ایدر و بالبداهه
 سطوات عظمتنده فانی و متلاشی اولمیه دیو کمال فضلندن مقامات عشق

مطلب
 الفرق بین انی و بین
 انا و بین ربک

بدایت حالتده افعال ده اولان رؤیه انوار صفات ایله تریه ایدر زیر ابداء تجلیات
 صرفه ذاتیه سن عیان ایتمه عاشق بیچاره مضحعل اولوردی فلهذا شجره یی
 ناره وتاری نوره مرآت ایدوب موسایه مرآت مز بوره دن تجلی ایلدی * پس
 موسی شجره قدمدن نیران کبریا وانوار بقایی سیر ایدوب جذبه رحانیه ایله
 مغناطیس صفاتک قرینه منجذب اولوب انوار لطائف ذاتی مشاهده قیلدی
 ورؤیت معاینه ایکن کندوبی صورت امانیده ملاحظه سیله نار معاینه نعت
 شوق ایله کلوب شان آسوده مخیر اولدی ونفسی این ومتی قیدندن مجرد ایکن
 قنده درد یو طلب ایدوب کشف وصلت وبساط قرینه آسوده ایدو کنه بغیر شعور
 رسوم علم ایله حول شجره یی دور ایدوب طلب محبوبه غائب اولغله حضرت
 احدی الذات ند ایدوب یا موسی طلب ایلدو کلک کیمدر ربک خود بنم کر چه
 لباس نعوت وصفاتله متلبس اولمش سن در ولکن سرور وحکده وعقل
 وقلبکده مشاهده ایتدو کلک بنم انوار تجلیات جالندر اگر ذات بخته امید
 وصلت ایدر سک خلع نعلین کونین ایله که سن وادی مقدس ومقام
 اقدسده سن دیوب (انک بالواد المقدس طوی) بیور دی یعنی یا موسی
 سن غبار ظنون وحسبانندن مقدس اولان وادی ازله سن قدس قدمه ایسه
 آثار اهل عدم ایله کلک اولماز ایددی خلع لباس حدوث وعدم ایله که حتی سکا
 وادی مقدس آزال وآباد منظوی وانوار اسرار ذات اقدس سرور وحکده
 منکشف اوله دیوب (اخرج انت منک حتی تصل بی فانلمن لم یکن لنفسه) بیور دی
 وکذلک بوآیت کریمه ایله حقایق حقیقت منکشفه اولان اسرار عشاقه دخی
 اشارت وار در که موسای قلب عارف جانب طور روحدن شکل نارد برنوره
 مصادف اولوب اهلی اولان نفس وصفاته روح خطاب ایدوب سز ظلمات
 طبیعت حیوانیه ده مکث ایدیکر بن برنار محبته موانست ایتدم که حطب
 وجوددن رسم وثر قوما یوب افنا ایدر امیددر که اول ناریک نور یله سزی
 ظلمات بشریه دن ملکیته وکدورات طبیعتدن اشراقات شریقه اخراج ودلالات
 ویاخودنیل مقصود ایچون بذل وجود ایله طریقه حقیقه ارشاد وهدایت ایدیم
 دیوب موسای قلب نار محبته توجه ایتد کده شجره ذات قدس دن ندا اولوب
 ای موسای قلب کاه اولور که قطع تعلق دنیای خسیسه فانیه وکاه اولور که
 نزع تعلق آخره نفیسه باقیه ایدوب طرفین برندن مجرد اولماز سن ایددی
 سر کردن خلع نعلین مکونات ونزع لباس تعینات ایله که وادی سر پاکک
 لوٹ حدثاندن مقدس اوله ❖ رباعی ❖ اندرتن من جای نمادی بتیش *

* الاهی عشق تو گرفت از پس و پیش * کرر ای کم که بر کشیم رک خویش *
 ترسم که بعشقت اندر آید سر نیش * آه عشق بر حالتی که ذوق ایتمین بین
 و جذبه بر کیفیت در که منجذب اولمیان فهم ایتم ای طالب عشق و راغ
 ذوق عاشق ایست استماع و شوقله سماع قبل که عاشق فانی عین القضاة همدانی
 بوباده نه یور مشدر قال قدس سره ای عزیز ندانم که عشق خالق کویم
 یا عشق خلق عشقهاسه کونه اند اما هر عشق درجات مختلف دارند عشق
 صغیرست و عشق کبیر و عشق میانه عشق صغیر عشق ماست با خدا عشق کبیر
 عشق خداست بابتدکان خد عشق میانه در یغا نتوانم گفتن که بس مختصر فهم
 آمده ایم اما ان شاء الله که شمه گفته شود ای عزیز معذوری هرگز که بعضی بانو غزنی
 زده است تا قدری عشقت حاصل آمدی ای عزیز آفتاب که در کمال اشراق
 خود جلوه کند عاشق را از آن قوتی و حظی نباشد و چون در سحاب خود در اجلوه
 دهد قرار و سیری بیابد از مصطفی بشنو که میگوید (ان الله سبعین الف حجاب
 من نور وظلمة لو کشفها لاخترفت سبحات وجهه کل من ادر که بصره) این حجابها
 از نور و ظلمت خواص را باشد اما خواص خواص را حجابها صفات خدا باشد
 و عوام را جز این حجابها اندر هزار حجاب باشد بعضی ظلماتی بعضی نورانی ظلماتی
 چون شهوت و غضب و حقد و حسد و بخل و کبر و حب مال و جاه و ریا و حرص
 و غفلات الی سائر الاخلاق الذمیه و حجابهای نورانی چون حب نماز و روزه و صدقه
 و تسبیح و اذکار الی سائر الاخلاق الحمیده در یغانمی دائم که چه میگویم آفتاب
 (الله نور السموات والارض) بی آینه محمد رسول الله دیدن دیده بسوزد بواسطه
 آینه او مطالعه جمال آفتاب توان کرد علی الدوام چون بی آینه دیدن معشوق
 محالست در پرده دیدن ضرورت باشد عاشق منتهی را پرده و آینه جز کبریا و عظمت
 خدا دیگر نباشد از مصطفی شنوی گوید (ما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم
 فی الجنة الارداء الکبریاء علی وجهه) در یغا کوی مصطفی را در عشق آینه چه
 بود کوش دار از حق تعالی بشنو (قدرای من آیات ربه الکبری) ابو بکر صدیق
 پرسید یا رسول الله این آیت کبری چیست فقال (رأیت ربی عز و علا لیس بینی و بینہ
 حجاب الاحجاب من باقوتہ بیضانی روضه خضرا) جاتم فداء آنکس باد که این سخن
 را کوش دارد شنیده که رسول جبریل را پر سید هل رأیت الرب جبریل گفت
 (بینی و بینہ سبعون حجابا من نور لودنوت واحد الاحترقت) ای عزیز بین که باموسی
 چه میگوید قرنه نجیا مجاهد در تفسیر این آیت میگوید که بالای عش هفتاد

حجابست از نور و ظلمت و موسی سلوک میکرد در حجابها تا جله را پس گذاشت
تایک حجاب بنامد میان موسی و میان خدا گفت (رب انظر الیک) موسی
آوازی شنید که (نویدی من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة
ان یا موسی انی انا الله رب العالمین) این درخت نور محمدی دان که کلام
و رؤیت بواسطه اوتوان شنید و دید در یغادانی که چرا این همه پردها
و حجابها بر سر راه نهاد از بهر آن تا عاشق روز بروز دیده وی بخته گردد
تا طاقت بار کشیدن لقاء الله دارد بی حجابی بفرمودند تا عشق لیلی را بکچندی
از نهاد بجنون مرکبی ساختند تا بخته عشق لیلی شود آنکه بار کشیدن عشق
خدا را قبول تواند کردن * پس کاشف اسرار کرد کار مولانا خداوند کاردخی
موسی علیه السلام بر آتش کوردی که آتش بشریتدن قورتلدی و کذلک مرد
عرب دخی دریای محبت و نار جذباته غرق اولوب نار ذل طبعیدن خلاص
اولدی دیواشو اسرار چه اشاره بیوروب کذلک عیسی روح اللهک دخی
بشریتی بر طرف اولوب فلک رابع حقیقه عروج ایتدیکن تمثیل ایراد ایدوب
بیوروب که * مثنوی * جست عیسی تارهد ازد شمنان * عیسی علیه السلام
صیبرادی تاد شمنلردن قور تیله * مثنوی * برد آن جستن بچارم آسمان *
صیبرامق آتی آسمان چارمه ایلدی کما قال الله تعالی (و مکروا و مکر الله
والله خیر الماکرین) اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک
من الذین کفروا) تفصیل اجمال قصه عروج عیسی علیه السلام بود که
بر کون عیسی علیه السلام گذر کاهنده یهودیلردن برجاعت کفر طینته مصادفه
ایتد کده قد جاء ساحر بن ساحره و فاعل بن فاعله دیوب حاشا قذفی عیسی
و مریم ایتدیلر عیسی علیه السلام اول جود مردود لک قذفی هذیانندن
محزون الخاطر و غیرت نبوت ظاهر اولوب (اللهم انت ربی و انامن روحک
خرجت و بکلمتک خلقتنی و لم آتهم من تلقاء نفسی اللهم فالعن من سبنی و سب امی)
دیو دعاء علیه ایتد کده اول قادر جبار مقلب القلوب و الابصار دعا سن
مستجاب ایدوب سبایلک صورتنی سیر تلرنده اولان قرده و خنازیره تبدیل
و مسخ ایلدی * پس طائفة یهود جزع نا محدود ایدوب جائز که جله من مسوخ
و قبل الموت مردود اولاوز خوفنه دوشوب ملکری و رئیس الجود اولان
یهودایه واروب قبل عیساده متفق الکلمه اولدیلر و جبریل علیه السلام بر موجب
معنای (و ایدناء بروح القدس) عیسی دن بر ساعت و آن مفارقت ایتزدی

مطلب

فی عروج عیسی
علیه السلام علی
اختلاف الافوال

* پس یهو دیلر عیسیاه سوء قصد ایتد کلدن عیسی بی تخیر (ورافک الی)
 قول کریمی ایله احسان الاهی بی تبلیغ و تبشیر ایدوب سقفته روزنه او بریتنه
 دخول ایله اشارت واندن سهایه حرکت ایتدر دی عرایس ثعلبی ده مسطور در که
 عیسی علیه السلام انجام کاردن خیردار اولدقده حواریون ایله ملقب اولان
 قطرس و شمعون و تخنیس و اندراپس و فیلس و تلم و منتا و توماس و یعقوب
 ابن خلفانا و تداوینیس و قناینا و توذس نام اصحاب و انصارین دعوت
 و بوکیچه سز که هم صحبت اولام دیومنت ایلدی انلر دخی دعوت عیسانی
 اکسیر سعادت یابوب درون جاندن اجابت و اول شب فرقه ده هم صحبت
 اولمق نیتی ایله دلالت جبریل ایله تحصن ایلدیکی بیت سعاده وار دیلر عیسی
 علیه السلام حواریونک قدومیه مسرور او لوب بر مقدار طعام احضار
 و ضیافت انصاره بذل اقتدار بیور دی و سید القوم خادمهم معناسنی تفهیم
 و اضیافی تعظیم ایچون مر اسم خدمتی بنفسه رعایت ایلدی حواریون عیسایک
 مقام چا کریده اولدیغن نفسلرینه روا کور میوب کرانباری حیادن خاطر لرینه
 تشوش کلدی عیسی علیه السلام تحرز اصحابی مشاهده ایتد کده حواریونه
 لطف ایله خطاب ایدوب اصحاب صفاسزدن التماس ایدرم که بوشب صحبت
 خدمتی بزم نفسمزه هبه ایلیمه سز وهر نه وضع ایدرم تکاره ایتیموب حسن
 قبول ایله تسلیم اولاسز و امتناع ایلینی بزدن بلیله سز دیدی انلر دخی امره
 امثال و تناول نعم عیسویه به اشتغال ایتدیلر و بعد الطعام عیسی علیه السلام
 حواریونک اللرینه صب ما ایدوب اللرین غسل ایتد کد نصکره کندونک ثوب
 پاکیه مسح ایتدی بعده رعایت مر اسم نصیحتنه تحریک زبان معجز بیان ایدوب
 ای بنم اصحاب و احبام سزه بو خدمتی انکچون ایلدم که بنم سنت سنیده
 تبعیت ایدوب و شرف عبودیتی سرماییه سعادت یابوب بر بریکزه تعظیم
 ایتیموب کمال تواضع و مسکنت و بر بریکزه بذل نفس ایتدی جان منته بیلله سز
 و حالا طائفه یهود بزم قتلزه بذل مجهود ایدیور لر * پس بوکیچه خواب
 و استراحتی ترک ایله بر بریکزه ربط قلب باصفوت ایدوب درگاه احدیته توجه
 و مسکنت و تأخر اجل ایچون مسئلمده سز دن استعانت ایدرم بیور دی
 انلر دخی سمعا و طاعة دیوب اول کیچه بی صباحه د کین احیا و تصفیة درون ایله
 درگاه چاره سازه توجه و نیازه نیت و سر اطاعتلرین جیب مر اقبیه و دبعیت
 ایتد کلدن با تقدیر قادر عبون حواریونی سحاب خواب ساتر اولوب

مطلب
 فی اسماء الحواریون

کراتباری* نومدن ترفیع رؤسه قادر اولما دیلر و انبساط محالی* قبلرین غیوم
انقباض استیلا ایتمکله بالضروره خوابه وار دیلر پس عیسی علیه السلام
بعدزمان حواریونی ایقاپ ایدوب ای انصار اختیار سبحان الله الغفار عجب
حالتدر که مقدسار لیله واحده مناجاته مصابره ایتمس و کوز دیدی انلر دخی
سبحان الله یاروح الله بلرز که کارنه یوزدن نمودار اولدی استیغاب سمر دن
ازاله خوابه اقتدار من اولمایوب بی اختیار ستاره بصره پرده غفلت کشیده
وروی آفتاب بصیرت پرده کثرت ایله پوشیده اولوب اثر نور محبت و ظهور
سروحدت برج مغرب بشریتده غیاینت ایتمکله توجه و نیاز طاقمن قالمادی
دیو اعتذار و اسرار پروردگار دن استکشافی استار ایتدیله عیسی علیه
السلام ابتدی تیر قضایه سعی و اجتهاد سپر اولماز قریب در که متقاضی*
قدر ترفیع رای و تفریق رعیت ایلیمه پس انصار معنای گفتار عیسی مخاری
فهم ایدوب افتراق عیسادن کریمه بسیار ایتدیله عیسی ابتدی ای احباب
واخیار اگر چه شمدی مفارقتم ایچون کریمه و حنین وآه و این ایدر سز
امعاقت موجب کریمه ایله کار و ضرر اعدایی دفعه بذل اقتدار ایده من سز
حواریون زمین مسکنه وضع جین ایدوب یاروح الله مادام که جان تنده در
امید در که دست تجاوز اعدا دامن قصد کوز دن کسسته در عیسی
روح الله تبسم ایله شمعونه توجه ایدوب ابتدی ای شمعون باوجود آنکه سن
یهتر حواریون سن اما شب نائده بالضروره بندن بیر ار و بنم ایله هم صحبت
اولد و غل انکار ایده چکسن و بریکوز دخی بنی در اهم یسیره یه فروخت
اید چکدر دیو عیسی علیه السلام اخبار اخیر ایله بودانام بر بد گامه اشارت
بیوردی که بعضیلر حواریونی اون اوج عدا ایدوب بودایی دخی انلردن تعداد
فلسلردر صکره مرتدا و لمشدن* پس حواریون زاری بی شمار و عیسی انلره
پند بسیار ایلدی حواریون ایتدی یاروح الله عجبما شمدن صکره سندن یهتر
بر رسول معتبر وجوده کلورمی نعم بندن صکره بر بنی عربی کله چکدر که بندن و حله
انیا و رسلدن افضل و اکرم در حواریون ابتدی یامسیح اول رسول بلیغ
و فصیح نه دیاردن و قنخی قبیلده دن ظهور ایدر بیور دیلر که اول نبی مکرم
و رسول محترم ارض تهامه و قبیله قریش دن ظاهر اولور اسمی احد و عند الله
مقامی محمود در دیوب صفات مقدسه حضرت رسالت پناهی تعداد ایلدی
و ابتدی اول آفتاب آسمان رسالتک شان علماء امتی شان انبیایه مماثل اولاجقدر

مطلب

تبشیر عیسی من محیی
محمد علیه السلام

پس سزیدن رجا و هر بریر یکوزه وصیت ایدرم بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن
اولاد ا یکاد کزه وصیت ایده سز که بنم سلامی اول وجود بی ظل و نور بی غله
ابلاغ ایده و بر وصیتم دخی بودر که شمعونی سزه خلیفه ایدم خلافتی
قبول و اکایعت ایده سزو بند نصر که بر جمع ملائکه ظروف انوار ایله زمینه
هبوط ایدوب امر حقه اول انواری مزارع قلب کزه طرح ایدر و فی الحال
ثمره سی ظهوره کلوب هر بریکوز بر قومک لغته عالم اولوب کند ی لسانلرنجه
اول قومی دین حقه دعوتله مأمور اولور سز دیوب وداع ایلدی * پس
حواریون انواع فراق و زاری ایله آفتاب جمال عیسان دور و بر برندن
مهجور اولوب هر بری کند ی سمته کیتدی ازین جانب زمره یهود طلب
عیسانه بدل مجهود ایدر کن قائد قضا زمام اقتضالین جانب شمعونه مصروف
ایدوب چشم جسمانیلری شیخ شمعونه مصادف اولدوقده ایشنه عیسایک مصاحبی
دیو گرفت ایتدیلر و انواع تو بیخ ایدوب بزه عیسایی کوستر دیدیلر شمعون
بن عیسایک مصاحبی دکل دیوانکار ایتد کده چونکه انصار عیسان دکلسن
پس عیسان تبرای قیل والاسنی قتل ایدرز دیو انواع سیاستله وعید و تهدید
ایتدیلر شمعون دخی ناچار اولوب بیم جانندن موجب الحاح لریله عمل ایتد کده شمعونی
اطلاق ایتدیلر * پس سابق الذکر اولان بودا دین عیسان مرند و اوج
اسلامدن اسفل ظلام کفره طرد ورد اولدو اغله طائفه یهوده ملحق اولوب
بن سز ی سرمزل عیسایه دلالت ایدر سم بکا اجرت قدمنه عطیه
ایدر سز دیدی مجودلر دخی اول مفلس ودنی یه اوتوز درهم و یروب انلری
جانب عیسایه ایلندی و عیسایی نجس ایچون بیت اختفایه تقدیم قدم ایدوب
عیسایی برنده بولمادی * پس طشره چیقوب عیسی نقل مکان ایتش دید کده
اول مقلب الاعیان قادر و سبحان بودایی عیون مجودانه شکل عیساده کوسقروب
فی الحال قید بند ایدوب احیای موتی و ابراء اکه ایدن سحر طرار ستمسن * پس
جانکی چنک انتقامزندن رها قیل دیو یوزینه تو کوردیلر و عیسی ایچون نصب
ایتد کلری داره کوتور ووب صلب ایتدیلر کما قال تعالی (و ما قتلوه و ما صلبوه و لیکن
شبه لهم) اما تحقیق رفع عیساده اقوال مختلفه واردد علی قول البعض عیسی
علیه السلام بر غارده اختفا ایدوب زمره یهود دلالت بودا ایله هنکام شبد
غار عیسایه واروب مسیحی بولوب اخذ ایتدیلر و اول کیجه صباحه دک حفظ
و حراست قیلدیلر علی الصباح ملک بنی اسرائیل اولان یهودانک امر یله

مطلب

صلب الیهود شبه

عیسی علی اختلاف

الاقوال

صاحب عیسی ایچون بر مشقه و مصلیه نصب ایدوب متمدین موسویان وجهه
طاغیانندن پای داره جم غفیر و جمع کثیر کلوب تماشا به ناظر اولدیلر بواشناده وجه
آفتابه کسوف واقع اولوب جهانی ظلمات احاطه ایدوب اسان حال ایله
یهودیملرک ظلمات قلبلرین سویلدی و عالیان بر برین کورمن اولوب عارفلر
(حتی اذا اخرج یده لم یکدیر بها) کفار دوزخ قرارک وصف قلوب مظلملرین
اخبار ایتدوکن بیلدی پس بافرمان حی لا یزال آسمانندن زمینه برفوج ملائکه
نزول و عیسایی قید یهود و بند وجوددن اطلاق ایدوب بودایی سلاسل کفره
قید و اغلال شرکه بند ایدوب روح الهی دوشلرینه آلوب تعظیم و اکرام
ایله آسمان چارمه رفیع ایتدیلر بعد التعریج وجه عالم روشن اولوب یهودیان
نظر ایتدکده مسیحک رینه بودایی مقید کوروب های ساحر بوصنعتله الیزدن
جانکمی قورنار رسن دیوب تعجیل تمام ایله داره کوتوردیلر بودا ملائکه عیسایی
آسمانه ترفیع و بنی آنوک رینه ریسمانه تقیید ایتدیلر بن بودا رهمنای شمایم
دیو فریاد ایتدیکجه اعتماد و التفات ایتیموب صلب ایتدیلر و برروایتده چونکه
طائفه یهود عیسایه هنکام شیده ظفر بولدیلر صباحه دکین غاری محاصره
ایتدیلر * پس بافرمان و هاب بالای غاری برابر سیاه استیباب ایدوب سقف
غار منشق اولدی و ملائکه عیسایی آسمانه ایتدی چونکه فالق الاصباح لباس
شی طی ایدوب روز روشن هویدا اولدی رئیس جودان اولان یهودا
فلطیانوس و بر قولده اشوع نام یهودیلری عیسایی اخذه کوندردیلر و برروایت
اشهد زعم فاسدی اوزره بو کار باثوابه بن فاز اولان دیو یهودا غاره کندیوسی
کوروب عیسادان نام و نشان بولمادی و تعجب ایله اطراف غاره نظر ایدرکن
خالی الاکوان صورت یهودایی شکل عیسایه نحو یسل ایدوب جودلر دخی
یهودانک مکشدن جائز که عیسی اکابر ضرر ایتده سون دیودرون غاره توجه
و یهودایی اخذ ایتدیلر و شکل عیساده کوروب داره ایتدیلر بن یهودا یم دیدیکجه
مقید اولمایوب صلب ایتدیلر و بعد زمان ماینلرنده ملکلرین کور میوب هر چند که
جست وجو ایتدیلر بولمادیلر * پس مصلوبه امان نظر ایتدکلرنده شبهه به
دوشوب مصلوبک وجهی عیسی و بدنی یهودا پس مصلوب عیسی ایسه یهودا فنده
در و مصلوب یهودا ایسه عیسی نیچه اولدی دیو اختلاف ایتدیلر و بر رینه سل سیف
ایدوب محاربه و مقاتله ایتدیلر کا قال تعالی (ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه
مالهم به من علم الاتباع الظن) و برروایت سدی و قتاده عیسایی اون ایکی

نفر حوار يون ايله هسكام شبد ه اخذ ايتد كرتنده برخانه ده حبس ايدوب
كوندو زين سياست ايدلم دبو قول و قرار ايتديلر عيسى ايتدى اى حوار يون
بن شمدي سمنايه عروج ايدرم صباح يهوديلر كلد كده بكا فنگنر فدا اولور
سر جيس نياز ايدوب يانبي الله بن سكا قابل صورتيم پس جانم فدا اولسون
ديدى پس يهوديلر على الصباح كلوب حوار يوني محبسدن چيقارديلر وعدده
بر بن ناقص كوروب بريكز نچسه اولدى ديديلر حوار يون جواب و يروب
بر بن عيسى ايتدى اسمانه عروج ايتدى ديديلر يهوديان تصديق ايتمايوب
سر جيسى صورت عيساده كورديلر و پرى نام وجود اولغله شكه دوشوب عيسى
زعميله سر جيسى صلب ايتديلر پس (لنى شك منه) قول كريمي بومعنايه در ديمشله
وقال الامام الرازى فى تفسيره قال كثير من المتكلمين ان اليهود لما قصدوا قتله
رفعه الله الى السماء فخاف رؤساء اليهود من وقوع الفتنة بين عوامهم فاحذوا
انسانا وقتلوه وصلبوه ولبسوه على انه هو المسيح والناس ما كانوا يعرفون المسيح
الا بالاسم لانه كان قليل المخاططة مع الناس فبهذا الطريق اندفع ما يقال اذا جاز
ان يقال ان الله تعالى يلقى شبه انسان الى انسان آخر فبهذا يفتح باب السفطة
حيث يجوز ان يقال اذار ايتاز بدا لعله ليس بزيد ولكنه شخص آخر الى شبه
زيد عليه وعند ذلك لا يبقى الطلاق والنكاح والمالك مؤثوقا به ثم قال لا يقال
ان التصارى ينقلون عن اسلافهم انهم شاهدوه مقتولا لانا نقول
ان تواتر النصارى ينتهى الى اقوام قليلين لا يبعد اتفاقهم على الكذب وعيسى
رمضان المباركه ليلة القدرده واوتوز اوج ياشنده رفع اولندى و مروبدر كه
عيساده شهيد واختلاف واقع اولد ينى بومعنايه در كه ام عيسى مريم * و مجنونه
ايكن عيسانك دماسيله افاقت بولان بر خاتون باي داره كلوب عيسى ايجون ماتم
ايدركن طيسى عليه السلام انلره سعادن نزول ايدوب سبب كرىه وزا ريكوزنه در
ديدى انلر دى سنك ماتمك ايجوندر ديديلر عيسى ايتدى اغليه سز كه
بكاكسه دن ضرر اصابت ايتيوب بلكه حق تعالى بنى سمنايه رفع ايلدى
كا قال تعالى (بل رفعه الله) و پرروايتده بعد الترفيع يدى كوندن صكره جانب
حقدن عيسى عليه السلام اشارت اولدى كه يا عيسى يهوديلر اصحابك قصدنه
مجله ايدورلر و مريم و محمد لانيه جله دن زياده سنك ماتمك ايجون كرياندر ايمدى
جبل مجد لانيه نزول و محمد لانيه جله دن اول سكا ملاق اولاجن تبشيرات
وا كا امر قبل كه حوار يوني يانيكه جمع ايدسون وانلر خلقى طريق اسلامه

مطلب
نزول عيسى من السماء
الى قومه

دعوت ایتمک ایچون اقطار ارضه ارسال قبل وقصه مجدلانیه بودر که مریم
مجدلانیه حواله انطساقیده مجدلان نام قریده بنی اسرائیل دن برمر آه
صالحه ابدی فاما مسترا مستحاضه اولوب برآن طهارت پذیر اول زدی
واشرافدن هر کیم انکله زوج مر ادایتدیه امتناع ایتمکله تکبرنه حل
ایدرلردی اول ایسه حالی اخفا ایدردی * پس بعثت عیسانی ودعاسی ایله
شفاء مرضایی استماع ایتدو کده مجدلانیه اسنشفایچون حضور مجزه موفور
عیسایه کلدکده نورنبوت ووجه کریمندن استخیا ایدوب کبرودوندی وایله
عیسانک ظهرنی مس ایتدی عیسی ایتدی بنی برذوعاهه نیت حسنه ایله
مس ایتدی حق تعالی اکادیلدوکن وبردی * پس مجدلانیه نفس عیسی ایله
اول عارضه دن خلاص و طهارت کامله بولدی * پس عیسی هفت ایامدن
صکره کوه مجدلانیه کیجه ایله هبوط ایدوب امر خدایی تبلیغ ایلدی وجبل
مزبور نور عیسادن مشتعل اولدی وحواریون اذن عیسی ایله اول کیجه
متفرق اولدیلر حالا نصاری اول کیجه ینه تعظیم ایچون تدخن ایدرلر * پس
حواریوندن قطریس رومیه ینه واندرا یس ایله مشا بردیاره کیتدیلر که اهاالیسی
مردم خوارل ابدی وتوماس واربابیل ارض مشرقه وفیلس ولایت قیروان
وافریقیه ونخبس اصحاب کهدفک قریه سی اولان افسوسه که طرسوس دخی
دیرلر یعقوبس ارض اوری شله که یثت المقدس در ایل یادخی درلر وتلما ارض
حجازه وسمن ارض برره کیدوب هر بری قومنک لسانی اوزره اول دیارک
دعوتیه قیام کوستردی وابن اسحاق روایت ایدر که بعد رفع عیسی یهودیلر
حواریونی اخذ ایدوب وهر برینی هنوز سلخ اولمش پوست کاوه صاروب
وحرارت شمس قارشو کوچه های شهری کزدیروب انواع شکنجه واذا ایتدیلر
نقل اولتور که بروثن پرست ملک روم وارابدی عهد مز بورده شام وققدس
شریفده انوک حکمی جاری اولوردی وبنی اسرائیل اکا مخالفتیه قادر
دکالردی ملک مز بوره بنی اسرائیل عیسایه ایتدو کلدی اذابی تخیر واحیاء
موتی وبراء الکه وانواع معجزاتی تقریر ایتدکارنده حبساودربغان ایچون بکا
اولجه اعلام ایتدیکوز که بن اکا تابع اولوب بوجفایی ایتدمرز دم دیو آدم
کوندردی وحواریونی اسرا ایلсандن تخلص و دین عیسانی قبول ایدوب
یهودی لردن چوق کسنه قتل ایتدیلر وشبه عیساده اولان مصلوبی داردن
ایتدیروب جسدنی اخفا ایتدی وخشب داری الوب عود وعبر کبی حفظ
وانواع اکرام ایلدی ونصرائیه نک اصلی رومدن اولدی ووهب بن منبه دن
روایت ایتدیلر عیسی علیه السلام حواریون ایله تواخی ایدوب شمعین ایله

مطلب

تفرق الحواریون
فی البلاد

يحيايه مادري مريمي وصيت و مر اسم احترامی رعایت ايله امر ايلدي انلر
 دخي مريدن مفا رقت ايتيوب ملك روم اولان تارونه واروب اسلامه دعوت
 و دين عيسايه دلالت ايچون ابتدا توز سي ارسال ايتد يلر تارون شمعون ايله
 توز سي منكو ساصلب ايتكله مريم ايله يحيا فرار ايتديلر و كيدر كن كندولر بني
 جست و جوايدن روميانه مصادف اولماغله خوف ايله حقه مناجات ايتد كلرنده
 زمين شق اولوب ايكيسي دخي نايديد اولدي تارون كلوب ارضي حفر ايتديلر
 نام و نشان بولماغله ترابي حفره رد ايتديلر تارون يوحالي كوروب دين عيسايه
 كيردي و مريم عيسا دن صكره التي ييل معمر اولدي و حق تعالي عيسايه
 ملائكه كبي ريش نوراني ارزاني بيوروب و لذات مطعم و مشربدن منقطع
 قياوب حالاملائكه ايله حول عرش ده طواف ايدر فكان انسيا ملكيا سماءيا
 ارضيا و آخر زمانده اذن حقله زمينه هبوط ايدوب قرق ييل معمر اولور
 و دجاي هلاك ايدوب مهدي ايله ملاقات و مهدي به اقتدا ايدرو قيل الحسين بني
 الفضل هل تجد نزول عيسى من السماء في القرآن قال نعم قوله تعالى (و كهلا)
 و هو لم يكتهل في الدنيا و انما معناه و كهلا بعد نزوله من السماء عن ابى هريرة
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عليه السلام (الانبياء اخوة لعلات
 امهاتهم شتى و دينهم واحد و اني اولي الناس بعيسى بن مريم لانه لم يكن بيني
 و بينه نبي و يوشك ان ينزل فيكم ابن مريم حكما بعد لا و انه نازل على امي
 و خليفتي عليهم فاذا رأيتوه فاعرفوه فانه رجل مريوع الخلق مائل الى الحمرة
 و البياض سبط الشعر كأن رأسه يقطر و ان لم يصبه بلل بين مخضرتين فيكسر
 الصليب و يقتل الخنزير و يضع الجزية و يفيض المال و ليسلكن الرواحا جا
 او معمر اولينينهما جميعا و يقاتل الناس على الاسلام حتى تهلك في زمانه المل
 كلها غير الاسلام و تكون السجدة واحدة لله رب العالمين و يهلك الله في زمانه
 مسيح الضلالة الكذاب الدجال و يقع الامن في الارض حتى ترتع الاسود
 مع الابل و النمر مع البقر و اندياب مع الغنم و تلعب الصبيان بالحيات لا يضر
 بعضهم بعضا ثم يلبث في الارض اربعين سنة و يتزوج و يولد له ثم يتوفى و يصلي له
 مسلمون و يد فتونه اقرؤا ان شئتم و ان من اهل الكتاب الا يؤمن به قبل موته)
 يعيدها ابو هريرة ثلث مرات رضى الله عنه و كذا روى عنه (اذا اهبط الله
 المسبح يعيش في هذه الامة مائة عيش ثم يموت بمسدي نبي هذه ويدفن الى جنب
 قبر عر فطوبى لابكر و عمر يحشران بين نبيين) و عن ابن عباس قال قال عليه السلام

مطلبه
 نزول عيسى في آخر
 الزمان

ليثينهما اي يحبهما
 شد

(كيف تهلك امة انا في اولها وعيسى في آخرها والمهدي من اهل بيتي
 في وسطها) ايمدى بر موجب اقوال مؤرخين عيسى عليه السلام عروجي
 و بر فواى احاديث شريفة آخر زمان ده نزولى مسموع اولد يسه بودخى
 علم شريفة خفي اوليه كه كيفيت رفع عيساده دخی اختلافات كثره اولوب
 مذاهب نصارى دخی مختلفه در وعلماء عظام ومشايخ كرامك دخی صورة
 بر برينه مغاير ومعنى متحد ومتقارب تحقيقلى اولغله بطريق الاجمال تقرير
 و ابضاح اولندى في تفسير البغوى قال الحسن وابن جريح (انى متوفيك)
 يعنى قابضك من محبة الدنيا (ورا فعك الى) يعنى الى قربى وهو الدرجة
 العالية من غير موت يعنى هذه الدرجة العالية حصل لعيسى قبل موته الاضطرارى
 وقال بعضهم المراد بالتوفى الموت وهو صريح على جواز موت بدنه العنصرى
 وذهب الشيخ بدر الدين الى هذا القول وقال في واداته عيسى عليه السلام
 حى بروحه ميت بجسده العنصرى ولما كان روح الله والروحانية غالبية عليه
 قالوا انه لم يميت حكما للغالب لانه لم يميت جسده العنصرى وقال الضحاک
 وجاعة ان في الآية تقديم وتأخير معناه انى رافعك الى قربى ومطهرک
 من الكفرة ومتوفيك بعد انزالك وهذا القول مختار من حيث المعنى عند العلماء
 وفي تفسير البيضاوى انى متوفيك اى مستوفى اجلك ومؤخرک الى اجلك المسمى
 عاصما اياك من قتلهم او قابضك من الارض من توفيت مالى او متوفيك نائما
 اذ روى انه رفع نائما او ميمتك عن الشهوات العائقة عن العروج الى عالم الملكوت
 وقيل اماته الله سبع ساعات ثم رفعه الى السماء و اليه ذهبت النصارى وكذا
 قال في تفسير قوله تعالى (وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه) وقال قوم
 صلب الناسوت وصعد اللاهوت حاصل كلام طائفة نصارى كيفيت رفع
 عيساده اختلاف ايدوب شرزمة قليله عيسى عليه السلام بغير قتل ولا صلب
 سمايه رفع اولندى ديوب قول اهل اسلامه موافق در و بعضيلرحق تعالى عيساي
 يدى ساعت اماته استدكد نصرکه ترفيع الى السماء ايلدى ديرل و بکار نصارى
 يهوديلر عيساي قتل استديلر زعم ايدوب بونلر دخی او چ فرقه اولمشلردر که
 برينه يعقوبيه وبرينه ملکاييه وبرينه نستوريه ديرل* پس زعم يعقوبيه
 بودر که مسيحه قتل و صلب واقع اولشدر وليکن مقتول و مصلوب اولان شول
 مسيحدر که جوهر بنسدن متولد اولمش بر جوهر در يعنى مصاوب اولان اب ايله
 ام دن تولد ايدن جوهر جسم و روح حيوانيدر ديرل و ملکاييه نك زعمى

مطلب
 في كيفية رفع عيسى
 عليه السلام

مطلب
 تفرق النصارى
 في عيسى على ثلاثة
 مذاهب

بودر که عیسایک اگر لاهوت و انسانیته قتل و صلب حاصل اولشد در
ولیکن حصول منور مع المباشرة اولما یوب بلکه من حیث الاحساس والشعور
حاصل اولشد در دیرلر وزعم نستوریه بودر که عیسی علیه السلام من جهة
الجسم والهیکل المحسوس مصلوب در قاما من جهة اللاهوت نه مقتول و نه
مصلوب بدر یعنی ضرر جسمه واقع اولوب نفس ناطقه سی حیا و سالما سمایه
صعود ابتدی دیرلر پس قرآن عظیم الشان مذکورلرک اتباع ظن و شک و کان
ایله واقع اولان اختلافاتی بعد البیان (وما قتلوه و ما صلبوه ولیکن شبه لهم)
قول کریمه حقیقه حالی تبیان بیوردی و اکثر الحکماء یختارون ما یقرب من هذا
القول لان البدن مرکب من العناصر والعناصر فی حد ذاتها متغیة من حال
الی حال والمركب من المتغیر متغیر و حادث فلا یمکن البقاء علی حاله اصلا فقالوا
قد ثبت ان الانسان لیس عبارة عن هذا الهیکل بل هو اما جسم اطیف
فی هذا البدن و اما جوهر روحانی مجرد فی ذاته هو مدر فی هذا البدن والقتل
انما ورد علی هذا الهیکل و اما النفس التي هی فی الحقیقة عیسی فالقتل ما ورد
علیها لا یقال کل انسان كذلك فالوجه فی هذا التخصیص لانا نقول ان نفسه
كانت قدسية علوية سماوية شديدة الاشرار بالانوار الالهية عظيمة القرب
من ارواح الملائكة والنفس متى كانت قدسية لم یعظم تألمها بسبب القتل
وتخرب البدن ثم انها بعد الانفصال عن ظلمة البدن تنخص الى فسیحة
السموات وانوار عالم الملكوت فتعظم بهجتها و سعادتھا هناك و معلوم ان
هذه الاحوال غیر حاصله لکل الناس وانما تحصل لاشخاص قلیلین من مبدء
خلق آدم الی يوم القيمة فهذا هو الفائدة فی تخصیص عیسی علیه السلام بهذه
الحالة ولیکن اتباع ظن و حسابدن مجرد اولان مختارار باب کشف و یقین شیخ
صدر الدین فنوی قدس الله سره بوجوهله تحقیق بیورلرکه غلب روح
عیسی علیه السلام علی نفسه وجسده بالریاضة والمجاهدة بتبدیل الاخلاق
وتبدیل ارض نفسه غیر الارض وتصیر روحانیا لاحقا بعالم الارواح والملائكة
وتصیر جسده تابع لروحه ساقط الاعتبار كألباس وخضر علیهما السلام
كما قال تعالى (وما قتلوه و ما صلبوه ولیکن شبه لهم) یعنی كأنه میت
بالجسد فی سقوط اعتبار احکام البدن فائرا لروح غلب علی بدنه فی حال
حیاته الظاهرة لان الارواح من المجردات والنورانیات فعیسی علیه السلام
مجرد غایة التجرد عن العالقی والعلایق و مستغرق فی النور الالهی

بسبب غلبة الروح على بدنه في حال البدن ولا موت على الروح وان عيسى لم يمت حكماً للغالب لانه مركب من البدن العنصري والروح المجرد فالروح جزأ غالب لانه مبدأ الحياة والحس والحركة فاطلاق اسم عيسى على الجزأ الغالب من قبيل تسمية الجزأ باسم الكل اعتباراً للغالب فالجزأ الغالب حتى ابداء وفي تفسير القاشاني (اني متوفيك) اي قابضك من بينهم ورافعك الى الى سماء الروح في جوارى (ومطهرك) من رجس جوار الذين كفروا او من القوى الخبيثة ومكرهم وخبث صحتهم وقال في قوله تعالى (وما قتلوه) يعني ما قتلوا حقيقة (وما صلبوه) يعني لا يقدر ان يقتل والصلب وهو معجزته (ولكن شبه لهم) المقبول وهو ايضا معجزته ﴿ سلطان ولد فرمايد ﴾ فلك لكون هالك فاني * كل من قال دايم جاني * فلك الجسم جرة ودخان * فلك الروح روضة وجنان * بصر الحس ناظر الاشباح * نظر العقل شاهد الارواح * فلك الروح مجلس الاحرار * فرفقه يسبحون في الانوار * چون صور پرده اندونی مقصود * پرده را عقل کی کند معبود * روح را آسمان جناب حقست * مستیش دايم از شراب حقست * پس برین آسمان ز رفت مسیح * او ملیحست و رفت سوی ملیح * بل بر آن آسمان رود دانا * نه برین چرخ کند مینا * حق جیل و جمال منظر او * غیر خوبی نکشت در خوراو * * الحصه * فلك آفتاب روحانیت فلك رابع ومنشأ تزلزلات روح قطب در زیر او روح قطب اشرف ارواح انسیه اولدیغی کی فلك آفتاب دخی روح افلاك واشرف ارواح سماویه واسعد کواکب فلکیه او اوب رعیتک سلطانانه اولان ارباطی کی کواکب علویه وسفلیه دخی عموماً آفتابه مرتبطلدر و افضل مواضع وسط اولماغله دار السعادة سلاطین وسط مملکتده اولدیغی کی فلك آفتاب دخی وسط عالم اجسامده و بین الاعلی والاسفل برزخ واقع اولمشدر نه کم محی الدین عربی قدس الله روحه کشف صحیح وشهود صریح الیه افلاکی اون بش عدایدوب آفتابی وسطده تحقیق اینمشدر یعنی فلك آفتاب فوقنده فلك المریخ وفلك المشتري وفلك الزحل وفلك المنازل وفلك البروج وفلك الکرسی وفلك العرش وآفتابک تحتده فلك الزهره وفلك العطارد وفلك القمر وکره اثیر وکره هوا وکره ماء وکره خاک فاذا کان كذلك عیسی علیه السلام مظهر ذات وصفات اولدیغی جهتدن فلك رابع حقیقت عیسیاه مقام اولدی وامت عیسی علیه السلام بومر تبه دن تجاوز ایتمایوب مظهر توحید صفات اولدقلمی جهتدن مظهر توحید افعال اولان امم سابقه

مطلب

فی بیان عدد الافلاك

ایله مظهر توحید ذاتی اولان امت حضرت ختم محمدی علیه صلوات الله
الاحدی میاننده برزخ واقع اولمش در و امم سابقه مظهر توحید افعال اولماغله
مرتبه افعال دن تجاوز ایتما مشر در * پس صفات بین الافعال والذات برزخ واقع
اولماغله وساطت خصوصیت مزبوره ایله روحانیت عیسی دخی فلک شمس
روحانیتنه تخصیص اولندی و آفتاب مظهر حیات و مفیض نور صوری
اولدینی کبی روحانیت عیسی دخی مظهریت ذاتیه ایله مظهر نور علم و مفیض
حیات معنوی اولدی * پس قابلیات فطریه سعی و اجتهاد و سایر وسایط
منوطه اولماغله امت محمدیه نبوت تشریفه دن غیره قابلیت واردر زیرا نبوت
وجود اشرف حضرت ختم رسالت ایله مختتم در فاما مقامات ولایتدن اولان
کالات باقیه ک جله سنه امة مرخومه محمدی فایز در و بو مرتبه علیه اولیاء
امت محمدیه مخصوصه در * بیت * اکر دی بکذاری هوای نااهلی * به بینی
آنچه نبی دید و آنچه دید ولی * کا قال سهل التستری ما من نبی الا وله نظیر
فی اتمه یعنی الاوله ولی فی کرامته مثلاً قدم عباده اولان اولیاء بکاردن بریسی
عین القضاة همداندر که هم اخفاء جسد و هم احیاء میت ایتشدر ر نکیم
زبدۃ الحقایق نام نگاشنده تمهید ایمانک آخرینه قریب یوردر که از ناصر الدین
باز پرس وقت بودیکه در آمدی با جماعتی بحبان و درین حالت که مرابودی
و مرابا خود ندادندی مرا از چشم ایشان پو شانیدندی در آمدندی
و مراندیدندی وقت بودیکه درین مقام یکماه بماندی چنانکه هیچکس
مرانیا فتی باش تا این آیت تراوی نماید که در حق عیسی گفت (وما قتلوه
وما صلیوه و لکن شبه لهم) این همه بچه یافت بدان یافت که رفعت داده
بودند اورا (بل رفع الله الیه) این معنی بود و دانم که شدید مباحثی این حکایت
من و پدرم و جماعتی از ائمة شهر ما حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی پس
مارقص میکردیم و ابو سعید ترمذی بیتی میگفت پدرم در سرکریست پس
گفت خواجه امام احمد غزالی را دیدیم که با مارقص میکرد و لباس او چنین
و چنین بود و نشاء می داد شیخ ابو سعید گفت نمی یارم گفت مرکم آرزوی
کند من کفتم بپیرای بوسعید در ساعت بیهوش شد و بمرد مفتی وقت دانی که
خود که باشد گفت چو زننده را مرده میکنی مرده را نیز زننده کن کفتم مرده
کیست گفت فقیه محمود کفتم خداوند فقیه محمود را زننده کن در ساعت زننده
شد کامل الدواة را نوشته بود که در شهر میگویند که عین القضاة دعوی خدا بی

مطلب
فی بقاء مقامات الولاية

میکنند و بقتل من فتوی دادند ای دولت اراز توفتوی خواهند تونیز
فتوی می ده و همه را این وصبت می کنم که فتوی این آیت نویسند که (والله
الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه سيجزون ما كانوا
یعملون) من خود این قیل بدعا میخوانم در یغاهنوز درست کی بود (وما ذلک
علی الله بعزیز) ای مدی سالک طریق جذبه احدیت اولان عاشقان الهی نفس
ناسوتیه و صفات بشریه دن بطریق التجربد تفرید باطن ایلسه لاجرم مانند
عیسی سرای حریم قدس لاهوت و خلوت خانه قرب وحدت ذاتی به
عروج ایدوب حیات ابدی ایله متصف اولماسی مقرر در نه کم محمود شبستری
کلشن رازده بیور مشلردر ❖ نظم ❖ اگر یابی خلاص از نفس ناسوت * در آبی
در جناب قدس لاهوت * هر آنکس کو مجرد چون ملک شد * چو روح الله
بر چارم فلک شد * ناسوت ایله مراد بشریت و لاهوت ایله مراد جمیع اشیا به
ساریه اولان حقیقت وحدتدر وایکبسی دخی علی وزن فعلاوت مباغسه در
ولاهوت لاه یلیه لهیادن مأخوذ اولوب احتجب واستتر معنسه در وناسوت
دخی ناس ینوس نوسادن مأخوذ اولوب تدبید و تحرك معناسنه در پس
سبب تسمیه لاهوت صورت مظاهرده محتجب ومستور وسبب تسمیه ناسوت
کثیر الحریکه اولوب روحانیت عالم علوی به توجه ونفسانیت و بشریتی عالم
سفلی وطبیعی به تعلق ایتدیکی اعتبار ایله در پس سالک طریقت اولان طالبان
صادقان مانع وصول عالم تجرد اولان نفس ناسوتدن خلاص اولسه مقام
لاهوته اعتلا ینسه سی محقق اولغله مر د عرب دخی انواع فقر و مسکنت ایله سبوی
معرفت و کوزه محبتی پادشاه مملکت وجود اولان درگاه سی لایمونه اهدا ایتد کده
نفس ناسوتدن خلاص اولوب مقام ملکوتیه قدم نهاده اولغله کاشف اسرار
کبریا حضرت مولانا قدس سره الاسنی عیسی علیه السلام عروجه تمثیل ایدوب
❖ م ❖ جست عیسی نارهه از دشمنان * برد آن جست بچارم آسمان * دیو ذکر
اولان اسرار اشارت بیور مشلردر ❖ عطار ❖ تو روح الله باش اندر طریقت
❖ حذر کی از پلیدی طبیعت ❖ چو عیسی کرشوی از جسم و جان پاک ❖ به بدی ذات
حق اندر عبان پاک ❖ پس حضرت مولانا بر تمثیل دخی شروع ایدوب بیور لر که
❖ مثنوی ❖ دام آدم خوشه کندم شده ❖ دام آدم علیه السلام خوشه کندم
اولمش ❖ مثنوی ❖ تا وجودش خوشه مر دم شده ❖ حتی آنوک وجودی
خوشه مر دم اولمش قصه آدم و حوا علیهما السلام واکل کندم ایله واقع

مطلبه

الفرق بین لاهوت
و بین ناسوت

مطلبه

قصه اکل آدم
و حوا من الشجره

اولان سر کد شلری برفاج بر محله تفصیل اول نشد و لیکن بوجه مناسب قصه
 کندی خواری آدم و حوا بود که بر خوای (وقایعها) انی لکما لمن الناصحین
 فدایهما بغرور) ابلیس القاسیه قسم ایتدوکنه اعتماد ایلوب آدم
 علیه السلام (ولاتقربا هذه الشجرة) قول کریمده اولان نهی رأفتی فراموش
 ایدوب ابتدا حوا ثانیاً آدم شجره منهیه دن اکل کندی ایتدوکرنده (فلما ذاقا
 الشجرة بدت لهما سوءاً فتهما) خوای کریمی اوزره در حال تن آدم و حوا ده حله
 جنت و سر سعادت زنده تاج کرامت قالمایوب ایکیمی دخی سر پاره نه درخت
 انجیر دن بر ر پیراغله ستر عورت ایدوب جنت دن خروج ایتدیلر کما قال تعالی
 (وظفقا یخففن علیهما من ورق الجنة) پس فرمان سبحانی وارد اولدی که
 یا آدم ربیع اطف خروج و حریف تکلیف دخول ایتدی و یا آدم خزانه عالم
 سنک ذریاتکه معمور اولوب مصالح جهان سنک نسلک اولمادقه قیام پذیر
 اواسه کر کدر * پس آدم و حوا دنیایه هبوط ایدوب هر بری بر جایه
 دوشده و اوچ یوزیل بر رندن مهجور و عاقبت زاری بسیار دن صکره
 بر برینه ملاقی اولدیلر و ابلیس آدمی جنت دن اخراجنه فخر ایدوب هله خصم
 شکنک ایلدم دیومباهات کوسه تردکده خطاب وارد اولدی که ای ملعون
 و مقبون بو خصم شکنک اولما مشدر باسکه سنک بو کار نامم وارک آدم ایله حوا یه
 باعث دولت و اقبال اولوب بهشت بریندن انجی ایکی تن خروج ایتشکن بنم
 فضل و عنایتله آدم ایله حوا دن صد هزار و هزار فرزند مؤمن شایسته وجوده
 کلوب جنات عالیات بنی آدم ایله مالا مال و بنم مشاهدۀ جالم ایده جکر در
 بیورلدی * پس حضرت مولانا بومعنی بیان ایدر که آدمک اگر چه شجره
 کندی مدن تناول ایتنه سی باعث خروج جنت اولدی ولیکن بتقدیر قادر حکیم
 خوشه نسل انسانی اولوب بوقدر اندیاء و اولیاء و مؤمنین و اصفیاء صاب آدم
 و رحم حوا دن ظهوره کلوب بر خوشه یه منتظم اولان دانه انکور و کندی کی
 ذریات آدم دخی خوشه وجود آدمه منسلک اولوب جنتی تزیین ایتدیلر
 ﴿ عطار ﴾ اگر اسرار کندی باز * حجاب صورت از دیده کن باز * آهای نور حقیقه
 عالم و نور حقیقه بنی آدم زبان نغمه سرایان هزار دستان جلال جنان عارفان
 بوجهله ترنم ایدر که اول سبحان و منان آدم ایله حوا یی دار جنانده اسکان
 و اکل ثمرات درختان فراوان احسان ایدوب ولیکن عیش خلد برین ده کدر

مطلب

در تحقیق شجره که
 آدم اورا تناول
 کرده بود

امتحان اكل ثمره شجره ده اخفا و نهی راقيله مبتلا قلوب (یا آدم اسكن انت
وزوجك الجنة فكلامن حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة) بیوردی اگر آدم ایل
حواء شاهدہ جمال لایزال و حسن وصال ایلہ باقی قالیدی قهر امتحان ندایان
اولمازدی زیرادوام شہود حضرت و دودمن اجہ حدثانندن مقدس در
* پس نہی امتحان ایلہ اجرارفتہ بہ اشارت و اسرار ربوبیت شجرہ ده
و دبعت و خطاب دلال آمیز ایلہ منع ایدوب قبلرینی تناول فواکہ شجرہ
ابتلا بہ تحریض و تہیج ایلدی بر خوای (ان الانسان حریص علی مامنع)
لاجرم آدم ایلہ حوائت خدعہ ایلہ شجرہ قریب اولوب نہی امتحانی
فراموش ایتدی لر آہ ای عاشق بیچارہ نیچہ قریب اولماسونلر کم اول درخت
موزونہ حق سبحانہ و تعالی انوار قدسیہ سنی الباس و عاشق جالی اولماغیچون
لطیف اقداری سر اسرار ایلہ مزج ایلدی و موسی علیہ السلام وادی
مقدسہ واقع اولان تجلی کبی آدم علیہ السلامہ دخی شجرہ دن تجلی
ایدوب شہوہ شوق حقیقت عشق اوز ریتہ غلبہ ایتکله لذات ثمرہ محبت
مرارت محبتدن احتراز ایتدر میسوب اکل ثمرات شجرہ بہ جرأت
ایتدی لر آہ کم محبتک ناری و نوری وارد پس نار محبتدن احتراز ایدن نور
محبتی واجد اولماز و نور محبتی مراد ایدن عاشقک نار جذبات انایت و تعینات
احراق ایدوب مع هویتہ ربہ و بلا هویتہ نفسہ باقی قالوب نور محبتی بولور
وقای آنکله منور اولور کما قال الله تعالی (یحبههم و یحبونه) آہ کم اول شجرہ
محبتی حضرت رحمن رحیم ید قدر تیلہ آدم ایچون غرس ایدوب و طینت
آدمی دخی لاجل هذه الشجرة دست جلال و جمال ایلہ تخیر ایلدی مع هذا
آدمہ مخصوصہ اولان نعمت مزبوره دن نہی ایلہ ترک ثمرہ و غیرہ عدم
التفات ایلہ جوهر آدمی امتحان ایلدی ❖ عطار ❖ زسر کندم
آکاهی نداری * کہ بو فرالاهی نداری * یقین دان کندم اینجا عین دیدار *
نمود عشق شد ازوی بدیدار * یقین دان کندم اینجا صورت خود * کہ پیدا
شد از وهر نیک وهر بد * الحاصل آدم ایلہ حوائت تناول ثمرہ بہ حین مباشرتہ
علم سر اسرار و اعنائف انوارہ عارف اولمغله نقل انوار اسرار و رزانت قوت
ربوبیت جبارہ جنت تحمل ایدہ مدی پس حق جل و علا بر خوای (فتکونا
من العالمین) ای آدم و حوا حوتمہ ربوبیتہ دخول و اسرار الوہیتہ
وصول ایلہ ظالمین دن اولور سز بیوردی زیرا حق سبحانہ و تقدس انذار

مطلب
سبب آدم من الشجرة
بعد النهی

منزبور ایلہ آدم ایلہ حوانک اسانلرینی کشف اسرار دن صہانت ایتیمایدی جمع
 اقطار علم اقدار دن مملو اولور دی بناء علی ذلک بعض محققین درخت منہی
 شجرہ قضا و قدر در دیو تفسیر یور مشہر در پس بر عبد واثق درخت
 قضا و قدرده مکتومہ اولان علومک علمہ عارف فابق اولسہ وصف ربو بیت
 ونعت حریت ایلہ عزت ملک ودولت خلدہ واصل اولور فلذلک آدمی
 اکل شجرہ یہ دلالت ایدن ابلیس ایدی دیو حق تعالی کتب کریمندہ حکایت
 ایدوب (هل ادلکم علی شجرۃ الخلد و ملک لایلی) بیوردی زیرا ابلیس این
 کنوز غیب درخت منزبور دن ثمرہ ایدیکن کور وب لاجرم شجر خلد و ملک
 و کندوسی اندن محروم ایدو کن اذعان ایتکلمہ شجرہ خلد قوتیلہ نزع
 ربو بیتہ قصد ایدوب آدم ایلہ حوایی تناول شجرہ ید دلالت و بر خورای
 (انی لکما لمن الناصحین) کان انلرہ نصیحت ایلدی ولیکن اخلاص ایلہ
 اولیوب نصیحتہ مزج حسد ایتکلمہ حین اخبارده ایکبسنہ دخی خدیبعہ ایلدی
 زیرا شجرہ منزبورہ محل خطر ایدو کی ملا حظہ قلوب بحسب السدادۃ
 اظهار نصیحت واضمار خیانت ایلہ بو شجرہ پر ثمرہ ده اسرار ربو بیت
 مودعہ در ولا سیما اسرار قدمہ اطلا علہ خزان خزانه جبروت واقرب
 مقر بین ملکوتدن اولور سز دیو قسم ایلدی ابو بکر الوراق بیوردر لکہ
 لا تقبل النصیحة الا ممن تعمد دینہ و امانتہ ولا یكون له خطاء فی نصیحتہ ایاک
 امانہ چارہ عاشق آوارہ جمال معشوقہ کمال شوقندن قرب حبیبہ امنیہ
 وصول ایلہ هر برو فاجرک اخبار فی استماع ایدر بناء علی ذلک آدم علیہ السلام
 دخی قسم ابلیسہ اعتمادا اسرار قدمہ واصل و امتداد بقایہ نائل اولمق
 رجاسیلہ شجرہ دن اکل ممر ایدوب انواع درد محنتہ مبتلا اولدی کا قال اللہ
 تعالی (فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوءاتهما) پس آدم ایلہ حوانک روح
 و قلبلرینہ وضع زمام قهر غیرت اولندقدہ نفسلرینی مقام ربو بیتدن ساقطہ
 بولما غلہ عجز بسیار وضع بی شمار ایلہ عبودیت و ذلتلرین یاوب (ربنا ظلمنا
 انفسنا) دیوزمرہ خاسریندن اولما معیجون طالب مغفرت اولدیله فاما ابلیس
 حسود قیاس باطل ایلدی کہ آدم ایلہ حوا اکل شجرہ یہ حین مباشرتہ
 بر سرہ عارف اولالر کہ لاجرم واقف سر منزبور اولان هر کم ایسہ والہ وحیران
 و مدهوش و سکران اولمغلہ عبودیتہ اولان احکام شرایعی عدم قبول ایلہ
 حد اطاعتدن خارج اولہ پس قصد فاسد ورأی کاسدی بوالدی کہ آدم

ظهور عبودیتده اولان درجه رسالت و مرتبه ولایتدن سقوط ایله عورات
اسرار مکتومه واستار اقدار ممنوعه بی هتک و اظهار ایلله اما قدرت کامله
الهیة و حکمت شامله ربانیه بونک اوزرینه جاریه در که اول فاعل مختار
بر عبد خاصنه اسرار محفیه سندن بر سر غریک اظهارنی اراده ایلسه ابلیسی
مغرور ایدوب سبب و سوسه و سواسله اول سر مکتومی عبد مزبور کشف
ایدر * پس ابلیس آدمه حسد و عداوت و درجه سندن اسقاطه قصد
و نیت ایتدو کیچون حفر ایتدو کی چاه طرده کندوسی سرنگون اولوب ابدی
مردود و ملعون اولدی و آدمک شر فی زیاده و ازلا و ایدا مقبول و مسعود
اولدی * عطار * حسد دور افکنند مرد از خدا وند * زمن ایشو تو این
اسرار و این بند * حسد بر هیچکس هرگز مبر تو * که مانی همچو شیطان در
بدر تو * تو آدم نسلی و ز تو عیانی * شود پیدا بتو سر معانی * تویی آدم
از آن دم یاد آور * زمانی از خداوندی تو مگذر * و بوحل ده بر اطفیه خفیه
وارد که سواة آدم و حوا ایلله اسرار قدومه اشارت بیور یلوب اسرار مزبوره
ضمیر تنبیه ایلله خاصه آدم ایلله حوایه ظاهره اولوب کرو بیسان و روحا نیاندن
هیچ فرده نمایان اولمادی حقا که محل کرامت و امانت و مصدر رسالت و ولایت
اولدو کیچون نظر اغیاردن حفظ و حراست بیور دی و آدم و حوا حد ثدن
تفرید قدم ایلله تجرید تو حید ایتدو کیچون جنات و ما فیها دن اخراج
و معرفته عظم شانلری اولدو کیچون حظوظ بشریه دن تقدیس و افراد
ایلدی زیرا عند المشاهده حظوظ بشریه شرک اولمغله شجره عشقی ذوق
ایدوب کل ایلله کلدن فرید و معرفت سر وحدت ایلله وحید اولوب اشباح
و ارواح آدم ایلله حوادن صدور و غرایب علم اقدار انلر دن ظهور ایتدی
* عطار * چو آدم در بهشت جان نظر کرد * نمود خوشتن زیور بر کرد *
نمی کنجید او در عین جنات * طاب میگرد آنجا دیدن ذات * نظر میگرد
وجهل خوشتن دید * اگر چه خوشتن بخوشتن دید * رشوقش در همه
جنت نکنجید * جهان پیشش بیگذره نسجید * تمامت انبیا در خوشتن
یافت * نمود اولیاهم تن بی یافت * خوشا آندم که این دم در نکنجید *
جهان مویی در آن لحظه نسجید * خوشا آندم که جز یکی نباشد * یقین
و یکمان شکی نباشد * چو آدم باش در جنات پر ذات * ز خاطر واکذار این جله
ذرات * توهستی نقطه دیدار جبار * همه در تو نموده رخ بیکبار * تو خود را

مطلب

سبب ولا تقر با
بضمیر الثبیه

می ندانی خود که باشی * سزد کرد جهان هرگز نباشی * پس حضرت مولانا
 من کل الوجوه اولانا دخی * م * دام آدم خوشه کندم شده * تا وجودش
 خوشه مردم شده * دیو بواسرار جبهه اشارت ابدوب عقل مستفاددن
 عبارت اولان مرد عرب دخی نائل سعادت سر وحدت اولماغیچون دلالت
 نفس ملهه ایله مرتبه بشریه دن هجرت وطنی مقاوز ریاضات ایله انواع
 کلفت و مشقت چکوب عبه علیه پادشاه ملک و ملکوتیه واصل اولدقده
 خوشه مجاهده و عبادت اولان سبوی وجودی بحر فرات حقیقه غرق ورشته
 شهودنه درر علوم ادبیه قدسیه و جواهر معارف ربانیه انسیه منتظم اولدی
 * پس آشیانه ناسوتین بال همت آچوب دانه چین معرفت اولماغیچون فضای
 ملکوتیه اوچال همای روح انسانی لاجرم ساعد نشین جذبه احدیت اولوب
 مقام جبروت و مرتبه لاهوته دولت و قبال مشاهده جماله نائل اولمق مقرررد
 فلذلک حضرت مولانا بیوررلر که ❀ مشوی ❀ باز آید سوی دام از بهر خور *
 مثلا باز برای غذا جانب دامه کلور و آفتاب سعادت و اجلال طلوع ابدوب
 ❀ مشوی ❀ ساعد شه یابد و اقبال وفر ❀ ساعد شاه و اقبال وقوت بولور
 یعنی ساعد مشاهده آشیان طوتوب شاه دخی کندو ایله آتی شکاره صلوب
 دولت و رونق بولور * بیت * من شاهباز قدسم از لامکان پریده * بهر شکار
 صیدی در قبال آرمیده * کذلک مرد عرب دخی باز شکار باز کبی تحصیل
 کفاف ایچون شهر بغداده وارد قده مقبول پادشاهی اولوب دولت
 نامتاهی به نائل اولدی مثلا مرد عربک حالی اکا بکرر که ❀ مشوی ❀
 طفل شد مکتب پی کسب هنر * بر امید مرغ و باطلف پدر * طفل کسب علم
 و هنر ایچون مکتبه کندی مرغ امید اوزره و پدر ینک لطفی سبی ایله
 ❀ مشوی ❀ پس زمکتب آن یکی صدری شده * پس مکتبدن اول بر طفل
 بعد تحصیل العلم و کسب المعرفة صدره منسوب اولمش ❀ مشوی ❀
 ماهکانه داده و بدری شده * طفل آوان تحصیل ده استاده آبلق و یرمش
 و ملکه راسخه صاحبی اولدقدن صکره آسمان علوم ملک بر بدر کاملی اولمش
 (محصلو ایات شریفه) و در که پدر مشفق فرزندی کسب علم و معرفت ایله
 فایق اولماغیچون مکتبه و یرد کده معلمه وظیفه تعیین ابدوب و طفل
 نار سیده نک طبیعتی لهو و بازیجه مائل اولماغله اطفالک حائنه مناسب اولان
 مرغ و بعض ملهه ایله فرزندی جانب تحصیل علمه رغبت ایتسون دیو ای

فرزند دلبند اگر او قورسک سکا بر مرغ لطیف الی ویرهیم باخصوص ختم
قرآن ایدرسک اطلس و دیبادن رنگ آمیز البیسه فاخره احسان ایده بن دیوب
انواع لطف ایله کسب معارفه ترغیب و لطف ایله اولمازسه کونا کون و عید ایله
ترهیب ایتمکله طفل نار سیده دخی کاه رجاء وعد و کاه خوف و عید ایله کسب
هنر و تحصیل علمه سعی و کوشش ایدر * پس طفل متملم تدریجیله لذات علمی
ذوق ایدوب صاحب بضاعة اولدوقده پدر مشفق مقصدا اولان ترغیب
و ترهیبی اقتضاء طفولته نسبت ایدوکن یللوب بو مرتبه دنصکره علمه شرف
ذاتیچون اشتغال ایدوب عالم فایق و صدر متفوق اولور کذلک وضع عبادات
دخی قلوب عبادی حسیض فانیاندن اوج باقیات صالحات و قرب جوارذاته
جذب ایچون اولوب ولیکن طبع بشری طفل مشابه سنده و بالبداهه نفس
بهیمییه مشتهیاتندن انقطاع متعذر اولماغله عبادنه پدر و مادرندن ارجم
اولان حضرت حق و حکیم مطلق کمال فضلندن ارسال رسل و انزال کتب
ایدوب کاه جنت نغمه عباد صالحینک نفس مطمئنه لینه مناسب و مشتهالینه
موافق اعداد و احضار ایلدیکی فواکه و ثمرات و حور و قصور و نعم نامحدود ایله
وعد و تبشیر و کاه ربقة کش فلاده اطاعت اولیانلرک مقری نارسق اولدیغن
اعلام و وعید شدید ایله انذار ایدر * پس عباد مسترشدین دخی امر حق
امثال و مانند اطفال نعم جنانه اقبال ایله عبادت خالقه اشتغال ایدوب مرتبه
بعد مرتبه طاعتده کامل و مقصود بالذاته نائل اولدوقده قلبندن ازاله
تعلقات کونین ایدوب قیودات حدثاندن مطلق و بحرذات احبته مستغرق
اولور و ارباب شهودک (قلو صلیت بقلب مشغول بغیره الف سنة فانت
على شيء من الحسنه) بیور دقلری نه معنادر بیلور (کافیل عبادة العوام عادة
و عبادة المبتدئين من اهل السلوك خوف و رجاء و التوسطين لنیل المقامات
والكرامات و المنتهين لحفظ حدود الشرع و اما حقيقة الرياضة و المجاهدة
و التوجه فلا انتهاء لها اذ لا انتهاء للمعارف الالهية و السیر فی الله الابهها
فلا ینتهی کذا و کذا) مرید ایله مرشد میاننده دخی اثناء تربیهده کاه تعبیر
واقع و کاه تکمیل اصول ایله سیر صفاتده انواع مشاهدات دنصکره نار جذبات
حق لمعان ایتد کده جمله قیوداتی حرق و تور نیلی ذات مجموع حجاباتی خرق
و محو وجود مو هو م ایدوب حقیقت انسانیه و سر وحدت سبحانهیه نائل
اولغله (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا یحزنون) زمره سنه و اصل اولور

۳ قطب
فی بیان تبشیر
علیه السلام آل
عباسیه

آل عباسك اولی
عبد الله سفاح
و آخری مستعصم در
هجرت به یوهك سنه
مائده ده جلوس
واقع اولوب ستمائده
وست و خستین ده
هلاكو بغدادی
آلوب و مستعصمی
قتل ایدوب منقرض
اولش در بعده
ملك صلاح الدین
ابو بنی عصرنده
آرای علماء مصر ایله
آل عباس دن
الناصر لدین الله
خليفة نصب اولوب
طغوز یوز یكرمی
تاریخه كلنجه دیار
مصرده اون برقرنه
دكین خلافت
ایتمشله و عبد الله
سفاح ایله مستعصم
خلافتنه دكین

پس سالک راه طریقت اولان مرد عرب دخی خلیفه یزدان اولان عتبه
مر شده وارد قنده ذل احتیاج بشیریدن خلاص اولوب مرتبه غناه حقیقی به
واصل اولدی اما ای عاشق صادق راه طلب بر فعل باز کونه در که وقت اولور که
بر کسینه خلاف رضاء الاهی بر شیء طلبیدن ایکن هدایت ربانی قرین حالی
اولغله نا کهمان بردوات ابدی و سعادت سرمدی به فائز اولور که عقال حیران
اولور مثلاً ❖ مثنوی ❖ آمده عباس حرب از بهر کین ❖ عباس رضی الله عنه
زمان جاهلیته کین و انتقامدن اوتوری حرب و قتاله کیش ❖ مثنوی ❖
بهر قع احمد واستیز دین ❖ حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
رفع واقعی و عنادندن اوتوری زمان جاهلیته اولان دین باطلات تقویت
ومعا و یحیون اما قدرت حق کور کم آنک نبی بویه ایکن شرف اسلام ایله
مشرف اولوب ❖ مثنوی ❖ کشت دین را تا قیامت پشت و رو ❖ قیامت د کین
دین مبینه معین و ظهیر اولدی ❖ مثنوی ❖ در خلافت او و فرزندان او ❖
خلافتده عباس رضی الله عنه و عباسك فرزند لری بیت اخبرك اصلی بودر که
عباس رضی الله عنه حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم مدح ایدوب ایات
بدیه القافیه ایله بر شعر بلیغ انشا ایتد کده سید عالم صلی الله تعالی علیه وسلم
استحسان ایدوب بو حدیث شریفله عباسی تبشیر یوردیلر ۳ قال علیه السلام
(یا عم لکل شاعر جازه و جایزتک ان الخلافة فی عقبک الی یوم القیمة) و اشبوابکی
بیت شریف ایات مذکور ه دندر ❖ بیت ❖ وانت لما ولدت اشرفت الارض ❖
وضاعت بنورك الافق ❖ فحنن فی ذلک الضیاء و فی النور ❖ وسبل الرشاد مخترق ❖
بر مصداق بشارت احمد علیه صلوات الله الاحد آل عباس بنی امیه دن خلع
امارت ایدوب بشیور سنده دن زیاده خلافت ایلدیلر و هارون الرشید ایله
مأمون خلیفه هندو سندن و ممالک اسلامییه به عامه خلیفه اولوب دین مبینه
دهر طویل معین و ظهیر اولدیلر و حضرت مولانا دخی سبوی آبله بغداده
واروب انواع عطیه پادشاهی به مصادف اولان مرد عرب مأمون خلیفه
زماننده اولماغله ❖ در خلافت او و فرزندان او ❖ دیو خلافت عباسیانی اول
مناسبت ایله ذکر یور مشلردر ❖ پس رسول علیه السلام الی یوم القیامة
یوردهش ایکن خلافت عباسیه ساعت قیامت منتهی اولمادی دیو سوال اولنور
ایسه بوکا اوج وجهله جواب واردر ❖ جواب اول بر خوای حدیث شریف
(ان استقامت امتی فلها یوم وان لم تستقم فلها نصف یوم) ایله مراد وقت

قیامت و بیک بیلدن عبارت در دیشلر * پس امت محمد علیه السلام
الحمد لله الملك العالم دینده استقامتلی محقق اولوب امتداد وقت اهل
اسلام بیک سنه دن زیاده اولدی * پس خلافت عباسیانده دخی شرط
استقامت منوی اولوب اگر استقامت ایدرل سه مدت خلافتلی قیامته
منتهی اولور دیک اوله چونکه سلطنت عباسیه نصف یوم قیامتدن اعتبار
اولتان بشیوز بیلدن زیاده زمانده منقضى اولدیه عدم استقامتلی مقرر
اولور * وجواب ثانی بودر که یوم قیامتدن مراد طامه کبری اولیوب هر
سلطنتک انتضاسی قیامت صغرادن اولغله مدت زمان سلطنتلی لوح
قضا و قدرده مثبت اولان وقت معینه دکن خلافت ایدرل دیک اوله حقا که
جنکیر وهلا کو و قه سی قیامت دکلیدی زیرا دیشلردر که خلق آدمدن اول
عصره کلنجه و قه مز یوریه مشابه و قه اخری دیده و شنیده اولماشدر
* وجواب ثالث بودر که یوم قیامته دکن مراد دهر طویل اوله فی الحقیقه بین
المسلمین آل عباسدن زیاده مدت سلطنتلی متمادی اولمش بدولت دخی واقع
اولماشدر بودخی جائزدر که عمادیه و بونک امثالی ممالکده اولان بعض امراء
اگراد کندولرک نسبت عباسیه نسبت ایدرل * پس هر بری عزل و نصبدن
ممتاز او جاق حاکملی اولوب نفاذ حکو متلی یوم قیامته دکن متمادی اوله
والله اعلم بحقیقه الحال و بر مفهوم بیت اول عباس رضی الله عنه اهل
اسلام ایله محاربه قصدینه کلش ایکن غزوه بدرده گرفتار اولوب ایمانه
کلشدر و غزوه بدر کبری هجرة نبویه نك سنه ثانیه سنه واقع اولوب اکا بدر
قتال دیرل و سبب تسمیه بدر بودر که بدر برقریه مشهوره در که قرب مدینه ده
بدره و بر قولده بدر بن الحراشه و یاخود بدر بن مخلد بن النضر بن کنانه
منسوبه در که مذکورلک مقر و مأوای قریه مز یوره ایدی و بر روایتده
بدر بر چاه در که بدر بن مخلد اول چاهه دوشوب هلاک اولمشدر و یاخود
سر چاه بر شکل بدر منیر مستدیر او اوب و صفوت آب چاه بر مرتبه ایدیکه
آب چاهه نظر ایدنلر کو بیادر منبری چاهده کورلر ایدی پس مناسبات
مز یوره ایله بدر دیو تسمیه اولنمشدر دیرل و باعث غزوه بدر دخی
بطریق الاجال بودر که ابو سفیان رضی الله عنه قبل الاسلام قریشلردن
بر جماعت ایله علی سبیل التجارة ولایت شامه عزیمت ایتکله سید عالم صلی الله
علیه وسلم مذکورلر اله کتور مک ایچون مدینه دن عشیره نام محله دکن

او توییدی نفر
اولوب مجموع خلفاء
عباسیان قرق سکن
کننه اولمشدر
وسلطان سلیم
اول فتح مصرده
عبدالرحیم عباسیدن
تقلید سیف ایدوب
اندن سلطنته
اذن اولمشدر
واستانبوه معا
کتور و آب
وهوا سندن حفظ
ایتماکله تکرار
مصره واروب
وفات ایتشدر
وعبدالرحیم عباسی
شواهد تلخیص
معانی به معاهد
التنصیص اسمیه
موسوم اولان
شرحی تألیف
ایتشدر سنه

مطلب

قصه اسلام عباس
رضی الله عنه و نبذه
در غزوه بدر کبری
و بعض فواید

نهضت وحرکت بیور وب مصادفه واقع اولمآغلہ مدینہ منورہ یہ رجعت
 بیور مشلرایدی پس قافلہ قریش شامہ واروب استدکاری مناعی آلوب
 جانب مکہ یہ متوجہ اولدقلرین جبریل امین حضرت سید المرسلینہ عرضہ
 قافلہ طلحہ بن عبداللہ وسعد بن زید بن عمرو بن نفیلہ شخص اخبار کاروانیان
 ایچون ارسال بیوروب انلردخی جست وجوایدہ رک بدرہ واروب بر جاریہ دن
 انما العیر غدا او بعد غد کفتارن استماع ایدوب کاروانیان ایکی کوندن بدرہ
 نزول ایدہ جکلرین تحقیق وعودت ایدوب جناب مقدس رسالت پناہہ
 واقع حالی اعلام ایتدیلر قافلہ قریشہ دخی نجسس اولندقلرینہ مطلع اولمآغلہ
 خوف تمام وتجمل واهتمام ایلہ سعی واقدام ایدوب بر قدم ایلرو مکہ یہ دوشہلم
 امیہ سیلہ شتاب قیلدیلر ومقدما شامہ ایکن حضرت مقدس نبوی کندیلرک
 رجوعنہ مترصد ایدوکنہ واقف اولمآغلہ حین عزیمتلرنده ضمیم بن عمرو غفاری
 نام کسنہ بی بروجه استبحال مکہ یہ فریادیجی کوندروب محمدک بزه قصدی واردر
 پس بلاتوقف وتأخیر حرکت ویزی حایت واموالکزی صیانتہ بذل
 قدرت ایلہ سزدیو اعلام حال ایلدیلر پس مکیلرہ قضیہ معلوم اولدقدہ
 صنادید قریش دن ابوجهل وآنوک امثالی نیچہ جاهلار جمع کثیر ایلہ مکہ دن
 خروج ایدوب تخلیص قافلہ واهل اسلام ایلہ مقاتلہ نیتی ایلہ جانب مدینہ یہ
 عزیمت ایتدیلر ازین جانب سید کونین رسول الثقلین دخی ماه رمضان
 المبارکک اون ایکنجی وپرروایتده اون او چنجی کونی اوچ یوز اللی نفر
 صحابہ ایلہ غزائتہ مدینہ دن چقبوب جانب بدرہ شد رحال ایتدیلر واصحاب
 بدرک سکسان عددی مهاجریندن ماعداسی انصاردن اولوب مدینہ دن
 صحابہ نک اکثری حرکت ایتمام مشلرایدی وعثمان بن عفان رضی اللہ عنہ
 حضرت ایلہ مدینہ دن معاجمیش ایکن زوجہ مطهرہ لری اولان رقیہ بنت
 رسول اللہ زیاده خستہ اولمآغلہ حضرت رسالت پناہ علیہ صلووات اللہ عثمان
 رضی اللہ عنہی مدینہ یہ ارجاع ایدوب وابولبابہ پی ابن ام مکتوم یرینہ مدینہ یہ
 ارسال واستخلاف ایدوب وعاصم بن عدی الجلالنی بی دخی اهل عالیہ اوزرینہ
 خلیفہ کوندروب وحارث بن خاطب اسدی بی دخی روحا نام منز لدن
 دوندہ روب بر مهم ایچون بنی عمرو بن عوفہ ارسال بیور مشلردی وحارث بن
 الضمہ وخوات بن جبر دوشوب کسر واقع اولمآغلہ یولدن عودت ایتدیروب
 طلحہ ایلہ سعید دخی جاسو سلغہ کتمش ایدی یعنی ذکر اولتان اصحاب

مطلب
 فی عدد اصحاب
 البدر

رضی الله عنهم غزوه بدره بيله چقهش ايكن اعذار من بوره ايله هر بری
رجوع ايدوب ولكن رسول عليه السلام انلرايچون مال غنائمدن حصه الى
قويوب ارباب سير مذكورلى اصحاب بدردن تعداد ايتشلر در وى ويدر كه
غزاة بدره مراكب جنسندن بتمش شتراو اوب واوچ دخى اسب سوار
وارايدى كه بريسى مقداد بن اسود و بريسى مرثد بن مرثد برى دخى زبير بن
عوام ايدى وآلتى كه مزره وسكن قبضه شمشير وارايدى وهر پردويه بطريق
المنابيه بلك ايچون ايكيشر واوچر كسسته شمر كا اولوب حضرت مقدس
نبوى ايله امام على شريك ركوب اولشلرا ايدى و بر وابتده شمر سكك
ركوب ده اوائل حالده ابولبابه واواضط ده على واواخر حالده زيد بن حارثه
اولمش ايدى ديرل * روايت اولنور كه نوبت پياده كى سيد عالم صلى الله عليه
وسلمه كلد كده ابولبابه على والمرضى حضرت رسالت پناهه نياز ايدوب
يارسول الله عليك سلام الله لطف ايدوب جناب اقدسلى راكب وبوچا كر دل
افروخته لرى مشعله داران نور ايمان اولوب پيش سعادت كده پياده روان وپيك
دوان اولام ديور جا ايتد كرنده حضرت مقدس نبوى رضا ورميوب
(ما اتينا قوى منى وما انا باغنى عن الاجر منكما) بيوروب بطريق المنابيه سوار
اولور لردى حاصل مرام غزوه بدر كتب سبرده مفصلا مسطور در * پس
تطويل كلام ايتيوب مقصوده شروع ايده لم القصه عباس بن عبد المطلب
دخى رسول عليه السلام ايله محاربه نيتيله قوم قريشه رفاقت ايدوب عسكر
كفار كنجهسى سيف اسلام ايله مقتول ونيجهسى ايدى هم موحدينده گرفتار
ومخذول اولوب عباسى دخى اسير ايتديلر وسيد عالم صلى الله عليه وسلم شان
اسمراده اصحاب ايله مشاوره ايتد كده ابو بكر الصديق رضى الله عنه اخذ فديه
وفاروق رضى الله عنه قتل اولنلرين رآى ايدوب بالاخرة اخذ فديه انسب در
قياسيله عباسدن دخى فديه التقي مقرر اولدى عباس ايتدى يانبى الله بن مسلم
وبنى كرها كتور ديلر حضرت رسالت پناه بيورديلر كه اسلامى خود حق بيلور
ولكن بحسب الظاهر بزملة جنك ايلدك ومع هذا سكا درت كيمسه نك فديهسى
لازم كمشدر كه بريسى كندوك و بريسى برادر زادنك عقيل بن ابى طالب بريسى
نوفل بن الحارث برى دخى حليف ومصاحبك اولان عتبة بن حنظل در
بيوردى * مروى در كه صناديد قريش حرب بدره عزيمت ايتد كرنده
اغنياسى قوه ماليهسى اوليان قريشيلردن اونروا ون بشر نفر كسسته نك مؤنت

سفرین تدارك و مناوبه ايله برركون اطعام ايتك اوزره در عهده ايتمكه
عباس بن عبد المطلب دخی زمرة اغنيا دن اولمغله برای خرج راه يکرمی
وقیه التون کوتروب هر بری یومیه اون واون بش رأس نافه نحر ایدر ردی
وهنوز نوبت اطعام عباسه رسیده اولمدین گرفتار و ذکر اولئان التون یله
سجده اولمغله غزات موحدین آلوب داخل غنیمت ایتشلر ایدی پس عباس
حين الترام فدیده یا نبی الله بدن خسارت اولئان التون فدیده حساب
اولئسون دیدی رسول علیه السلام رد جواب ایدوب بزمه مقالتله یه کلان
مشرکله لاجل الامانة افزا ایتدو کلک مال داخل غنائم مسلمین اولمشدر
وسنک ملککدن چقمش درواول فدیده ایچون محسوب اولماز یوردی عباس
رضی الله عنه ایتدی یا محمد اولانجه مالم اول ایدیکه اخذ ایتدیلر غیری
برشینه مالک دکلهم پس ال آچوب ایلره محتاج اولمغی عوکه لایق کورر
میسن دیدی رسول علیه السلام اظهار معجزه ایدوب یا عباس بوجانبه توجه
ایچون منز لکدن چقد قده زوجک ام الفضله امانت و یروبا کر بکا سفرد
برحالت واقع اولور سه کیمنی سن و کیمنی فرزندلرک مایتنکرده تقسیم ایدیکوز
دیو سفارش ایلدو کلک التونلری فدیده و یروسلامت دیلر سک قطع ز نار
ایدوب اسلامی قبول ایتدیلر عباس رضی الله عنه ایتدی یا نبی الله
بن زوجه مه امانت و یروکم خودک وتنهاده اولوب حایمه اغیار دن
هیچ فرد واقف دکل ایدی بوقضیه نه وجهله معلومک اولمشدر دیدی
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله اول سمیع و بصیر و لطیف و خیر
بالدر دی یور دیلر پس عباس رضی الله عنه هدايت حق فیض رسان
اولوب یار رسول الله عليك سلام الله قولکده حق و صادق سن اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد انک محمد رسول الله دیوب سر سعادته تاج دولت
ایمان کیدیر ایدی پس اصحاب رسول الله علیهم رضوان الله اخذ فدیده ايله
مشغول ایکن پیک جلیل حضرت جبریل انزال وحی ایدوب (و ماکان لئی
ان یكون له اسرى حتى یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و الله بريد الآخرة
والله عزیز حکیم) آیت کریمه سی وارد اولوب اخذ فدیده دن نهی اولندیلر
ارباب اصول دیرلرکه بوآیت کریمه دلالت ایدرکه اجتهد انبیا جاز اولوب
کاهی خطا دخی واقع اوله ولکن انبیا خطاده قالمایوب جانب حق دن صواب
اولان نه ايسه تنبيه و بیان یوریلور عمر بن الخطاب رضی الله عنه دن

مرویدر که بعد نزول هذه الآية ايرته سی کون پیشگاه رسالت پناهه واروب
 حضرت رسول علیه السلام ایله ابو بکر رضی الله عنہی اغلار کور دم
 ویا رسول الله سبب کریه ندر دیوسؤال ایلدم بیور دیلر که ای فاروق سبب
 بکا فدیه به رضا ویردو کم دروا صحابه ورود عذاب شول در ختن اقرب
 اولد یغی بکا عرضه قیلندی دیو اصحابه نزدیکتر اولان بر در خته اشارت
 بیور دیلر * و مرویدر که اگر عذاب نزول ایدیدی عمر بن الخطابدن خبری
 هیچ فرد نجات بولماز دی بیور مشلر وار باب تفسیر (لولا کتاب من الله
 سبق لم سکم فیما اخذتم عذاب عظیم) آیت کریمه سی بومعنا به اشارتدر دیمشله
 یعنی حق سبحانه و تعالی دن اگر لوح المحفوظده سنك عفو و مغفرت و سود
 سعادت کره حکم تقدم ایتمایدی سنه اخذ فدیبه حقه بر عذاب عظیم اصابت
 ایدردی دیمکدر و سبق حکم ده بین المفسرین اختلاف وار در بعضیلر سبق
 حکم دن مراد مخطی اجتهادنده معاقب اولماز دیمکدر دیمشله و بعضیلر
 اهل بدره عنایت از لیه سبق ایدوب جمله سی مغفور و عذاب بدن مصون در
 دیمشله و بعضیلر مادام که بر خصوصده نهی صریح ایله امر اولما نیجه هیچ
 بر قومی عذاب مس ایتمه معنا سنه اشارتدر دیمشله و قبل المراد ان الفدیبه التي
 اخذوها ستحل لهم و سعد بن معاذدن مرویدر که يوم حرب احدده اهل
 اسلامه اصابت ایدن کسر و مصیبت بدرده کر فتار اولان جاعتهك اخذ
 فدیبه سنه میل ابتدا کلریچون واقع اولمشدر دیمشله الله اعلم بحقیقه الحال
 و بالجملة بوقدر قصه و انسان مر دعر بدن حضرت مولانا ایراد بیور دقلری
 امثله متعدده دن سالکره مراد اولنان حصه بودر که طالبان و سالکانه
 لازم اولان اولدر که حق سبحانه و تعالی دن مدد و عنایت رجا ایدوب بای
 وجه کان کندوی بر مرشد کاملک نظر هدایت و عتبه کرامته دلالت ایلیه
 زیرا وارث حقیقت محمدیه و مفيض نور جذبات ربانیه اولان مرشد مکمل
 و انسان کاملک خاصه شدن در که بر کسسه اگر دنیوی و اگر اخروی هر نه
 مراد ایله آنک عتبه سعادتنه وار سه و وجه مبارکن کور سه بر کات نظر
 کیمیا اثرندن حق جل و علاکا بر ذوق و حالت و عشق و محبت و بر که جمله
 مراداتن فراموش ایدوب سیر تجلیات جالیه آلهیه ده واله و حیران و مدهوش
 و سکران اولور و دولت دنیویه و مرادات اخروییه کنده و مواندن زیاده
 اکا عرضه قیلنسه لذت تماشای جمال و کیفیت مشاهده حسن وصال آتی

کندودن آلوب و بحر وحدته مستغرق اولغله کونینه دونوب کوز اوجيله
 بقماز ورېع مسکون پاشاهلغن يک يیل عمر ايله سکاوردک دیسه لر وکر چکدن
 و برسه لر حب آلهی وجذبه سجانیدن حاصل اولان ذوق شهو دک
 بر لحظه سنده کشم * قاسم * ای طالب درگاه اگر واقف راهی * ازغیر پرهیز
 که آن غایت تقویست * جمیم بدیدار تودر تفرقهها دور * کانبجا که تویی
 جمعیت صورت و معنیست * و بودی علامات مرشد اکل دندر که عداوت
 و سوء نیت ايله واران کسسته به دخی مقدار ذره انسانیته لیاقتی وار ایسه اول
 سلطان طریقک نظری اکا اثر ایدوب لاجرم بر ذوق و حالته واصل اولور که
 حالت مزبوره اول ذات شریفک حقیقته شهادت ایدوب انکار و عداوتی
 اقرار و محبته متبدل اولور * حکایت اولنور که بر شیخ زاهد بر عارف واصل
 و مرشد کامله عداوت ایدوب مجلس و عظمنده انواع شتوم ايله سوکوب
 دنیا و مافیها سده اولان الحساد و زندقینی اول ولی کامله و تربیه سنده اولان
 عارف واصلاره اسناد ایدرمش و شرف سعادت عزیزه واقف اولان بعض
 اصداقا شیخ زاهده نصیحت ایدوب لله تعالی اول عزیزه بو مقوله اسنادی
 روا کورمیه سزای شیخ معتبر و زاهد پرهیزم وجدائمه عین الیقین آشکار
 اولمشدر که اول ذم ابتدیکزن کسسته بلکه زمانهده قطب عالم و وارث حقیقت
 سید بنی آدمدر و صحبت شریف بر نرنده واقع اولان اثر کیفیت عشق و محبت
 و تربیه سنده اولان اصداقانک وجد و حالتی آنک حقیقته دلالتدر دیو منع
 ابتدیکچه شیخ زاهد ممنوع اولمیب بن دخی اول شخصک بطلانته بونکه
 دلالت ایدرم که بن اکاشتم ابتدیکچه در و نمده بر شوق و حالت ظاهر اولوب
 و ذم ابتدیکچه ذوق زیاده اولوب قادر اولسم جمیع اوقاتم آنک مذمتنه
 مصروف قیلوردم پس چونکه اول کسسته بنم اسنادمدن بری و سزک دیککز کبی
 مرشد کاملارک بری اولیدی انهای شتمه بکا بو حالت نهدن یوز کوستردی
 دیوب فی الحقیقه احباب دخی زاهدک بو خانه حیران اولوب عجباً بونه مقوله
 و سواسک و سوسه سی در حال آنکه اول عزیز نور محض و صحبت منقاری
 محض قبض در دیوب بوسرک حکمتی نه اولاکه دیو اول وارث کاملک حضورینه
 بو خاطره ايله وار دفته عزیز مشار الیه کشف خواطر ایدوب اصداقاه
 پیوردر که حضرت حق و قادر مطلق وراثت کالیه حقیقت محمدیه مظهر
 ایلدیکي انسان کاملده تجلی جمال غالب در آنک علامتی بودر که هیچ کیمسه

مطلب
 غریب و حکایت
 عجیب

کند و در دفع مضرت انچون بد دعا ایتمز و اول مرد آکله انکار ابدن منکر
آنی ذمه مشغول اولد قلزنده قلبری آنک جاننده توجه ابتد یکچون لاجرم
اشنای ذمه دخی اولور سه مر شد کاملک نور آفتاب جذبه سی ذماملرک
قلبنده بر شوق و حالت اظهار ایدوب ذم ایله ذکر دن کندوره کلال کلز
بو حال مر شد کاملک خاصه کلا تنیدن بر خاصه در و لکن عداوت و انکار
و ذم ایله تذکار ایدن کس نهیه اول شوق و حالت مارده سنده واقع اولان
قطره نیسان کبی زهر اولوب کندی کچه ایمان دن دور و رحت حق دن مهجور
اولور دیو حل اشکال ایتملر * بیت * کاء المزن فی الاصداف در * و فی غم الافاعی
صار سما * الحاصل طرف مر شد کامله توجه ابدن لک لاجرم قلبرینه ارجزبه
تأثیر ایتملک احتمالی یوقدر و لکن انکاری اولنره زهر مار و اقراری اولنره تریاق
محبت آثار اولور * م * همچونی زهری و تریاقی که دید * همچونی دمساز
و مشتاقی که دید * عجب پادشاه بی همتا و قادر یتکادر که عسادن هر برینه
بر یوزدن بحلی ایدوب گیمینی کفردن ایمانه و انکار دن اقراره کنور و گیمینی
ایماندن کفره و محبت دن عداوته و اقرار دن انکاره رد ایدوب رحت شدن دور
ایدر فاعل مختار در دلد و کن اشلر سعادت اول کس نهیه که مردان خدایه
صفت انکار ایله متصف اولیوب حلیه اقرار ایله موصوف اوله و عداوتی دخی
و ارایسه لطف سبحانی قرین حالی اولوب عباس رضی الله عنه کبی جنک و قتاله
کیش ایکن انکاری اقراره و عداوتی محبت و کفری اسلامه مبدل اولوب سعادت نه
حکم ازلی سبق ایتمش اوله ✽ نظم ✽ دل او منع حکم باشد * جان پاکش
ز حق نعم باشد * حال و فاش بلند چون معروف * مشکلات جهان رو مکشوف *
نیک و بد پیش او بدید بود * هر چه کوید همه زدید بود * نبود کفتش ز نقل
و قیاس * بود از اصل کار او باساس * در ظلام جهان بود چو چراغ * زندگی
بخشدا و بکاه بلاغ * مظهر حق بود در بن عالم * پیشوا و خلیفه چون آدم *
کر تو کلی بگفت من کروی * راه حق را نمایت که روی * فصدا آن کن که نفس را
بکشی * ناز تلخی رهی و از ترشی * بی ریاضت قدم منه در راه * تارسی همچو
اولیا با آله * پس مرد عرب نقبای خلیفه دن یوقدر احسان مشاهده ایدوب
بوتملاری ابراد د نصکره ابتد ای نقیبان باب سعادت پادشاه عالمنه
✽ مشوی ✽ من در بن در طالب چیز آمدم * بن یو قاپویه برشی طلبنه
کدم اما شکر فراوان اول قادر و سبحانه که مالا عین رأی و لاذن سمعت سرنی

مشاهده ایدوب ❖ مثنوی ❖ صدر کستم چون بدهلیر آدم ❖ چونکه دهلیزه
 کلدیم ذو صدر و عالی قدر اولدم ❖ مثنوی ❖ آب آوردم بخفته بهر نان ❖
 نان انچون برسم نخفته آب کتوردم طالع مسعوده مر حبا که ❖ مثنوی ❖ بوی
 نام برد تا صدر جنان ❖ امید نان بنی تا صدر جنانه ایلندی یعنی دارالجنان عارفین
 اولان صحبت مر شد کا ملک صدر نه ایلندی (محصول بیت) بن مجاهده و ریاضت
 و طاعت و عبادتی جنت نعیم دن باری ادنی مرتبه یه نائل اولقی امنیه سیله
 ایدر کن اول جواد و کریم و رؤف رحیم ملک باب رحمت و سیعنه کلد کده جنت
 دیدار اولان فردوس برین که صدر جنانه واقعد را کا داخل ایدوب مشاهده
 جهان میسر ایلدی (الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن) کا قال علیه السلام
 (اذا سلتموا الله فاسئلوه الفردوس فانه اعلى الجنة وفوقه عرش الرحمن)
 آه ای ساکنان طریق حب آله عجب حکمتدر که ❖ مثنوی ❖ نان برون راند
 آدمی را از بهشت ❖ طلب کندم که اصل نادر بیابان آدم علیه السلامی جنتدن
 طشیره سور دی فاما شمدیکه حالده ❖ مثنوی ❖ نان مرا اندر بهشتی در
 سرشت ❖ نان بنی بهشته منسوب اولان قومه مختلط و انلر ایلله تخمیر ایلدی
 یعنی حلالدن اولان نان تناول او اند قدح حواس و قوا یه نور و قوت و طاعت
 و عبادته قدرت حاصل اولوب سبب دخول جنت اولدی و نطفه انسانی
 دخی نان و لقمه دن حاصل و اول نطفه دن بر مرد کامل ظاهر اولوب جنته
 لایق اولدی هر نه اولد یسه اولدی بحمد الله تعالی حقیقه مقصود وجه
 کریمندن رفع حجاب ایدوب ❖ مثنوی ❖ رسم از آب و زنان همچون ملک ❖
 ملک کبی آب و ناندن خلاص اولدم ❖ مثنوی ❖ بی غرض کردم درین
 در چون فلک ❖ بوقایوده فلک کبی بی غرض دوران ایدرم یعنی نار جذبات
 ربانیه تعلقات کونیه و قیودات جسمانیه بی احراق ایدوب مانند فرشته احکام
 طبعیه دن قو ریلوب دنیوی و اخروی بر غرض و مقصودم قالیوب باب
 محبتده فلک کبی بی غرض رقص و دور ایلدم ❖ پس بو حالت نیجه ممکن او اور
 دیر اسک فی الحقیقه مرتبه جسمانیته اولانله ممکن دکلدر زیر ❖ مثنوی ❖
 بی غرض نبود بگردش در جهان ❖ غیر جسم و غیر جان عاشقان ❖ جهانده
 گردش و حر کتده بی غرض اولماز عاشق لک جسم و جانندن غیر بسی یعنی
 عاشق لک نار محبت یانوب جسم و جانلرندن بکمشلردر ❖ پس انلک گردش
 و دوران قلقلری بی غرض اولوب عاشق لکدن غیرک گردش و حر کتی لاجرم

دنیوی و با خود اخروی بر غرضدن خالی دکدر ﴿ سلطان ولد فرماید ﴾
 سماع ماچور و حایت ای جان * مشوا اینجا بنفس کبر رقصان * سماع
 ماچو بیرون از من و ماست * منی از خویش چون مردان بیفشان * سماع
 ما برون از جسم و روحست * زن چرخ و رای کفر و ایمان * سماع ماهمه
 عشقت و مستی * چومی در خم تن پیوسته جوشان * سماع مازمین
 شدید لرزید * ز هیئت آسمان هم کشت لرزان * سماع مانصیب جان پاکست *
 اگر چه شد نصیب جسم مانان * سماع مابود ز افلاک بر تر * مکش این راز
 فی عقلی تمیزان * سماع مابهای خود ندارد * ولدمستان بها مفروش ارزان

﴿ در بیان آنکه عاشق دنیا بر مثال عاشق ﴾

﴿ دیوارست که بر و تاب آفتاب ثافت ﴾

آنک بیانده در که دنیا به عاشق اولان دیواره عاشق اولان کسنه که در که
 اول دیوار اوزرینه پرتو نور آفتاب بلد رادی ﴿ وجه و وجهانکر دتافهم
 کند که آن تاب و رونق از دیوار نیست از قرص آسمانست در آسمان چهارم ﴿
 وسی و کوشش ایلدی حتی فهم ایلیه که اول تاب و رونق دیوار دن دکدر
 فلاک رابع ده بلکه قرص آفتاب آسمان دندر لاجرم اول سبیدن کلبت ایله دیواره
 کو کل قودی ﴿ چون پرتو با آفتاب پیوست و محروم ماند ابداء ﴿ و حیل
 بینهم و بین مایشتهون ﴿ چونکه پرتو آفتاب اصلنه رجوع و آفتابه
 متصل اولدی عاشق دیوار اولان غافل و بی ادراک ابدی محروم قالدی
 و حایل قیلندی انرا ایله اشتها ایتدکری شینک مایینه بوایت کریمه سوره
 سبأ نک آخری در کما قال الله تعالی (و حیل بینهم و بین مایشتهون) یعنی
 کفار و منافقینک بینلرنه و اشتها ایتدکری شیء بیننه حائل قیلندی یعنی
 حظوظ دنیویه و لذات جسمانیه لرندن اشتها ایتدکری شیء منافع ایمانه حائل
 قیلندی * پس بوایت ایله اقتباس بو معنایه در که آفتاب دن دیواره پرتو ایدن
 نوری دیوار ک کند و دن قیاسیله دیواره عاشق اولان بی فهم و ادراک
 خیال فاسدی نور آفتاب دن محروم و دیواره تعشق ایتدوکی اکتند و ایله نور
 آفتاب بیننه حائل اولد بیگی کبی دنیا به عاشق اولان دون همنلر و مرتبه
 جسمانیته فالان بی فکر تر دخی عمر لری آخره ایرشد کده اول دنیا به کوردیکی
 واکا کوکل و بر دیکی نقوش فانیه نک رونق (کل شیء هالک) مرتبه سته رجوع

ابتد كده مبدع متعالك نور آفتاب محبتندن غافل اولمغله (الا وجهه) قولنده
واقع اولان ضميرك مرجعن فهم ايتايوب فانياته كوكل و يرديكى كندوايله
مقصود حقيقى بيننه حائل اولوب سعادت ابدیدن محروم قالور ديمكدر زيرا
كفار و منافقينك بينلرينه حائل و سعادت ابدیدن محروم ايدوب ايمانى قبول
وانبيايه اتباع ايتدير مين لذات جسمانيه كه كوكل و يردكلى اولمش ايدى
عن جابر بن عبدالله رضى الله عنه قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
(فاذا اتاه رجل ايض الوجه حسن الشعر وعليه ثياب بيض فقال السلام
عليك يا رسول الله فقال النبي وعليك السلام قال يا رسول الله ما الدنيا
قال كحل الثام قال وما الآخرة قال فريق في الجنة و فريق في السعير قال
فما الجنة قال بدل الدنيا لثا كها فان ثمن الجنة ترك الدنيا قال فما جهنم
قال بدل الدنيا لثا لبها قال فما خير هذه الامة قال الذى يعمل بطاعة الله
قال فكيف يكون الرجل فيها قال مشتمرا كطالب القافلة قال فكيف القرار بها
قال كفدر المتخاف عن القافلة قال فكيف ما بين الدنيا والآخرة قال غمضة عين
قال فذهب الرجل فلم ير فقال عليه السلام هذا جبرائيل اتيكم ليرى هدىكم
في الدنيا و يرهبكم في الآخرة) يحى معاذ قدس الله سره بيوردرل كه جميع
قلوبه سمادن حكمت نزول ايدر ولكن بر كسنتك فلينده درت خصلت اولسه
اكا حكمت ميسر اولماز خصال من بورهك بريسى دنيايه ميل وركون و بريسى
يارنكى كونك رزقى ايجون غم چكك و بريسى بر مؤمن قرنداشنه حسد ايتك
و بين الناس عزت و شرف سومكدر عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال
عليه السلام (لا تغبطن فاجرا بنعمته فانك لا تدري ما هو لاق بعد موته
انله قاتلا لايعوت) نقل اولتور كه ابو يزيد بسطامى به سؤال ايتديلر كه اى
سلطان العارفين و برهان المحققين جناب ولايت مأ بكن بو مرتبه به نه ايله
واصل اولديكن بيورديلر كه اسباب دنيايى جمع ايدوب جله سنى جبل قناعته
ربط ايلدم و منجنيق صدقه وضع ايدوب بحر ياسه رمى و القا ايلدم و فى الحال
راحت اولدم و قال عليه السلام (لو كانت الدنيا عند الله جناح بعوضة
ما سقى كافرا شربة ماء) خبر ده وارد اولمشدر كه بركون موسى عليه السلام
رئيسى ايله مناجاته كيدر كن بر مجوسى موسايى استقبال ايدوب يا موسى ربك ايله
مناجات ايتديكده ديه سن كه بر مجوسى ديديكه اكر رازق سن ايسك
بنم رزقى قطع ايله موسى عليه السلام بعد المناجات مقامنه رجعت مراد

مطلب

في حال الدنيا و طلبها
و راضيتها

ابتد كده حق تعالى ابتداي ياموسى اول عبد مجوسينك امانتى نجون ادا ايتدك
موسى ابتداي آلهى آلك كلات بى ادبانه سنى سكا عرض ايتكه استخيا قيلدم
حق تعالى ابتداي ياموسى اول قولمه بنم جانبدن جواب ويره سن كه اكر اول
بنم قوللومغى ترك ايتش ايسه بن ربوبيتنى ترك ايتزم كبر و نرسا و مشرك
و مجوسيلرك رزقن و ربوب صفت رازقيت و نعت ربوبيتله جله عالمه تجلى
ايدرم پس موسى مجوسى به كلام آلهى بى و نعمت نامتناهيسنى ابلاغ ايتد كده
ياموسى نه بحب رب كريم و اكرم الاكرم مين ايتش ديوب اسلامه كلدى
حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله دن مى ويدر كه چن سزديناه متعلق
برشئ طلب ايتد كده امر عسير اولوب حصولنده انواع صعوبت چكسه كز
وامر آخرتدن برشئ طلب ايتد كده وجه يسير ابله واصل اولسه كز بيليكز كم
حق تعالى لك سزه محبتى وار در فلهذا قال عليه السلام (الديناسجن المؤمن
واقبر حصنه والجنة مأواه والدينياجنة الكافر والقبر سجنه والنار مأواه)
وعن ابى هريره قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم (الا اريك الدنيا
جميعها قلت نعم فاخذ بيدي الى مزبلة فيها رؤس اناس و عذرات
و خرق و عظام دواب فقال يا ابا اهريرة هذه الرؤس كانت تحرص كركصكم
وتأمل كآمالك ثم هى اليوم عظام بلاجلد ثم تصير ترابا وهذه العذرات الوان
اطعمتهم اكتسبوها من حيث اكتسبوها ثم قذفوا من بطونهم فاصبحت
والناس تجثونها وهذه الخرق البالية كانت لباسهم فاصبحت والرياح
تصفقها وتقلبها وهذه العظام عظام دوابهم التى كانوا يتجمعون اطراف
البلاد فن كان باكياء على الدنيا فليكن عليه ✽ شعر ✽ بدنيا دل نه بندد هر كه
مرداست ✽ كه دنيا سر تسرانده و درداست ✽ بكور ستان نظر كن
تا ببيني ✽ كه دنيا همنشينان راجه كرداست ✽ وفي الخبر ان ابليس يرفع الدنيا
كل يوم ليبيع من يريه فيقول من يشتري ما يضره ولا ينفعه ويهمه ولا يسره فيقول
اصحاب الدنيا نحن نشترى فيقول الانعلون فانها معبوبة فيقولون لا بأس بها
فيقول حتى اعلمكم عيبها هى عجوز سارقة مبغضة فيقولون لا بأس بها فيقول
منها ليس بدراهم ولا دنانير بل ثمنها نصيبكم من الجنة واني اشتريتها باربعة
اشياء بلعنته و غضبه و عذابه و بعث الجنة بها فيقولون نعم فيقول اريد
ان ترحبوني عليها وهو بان توطنوا قلوبكم على ان لاتدعوها ابدا فيقولون نعم
فياخذونها فيقول الشيطان لبئست التجارة مغبون بايعه و مشتريه ✽ و روى

انه مات في بني اسرائيل رجل وخلف ابنين وقصرا ففخنا صما في قسمته وطالت
 خصوصتهما فكلتهما ابنة من زاوية القصر وقالت لا تنحاصموا لاجلي فلقد
 كنت ملكا عمرت ثلثمائة وسبعين سنة ثم ماتت فبقيت في القبر مائة وثلثين سنة
 ثم رفع ترابي وجعل مني آنية فبقيت اربعين سنة ثم انكسرت ورميت في الطريق
 مائة وثلثين سنة ثم ضربت ابنة ووضعت في هذه الزاوية في هذا القصر
 وانا عليها منذ ثلثمائة وثلثين سنة افخنا صموا لاجل هذا القصر ستصبرون
 مثلي فاعتبر واعني ﴿ شعر ﴾ كنية الدنيا ابو الفنا * وكنية الادمي ابو الجفا *
 فلا تطلب من الغناء بقا * ولا تطلب من الجفاء وفا * وقال عيسى عليه السلام
 لا يستقيم حب الدنيا والآخرة في قلب مؤمن كما لا يستقيم الماء والنار في اناء
 واحد وان مثل الدنيا والآخرة كمثل مرأتين ان ارضيت احديهما استخطت
 الاخرى وانهما كالشرق والمغرب بقدر ما تميل الى احدهما اعرضت
 عن الاخرى ولذا قال عليه السلام (من احب دنياه اضر بآخريته ومن احب
 آخريته اضر بدنيته فاتروا ما يقي على ما يفي) حاصل كلام ارسال رسل وانزال
 كتب من مقصود حق جل وعلا عبادة دنيان تحذروا كندو جانبته توجيه در
 اما اول حكيم وقادرك حكمت بديعه واسرار بحبيبه سندندركه دنياي مذمومه
 ومهلكه حقيقت دنياه عارف اولئك حقهه بعينها من رعة آخرت در زيرا
 دنيا سير الى الله ابدن لك منازل سلو كندن بر منزل در ولا جرم دنيا آخرت
 زادن كندودن النقي يحجون خلق اولئك صدر ولكن عقلا مطعم وملبس دن
 قدر كفايته قناعت وحق وجهلا جمع وتكثيره مشغلت ايدوب ارباب اعتبار
 مطلب حقيق به واصل واصحاب اغترار مقصود اصلي دن محروم وغافل اولور
 قال عليه السلام (مثل صاحب الدنيا كمثل الذي يمشي في الماء هل يستطيع
 الذي يمشي في الماء ان لا يتل قدماه) وقيل حقيقة الزهد في قوله تعالى
 (لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم) وقال عليه السلام (الزهادة
 في الدنيا ليس بتحريم الحلال ولا اضاعة المال ولكن الزهادة ان لا تكون
 بما في يدك اوثق مما في يد الله) وقال الجنيد الزهد خلو اليد من الدنيا وخلو القلب
 من طلبها وليس هو اكل الشعير وليس العباء * م * چیست دنيا از خدا غافل بدن *
 ني قماش نقره وفرزند وزن * كما قال عليه السلام (فكل ما الهالك عن مولاك
 فهو دنياك) ايمدی زهد عوام ترك حرام وزهد خواص ترك زياده وزهد
 عارفين ماسوي اللهی قلبدن اخراج در ديمشلسر پس اعلاي مراتب زهد

مال ايله ماء و سيم و زرابله حجر و مدر نظر اعتبار نده متساوی اولوب دنیا
 و مافیهایه و بالجملة ماسوايه میل ایتما مکدر * مرویدر که تاج الرجال رابعة
 العدویه رضی الله عنهما نك حضور نده ذم دنیا اولاند قده بیور مشلر که
 (لولا قدرها فی قلوبکم ما ذمتموها) حقا که اقتضای عشق بودر که هر نه بی
 بولسه یقار و عاشقی کند ورنکنه بویار پس عاشق آگاه ماسوا بی کور من
 و عشق خدادن غیری نسنه بتلزو واصل کل اولوب حقدن غافلار کی
 جزو و ماسوايه و کل ویرمن غافل و جاهلار دخی جزو یاته بند اولوب
 جانب کله میل ایتمز ته کم کاشف اسرار مولانا خداوند کار بو معنای تحقیق
 ایدوب بیور لر که * عاشقان کل نه این عشاق جزو * جزو و عاشق اولنلر
 عاشقان کل دکلدر و کذلک طردا و عکسا عاشقان دخی عشاق جزو دکلدر
 و لکن سرخ شریفده اولان بیان جانب کلی قویوب جزو میل ایدن دنیلری
 ذم و تعیر اولماغله بومصرع شریف مقدم خبر مؤخر مبتدا اولمق اوزره عکسا
 معنی ویرلمک محله موافق و سابقه مطابق در اکثر شراح سیاقدن تغافل ايله
 معنای طردین و یروب تسامح ایتمشدر در فافهم ایمدی ای مستمع مستعد بلا شک
 و لاشبهه * مثوی * مانداز کل آنکه شده مشتاق جزو * اولکنه که جزو و
 مشتاق اولدی لاجرم کلدن قالور کما قال عیسی علیه السلام (لا یتقیم حب الدنیا
 و الآخرة فی قلب مؤمن) واجتمع العلماء ان اربعة لا یوجد فی اربعة لا یوجد النعم
 الا بترك النعم و لا یوجد الباقی و لا یوجد رضا الله الا بسخط النفس
 و لا یوجد الآخرة الا بترك الراحة فی الدنیا * حاصل کلام نه عاشق دنیا اولان
 طالب مولی اولور و نه عاشق مولی اولان راغب دنیا اولور و تعریف جزو مایر کب
 الشئ منه و من غیره و کل دخی الکل مایر کب من الای جزء دیو تعریف
 اولمشدر اما بوجملده ایراد اولنان جزو و کل تعریف من بوره داخل اولیوب
 اصطلاح محققین ده فرض ایتمد کبری جزو اعتباری و کل معنوی در که
 جزو دن مراد مظا هر اسماء متضاده اولان تعینات و کل دن مراد مرتبة
 الوهیت در کما قیل الکل اسم الحق تعالی باعتبار الحضرة الواحدية الالهية
 الجامعة الاسماء الذاتية و الفعلية و الکوئیه کلها و لهذا یقال احد بالذات کل
 بالاسماء پس من حیث اعتبار الجزو و الکل (معنای بیت شریف) بودر که
 تعینات کوئیه و مشتبهات تکوینییه ده دل بسته اولان ناقص و نار ستهلر
 قیودات طبعیه ايله حجببات اسماء جزئییه به مظهر یتنده قلوب مرتبة حضرت

واحدیه آلهیه و درجه جامعیت اسماء کلیه ذاتیه و صفاتیّه به ترقی ایده مزل
 دیمکدر زیر **مشوی** * چونکه جزوی عاشق جزوی شود * چونکه اسم
 جزوی به منسوب اولان جزوی به عاشق و حادث و فانی به واثق اوله لاجرم
 محبت ایندیکی لاشی دن مفارقت ایدوب بر خوای (کل شیء یرجع الی اصله)
مشوی * زود معشوقش بکل خود رود * سر یعام عشوقی کند و کلی جانینه
 کیدرو عاشقی محروم و متلاشی قالور یعنی طبایع و عنا صردن ترکب ایدن
 صورته وانلردن حاصل اولان لذته میل و محبت ایدن غافل عناصر متغیره و طبایع
 متبدله بوزیلوب هر بری سر عداستحاله ایلله خیر طبعیلر نه رجوع ایتد کده امنیه سی
 اولان باطل مانند ظل زائل غائب و عاقل اولماغله مقصودنه و اصل اولما یوب
 چاه مظلم چهل ده قید بند سلاسل اولور یس بومقوله دون و دنی کال جهلندن
مشوی * ریش کا و وینده غیر آمد او * اول غافل ریش کا و و غیر ک
 بنده سی کلدی یعنی مغلوب نفس بجهیمیه و مقهور طبیعت حیوانیه اولوب
 مرتبه جسمانیّه ده محکوم طوارق افلاکی و مأسور تیره خاکی اولدی پس
 بو وجهله کم آشته و پسمانده و پیدش رانده اولماغله دم بسته قالوب **مشوی** *
 غرقه شد کف در ضعیفی در زداو * اول عاجز و مسکین بحر مواج حادثاته غرق
 اولدی بر خوای (الفریق یتشبت بکل حشیش) الی بر ضعیفه آوردی یعنی
 جانب مبداء و اوج کله اعتلا ایده میوب غریق بحر تعینات و حریق نار کثرات
 اولماغله اضطراب وارتبا کنندن کبرو سبب هلاکری اولان مخلوقات و حادثاته
 تشبث ایلوب انلردن مدد اومدی * عطار * چه چاره چون بشد از دست
 تدبیر * بیاید کرد بر هر کار تا خیر * نکر دی پیش بینی اول کار * که تا آخر شدی
 در غم گرفتار * در بغافاش شد راز نهانت * بشد مخفی کنون عین العنایت * دست
 خود بچاه انداختی خود * وجود خویشتن در باختی خود * نور سوایی و اکنون
 چاره نیست * بجز حق مر ترا غم خواره نیست * آه کم نیچه ایتسون بود درد مند
 بیچاره و دل و جگری پریاره که **مشوی** * نیست حاکم تا کند تیمار او *
 تشبث ایلدیکی مخلوقات ضعیفه حاکم دکدر که اکاتیمار ایلله **مشوی** *
 کار خواجه خود کند با کار او * اول مدد اومد قلری کسنلر محکوم حکم
 الهی در کندو افندیلری حکمنی می یرینه کتوره و یا خود انک کار بنه می
 مشغول اوله قول نیسه قادر در حکم انک حکمی و فرمان آنک فرمانی در
 حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا بویایات شریفه ده بعض اسراره دخی تلخیص

و اشارت بیور مشر در فافهم آه کم * ع * دل اگر بار کشد بار نکاری باری *
مصدافجبه باری مقنون جزو و عاشق مجاز اولان مبتلا جزو و مشابه سنده برکله
و مجاز صورت سنده بر حقیقه یعنی مظهر اسماء کلیه و مجلای تجلیات ذاتیه و وارث
انوار اسرار محمدیه و عارف حقیقه انسانیه اولان بروی کامل و مر شد مکمله
محبت ایتک کر کدر که باری عاشق صادق قری اوجات درجات جبروت و مرتبه
علیه قدس لاهوت اولان جانب کله جذب ایدوب گرفتار طبیعت اولمقدن
خلاص اولوب نائل سعادت ازلیه و واصل دولت ابدیه اوله سن مفهومه
اشارت قصدیله لسان عربده جاری اولان مثلی ابراد ایدوب بیور رر که

مثل عرب * اذ انیت فازن بالحرة * فاذا سرق فاسرق الدرۃ *

تعریفانده کسرزا ایله اولان زنا بو وجهله تعریف اولمشدر (الزنا الوطی فی قبل
خال عن ملک و شبهة) و فتح زا ایله اولان زنا ضیق بول معنایه در کما قال ابن اثیر
فی النهایه بقال (زنا بوله یزنا زنا بوزن جبان اذا احتقن و ازناه اذا حقت و الزنا
فی الاصل الضیق فاستعیر للحاقن لانه بضیق یبوله) ایدی ضرب مثل ایله مراد زنا
کند و معنایه استعمال اولیوب مولانا جلال الدین قدس الله سره دخی ابراد
مثلدن معنای جماعی مراد بیور مشدر بلکه سورسک بر حر و آزادی سو که کیمسه نک
بنده و اسیری اولیه و انس و الفت ایدرسک قیودات بشریه و حجابات انا نیتدن
آزاد اولمش بروی نور نهاد ایله صحبت ایله که اسیر حکم کثرت اولیه و تحصیلیه
هت ایدرسک شیک غایت نفیسنه و در کرانیهای معرفت آلهی حصوله
سعی و همت قبل دیو * مشوی * فازن بالحرة فی این شد مثل * فاسرق الدرۃ
بدین شد منتقل * بیت شریقی ایله معنای سابقه اشارت بیور رر و شارح السیر
امام سهیلی شرح سیرده بیور رر که حرده تذکیر و تأنیث برابر اولوب زوج کی
زوجه به دخی شامل در یعنی معنای بیت حره زنا ایله دیمک محبت ایدرسک بر حره
محبت قبل دیمکدن اوتوری مثل اولدی فاسرق الدرۃ دخی طمع ایدرسک شیک
اعلاسنه طمع قبل افاده سیچون معنای وضعی سندن منتقل اولدی دیمک
اولور پس موردی حرام و مضربی حلال اولان مثل تجویز اولمشدر
الحاصل عاشق بنده اولان مبتلاک حالنی کور کم * مشوی * بنده سوی
خواجه شد او ماند زار * بنده معشوق جانب خواجه به کندی مقنون
بنده زار و محزون قالدی * مشوی * بوی کل شد سوی کل او ماند خار *

بوی گل جانب کله کندی اول خار ایله قالدی ❖ مثنوی ❖ او بمانده دور از
مطلوب خویش ❖ اول فانی به کوکل و یرن کسته کندو مطاوبندن دور
و مهجور قالمش ❖ مثنوی ❖ سعی ضایع رنج باطل پای ریش ❖ سعی وجدی
ضایع ورنج و مشقتی باطل ایانی مجروح حاصل کلام کل دن مراد محبوب
حقیقی و بوی دن مراد حب ذاتی و خاردن مراد ماسوادر ایمی دی حق سبحانه
و تعالی برخوای (فاحییت ان اعر ف فخلقت الخلق لاعرف) و بر موجب
(وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) جن و انسی علی الخصوص انسانی کندو
معرفت ذاتیه و محبت ازایه سیچون خالق و ایجاد و قابله تخم محبتی بذر و القبا
ایدوب عبد مزبور دخی حب ذاتی به مشغول اوله جق ایکن غفلت ایدوب
خار کل مثابه سنده اولان فانیاته کوکل و یرمکله ایام بهار عمر گذران ایتد کده
وقت کل وصلت کچوب و بوی ورد و وحدت کندی جائنه کیدوب غافل مزبور
محبتی بی منفعت اولان خار ماسوایه قید ایتمکله برنسنه نائل اولوب سعی
و اجتهادی ضایع ورنج و زحمتی باطل و پای همتی مجروح قلوب اوج وحدته
ارتقا و حب ذاتی به اعتلا ایده مز زیرا تضییع اوقات و ازاله آلات ایتشدر بس
بوکسنه نك مثالی اکا بکرز که ❖ مثنوی ❖ همچو صیادی که کیرد سایه ❖
مثلا شول بر صیاد کبی که بر سایه بی طوته ❖ مثنوی ❖ سایه کی کرد
وراسر مایه ❖ سایه اکا قیاز بر سرماییه اولور حکایت اولور که ❖ مثنوی ❖
سایه مرغی گرفته مرده سخت ❖ مرد ابله بر مرغک سایه سنی محکم طوتمش
❖ مثنوی ❖ مرغ حیران کشته بر شاخ درخت ❖ مرغ شاخ درخت
اوزرنده حیران اولمش بویله دیو ❖ مثنوی ❖ کین مدمغ بر که می خندد عجب ❖
که بو مدمغ عجب کیمک اوزرینه خنده ایدر یعنی نیه شاد اولور ❖ مثنوی ❖
اینت باطل اینت پوسیده سبب ❖ ایسته سکا باطل ایسته سکا چور یمش سبب
❖ سلطان ولد فرماید ❖ عمر او بر باد رفته زین خیال ❖ کین بود باقی و زین
یایم مثال ❖ سایه را پندارد او مرغ پران ❖ بر پی آن سایه باشد خوش دوان ❖
داده عمر و صیدش اندر دستنی ❖ مرغ رفته جز ندم در شستنی ❖ الحاصل
بو ابیات شریفه، ایراد اولنان سایه دن دخی مراد صور کونیه و مرغدن
مراد اسماء الکهییه اولوب پس مظاهر صفات متقابله و مجلی اسماء متضاده
و قوایل عکوس آثار افعالیه اولان صور تکیو یذه و نقوش ظلیه به تعشقی
ایدوب لاطائل تحت قیلندن ایدو کنه غفلت ابله امنیه سنه وصول ایچون

خیال باطل ایدن جاهلاک سر نه شهباز بلند پر واز لامکانیه اولان حقایق اسماء
 صفاتیه و ذاتیه شجره ملکوت و درخت جبروتدن ندای قدس لاهوت ایله
 خطاب ایدر که بوالله و دنی و احق و جانی نیه شاذ اولور زهی سعی باطل
 و کوشش بی حاصل که محض رنج و مشقتدن غیر نیسته نائل دکلدر * پس
 بلا حال مجرد قال ایلله وحدت وجود مشاهده سن ایدرین دیو زعم ایدن
 عرفان جزئی اربابی طرفندن سؤال وارد اولوب اصل حقایق اشیا خود
 حقیقه واحده و عالم تن حقیقه ساریه جان مثابه سنده اولدیغی بین القوم
 کشف صحیح و شهود صریح ایلله امر مقرر در * پس جزؤ مثابسنده اولان
 هر شیئک حقیقه جزئییه سی حقیقه واحده کلبیه پیوسته اوله جق هر نیه
 محبت اولنسه معنی اول حقیقه واحده محبت اولمازی و یامولانا سزک
 بو مقوله فرق و تمیز ککر دن اثنیت لازم کلزمی وجود خود وجود واحد
 حقیقی نکدر غیر دن وجود منفی در عین وحدت بین ده خود غیریت مرتی
 دکلدر * پس بو کما نکز اهل وحدت مشاهداتنه موافق اولمز دیو واقع
 اولان اعتراضلرینه جواب باصواب و بیورر لر که ای حب طبعی یلری
 مقتضاسنجه هر شیئک محبتی عین حب آلهی در دیو اسیر صورت اولان
 بی فهم و یقینلر * مثنوی * ورتو کوی جزؤ پیوسته کست * اگر سن بن
 سودو کم صورت جزئی کله متصل و پیوسته در یعنی صفات الهیه دن
 بر صفتک مظهری و بو صورتده اولان اثر حسن و لطافت انک حسن و جمالک
 پرتویدر ایمدی بنم سودو کم معنی حقک جمالی و سیر ایتدی کم انک صفاتی در دیر
 ایدک * مثنوی * خاری خور خار مقرون کست * پس خار تناول ایلله
 زیرا خار کله مقرون و شجره واحده دن نمودار اولوب بر برینه متصل در
 یعنی ای هر جزئی کله پیوسته و اشیا یه اولان محبت دخی عین کله موصله در
 و هم ایدن مدعی عقاب بحیم و عذاب الیم دخی آثار صفات قهریه دندر
 پس قهر آلهی بی دخی قبول قبل زیرا بو خار عذاب اول کلک خاری و بونار
 عقاب اول قهارک ناری در کما قیل * فان تصبر علی النیران فاعصی * والا کن
 عن العصیان فاصی * ایمدی عارف کامل اولدر که مراتبی اعتبار ایدوب هر شیئ
 بر او برنده کوره آرمایه فار شد رمیه کما قال صدر الدین القنوی قدس سره
 (کل تفرقه بلا جمع تعطیل و کل جمع بلا تفرقه زندقة) زیرا جمع اصل و تفرقه
 فرع اولوب جمع ایلله تجرید توحید و تفرقه ایلله اکتسابه اشارت اولمشد * پس

صحیح جمع تفرقه و صحیح تفرقه جمعه اولور اکتساب ایسه تجرید توحیده وصول
 ایچون در * پس اول ذات مقدس باعتبار المرتبة الذاتية جمع موجوداندر
 منزله و باعتبار المرتبة الواحده کل ایلله متصف اولوب مرتبه احدیه مبداء
 و نهایت مرتب و مرتبه واحدیه مرتبه ثانیه و وجودک صفات کلیه ایلله انصافی
 و جمع مظاهره ظهوری در فاذا کان كذلك ای جمع بلا تفرقه اولان غافل
 معلومک اولسون که ✽ مثنوی ✽ جزئیک رو نیست پیوسته بکل ✽ جزؤکله
 بر یوزدن غیری پیوسته دکلدر یعنی جزؤکله اتصالی من کل الوجوه اولیوب
 بر یوزدن اگر چه متصل ایسه نیجه وجوهله منفصل حکمنده در یعنی وائن سلم
 ذرات عالم دن هر بر ذره و حقایق اشیا دن هر بر حقیقت عارفان محققانک الکل
 فی الکل ای کل الموجودات فی کل شیء بل فی کل ذرة دیو تحقیق پیور دقلری
 اوزره اگر چه من حیث المظاهریه مرتبه واحدیه پیوسته و هویه الهیه
 من حیث الاسماء و الصفات جمله به سریان فی علی السویه در و لکن اجزاء عالم دن
 هر جزؤ متعین باعتبار التکوین و التعین مرتبه الوهیه پیوسته دکلدر
 الخاصل اولیاء بالله و عارفان آگاهک وحدت وجودده تحقیق پیور دقلری
 حق در و لکن سزک قیاس ابتدا یککز کبی دکلدر ز براسرهنوز بشریه محضه
 و احکام نفس ده ایکن کنند و خیال فاسد کوز ایلله عارف محققانک مشهودلری
 اولان سر و حدتی هر کز فهم ایده من سز بومقصودک حصولی وارث حقیقت
 محمدیه اولان بر ولی کاملک تربیه سنده پخته اولوب عشق و محبت و جذبه
 احدیت انواع وجد و حائله مقتضیات طبعیه بی محو و ازاله ابدوب کیفیت
 رحیق عشق سنی وجود اتمک کر کدر که سر و وحدت نه ایش و جزؤکله
 اتصالی نه یوزدن ایش مشاهده قبله سن اگر سن اول ذوق و حالت دن آگاه
 اولیدک بو مقوله خیال باطله د و شمن دک سبحان من (مرج البحرین یلتقیان
 بینهما برزخ لا یبغیان) و بالجمله بوملاحظه دن فارغ اول و کنیدیکی بر مر شد
 کاملک نظریه پیوسته قبل ✽ مثنوی ✽ ورنه خود باطل بدی بعث رسل ✽
 زیرا اگر جمیع اشیا من جهة الامکان و الحدثان هی هی اولسه و نعت قدم
 و عین واحد مرتبه سنده بولسه اثبیا و رسل علیهم السلامک بعثی و انزال
 کتب عبث اولوردی و شیطا طین و کفاری ذم و ناردن تحویف و محرماندن
 نهی و اولیاء و مؤمنین مدح و ثنا و جسته ترغیب و تکالیف امر و اولیاء عظامک
 طریق حق ارشاد لری حاشا لغو محض و باطل و یهوده اولوردی ابدی

ای غافل * مشنوی * چون رسولان از پی پیوسته اند * چونکه رسولان
 امتلانی حقّه اولاشدر مقدر اتوری در یعنی بعثت انبیاء قبلری ظلمت کفر
 وجهل ده فالان عباد الاهی نور توحید و ایمان و ذوق حب یزدان و کشف
 و شهود و ایقان الیه ارباب متفرقه و اسماء جزئیّه قیدندن خلاص ایدوب
 رب الارباب و جامع جمیع اسماء و صفات اولان ذات حقّه دعوت و ارشاد
 و حقّ الیه باطلی فرق و تمیز ایچون هر سالار در * مشنوی * پس چه
 پیوندندشان چون یک نهند * پس نه بی اولاشدر لر انلر چونکه جله سی
 برین حکمنده در زیر ابرشی برشیدن مفترق کر کدر که آنی اکا اولاشدیره سن
 ایکسی بر اولدقدن صکره اولاشدر مغفنه معناسی اولور مع هذا انبیاء عظام
 و اولیاء اکرام حقندن آبر و اولان کوکلری حقّه اولاشدر مق ایچون کلمشدر در
 پس حاشا امر دعوت باطل و تحصیل حاصل اولور آه کم یخصول حال
 و کتب تصوفه اشتغال و مجرد قیل و قال الیه بو در کانه دو شوب هلاک
 اولانلرک نهایی یوقدر * نظم * راه حق اینست ازین بیرون مرو * سخره
 شیطان مشو هر سو مدو * باش اندر طاعت و تقوی مقیم * تارسی توزین
 صراط مستقیم * هر هوس راحیل و مکر بست ژرف * زیر هر یک دانه اش
 دایم شکر * بر تو رهرا بسته اند ای بی کهر * تابانی بی خبرزان حسن و فر *
 لیک اگر مردان ترا بخشند چشم * فاش بینی کیست کوهر کیست بشم *
 پایه پایه رو برین معراج دل * ناشوی دل واره ی از آب و گل * تا نکردی مبدل
 از هستی تمام * کی شوی دانای آن سرای غلام * ایمدی بنم نوردیدم بو ذوق
 ولذتن بهره دیلر سک نفس و هوادن کج و اسکی بیلد کلر کدن و جله اجزا کله
 پیوسته در دیمک سو داسندن و از کلوب * مر شده وارمر شده وارمر شده * اندن
 اولور درده درمان ای دده * زیر اسالت مسالت نصفه درون الیه قطع مهالک
 ایتمد کچه حب ذاتی و سر و حده و اصل اولق امر محالدر و مها لکدن مراد
 (ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة) حدیث شریفی الیه اشارت اولان در
 یعنی حجابات ظلمانیه کشف عنصر یه دن تولد ایدن صفات ذمیّه در که
 نفسک حجابری در مثلاً جزو ناریدن کبر و حسد و بخل و ربا و عجب و حقد
 و بونک امثالی صفات ذمیّه متولد اولوب صفات مزبور هک هر برندن دخی
 نیجه صفات اخری تولد ایدوب عند ارباب الکشف و الشهود جزو ناریدن
 اونینک عدد حجابات ظلمانیه پیدا اولور و کذلک جزو هوای دن دخی حب

مطلب
 حجاب نورانی
 و ظلمانی

دنیا و میل شهوات و لذائذ جسمانیه و قیودات صوریه و بونک امثالی صفات
ذمیّه و هر برندن نیجه اخلاق ردیّه تولد ایدوب اول اون بیک عدد حجابات
ظلمانیّه اولور کذلک جزؤ مائی دن دخی تکاسل و غفلت و کثرت نوم و بونک
امثالی ذمایم و هر برندن اون بیک عدده و ارنجه انواع حجابات ظلمانیّه تبادر
ایدوب جزؤ ترایدن دخی خشونت و رزانت و ثقلت و رعونت و بونک امثالی
صفات سفلیّه تولد ایدوب هر برندن اون بیک عدده و ارنجه صفات ذمیّه
و حجابات ظلمانیّه تبادر ایدوب نفسی مقتضیاتی اولان حب ملابس و مأکل
ولذات شهوانیه و مشتهیات طبیعیّه جذب ایدرلر کأقال العرفاء (النفس
دنیاویه تعبد هو اها و هی المأکولات و المشروبات و الملبوسات و غیرها) پس
سالک ذکر اولنان مهالکی قطع ایتد کده حجب نورانیّه ظهور ایدر که حجابات
مزبوره حجب قلبیه درو هی محبة درجات الآخرة و زینتها کما قیل (القلب اخروی
بعبد الآخرة) و حجابات مزبوره دخی طی اولند قد نصکره حجابات روحانیّه
بروز ایدر که طلب قرب در * پس سالک مستعد حجابات مزبوره ک جله سنی
قطع ایلسه مرتبه سره نائل اولوب حقه کما هو حقه علی طاقه البشریه
عبادت ایدر کأقال العارفون (السر حضرتی بعبد الحق) عبادت ایلسه لغتده
مع الخضوع و التذلل اولان اطاعتد رکیمه اولور سه اولسون و تعریف
اصطلاحی رب العزتی تعظیم و هوای نفسک خلاقی اوزرینه واقع اولان
تکلیف آلهی بی مکلفک فعله کتورمه سی در و بطریق الاغلییه قیام
ورکوع و سجود و قعوده عبادت تسمیه اولنشد * پس بحسب اللغة ناسک
بعضی بعضنه و دراهم و دنانیر و مأکل و عزت و مفاخره و شهرته عبادت
ایدوب فرط جهل لرندن جزأ کله متصلدر زعمی ایله کسندیلری حقه محبت
ایدرز قیاس ایدوب (تعس عبد الدینار و تعس عبد الدرهم و تعس عبد البطن)
حدیث شریفندن تعافل ایدرلر کأقال المحقق ان بعض الناس یطیع بعضهم
مع الخضوع و الذلّة و توجهوا الیهم لغرض الدنیا قال النبی علیه السلام (من
اکرم غنیا اغناه فقد ذهب ثلثا دینّه) فهذه الاطاعة مع التذلل والتوجه
مع الخضوع عين العبادة و بعضهم یحب الدنانیر و المأکل و المفاخرة والعز فان
من یحب الشئ کمال المحبة فهو معبوده کما قال تعالی (افرأیت من اتخذ الهه هواه)
و کما قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلم (کل محبوب مقصود و کل مقصود اله)
وهم یحسبون انهم یعبدون الله و هم لا یعلمون حقیقة العبادة بل العبادة هی

مطلب
فی بیان النفس
والقلب

مطلب
فی حقیقة العبادة

الخضوع والتوجه الى الله بلا غرض وانجذاب القلوب الى الله بالكلية فالعبادة الى الله تعالى بلا غرض صعب غاية الصعب ولهذا قال تعالى (ان اعرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابدين ان يحملنها واشققن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا) ﴿ نظم ﴾ پس مشو مغرور بافسوس دهر * نانکردی در جهنم جفت قهر * شرح این سهود و زبان بجد بود * کی چنان مشکل ز کفتن حل شود * این بکفتن کی شود معلوم تو * نانکردی مبدل اندر عشق هو * لب بیندم چون سخن اینجار سید * کرچه خود هست این سخن از غیر دید * بعد ازین بی حرف و صوتی گویم این * بی زبان و بی فکر جویم این * زانکه آن سو می نکند جان و تن * محض دیدن باشد آنجا علم و فن * آه ای عاشق بالله و عارف آگاه بوسه وحدت و حقیقت محبت غایت و نهایت اولد یعنی چون حضرت مولانا بیورر لر که ﴿ مشوی ﴾ این سخن پایان ندارد ای غلام * بوسوز پایان طومنز ای غلام ﴿ مشوی ﴾ روزیکه شد حکایت کن تمام * روزی وقت اولدی مرد عربك حکایت تمام قیل

﴿ سپردن عرب هدیه را یعنی سورا بغلامان خلیفه ﴾

مرد عرب ار معانی یعنی سبوی خلیفه غلاملرینه تسلیم اتمه سی بیاننده در قال قدس سره ﴿ مشوی ﴾ آن سبوی آب رادر پیش داشت * مرد عرب اول آب سبوی بر رسم هدیه اوکنده طوتدی ﴿ مشوی ﴾ تخم خدمت را در آن حضرت بکاشت * تخم خدمت و بذر طاعتی اول حضرتده طرح ابدی یعنی خلوص نیت ایله اولان طاعتنی حضور عزته عرضه قیلوب ﴿ مشوی ﴾ کفت این هدیه بدان سلطان برید * اعرابی غلامان شاهه ابتدی بوهیده بی اول سلطانه ایله دیکوز ﴿ مشوی ﴾ سائل شه را ز حاجت و اخیرد * شاهک سائلنی حاجتدن کبرو آلیکوز یعنی ذل احتیاجدن تخلص ابدیکوز ﴿ مشوی ﴾ آب شیرین و سبوی سبز و نو * بوهیده آب شیرین و سبوی سبز و کوزه جدیده در و ایچکنده اولان هدیه کتوردوکم ماء لذیذ ﴿ مشوی ﴾ ز آب بارانیکه جمع آمد بکو * بر یغور و صویندندر که چقورده جمع اولدی بو محله آمدشد معناسنه در بوایات شریفه ده نکته بودر که انواع ریاضت ایله قطع بریه صورت ایدوب مرتبه ملکوتیه رسیده اولدقده سبوی بودی نور تقوی و معرفت و کوزه وجودی حیات محبت ایله سبز و نو

و آب علم ایله پراولان هدیه سنی بی عیب و علت برشی بارغبت ملاحظه سیله
 نقیان درگاه احدیت اولان محرمان حرم سرای جبروت و مقیمان عتبه
 لاهوت اولان قاطبان عرصه ملکوتیه عرضه داشته اولماسنه اشارتد رپس
 مردد عرب بومعنادن مستعار اولان سبوی مدح تمام ایله نقیان خلیفه یه
 عرضه قیلدقده ❖ مشوی ❖ خنده می آمدن نقیان را ازان ❖ تقبله اعرابینک
 هدیه سندن خنده کلدی ❖ مشوی ❖ ایک پذیرفتند آن راهد چو جان ❖ لکن انی
 جان کبی قبول قیاسدیلر ❖ مشوی ❖ زآنکه لطف شاه خوب باخبر ❖ زیرا که
 علیم و خیر و سمیع و بصیر صفا تبیله موصوف اولان خوب و جبل پادشاهک
 لطف و احسانی ❖ مشوی ❖ کرده بد اندر همه ارکان اثر ❖ ارکان سه مادت
 و اعیان سلطنت جله سه اثر ایش ایدی ا کائنات که بر خوامی (الناس علی دین
 ملوکهم) ❖ مشوی ❖ خوی شاهان در رعیت جا کند ❖ پادشاهانک
 خلقی رعیت قلوبنه تأثیر ایدر پس رعیت ایله شاه میانده بون بعد و ارایکن
 خوی پادشاهی انلره نه وجهله اثر ایدر دینلور سه بین السماء و الارض خود
 بوقدر بعد مسافه و ارایکن خاصه تأثیر کورکم ❖ مشوی ❖ چرخ اخضر
 خالک را اخضر کند ❖ فلک اخضر خاک زمینی سبز و تر و پربنات و نمر ایدر ایدمی
 اثر مؤثر و فاعلک متأثر و قابل ده لاجرم تأثیری مقرر اولدیه خصال پادشاهان
 دخی زیر دستنده اولانلره نه وجهله اثر ایتد و کن بطریق التمثیل بیانه شروع
 ایدوب پیوررلر که ❖ مشوی ❖ شه چو حوضی دان چشم چون اولها ❖
 ای مستمع قابل شاهی فی المثل حوض کبی و خدم و حشمی اوله ل مثل و یل پس
 ❖ مشوی ❖ آب از اوله روان در کولها ❖ کولرده آب اوله دن جریان ایدر
 ❖ مشوی ❖ چونکه آب جله از حوضیت پاک ❖ چونکه جله اوله لک
 آبی بر حوض پاکدندر ❖ مشوی ❖ هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک ❖
 هر بر اوله خوش و ذوقلو آب شیرین و بر ❖ مشوی ❖ و در آن حوض آب
 شورست و پلید ❖ و اگر اول حوض ده آب شوره و ناپاک و اریسه ❖ مشوی ❖
 هر یکی اوله همان آرد بد ❖ هر بر اوله همان اول ماء تلخ و آب پلید و ناپاک
 ظاهر کنور ❖ مشوی ❖ زآنکه پیوستست هر اوله بحوض ❖ زیرا که هر اوله
 حوضه پیوسته در ❖ مشوی ❖ حوض کن در معنی این حرف حوض ❖
 بو حرف و لفظ و کلمه و کلام حوضک آب معانیسه حوضه و غوطه قیل یعنی
 هر گفتارک مفهوم باطنیسی تفکر و تدبر ایدوب مجرد صورت ظاهره سنده قالمه

و مراد نه اید و کن فہم درست الیہ اذعان قبل پس فکر عمیق ایتمک و حوضہ
خوضہ قلمی و در کر اینہا بولق ہو و جہلہ اولور کہ اولا پادشاہلر قلب
و مملکتلری جسد و اہالی و اعیانی جوارح و قوی مثابہ سندہ در پس (ان
فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلت صلیح الجسد و اذا فسد فسد الجسد
الاولی القلب) حدیث شریفی ہو جنجہ جسد مملکت و قوای رعیتک قلبی
اولان پادشاہ عدالت شعار اولسہ مملکتی مہمور و رعیتی مالدار و اعوانی
دیندار و خزینہ سی بی شمار و عمری بسیار اولور زیر خاصیت عدالت بود کہ
حکمی نافذ اولان ممالکدہ کسندہ کسندہ بہ ظلمہ قادر اولسہ و خلاف شرع
شریف وضعہ رضا کو سترایہ و ظلم و فجورہ میل ایدنلرہ عقوبت اولنہ * پس
ہو و جہلہ اولور سہ اطراف و اکنافدہ اولان رعیت اول پادشاہک مملکتہ
تخصن ایدوب زراعت و حرث و مملکتی عمارت ایدرل و رعیتک کسب و کاری
النہن ظلمہ النمانجہ رزقندہ برکت و قلبندہ قناعت بولوب دولتو اولور
و کثرت محصول قری دخی زیادہ و داخل خزینہ اولغلہ پادشاہک مالی منکثر
اولور و ارکان و اعیانی دخی ظلم و ستمدن قطع ید ایتمکدہ دیندار و صداقتکار
او اوب پادشاہک دخی فقراتک خبر دعاسی الیہ عمر و دولتی افزون اولور
سئل عن الحکماء (ما الذی یجب للملوك علی الرعية وما الذی یجب علی الملوك
للعریة قال للعریة علی الملوك ان ینصفوہم و ینصفوا لہم و یؤمنوا سر بہم
و یحرسوا ثغورہم و علی الرعية للملوك النصیحة و الشکر) و قیل (فہل للملوك عبرة
فی انفسہم لیست للسوقة قال نعم التفکر فی سرعة انقضاء دولتہم و قصر اعمارہم
و افراط رغبتہم فی الاوزار) و قیل (ای الناس احق ان یغبط قال الملک الصالح
المظفر) و سئل (ای الملوك ترونہ افضل ملک قال یتسومون بالخیر و یتقرر فی زمان
ملکہم العافیة شاملہ) و قیل (ای الملوك افضل قال ارأفہم بالرعية و اعظمہم
عفووا و احرصہم علی المعروف) * پس پادشاہلر صالح اولدقدہ حوضہ
پیوستہ اولہ لرمثابہ سندہ اولان ارکان و حشمندن دخی آب لطف و احسان
ظاہر اولور و کذلک پادشاہ ظالم دخی آب ناپاک الیہ مملو اولان حوض و لولہ
مثابہ سندہ اولان اعوان و ارکانندن آب شورہ جور و ستم جریان ایدر
پادشاہ ظالم اولدقدہ ظلم و ستمدن رعایا پریشان و مملکتی ویران اولوب خزینہ سندہ
ضعف ترتب ایتدیکہ حرصی زیادہ و برکت مالی معدوم اولور و حکام و ارکانہ
مناصبی رشوت الیہ و یرمکہ باش لایوب انلر دخی دینلرین دنیابہ دکشوب

مطلب
نصیحت سلاطین

حقوق عبادی ظلمه الوب خزینہ یه و ربوب چوق زمان یکم دین اول دولت
برکشته اولور قیل (ای الناس احق بالاتقاء قال الحکیم الیهادی السلطان
الغشوم والعدو القوی والصدیق المخادع) وکما قیل (انما تصلح الرعية بصلاح
ملوکهم وفسادها بفسادهم فلا تقوم للرعية الا بالرعاية ولا تقوم للبدن الا
بالرأس ولا تقوم للملک الا بالهیهة ولاهیهة للملک الا بالعدل ویزول الملک بالظلم
واول حرف کتب فی الاواح من التوریهة ویل للظلمة) وقیل (الملک زال ملکک
ما الذی ازال ملکک قال ثقی بدولتی وانجائی بشدتی واستبدادی بمعرفتی
وترکی تعرف اخبار ملککتی) وقال ارستطالیس (واعلم انه لیس احد اصالح للناس
من اولی الامر اذا صلحوا ولا افسادهم منهم اذا فسدوا وان الوالی من الرعية
یمکن الروح من الجسد الذی لاحیة له الابه و بموضع الرأس من سائر الاعضاء
فانه لا یبقا لها الا معه فکل ما بالوالی مع فضل منزلته من الحاجة الی اصلاح
الرعية مثل ما بالرعية من الحاجة الی الوالی وقوة بعضهم زیادة فی قوة بعض
ورهن بعضهم سریع فی وهن بعض و بعد الوالی من القدرة علی اصلاح
نفسه مع استفساد رعیتہ کبعد الرأس من البقاء مع هلاک سائر البدن غیرانه
اجدر باصلاح الرعية الفاسدة و افساد الرعية الصالحة من الرعية باصلاح الوالی
الفاسد و افساد الوالی الصالح لفضل قوته علیها ووهن قوتها عن قوته)
* و بودخی ممکن در که شاهدن مراد مرشد مکمل واعوان وارکاندن مراد
مریدان کاملان اوله پس حوض کوز علم لدنی اولان مرشدک قلبنه مریدان
واصلانک قلوبی مانند اولها پیوسته اولغله غدر و آبکبر مثابه سنده اولان
اسماع فهوم طالبینه مرشدک حوض قلبندن استفاضه ابتد کلمری معارف
آلهیه کدورات تعطیل وشوره زال زندقه دن طاهر وعاری آب فرات محبت
اولغله دماغ جان و اسماع جنان لرینه ذوق ولذت حاصل اولور فاما آب تلخ
ونایاک مثابه سنده اولان حوض قلب مقلدینه پیوسته اولان لولهای قلوب غافلین
اسماع اذهان خالیه اربابنه کاه جمع بلا فرق و کاه فرق بلا جمع یوزندن کلمات ناروا
سویلیوب افساد عقیده سامعین ابدر لر * پس هر مقلدک ربقه کش اطاعتی
اولیوب ارباب تحقیقه طالب اوله سرکه جانکن لذت آله دیمک اولور * و یا خود آفاقی
انفسه و لمبیط ایتمک اوزره ابوهر یرد رضی الله عنه دن روایت اولثان (اقلب ملک
اذا صلح الملک صلحت جنوده و اذا فسد الملک فسدت جنوده) حدیث شریفی
فخواستجه هر بر شخصک قلابی کنندی مملکت وجودینک پادشاهی و حواس

وقواسی رعیتی اولغله شول فرد واصل و عارف کمالک حوض کوثر قلبی که
 انهار جنان عرفاندن جریان ایدن آب علم و معرفت و ماء طهور محبت ایله ملو
 اوله حواس و قواسی اول حوضه متصل اوله لکبی اولوب آبکیر حروف و الفاظه
 مانند آب فرات علوم لدنیه جریان ایدوب اعمال و افعالی دخی اقوالنه مطابق
 اولغله دکان فقر حقیقی و صدف در معنوی اولان مشنوی کبی استماع ایدن
 طاب لک جان و جنات لرینه لذات انس اعطا ایدوب بر ذوق و حالت حاصل
 اولور که ایکی جهان دولته سبب وصلت اولور و کذلک بونک خلافتده اولان
 اهل بدعتک دخی استماع کلماتی عقیده یه فساد و قلبه ضلالت و یروب تکبات
 دنیاویه و عقوبات اخرویه یه باعث اولور الحاصل هر کسک جوارح و قوی
 و فعل و قولندن نه صدور ایدرسه حوض قلبنده جمع اولان احوالک صورت
 و اقتضاسیدر پس کاشف اسرار دیوی مولانا جلال الدین رومی بو معنایی
 بیان ایدوب پیور لر که * مشنوی * اطیف شاهنشاه جان بی وطن *
 جان بی وطن شاهنک لطافتی یعنی روح لامکان که جسمه حاکم و سلطاندیر
 انوک کمال لطافت و صفوتی بر موجب (کل انا، بترشح بمافیه) * مشنوی *
 چون اثر کردست بین در کلن * تنک جمله سنه کورکم نیجه اثر ایلشدر یعنی
 نطق اسان و نور چشم و قوت سمع و مشی و بطش و لذات دماغ و فهم
 و ادعان الحاصل جسمک حرکت و اثر حیات و لطافتی روح لامکانک جسمه تعلق
 ایتدیکندن حاصل اولمشدر تعلق روح منقطع اولان اجساد موتی دن شاه
 جان بی وطنک اجساد احیایه اولان اثر اطفی میبهندر و کذلک * مشنوی *
 لطف عقل خوش نهاد خوش نسب * خوش نهاد خوش نسب اولان
 عقلک لطف و اثری * مشنوی * چون همه تن را در آرد در ادب * جمیع
 جسدی نیجه ادبه کتورر زیر (الادب صورت العقل) مصداقجه ادب و حیا
 و ایمان و اسلام عقله ثابتدر و تکالیف شرعیه عقل اوزرینه جاریه در * پس
 جمیع اخلاق حمیده و اوصاف محموده آثار عقلدر زیر ارباب الباب و اصحاب
 احسابه خنی دکلدر که اقسام سعادت انسانی بر حسب مقادیر آسمانی اکتساب
 نفسانی به متعلق درودر دریای ابداع و انشا اولن عقل شریف سینته صدف
 بحر افاضه دن ساحل ظهوره خروج و مرحله نفس ناطقه یه نزول ایدوب
 ممالک عالم اصغره حاکم مشفق و حکیم حاذق و مسالک عالم اکبره دلیل فایق
 و رفیق صادق اولدیغیچون هر کیم که عنایت و هدایت عقله مستعد

اولدیسه اخلاق حیده و اوصاف شریفه ایله موصوف اولوب فضل و هنر
و فکر و نظر ایله مشاهیر وقت و جاهیر عصر دن اولدی پس سعادت مز بوره
اثر لطف عقلد ر و کذلک اثر عظیم صاحبک بری دخی عشق اولغله حضرت
مولانا بیوررلر که ✽ منوی ✽ عشق شک بی قرار و بی سکون ✽ بی قرار
و بی سکون و شک و شوخ اولان عشق و حالت ✽ منوی ✽ چون همه تن را
در آرد در جنون ✽ جمیع اجزاء نیچه جنونه کتورر ✽ قاسم ✽ بیای عشق عالم
سوز عالم ✽ قدم بر چشم من نه خیر مقدم ✽ دلم از تنک هشیاری ذلیست ✽ بیک جام
شرابش کن مکرم ✽ ز تو هرگز نه نام و نه نشان بود ✽ نه اسم و رسم و نعمت از بیش
واز کم ✽ آه کم جمال لیلی مجنون عشقه ابتدای ای مجنون شیفته و نار عشقه ایله
سوخته سکا آشکار ایتدیکم غمز و کرشمه بی غیر یلره دخی اظهار قلم صد
هزار و هزار شیفته و زار مجنون صفت عشاق بی قرار نمودار و غمز و فتانمه
کرفتار و زار اولور لودی مجنون ابتدای ای لیلی فارغ اول که اگر چه جلاد غمز
خونریزک مجنون عشقه فنا و پر و لکن عیسی نفس و صالک قلبه حیات و پروب
بقای جاوید عطا قیلور ✽ عراقی ✽ ای زلف تو در دلم زده چنک ✽ جانم بلب
تو کرده آهنگ ✽ مجنون شده ام ز عشق لیلی ✽ عشاق بجا و عقل و فرهنگ ✽ آه کم
اگر چه فنا معشوقه قدر و لکن بها دخی معشوقه قدر عشق نه حالت و باده
محبت نه کیفیت اید و کن عشقه محرم اولان مستانه لر ییلور واجبی و نامر دره
عشق دن ملامتن غیری علامت اولماز هر کس خلعت عشقه لایق اولماز
زیرا لایق عشق اولان شایسته خدا اولور و ناشایسته عشق اولان خدایه
لایق اولماز قدر عشقی عاشق ییلور و احوال عشق عشاقه سویلور و یاد
عشقه طاقی اولیان عشق افسانه صانور حقا که بی عشق اولنره دعوی عشق
حرام در مع هذا قیام انام عشقه در ✽ مولانا ✽ شاهد عشق بر گرفت نقاب ✽
کرد خورشید پرتوی پرتاب ✽ کشت موجود از و همه معدوم ✽ کشت معمر
هر چه بود خراب ✽ جای مصباح شد دل مشکات ✽ عکس خورشید دید دیده
در آب ✽ آه کم ای منکر عشق مگر که سنک جانکده عشق یوقدر جوهر خود
بی عرض اولماز و حقیقتند ه جان دخی بی عشق اولمز کآورد (اذا احب الله
عبدا عشقه و عشق علیه فیقول عبدي انت عاشق و محبي وانا محب لك اردت
ان لم ترد) آه کم عین القضاة بو مثلی ایراد ایدوب نه خوب دیش لردر عشق
خدا جوهر جان ما آمد و عشق ما جوهر وجود اورا عرض آمد و عشق اوجان

مطلب

لطیفه مجنون بالیلی

مارا جوهر اگر چنانکه جوهر بی عرض متصور باشد عاشق بی معشوق
 و بی عشق ممکن باشد و هرگز خود ممکن و متصور نباشد عشق و عاشق
 و معشوق بیکدیگر قایم باشد و میان ایشان غیرت نشاید جستن مگر که این بیت
 نشیده ✽ رباعی ✽ چون آب و گل مرا تصور کردند ✽ جانم عرض و عشق
 تو جوهر کردند ✽ تقدیر و قضا فلان چه می ترک کردند ✽ عشق تو و عمر ما برابر کردند ✽
 ای مدی ای طالع یار عشق بقرار لسان عاشق زاردن بویله گفتار اظهار ایدر
 و بالجله هر شینک خاصه سی نه ایسه افتضاسنی آشکار قیلور مثلا ✽ مثنوی ✽
 لطیف آب بحر کوچون کوثر ست ✽ آب دریا ک لطافتی که بحر من بور
 آب کوثر کبدر ✽ مثنوی ✽ سنک ریزش جله درو کوهر ست ✽ آنوک سنک
 ریزه سی جله در و کوهر در (معنای بیت شریف) حلا علی ظاهره حوض
 کوثره مماثل اولان بحر فارسک لطافت آنک خاصه سی کوثر کبی سنک ریزه لرینی
 درو مر جان ایدر دیمکدر امام معنای ذوقبسی حوض کوثرک سنک ریزه لری اهل
 و یاقوت و الماس و زمرد و درو مر جان اولدینگی کبی دریای مواج عشقک لطافت
 آب محبتک سنک ریزه مثابه سنده اولان الفاظ انسیه و کلمات قدسیه سی درر
 بواهر معرفت و جواهر فواخر حقیقت در دیمک اولور ✽ عطار ✽ فیض یعد
 در سلوک معنوی نبود عجب ✽ بحر را در سیر کردن موجهای بی مرست ✽ این قصیده
 هست ای عطار در بای سخن ✽ لفظ او هم چون صدق معنی درو چون کوهر ست ✽
 الحاصل ✽ مثنوی ✽ هر هنر کا ستادان معروف شد ✽ هر هنر که استاد اول
 هنزایله معروف اولدی ✽ مثنوی ✽ جان شاگردان بدان موصوف شد ✽
 شاگرد لرینک جانی اول هنزایله موصوف اولدی مثلا ✽ مثنوی ✽ پیش
 استاد اصول هم اصول ✽ خواند آن شاگرد جست با حصول ✽ علم اصوله
 منسوب استاد حضورنده با حصول اولان شاگرد جست و تلخیص فهم دخی
 علم اصول قرائت ایدر و کذلک ✽ مثنوی ✽ پیش استاد فقیه آن فقه
 خوان ✽ فقیه اولان استادک قنده فقه خوان اولان شاگرد ✽ مثنوی ✽
 فقه خواندن اصول اندر بیان ✽ فقه او قور تقریر و بیان اثناسنده علم اصول
 او قورمز و هم چنان ✽ مثنوی ✽ پیش استادیکه او نحوی بود ✽ بر استادک
 حضورنده که اول نحوی اوله ✽ مثنوی ✽ چان شاگردش از و نحوی شود ✽
 آنوک شاگردینک جانی اندن نحوی اولور کذلک ✽ مثنوی ✽ باز استادی که
 او نحو رهست ✽ کبرو شول استاد که اول طریق وحدتک نحو و فتناسیدر

﴿ مثنوی ﴾ جان شا کردش از و نحو شهت * انك شا كردنك جانی انك
 تریه سندن محوشاه حقیقی در خلاصه مرام ﴿ مثنوی ﴾ زین همه انواع
 دانش روزمره بود و کلی انواع علوم دین موت کونی ﴿ مثنوی ﴾ دانش
 فقرست ساز راه و برک * علم فقر و دانش فنا طریق آخرتک زاد و زواده سیدر
 کما قال علیه السلام (العلم علما علم فی القلب فذلك العلم لنافع و علم علی اللسان
 فذلك حجة علی ابن آدم) رواه جابر * زبیر علم نحو و صرف اصلاح کلمه
 و تصحیح ترکیب آلت و فقه و اصول دینی جواز و عدم جواز عمل دلالت
 و کذا و کذا هر بری الفاظ و حروف و معانی و نکات اشارت در
 پس بعد التحصیل معنایی بیلوب موجبیه عملیه همت کر کرد و الا مجرد جاز
 و یجوز و قال وقیل ایلہ عمری یکوب عملہ رغبت و طاعت و عبادت اینترایسه
 تعلیم و تعلم و درس و تدریس دن اکا نشنه حاصل اولیوب علم بلا عملی کندویه
 و بال اولور ﴿ مولانا فرماید ﴾ ای نحوی هوایی تا چند جا زید * ای مفری
 کسائی تا کی غم اماله * من این و آن ندارم مست خراب عشقم * مطرب بزن نوایی
 ساقی بده پیاله * و تکثیر کلامدن غیر شیئه مالک اولماز * بیت * حدیث
 و فقه و تفسیر و معانی * بلی دانی ولی خود را ندانی * قال علی رضی الله تعالی عنه
 (اعلم نقطة کثرها الجاهلون) کثرت ایسه منافی و حدتدر زیر علم و صفدر
 و صف ایسه ذات حقیقی به نظر ایلہ کثرت و تفرقه در فلهمذا علم دیندن اولمیان
 بعض علوم فلسفه و بحث و جداله اشتغال ایدن ارباب قاله اصحاب شهوددن
 اولان بعض محقق دیمشدر که اعلم انك کما اشتغلت بالدرس زدت بعدا عن
 درك الحق والحق منزہ عن درك العقول بالتلفظ والحروف لان التلفظ والحروف
 و غیرها حادثه و لا يعرف القديم بالحادث اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع * فاما
 علم نحو و فنانک تعلیمی قیل و قال ایلہ اولیوب عشق و محبت و جذبہ و حالت ایلہ
 حصوله کلور پس بوفیل و قال نه در دینور سه بلا قال مشاهده اولنان احوالک
 بعض اوصافی تمثیل و عشق و محبت طلبنه ترغیدر و الا مجرد قال موصل
 وجد و حال اولماز پس تربیه مرشدین نحو و فنا و عشق حق ایلہ بقابولوب
 طریق آخرتک زادی اولور فافهم

مطلب
 علم نافع و غیر نافع

﴿ حکایت ماجرای نحوی و کشتیبان ﴾

نحوی و کشتیبانک حکایت ماجراسی بیاننده در که عمر کرانبهاسنی قواعد نحو
 صرف و روزگاری معرفت مبتدا و خبره خرج و همتی ضبط تنازع فعالین

و حل مسئله کل ایچون بذل ایدوب فرق تمیز و حالی فضل و کمال قیاس
ایتمکله مشارب ارباب وجد و حالدن برچاشنی ذوق ایتیموب و حال معرفتارین
دیده تمیز ایله ملاحظه قلیان * مثنوی * آن یکی نحوی بکشتی در نشست *
اول بر نحوی بر کشتی ده اوتوردی یعنی بر کون بر نحوی کشتی به سوار
اولوب * مثنوی * رو بکشتیان نهاد آن خود پرست * کشتیانه متوحه
اولدی اول خود پرست * مثنوی * گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا *
کشتیانه ایتدی هیچ نخودن بعض قواعده اوقودکی کیمی لا دیدی پس
نحوی فضول کندینک فضائی اظهار ایدوب * مثنوی * گفت نیم عمر نوشد
در فنا * کشتیانه ایتدی سنک نصف عمرک فنا به کتدی یعنی جهل ایله عمرک
هبا اولدی * مثنوی * دل شکسته کشت کشتیان زتاب * کشتیان الم
واضطر ایندن دل شکسته و خاطر رنجیده اولدی * مثنوی * ایک آن دم
کرد خاموش از جواب * لکن اولدم جوابدن خاموش اولدی پس بافرمان
قادر * مثنوی * باد کشتی را بگردانی فکند * باد کشتی بی بر گردابه براقدی
* مثنوی * گفت کشتیان بدان نحوی بلند * کشتیان رفع صوت ایله
اول نحوی به ایتدی و یا خود سیاقده اولان خود پرست قرینه سیله نحوی
بلند ترکیب توصیف اولقی اوزره کشتیان نحوی بلند پرواز و دانشمند سرافرازه
دید بکه ای متفاضل هنر ساز * مثنوی * هیچ دانی آشنا کردن بگو * هیچ
سباحت بیلور میسن سوبله و آشنای دریای آشنایمسن بیان ایله * مثنوی *
گفتی ای خوش جواب خوب رو * نحوی ایتدی بیلزم ای خوب بوزلو خوش
سوزلو * مثنوی * گفت کل عمرت ای نحوی فناست * کشتیان ایتدی ای
نحوی سنک کل عمرک فنادر * مثنوی * زانکه کشتی غرق این کردا بهاست *
ا کابناء که کشتی بو کردا بلرک غرقیدر ایتدی ای نحوی بیچاره * مثنوی *
محمی بایدنه نحو اینجادان * معلوم اوله که بونده محو کرک نحو کرکز * مثنوی *
کو تو محوی بی خطر در آب ران * اگر سن محوی ایسک خوف و خطر سرزدرون
آبه سور یعنی دریاه دوشوب بوز بکلاک ایت یعنی قصه دن حصه بودر که کشتی
وجودی باد صرصر اجل کرداب فنا به غرق ایتد کده علم نحو و صرف و دانش قبل
وقال نفس ناطقه بی نجات بقایه ایلتمز و بحث وجدل روح روانی مهلاکات امواج
طبیعتدن خلاص ایتمز پس قبل ورود الاجل وجد و حال و جذبه ذوالجلال ایله
بحر عشقه سباحه و محو رسم ایت ایتک کر کدر که ساحل نجاته خروج

ایدوب نشین وحدتده حی ابدی اوله سن دیمکدر ✽ عطار ✽ دریغاره دور
 و عمر کوتاه ✽ ازین اندیشهها استغفرالله ✽ درین دریاشمار هیچکس نیست ✽
 همه غرقه و کس فریادرس نیست ✽ تودر کرداب دریاغرقه ماندی ✽ دریغا
 کشتی از آنجا نراندی ✽ تودر حیرت فروماندی بکرداب ✽ گرفت نا کهان
 اینجای غرقاب ✽ درین کشتی بجایینی تو اسرار ✽ که چیزی نیست در دریابیدار
 ✽ بسوی بجراند ازو نظر کن ✽ ز سر خود نمود جان خبر کن ✽ تودر دریای
 ذات او قدم نه ✽ وجود خویش در عین عدم نه ✽ در آن دریای قدم زن
 تاشوی کل ✽ رهی یکبارگی از ریج و از دل ✽ چو غواصی کنی در بحر اعظم ✽
 قدم میداری اندر عشق محکم ✽ منم کشتی و در یارنده بخود ✽ شده فارغ
 ز بود نیست و ز بد ✽ حاصل کلام ای نحوی بی نحو نحو خود دن جانب
 محو و فایه کل که ✽ مشوی ✽ آب دریامرده را بر سر نهد ✽ آب دریامرده بی
 باشی او ز رینه قور ✽ مشوی ✽ و ز بود زنده ز دریای رهد ✽ و اگر زنده
 او لور سه دریادن چنان قور تیلور فاما بر خوای (موتو اقبل ان تموتوا) ✽ مشوی ✽
 چون بمردی توز او صافی بشر ✽ چونکه سن موت اختیار یله او صافی
 بشریه دن محو و فانی اوله سن ✽ مشوی ✽ بحر اسرار ت نهی برفرق سر ✽
 دریای اسرار وحدت سنی فرق سر نه قور ✽ مشوی ✽ ای که خلاق ترا
 تو خر می خوانده ✽ ای شول کسسه عجب و پندار که سن خلیفه خرا و قور سن
 یعنی علمکه مغرور اولوب خالق عالم خلیفه هم دیور عنالی ایدرسن امانه فائده که
 ✽ مشوی ✽ این زمان چون خبر برین بخ مانده ✽ شمدی خرکی بو بخ
 اوزره قالمش سن یعنی مر کب بوز اوزرنده طیرنوب قالدوغی کی سن دخی
 بحر سر وحدت و دریای عشق و محبت غوطه قلق زماننده قید صورت اولغله
 بخ دن بارد اولان علوم دنیویه ده حار کی طیرنوب قالب علوم دنییه
 ولدنییه دن محروم اولمش سن ✽ مشوی ✽ کتو علامه زمانی در جهان ✽ اگر سن
 جهانده علامه عصر ابدک علم لدنیدن بخبر اولد قد نصکره نه بی مفید
 ✽ مشوی ✽ نك فتای ابن جهان بین وزمان ✽ ایشته بو جهان وزمانک
 فتنی کور زیرا جهان وزمان حادث و عمو ما حدثان فانیدر پس
 جهان وزمانه منسوب اولان علوم و فنون و نام و شهرت لردخی هالک و فانیدر
 ایدمی فانیته کوکل و بر میوب و قبل و قاله مغرور اولیوب باقیات صالحات
 و عشق و حال و ذوق و صاله همت قبل ایدمی ای طالب محبت و راغب حقیقت

سزى طريق محو و فسا به دالات و صراط مستقيم بقاء هدايت ايتك ايچون
 * مشوى * مرد نحو را ازان درد و ختم * مرد نحوى قصه سنى مرد
 اعز اى حكا به سنك ايچنه اندن اوتورى ديكك يعنى بوقصه اعز اى به حكايت
 نحوى فى الحاق و الصاق ابلدك * مشوى * تاشمارا نحو نحو آموختيم * ناكه
 سزه قواعد نحو نحو و ضوابط فقه فقري تعليم ايد بوز زرا كه * مشوى *
 فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف * فقهك مفهومى و نحوك مقصودى
 و صرفك تبديل و تغييرى * مشوى * در كم آمد يابى اى يار شكر ف * يوق
 اولمده و نحو وفانى كلكده بولور سن اى يار عظيم القدر و دلدار ذو شرف
 و فى الاصل * فقه * يعنى فهم و اصطلاحده مسائل شرعيه مع ادلتها عالم
 اولمقدر * نحو * دخی بو محله قصد معناسنه و مصدر يعنى مفعول اولوب
 مقصود معناسنه در و اصطلاحده من حيث الاعراب احوال او اخر ترا كيب
 عربيه بلك ايجون موضوع قواعد و ضوابطه ديرلر و كذلك بحسب اللغة
 * صرف * دخی يعنى التبديل و التغيير و من حيث الاصطلاح اصل واحدك امثله
 مختلفه به تحويلى در اول معنار ايجونكه معانى من بوره اولمز الانحويل من بور
 اليه اولور * پس بونى بلكه علم صرف ديرلر * پس علم صرفدن مراد تصحيح
 كلمه و كذلك علم نحوى تعلمدن مراد تصحيح الفاظ و اصلاح الفاظدن دخی مراد
 تصحيح معنادر و معنادر دخی مراد علم حاله فقيه اولوب بر مقتضى شرع عمل
 ايتكدر * پس صرف معنوى دخی جذبات ربانيه اليه قواى بشريه سى ملكيته
 و اخلاق سيئه سى اوصاف جيده به تبديل اولنوب بر خواى (و اشرف الارض
 بنور ربها) اراضى مكدره نفسانيه سى انوار رو حائنه منور اولوب (يوم
 تبدل الارض غير الارض) سرنى مشاهده ايتكدر و نحو معنوى حقيقت معنى
 درست اولقى ايجون سر معادى يلوب انجام كار عارف اولمقدر و فقه معنوى
 مسالك انبيايه اقتفا يدوب ظاهرى باطنه موافق اولمقدر و امام ابو القاسم
 قشيري قدس الله رسه بو يابده * نحو القلوب * نام بر رساله مفيدة تحرير بيور مغله
 طابينه افاده ايجون بعينها نخل اولندى قال الامام طيب انقاسه (و بعد
 فان النحو عبارة عن القصد و الناس مختلفون فى المقاصد و مفترقون فى المصادر
 و الموارد فواحد تقويم لسانه مبلغ علمه و واحد تقويم جنانه اكبر هم فالاول
 صاحب عبارة و الثانى صاحب اشارة فنقول و بالله التوفيق و لرسوله التصديق
 * باب اقسام الكلام * قال اهل العبارة اقسام الكلام ثلاثة اسم و فعل و حرف

مطلب

صرف و نحو در
 علم تصوف

مطلب

رساله نحو القلوب

وقال اصحاب الاشارة الاصول ثلثة اقوال وافعال واحوال فالاقول هي العلوم
وهي مقدمة على العمل قال عليه السلام (امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا
لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم واموالهم الابحقيها) ثم يجب
المبادرة الى صالح الاعمال ثم تأتي الاحوال مواهب من الله تعالى والله الموفق
* باب الاسماء واشتقاقها * الاسم مشتق من السمو عند اهل العبارة او من السممة
على الخلاف وقال اهل الاشارة اسم العبد ما سمى الله في سابق مشيئة من سعادة
وشقاوة فمن قربه في سابق مشيئة فقد سمي ورفع قدره بين ربه ولما دخل العباد
مكتب التعليم طالع آدم اوح الوجود فقرأ (وعلم آدم الاسماء كلها) وطالع محمد
صلى الله عليه وسلم اوح الشهود فقبل له بلسان الحبل نحن نظن بك على كل
موجود ثم خوطب بقوله (اقرأ باسم ربك الذي خلق) فلما قرأ وادب وهذب
قبله بالمحمد قد عرفنا بالاسماء والصفات فتعرف اليها بالذات (اقرأ وربك الاكرم)
(قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون) فلما غاب عن الاسم وجد المسمى ولما اعرض
عن الفعل في الحرف المعنى رأى المعنى الذي لا يسمى (فصل) الاسم صحيح
ومعتل فالصحيح ما سلم من حروف الملة وهي الالف والواو والياء فمن سلم اسمه
من الف الالباس ووا والوسواس وياء اليأس فقد صح اسمه وحق له الاعراب
وهو البيان ثم الكشف والبيان فعلم اليقين ثم حق اليقين (باب مواضع الصرف)
الموانع عند اهل العبارة تسع وهي معروفة وعند اهل الاشارة * الجمع ان يجتنب
العالم جمع الدنيا واجتماع الناس عليه وصرف وجوههم اليه * والوصف
ان يكون قصده ان يوصف بالخير ويعرف به * والتأنيث ضعف العزم والرضا
بالزائل * والمعرفة ان يعرف نعم الله ثم يقصر في الشكر * والجمعة ان يذكر
نعمة الله عايه بكتبت علمه * والعدل عدوله عن الطريق القويم * والتركيب
ان يشوب علمه بافعال الجهل * والالف الف انا والنون نون العظمة *
ووزن الفعل ان يزن اعماله معتقدا ان عنده حاصلا فيحصل العجب فتى اجتمعت
علتان من هذه العال لم ينصرف الى القبول وانحرف عن باب الوصول
(باب الاعراب والبناء) لما كان الاعراب بالحركات الثلاث والجزم كان مدار الاشارة
يرفع همهم الى الله تعالى ونصب ابدانهم في طاعة الله تعالى وخفض نفوسهم
تواضع الله تعالى وجرم قلوبهم عمادون الله (والمعرّب) هو المتغير من اصحاب
التكوين (والمبني) من كان مستقيما في حالة لا يتغير وهم اصحاب التمكن (فصل
الاسماء معارف ونكرات) وكذلك المباد منهم معروف له نصيب مع القوم هو به

معروف ومقام في الصديق هو به موصوف ومنهم منكر لانصيبه مع القوم
 ولا حظ له سوى الاكل والنوم (فصل المبتداء) مرفوع لتجرده عن العوامل
 اللفظية والفقر المتجرد مرفوع القدر وخبره مرفوع لانقطاعه عن العالين
 وتعلقه بالحقائق (فصل الافعال) ثلثة ماض وحال ومستقبل واحوال القوم
 مختلفة فمنهم من فكرته في السابقة ومنهم من فكرته في الحاتمة ومنهم اشتغل
 باصلاح وقته الذي هو فيه عن الفكرة في مستقبله وماضيه (وفعل الحال) مرفوع
 مالم يدخل عليه ناصب اوجاز م قائما صب رؤية العبد لفعله والجازم فترته
 عن سلوكه فاذا سلم العبد من الملاحظة والقنور ارتفع قدره عند العزيز الغفور
 (واليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه) (فصل الفاعل) مرفوع
 والمفعول منصوب فلما رأى العارف ان لافاعل الا الله عظم قدره ورفع ذكره
 وخضع لجلاله وتواضع عند شهود كماله ورأى نفسه مفعولا فانتصب لعبادته
 (فاذا فرغت فانصب والى ربك فارغب) (فصل الحال) وصف هيئة
 الفاعل والمفعول ومن شرطه ان تكون نكرة منصوبة فالعارف متوجه الى الله
 تعالى في اصلاح حاله مجتهد في تنكرها ما لا يعرف فاحواله مع الله مستقيمة
 منقضية وهي يستراتورية والنية والتكبر تحجب (بحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف)
 (فصل التمييز) تفسير ما اليهم وتبيين مالم يكن يفهم فالقوم بالعالم ميزوا الحق
 من الباطل وتبين لهم بالسلوك الخالي والعاقل ولا يكون التمييز الا بعد تمام
 الكلام وكذلك تفقهوا ثم اعترى لواوا حكموا العلم تميزوا فلما تمت لهم رتبة
 التمييز نصبهم الله لاصلاح عباده وميزهم فاستخلصهم لوداه قال تعالى
 (ليميز الله الخبيث من الطيب) (باب البدل) البدل على اربعة اقسام بدل
 الكل من الكل وهو بدل العارفين تركوا الكل لمن له الكل فموضههم الكل
 (وجوه يومئذ ناظرة الى ربها ناظرة) * شعر * قلوب العارفين لها عيون *
 * ترى ما لا يراه الناظر وتا * واجنحة تطير بغير ريش * الى ملكوت رب العالمينا *
 وبدل البعض بدل العابدین بدلوا المعاصي بالطاعات واللذات بالمجاهدات
 (اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات) وبدل الاشتغال قوم اشتغلت اعمالهم
 على خوف ورجاء فاعطوا ما يرجون وآمنوا مما يخشون (الا ان اولياء الله
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون) وبدل الغلط بدل المطرودين باعوا نصيبهم
 من القرب بحظوظ عاجلة (بنس للظالمين بدلا) (فصل النعت) تابع للنوع
 والوصف تابع للموصوف كذلك اعمال العبد لانفارقة وما حصل من خير او شر

فهو لاحقه (فصل حروف العطف) يتبع الآخر الاول واهل الاشارة
توسلوا الى الله في العطف عليهم واللفظ بهم ليحققهم باهل قربه ويجعلهم
من حربه (فصل التوكيد) هو التحقيق والقوم اكثروا ايمانهم بالتصديق
وعقدتهم مع الله بالتحقيق وشمروا في ملازمة الطريق (فصل حروف الجر)
تخفيض الاسماء فلما علم المحققون ان الاشياء بالله ومن الله والى الله خفصوا انفسهم
تواضعوا لله فعززوا بالاضافة الى جناب الله تعالى اوائك الذين اصطفاهم
لقربه وجعلهم من حربه نسأل الله العظيم ان يجعلنا منهم وان يلحقنا بهم
انه كريم وهاب) ابدى سالكان طالبان نحو القلوبده بوندين زياده تقرير
مراد ابدى لرسله شيخ علوان جوى نك تأليف ايتدوى (فتح اللطيف
في اسرار التصريف) نام رساله مرغوبه سنى مطالعه فيلسون ودخى تفصيان
استرسه السيد على بن ميمون قدس سره نك بوباده اولان مقدمه اجر وميه
شرحنه مراجعت ايلسون ودخى تحقيق ديلرسه بعد تحصيل الكشف والايقان
ذوق ووجداننده مشاهده ايتسون زيرا كه مرآت دل زكار حد ثاندن مصيقل
اولدخه سلامت پذير اولز وآينه قلب سليم اولسه لابق تخفئه پادشاهى اولز
* پس تحصيل علوم لدنيه وجلالى قلب ايله مشاهدات ذوقيه دولته وصول
تن مثابه سنده اولان علم قالدن كچوب معلم علم جان اولان مرشد كامل
دامنه تشبندن غيريله اولز * نظم * علم فرض اولدى سكا واجب عمل *
سن فراغت حاصلك طول امل * علم كم ويرمز سكا حقدن خبر * ضايع ايمه
عمركى قلعه نظر * ضوئه يول بولز سك اول مصباحدن * سنه فتح اولز سكا
مفتاحدن * علمه تقوى فچانكم يار اولور * اهل علم اول وقت برخور دار
اولور * عالمك مقصودى سنسن بجائى سن * حيف اوله كر اوله سن شاكر دتن *
يجمع البحرين اوز كدر آج كوزك * جام جم سن هيجه صابمه كندوزك * عالم
كبراسن اى عالى كهر * غافل ومغرور قائم بختبر * شاه ايكن ديلجى اولقى
عارد * ديوه قول اولسه ملك دشوار در * نيدن حالكدن آگاه اولمادك *
نفسه اويدك عشقه همراه اولمادك * سنليكدن عارف اول قور تارسنى * اول
بترطح ايله بوجان وتنى * يعنى كوكل سرنى بلك كرك * كندو فكر كدن
كبرو دوغك كرك * كر جنائك جتنيه كبره سن * تكرينك ديدارن آنده
كورده سن * انده كورمز كورمين بونده حقى * كرفقيه اولسون كر كسه متقى *
بى بصر كلدى فچان اوله بصير * بى خبر ايدى نجه اولسون خير * چون

مسیحا سویله سن کوش قیل * جام وحدت آل الدن نوش قیل * هر کیم
 اول میدان ایچر آگاه اولور * مست عاشق محرم درگاه اولور * بر قدح کوثر
 صوبی در بوکتاب * نوش قیل کم کیده کوز کدن حجاب * اول سعادت کجی
 کر بولاسن * انبیا اسرارن آسان بیله سن * بولین بوکنجی بیل اولماز غنی *
 مرغنی بونسز بکا کوسستر قنی * درد حاصل قیل کراستر سک دوا *
 در دله اولور قوجا حجت روا * آه کم ای عارف آگاه و عالم بالله اگر علوم اولین
 و آخرینی جمع ایدوب بر کلی شی اولوق اعتبار یله درگاه حقه لایق هدیه در
 دیر سک بر خوای (وما اویتیم من العلم الا قایلا) قلته منسوب و نقصان ابله
 موسوم بولور سن پس علوم خلق شی قلیل اولدیغنی تقریر و بیان ایدوب
 کاشف الاسرار مولانا خداوندکار بیوررلر که * مشوی * آن سبوی آب
 دانشهای ماست * مرد عربک هدیه کوتور دیکی سبوی آبدن مراد
 بزم دانشلریمز در و عربدن مراد بزز * مشوی * و آن خلیفه دجله
 علم خداست * و اول خلیفه دن مراد دجله علم خدادار پس بزم سبوی
 وجود مزده قطرات امطار فیوضاتدن اجتماع ایدن علوم در بای علم
 الهی دن بر قطره و دجله فیض نامتاهیدن بر کوزه آب مثابه سنده در الحاصل
 * مشوی * ماسبوها پر بدجله می بریم * بز آب ابله پر سبوری دجله علم خدایه
 ایلنورز * مشوی * کر نه خردانیم ما خود را خریم * اگر کندیمزی
 خر بیلز ایسک خرواحقز یعنی اول علم و دانش بزه حقندن عطا بیوریلوب
 سبوی وجودیمزی آنک حاملی بیلز ایسک و علمی کندیمزه اسناد ایدوب انواع
 تفاخر ابله بزم علم و فضل وار در دیو وجود وانا نیتله درگاه حقه عرضه
 فیلور سق حقیقه خال دن غافل بر خر لایفهم و جاهلزو بالجله * مشوی *
 باری اعرابی بدان معذور بود * اعرابی باری عدم شعور ابله آب سبوی
 نخفه ایلتمه سی سبی ابله معذور ایدی * مشوی * کوز دجله غافل و بس
 دور بود * زیرا که بادیه نشین اولان عرب دجله دن غافل و کلدیکی بریه
 دجله دن غایت ابله دور ایدی * مشوی * کرز دجله باخبر بودی چوما *
 اگر اعرابی دجله دن بزم کبی باخبر اولیدی * مشوی * اونبردی آن سبورا
 جابجا * اول اعرابی یاغور صویندن مجتمع اول آب سبوی جابجا و منزل
 بمنزل کنوروب زحمت و مشقت چکمز دی * مشوی * بلکه از دجله چو
 واقف آمدی * بلکه دجله دن چونکه واقف اولدیغنی حالد کایدی

✽ مثنوی ✽ آن سبور ابر سر سنی زدی ✽ اول سبوی بر سنک سرینه
اوردی یعنی اعرابی دن مراد بیور دقلری علم و معرفتله افتخار ایدن
صاحب پندار دریای موج علم آههی دن خبردار اولیدی عارفان واصلان
و عاشقان بی سر و سامانلر کی سبوی هستی سنی سنک فزایه چالوب عدم محض
و فقر ذاتی ایله متصف اولوردی ✽ قاسم ✽ گفت حق کل من علیها فان ✽
بفسار اضیم بر غبت جان ✽ ره بتوحید چون توانی برد ✽ عین اورانیده در
اعیان ✽ پرده بردار تا شود فی الحال ✽ در چنین عید قاسمی قربان ✽

✽ قبول کردن خلیفه هدیه را و عطا فرمودن ✽

✽ با کمال بی نیازی از آن هدیه و از آن سو ✽

خلیفه هدیه بی قبول ایله سی و اول هدیه و سودن کمال بی نیاز ایله مرد عرب
عطا بیورمه سی بیاتنده در ✽ مثنوی ✽ چون خلیفه دید و احوالش شنید ✽
چون خلیفه اعرابنک هدیه سنی کوردی و احوالی اشندی ✽ مثنوی ✽
آن سورا پرزر کرد و مزید ✽ اول سبوی زردن پرایدی و اندن زیاده کا
نعمت و خلعت احسان ایلدی ✽ مثنوی ✽ آن عرب را کرد از فاقه خلاص ✽
اول اعرابی بی فقر و فاقه دن خلاص ایلدی ✽ مثنوی ✽ داد بخششها و نعمتهای
خاص ✽ بخششها و خاص نعمت و پردی ✽ مثنوی ✽ پس نقیبا را بفرمود
آن قباد ✽ پس اول قباد نقبایه پیوردی ✽ مثنوی ✽ آن جهان بخشش
و آن بحر داد ✽ اول بخشش جهانی و اول عدالت دریاسی ✽ مثنوی ✽
کین سبور زر بدست اودھید ✽ که بو پرزر اولان سبوی اعرابنک ایله
و بریکوز ✽ مثنوی ✽ چونکه واکر دد سوی دجله ش برید ✽ چونکه
رجوع ایله اتی جانب دجله به ایلتکوز زیرا که اول مرد عرب ✽ مثنوی ✽
از ره خشک آمده ست و از سفر ✽ راه خشک و طریق بر به دن کشد در
و سفر دن ✽ مثنوی ✽ از ره دجله ش بود نزدیکتر ✽ دجله یولندن اکامکانی
نزدیکتر اولور (محصول بیت) مرد عرب بوجا نه بر به یولندن مسافه بعیده
قطع ایدوب کشد در شمدی مکانه رجوع ابتدا کده سفرینی دریادن ایله
سنز که مسافه بعیده طولاشما یوب نیجه کونک بولی فلک جاری ایله زمان
قبل ده طی ایدوب منزلی قریب اولور دیکدر گاه اولور که را کب سفینه
اولانلر موافق ابام ایله برآلتی بولی در باس فرندن اوچ کونده قطع ایدوب

دریاسفری مقصده قریب اولور پس نقیان خایفه بر موجب فرمان مرد
 عربی دجله یه کتوروب * مثنوی * چون بکشتی در نشست و دجله دید *
 چونکه کمی به اوتوردی و دجله بی کوردی * مثنوی * سجده می کرد
 از حیایمی خجید * حیا و شرمندن سجده ور کوع ایلدی می خجدا کلدی
 و بو محله رکوع ایدوب ایکی بو کلدی معناسنه استعمال اوانور یعنی سالک راه
 سیرالی الله ده علم کسی سنی کندویه وسیله و عتبه سجدانه یه هدیه ملاحظه
 سیله وارد قده نقیان الهی اولان مرشد ان کاملان اول طالبک قال و حالنی
 بیلوب و لطف لرندن هدیه سنی قبول ایدوب بارک الله کوشش بسیار ایتش سن
 دید کدن صکره دجله عشقه کو تروب کشتی * جذبه یه سوار ایشد کده جله
 علومی دریای عشق و محبت و دجله سر و حدندن بر قطره ایدوکن کوروب
 و او مقوله شی * حقیر بو قدر زماندن برو آنک یا ننده معتبر و خطیر اولدیغندن
 استعیا ایتکله روی هستی * عتبه نیستی یه وضع ایدوب یوقلقدن آیر لسانی
 و کندویی بو حال ایله خوش کور دکلر نه تعجب ایدوب ایتدی * مثنوی *
 کای عجب لطف آن شه و هاب را * که بوشاه و هابک عجب لطفی وار در
 * مثنوی * و آن عجب ترکوستند آن آب را * و اول عجب ترک اول پادشاه
 ذو کرم اول آبی الدی و قبول ایتدی * مثنوی * چون پذیرفت از من
 آن دریای جود * اول دریای جود و بحر عطا بندن نیجه قبول ایتدی
 * مثنوی * آنچنان نقد دغل را زود زود * انجلین نقد دغل و شی * حقیری
 تبرجه تبرجه یعنی بلا توقف و تأخیر بو مقوله شی * حقیری نه وجهله قبول
 قبلدی زهی لطف و کرم دیمک اولور ایتدی * مثنوی * کل عالم را سودان
 ای یسر * فی المثل جله عالی سبوییل ای یسر * مثنوی * کو بود از علم
 و خوبی تابسر * که اول سبوی عالم علم و خوبلقدن تابسر پردر * مثنوی *
 قطره اژد جله خوبی اوست * و بو عالم ده حسن و لطافت اول پادشاه
 ذوالعطا تک خوبلغی دجله سندن بر قطره در * مثنوی * کان نمی کنجد
 زبری زیر پوست * که اول جمیل و لطیفک تجلی * حسن و جمال و خیر و صفت
 انوار جلالی و فرت و کثرتندن پوست و صورت الله صغیر از پس بر خوای
 (کنت کنزاً مخفياً فاحییت ان اعرف فحافظ الخلق لاعرف) اول قادر متعال
 و مبدع لایزال * مثنوی * کنج مخفی بد زبری چاک کرد * مرتبه احدیت
 و سر غیب هو یتده جواهر اسماء و صفاتله ملو بر کنج مخفی ایدی مقتضیات

صفائتک کثرتندن پرده غیبی چاک ایلدی ❖ مشوی ❖ خاک را تابان تراز
 افلاک کرد ❖ خاکی افلاکدن انور ایلدی یعنی خاک آدمی تجلیات انوار اسما
 وصفات و ذاتنه مظهر ایدوب بر خوای (خلقت الاشیاء لا جلاک و خلقتک
 لاجلی) اجرام فلکیه دن عقل و دانش ایله روشن تر ایلدی و خاکی دخی کذلک
 قالب آدم اندن ظهوره کلدیکچون تابان تر ایلدی ❖ مشوی ❖ کنج مخفی
 بد ز پری جوش کرد ❖ و الحاصل مرتبه واحد یتده کنز مخفی اسماء متقابله
 و افعال متضاده سنک تجلیات بی تکرر و عطیات بانگزدن در یای ابداع
 و بحر ایجاد جوش و خروشه کلدی ❖ مشوی ❖ خاک را سلطان اطلس
 پوش کرد ❖ خاکی سلطان اطلس پوش ایلدی یعنی اجسام ارضیه بی
 خاکدن ایجاد و جسد آدمی اندن ابداع و خلق ایدوب بر خوای (انا جعلناک
 فی الارض خلیفه) آدم خاکی بی سلطان ایدوب اطلس و دیبال کیدردی مع هذا
 اطلس و دیبا و هر لباس زیبا خاکدن ایجاد اولوب حقا که خاکه عطا یوردیغی
 نور و ظهوری افلاک و یرمدی آما و صدقنا حقا که جسد خاکیده او لان
 عز و سلطنت و ملک و دولت و فروشو کت و قوت و قدرت و ابهت و سطوت
 و علم و معرفت و نبوت و ولایت و رشد و فراست و عقل و کیاست و نور هدایت
 و سائر نعوت و صفات اول در یای الوهیت و بحار و احداثک تلاطم امواج اسما
 و صفاتک عواطف علیه و عوارف جلیه سی در یو خسه بو خاک تیره قندن
 و بوقدر نعوت قدسیه قندن ❖ مولانا فرماید ❖ شاهد عشق بر گرفت
 نقاب ❖ کرد خور شید پر توی پر تاب ❖ مهر و شن چو بر جهان نایب ❖
 عالم از وی گرفت چون مهتاب ❖ کشت معنی اسم اعظم خویش ❖ شد معانیش را
 دو کون کتاب ❖ کر چه تفسیر نکته مجمل ❖ شد معین بنزد اهل حساب ❖
 شد الف ملتبس بکسوتهای ❖ فی الف کشت و در نخستین یاب ❖ کرد مکتوب
 بر صحیفه کن ❖ قلمی کن زباب بی ابواب ❖ عشق در کسوت حروف آمد ❖ الف
 و با شدش لباس صواب ❖ آن یکی کشت فاعل مختار ❖ آن د کر کشت
 عالم اسباب ❖ الف و باز مکتب عشق است ❖ بر تو میخوانش نکودر یاب ❖
 بادب رو طریق مذهب عشق ❖ طرق العشق کلها آداب ❖ بر درش خاک
 شو چو کل در یاب ❖ ان هذا اقل ما فی الباب ❖ که بجز خاک نیست مظهر کل ❖
 خاک شو خاک تابر و ید کل ❖ آه ای مستمع قابل شیخ یابوسی رحمة الله علیه
 (کنت کنزاً مخفياً فاحییت) حدیث شریفی نه خوب تحقیق بیور مشرودر ❖

* پس ذوق صحیح الیہ فہم ابت کہ نہ بیورر قال رحمۃ اللہ علیہ اعلم ایدک اللہ
 بالفہم الصحیح انہ قد کنی فی الحدیث الالہی عن کثہ الغیب واطلاق الذات
 الاقدس وباطن الہویۃ الازلیۃ بالکنز الخفی کما قال المشایخ (الکنز) الخفی ہو
 الہویۃ الاحدیۃ المکنونۃ فی الغیب وهو باطن کل باطن قوله (كنت) یخبر
 عن تعین مسوق بالاطلاق فان مفہوم ناء التکلم عن نفسه بتعینہ ای معکم
 وظہور حالہ تکلمہ فی نفسه تعینا وظہور اما وقولہ (کنزا مخفیا) ینبی عن غیبہ
 واطلاقہ بحیث لا یدخل تحت حکمہ متعین بحکم علیہ من حیث هذا الغیب
 والاطلاق ولا تحت احاطۃ علما من حیث تعیناتہ اصلا فان مطلق الخفاء بحکم
 بذلک کلمہ وحيث كان الخفاء وقع خبرا لکنت بحیث لا یدخل تحت کل متعین
 عرف سبق الاطلاق والغیب علی ذلک التعین ولكن سبفا رتبنا لازمانیا فانه صح
 انہ عند اللہ لا صبا ولا مساء وقولہ (فاحیث) یخبر عن میل اصلی هو ووصلۃ بین
 الخفاء والظہور وقولہ (ان اعرف) یشیر الی ظہور ذلک الخفاء (فخلقت الخلق
 لاعرف) یعرف ان تقدیرات المقدرات علما ووجودا تعقیب ذلک الیوم ذلک
 المیل ویترتب علی متعلق ذلک المیل الذی هو الظہور الحاصل بذلک التعین
 لیحقق کمال ذلک الظہور مفصلا ومتمیزا ویشتل حکم ذلک الیوم ذلک المیل
 واثرہ الی المقدر تعقبا ذاتیا لازمانیا بل علما ووجودیا فان علمہ تعالیٰ ثمہ عین
 وجودہ فافہم * الہدی بنم نور بدیم حق سبحانہ وتعالیٰ نک مقضیات آثار اسمائیہ
 وذاتیہ سی جمیع اشیائی عدمی ووجودہ کتوروب وفی الحقیقۃ جملہ تعینات
 اعتباریہ ووجود لری آثار اسمائیہ وافعالیہ وجہیہ علی السویہ ساریہ وبطریق
 العاریہ عطا اولوب حقیقندہ حقندن غیری دہ وجود معدوم ایدیکن ذوق
 سلیم الیہ فہم وادراک ابتد کسہ بونی تحقیق بیل کہ ﴿ مشوی ﴾ وربیدی
 شاخی ازدجلہ خدا ﴿ اگر عقل مستفاددن مستعار اولان مرد عرب دخی
 دجلہ تجلیات ذات احدیہ دن بر شعبہ و خلیج کوریدی ﴿ مشوی ﴾ آن
 سورا اوفنا کر دی فنا ﴿ اول سبوی فکرودانش وکوزہ وجود موہومی
 نار عشقلہ فنا ایدی فنا وجودی اولدن دخی بوغیدی ولكن کندی
 مستقلا صاحب وجود اعتبار ایتشیدی * پس دریا محبت و بحر وحدت امواج
 تعیناتی حقیقۃ واحده سنہ جذب ابتد کدہ امواج کثرات اعتبار تعیناتدن ساقط
 اولوب وجود امواج دریانک جنبشندن نمایان وعین بحر بیکران ایدیکن عینا
 یلور ومحو وجود موہوم ایتش اولور فاذا کان كذلك ﴿ مشوی ﴾ آنکہ

مطلب
 شرح حدیث کنت
 کنزا

دیدندش همیشه بخودند * اول کسنه که دریای احدیت ودجله وحدتک
مدجد اولی مشاهده تبدیل هرگز انانیت کلیوب همیشه بیو جودلر در
وبلاترود ولا توقف * مثنوی * بخودانه برسو سنی زدند * سبوی
وجود لری اوزرینه بخودانه سنک عدم اوروب کسر تعین ایتکله فناده
بقا مرتبه سن بولیدلر نیجه کسر سبوی تعین ایتسون که ذره وجود انوار
خورشید حقیقتدن باهر وقطره هستی اول دریای وحدتدن متبادر اولدیغن
عین الیقین مشاهده بقای سبوی عالم اواج اسماء و صفاتک قطره سندن
ظاهر ایدیکن حق الیقین معاینه قیلوب عوارض و حوادث معرض فناده
ایدیکن تحقیق ایدوب کویسا کسر سبوکف دریانک شکافی مشابه سنده
اولوب آب پنهان اول شکفدن نمایان و آب سبوجویه وجود دریاه پیوسته
ودوان اولغله بر مصداق * ع * فالجیر بحر علی ماکان فی قدم * دریا اولیکی
دریا ایدیکن بیلوب لاجرم دست همت ایله سبوی انانیت اوزرینه سنک
غیرت اوردی آه کم * مثنوی * ای زغیرت برسو سنی زده * ای غیرت
محبت و علو همتدن سبوی وجوده سنک فنا اورمش سکا بشارت اولسون که
* مثنوی * این سبوزاشکست کاملتر شده * بوسبوی وجود شکستدن کاملتر
اولمشدر و محو و فساد نصیره بقا بولمشدر آه ای عارفان و عاشقان عجب
قدرتدر که * مثنوی * خم شکسته آب ازونار یخته * خم صنمش و آب
اندن دوکلمش دوکلمک دکل بلکه * مثنوی * صددرستی زین شکست
انکیخته * بوشکسته لکدن بوزدر ستلک قوپرمش یعنی صد هزار صخته نازل
اولمش حقا که سبوی هستی غرقه دریای نیستی در کسر و شکست ایله آب
روح روان معدوم و ریخته اولمز بلکه دریاه ملحق اولور فلهمذا عشاق الهی
سالکان طریق سبحانی به * بیت * ایها العطشان فی وادی الهوی * جوی
جویان جانب دریایا * دیوب قطراتی دریاه دعوت ایدرلر * نظم * تا حجاب
خود نسوزی آشکار * دل که نکذشت از حیات مستعار * بخبر مانداز حیات
جاودان * کی توانی دیدن اسرار نهان * ایمی دی بنم روحم بحرو حده
مستغرق اولان ارباب فنا بقای لایقنایه واصل اولور که جسملری دخی مانند
عیسی روح محض اولوب * مثنوی * جزؤ جزؤ خم درر قصص و حال *
خم وجودلر سنک جزؤ جزئی رقص و حالده در ولکن * مثنوی * عقل
جزؤی را نموده این محال * عقل جزؤی اربانه بو حال محالدر ز برا که دریاه

ملحق اولان قطرات نعت دریا ایلہ متصف اولوب دریا ایلہ همیشه جوش
 و خرو شده در فامادریایه ملحق اولمان قطرات جزیه تراب ایلہ آمیخته اولوب
 جوش و خرو شدن کسسته در * پس دریای کل دن قطره ل مشابه سنده اولان
 ارواح انسبه دخی واصل دریای احدیت اولدقه جمع جوارح و قوای
 تجلیات ذات احدیه ایلہ جنبش ده و مقتضای عشق و جذبه ایلہ دائماً وجد
 و حالده اولوب حالات عشق و جذبه حقن محروم و افسرده دل اولان
 صورت جزیه صاحبی ارباب ذوق و شهودک بو حالندن غافلار و جذبه
 اولمادقجه بو حال اندر دن ممتنع و محال در بلکه معیت اعتباری دخی اولوب
 * مثنوی * نه سبو پیدادرین حالت نه آب * بو حالته نه سبو پیدادر نه آب
 ایدمی * مثنوی * خوش بین والله اعلم بالصواب * بوکات انسبه و حالات
 قدسیه بی عین الیقین و حق الیقین ایلہ خوش نظر قیل و ابوجه بیل والله
 اعلم بالصواب کما قال العارف المحقق ان العارف هو الهویه الاحدیة باعتبار
 ظهوره فی جمیع المظاهر لا غیر سواء لان ماسواه معدوم فی نفسه فكیف يعرف
 * عراقی * که همه اوست هر چه هست یقین * جان و جانان و دلبر و دل و دین *
 پس ای مستمع قابل بوسر وحدت و تجلی ذات احدیتی نه وجهله فهم ایدم
 و بومرتبه واحدیه نه یوزدن لیاقت تحصیل ایده لم دیر ایسک کندو که دون
 همت اولوب بر مرشد واصل و عارف کمالک پوته تربیه سنده قال اول
 و آتش عشقه یان یاقل که حالت مزبوره عشقه حصوله کلور پس طلب ایلہ
 اولور می دیر سکن اولور زیرا (من طلب شیئا وجد وجد و من قرع الباب و لجلج)
 مصداقجه * مثنوی * چون در معنی زنی بازت کنند * چونکه در معنایی
 دق ایده سن لاجرم سکا فتح باب ایدر لر و بر فحوای (الماء يطير بجناحي الهمة
 والفكرة) سن دخی * مثنوی * بر فکرت زن که شهبازت کنند * فکرت
 قتادنی اور که سنی شهباز بلند پرواز ایدر لر و عالم کتریدن یکور و بمرغ
 روحی اوجات وحدته او چورالر اما ای غافل بچاره سکا نه چاره که قلبی
 کلیت ایلہ صورته قید ایتمکله * مثنوی * بر فکرت شد کل آود و کران *
 سنک جناح فکرت و بال همتک کل آود و کران اولدی * مثنوی * زنکه کل
 خواری تراکل شد چونان * زیرا که کل تناول ایدیمی سن سکا بالحق نان کی
 اولدی بن خود کلخوار دکلم دیر سک عجب بودر که تناول ایتدو کلک نه شی
 ایدو کن فهم و ادراک ایده مز سن اگر فهم درست صاحبی اولدک کلخوار

ایدوکلک اذعان ایدردک زیرا که فی الاصل ❖ مشوی ❖ نان کاست و گوشت
 کمتر خور ازین ❖ لم و نان کل در یعنی تر ایدن خلق اولمشدر پس تقلیل معظم
 ایدوب گوشت و ناندن کمتر تناول قیل ❖ مشوی ❖ تا نمانی همچو کل اندر زمین ❖
 حتی کل کبی زمین ده قالمیه سن امانه فائده مادام که بر مر شد سخی و مرئی کامله
 تشبث ایتمدیکه کند و رأ بکله ریاضت ایدوب دلک و دماغک قور تدوغک
 و نه ترک ریاضت و نه نفس بهیمیه مقتضاسنه تبعیت ایله اکثر اکل ایدوکلک
 سکا نافع اولیوب بلکه ❖ مشوی ❖ چون کرسنه میشوی سک میشوی ❖
 چونکه کرسنه اولاسن کلب اولور سن ❖ مشوی ❖ تند و بد پیوند و بدرک
 میشوی ❖ تند و غضوب و صحبت و مقارنتی فیج و بد اصل اولور سن زیرا
 حرارت جوع دن رطوبت زائل و بیوست غالب اولماغله نار غضب دماغکه
 صعد ایدوب تنک مزاج و تند خوا اولوب و هر مقارن اولدیغک شخصک
 خاطرین شکست ایدوب آج قور د و کلب حقور کبی یانکه کلنلری طلار سن
 و بالعکس ❖ مشوی ❖ چون شدی توسیر مرداری شدی ❖ چونکه سن طوق
 اولدک برجیفه و مردار اولدک ❖ مشوی ❖ بخبر بی پا چودیواری شدی ❖
 ردیوار کبی بی خبر و بی پا اولدک یعنی اکثر مشرب و مطعم جوارح و قوا که
 رطوبتی غالب و سست اندام ایتمکله مانند جساد حرکته اقتدارک اولیوب
 طاعات و عبادات دن فالور سن و ملازم مستراح و مداوم خواب بی انباه اولوب
 جیفه دوز سن الحاصل ❖ مشوی ❖ پس دمی مردار و دیگر دم سکی ❖
 پس بر دم جیفه و بر دم دیگر ده کلب سن ❖ مشوی ❖ چون کنی در راه
 شیران خوش تکی ❖ شیران طریقت یوانده نیجه خوش بملکک ایدر سن یعنی
 ذکر اولئان صفات ذمیمه ایله اولدیقه طریقی قویم دین و صراط مستقیم یقین ده
 شیران حقیقت اولان مردان خدایه نه و جهله اتباع ایده یلور سن هر کز
 نام و نشانلرین دخی کوره مز سن ایمدی ای طالب طریقی فلاح ❖ مشوی ❖
 آلت اشکار خود جز سک مدان ❖ کند و آلت صید و سبب شکار کی کلبدن
 غیر ی بیل و شکار الدر مق استر سک ❖ مشوی ❖ کمترک انداز سک را
 استخوان ❖ کلبه کوکی کمتر آت یعنی نفس بد فرمادن تقلیل غذا ایتمکله مرتبه
 لوازه و ملهمه به واروب و عقلیکه تابع قیلوب صید حسنات ایچون کند و که
 وسیله و آلت قیل ❖ مشوی ❖ زانکه سک چون سیر شد سر کش شود ❖
 زیرا که سک شکار چونکه طوق اوله سر کش اولور ❖ مشوی ❖ کی سوی

صید شکار خوش دود ❖ صید لطیفك جانند چنان یلر یعنی کرسنه اولمیان
 کلب شکاره سکرتمز ❖ عطار ❖ مخور پر کم خورای بیچاره مانده ❖ زعین خان
 ومان آواره مانده ❖ بکوتا چند اندر خورد باشی ❖ کزان حق را نه اندر
 خورد باشی ❖ چنین از بهر نفست سرنکونی ❖ فرو مانده چنین زار و زبونی ❖
 هوا و نفس و آرزو طبع و شهوت ❖ ترا انداخته از عین قربت ❖ ز بهر نان
 مشونتك دو عالم ❖ زنند اینجا نفس هر لحظه زاندم ❖ دلا بکدم رها کن
 آب و گل را ❖ صلائی زود درده اهل دل را ❖ قناعت کرده اند اینجا میردان ❖
 توازعین قناعت رخ مکر دان ❖ ریاضت کش که جانان رخ نماید ❖ درون
 چشمه کل بحر زاید ❖ ریاضت اختیار کاملانست ❖ کسی کوره روست اینش
 نشانست ❖ که بی فقرت نباشد این مسلم ❖ ز فقر آید ترا سرد مادم ❖ ایمدی
 بنم روجم قناعت و ریاضت و فقر و صبره ملازمت ایله کدورات نفسی تصفییه
 ایتمکه بذل همت قیل که صید محبت و شکار اسرار و وحدت ایدوب ذل طبیعت
 و شرک و اثینیتدن خلاص اوله سن زیرا بو کارك مداری فقر و قناعت و عزالت
 و ریاضتدر بوقصه خود معلومك اولمش ایدی که ❖ مشوی ❖ آن عرب
 رانی نوایی می کشید ❖ اول مر د عربی بی نوالق و فقر و ریاضت جذب ابدی
 ❖ مشوی ❖ تابدان درگاه و آن دولت رسید ❖ حتی اول بوجه در کاهه
 و دولت و جاهه ابر شدی ❖ مشوی ❖ در حکایت گفته ایم احسان شاه ❖
 در حق آن بی نوا و بی پناه ❖ ذکر می سبق ایدن حکایه ده اول فقیر و بی زاد
 و بی پناه و نامراد اولان مر د عربك حقه ده شاه ذو کر مک احسان عظیمی
 دیمشز پس قصه اعرابی ده فقر و قناعت و عزالت و ریاضت و شوق و محبت
 و حالت و وصلت و سر وحدت درج اولمشدر زیرا بیان از باب حقیقت مجرد
 قصه گذاری اولیوب بلکه قصه دن حصه بیان ایدرل ایمدی سندی کلمات
 قدسیه اهل کالاتی کوش جانله استماع ایدوب هر قصه دن بر حصه آلاسن
 و گفتار در بارلین مجر د ظاهرینه حل ایتوب هر بر لفظ ایله نه معنایه اشارت
 ونه مقوله نکته به قصد ایشلر در فهم درست ایله اذعان قیله سن زیرا که
 ❖ مشوی ❖ هر چه گوید مر د عاشق بوی عشق ❖ از دهانش می جهد در
 کوی عشق ❖ مر د عاشق هر نه کم سوبلر سه آنک دهانندن بوی عشق
 صبحر ار عشق محله سنده یعنی عاشق صادق حالت عشق و مرتبه ظهور جذبه
 و ذوقده هر نه تکلم ایله زبانی لسان عشق اولوب دهانندن لاجرم بوی عشق

ظاهر او اور مثلاً ❖ مشوی ❖ کر بگوید فقر آید همه ❖ اگر مرد عاشق
 فقه سویله اندن دو کلی فقر کلور ❖ مشوی ❖ بوی فقر آید اران خوش
 دمدمه ❖ اول دمدمه سی خوش وزمنه سی خوب عاشق محبوبک کلمات
 بدیعه النکاتندن رواج انسیه فقر وفنا و فوایح قدسیه ذوق و صفا کلور
 و بوی لطیفندن دماغ جان معطر او اور ❖ قاسم انوار ❖ بوی عشق از نفس
 باد صبا می آید ❖ شادمانم که از و بوی و لامی آید ❖ باد از کوی نومی آید و ما خوش
 و قسیم ❖ غم و اندوه گذشته است و صفای آید ❖ باد می آید و بر بوی تو جان می
 بخشد ❖ راحت جان من زندگدامی آید ❖ دل هر کس طرفی دارد و میل
 و هو سی ❖ دل مامست لقاراه فنا می آید ❖ قاسمی دور مشوزانکه ز نزدیک
 و ز دور ❖ همه حانیره مستان خدامی آید ❖ و بالجله عاشقان الهی ❖ مشوی ❖
 کر بگوید کفر دارد دبی دین ❖ اگر کفر سویله دین رایحه سی کلور مثلاً بایزیدک
 (سبحانی ما اعظم شانی) و جنیدک (ایس فی جیتی سوی الله) و حسین بن
 منصورک (انا الحق) دیدگری کبی قدس الله اسرار هم ❖ مشوی ❖
 آید از گفت شکش بوی یقین ❖ عاشق شک سو زندن یقین رایحه سی کلور
 مثلاً حلاجک بوابیات شریفه ده اولان شک بایقینی کبی که بیور مشر در
 ❖ شعر ❖ انت ام انا هذا العین فی العین ❖ حاشای حاشای من اثبات اثین ❖
 هو یة لك فی لایقی ایدا ❖ کلی علی الکل تلبیس بوجهین ❖ قاین ذلک عنی
 حیث کنت اری ❖ فقد تبین ذاتی من حیث لاین ❖ و این وجهک معقودا
 بناظر تی ❖ فی ناظر القلب ام فی ناظر العین ❖ بنی و بینک انی قدیر اجنی ❖ فارفع
 بانک انینی من الین ❖ بووجهله و بر بلن معنی بیت شریفه ده اولان کر بگوید
 کفر دیدگری کله کفرک لفظی اعتباری ایله اولیوب بلکه عشاق خدائک
 سابق الذکر اولان شطحاتندن الفاظ کفریه ملاحظه اولان کلام حقایق
 نظاملری در که حقیقه نظر اولانسه عین ایمان و یقین در زیر اگر چه کم کلمات
 مزبوره بحسب الظاهر تیره و کزاف اما عند ارباب الحقیقه روشن و صافدر
 ولیکن مشاهده حق دیده خدایین کر کدر والا عین ظاهر بیننه مشاهدات
 سر یقین دن بهره یوقدر ❖ عطار ❖ نمی دانی تو سر دوست اینجا ❖
 فرومادی همه در پوست اینجا ❖ نهیند هیچکس مارا بتحقیق ❖ مکر آنکس
 که باید چشم توفیق ❖ سر خود دور نه مانند حلاج ❖ که رفرفی معنی
 ان نه دتاج ❖ انا الحق کوی کر حق یقینی ❖ چاتو مانده اندر کفر و دین ❖

مطلب
 کلام یقین فی صورة
 الشک

انا لحنی رادر اینجا تو نا الحق * کنه بر باطلی لاکه در حق * و با خود بوییت
 شریفده اولان کفر دن مراد لفظ کفر اولوب یعنی عاشقان خدا لفظ فقهی
 تکلم ایتسه لفظه الیه فقری و لفظ کفری تلفظ ایتسه لفظ معنای ستی مراد
 ایدوب هر بر لفظ ایله بین عاشاق نه معنایه اشارت اولند بیغی معلوم اولدندن
 صکره دین و ایمان و شهود و ایقان رایحه سی کاور دیمک اولور نه کم حضرت
 مولانا غزلیا تمدن برنده * شعر * مسلمانان مسلمانان نکه دار یدین خود *
 که شمس الدین تبریزی مسلمان بود و کافر شد * دیوب و عاشق فانی عین القضاة
 همدانی دخی غزلیا تمدن برنده * شعر * کی و دجانا که آتش مر درین عالم
 ز نیم * ملت و کفر و مسلمانی بهم در هم ز نیم * دیشدر و کذلک حلاج دخی
 * بیت * کفر ت بدین الله و الکفر واجب * لدی و عند المسلمین قبیح *
 دیوب مست عشق و غرق ذوق اولان عاشقان آهینک زار برستم و کافر
 و بت پرست شدم * و از اسلام مجازی باز رستم * دیو بو مقوله شطحات
 و طامات ایتدکری بحسب الظاهر حقیقته محمول اولسه خلاف شرع و کفر در
 و لیکن مجازه حل اولسه عین توحید و ایمان در اکاباء که عاشقان بالله و عارفان
 آگاه میاننده بت مقصود حقیقی و مطلوب اصلی دن عبارت اولوب ترسانی
 دخی تجرد و تفرد دن و عقد زار عهد خدمت درو کفر جمیع کثراتی وحدت
 حق ستر ایتد یکندن عبارت اولوب حتی حسین سادات خراسانی محمود
 شستری به ایلدیکی اسؤله نک بری دخی بو اولوب * سؤال نظم * بت و زار
 و ترسانی درین کوی * همه کفرست و کر نه چیست بر کوی * دیو واقع اولان
 سؤاله جواب و یروب کلشن راز که آخرینه قریب بیورر که * کلشن نظم *
 بت اینجا مظهر حسن است و وحدت * بود زار بتی عهد خدمت *
 چه کفر و دین بود قایم بهستی * بود توحید عین بت پرستی * مسلمان
 کر بدانستی که بت چیست * بدانستی که دین در بت پرستیست * ز اسلام مجازی
 کشت بیزار * کرا کفر حقیقی شد بدیدار * نکرد دجع عادت با عبادت *
 عبادت میکنی بکذر زعادت * ز ترسانی غرض تجرید دیدم * خلاص از ربقه
 تقاید دیدم * بت و زار و ترسانی و ناقوس * اشارت شد همه باترک ناموس *
 بسی ایمان بود کز کفر زاید * نه کفر است آن کزو ایمان فزاید * ریا و سمعه
 و ناموس بکذار * بیفکن خرقه و بر بند زار * چو پیرماشواندر کفر فردی *
 اگر مردی بده دل ابردی * مجرد شوز هراقار و انکار * بتر سازده ده دل را

مطلب
 در بیان شطحات
 و طامات صوفیه

بیکبار * آه ای عشق یار ایله همراه کوش هوشک دوش قیل که عین القضاة
زبده الحقایقه بویاده نه یور مشلدر شیخ بابکر روزی نمازی کرد و بوقت
نیت گفت کافر شدم و زنار بر خود بستم الله اکبر چون از نماز فارغ شد باخود
گفت ای محمد توهنوز عیانه عبودیت نرسیده و پبرده آن نور سیاه که پرده دار
(فبزنک لاغوینهم اجمعین) ترا راه نداده باش تاده شدت ❖ رباعی ❖
بی دیده ره قلندری نتوان رفت * ور دیده بگوی مدبری نتوان رفت * کفر اندر
خود قاعده ایما نست * آسان آسان بکافری نتوان رفت * از کفر چه فهم
کرده کفرها بسیارست زیرا که منزل الهاء سالک بسیارست کفر و ایمان
هر ساعت رونده را شرط لازم باشد چند آنکه سالک خبری دارد چیزی
پندارد از دست راه زن (ولا ضلنهم) خلاص نیابد چون خلاص یافت
و بسدرة المنتهی رسید از ابتداء و انتها و وجود و عدم و امر و نهی و آسمان
و زمین و عرش و فرش و جله و موجودات واپس گذاشت و از بند رسیدن
و نارسیدن خود بر خاصیت و از توقع دیدن و نادیدن پاک شد از همه آفتها
و بلاها رست هیچ بلاء سخت تر از وجود تودرین راه نیست و هیچ زهری
قاتل تر درین راه از تمنا هریدان نیست از سر همه بر باید خاصیت در بغا سالکان
حضرت الهیت بر فنون و تقاضات آمدند بعضی از ایشان بیناء دین شدند
و آگاه خود و حقیقت کار آمدند خود را دیدند که زنار داشت پس خواستند که
ظاهر ایشان موافق باطن باشد زنار نیز بر ظاهر بستند و گفتند که اگر
باطن که مسکن ربوبیت است آکنده بکفر و ضلالت بود و از زنار خالی نباشد
اگر ظاهر که محل نظر خلقت زنار دارد باکی نیست در بغا فهم خواهی
کردن یانه چه دانی که چه گفته میشود گروهی دیگر مست آمدند زنار نیز
بر بستند و سخنهای مستانه آغاز کردند بعضی را بگشتند و بعضی را مبتلای
غیرت او کردند و بعضی بر دیوانه کی حمل کردند و مقصود ایشان آن بود که
تارسته شوند از آفت و زحمت غالب نام دیوانگی بر خود افکندند که صداع
و زحمت خلق باری کرانست از عقل دیوانگی اختیار کردند و از زحمت خلق
و دنیا نجات یافتند در بغا خلق نه دانند که از کفر و زنار مقصود ایشان چیست *
* و ان فی الحشر معنی لیس فی العنب * کفر و زنار ایشان از راه خدا باشد و معین
بر کار و طریقت ایشان باشد گفتند هلاک به بود که زندگانی با اغیار کردن
* ع * در کوی تو گشته به که از روی تو دور * تا از خلق نکذری بخالق ترسی *

(ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله) این معنی باشد ای دوست این سخنها نه ذوق هر کسی باشد این سخنها بذوق عشق توان یافت * مکر از آن بزرگ نشنیده که گفت صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت را بخلق فرستاد تا خلق آشنا شوند و همه بیکانیکان ذره آشنایی بیافزند در یغای کمر ذره عشق از حضرت بفرستادند همه بیکانیکان آشنایی یافتند * ابدی ای سالک راه یقین صفات مزبوره ایله متصف اولان ارباب وجد و خالد ن بونک امثالی صد ورا بدن اقواله انکاردن عدول و جائله سوزلرین قبول ایلدیه سن زیرا که قلوب عاشق در یای عشق لایزال او لغله چاره سز عاشق بی اختیار اولوب فعل و قولندن هر نه صد ورا ایدرسه کندینک مرادی اولیوب عشق اقتضاسیله کندولکسز وجوده کلور فلهاذا حبیب خدا علیه من صلوات الله الا ازکی عاشقان خدا ایچون کمال لطفندن عذر خواهلر ایدوب (ان الله لا یؤاخذ العشاق بما یصدرونهم) بیوررلر و بناء علی ذلک حضرت مولانا دخی بوسری بیان ایدوب بیوررلر که ❖ مثنوی ❖ کف کژ از بحر صدق خاستست ❖ اگری کوپوک بر صدق در یاسندن قالمشدر یعنی کف کژ که مراد عقله و شرعه مغایر و ظاهرند صورت کفر متبادر اولان کلمات شطحیه در عاشقان الهینک دریای مواج صدق اولان قلوب طاهره لندن ظاهره اولمشدر ❖ مثنوی ❖ اصل صاف آن فرع را آراستست ❖ اصل صاف اول فرعی ترین ایتمشدر یعنی اصل و صاف عشق دریایی اولان عاشقلرک درون پاکلری فرع و خلاف ظاهر اولان کفتار پریشانلرین پرزبنت و حالات عشق ایله اولان کلمات قدسیله ری اسماع جان و دماغ جنانه عجب ذوق و حلاوت و برمشدر پس سن دخی چاشنی عشقندن ذوق ایتدکسه ❖ مثنوی ❖ آن کفش را صافی و محفوق دان ❖ عاشقک بحر زخار قلبندن توج ایلین اول کف کژ و ظاهره ا نامعقول و مخالف شرع قیاس اولنان کلام سقیم و شطح و طاماتنی صاف و سزوار و کزیده و مختار یل ❖ مثنوی ❖ همچو دشنام لب معشوق دان ❖ لب معشوقک دشنامی کبی بیل زیرا که ❖ مثنوی ❖ کشته آن دشنام نامطلوب او ❖ خوش زبهر عارض محبوب او ❖ معشوقک نامطلوب اولان دشنامی اناک عارض محبوب ورخ کلهگون و مرغو بنیدن او توری خوش و لطیف اولمشدر مع هذا آزار و دشنام تلخ ایکن عاشق زاره شکردن الذ و عسلدن

احلی در تنکیم عاشق بیچاره نک بریسی دیمشدر * بیت * ا کردشنام میکوی
 مرا کو * که از جانت دعا کویم دعا کو * آه کم نار عشقه یانوب محو اولمغه
 معشوق مرتبه سنده اولان عاشقک هر کلامی خوب وهر گفتاری شیرین اولوب
 ❀ مثنوی ❀ کر بگوید کر نماید راستی ❀ ا کر اثر سويليه راستلق کوسـتر
 ❀ مثنوی ❀ ای کزی که راست را آ راستی * ای نه زیباشول کز که راستی ترین
 ایادی یعنی عاشقان صادقانک تکلف و تصلفدن هاری و کیمج اولان گفتاری
 راستان راه خدا اولان طالبانه - لاوت و پردی و یا خود محبت غلبه ایتد که
 شرط ادب ساقط اولمغه عاشق مستانه کلماتی سويلديکچون کز دن مراد عشق
 و راستدن مراد عقلمدر بس بو نقد برجه معنی ای مقتضای عشق سنک شفامت
 و پریشانلق نه خوب و نه لطیفدر که راست اولان عقله زینت و پردی
 دینک او اور زرا که عقل معاد عشقک وجودیله ظاهر اولوب بی عشق
 اولان عقل جزئی نور کلیدن مستوردر انکچون عارفکر * ع * عقلی وار
 دیوانه ده ایله طلب * دیمشدر در کر چه عقل معاشده دخی نور وارددر ولیکن
 نور عقلده رؤیت جماله قوه و فریوقدر مشاهد * جمال ایدن عشق نوریدر
 و نور عشق چشم عقله نور اولوب عقل دخی اول نور ایله قوت بولور پس نور
 عشق نور بجلی * جمال الهیدر و نور دن نوره بی نهابه فرق وارددر تنکیم دیمشدر در
 ❀ رباعی ❀ از نور بنور منزلی بس دورست * این نور ز ظلمت است و آن از نورست
 تو خید و یکانکی برون از نورست * آنکس که نداند این سخن معذورست *
 ابعدی نور عشقه دللری بر نور اولان عشاقدن هر نه صدور ایدرسه مقبولدر
 دیو حضرت مولانا بر تمیل دخی ابراد ایدوب بیوررلر که مثلاً ❀ مثنوی ❀
 از شکر کر شکل نانی می پزی * ا کر شکر دن بر نان شکنی پشوره سن ❀ مثنوی ❀
 طعم قند آید نه نان کر می مزی * ا کر اول شکل نانی مص ایلیه سن قند لذتی
 کلور طعم نان کلز یعنی کذلک وجودی عشق ایله مملو اولان عاشق فانی دخی
 لباس بشریت ایله منلبس شه کردن دوزلش نانه مماثلدر که شکل نانه
 اولمغه نان ملاحظه سـیله تناول او اند قد و لذتندن قند اید و کی معاوم
 اولدینگی کبی عاشقان الهی دخی عشقندن تخمیر اولنمش قند ذوق محبت اولمغه
 هر کلمات و حرکاتندن لذات عشق چشیده اولوب طعم بشریت و اثر نفسانیت
 بولمز مثلاً مثنوی شریف کبی که هر نه مقوله امثله و حکایات ابراد اولنمش
 ایسه سکر دن دوزاش شکل نان کبی لذات روحانیسه ذوق اولوب قلبه صفا

کتورر علی الخصوص صورت هزل و مزاحده نیجه حکایات مضحکه و کلمات
 عجیبه نقل اولور که نکته مقال و حقیقت حال متفهم اولسه قند و نباتدن
 احلی ایدوکی ارباب ذوقک مشهودی اولور * پس بعض قاصر الفهم طرفندن
 اعتراض اونوب ولئن سلم که بویله اولمش ولکن امثال و حکایاتک نهاییتی
 و کلمات معقولاتک غایتی خود بوغبکن هزل و مزاح و عقل و شرعه مغایر
 و مخالف بعض اقوال غیر معقوله ایراد و اختیار اولمقی نه ایجاب ایدر دیو
 واقع اولان سؤال مقدره بطریق الجواب حضرت مولانا بیوررلر که ای گفتار
 عشاقده متردد اولان معترضله مثلاً ❖ مشنوی ❖ کر بیابد مؤمنی زرین وثن ❖
 اکر مؤمن موحداک بریسی وثن زرین بولسه ❖ مشنوی ❖ کی هلد انرابرای
 هرثن ❖ هر بت پرست ایچون اول وثن زرینی چان قور یعنی عبد مؤمنک
 ذهب خالص و نقره خالصن مصنوع بر وثن الله کیرسه هیچ وثنرد دیو
 التفتات ایتموب صنم پرستله ترک ایدرمی ترک ایتم ❖ مشنوی ❖ بلکه کیرد اندر
 آتش افکند ❖ بلکه مؤمن وثن زرینی اخذ ایدوب آتش ایچنه القا ایدر و نارد
 اریدوب ❖ مشنوی ❖ صورت عاریتش رایش کند ❖ انک صورت عاریتی
 کسر و ازاله ایدر ❖ مشنوی ❖ نائماند برذهب نقش وثن ❖ حتی زر خالصک
 اوزرنده نقش وثن و صورت صنم قالیوب محو اولور و ذهب مزبوری حوایچنه
 صرف ایدر بلکه مال غنیمتدر دیو انواع خیراته خرج ایدر ❖ مشنوی ❖
 زانکه صورت مانعست و راه زن ❖ زیرا که صورت وثن مانع انتفاع
 و رهزندر یعنی مادام که صمغنی حالنده طور دقچه بیع و شراسی حرامدر پس
 خری صاتمق حرام و خل اولدقدنصرکه حلال اولدبغی کبی ذهبدن دخی
 صورت وثن ازاله اولدقدنصرکه لقمه و خر قیه و یریلوب دفع مضایقه
 اولتور پس عاشقان الهی دخی صورت هزل و شکل افسانه ده بعض حکایه
 و کلمات نامشروع و غیره مقوله بولسه انک نحتنده مندرج اولان حصه نافع
 و فواید جهیه نظر ایتمکله فی الحال الفاظ و حروفنده اولان سقامتی نار عشقه
 فروزان اولان کلام مجز نظاملریله محو و ازاله ایدوب ذهب خالص مانتدی
 اولان معانی پر نکاتی اخذ ایدر آه کم هر بت و صورت و تعین و کثرتک غنمده
 برسر وحدت و روح و حقیقت نهان و هر کفرک نحتنده بر ایمان پنهان اولوب
 وجود هستی واجب اول صورت تعینات ایله منجلی و حقیقتنده مخفی در ❖ شعر ❖
 چون دور شد نقاب خلل از جمال دوست * کرد دهیان که عابد بت بود
 حق پرست * بی بهره از جمال رخت نیست ذره * مرأت روی حسن بودست

هر چه هست * پس بر مرد سالک توفیق عنایت ازلیه رفیق اواسه بر خوی
 (نارالله الموقده التي قطع على الافئدة) درون سالکده چهره کشا اولان
 آتش عشق قدر بر شعله محرقه هویدا اولور که نقوش او ثان دن اولان افکار
 ماسوای محو و ازاله ایدوب مرد سالکی پوست بشیریت و قشر آدمیتدن
 خلاص و زر خالص کبی صاف و خاص ایدر کا قیل (العشق نار فی القلوب
 فاحرقت کل ماسوی المحبوب) آه کم بر مصداق (النفس هی الصنم الا کبر)
 نفس شو مدن اعظم بت یوقدر فلهذا ارباب شهود و ایقان ابراهیم
 علیه السلام (واجتنبی وینی ان تعبد الا صنم) دیودعا بلدیکی بو معنایه اشارتدر
 دیشلر پس سالک راه و عارف آگاه (ان الله یجرب المؤمنین کما یجرب احدم
 الذهب بالنار) مفهومته واقف اولغله صنم نفسه اولان صور کونیه و نقوش
 تکوینییه بی محو و ازاله به نار عشقه القا و آتش جذبه ایله تجر به دن غیره چاره
 اولمدیغین یلوب خصوصاً (لاشیخ ابلغ من العشق) مفهومی بین القوم حکم مقرر
 اولغله رهن اولان صورتی نار عشقه احراق و افنا ایدوب (کل نفس
 ذائقة الموت) نه معنی امش (وکل من علیها فان) نه دیمک امش ذوق ایدوب
 (یوم تبدل الارض غیر الارض) سرنی مشاهده ایدر ودخی (الناس معادن
 کعادن الذهب والفضة) مصداقجه کاملان مکملانک صحبت شریفلرینه
 مقارن اولان طالبلرک دخی ذهب قلوب و فضة استعدادلرند اولان نقوش
 ماسوای بی نور تجلیات و نار جذباتده یاقوب محو ایدوب زر خالص و نقره
 خام کبی نور محبت ایله مصفا و مجلی ایدر امامت چوب و خطیدن اواسه بکلته
 لقمه نار اولمقدن غیره براحتی پس نظر استعداد ذاتی به در زیر ❖ مشوی ❖
 ذات زرش داد ربانیت است ❖ بتک ذهب اولان ذاتی حق سبحانه و تعالیکن
 صفت ربوبیتک بخش و عطاسیدر ذات ذهبک ذهب اولماسنده آخرک
 صنعی یوقدر بو تقدیرجه ❖ مشوی ❖ نقش بت بر نقد زر عاریت است ❖
 نقش وثن نقد اولان زر خالصک او زرینه عاریت سدر عاریته ايسه اعتبار
 اولیوب نقوش صور ذات ذهبه ضررا یمنز و آنشده وضع اولند قدسه صورت
 عاریه سی محو اولیوب صاف و خالص زر قالور پس استعداد ذاتی دخی عطاء
 ربانیدز انده هیچ فردک صنعی یوقدر فاذا کان كذلك برکستهک استعداد
 ذاتیسنده نور ایمان و حب یزدان وار ایکن نفس اماره به مقارن اولغله
 قلب طالبده هر نه مقوله نقوش ماسوای صورت باغاسه غرضی و عاریتی

اولوب پوتۀ عشق و نار جذباته القا اولند قده اول عاریتی اولان افکار و خواطر
عموماً محو و فانی اولوب جبلتند. اولان سعادت ازلیه سی صافی و خالص
و بی غل و غش قالور قلمانی الاصل نور ایمانه استعداد ویرلمسه تربیه دن نسنه
حاصل اولمز ایدمی ذهب خالص کی اولان عشاق الهیدن ظاهره مخالف
برشی ظهور ایدرسه عاریتدر ذاتی اولان نورانیتسه عوارض مکدره کدر و پرمن
بلکه عاشق نور غلب اولقله اول نوره نه مقوله کدر مقارن اولسه ظلمتی
کیدوب اولدخی نوره لاحق و عین نور اولوب آتشده محو اولان صوت بت کی
نقش کدورت زائل اوور ❖ کمال بخندی ❖ دور از خداست خواجه مکر بی
ارادتست ❖ خدمت نصیب بنده صاحب سعادتست ❖ از صدق دم مرز
چونکشتی شهید عشق ❖ دعوی ازین مقام درست از شهادتست ❖ بشکن
بت غرور که در دین عاشقان ❖ یک بت که بشکنند به از صد عبادتست ❖
زاهد نهسد میان کلاه و عمامه فرق ❖ مسکین هنوز در ترق رسم و عادتست ❖
پس ای قیل و قاله نظرقیلان و حقیقت معنادن غافل اولان ❖ مثنوی ❖
بهر کیکی تو کلیمی رامسوز ❖ بر پرده دن اوتوری بر کلیمی یاقه ❖ مثنوی ❖
وز صدای هر مکس مگذار روز ❖ و هر مکس صداسندن روز فیروزی ترک
ایتمه یعنی خلاف ظاهر اولان برجزوی گفت و سخن ایچون عاشقان خدایی
رنجیده خاطر ایتمک همان بر پرده دن اوتوری بر کلیمی آتشه باقق و مکس
صداسندن اوتوری نهار پرانواری ترک ایتمک کی در ایدمی غفلت ایتوب
اولیاء الله انکار اوزره اولان مکس سیرت ترک عشاق حقنده واقع اولان
بعضی طعن و تشنیع لرینه التفات ایتمکله قلوب طاهره لری آفتابدن انور اولان
مردان خدایک روز فیروز فیوضاتی ترک ایتمه و اول نور محبتدن محروم قاله
و کلیم وجودک نار بحیم طبیعتیه یاقه حاصل کلام ❖ مثنوی ❖ بت پرستی
چون بمانی در صور ❖ چونکه صورتلرده قاله سن بت پرستین پس حق پرست
اولق استرسن ❖ مثنوی ❖ صورتش بگذار و در معنی نگر ❖ بتک صورتی
ترک ایدوب معنایه نظر قیل مثلاً ❖ مثنوی ❖ مرد بجی همزه حاجی طلب ❖
جه منسوب مرد ابسک بر حج اید بجی رفیق و همراه طلب قیل ❖ مثنوی ❖
خواه هند و خواه ترک و یاعرب ❖ کر کسه هند و کر کسه ترک و یاخو د عرب
اولسون نه اولور سه اولسون همان راه کعبه بی ییلوب سه کار رفیق اولسون
مقصود حج ایتمک ایسه ❖ مثنوی ❖ منکر اندر نقش و اندر رنگ او ❖ اول

دلیل حکم نقش بشريت ولون صورتنه نظر ايله و هندو و عرب و يا خود
 تر کدر ديموب بلکه ❀ مشوی ❀ بنکر اندر عزم و در آهنگ او ❀ آنوک نیت
 و عزیمت و قصد و توجه نه نظر قیل اکا بناء که ❀ مشوی ❀ کر سیاهست او هم
 آهنگ تو است ❀ کر چه اول هندو سیاهدر و لیکن سنک آهنگ کدر ❀ مشوی ❀
 توسپیدش خوان که هم رنگ تو است ❀ سن اکا سپید او قو زیرا هم طریق
 اولدینگی جهمتدن سنک هم رنگ کدر پس شکل و صورت و الفاظ و عباداته
 التفات ایتیموب سنی کعبه حقیقی و حب ذاتی به ایصال ایدن هر کیم اولور سه
 انک دامن ارادتنه تشبث ایدوب مادام که جان تنده در مفارقت اختیار ایتیه سن
 زیرا معلومک اولدی که عند العارفین صورته اعتبار اولیوب بلکه حقیقت
 بین اولانلرک اختلاف ایله کاری یوقدر و فی الجمله صور و مبانی به نظر اسندلال
 معانی ایچوندر مثلاً صور مظاهر موجودات بحسب اختلافات طبقات ظلال
 اسما و صفات دخی و سائط ظهور کالات ذات اولدینگی کبی الفاظ غیر مؤلفه
 دخی سبب تبیین معانی مختلفه العبار اندر پس همچنان لوایح انوارک استشمام
 فوایح اسرار بنه تنبیه و دلالت ایچون مقالات ار باب مشاهداتک دخی صور
 حکایاتی اشارت واقع اولوب آفاق انفسه تطبیق و آیات خلاق مشاهده
 و تحقیق ایچون نثار در گفتار اسرار پیور مشلدر پس مستمع قابله واجبد رکه
 چشم بصیرت ایله ناظر اولوب فهم و اذعاننی صورت قصه به اقتصار ایتیه
 و صورت قصص مشنودن لاجرم طالب حصه معنوی اوله فلهذا مفیض
 انوار حب یزدانی مرشد ربانی مولانا جلال الدین رومی پیور لر که
 ❀ مشوی ❀ این حکایت گفته شد زیر و زبر ❀ بو حکایت زیر و زبر و پزیشان
 و مکسر دینش اولدی ❀ مشوی ❀ همچو فکر عاشقان بی پا و سر ❀ عاشقارک
 فکری کبی بی پا و سر پس عاشقارک فکری بی پا و سر می در دینور سه نعم
 بی سرو بی پا و بی مبدأ و بی انتهادر زیرا که ❀ مشوی ❀ سر ندارد چون
 زائل بودست پیش ❀ فکر عاشقان از لدن اولدر ابتدا طوتمز یعنی عاشقارک
 فکری ماضی و مستقبله مقید اولیوب و فکر حد ناندن قور تیلوب عشق
 و محبتلری محبوب ازلی به پیوسته اولمغله حب عاشقانه ابتدا اولمز و کذلک
 ❀ مشوی ❀ پاندارد یا ابد بودست خوش ❀ نهایت و غایت دخی طوتمز
 زیرا ابدیه مقارن اولمشدر و حب ذاتی به اولاشمشدر و دست حد ناندن قور تلشدر
 پس بر کوکل کم ابدیه پیوسته اوله (خلقم لا ابد) مصداقجه ابدیدر ذاتی یوقدر

❖ مثنوی ❖ بلکه چون آبت هر قطره از آن ❖ بلکه الکلام صفة المنسکلم
 فواسنجہ عاشقان الهینک هر بر کلامی محبوب از اینک مقتضای عشقی
 اولمغله مثنوی شریفک دخی هر کلام انتظامی دریای مواج وحدتک آبی
 کبیدر که اول آب معنادن هر قطره ❖ مثنوی ❖ هم سرست و پاوهم بی
 هر دو آن ❖ هم سرو پادروهم بی سرو پادر یعنی اسان بشردن و ترکب حروف
 الفاظدن صدور و تقاطر ابتدایی جهندن ابتدا واتهسا ایلہ محدوددر و لکن
 من حیث الحقیقة والمعنی بحر بی غایت محبتدن متوج اولدیغی اعتبار ایلہ اولیت
 و آخریت قیدندن مطلق درو بالجله ❖ مثنوی ❖ حاش لله این حکایت نیست
 هین ❖ حاش الله بوجرد حکایت دکدر آگاه اول بلکه ❖ مثنوی ❖ نقد حال
 ما و تست این خوش بین ❖ بزم و سنک بونقد حالمزدر خوش نظر ایت
 و امان نظر قیل ❖ مثنوی ❖ زانکه صوفی با کرو بافر بود ❖ زیرا که صوفی
 کرو فرایله اولور یعنی نعوت نفسانیه و صفات بشریه دن عاری و صافی اولان
 مرد صوفی مرد عرب کی ذل احتیاجده اولیه وب دولت عشق ایلہ غنی
 و سلطنت سرو وحدت ایلہ بود و عدمدن مستغنی و ابوالوقت و صاحب سعادت
 اولوب صوفی صفا اتصافک قتنده ❖ مثنوی ❖ هر چه آن ماضیت
 لایذ کر بود ❖ هر اول نسته که ماضیدر ذکر اولمز یعنی قید زمان ماضی و مستقبل
 اولان هر نه ایهسانی خاطر نه کتور هنر و کجی ذکر ایتمز و بلکه ❖ م ❖ خوشتر آن
 باشد که سردایران ❖ گفته آید در حدیث دیگران ❖ مصداقجه ارباب صفا
 هر نه حکایه که سوبلیه نمینده کندی حافی و صف ایدر فلهذا قصه
 اعراییدن دخی حصه کندی حایمزی بیان اولدیغیچون میورر که ❖ مثنوی ❖
 هم عرب ماهم سبوماهم ملک ❖ جلله ما یؤفک عنه من افک ❖ هم عرب بزهم
 سبوماهم بزهم پادشاه بز جلله بز بومعنادن مصروف اولدی شول کسنه که
 علم از ایدمه مصروف و محروم اولدی و یا خود مصراع اخیرده اولان بؤفک
 عنه قولی ارباب شهودی مدح اولوب عشاقی الهینک ظاهره مخالف اولان
 کلماته و من حیث الحقیقة عرب و سبوماهم و ملک و جلله بز دید کلری اقواله
 اعتراض و مخالفندن و اصحاب عشقه انکار و عداوتدن شول صادق منصرف
 و بری و عاشق لک بری اولدی که عنایت از لیه سبق ایتمکله توفیق الهی رفیق لری
 اولوب جانب و فاقه صرف اولانش ایدی دیک اوله و حضرت مولانا سورۃ
 ذاریاتک اوانلندمه اشبو آیت کریمه به اشارت ایتشم لردر قال تبارک و تعالی

(و السماء ذات الحُبک انکم انی قول مختلف یؤفک عنه من افک قتل الخراصون
الذین هم فی غمره ساهون) معلوم اوله که سما اسم جنس اولوب جمیع سموات
اراده بیورمشدر و عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما لام تعریف عهد
ایچون اولوب مراد اولنان سما سابعه در دیو تحقیق و بعضیلر جمیع نجوم
سما دنیاده مرتبه اولدیغی جهتمدن سما دنیادر دیو تفسیر ایتشلر لفظ حُبک
دخی جمع حبیکه و لغه جرهمده جمع حُبک و صحاحده حُبک جمع حُبک و جمع
حبیکه حبایکدر دیو تعیین اولمش و قراءت عامه حرف حا و بانک ضمیه سیله
واقع اولمشدر و حُبک و حبیکه رمل و ما اوزرنده هوب ریاحدن واقع اولان
طرائق و آثار و مشاطه باد نسیم شانه هوب ایله مشط ایلدیکی زلف پریشان
و شعر مجعده دیرلر * پس بومناسبت ایله ممرات نجوم و طرقات کواکبه دخی
حُبک و حُبایک تسمیه اولندی و فی الاصل معنای حُبک شُبک احکام و اتقانیدر که
الدرع محبوسه قوا ایله بین الاعراب درع محکم و متقینه مفهومی اراده
اولتمشدر و شد و توثق معناسمه دخی مستعملدر بناء علی ذلک مفسرین دخی
ذات الحُبک ایله وصف اولنان آسمانک وجه توصیفنده اختلاف ایتشلر در
فقال ابن عباس وقتاده و عکرمه رضی الله تعالی عنهم (ذات الخلق الحسن
المستوی یقال للنساج اذا نسج الثوب واجاده ما احسن الثوب حبیکه) یعنی
ذات استوی و ارتفاع اولان سما حقیچون دیمک اولور و قال مجاهد رضی الله
تعالی عنه (هی المنقن البنیان) یعنی بنیانی محکم و ارکانی متقن سما حقیچون
دیمکدر و قال الحسن حبیکها نجومها یعنی حُبک ایله مراد اولان نجوم سمادر
ا کا بناء که نقاشلر نقش جامه ایتدکلری کبی کواکب مضیئه دخی وجه آسمانی
تزین ایدوب و سبب حرکات سیارته افلاکده انواع اشکال مختلفه هویدا
اولوب ارباب صناعات اشکال مزبورده بی تنین و عقرب و سرطان و نسر
و منطقه الجوزا و بونک امثالی اسمایله تسمیه ایتشلر در حاصل کلام اول قادر
و علام و حدانیت و رسالت و تمه ایمانندن اولان وقوع حشری اثبات ایچون
زینت کواکب ایله مزینسه و یاخود حرکات ستارگان و یاخود نزول و عروج
فرشتگان ایله نمایان اولان ذات طرائق محسوسه و یاخود نظر عقل ایله
سبب وصول معارف اولوب ذات الحُبک معقوله اولان فَلَک رفیعده قسم
ایدوب ای مشرک و جاهل آسمان مشید الارکان و فَلَک مؤسس البنیان حقیچون
تحقیقا سز قول مختلفه سز بیورر پس جهله و کفره نک هوب ریاح ظن

و حسابانری زبان طغیانلرین تحریک ایتد کده صدور ایدن قول مختلفلرند .
 طرایق مختلفه واقع اولمغه مقسم ایله مقسم علیه بیننده مناسبت اولدیغیچون
 حق تبارک و تعالی دخی ذات مسالك محسوسه و معقوله اولان سمایه قسم
 ایدوب جواب قسم ایچون (انکم انی قول مختلف) قول کریمنی ایراد بیوردی
 * پس ارباب تفسیر بیننده دخی معنای قول مختلفه اولان محتملانده اقوال
 مختلفه واقع اولوب بعضیلری بوجهلله تفسیر ایتشلر که قول مختلفدن مراد
 حضرت قرآن و رسول کریم الشان علیه صلوات الله المئناک حقنده واقع
 اولان اختلافلریدر که فرقان مجز بیانه کاه اساطیر الاولین دیدیلر و کاه محمد
 کندی عندندن سویلر و کاه خفیه برغیری آدمدن تعلم ایدر و کاه جنلر تعلیم
 ایدر دیوب و شان رسوله دخی کاه شاعر و کاه ساحر و کاه مسحور و کاه کاهن
 و کاه مجنون دیدیلر پس قول مختلفدن مراد بودر دیشلر و فخر الدین رازی
 قول من بورده اختلاف ایدوب تفسیر کبیرده مباحثه و بین المفسرین محاکمه
 ایدوب بیوررلر که مقسم علیه محتملات من بوره اولمغه ضعف واردر اکا بناء که
 مشرک لک بوحالنی بیان ایچون یمینه حاجت یوقدر زیر کفار بد کردار گفتار
 ناهموار لرین انکار ایتزلر که حتی یمین ایله تأکید اولنه و عند البعض قول مختلف
 بومعنایه دیر که ای مشرک لرسز هیچ برامرده ثابت دکلستر پس قولنده ثابت
 اولیان اعتقادنده دخی مثبت و برقرار اولر فلهدا اول قیوم و دیوم قسم
 ایدر که الی یوم القیام پایدار و بردوام اولان آسمان خیام ارتسام حقیچون ای
 مشرک لرحقیق بودر که سز اعتقاد کوزده برشی اوزرینه جازمین دکلستر
 و اظهار جزم ایتدیکلر فرط فساد و شدت عناد کز دندر فخر الدین رازی
 توجیه من یوری ترجیح ایدوب بیوررلر که توجیه من بوره کوره قسمک
 فائده سی واردر بوجهتدن که مشرکان مکه رسول علیه السلامه دیرلر
 ایدیکه یا محمد سن خود صادق القول اولدیغکی بیلورسن مع هذا عناد کدن
 زملة مجادله ایدرسن بزایسه جدلدن عاجز پس اول عزیز و جبار و جلیل
 و قهار ابتداء سورده (والذاریات ذروا لخالملات و قرا فالجاریات یسرا
 فالقسمات امر انما توعدون لصادق وان الدین لواقع) قول کریمنی ایله سحب
 مطربه بی کاه جمع و کاه تفریق و ادخنه و انخره و رواج متعقنه بی زمان قلیلده
 پراکنده و ازاله و کدن دانه بی تفریق و تصفیه و سفاین جاریه بی ساحلدن
 عمانه و عمادین ساحله و بلدان و امصاره سیر و سفر ایتدورن ذاریات و ریاحه

و حاملات امطار اولان سحاب سایه کستره و بار کش نعم وافر اولوب نیچه
کونلک مسافه بعیده بی وجه یسیر ایله ساعات قلیله ده قطع ایدن سفن جاریاته
و مراعات مصالح عالم ایچون موکل اولان ملانکه یه قسم ایدوب حییم
محمد المصطفی قولنده صادق قدر و عناد وجدلدن مقدسدر و حبیبکم رسالتیله
ثواب و عقاب و خیر و شر دن واقع اولان وعد و وعید لاجرم مصدوقدر و بهر
حال محسنلره ثواب و اساعت ایدنلره عقاب ایچون اولان یوم بعث و روز جزاء
موعود البتة واقعدر و یا مشرک لر حییم صادق و حق رسول اولدیغنه سزک
دخی جزم و یقینکر وار در و کندیکزک عدم صدقکره دخی جازملر سز
و کفریکوز عنایدردیو تأکید و تشدید یوردی و مفسریندن بعضی
دخی قول مختلف بو وجهله تفسیر ایتشسلر که ای مشرک لر تحقیقا سز قول
متناقضده سز پس تناقض قول دخی یابودر که حشرده اوله زیراکه حشر
و نشر و بعد الموت حیات یوقدر دیر ایکن برخوای (انا وجدنا آباءنا علی امة)
یعنی بزید لر عمری دین و مذهب اوزرینه بولدق دیو ادعا ایدر سز چونکه
بعد الممات حیات و میت کندوبه برشی* اصابت ایتکدن شعوری بوغیش پس
سز پید لر کوزه موافقت ایتکدن انلره نه شی* اصابت ایدر ایمدی بو کلامک
صدوری شول کسندر دن صحیح اولور که بعد الموت حیات و عقاب سیات
و ثواب حسنت و واردر اعتقادنده اوله سز خود بو جهله منکر لر سز پس
آباء و اجداد عمری بعد الموت ضلاله نسبت و انلره مخالفت ایتمز دیدیکزک
نه معنایی واردر دیمک اولور و یا خود تناقض قول توحید باری ده اولان
تناقضلری در که (و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله)
خوای کریمی اوزره جمیع کافر لر زمین و آسمانک خالق الله در دیر ایکن تناقض
ایدوب حقدن غیره اطاعت و اوصنام و اوئانه عبادت ایله شرکه رجعت
ایدر سز دیمک اوله و یا خود تناقض قول رسول علیه السلام حقدن اوله
بو معنایه که ای مشرک لر محمد مجنون دیر سز و مع هذا سن بزه کلام منظم
و قوه جدل ایله غلبه ایدر سن دیوب متناقض سویلر سز پس مجنون اولان
منظم و معجز کلام بلیغه نه وجهله قادر اولور ایمدی مصروف اولان
ایماندن مصروف اولور دیو حق سبحانه و تعالی بیورر که (یؤفک عنه
من افک) قال ابن سمن یؤفک عنه صفة لقول و ضمیر عنه یعود علی هذا القول
ای یؤفک بسبب القول من اراد الاسلام بان یقول هو سحر هو کهانة وقال

ابو البقا الهاء تعود علی الدین اوعلی ماتوعدون ای بصرف عن ذلك
من صرف عن الحق وقبل الضمیر عائد للرسول والقرآن والایمان * پس ارباب
تفسیر بوجه له نك تفسیر بنده دخی اختلاف ایدوب بعضیلر ایدر قول مزبور
مؤمنلری مدح اولوب مفهم کلام بو وجه له او اور که قول مختلف دن
مصرف اولور شول کسنه که عنایت حقله قول متناقضدن مصرف
اولوب قول مستوی اولان کلمه شهادت وایمان وایقانه ارشاد وهدایت
اولمش اوله بووجه له ویریلن معنی یؤفک عنه قولنده اولان ضمیر قول مختلفه
ارجاع اولندیغی صورتده در ویاخود بمعنی الذم اولوب قرآن ورسولدن و دین
وایماندن وحشره اقراردن شول کسنه مصرف اولور که علم الاهی ده
مصرف اولمش ایدی یعنی (الشقی من شقی فی بطن امه) خواستجه حقندن
رجوع ایدنلر ازل آزالده شقاوت الیه متوسم اولنلردر دیمک اولور و قال
الیهضای من صرف ازلا صرف اشد منه فکانه لاصرف بالنسبة الیه یعنی
قرآن ورسولدن مصرف اولان کسنه جمیع خیر وسعادتدن مصرف اولور
بوتقدیر جه بوندن اشد واعظم مصرف ومنع اولمز کانه انصراف مزبوره
نسبت غیریلری صرف حکمنده اولماش اولور وقتاده واین جبر رضی الله
عنهما یؤفک کله سنی بناء مجهول وافک کله سنی بناء معلوم اوزرینه قرأت
ایتمشلر پس بووجه اوزره معنا بویله اولور که شول کسنه که فی نفسه مأفوکدر
رسول وقرآن و دین وایماندن مصرفدر و بعضیلر دخی افک کله سنی تشدید
ایله قرأت ایتمشلر پس معنی بووجه له اولور که ذکر اولئان معنلردن مصرف
ومردود اولان شول من در که حد ذاتنده افک وکذابدر و بین الکذب
والافک فرق بودر که افک کذب له خدیعه در وکذب مطلقا دروغ زن اولمقدر
وبعضیلر نون ایله یؤفن عنه من افن قرأت ایتمشلر پس معنا بویله اولور که
نور ایمان وقرآن وسعادت اتباع رسولدن شول کسنه بی بهره ومحروم قالور که
علم قضا وقدرده اوزرینه قلم حرمان چکلمشدر و بوجرماندن اشد خذلان
بو قدر پس عالم الغیب والشهادة وحقیق بالعبادة زمرة مشرکینک قول
مختلفه اولدق لبرین وخذلان وجرمانلرین قسم ایله تأکید دنصکره دعاء
علیهم ایدوب بیورر که (قتل الخراصون) خراص وکذابلر ملعون ومغبون
ومطرود ومردود اولسون (الذین هم فی غمرة) انجلا بین خراص وکذابلر که
جهلده مغبور وامر آخرت وکندولره امر اولئان شیء دن غافلاردر یعنی غایت

مطلب

الفرق بین الافک
والکذب

قوله فی غمرة ای
الجهل یعلوهم
بقال غمره الماء یغمره
ای علامه الغمرة ط

ط الشدة فعمل على
شده بشهادة المقام
والخرا صون
فی الاصل الذی
لا یحزم بامر ولا یثبت
علیه بل هو شاک
متحیر لا یقول ما یقوله
الان جذافا وخرصا
ای ظنا و تخمینا
من غیر تعیین ولما
کانت اللام فیہ
للعهد والمعهود
واصحاب العقول
المختلف وکانوا
کاذبین فیما یقولونه
کان المعنی لعن
الکذابون ثم وصفهم
بانهم فی جهالة
تغیر هم ساهون
لا هون والسهو
ذهاب القلب
عن الشیء شد

جهل و فرط غفلت و نهایت انهما کده در لر و بویات کریمه ده اولان قول
ساهون محتمل در که مبتدا اولان هم ضمیر ینک خبر بعد الخبری اوله و تقدیر کلام هم
مستقرون فی غمره ساهون دیک اولور مثلا زید جاهل جائر دینلسه جاهل جائر
وصفیه قصد اولغیوب بلکه زیدک جور ایله موصوفتی اعتبار ایله خبر ثانی در
و یا خود بودخی ممکن در که خبر مبتدا ساهون و فی غمره قولی ساهون ایچون
ظرف اوله مثلا زید فی یته قاعد دینلسه خبر لفظ قاعد اولوب فی یته ظرف
قعودی بیان اولور پس محتمل در که فی غمره قولی دخی ظرف سهوی بیان
ایچون اوله الله اعلم بحقیقه الحال * ای مستکشف انوار تنزیل و مستفتح اسرار
تاویل ارباب ذوق و وجدان و اصحاب شهود و ایقان دخی بویات کریمه نک
وجه ظاهر یسندن رفع نقاب ایند کده الهامات آلهیه دن قح باب اولوب
بو وجهله اشارت اولغش که حضرت حق و فیاض مطلق زمره مطیعینه
جنت و تأئینه مغفرت و اولیاسنه قربت و عارفینه وصلت و عددند نصکره
مهر منبری عرفان و ماه بدری ایقان و حل فراوانی ایمان و صفاسی بیان و سخاب
ماطری برهان و مطری غفران و کواکب لامعه سی عیان و ذات طرائق سبحانی
اولان سماء قلوب صادقانه (و السماء ذات الحبک) دیو ایمان ایدوب ای
طالبان صادقان (انکم لفی قول مختلف) بیورر یعنی سز باب طلبده قول
مختلفده سز پس بعضیکز جنات نعیمده و صف اولنان در جاته طالب و بعضیکز
دنیاده اولان علوم و معارفه راغب و بعضیکز دخی جمیع اسماء و صفاتله
تجلی ذاتله طالبلر سز پس ملازمت طلبده ثابت قدم و طریق استقامتده
راسخ دم اولان صادقلر لاجرم مقاصد و مطالبنه وصول مقرر در اما غافل
اولیه سز که مسالکده مهالک و طرائق سلو کده قطاع طریق بسیار و حدیث
نفسدن و موانع اتحاددن اولان افکار کاسده و اعتقادات فاسده و عوایق
کالات اولان مذاهب باطله بی شمار در پس شول غافلک که نفس و هوا
و دنیانک زینت و شهوت و جاه و شهرت و نعمت و مزخرفاتی قلبنی ملوث
ایدوب یولن اورر سه مقصد و متمنا سندن مصروف اولوب حب ماسوا آتی
هلاک ایدر فلهذا عارفان و عاشقان (نعوذ بالله من الحور بعد الکور) دعاسنی
ورد زبان ایتشلر در ایدنی غمره حسبانه منهنک اولان کذابلر عدم حصول
مرام ایله مردود اولسون بیورر * پس حضرت مولانا من کل الوجوه
اولانادخی حظوظ نفسانیه و نقوش کونیه دن تصفیه قلب و تجلیات صفاتیه

و ذاتیه ایلہ دلاری مرآت مجلی اولان مرد صوفی ذکر ماضی و مستقبل ایلہ
 تضییع عمر ایتز هر نه سویلر ایسه کندی حالدر پادشاه و عرب و سب و آب
 و جله دن مقصود سالک کندی و احوالی و روح و نفسی و عقل و قلبی در
 پس بویولدن دونوب محروم قائلر و عاشقان آلهی یه درلودر لو اسناد و افترا ایلہ
 رنج بسیار و قول و فعلارینه انکار ایدنلر ازل آزلده نور محبتدن محروم اولان
 مرد و دلدر بیورر آلهی بو خذلاندن سن صقله و عاشق صادق و که بزی
 محب صادق و کدن ایلہ و دیده و وحدت بین باغشله ❖ رباعی ❖ مستند عیم
 از حضرت سلطان قدم ❖ یک جرعه شراب را که سر تابدم ❖ مستم کند
 آنچنان که آسوده شوم ❖ از قاعده وجود و از رسم عدم ❖ الحاصل ارشاد انبیا
 و اولیای قبول و ازالہ قیودات تکیو بنیه ایلہ احدیه ذاته وصول عشق مطلق
 و جذبه حقندن غیر بله قابل حصول اولیوب اول دخی عنایت از لیه رفیق
 و هدایت ابدیه توفیق اولماسنه موقوف ایدوکی امر مقرر اولدیسه رفع
 شهادت اولدیکه آیات الوهیت و وحدانیت حضرت احدیتی آفاق و انفس ده
 مشاهده و موجودات متکثره یی کندی و نفسنده معاینه هر کسه میسر اولیوب
 بلکه ار باب مشاهدات شول اصحاب سعاداند که حضرت احدی الذات
 و سرمدی الصفات (سز یهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم
 انه الحق) قول کریمی مغز اسبحه عباد اصفیاک بصر بصیر تلرین کشاده
 قیلوب بز خواص عباد مزه آیات عظمای آفاده و انفسده کو ستر رز که
 حتی انلره حق ظاهر اوله و مادام که بزاراء ایتیه و زهیج فرد مشاهده
 مز بوره یه قادر اولمز بیور مشدر پس حضرت مولانا بو سر مشاهداتی بیان
 ایدوب بیور لر که هم عرب و هم سب و هم پادشاه هم نقیب بز دیدیکمزدن
 بو بله قیاس ایتیه سز که مأمون خلیفه یه سب و کوتروب قصه سی سبق ایدن
 مرد عرب و سب و ملک عینی ایلہ بز اولوب ذات المقدار و الکیمه و مختلفه الذوات
 اولان موجودات خارجیه بز له متحد اولوب انکله وجود واحد اولوز
 بو یوز دن اتحاد دعواسی خیال باطل و وهم بی طائل در بزم جله بز
 دیمکدن مراد مز بود کلدن بلکه هر ثلی کندی و جو مزده اولان احوال مزه
 تمثیل ایدوب عرب دیدیکمزدن برشی وزن عرب ایلہ برشی و آب سب و ایلہ خلیفه
 بغداددن بر معنای مراد ایدوب اول جهتدن ❖ هم عرب ماهم سب و ماهم
 ملک ❖ دیر مثلاً وجه اتحادی بلك استرسك ❖ مشوی ❖ عقل راشودان

زن این نفس و طمع * بوقصد ده ذکر اولئان زوج و شوی عقلی بیل وزن عربدن
 مراد نفسی و مرد عربی کسب ایچون اولان ابرام و الحاحنی وجود کده
 اولان طمع صفتنی بیل پس بونی بیلد کسه غافل اولمه که * مثنوی *
 این دو ظلمانی و منکر عقل شمع * نفس ایله طمع مکدر و ظلمانی و منکر در
 و عقل شمع نورانی در منکر قمع کاف ایله قراءت اولور ایسه نفس ایله طمع
 مادر فعل منکر و عقل فی المثل شمع کی ظلمات نفسی و کدورات طبعی ازاله
 ایدیچی نور ابهر در دیمکدر و کسر کاف ایله اولور سه نفس ایله طمع مکدر
 و عقل تدبیر ایلدیکی صبر و قناعت و ریاضت و مجاهده به منکر در دیمک اولور
 و کدورات نفس ایله نور ایت عقل دفعا تله تحقیق و بیان اولوب بو محل ده
 تکراره حاجت قالما مشدر پس نفس ایله عقل وجود واحده مستقر و شی
 واحد دن تولد ایتش ایکن بریسی نورانی و بریسی ظلمانی و برینه ضد
 ایدیکی معلوم اولدیسه * مثنوی * بشنوا کنون اصل انکار از چه خاست *
 حالا سمع قبول ایله استماع قیل که بو کارک فی الاصل صدوری و انکارک سبب
 و ظهوری نه دن تبادر ایتدی * مثنوی * زانکه کل را کونه کونه جزو
 هاست * زیرا که کلک کونه کونه جزوی وارد یعنی اگر چه من حیث الکل
 جمله سی ذات انسانی ده در ولکن کلک اجزاء متنوعه و متباینه سی وار در
 پس جمله فروغ اصل واحد و مجموع اجزاکل واحد دن نمودار اولیچق فرعک
 اصله و جزو ک کله ظلمات و انکار و نور ایت و اقرار ایله تباین و اختلافی
 نیجه تو جیه اولور دیو واقع اولان سؤاله جواب و یروب یور لر که نعم
 بو سؤال وارد در ولکن * مثنوی * جزو کل نی جزو هانست بکل * بزم
 دبیدیمز جزو کل اجزاء متفرقه نک مرکب اولان کله نسبتی کی دکلدر
 * مثنوی * فی چوبوی کل که باشد جزو کل * و کلک را یحه سی کی
 دکلدر که کلک جزوی اوله بلکه مراد اولئان جزو کل امر اعتباری در
 مثلا * مثنوی * لطف سبزه جز و لطف کل بود * لطافت سبزه
 بحسب الاعتبار لطافت وردک جزوی اولور و همچنان * مثنوی * بانک
 قری جز و آن بلبل بود * من حیث الفرض بانک قری صدای بلبلک جزوی
 اولور یعنی لطافت و طرا و تده ورد خندان جمله دن اجل و ابتداء بهار ده
 اولدیغیچون جامع جع لطائف و هر سبزه نک باعث لطافتی فرض اولوب
 بو اعتبار ایله سبزه وات عاثره اجزا و کل کل اولور و صدای بلبل اصوات

طیورک جله سندن اجل واحلی اولدیغی جهندن بانک طیوری اجزا مثابه
سنده عد ایدوب نوای بلبلی کل اعتبار ایدرسن پس بونک امثالی اعتبار
اولتان جز و کل حقیقی اولما یوب مجازی و تقدیری اولور پس بو اعتبار
اوزره کل دن مراد مرتبه اول در که مرتبه ذات در و جز و دن مراد مرتبه
ثانیه در که مرتبه اسماء و صفات در و مرتبه ثالثه که مرتبه افعالا در جز و مرتبه
ثانیه در پس ذات الوهیت اصل کلیات اولوب کلیات دخی مرتبه ثانیه ده
و جزئیات اولان تعینات خارجه مرتبه ثالثه ده بواسطه الاسماء والصفات
مظاهر حق در و ذات حق هر مرتبه و مظاهر متعینه ده اسماء و صفات ایله
بحسب الانصاف ظهور دن خالی دکل ایسه دخی باعتبار المرتبة الاحدیة
کلیات و جزئیات دن منزّه در کما قال المحقق (واعلم ان الموجود هو الحق لا غیر
و کذا المقصود) یعنی لا موجود و لا مقصود فی العالم غیر الحق دل علیه قول
الانبیاء والاصفیاء یا مقصود یا موجود فیعم الاشیاء کلها و لومتنا فیه متضاده
لدخول کلها فی الوجود و ذلك ان الموجود یطلق علی من له الوجود والمراد
من الوجود ههنا الیکون فی الایان فالوجود بهذا المعنی وصف للذات
الحقیقی لایعینه و ذلك الموجود اما ان یکون موجودا لذاته او من غیره و ماله
وجود من غیره فوجوده مستعار فهو فی ذاته عدم محض فالوجود بالنسبة
الی غیره وهو الموجود بالذات وهو وجود الحق تعالی و هو الوجود المنسوب الیه
هذا الوجود الوجود الاضا فی بیانه ان الوجود المنسوب الی حقایق الممكنات
وجوداضا فی بمعنى الموجودیة خاصة الی وجود الحق ای نسبة خاصة الی وجود
الحق لایعینه و الثانی باعتبار المراتب و هو منزّه عنها و ان لم یخل عنها یعنی
الثانی باعتبار المراتب و هی الاولیة و الاقدیمیة و باعتبار الشدة والضعف
و غیرها من الاعتبار کلها اعتباریة صرفة لا وجود لها فی الحقیقة و لیس
فی حقیقتها تناف اصلا و هی الوجود کما قال الشیخ صدر الدین قدس سره
للوجود اعتبار ان احدهما کونه وجودا فحسب و هو الحق و انه من هذا الوجه
لا کثرة فیه ولا ترکیب ولا صفة ولا نعت ولا اسم ولا رسم ولا نسبة ولا حکم
بل وجود و قوائما الوجود للتفهیم لان یکون اسما حقیقیا له و الا کان متمایزا
عن سایر المفهومات ولو فی الوجود العلی و متعینا بذلك التعین و لیس كذلك
فانه بذلك الاعتبار غنی عن کل تعین فی تلك المرتبة مأخوذ باطلاق لا بشرط شیء
ولا بشرط لاشیء الحاصل حقت ظهوره میل ذاتیسی وار در و باعتبار التعین

تربیه سی توجه و مراقبه و کشف و معاینه ایله اولور پس سزک اشکاره
 جواب ایله تنقید اولور سه ورزش جذب و توجه قلبی ایله تربیه اولنه جن
 عاشق-لره سقی ماء محبت و اداره افداح رحیق سر و حدت ایتکه نیجه قاهر
 اولورم حال آنکه تربیه منوره صمت ایله حاصل اولور ولسانله هر نه مرتبه
 تمثیل و توجیه اولنسه مادام که شورش عشق و سوزش شوق تصفیه درون
 ایدوب سر وحدتی کشف و یقین ایله مشاهده ایتدیکه شک و ظن دن و اشکال
 و سؤال دن خلاص اولماز سن و معنای کلامی علی ماکان علیه فهم واذعان
 ایده من سن ایدوی ای مستمع قابل و مستعد مقبل ❖ مثنوی ❖ کرتو اشکالی
 بکلی و حرج ❖ اگر سن بالکلیه اشکال و حرجه منسوب ایتک یعنی مرتبه
 اشکال و حرج دن نیجه خلاص اولاین دیر ایتک ❖ مثنوی ❖ صبر کی الصبر
 مفتاح الفرج ❖ صبر ایله که الصبر مفتاح الفرج دیشلر الحاصل کلمات ار باب
 مشاهدات سنک فهمک تنک و حرج کلور سه و انواع اشکالات حاصل
 اولور سه عدم فهمدن انکار ایتدوب بلکه حقیقت حال کشف اولنجیه د کین
 صبر و توقف ایله که برکات صبر ایله اول مشکلات حل اولوب حرج قالمیه
 زیرا صبر مفتاح فرجدر اما صبر دن دخی مراد مجرد سکوت ایله توقف
 دکدر زیرا فهمنده اشکال ایتدک کلمات عشاقده عدم سؤال ایله ظاهر
 حالده اگر چه کیم صبر و توقف ایدر سن و لیکن سؤال و اشکال خاطره سنده
 اولدقه معنی نیجه در لو فکر و اندیشه جهستن زجت و اشکال دن خلاص
 اولمز سز فاذاکان کذلک صبر قیل دیدیکمز بومعنایه در که ای طالب صادق
 ❖ مثنوی ❖ احتماکن احتماز اندیشهها ❖ اندیشه ر دن احتما قیل احتما یعنی
 افکار ماسوادن پرهیز ایدوب دفع خواطره کوشش ایت زیرا که فی المشل
 ❖ مثنوی ❖ فکر شیر و کور و دلها یشها ❖ فکر و اندیشه شیر و کور کی
 و قلوب انسانیه یشه زار مثلودر یعنی یشه زار دلده شیر و پلنک و کور بیابانی
 و اصناف و حوش متمکن اولدیغی کی یشه زار دخی نیک و بد انواع افکار
 و خیالات وارد و مادام که مر دسالت اول نیک و بد اولان افکار ماسوادن تخلیه
 قلب و تصفیه درون ایتدیکه ار باب عشق کلمات قدسیه و حالات انسیه لرین
 ذوق ایده من پس اثر کیفیت محبتک ظهورینه شرط دفع خواطر و ازاله
 افکار در سن دخی شرطی یرنه کتوروب یشه زار قلبکده اولان ظن و خیال
 و افکار و اشکالی اخراج ایدوب من بعد دخول اندیشه دن حفظ و حایت قیل

زیرا برخوای حدیث شریف (الحیمه رأس کل دواء) ❖ مثنوی ❖ احتماها بردواها
 سرورست ❖ پرهیز از علاج و دوا را که سروری در پس اگر مرض تن
 و اگر مرض قلبی شرط علاجی احتما در و هر مرضی که بر نوع پرهیزی وارد
 مثلا جرب مرضی که علاجش شرط قاشقیدن پرهیز است ❖ مثنوی ❖
 زانکه خاریدن فزونتر است ❖ زیرا که قاشقانی او بوزن زیاد لکنه سبب در
 كذلك سؤال و اشکال ایچون واقع اولان فکر و اندیشه دخی امر اض قلبیه دن
 جرب مقوله سی در اشکال و سؤال متکثر اولدق جرب قلب زیاد اولور ❖ ایعدی
 مرض مزبور دن خلاصه چاره ایسترسک افکار دن احتما قیل زیرا امر مقرر
 اولدی که ❖ مثنوی ❖ احتما اصل دوا آمدیقین ❖ بلاشک و لا شبهة احتما و پرهیز
 دوانک اصل ورکنی کلدی ایعدی بنم جانم سن دخی ❖ مثنوی ❖ احتما کن قوت
 جانت بین ❖ وهم و خیال و فکر و اشکال دن پرهیز و احتما ایله تصفیة درون
 ایت و جانتک قوتنی کور و معانی کلمات عشاقی و سر و وحدت خلاق دیده جانله
 مشاهده قیل و بوندن صکره ❖ مثنوی ❖ قابل این نکته هاشو گوش وار ❖
 سر و وحدت و آثار محبت دن اولان بونکته لری که سو یلدم و من بعد سو یلسم
 کر کدر مانند گوش آتی قبول اید یچی اول ❖ مثنوی ❖ تا که از رساز مت
 من کو شوار ❖ تا که بن سا که حلقه زرین دوزم یعنی کلمات عشاقی استماعه
 لایق سمع قبول حصوله کنور که لالی اسرار وحدت و جواهر آثار محبت دن
 سنک سمع قبول لکه حلقه زرین علم لدنی اهدا ایدم زیرا اقتدار اصحاب حقیقت
 از باب محبتک کوشندن غیره در کوشوار اولمز ❖ پس کلمات جواهر نکاتم گوش
 هو شکمه منکوش اولور سه سن دخی منکوش جان اولغه لایق کلمات قدسیه
 عرفانه مالک اولوب تکمیل طریقت ایتد کدن صکره ❖ مثنوی ❖ حلقه
 در گوش مه زر کر شوی ❖ زر کر محبوبک قول غننده کوبه اوله سن و یا خود
 اوراق و ائسارده حاصل اولان انواع الوان خاصیات تأثیر ماهدن اولوب
 حقا که کراس و اجاص و انار و بعض اثمار که هر بردانه سی زمرد و یا قوتدن
 و الماس اولودن دوزلمش کوشوار کران بهایه مشابه اولوب و بامر الله تعالی
 تأثیر ماهدن بونک کبی زر اندودلک وجوده کلکله ماهی زر کره و طالب
 و سالکر دخی مرشدان کاملاً نوری آفتاب تربیه لرندن اقتباس انوار
 ایتد کلری جهتدن انلری دخی ماهه تشبیه ایدوب اولو بطریق المجاز
 بیورر لکه ای مستمع قابل ماه زر کرک کوشنه حلقه زرین اولور سن یعنی

قطع مراتب ایدوب مدارج اعلايه ارتقا ایدرسن وبطریق الاستعاره
 بیوررلر که بعد تکمیل الطریقه سن دخی سالکان راه طریقتی ارشاد ایچون
 سروحدتدن نیجه کلمات پرنکات سویلوبوب انلرک کوش هوشنه هر برکلامک
 درکوشوار اولور و طالبان صادقان تربیه وارشاد کدن ماه آفتابدن اقتباس
 انوار ایتدیکی کبی نور محبت اقتباس ایدرلر ونشین وجود ده اولان اعمار
 قوا وازهار جوار حلین انواع الوان طاعايله منصبع ایدرلر و بلکه اوجات
 درجات ولایتدن برمرتبه عتلا و برمقامه ارتقا ایدرسن که * مثنوی *
 تا به و تاثیر بارشوی * تا به و ثریا اوزرینه اولورسن یعنی مراتب اسماء و صفاتی
 و مقام ملکوت و جبروتی یکوب مرتبه تجلی ذات و سیر مقام لاهوتده سرافراز
 و ممتاز اولورسن دیمکدر * و یا خود معنای بیت اول شمعی مر حومک اختیار
 ایتدیکی اوزره بو وجهله اوله که سن بنم سویلدکم کلمات نکات آبانی سمع قبول ایله
 اصفا ایله که سنی درکوشوار و حلقه زرین دوزوب ماه زر کرک کوشنده درکوشوار
 اوله سن حتی ماه و ثریا اوزرینه اوله سن دیو سابق الذکر اولان معنائه اشارت
 بیوررله فی الحقیقه معنای اخیر سیاقده اولان * ع * حلقه در کوش مه
 زر کرشوی به * مناسبدر حاصل کلام ای طالب صادق قلبکدن رفع افکار
 ماسوا ایلوب و سرکلامه کوش هوش تحصیل ایدوب سروحدتی بروجه
 تمثیل بئلك ایسترایسک * مثنوی * اولابشنو که خلق مختلف * اولاسمع جانله
 استماع قیل که خلق مختلف * مثنوی * مختلف جاننداز یا تا الف * یادنا
 الفه وارنجه واقع اولان اختلافات کبی مختلفه الارواح در مثلاً * مثنوی *
 در حروف مختلف شور و شکست * حروف مختلفه ده بر شور و شک
 وارد یعنی بر برینه مماثل اولوبوب تباین و تغایر وارد * مثنوی * کر چه
 از یک روز سرتا پایکیست * اگر چه بر یوزدن باشند ایاعه یعنی الفدن
 حرف یا به وارنجه بر در زیر جله سی الفدن و الف دخی نقطه دن ظهور
 ایتدیکی اعتبار ایله جله سی متحد در پس بو اعتبار اوزره * مثنوی *
 از یکی رو ضد و یک رو متحد * بر یوزدن ضد و بر یوزدن متحد * مثنوی *
 از یکی رو هزل و از یک روی جد * بر یوزدن هزل و بر یوزدن جدد
 یعنی گاه او اور که حروف مفرد دن ترکیب ایدن کلمات هزل و مزاج
 و کفشار ناهموار او اور و گاه اولور که تسبیح و تهلیل و کلام جلیل او لب
 جله سنک ترکیبی میسر میسکن حرفدن ایکن و حروف مزبوره دخی الف

مطلب
 در اتحاد نقطه
 و حروف و در سر
 اختلاف و تباین
 و اختلاف ادیان
 و ملل و خواص
 حروف

ونقطه دن بروز آتشیکن عالم کثرت وحالت ترکیده بوقدر اختلافات
 ظهور ایدوب طیبات ایله تسکام ابدنلر جنت ونوره وخیشت ایله تسکام ایدنلر
 بحیم وناره ملحق اولور کما قال عبدالکریم الجلی فی کتابه المسمی بکھف الرقیم
 فی تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم ﴿ تقول النقطة للباء ﴾ ایها الحرف انی
 اصلک وترکیبک منی بل انک فی ترکیبک اصلی لان کل جزؤ منک نقطة فانت
 الكل وانا الجزؤ والکل اصل والجزؤ فرع بل انا اصل علی الحقيقة اذ ترکیبک
 عنی لا تنظر الی بروزی وراک فتقول هذا البارز غیر ما وراک الالهویتی وعنی
 ولولا وجودی فیک لم یکن لی بک هذه العلاقة الی هی تصرف شهادتک عنی
 وتجعلنی وراء ظهورک اجعل غیبک شها دتک وشهادتک غیبک اما تحقق
 وحدتی بک اولاک ما کنت انا نقطة الباء واولای ما کنت انت یانقو ط کم اضرب
 لک الامثال کی تفهم احدیتی بک وتعلم ان انبساطک فی عالم الشهادة واستاری
 فی عالم الغیب حکمان اذ اتنا الواحدة لا مشارک فی لک ولا مشارک لک فی ما انت انت
 لان اسمک حدث علی اسمی الا ترى اول جزؤ من اجزائک یسمی نقطة وثانی جزؤ
 من اجزائک یسمی نقطة وثالث جزؤ من اجزائک یسمی نقطة وكذلك جمیع
 اجزائک نقطة فی نقطة فان انت مالک فیک انیة بل هویتی هی انیتک الی انت بها
 انت لو کنت عند قولک فی نفسک انا تخیل ذاتی لکنت انا ایضا عند قولی
 هو اخیل وجهی فکنت ح تعلم ان انا وهو عبارتان لذات واحدة ﴿ قال الباء ﴾
 سیدی تحققت انک اصلی وقد علمت ان الفرع والاصل سیان وهذه جنئی منبسطة
 متزکبة لا وجود لی الایها وانت جوهر لطیف توجد فی کل شیء وانا جسم کثیف
 مقید بمکان دون غیره فن ابن لی حقيقة مالک ومن این اکون انا انت وکیف یكون
 حکمک حکمی ﴿ فاجابتهما النقطة ﴾ وقالت شهود جسمانیتک وتخیل روحانیتی
 هیئت من هیئتی ووصف من اوصافی وذلك ان جمیع متفرقات الاحرف والكلمات
 بحملتها صورتی الواحدة فن ابن التعداد اذ لا یتحقق ان العشرة اسم لمجموع
 هاتین الخمستین فن این التغایر بین الخمستین فالعشرة فی الحقيقة العشریة
 لانی الاسمیة اذ کنت انت من کل وجوهک وصفا من اوصافی ونظرة من نظراتی
 فن این تكون الاثنیة بنی وینک وهذه المجادلة الی بنی وینک انها اصلها
 فیما یرد منک وفیما یرد منی هذا بمجموعة ذاتی ترتیب حکمة الالهیة فاذا اردت
 ان تعانی فخیل نفسک وجمیع الاحرف کلها والكلمات صغیرها وکبرها
 ثم قل نقطة فذلك بمجموعه عین نفسی ونفسی عین ذلك المجموع بل نفسک

مجموع عين ذلك بل مجموع عيني عينك بل لانت وهم الكل انا ولانت ولاهم
ولا واحد ولا اثنين ولا ثلاثة ماتم الا النقطه الواحديه لا تعقل لمثلک فيه ولا تفهم
فلو تحولات من ثوبك الى ثوبي اعلمت كل ما اعلم وشهدت كل ما شهدت وسمعت
كل ما اسمع وابصرت كل ما ابصر ﴿ فاجابها الباء ﴾ وقال قد لاح بارق
ما قلت فن لي بالوقوع في صبح هذا الفجر وقد قلت القرب والبعد والكم
والكيف من تركيب وجودك فكلمها شهدت القول بالترتيب وما لا يد منه سلمت
وانصرفت بوجهي الى عالم شهادتي ولزوم الادب معك وكلما جلت في ملكوت
معناي وجدتك نفسي فاذا طلبت من نفسي مالك من الحل والعقد في الحروف
والسريان في كل حرف بكمالك لا اجد شيئاً فيكسر زجاج همتي وارجع خيراً
﴿ فقالت النقطه ﴾ نعم ترجع لانتك طلبت من نفسك ونفسك عندك غير نفسي
فلا تجد منها مالي فلو طلبت منها انا الذي هوانت من نفسي التي هي نفسك
دخلت الدار من بابها فيحنثذ ما طلبت ما للنقطه الا من النقطه بل ولا طلبت
الا النقطه مالها منها فحل هذا المعنى ان كنت معني انتهى آه اي طاب صادق
نقطه ايله بامياننده اولان ناز و نيازى وبين الحروف اولان سر و وحدت
وحکمت بينونت مسموعك اولديسه ذوق سليم ايله مشاهده قيل كه ﴿ نظم ﴾
جمله سى بر نور اما نصف * وارى بر حرف و عسارت مختلف * كينه مخرج
دودا قدر كيمه خلق * نامعائدين خبر دار اوله خلق * هر صفت كم وار الفده
آشكار * باوياده ظاهر ايتمش كردگار * اولور اسم الله الف باتا ونا * بربر اوقى
تا كنجيه حرف يا * هر نه كم وار در الفده باده وار * هم جلال وهم جمال
اي نامدار * كفر واسلامه سبب بونلر درر * كندويه سالك بولر دن بول
بولور * بونقوش و بونجه صورتلر كه وار * كاف و نوندن اولمديعى آشكار *
اختلاف السيله نى خلاف * امر اولور هر حرف مثل نون وكاف * يعنى كم كن
دبر عرب شو دير عجم * ترك اول دبر اكله كم روشن ديرم * امر ونهوى ومصدر
اولورلر تمام * اسم وفعل وحرف اولورلر والسلام * سائر ين دخى بوكا ايله
قياس * تا كه اوله سن لطف حقله حق شناس * ديكلد كسه بوسوزى
آكله اوزك * وحدت حقه اولاشدر كندوزك * انبيا بيلكم كلام الله در *
پس بوسردن اوليا آگاه در * حق تعالى نور هم نور انبيا * نور قرآن در
ايتان سن تكريا * كر بو انوارك بيلورسك وحدتن * بيل كه بولدك حق تعالى
رحمتك * اكلا دكسه نكته الله نور * اهل وحدتن اولوب بولدك حضور *

ایمدی مرآت انوار عرفان وصاحب الشهود والایقان اولان اخوان
 و خلا نك ضمیر خور شیدمان لرینه فهان دکلدر که مجامع معارف و منابع
 لطائف اولان مجموع اصحاب شهود جمیع عالی کتاب مسطور ورق منشور
 مشاهده ایتدیلر بومعنایه که کتاب ربانی سوره و آیات و فصول و غایاتی مشتمل
 کلام سبحانی اولوب اول دخی ذکر سابق حروفدن و حروف دخی باوجود
 انواع اختلاف الفدن و الف نقطه دن حاصل اولوب نقطه دخی کندو
 مفرداتند اثبات ترکبدن مبرا و قید مجرد دن معرا اولدینگی جهتدن نقطه بی
 حضرت هویت و الف دخی من حیث التجرد والا ولیة حضرت احدیت
 و حروف سائرینی اعیان موجوده دن خارجه اولان حقایق بسیطه و الفاظ
 مرکبه بی دخی موجودات خارجه دن اعتبار ایدوب و حروف عالیات و عوالم
 و حضرات و مجالی و منصاتی سوره و آیات مثابه سنده و تجلیات و تعیناتی
 فصول و غایات منزله سنده تقدیر ایدوب افراد انسان کاملی مرتبه کلمانده
 فرض ایتشملدر زیرا کلام صورت یوزندن حروفدن مرکب و من حیث
 المعنی مفرد در کذلک انسان دخی من حیث الباطن بجلای حضرت احدیت
 و بحسب الظاهر مجموعه مجموعه عوالم در و بویایده اولان اسرار و نکاتدن
 بعضی بوندن اقدم * م * آب حیوان خوان مخوان ابن را سخن * روح
 تو بین درتن حرف کهن * بیتک شر حنده بیان اولمش ایدی * و بالجملة
 شیخ محی الدین عربی رضی الله عنه فصوص الحکم ده انبیا علیهم السلامی
 بو جهتدن کلم الیه تسمیه ایدوب و شیخ صدر الدین قدس الله انفاسه دخی
 اعجاز الیایانده بوسری عیان ایتشدر و اکثر شارحان فصوص دیباچه
 کابلرینی کلمات مزبوره تحقیقاتیه ترشیح ایدوب و سید علی همدانی قدس سره
 دخی تحقیق نقطه و حروف و کلمات و الفاظده اولان اسراری عیان ایچون
 بر مستقل کتاب تألیف ایدوب فضلالی انام شروح کثیره باز مشلدر در جمله دن
 قدوة المحققین شیخ اکبر قدس سره الا طهر اول فتوحاتده باب ثانیده
 (ان الحروف امة من الائم مخاطبون و مکلفون و فیهم رسل من جنسهم و لهم
 اسماء و لا یعرف هذا الا اهل الکشف من طریقنا و عالم الحروف افصح العالم
 لسانا و اوضحه بیانا) دیوب انواع اسرار غریبه کشف و بیان ایتشملدر شیخ
 صدر الدین قنوی رجة الله علیه کشف السرده ماتم صورة الاواها روح
 فتارة یخفی آثار الروح فی الصورة بالنسبة الی اکثر الناس و تارة یظهر بشرط

تأید الروح بتلك الصورة بمدد يتصل من روح آخر دید کد نصکره حروف
ایچون دخی روح وخواص اثبات ایدوب (والمحروف والكلمات من حيث
افرادها ومن حيث تركيبها خواص تظهر من ارواحها بواسطة صورها
تلفظا وكتابة شهدت بحكمة ذلك تجربة مكررة) دیون تحقیق بیورر * پس حروفده
شکلا وطبعاً وخرجا ولفظا اختلاف واقع اولوب کی منقوطة وکی غیر منقوطة
ومنقوطة ملکدن و غیر منقوطة ملکوتدن اولوب طبیعتلری نیک کی حار وکی
یابس وکی بارد وکی رطب اولوب کیفیتلری دخی نورانیة وظلمانیة و خاصیتلری
مختلفة در مثلاً (ا ه ط م ف ش ذ) حر ف لری حارة یابسنة منصوبه در
و حروف مز بوره نك خواصی دافع علل بارده اولوب حواء بارده دفعی ایچون
استعمال اولتور و اشتها طعمام و حسن هضم و صفاء لون و بها و حسن صوت
وقوه نظریه نك حفظ ایچون نافع در علی الخصوص دفع فلیج و لقوه و رعشه و لدغ
عقرب و امراض و علل بارده نك جمله سنی دافع در یابودر که مسك و زعفران
و ماء و ردایله یازوب غسل شربتی الیه ایچمه و یاخود خرما و تفاح و ابوابه
یازوب تناول ایدلر و یاخود قیر طاسسه و یاخود ذهبدن و فضه دن لوحه به
قازوب کوتوره لر بفضل الله تعالی ذکر اولن ان اشیا به نافع و دافع در و حروف
مز بوره نك جمله سی مفتوحه در * پس حین کتابنده دخی منصوبا و مفتوحا
یازلق کرکدر و دفع مضرات اعدا ایچون دخی قرائت اولند قدده مفتوحا
قرائت اولنلق لازمدر (ب و ی ن ص ت ض) حروف مز بوره نك دخی
طبابی حارة هواثیه و مرفوعه و مضومده در ذکر اولن ان حروفك دخی
خواصی خفقتانی و بشره و دماغه پیوستدن واقع اولان عوارضی و سودا
و وسوسه دفع ایدوب تقویت باه و جلب سرور و فرح و ازاله هم و ترخ ایدوب
امراض بارده سودا و یه نك جمله سینه نفع و یروب دفع و رفع ایدر
(ج ز ك س ق ث ظ) حروف مز بوره دخی مایه و بارده و مجروره مكسوره
اولوب خواصی اطفاء حرارت حاره و تسکین عطش مفراط و ازاله حواء حارة
محرقة و جمیع علل حاره بی دافعه در (د ح ل ع ر خ غ) و حروف مز بوره
ترایه بارده و ساکنه در یونك دخی خواصی دفع رطوبات و امراض رطبه
حاره ده استعمال اولتور و حروف ساکنه نك طریق استعمالی مکسور ایتمکدر
کایقرر فی صناعة العرب الساکن اذا حرك حرك بالكسر لانه اخ السكون
پس بطریق التکسر قضاء وطر و جر مطر ایچون استعمال اولتور و حروف

و متی ده اولان
حروف سامور
هندی اختیار ایدر که
ایجد حروفنی بو
اسلوب اوزره
استخراج ایتمکدر
بجـ بـ بـ
بـ بـ بـ

ا ب ج د
ه و ز ح
ط ی ک ل
م ن س ع
ف ص ق ر
ش ت ث خ
ذ ض ظ غ
هـ هـ هـ
هـ هـ هـ
هـ هـ هـ

اما فلاتون و امام
علی کرم الله وجهه
قولی اوزره اشبو
اسلوب اوزره
توزیع اولتمکدر
بجـ بـ بـ
بـ بـ بـ

ا ب ج د
ه و ز ح
ط ی ک ل
م ن س ع
ف ص ق ر
ش ت ث خ
ذ ض ظ غ
هـ هـ هـ
هـ هـ هـ
هـ هـ هـ

مفرده بی اهل حکمت افلاک تسعه به تقسیم ایدوب مثلاً (ایغ) حروفنی فلک
 اعظمه (بکر) حروفنی فلک البروجه (جلس) حروفنی فلک زحله (دمت)
 حروفنی فلک مشتری به (هنت) حروفنی فلک مریخه (وسخ) حروفنی
 فلک شمس (زعد) حروفنی فلک زهره به (حفص) حروفنی فلک عطارد
 (طصط) حروفنی فلک قره تخصیص و یو اسلوب اوزره توزیع و تقسیم
 اولنشد و حروف مزبوره دن اون دردی صامت اعتبار اولوب مراد
 اولنان اشبو حروف غیر منقوطه در (ا ح د ر س ص ط ع ک ل م ه و لا)
 حروف مزبوره دخی عقد ایله هر حاجت ایچون استعمال اولنور مثلاً غماز
 و حاسد و هماز و نمام و لمازی عقد ایچون طریق استعمالی بودر که ذهب و فضه دن
 برلوحیه یازیلوب کوتروله و یاخود مسک و زعفرانله و کلابله برقدح ایچنه
 یازیلوب ماء غسل ایله ایچهر مذکور لک شردن بعون الله امین اوله و نصف
 ماعد اولان حروف دخی بونلر در که ناطقلر در (ب ت ج خ ذ ز ش ض
 ظ غ ف ق ن ی) و حروف مزبوره ناطقه ده دخی انواع خواص و منافع
 واردر ولکن صدد ذکر خواصک بیانی اولیوب بلکه حضرت مولانا
 من کل الوجوه اولانا حروف مفرده یادن الفه وارنجه ارواح انسیه کبی
 بر برینه مختلفه و بر یوزدن متحده ایسه بر یوزدن متضاده و بر یوزدن
 هزل ایسه بر یوزدن جددر پیور مغله اتحاد و اتفاق و تباین و اختلاف
 و طبایع و خواص دن بعض مرتبه سی ذکر اولندی * پس اصل مقصود
 اختلاف حروفی بر خوای (الارواح جنود مجنوده فاعمارف منها ایلف و ماتنا کر
 منها) اختلافات ارواحه تشبیه ایدوب و انسانک دخی شکل و صورت
 و هیكل و هیئت و صوت و لغت و خلق و سیرت و دین و مذهب و جمیع احوال
 و افعاله اولان مغایر تلرین اختلافات حروفه تمثیل ایدوب جمیع عباد الله
 دخی کذلک بر جهتن متحد و بر یوزدن مختلفدر پیور دی تنه کم محمد شبرین
 مغربی دیمشدر ❖ شعر ❖ لقد کما حروفا عالیات * زلانا فی سطور سافلات *
 ظهرنا بعد ما کاخفایا * و صرنا الآن کل الکائنات * و ما الا کوان الانحن حقاً *
 فانا کائنات ممکنات * اذا صرنا العوالم و المراتب * و ذاتا ثم اسماء الصفات *
 نجیبنا بنا عن الدینا * و قعنا بعده فی مشکلات * نسینا عهد ایام الوصال *
 ولم نذكر عهد السالفات * رسول جاء من بعد ذلك * علینا من نبی بالمعجزات *
 دعا فینا لما منا الینا * سمعنا فاسجینا للنجاه * رجعنا کلنا منا الینا * و سرنا

ناری
 جل اسد قوس
 خاک
 نور سنبله جدی
 بادی
 جورا میران دلو
 آبی
 سیرطان عقرب
 حوت

وار تقینا عن جهات * عبرنا عن نفوس زاکیات * وعن رتب الذوات
 القابلات * پس بو معناک توضیحی بر مقدمه مک بیانیه دخی محتاج اودای
 ایدی معلوم اوله که حضرت حق وقادر مطلق جمیع موجوداتی کندویه
 عبادت ایچون ایجاد ایدوب لاجرم من حیث الاصله هر بر موجود
 عبادت خالق اوزرینه مجبول ومفطور اولوب وجودده برشی یوقدر که بحاله
 ومقاله وفعاله بل بذاته وصفاته اللهه عبادت ائمه زرا (فقال لها والارض
 اثیاطوعا او کرها قالتا یناطعا ینعین) قول شریفی مصداقجه سموات وارضت
 اهلی وبرموجب (وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) خصوصاً جن وانس
 عبادت ایچون خلق اولنوب رخواهی (کل میسر لما خلقناه) هرشی کندوما خلقناه سی
 ایچون میسر وموفق در بر مغزای غرای (قل کل یعمل علی شاکانه)
 بحسب اختلافات اسماء متقابله وباعتبار مقتضیات صفات متضاده هر کسک
 عباداتی دخی مختلفه در وخدای لایزال مبدع متعال اسم هادی ایله تجلی
 ایتیکی کبی اسم مضل ایله دخی تجلی ایدوب ومنع اسمک ظهوری نه وجهله
 ایجاب ایش ایسه منتهم اسمک دخی ظهوری ایجاب ایتکه مظاهر اسم
 وصفاته دخی بحسب الاختلاف ظهور ایجاب ایدوب فلهذا جمع ناس
 احوال وافعال واعمال واقوالده بررینه اختلاف ایشلردر وبرموجب (کان
 الناس امة واحدة) جمع ناس اللهک عبادی ومن حیث الفطرة الاصلیة
 طاعت حقده متحده اولدقلری ایچون اول اکرم الاکرمین محض فضلند ن
 فطرة اصلیه لرینه دعوت ایچون ارسال رسل وانزال کتب ایدوب من حیث
 اسمه الهادی اتباع رسول ایدنلری تبشیر ومن حیث اسمه المضل مخالفت رسول
 ایدنلری انذار ایتکه کیمسی مظهر اسم هادی اولوب مظهریت هدایت
 ایله الله طاعت وکیمسی مظهر اسم مضل اولوب مظهریت ضلالتله حقسه
 عبادت ایدوب انواع ملل واصناف نحل ظهوره کلدی وهر بر طائفه عند
 الاخر خطا اولان کندی ملتیرینی کندولرک علی اوزره صواب یلیدیلر اول
 فاعل مختار دخی ذلک الامر ده مؤثره اولان سنت جاریه سنک مقتضاسنجه
 هر بر طائفه به کندوعلم وعملین تزیین وتحسین ایلدی بناء علی ذلک ارباب
 تحقیق (ما من دابة الا هوأخذ بناصيتها) آیت کریمه سنده بومعنایه اشارت
 واردر دیمشله آتم اول عزیز قهار و جلیل جبار فاعل مختاردر وعبادشدن
 صدور ایدن افعال مختلفه صفاتک اقتضاسه یدرو مقتضیات اسماء وصفات

نه ايسه عبادنی ائک حکمی اوزرینه اجرا ایدز وهربری حَقِّک کائنه لایق اولان
تنوع عبادتندن نیسه مستحق ايسه آنکله متصرف اولور پس بواعبار
ایله جمیع اشیا حقه عبادت ایدوب اول ذات مقدسک ربوبیتنه هیچ احدک
نه اقراری نفع و پر و نه انکاری ضرر قبولورکا قال تعالی (وان من شی الا یسبح بحمده
ولکن لاتفقهون تسبیحهم) پس اگر طاعت واکرم عصیت ایله اولان مجموع
مسمیات تسبیحات اشیا دندر و لکن هراحد تسبیحات مز بوره نك جمله سنك
فهمنه عالم اولوب بعضنه عارفلردر کافیل (النفی انما وقع علی الجملة فصح
ان یفقهه البعض فقوله و لکن لاتفقهون تسبیحهم یعنی من حیث الجملة فیجوز
ان یفقهه بعضهم) پس بواعبار ایله جمیع عبادک عباداتی و مجموع اشیا نك
تسبیحاتی حقه اولدیغی مسموعک اولدیسه کوش هوشک دوش قیل که عبدالکریم
الجبلی انسان کامل نام کتابنده سائر ادیانده اولان عباداتک نکت و اسرار
تحقیقنده نه بیور مشلردر علم شریفه خنی اولیه که اول صانع لازال و مدع بمثال
وجود آدمی بعد الایجاد جتندن اخراج و دنیا به انزال ایتزدن اول آدم نبی اولوب
ولی ایدی ا کاتبه که نبوت تشریع و تکلیف و دنیا دخی دار تکلیفدر جنت
ایسه دار الکرامه و محل مشاهده در بناء علی ذلک آدم جتنده ولی ایدی و دنیا به
بعد الاهیاط آدمک ذریاتی وجوده کلنجیه د کین آدم کندو نفسنه نبی او لب
و بعد ظهور الذریات حق تعالی آدمه انزال صحف ایدوب امر معروف و نهی
عن المنکر ایله اولادنه ارسال ایلدی آدم دخی ذریاتنه تبلیغ رسالت و وحدت
حقه دعوت و طریق هدایت ارشاد و دلالت ایلدکده اولاد آدمدن سمع قبول
و تدبر و تأمل ایله صحف آدمی قرأت ایدنلر قبول دعوت ایدوب آدمه تبعیت
و نور ایمانله مستسعد و مظهر هدایت اولدیلر و رفرقه سی دخی مشتهیات
طبیعیه و لذات جسمانی به اشتغال ایله هوالرینه تابع اولدقلر یچون ظلمت جهل
و غفلت انلری غرور دنیا به میل ایتدیروب حقه و آدمه و کتاب و سنته انکار
و عداوت ایدوب نور ایماندن محروم و مظهر ضلالت و کفاری سعادت اولدیلر
و آدم علیه السلام دار فسادن سرای بقایه ارتحالدن صکره آدمه تبعیت
و محبت ایدنلر دخی بر بردن مفترق اولوب بعضلری آدمک حرمت خدمتی
حفظ ایچون آدمک شکل و صورتی بر جره نقش ایدوب قیام ناموس محبت
اولما یچون جرم نخوتده مثبت اولان صورت آدمک مشاهده سنه علی الدوام
ملازمت ایتدیلر زرا آدمه حال حیانتنده ایتدکاری خدمت و محبت انلری

مقرب الى الله اولمغله ظن ايتديلر كه صورت منقوشه آدمه اولان محبت آدمك
 حال حياتنده اولان خدمت كي كندولري حقه تقرب ايله و صورته اولان
 محبت محبت خدایه موصله و وسیله اوله * پس بوزم ايله اولاد آدمدن
 وارث نبوت و ولایت اولان مرشد حیدن و آدمده اولان سرساریدن غفلتله
 مرتبه صورتده قالدیلر و کندور آیلری اوزره عبادت ذاتیه ایدرز دیوטר بق
 ضلاله کیدوب مظهر اسم مصل اولدیلر و بویوزدن حقه عبادت قیلدیلر
 و بوندن صکره بر طائفه دخی کلوب (نا و جدنا آنا، نا علی امة) دیوب خدمت
 مز بوره ده غلو حاصل ایتکله بغیر تفکر اول صورت منقوشه نك نفسته
 عبادت ایدوب (عبده اوئان) اولدیلر بعد بر طائفه دخی قیاسات عقله
 تابع اولمغله عبده اوئانی تزییف ایدوب دیدیلر كه اوئان وئن پرستلرک صنعتیدر
 واصلک فرعه عبادتی سزا دکلدر پس اولی بودر كه بر طبایعه عبادت ایده رز
 ز بر اجه عالم حرارت و بیوست و برودت و رطوبتدن مر کبدر پس طبایع اربعه
 اصل وجود اولدیسه بر اصله عبادت ایده رز دیوب طائفه مز بوره (طبیعیوز)
 اسمی ايله موسوم اولدیلر پس طبایعه کآن حقه من حبث صفاته عبادت ایتدیلر
 ز را اوصاف الهیةدن اولان حیوة و علم و قدرة و ارادت اصل بناء
 وجود اولوب طبایع اربعه دخی عالم اکوانده صفات اربعه نك مظاهریدر
 یعنی رطوبت مظهر حیوة و برودت مظهر علم و حرارت مظهر ارادت
 و بیوست مظهر قدرتدر و حقیقه هذه المظاهر ذات المصوف بها سبحانه و تعالی
 پس ذکر اولنان مظاهره اولان اطمیقه مز بوره الهیه ارواح بصائر طبیعینه
 لایح اولمغله اوصاف مز بوره نك وجودده اری اولان طبایع اربعه به کیچی
 عالم سابق و کیچی جاهل لاحق اولدقلری حالده زعلرنجه صفات حقه عبادت
 ایتدیلر و بعده بر طائفه دخی کواکبه عبادت ایدوب طائفه مز بوره بی (فلاسفه)
 دیو ذکر ایتدیلر فلاسفه دخی بحسب العقل بونک اوزرینه رآی ایتدیلر كه طبایع
 اربعه دن بر یسندنه فی نفسه حرکت اختیاریه یوقدر پس طبایعه عبادتدن
 نه حاصل بوندن ایسه سبعة سیارات اولان زحل و مشتری و مریخ و شمس
 و زهره و عطارد و قمره عبادت اولیدر دیدیلر ز را بونلر بنفسه مستقل و کندو
 فلک کزنده تحرک و وجودده کاه نفعاً و کاه ضرراً مؤثردر پس اولی بودر كه تصرف
 کیلک ایسه اکا عبادت ایده رز دیدیلر و من حیث اسمائه سبحانه و تعالی حقه
 عبادت ایده رز زعم ایتدیلر پس اسم الاله دن جمیع اسمائک حقانی مستنده اولدیخی

کبی شمس دخی نور یله جله کواکبه مد اولوب (شمس) مظهر اسم اللهدر و (قر)
 دخی مظهر اسم رجن در زیر اسم اللهدن اولان اسم رجن مرتبه ده جبع
 اسمادن اعلی اولدیغی کبی قر دخی شمس نورنی حامل واکل کواکبدر (مشتی)
 دخی مظهر اسم الیدر زیر اسم الرب لاقتضائه المربوب کمال کبریا به شمولی
 جهتدن مرتبدن اخص مرتبه ده اولدیغی کبی مشتی دخی کواکب افلاک
 اسمیدر و (زحل) مظهر اسم واحد در زیر اسماء صفات اسم واحدك نحتده
 اولدیغی کبی جبع کواکب افلاک تحت خیطه زحلده در (مریخ) دخی مظهر
 قدر تدر زیر مریخ قهار یت مختص در (زهره) دخی فی نفسه سر یع القلب اولوب
 مظهر اراد تدر و (عطارد) مظهر علم در زیر عطارد سماء کاتدر و بقیه کواکب
 معلومه داخل تحت احصا اولان اسماء الحسنایه مظاهر او اوب و کواکب غیر
 معلومه لایعد و لایحصى اولان اسماء الهیه باقیه نك مظاهر یدر پس طائفه
 فلاسه فه نك ارواحی بالفطره الالهیه اولان مؤثر حقیقیدن من حیث الادراك
 الاستعدادی برشی ذوق یتکله هر بر کو کیده موجوده اولان اطیفه الهیه ایچون
 کواکب مزبوره عبادت ومن حیث الاسماء پرستش ایدوب مظهر اسم مضل
 اولدیلر و حضرت حق من حیث ظهور الاسماء والصفات نور ذات کواکب
 اولدیغی جهتدن معبود اذاته اولقی اقتضا ایلدی و لهذا السر بنی آدم
 و ذیریدن و انواع حیواناتدن وجودده برشی بو قدر لاکه اولشی بابودر که
 بر محدث و مظهره و یا خود علی الاطلاق حقه عبادت ایتیه پس علی التقید
 عبادت ایدن مشرک و علی الاطلاق عبادت ایدن موحد در وجه له سی
 حق تعالی نك عبادیدر و حق جله نك موجودیدر و من حیث الاطلاق حقه
 عبادت ایدن لر فقط امت محمد در زیر امت محمد اجزاء محدثانده بغیر تقیید من حیث
 الجمع حقه عبادت ایدر لر پس بر طائفه دخی فلاسه فهیه اختلاف ایدوب نجومه
 عبادت ایتکدن ایسه مطلقا نور و ظلمه عبادت اولدیر و طاعتی انواره تخصیص
 کواکب بدن احرى در دیوب نجومه تخصیص ایتکسرین حیث کان نور مطلقه
 و هر قنده اولور سه اولسون ظلمت مطلقه متخلیه به عبادت ایدوب نوره بر دان
 و ظلمه اهر من دیدیلر و طائفه مزبوره (ثنویه) نامیه شهرت بولدیلر و سر
 عبادت ثنویه بودر که اول ذات مقدس من حیث الاسماء والصفات جمع اضداد
 ایدوب بنفسه مراتب حقیقه و خلقته محیط و شامل و وصفینده حکمین و دارینده
 نعمتین ایله ظاهر اولوب حقیقه الهیه به منسوب اولان انواره ظاهر و حقیقه
 و خلقیه منسوب اولان ظلمتدن عبارت اولماغله کانه ثنویه جامع الوصفین

والضدين والاعتبارين والحكمين اولان سرالهي بي مشاهده ايدوب من هذه
اللطيفة الالهية حقه عبادت ايدرز زعميله عبده تور وطلت اولديلر و بوند نصكره
برطائفه دخی ثنويه به اختلاف ايدوب عبادت ناره ذاهب اولديلر بونلردخی فهم
قاصرلری اوزره ديرلکه مبنای حيات خود حرارت غریزیه طبعیه اوزرینه در
وحرارة غریزیه نك . معنی وصوره وجودیسی نارددر پس اصل وجودیالکزنارددر
دیوب عبده نار اولديلر و طائفه مزبوره (مجوس) اسمیله موسوم اولديلر
و مجوسيلرك دخی عبادت ناردده اولان سرونكته لری بودرکه احديه ذاتیه اسماء
و اوصافك مراتب و مظاهرینی باجمهم مقنیه اولديغی کبی ناردخی اقوای
استقصات و ارفع عناصر اولوب بسبب المحاذات جميع طبایعی مقنیه در و ناره
طبایع ثلثه دن بریسی تقرب ایده دیوب و تقرب ایتدکارنده قوه نارغالبه اولماغله
جمله سی بطریق الاستحالة ناره تحول ایدر و هوا و ماء و تراب و برودت و رطوبت
و بیوستدن اولان اسماء و صفاتك برینی قبول ایتدیوب جمله ذات ناردده مندرج و مضحل
او اور پس فلهذه اللطيفة طائفة مجوس ناره عبادت ایتدیلر قال الجلی * واعلم
ان الهیولی قبل ظهورها فی ركن من ارکان الطبایع الی هی النار و الماء و الهواء
و التراب لها ان تلبس صورة ای ركننا شاعت و اما بعد ظهورها فی ركن
من الارض ان فلا یمكنها ان تخلع تلك الصورة و تلبس غيرها فكذلك الاسماء
و الصفات فی عین الواحدیة كل واحدة منهن لها معنی الثاني فالنعم هو المنتقم
فاذا ظهرت الاسماء فی المرتبة الالهیة لا یفید كل اسم الا ما اقتضته حقیقته
فالنعم ضد المنتقم فالنار فی الطبایع مظهر الواحدیة فی الاسماء فلما انتشقت
مشام ارواح المجوس بعطر هذا المسك زكت عماموا فعبدوا النار و ماء عبدوا
الا الله الواحد القهار) و برطائفه دخی مجوسیة و فلاسفة و ثنویه و وثنییه به
اختلاف ایدوب عبادتک اصلا فائده سی بوقدر زعمیله لاجرم دهر من حیث
القطرة علی ما هو الواقع مقتضاسی اولان شیئله مجبولدر پس مقتضای دهر
بودرکه هرشی دفع ارحام ایله ظاهر و بلع ارض ایله مکتوم و معدوم او اور
دیوب راسما عباداتی ترك ایتدیلر و السنة ناسده طائفه ضاله مزبوره
(دهریه) و (ملاحده) تسمیه سیله مشهور اولدیلر (فانهم عبد و امن حیث
الهویة قال علیه السلام (ان الدهر هو الله) پس ذکر اولنان طوائف
ست اهل کتابدن اولیوب عقل ناقص و فهم قاصرلرینه او یدیلر و كذلك
اهل کتاب دخی متفرق اولوب جمله دن بری طائفه (براهمه) درکه

بذريت ابراهيم ودين خليل اوزرينه بز زعم ايتمكله كندبلره برنوع
 عبادت تخصيص ايدوب (لامن حيث نبي ولامن حيث رسول مطلقا) حقه عبادت
 ايدرز ووجودده برشي بوقدر الامخلوق خدادار و بز وجود وحدانية حقه
 مقررز ديرلر مع هذا انبياء ورسلى انكار ايدرلر وبويله زعم ايدرلر كه ابراهيم
 عليه السلام كندى عندندن انلره بر كتاب يازوب اول كتابه حقايق ذكر
 ايتمش اوله يعنى كتاب مزبور كلام الله در ديمزل وحقك متكلم اليه اولان
 وصفنى انكار ايدرلر وكتاب مزبور بش اجزاء اولوب درت اجزاسنى بچلردن
 هراحد ايچون قراءتنى مباح ايدوب جزو خامسنى آحاددن غيريسى مطالبه
 ايتمه سنه تجويز ايتيوب جزو خامسك كلمات غامضه واسرار يك بعد غورى
 اولغله هر كس فهم واذعان ايدمه مزديرلر وينلرنده مشهوردر كه جزو خامسى
 هر كيم تلاوت ابلسه لاجرم آنك امرى قراءت ايلينى اسلامه ميل ورغبت
 ايتديروب دينى محمدى يه داخل اولور ديرلر وطائفة مزبوره بلاد هند ده
 چوقدر وناسدن بعضيسى براهمه زينده اولوب براهمه ده نزديرلر وليكن براهمه
 انلرى كندبلردن عد ايتيوب انلر ايچون وثن پرستلردر وعبد ء اوئان بز دن
 دكلدر ديرلر پس ذكرى سبق ايدن اجناس مزبوره نك جمله سى تعبدات
 مذكوره يى كندى نفسلردن ابداع ايتمكله سبب شقاوت وباعث ضلالتلرى
 اولوب رحمت حق دن مر دود و مطرود اولديلر و كتابلرك برنوعى دخى امة
 موسادن اولان طائفة (يهود) دركه حالانسه وخ اولان
 دينلرى اوززه كونده ايكي كره صلاة ويوم كنورا كه يوم عاشورادر صومله
 ويوم السبت ده اعتكاف اليه عبادت ايدرلر وعبد اليهود شرط اعتكاف
 بودر كه يوم جمعة نك وقت غروبنده مأكول ومشرب ولوازم سائر يى تدارك
 ايدوب آخر اضواء يوم سبت دكين نه خارجدن برشي داخل بيت ونه يتلردن
 برشي اخراج ونه بيع وعقد ونه نكاح ايدرلر كما نقل عن التوربة قوله تعالى
 (فى التوربة انت وعبدك وامتك لله تعالى فى يوم السبت فلهذا احرم عليهم
 ان يحدثوا شيئا يوم السبت مما يتعلق بامر دنياهم وهذه حكمة جليلة فان الحق
 تعالى خلق السموات والارض فى ستة ايام ابتداء فيها يوم الاحد ثم استوى
 على العرش وهو يوم السبت قيل هو يوم الفراغ فلاجل هذا بعبد الله اليهود
 بهذه العباداة فى هذا اليوم اشارة الى الاستواء الرحمانى وحصوله فى اليوم
 فافهم جمعت جميع اسرار تعبداتهم ولم يبق شئ من اسرار الله الا وقد هدانا

اليه محمد صلى الله تعالى عليه وسلم فدينه اكل الاديان وامته خير الامة) وكما يترك
 برنوعى دخی امت عيسا دن اولان (نصارى) در كه مذکور لزام
 ماضيه نك جله سندن وامة محمد ه قريب العهد ودون المحمديون حقه
 قريبلردر لقوله تعالى (لتجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود والذين
 اشركوا وتجدن اقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى ذلك بان منهم
 قسيسين و رهبا نا وانهم لا يستكبرون) وسبب قرب بودر كه نصارى طالب
 حق اولوب حقه عبادتى عيسى ومريم وروح القدس ملاحظه سييله ابتديلر
 بعده عدم تجزيه ده قيل وقال ايدوب محدث عيساده قدم وجود حقه قائل
 اولديلر و بونكله تنزيه فى التشبيه مراد ابتديلر و لكن مذكور ثلثة من بوريه
 حصرايت سدكلر بچون درجه موحديتدن ساقط اولديلر ۳ وحصرو تقييد
 عقايد نصاراده تكه مدر يعنى بغير الدليل اثبات حكم تجوز اولمشدر وطائفة
 نصارى قرق طقوز صباح صوم اليه عبادت ايدوب يوم الاحد دن ابتدا ايدرلر
 ويوم الاحد ده ختم ايدرلر وماينلرنده يوم الاحد ده صائم اولماغى مباح قيلوب
 وقرق طقوز دن سكز كوني اخراج ايدوب قرق بركون مدت صوم قالمشدر
 وكيفيت صوملى وقت عصر دن عصر آخره بر ساعت قالنجه كه بكرمى اوج
 ساعت اولور قوت مقامه قائم اولاجق نسته تناول ايتيوب خروآب وفواكه
 قسمنى اكل ايدرلر واعباد تسعه ويوم الاحد ده اعتكاف ايدرلر بونلرك دخی
 تحتنده قبل النسخ علوم جبه واسرار شتايه اشارت واردر وليكن صدمز
 آنى پسان اوليوب مقصود دين اسلامك شرفنى تبيان وهربرى حروف
 مختلفه كى بريوزدن متحد و بريوزدن مختلف اولديغن عيان ايتكدر الحاصل
 مسلمون نصارى يهود برآسمه دهره مجوس ثنويه فلاسفه
 طبيعه عبده اوثان من حيث الكلى اصول طوائف مختلفه اون ملت
 اولوب هر برندن ترك ايدن ملل لايعد ولايحصى در وبرخوای (كنتم خیرامة
 اخرجت للناس) خیرامة امة محمد وحق دين اسلام اولوب حضرت سيد
 المرسلين وخاتم النبيين بعث اولنوب قرآن عظيم الشان نازل اولدقد نصكره
 جميع اديان سائر منسوخ و باطل واربابى عزمًا مظهر اسم مصل وعذاب
 ناره ملحق وواصل اولمشلردر وغير يلرك بعد النبي الاكرم سالك اولدقلى
 مسالك وذاهب اولدقلى مذاهب طريق شقاوت و غضب و مسلك الم
 و زع اولوب جله سى مغضوبين و ضالين و مطرودين وهالكيندر كك قال

۳ و فى القرآن انتهوا
 خير الكيم) اى انتهوا
 عن التثليث يعنى
 اقنوم الاب و اقنوم
 الابن و اقنوم روح
 القدس المراد باقنوم
 الاب ذات و باقنوم
 الابن علم و باقنوم
 القدس حيوة سيد

تعالى (ومن يبلغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين)
 الآية واي خسارة اعظم من فوت السعادة المنزلة لصاحبها في درجة القرب
 الالهى (والمسلمون كلهم سعداء بمتابعة النبي صلى الله تعالى عليه وسلم لقوله
 لما قال الاعرابي رأيت اذا احللت الحلال وحرمت الحرام واديت المفروضة
 ولم ازد على ذلك شيئا ولم انقص منه شيئا) او كما قال (هل ادخل الجنة فقال له
 عليه السلام نعم ولم يوقفه بشرط بل اطلق بتصريح دخول الجنة بذلك
 العمل فقط ومن حصل في الجنة فقد فاز باول درجة من درجات القرب كما قال
 تعالى (فن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز) (فالمسلمون على الصراط
 المستقيم وهو الطريق الموصل الى السعادة من غير مشقة) (والموحدون
 من المسلمين اعني اهل حقيقة التوحيد على صراط الله وهذا الصراط اخص
 وافضل من الاول فانه عبارة عن تنوعات تجليات الحق لنفسه بنفسه
 والصراط المستقيم عبارة عن الطريق الى الكشف عن ذلك فالمسلمون اهل
 توحيد والعارفون اهل حقيقة وتوحيد وماعدا هؤلاء فكلهم مشركون سواء
 فيه جميع الشيع والمثل المذكورة فلا موحدون الا المسلمون (والعارفون)
 عباد الرحمن (وعامة المسلمين عباد الرب) (مقام المحققين الحمد لله
 (ومقام العارفين) الرحمن على العرش استوى له ما في السموات
 وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى) (ومقام عامة المسلمين) (ربنا اتنا
 سمعنا مناديا ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فآمنوا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفرنا
 سيئاتنا وتوفنا مع الابرار) واعني بعامة المسلمين جميع من دون العارفين
 من الشهداء والصالحين والعلماء والعاملين فانهم عوام بالنسبة الى اهل القرب
 الالهى وهم المحققون باني الله اساس هذا الوجود عليهم وادار افلاك العوالم
 على انفسهم فهم محل نظارة من العالم بل بجالي الله من الوجود فعباد الله
 مع الله على الحقيقة والابرار مع الله على المجاز والباقون مع الله على التبعية والحكم
 على الحقيقة فالكل مع الله كما ينبغي فالكل عباد الله والكل عباد الرحمن والكل
 عباد الرب) آه اي مستمع قابل ارواح متعددة حروف مفردة كبر ربنة مختلفة
 ونور حقن مخلوقه اولد قلوبته نسبت اليه متحدة اولد قلوبرى شعاع شمس دن
 مضيئه اولان شعاعات مختلفة نك آفتابه اولان نسبتى كيدر وارباب حقيقتك
 عالم واحديته نسبت ايتدكبرى زجاجات متلوته ومختلفه ده ظاهر اولان
 نور آفتابك واحديتى كيدر وتنوع مظاهر دن شمس واحدة ده خود بنفسها

تنوع و تعدد اولدینگی اظهر من الشمس در پس من حیث الظاهر واحد
ومن حیث المظاهر ارواح متنوعه و متعدده اولدیه بر خوی (وان لبس
للانسان الاماسی) و بر مصداق (الیوم تجزی کل نفس بما کسبت) احوال
ناس برزخده و حشرده دخی مختلفه اولوب حق جل و علا عبادندن بعضیسنه
حکمت و بعضیسنه قدرتله معامله ایدوب و حکمتی ایله معامله ایتدیکی عبادنک
دنیاده اولان کسب و عملنک حقیقتی برزخده منقلب ایدوب معانی طاعات
ایچون صور مختلفه خلق ایدر و بنده کاسب حق تعالی کندو ایچون خلق
واقامت ایتدیکی صورته منتقل اولور مثلاً صلوة و صیام و حج و زکوة
و صدقه و غیرى طاعاتنک صور تدرینی حاضر بو اوب بر عمل حسندن عمل
آخر مستحسنه انتقالدن زائل اولمز و انتقال ایتدیکی صورت عمل یا بطریق المثل
ویا خود اندن اجل و احسن در دنیاده اولدینگی کبی والی یوم القیمة حقایق
اموری برزخده کندویه ظاهره اولمقدن خالی اولمز و مشاهده ایتدیکی
صورت اعمالنک حسن و نهجت و ضیا و نورانیته ذلک العلمده اولان اجتماع
خواطر و حسن مقصد و قدر طاعت حسنه اولور و کذلک قبح صورت
دخی اعمال سیئهده اولان انهما کنه کوره اولور مثلاً زانی و سارق
و شارب الخمر اولان اعمال قبیحه سندن صور قبیحه خلق ایدوب زانی
ایچون ناردن بفرج منت صورت قوروب ذکر بنی فرج ناریه ابلاج ایدر
و معصیت مزبوره ده بقدر الانهماک حرارت نار و نتانت رایحه ایله معذب
اولور و کذلک شارب الخمر ایچون دخی ناردن قدح و نار دن خیر خلق
اولوب معاقب اولور و کذلک طاعت ایله معصیت مایمنده مذنب اولانه
دخی گاه نورانی و گاه ظلماتی صور مختلفه عرض اولوب صور مزبوره ده
انتقالدن زائل اولمز و بتواتر الانفعال حقایق امر شینا فشینا اصحابنه
ظاهر اولوب احد حکمین ایله اوزرینه قیامت قویار و اگر حق تعالی
عبادنه قدرتله معامله ایدرسه عباد مزبور معانی عملنده واقع اولوب
ولکن صورت قدرتک معانیسن مشاهده ایدر مثلاً عبد عاصینک معصیتنی
مغفرت ایدوب صورت طاعات شبهته انتقال ایدر والی یوم القیام برزخده
بر صورت حسنه دن بر صورت حسنه ده و یا خود احسنه انتقالدن زائل اولمز
و کذلک عبد مطیعک دخی ازلی ازالده اوزرینه قلم شقاوت چکمش ایسه
عملنی جبط ایدوب الی یوم القیمة نارد اولان در کاتنه کوره صور قبیحه ایله

عقاب ایدر زیر اعمالی عن خلوص واعتقاد اولیوب صورت طاعتده معصیت
 ایدی (بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید) وحق سبحانه و تعالی بر زخده بر قوم
 دخی خلق ایدوب بر زخده ساکن اولور لر و عمر سورر لر و طوائف مز بوره
 نه اهل دنیادن ونه اهل قیامتندر و لکن خلق اولئدقلری اصل و متحدك
 اتحادی اولد یغیچون اهل آخرته ملحقدر * پس شول کسنه که بعد الموت
 روحانی انلر ایله مجانست ایندیه بر زخده انلر ایله مو انست ایدر و آنک مثالی
 شول کسنه یمه مشابه در که مثلاً بر قوم و اصل اولور که بوانلری و انلر بونی بیلوب
 بر برینه انیس اولور لر پس مخلوق بر زخ دخی بعد الموت روحی کندولر و مجانس
 اولان کسنه ایله مستأنس اولوب اگر فرح و اگر تر حده معیت ایدر لر و شول
 کسنه نك که روحی انلر ایله مجانست ایتیمه بعد الموت انلر ایله استیناس ایتیموب
 هر برینی صاحب فیض کورر و مستوحش اولوب دیار غربته دوشر و حق
 تعالی عبد عاصی یمه انلری سبب عذاب ایتکله افجیح صورته مرفی اولوب کمال
 مرتبه وحشت و نفرت ایدر اما نه چاره خلاص اولیماز ❖ نظم ❖ قیلدین
 توبه یمه یقنلر سه حصار * قالدك اول کور دکار که خوار و زار * یوق حصارك
 کیم چو بن کیره سن * باشکه عقلکی بر دم دیره سن * کر ایکی عالمده ایسترسك
 نجات * توبه قیل ایامه چون یوقدر ثبات * بو خبر لر کیم اشدك آشکار *
 خوش نصیحتدر اونته زنهار * و بودخی معلوم اوله که قیامت و بر زخ و دنیا
 وجود واحددر و بونك مثالی بحسب الفرض اشبو دائره مفروضه آخرت
برزخ
دنیا
 کبی در که نصفی آخرت و نصفی دنیا و بیتهاماده واقع خط اعتباری
 بر زخدر * پس سنك شول ایتك که انکله موجود سن و انیت مز بوره
 سنك عینکدر دنیاده و بر زخده و آخرته انیت مز بوره ایله قائم سن و لکن
 مابینده تفاوت بودر که امور بر زخ ضروریه در زیرا امور بر زخیه دنیایه مبنیه در
 كذلك امور آخرت دخی ضروریه در زیرا امور آخرت دخی بر زخیه مبنیه در
 فاما امور دنیویه اختیاریه در (ثم اعلم ان الله تعالی اذا اراد ان تقوم القيمة
 امر اسرافیل علیه السلام ان ینفخ النفخة الثانية فی الصور لان النفخة الاولى
 للفناء و الصور هو عالم الصور الروحیه ینفخ فیها النفخة الاولى من حیث
 اسمه المفقی و المیت فتعدم الصور و تنحل عن عقد هیأ کلها کما تنعدم الصور
 المرئیة فی النوم بالانتباه فتراجع الی محلها الذی خلقت منه ثم ینفخ النفخة الثانية
 فی الصور فتراجع کما كانت من عالم الارواح فتدخل فی قوالب الاشباح کعود

اشراق الشمس في زجا جتها وكل هذا باعتبارها في وجودها فان العالم
الاخروي هو عالم الارواح وجميع عالم الارواح عبارة عن مطلق الروح الموجود
في الانسان فلا يخرج الانسان عن نفسه لان الآخرة عبارة عن عالم الارواح
وعالم الارواح بحجمه مطلق روحه فالعالم جميعه كراء متقابلات توجد كل واحد
منهن في الاخرى على حكم الاحدية لاعلى حكم الماثلة والمشاهدة فجميع العالم
جوهر فرد غير منقسم في نفسه على الحقيقة وماتراه من التعدد والانقسام
فهو خيال بمثابة ما لو فرضنا الانقسام في الجوهر الفرد وهذا معنى قوله تعالى
(ونحشرهم يوم القيمة) ايمدى بنم نور ديدم ذكر اولئان اسرار ونكافي فهم
ايتد كسه مبارك باد ديسونلركه وجوده اولان سرا حديث مشهودك اولوب
وارواح انسيه مانند حروف مفردة نه يوزدن متحد ونه يوزدن متفرق ايدىكن
عين يقين ايله كور رسن وجنة ونار واهوال آخرتدن حق تعالى نك وعد
ووعيدىنى كشف وعيانا مشاهده ايدوب ايمانك زيد بن حارثه رضى الله عنه
ايماني كبي شهودى وعينى اولوب رسمى وغبى مرتبه سندن بكر ان شاء الله تعالى
زيدك مرتبه ايماني عن قريب مشوى شريفده كلكده مسموعك اولور پس
هر كسك ارواحى صور اعماليه سى اوزرينه حشرا اولوب روز جزا ده اصحابه اعمال
سينه وحسنه سى عرض اولمغله كاشف الاسرار مولانا خداوندكار بيوررلر كه
﴿ مشوى ﴾ پس قيامت روز عرض اكبر ست ﴿ پس قيامت عرض اكبر
كونى در ﴾ ﴿ مشوى ﴾ عرض او خواهد كه بازيب وفرست ﴿ عرضى اول كسسه
ايستر كه زيب و فرايله در يعنى عرض اعمال اولان روز جزا يى ارباب علوم نافعه
واصحاب اعمال صالحه اولانرا ايستر زيرا جمال وكمال وحسن خصالى ظهوره
كلوب ردوات وسعادتته نائل اولور كه زوالى يوق و برنوره واصل اولور كه
افولى يوق كما قال الله تعالى (يوم ترى المؤمنين والمؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم
وبيامنهم) وقال عليه السلام (ليس عبد يقول لا اله الا الله مائة مرة الا بعثه الله
يوم القيمة ووجهه يوم القيمة ليلة البدر) اخرجه الطبراني عن ابى الدرداء
وقال الله تعالى (يوم تبيض وجوه وتسود وجوه) روى عن ابن عباس
في هذه الآية قال تبيض وجوه اهل السنة والجماعة وتسود وجوه اهل البدع
والضلالة (وعن ابن كعب في هذه الآية قال صاروا فرقين يوم القيمة فقيل
لن اسود وجهها كفرتم بعد ايمانكم فهو الايمان الذى كان في صلب آدم حيث كانوا
امة واحدة) واما الذين ابيضت وجوههم (فهم الذين استقاموا على ايمانهم

مطلب
في اليوم العرض
الاكبر بمواعظهم

واخلصوا له الدين فيبض الله وجوههم وادخلهم في رضوانه وجنته) پس
جزا مقابلۀ عمل ده اولديسه ❖ مشوي ❖ هر که چون هندوی بد سودايدست ❖
هر کيم که مانده هندوی بد سودا بی وسيله رو در يعنی اعمال قبيحه وعقائد
فاسده ايله قابی قرار مشدر و نفسه ظلم ايتشدر (مسلم و بخار به ابن عمر
رضی الله عنه دن روايت اولئسان) (الظلم ظلمات يوم القيمة) حديث شريفي
مصدق قبحه ❖ مشوي ❖ روز عرضش نوبت رسوايدست ❖ يوم عرض
اکا ظمت و رسوايلىق در قال الفقيه رحمه الله قال ابن عنبسة (يفر كل انسان
من صاحبه واقربائه يوم القيمة من شدة ما يرى من الاهوال على نفسه حتى رأيت
في الاخبار) عن ابی هريرة رضي الله عنه انه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اذا كان يوم القيمة ترى الام ولدها فتقول له يا ولده الم يكن بطني لك وعاء
وثدي لك سقاء وجرى لك حواء فيقول لها اى شئ تريد بن يا اماه فتقول
ارفع عني ذنبا واحدا فيقول يا اماه انا مشغول بنفسي فلا تفرغ اليك) آه اى نفس
غافل روز جزا بر يوم عظيم در که حق جل وعلا اول يوم عرضى کتاب ميننده
يوز عدد دن زياده اسما ايله تسميه ايدوب جله مخلوق قبرلر دن طور وب والى
ما شاء الله حفاتا وعرا تا ميدان عرصانده خيران ودم بسته قالوب وکسه دن
کسنه يه در مان اولوبوب وملائکة صفا صفا قائمين اولدقلر يچون يوم قيامت
تسميه اولندي وجميع انس و جن برره جمع او او ب بعد الحساب والسؤال
(فريق في الجنة وفريق في السعير) اولدقلر يچون يوم الجمع ويوم الفرق
ديتلدى واول کون دن صکره بر کون دنخي او لمامغله يوم عقيم ويوم عظيم
ويوم عسير ديتلدى (ويوم تبلى السر آثر) (ويوم تقلب القلوب والابصار
ويوم تشخص فيه الابصار) (ويوم لا ريب فيه) ديويورلدى آه نفس ظالم اول
حسرت وندامت کوننى ملاحظه ايدرمى که انواع خوف ومشقة مبتلا اولوب
احوال ظلمه ذکر کون وارباب حقوق الله زاروزيون قالوب مالى يوقدر که ويه
وحصارى يوقدر که کبره من لدن آدم الى يوم الجزاء محشر ده جمع اولان
انبيا واوليا واصفيا واثقيا محضر نده خور وحقير اولوب و اعمال صالحه سن
ارباب حقوق الوب کندوسى مفلس وفقير قالور ونيجه شدتلر چکوب انواع
رسوايلىق کورر کاروى عن ابی هريرة قال النبي عليه السلام (من كانت له
عنده مظلمة لآخيه من عرضه او شئ فليتحلل منه اليوم قبل ان لا يكون له
دينار ولا درهم وان كان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته وان لم يكن له

حسنات اخذ من سیئات صاحبہ (عمل علیہ) آہ ای نفس بی انصاف سفیان
 ثوری حقلہ بین العبد اولان بخش گاہدن حق عیددن اولان برکاه بدتردر
 بیورر * ویزید بن سمره دن هر ویدر که دوزخ ده مانند شترافیلر ونیزه مثللو
 عقر بلر اولوب اهل دوزخ عذاب نازک شدتندن فریاد ایدوب امنیه تخفیف
 ایتد کلرنده زبانیلر حیات وعقارب اولدیغی درکاته ایلتد لر پس مار وکر دملر
 صحرایوب دوداقلربنه یا بشد لر و یوز لر ینک دریلر ین قویاره لر پس اهل دوزخ
 فریاد ایدوب بزی بونلردن قورتارک توقایل اولدق عذاب ناره کوتورک دید کلرنده
 حق تعالی حیات وعقارب بی لسان فصیح ایله سويلدوب ای ظالم لر حق تعالی
 بزی سز دنیاده عباد الاهی الیکزله ودلیکزله ونجیده ایتد ککرذن خلق ایدوب
 بوکون جزا کر ویررز دیولدغ واسع ایدد لر و لجم وشحم لر ین عظامنه وارنجه
 ییوب انواع عذاب ایله معذب اولد لر (وعن نعمان بن بشیر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم (ان ادنی الناس من اهل النار عذابا یوم القیمة رجل علیه
 نعلان من نار یغلی متهما دماغه کانه هر جل وهو یری انه اشد اهل النار عذابا)
 * الاهی برضعیف افتاده یم * نفس الله عاجز ودر مانده یم * نفس دیوب
 سويلرم اما بطلم که نه در هر دم الذن اغلرم خبرم یوق که نه نسته در آلهی
 توشه تقوایی عقابیه زادایت آلهی بزی آخرت غصه لر ندن آزاد ایت
 آلهی سنک عطاک موهویدر مکسوب دکل ورجتک عثایت دآردر عبادته دکل
 آلهی بن دیکله بولمز سک بکا بن دیدر مه بویولده قال وقیل حجاب
 ایسه سن دیدر مه عدد شرک ایسه سن رفع ایت جبهه هستی عائق اولورسه
 سن خلق ایت آلهی هر وجودک نوری سندن هر ممکنک ظهوری سندن
 هر عاشقک محبوبی سنسن هر ساجدک مسجودی سن هرذا کرک مذکوری
 سنسن هر شا کرک مشکوری سن هر حامدک محمودی سنسن هر قاصدک
 مقصودی سن هر مکانه سندن اثر وار اما بی مکانسن هر شینده سندن
 نشان وار اما بی نشان سن * نظم * کاه من اسکر از حد پروست *
 هزاران بار از آن فضلت فروست * اگر باشد دوصدخر من گاهم *
 توانی سوختن از برق آهم * اگر باشد ز عصیان صد گاهم * توانی شستن
 از چشم برآیم * دو چشم من دور دوست از ندامت * همین بس آب رویم
 در قیامت * آه کیم بی توبه وندامت اولوب ظلمات معصیت ایله هر آت قلبی
 پر کدورت ونفسی هندو صورت وسبه سیرت اولان بی دولت نیجه ایتسون که

﴿ مثنوی ﴾ چون ندارد روی همچون آفتاب ﴿ چونکه آفتاب کبی
 بوز طومز یعنی وجه روحانیسی ایمان و طاعت و عشق و محبتدن آفتاب کبی
 منور اولیه ﴿ مثنوی ﴾ او نخواهد جز شبی همچون نقاب ﴿ اول نقاب
 کبی بوز اور تو بجی برشیدن غیری ایستز زبرا شب تیرهده بیاض و سواد
 بررندن فرق اولندیغیچون هندوی بدمنظر وزنجی زشت هیکل آفتاب
 طلعتلر یاننده سواد صورت و قبح هیئتی ظاهر اولسون دیو سواد لیلی
 یوزینه نقاب ایدوب نور نهاردن فرار و نفرت ابتدایی کبی ظلمات طبیعه
 و کدو رات جسمانیده منهک اولان بد سیرتله دخی شب دنیایی حیوان
 سیرت اولان انسان صورتلرینه نقاب ایدوب موتدن و آخرتدن فرار و نفرت
 ایدرلر و کلیت ایلله دنیایه محبت و آفتاب سیرت و ماه طلعت اولان ارباب حقیقه
 عداوت ایدوب دنیایی اخرایه ترجیح ایدرلر و برخواستی (و لجدنهم احرص
 الناس علی حیوة) و بر مصداق (بود احدثهم لوبعمر الفسنة) متاع قلیل
 اولان حیات دنیایه طول عمره حریص اولورلر اما عجب امنیه یی حاصل و خیال
 باطلدرکه (ایما نکونوا بیدر ککم الموت ولو کتم فی بروج مشیده) موجبجه
 لاجرم برکون اجل کریمانلرین آلوب قورقدقلرینه اوغرارلر و بالجلله
 ﴿ مثنوی ﴾ برك بك کل چون نداردخاراو ﴿ اول جاهل و غافلک خار
 وجودی مانند برك کل اعمال حسنه طومز ﴿ مثنوی ﴾ شد بهاران دشمن
 اسرار او ﴿ و بهار لر آنک اسرارینه دشمن اولدی یعنی وردشکفته نمودار
 اولمیان درخت پر خاره ایام بهار عدو اولدیغی کبی مانند وقت بهار اولان
 یوم انشقاق و انفطار دخی فساق و فجارک خار وجودینه دشمن اولدی زیرا
 سیرتنده اولان انکداری اظهار ایدر فاما ﴿ مثنوی ﴾ و آن که سرتا پاکست
 و سوسنست ﴿ اول کسنه که باشند آباغه وارنجه کل و سوسندر یعنی من کل
 الوجوه جوارح و قواسی اعمال حسنه و افعال مستحسنه اظهار ایتکله باغ جنائی
 طاعت و عبادت و ذوق محبتله کلستان معرفت و شکوفه زار حقیقت اولمشدر
 ﴿ مثنوی ﴾ پس بهار اوراد و چشم روشن است ﴿ پس بهار آنک
 دوچشم روشنی در یعنی ایام بهار کل و ریاحین و سوسن و یاسمینه باعث بهجت
 اولدیغی کبی یوم آخرت و ربیع قیامت دخی اتقیا و اصفیانک روضات قلوب
 طاهرلرنده اولان ازهار محبت و انوار معرفتی اظهار ایدیحی و مشاهده جمال
 لایزالی ایتک ایچون چشم دلرینه نور و بریحیدر کما قال الله تعالی (وجوه یومئذ

ناضرة الى ربها ناظره) * بیت * بی جالت بوستان عیش مارا نور نیست *
 بی وصالت خاطر مهجور ما مسرور نیست * الحاصل ایام ربیع و فصل
 بهاری دلیلی سوسن و نسیمین و کل وریا حیندر و روز جزا و موت و لقایی دخی
 طلب ایدنلر عاشقان و صادقان در یو خسه ❖ مثنوی ❖ خار بی معنی خزان
 خواهد خزان ❖ خار بی معنی خزان ایستر خزان ❖ مثنوی ❖ تازند پهلوی
 خود بر گلستان ❖ حتی کند و پهلوسنی گلستانه اوره پس کدورات نفسانیه ایله
 بی نور و طاعت و عبادت و محبت و معرفتدن مهجور اولان اهل غرور دخی
 خار بی معنی کبی خزان مثابه سنده اولان جهان فانیده معمر اولمی ایستر که
 مانند گلستان اولان ار باب ایمان و اصحاب ایقان ایله مجر دهم صورت
 اولدقلری جهنمدن برا برلک دعوا سن ایدوب کندوی مر دان خدا کبی
 کوستره تشابه صورت ایله اولان ادعا ایسه دنیاده اولغله بیاضی سواد دن
 تمیز ایتیمان ایلله مظلمه و خس و خاشاکله ورد وریا حینی تفریق ایتین فصل
 خزان کبی دار دنیا دخی قبل الموت صالح ایلله طالح و موافق ایلله منافق و بالجله نك
 طینت ایلله بد طبیعتلرک سیرتتری نه صورتده اولدیغین اظهار ایتیموب جمله سنی
 علی السویه شکل انسانیده ارا ننت ایتیمکله اهل ضلالت حیات دنیویه به
 محبت ایدر لر که ❖ مثنوی ❖ تابوشد حسن آن و ننگ ابن ❖ حتی گلستانک
 ملاحت و اطافتنی و خار بی اطافتک عیب و ننگ ورنک ورنکی سر و اخفا ایلله
 ❖ مثنوی ❖ تانبینی رنک آن ورنک ابن ❖ تاکه رنک گلشن ایلله طعمه کلخن
 اوله جق اون خاری کور مبه سن یعنی صور جسمانیه و اشکال انسانیده
 مستوره اولان سیرت مستحسنه ایلله سرایر مستفحه نك حقیقتلرین بیلیه سن
 و مرتبه انسانیه دن مر دود و درجه ملکیه دن مطرود ایکن بحسب الشکل
 والهیکل دنیاده مرئی اولان تماییل صوریه اعتباریله ابلیس سیرت و نسناس
 جبلت اوللری زمره ناس دو بصیرتدن قیاس ایلله سن فاذا کان كذلك
 ❖ مثنوی ❖ پس خزان اورا بهار ست و حیات ❖ پس فصل خزان
 خس و خار بهار و حیاتدر اکا بناء که ❖ مثنوی ❖ بک نماید سنک و باقوت
 زکات ❖ وقت خزان سنک خارا کبی اولان خار ایلله باقوت پاک کبی اولان
 ورد اجری بر کوستر الحاصل هنکام خزانده آثار اشجار بیدار اولیموب
 هر برد رختک اوراق و ازهار و انواع انماری ایام بهارده آشکار اولدیغی کبی
 صور اعمالیه دخی دار دنیاده عیان اولیموب بلکه بر موجب (فتأ تون افوجا)

و بر مصداق (یوم تبلی السرائر) صور مکاتبه روز جزاده نمایان اولور
 و بودار غرورده حین موته دکن جله سی منساوی کورینور آه کیم بوانسان
 صورت اولان ابلیس سیرتله نه عجب غافل و جاهلار در خبر لری یو قدر که
 صور جن و شیاطین قوه ناریه و حرکت هوایه کبی صور مثالیه اولمغله
 مثلاً نار و جود شمع و مشعل ایله قائم اولمقچه طبخ طعام و اذابه فلذات ممکن
 اولمدیغی کبی مادام که جن و شیاطین دخی تداخل وجود جسمانی ایتدیکه
 قوای شیطانیه سنده اولان صفات خبیثه سی ظاهر اولمز فلهمذا جن و شیاطین
 علی الدوام اول فکر ده در که و ساطه ابدان ایله بالقوه اولان صفات
 شیطانیه لرین اظهاره قادر اولمادیغیچون ابدانه دخول ایده لر اتم اجسام واکل
 ابدان ایسه بدن انسانی اولدیغی جهندن جن و شیاطین دخی اکاسعی ایدرلر
 خانه وجود انسانه داخل اولوب قوه شیطنتلرین فعله کنورملر * پس شول
 مؤمنین موحدین که انبیا و اولیایه اقرار ایله قلوب طاهره لری کاشانه ایمان
 و ایقان و روزنه انوار قرآن اوله خاصیت ایمانله جن و شیاطین فرار ایدوب ائله
 دخوله اقتداری اولمز فاما شول فجره ضلالت طینت که صفات شیطانیه دن
 اولان و احر شریعت شریفه و سنن منیفه یه مخالفت و مشایخ طریقته عداوت
 اوزره اولسه وجود ظلمانیسی نور محبت و ایماندن دور و شب دیچور کبی
 بی نور اولمغله جن و شیاطین شخص مزبور ک کندولره مناسبات کلیه سن
 مشاهده ایتدکلر نده ظفر بولوب خانه وجودین کندولره مسکن دوزرلر
 و ابو هریره رضی الله عنه دن روایت اولئان (ان الشیطان یجری من ابن آدم
 مجری الدم فی العرق) حدیث شریفی مصداقجه بحارای دمنده جریان ایدوب
 اول شخص فاجرک کوشنده شنوا و چشمنده بینا و دستنده کبرا و پابنده
 پویا و زبانه کویا اولان جن و شیاطین اولوب شخص مزبور انسان
 صور تلویر ابلیس بدسیرت اولور و بمقوله یه شیاطین انس نسیمه اولنور
 و انبیا و اولیایه ضد اولوب اهل حق عداوت و امت محمده انواع ظلم و اصناف
 بدعتدن غیری شی ظاهر اولماز و اول شخص مردود صفات مزبوره ایله
 موصوف ایکن کندوی انسان کامل و کرچکدن عاقل صانوب کلیت ایله
 دنیا به کوکل باغله و موندن فرار ایدر و خزان دنیا کندویه بهار کورینور
 و کندوسی نه مقوله ابلیس ایدوکن کسینه بیتلر صانور پس تسلیم ایده لم که
 دیده بصیرت لری اولیان نادیده لر بونلرک حقیقتلرین فهم و ادراک ایتمامشله

ولكن نه بی مفید که جمله احوال بامر خدای لایزال * بیت * ایزدش کرد محرم
اسرار * پر وریدش بنمت انوار * مصداق بجه انبیا و اولیا دن مستور اولیوب
هر کسک سیرتی بر زخده و طامه کبراده نه صورته لایق ایدوکن دنیاده ایکن
دخی معاینه بیلوب کوررر مثلا بر باغده اولان اگر ازهار و اثمار و اگر خاشاک
و خار هر نه ایسه وقت بها رک ایابنه احتیاج سز * مثنوی * باغبان
هم داند آرزادر خزان * باغبان اول در ختی کلیدر بو خسه خار میدر وقت
خزانده دخی بیاور پس کذلک باغبان کلزار شهود اولان صاحب مقام محمود
و قطب دائرة وجود نور ایمانن بهره دار اولیان قابو فجار نه مقوله خاشاک
عصیان بی ازهار و خار طغیان بی اثمار و مسکن شیاطین مکار ایدوکن نور دیده
اسرار ایله دنیای خزان مثاله کوروب انکشاف حقایق ضمائر ایچون
وقوع یوم تبلی السرائر انتظار چکمز * بیت * نیک و بد یدش اوشود پیدا *
کی شود سرفهفته از بینا * موج بجه اول اکمل کلدن هیچ شی نهفته اولماز
فاما طبرانی معجم کبیره و حکیم ترمذی نوادر الاصولده انس رضی الله عنه دن
روایت ایتدکاری (ان الله عبادا يعرفون الناس بالتوسم) حدیث شریفنک
فخواسنجه ار باب فکر و نظردن بعض علماء ذوفراست و اصحاب مجاهدان دن
تصفیه درون ایدن نیجه اهل طریقت عین کرامت و دیده فراست ایله
نیک ایله بدی صورته اعتبار ایتکسز بعض توسمات ایله قبل الموت بودنیاده
فرق و تمیز ایتدکاری مثبت اولوب بو تقدیر جه هر بری باغبان بوستان وجود
و دیدبان روضه شهود ایکن میز عالم اولان باغبانن قطب زمان اراده اولنوب
دانش و بینش غوث اعظمه حصر اولنق نه بی مفید در دیو بعض افکاره
خطور ایدن اشبوسؤال مقدره جواب تدارک ایدوب بیوررر که نعم کرچه ار باب
کیاست و فراست دخی اصحاب دانش و بینش در * مثنوی * لیک دیدیک
به از دید جهان * لکن فرد کامل اولان اول قطب زمانک دانش و بینشی
عارفان جهان و مکاشفان زمانک کوروب بیلنه سندن یکدر مثلا باغده اولان
اشجاری خلق جهان اجمال اوزره بیلنه سندن باغبان نفس واحده ایکن
آنک بیلدوکی تفصیل اوزره اولدیغیچون بهتر اولدیغی کبی در زیر آفتابدن
ماه و امیر دن سپاه میاننده واقع اولان فرق بین کبی اولیا و اصفیانک دخی
قرب مکاننلرنده تفاوت بسیار اولوب ار باب مقاماتک قرب و وصلی اول فرد
اکلاک عنده بعد و فراق در و مدارج ارتقا و مدارج اعتلا اول وارث

اکملک سرینه وصول اولوب جله سنه وسیله وحقدن قبول فیضه واسطه
اولغله بلکه جهان اول صاحب زماندن عبارتدرسته کیم سلطان ولد بیور مشدر
❖ نظم ❖ کرچه جله لطیف وموزونند * لیک از یکد کر در افزونند *
هست اندر میان نشان فرقی * در بزرگی غرب ناشرفی * آن بردرد چشم را بدو *
این دهدبی دوا دو چشم ترا * شود آنچه بخواهد آوآزا * جان دهد چون
مسبح بی جان را * لیک این نادرست وکیا بست * قبله او ایما واقطابست
* اوست صراف وقت در دوران * قلبهارا شناسد از زر کان * پیش او کی
شود تبقی چوشقی * زلف را کی خرد بجای نقی * اینچنین کس ز فہم مادورست *
زانکہ اوسر سر هر نورست * فلہذا مولانا خداوند کار بومعنائی اشار
وبوسری اظهار ایچون بیور لر کہ ❖ مثنوی ❖ خود جهان آن یک کست
او ابلہست * جهان خود اول برکستہ در اول ابلہدر ابلہ تعبیرندہ
اشکال وارجاع ضمیردہ بعض احتمال اولغله شارح مثنوی زبده سالکان
طریقه مولوی شیخ اسماعیل انقروی متعنا الله بطول حیاته خوب تحقیق
ایدوب غیر بلری راه صوابہ کتہامش وارجاع ضمیری یرو پرینہ ایتماش * پس
محقق مصیب تحقیقی اوزرہ معنائویله اولور کہ جهان خود اول برکستہ در
یعنی باغبان شہود اولان روح عالم وزبده بنی آدم اول فردا تدر ❖ ع ❖
ہمہ چفتندو ہمچو حق اوطاق * واول اکمل کمل وفردا فضل نفسندہ ابلہ در
یعنی غافل عن الشر ومطبوع علی الخیر وصافی القلب وسایم الصدر برکستہ در
پس توجیہ مسفور اوزرہ اول کاملہ ابلہ تعبیری تجویز اولنوب بلکه ابلہ همان
اولدر زیرا (ان اکثر اهل الجنة ابلہ) حدیث منینی وزبیر رضی اللہ عنہک
(ان خیر اولادنا ابلہ العقول) قول شریفی اوزرہ ابلہ بومعنارده استعمال
اولنور کا قال ابن الاثیر فی النہایۃ (واکثر اهل الجنة ابلہ والابلہ هو الغافل
عن الشر المطبوع علی الخیر وقیل ہم الذین غلبت علیہم سلامۃ الصدور
وحسن الظن بالناس لانہم غفلوا امر دنیاہم فجهلوا حذق التصرف الذی
لا عقل له وفي حدیث الزبیر فان خیر اولادنا ابلہ العقول یریدانہ لشدة حیاتیہ کالابلہ
وهو عقول ابدی بنم جانم * بیت * می مانوش اگر توبی خار * سادہ کی کن کہ
تاشوی عیار * مضمون بچہ اول فرد کا ملک خم وجودی بادہ عشق رحانیدن مالا مال
اولغله جله ماسوادن پالک ومجرد وخیر محض وتارک شر وبحر علم لدنی اولمشدر
خلق جهان ایسہ آنک حقیقتندن غافل وعالم مرتبہ سنہ جاہل اولدقلر ایچون

اکا بله و نادان دیمشدر * بیت * دیوانه کسی بود که اوروی تو دید *
 وانکه ز تو دور ماند و دیوانه نشد * پس عقل جهانیان عند الحقیق جنون
 و اول فرد کاملک جنونی فتوندر سلطان ولدنه خوب دیمشدر که ﴿ نظم ﴾
 ابلهشیزان ز غایت خرد ست * نه چنان ابلهی که خوار و ر دست * کشتند
 نادان ز غیبار و زیار * سخت دانا و آ که و بیدار * سراین را نکرد فهم کسی *
 راز شاهان بکار سد بخشی * فاما بحسب اللغة ابله بین الناس احق و ساده
 دلرده استعمالی مشهور اولمشدر پس بو تقدیر چه اول فرد آکله ابله اطلاق
 نوع ما کرا هتدن خالی اولمدیغین توهم ایدنلرک دفع توهملیچون او ابلهست
 جمله سی استفهام انکاری اولق اوزره بو تقدیر ابله معنی و برلمشدر که متفرسان
 جهانک کورمه سندن اول باغبان نور وجود اولان قطب زمانک نور شهودی
 بهتر در جمله جهان خود عالم کبیر اولدیغی جهتدن اول مرد واحد دن
 عبارتدر هیچ اول ابله میدر دکدر بلکه اعلم العلماء و اعرف العرفادر پس جمله
 جهان اول بدر کاملدن عبارت اولیجاق سائر عرفا و عقلا نک وجودی نه در
 دینورسه اول سؤال مقدره اشو مصراع ثانی ابله جواب و یروب بیوررلر که
 ﴿ مشوی ﴾ هر ستاره برفلک جزومه است ﴿ مثلا هر ستاره فلک اوزره
 جزومه در یعنی بر خوای حدیث شریف (العلماء مصایح الارض) و بر موجب
 (مثل العلماء فی الارض کمثل النجوم فی السماء) مصایح زمین و کواکب آسمان دین
 اولان عالمان و عارفانک انوار نجوم مشاهداتی اول نیرشاهلک اجزاسی
 مشابه سنده در زیر حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم (اصحابی کالنجوم
 بابهم اقتدیتم اهتدیتم) بیوروب اصحاب کزین رضوان الله علیهم اجمین
 اول آفتاب اعظم و ماه اکرمک عندنده نجوم زاهره مشابه سنده اولدقلری کبی
 هر دور ده صاحب زمان و قائم مقام فخر جهان و خلیفه یزدان اولان
 وارث الملک دورنده اولان علماء بالله و عرفاء آگاه آنک اصحاب و اجزاسی در
 ﴿ نظم ﴾ همه چون اختران و آن دو چوماه * همه چون بند کاندان
 دو چوماه * نور اومی فروخت همچون خور * بر سر طالبان سعد اختر *
 و شر احدن بریسی او ابلهست جمله سنده اولان ضمیری خاریمناه ارجاع
 ایدوب جهان خود اول برکسنددر و اول خاریمعنی ابله در معناسن و یروب
 عند بعض الفعول بو وجهله اولان معنی و ارجاع ضمیر اید و ابرد در دیور د
 اولمش و لکن بعد و برودت ارجاع ضمیر ده اولوب بلکه شارح مزبور

توفیق سباق و تطبیق سیاقدن ذهول ایله توجیه معناده موفق اولوب
 مصراع ثانی پیمانده گفتارن ناهوار و افکارین افکار ایدوب سرتاپا کل
 وسوسن کی اولان اوبرک جزئدر تکیم هر ستار فلک اوزره جزؤ مه در دیمش
 * پس فهم درست اصحابنه خفی اولمیه که بوا ایات عجیبه النکاده بر توجیه
 دخی ممکن در که ضمیرک خار رجوعی اوفقی و بلکه معنای البی بواوله ابدی
 کاشف الاسرار مولانا خدوند کار * م * خار بیعی خزان خواهد خزان *
 نازند پهلوای خود بالکستان * بیشتن * ع * باغبان هم داند اورادر خزان *
 مصراعنه کلنجه خار بیعی کی اولان اهل فجوری اوم و تعیر ایدوب وقت
 خزانده کلستانله تساوی ادعا ایلین خار بیعی کندونک عیب و نقصانی مخفی
 اولمغیچون فصل خزان اکاحیات بهار آثار اولوب شب دیچور خزانده سنک
 سیاه ایله یا قوت احرب کورینور زعم ایدرل اما عجیب وهم باطلدر که باغبان
 خود خار ایله کلزاری وقت خزانده دخی بیلور و کورر فصل خزان روپوش
 عیوب اولدیغی نه بی مفید دینکده کویبا خار دل آزار اولان اشقیای بی عار
 جواب تدارک ایدر که لایالی فرض ایده لم که باغبان کورمش و بیلمش اول نفس
 واحده در پس شخص منفردک شهوری خلق جهانک وقوفی بینش جمهور دن
 یکمیدر یک دکادر دیو باغبان آلهی کورمه سنی قایر میان احقی تبکیک
 و تجهیل ایچون بیوررلر که عجب جهاتدر جهان خود اول برکسنه دن عبارتدر
 و بو معنایی اذعان ایتمین خار بیعی ایله ودنی در بلکه هر ستاره نک ضیاسی
 نور قره کوره قردن جزؤ مشابه سنده اولدیغی کی هر بینسانک نور چشم
 ستاره و شری اول فرد اکملک آفتابدن انور اولان نور ماهتاب بصیرتدن
 جزؤ مشابه سنده در دیمک اولور فافهم و مشنوی شریفک بویت لطیفی جمله
 مشکلات و محل تأملاتدن اولدیغی اوابلهست قیدندن متبادر اولور ولکن
 بعض نسخده * ع * خود جهان آنیک کسست او آکھست * واقع اولمشدر
 بو تقدیرجه معنی بویله اولور که جهان خود اول برکسنه دن عبارتدر و مظهر
 بنظر بنور الله اول فرد اکملک دل آگاه و دیده پرا نلبا هیدر پس واقع ائقال
 اشکال و رفع احوال احتمال اولوب تفصیله حاجت قالمز الحاصل روپوش زشت
 و زیبا اولان صورت دنیا مانند خار سر تیر اولان پی رو هوا به بهار تازه
 و حیات بی اندازه کورینور فاما کلزار بهجت انکیز مشابه سنده اولان مقربان
 خدایه ممت خزان صورت حیات بهار طلعت اولدیغیچون * مشنوی *

پس همی گویند هر نقش و نگار ❖ مرده مرده نك همی آید بهار ❖ پس هر نقش
و نگار و مر دینکو کار مرده مرده اشته بهار پراثمار کلو روز شمار ظاهر
اولور دیرل ❖ قاسم ❖ امید چنانست دلم را بخداوند ❖ در پیش رخت چاك
زخم خرقه پیروز ❖ المنة لله که زمستان بسر آمد ❖ هنگام بهار آمد و شد
نکعت نوروز ❖ فلهدا نور هدار رسول مجتبی علیه صلوات الله العلیا
دخول ربیع الاول اول ربیع ملاقات ایذیکی معلوم شریقلری اولمغله
تن شکوفه سنك آوان ذهاب و میوه جانك زمان ایا بنده (من بشرنی بخروج
صفر بشرته بدخول الجنة) و عدیله تبشیر بیوروب کذلک خوشه چینان
خر من حبیب مناندن اولان سر عشاقه تاج حسین بن منصور الخلاج دخی
(اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی) دیوب میدان محبتده چو کان عشقه باشنی
طوب ایدوب (ومن قتلته فانادیته) روضاتندن ثمره شهود احدی الذات تناول
ایتمشدر زیر ❖ مثنوی ❖ تابود تابان شکوفه چون زره ❖ مادام که شکوفه
ماند زره تابان اوله ❖ مثنوی ❖ کی کند آن میوها پیدا کره ❖ اول میوه
چنان عقدہ اظهار ایدر یعنی مادام که ازهار اشجار هو بدادر دوکه کبی اولان
عقدہ اثمار نا پیدادر پس شکوفه افناء وجود ایتد کچه شجر ده مخفی اولان
میوه اثبات وجود ایتز فاما ❖ مثنوی ❖ چون شکوفه ریخت میوه سر کنند ❖
چون شکوفه دوکلدی میوه باش ایلر یعنی عقدہ و سری ظهوره کتور رو کذلک
❖ مثنوی ❖ چون که تن بشکست جان سر برزند ❖ چونکه تن صندی
جان باش یوقارو اورر یعنی تن قیدندن خلاص اولوب (عند ملیک مقتدر)
اوجنه ارتقا ایدر ایلدی بنم جام ❖ مثنوی ❖ میوه معنی و شکوفه صورتش ❖
میوه معنی و شکوفه میوه نك صور تیدر ❖ مثنوی ❖ آن شکوفه مرده
میوه نعمتش ❖ اول شکوفه مرده در و معنی که مقصود میوه در شکوفه نك
نعمتی در ❖ مثنوی ❖ چون شکوفه ریخت میوه شد بدید ❖ چون شکوفه
دوکلدی میوه ظاهر اولدی ❖ مثنوی ❖ چونکه آن کم شد شد او اندر مرزید ❖
چونکه اول شکوفه فانی و محو اولدی اول میوه نماوز یاده لکده اولدی پس
سکا بعض مثال دخی ایراد اولسون که مثلا ❖ مثنوی ❖ ناکه نان نشکست
قوت کی دهد ❖ ناکه نان شکست اولدی چنان قوت ویرر یعنی نان تناول
اولمخد چخه بدن انسانی به چنان قوت ویرر کذلک ❖ مثنوی ❖ ناشکسته
خوشهاکی می دهد ❖ ناشکسته و صیقلما مش اوزم صالقلاری چن می ارغوان

ویر و همچنان ❖ مشوی ❖ تا هلیله نشکنند باادویه ❖ مادام که هلیله
ادویه ایله سحق اولیه ❖ مشوی ❖ کی فرازد تدرستی الویه ❖ تن در ستاک
چنان الویه قالدرد و علم افراشته صحت او اور بعض نسخده مصراع ثانی
❖ کی شود خود صحت افزا ادویه ❖ واقع اولشدر یعنی هلیله ایله مسمی اولان دوا
ادویه سائر ایله حل اولد چقه ادویه خود چنان سبب ازدیاد صحت مزاج
اولور یعنی اولماز معنای اوله کوره هلیله و سائر ادویه سحق اولد چقه چنان
مصح مزاج اولور و معنای ثانی اوزره هلیله سائر ادویه ایله ترکیب اولد چقه
چنان تسکین مزاج ایدر دیمک اولور هلیله بین الاطباء معروف ادویه دن
برجنس در اول دخی بر قاج نوعدر هلیله کابلی هلیله اصغر هلیله اسود
کابلی ایله اصفرک نواتی اخراج اولنوب قشری استعمال اولنور هلیله اسود
بتون سحق اولنور اطریفلاک جزؤ اعظمی هلیلجاستدر معدیه متعلق اولان
ادویه تک جزؤ اعظمی در هلیله اسود قور و قزبلغه بکرر واصفری مدور
وکابلیسی اوزون و اینجه زیتونه مشابه در خلاصه کلام (موتوا قبل ان تموتوا)
مفهوم شریفی معاینه و افناء وجود عاریه اولد چقه (الموت تحفة المؤمن)
نه معنادر بیلمز و مرآت قلبده انوار جمال لایح واحدق بصیرت مطالعه جلال
قدمه لایح اولماز ❖ قاسم ❖ گفت حق کل من علیها فان ❖ بفنا راضیم رغبت
جان ❖ ره بتوحید چون تواند برد ❖ عین اوراندیده در اعیان ❖ پرده بردار
ناشود فی الحال ❖ در چنین عید قاسمی قربان ❖ پس رؤیت جمال قدم بعدالعدم
و تحقیق بقا بعدالفنا اولد یسه لاجرم مشاهده ملکوت و مطالعه اسرار جبروت
ایچون افناء ناسوت فی اللاهوت ابتککه بر مرشد کامل و فرد اکلاک حومه
تر به سته داخل و اسرار قلبیه سته و اصل اولق کر کدر که بوسعادت عظمایه
نائل اولق حاصل اوله دیو حضرت مولانا بویانک تحقیقنه شروع بیوررل

❖ صفت پیر و مطاوعت وی ❖

بویان لطیف پیرک صفتی و پیرک مطاوعتی یعنی امر پیره امتثالی بیان ایدر
❖ مشوی ❖ ای ضیاء الحق حسام الدین بکر ❖ یک دو کاغذ بر فزا
در وصف پیر ❖ ای ضیاء الحق حسام الدین بر ایکی کاغذ طوط پیرک وصف
جیلنده زیاده ایله و صیغه امر اولق اوزره فزا فنزودن معناسنه اولوب و لفظ
بردخی علی معناسنه ای حقل ضیایی حسام الدین پیرک و صفنده زیاده اولق

ا وزره ابکی کغذ طوت که وصف پیبری زیاده ایدلم دیو مر حوم شعی توجیه
لطیف ایلش و مقرب بارگاه قرب دیومی مولانا جلال الدین رومی حکایت
مرد عرب ایله خلیفه بغدادی ایراددن مرادی مرشد کامل ایله مرید قابلک
احوالنی تعبیر و خلال قصه ده مناسبت ایله نیجه حصه تقریر نند نصکره
تمامی قصه ده دخی خود جهان اول بر کیمسه در و عرفای سائر همه چو ستاره
اول ماه انورک جزئی مشابه سنده در پیور مشرلر ایدی حسام الدین چلبی
ایسه حضرت ملانک انعکاس نور تربیه سنه جله دن اصفی مرات مجلی
و مشنوی شریفک تألیفته سبب مستقل اولغله تعریف پیبرده تقدم ایدن
وصف اجالی بی بر مقدار تفصیل و ابضاح ایچون ای مفتاح کنوز
اسرار مشنوی و مصباح بروز انوار معنوی بر ایکی کاغذ دخی طوت که
اول پییر طریقک وصفی زیاده ایلله لم دیو پیور لر زیر طالع صادق
دست ارادت اول آفتاب آسمان هدایتک دامن طریقته نشبث ایتدیکه
معارج وصلته عروج میسر اولمازای حسام الدین چلبی ❀ مشنوی ❀
کر چه جسم نازکت را زور نیست ❀ اگر چه سنک نازک جسمک قوتی
یوقدر ❀ مشنوی ❀ لیک بی خور شیدمارا نور نیست ❀ لیکن آفتاب سبز زره
نور یوقدر یعنی زره مظهر کل سنک قلبکز در و خور شید انوار معنوی
و مظهر اسرار مشنوی سنسن پس سنسن زره و سننک یوقدر و بعض
نسخه ❀ م ❀ کر چه جسم نازکت و بس زار ❀ بر نمی آید جهان را بی
تو کار ❀ واقع اولمشدر پس معنی بویله اولور که کر چه سنک جسمک نازک
و زیاده ضعیف و زار در ولیکن جهانک کاری سنسن حصوله کلن امان نسخه
اوله کوره بومعنی دخی ممکندر که ای حسام الدین چلبی اگر چه سنک جسم
نازک و قوای لطیفک ایچون قوت یوقدر یعنی مزید و صف پیبرده برقاج ورق
دخی طوت دیو جسم نازک که کلفت و زور و یلزل ولیکن اول آفتاب هدایت
اولان مرشد کامل سبز زره نور یوقدر بومعنی اوزره آفتابدن مراد حضرت
مولانا نیک جناب والانصابلری اولور زیرا که مولانای ولایت مآب حسام الدین
چلبی نیک آفتاب قلب رشاد یابیدر الحاصل ای ضیاء الحق حسام الدین کر چه
سکازجت و بر رمز مجاهده و مطاوعتدن جسمک زار اولمشدر لیکن سنک
بدر منیر ارادتک نور رشادی بزم آفتاب تربیه مزدن اقتباس ایتشد پس
صحت زیاده و وصف پیراز دیاده اولدغله نورانیت دخی زیاده اولور

بدر منیر خود مقابل آفتاب اولمد چہ قابل تاب اولمز دیمک اوله ومولانا قدس
 سره * تورا وشمارا نور نیست * دیه جک محلدہ امحاض نصح ایچون
 مارا نور نیست یور دبلر * اما ای حسام الدین چلبی سکا بشارت اولسون کہ
 ❀ مثنوی ❀ کر چه مصباح و زجاجہ کشتہ ❀ کر چه مصباح و زجاجہ
 اولمش سن یعنی مصباح نوری آتشدن اقتباس ایدوب زجاجہ دخی
 نورانیتی نور مصباحدن قبول ایتدوکی کبی سن دخی آتش جذبہ احدیت
 وشعلہ نور محبتی بزم نور آفتاب طلعت تربیہ مرزدن ایقاد ایدوب زجاجہ
 جسدک انوار تجلیات پرتو الوهیتدن (از جاجہ کانهها کوک دری)
 منظومک مصداقی ومصباح قلبک غایت صفا و کمال قرب و اتحاددن
 (المصباح فی زجاجہ) مفہومک ماصدقی اولمشدر ❀ مثنوی ❀ لیک
 سرخیلی دلی سررشتہ ❀ ولکن معنادہ دلہ منسوب اولان عسکرک
 سرخیلی وجہلہ سررشتہ سن یعنی کر چه کیم شمدیکی حالہ بحسب التبعیہ
 رشتہ دل پاک بزم هر بو طدر ولکن سلوکی اتمامہ ایرشدیروب سیر فی اللہ ولی
 مع اللہ مرتبہ سنہ واروب سرخیل سالکان طریقت وسررشتہ طالبان حقیقت
 اولوب من بعد سنک قبولک بزم قبولمز و سنک ردک بزم ردمز در دیو چلبی
 حسام الدینک کندولر دن صکرہ سجاده ارشادی تشریف ایدہ جکارینہ
 اشارت وبوطریقہ دخی بشارت یورولر کہ ای حسام الدین ❀ مثنوی ❀
 چون سررشتہ بدست کام تست ❀ چونکہ سررشتہ سنک دست مراد
 وقبضہ استعداد کدہ در ❀ مثنوی ❀ در های عقد دل زانعام تست ❀
 عقد دل رشتہ سنہ منتظم اولان در راطایف معنوی وغرر معارف مثنوی
 سنک انعام واحسانکندرز برا سندن استدعا اولماسہ بولائی منظومہ سلاک
 تحریرہ منسلک اولمزدی پس ای حسام الدین ❀ مثنوی ❀ برنو بس احوال
 پیر راہ دان ❀ پیر راہ دانک احوالی یاز و بلکه همان ❀ مثنوی ❀ پیر
 را بکرن وعین راہ دان ❀ پیری اختیار قبل وعین راہ بیل زیرا ❀ مثنوی ❀
 پیر تا بستان و خلقان تیرماہ ❀ پیر راہ دان مثلا وقت بهار و خلا بقی فصل
 خزاندر ❀ پس خزانده اوراق و اثماردن مجرد اولان اشجار بی ازهار اظهار
 اثمار ایچون فصل بهارده تابش آفتابہ محتاج اولدیغی کبی برخوای (اصلها
 ثابت و فرعها فی السماء) فروعی اوج ملکوتہ پیوستہ واصولی اراضی اجسام
 بشریہ دہ مثبتہ وقابل ثمرہ معرفت الہیہ اولان اشجار روحانیہ انسانہیہ

دخی پیرتابستان صفت تابش آفتاب، شعله تریه ابتدیکه میوه کمال ابله مالا مال
اولز و مادامکه زمستان حیوانیه و تیرماه بشریه دن خلاص اولدخه برک
ملکوت معرفت و شکوفه جبروت حقیقت چهره کشا اولمز آه کیم فرضی
دیده منور و بصیر دخی صاحب نظر اولسه لاجرم ابصاره شرط ابصار
وجود انوار اولوب تا که اشعه آفتاب تابان و یا خود انوار ماه و ستاره درخشان
و شعله سرج نیران اولمیه دیده نک بینشه مجالی اولمز و کذلک عقل دخی کرچه
کم دراک و بصر بصیرت صاحب ادرا کدر ولیکن مصادفه اسرار وحدانیه
و مشاهده انوار فردانیه باخصوص وجه باقیدن کشف حجب ظلمانیه و نورانیه ده
لاجرم آفتاب تابان ملت اولان تعلیم انبیا و ماه درخشان امت اولان ارشاد اولیاء
و کواکب ثواقب طریقت و مصابیح شب افروز شریعت اولان اصفیا نک
دلالتیه محتاجا در فلهذا مطلع انوار کاشف اسرار مولانا خداوند کار
بومعنائی اشعار ایچون مصراع ثانیه بیوررلر که ای حسام الدین ❖ مثنوی ❖
خلق مانند شبنم و پیرماه ❖ خلق عالم مانند شب سیاه و هر شد اعظم مانند ماه
نور پناهدر اما ای مستمع قابل پیرسمیه ابتدیکه مسند افاضل مجرد سفید ریش
و پیرسال خورده اولیوب بلکه ❖ مثنوی ❖ کرده ام بخت جوانانام پیر ❖
بختی جوان و قامت موزونی سروچشانه پیرسمیه ایتشم زبرا ❖ مثنوی ❖
کوزحق پیرست نه ازایام پیر ❖ که اول جوان بخت حقیدن پیردر ایامدن پیر
دکدر یعنی پیر عقل و کالدر نه آن که پیرماه و سال اوله بلکه پیرخرده نه
آغاز اولور نه انجام نیکم بیوررلر ❖ مثنوی ❖ او چنان پیراست کش آغاز
نیست ❖ اول پیرطریقت انجلین پیردر که ا کا ابتدا یوقدر ❖ مثنوی ❖
باچنان در یتیم انباز نیست ❖ انجلین در یتیم مانند و نظیر یوقدر یعنی
بدایتی عین نهایت و نهایتی عین بدایت بر در فرید ذی قیمت و عصرک
و حیددی قطب محمد سیرتدر و سعادت سرمدی و نور آفتاب محبتی بی افول
و ابدیدر پس ارباب مذاقه معلومدر که ❖ مثنوی ❖ خود قوی تر میشود
خرکهن ❖ کهنه باده نک کیفیتی خود نوباده دن اقوی در ❖ مثنوی ❖
خاصه آن خریکه باشد من لدن ❖ باخصوص اولخر قدمکه جانب حقدن
اوله ❖ شعر ❖ بیا ای ساقی جانها بیار آن باده در کشن ❖ بغایت خوش دلم کان
یاری پرسد که سن کیسن ❖ زهی الطاف بی پایان که می یابد دلم پنهان ❖
سلام گفت و جام دادو زانوزد که هی ایچ سن ❖ آکیم اولخر کهن شراب
عشق از لیدر که بر موجب (و سقیهم ر بهم شرابا طهورا) ساقیسی

دست جذبه جلال لم یزلی اولغله کیفیت رحیق مست خرابی قید حد ناندن
 آزاد ایدوب تابع تجلیات و جود حقانیس عین رحیق ایلش ❀ شعر ❀ دلم
 از عشق تومسانست و جان مست ❀ جهان مست و زمین مست آسمان
 مست ❀ طلب کردم بهر جای رسیدم ❀ ز شوق تومکان و لامکان مست ❀
 پس اول خر کهن و صاحب علم الدن نه مقوله راه دان حقیقت و لازم
 الاطاعة اولدیغی معلوم او لدیسه سالک مسالک طریقت او لماغیچون
 ❀ مثنوی ❀ پیرا بکزن که بی پیرا بن سفر ❀ پیر راه دان اختیار قبل که
 پیر سر بسو سفر ❀ مثنوی ❀ هست بس بر آفت و خوف و خطر ❀ زیاده
 بر آفت و خوف و خطر له پیرا هتدر پس سالکان راه حق و طالبان مشاهده
 جلال مطلق او لئله سر حد کبریا و جلال و حرم حرم و صاله و وصول
 بر رهبر دانا و بدرقه پیرینا اولدیقه (الرفیق ثم الطریق) مصداقجه میسر اولماز
 پس لاجرم دلالت پیره محتاج لدر بر خود روشند در که ❀ مثنوی ❀ آن
 رهی که بارها تورفته ❀ شول بر طریق صوری که کرانه سن اکا کتمش سن
 مع هذا ❀ مثنوی ❀ بی فلاوز اندران آشفته ❀ قلا و وزسز اول یولده
 آشفته و سرگردان و سراسیمه و حیران سن مثلاً کعبه نك طریق مبین
 و مسافه سی معین رهروانك دخی قوت قدملری آماده و دیده ینشاری کشاده
 ایکن نیجه کره کیدلسه بنه بی دلیل وارلز و حرم کعبه کورلنز فاما کعبه حقیقی به
 صد هزار و هزار انبیا و مرسلین و اوایا و مرشدین قدم صدق و خلوصی
 نهاده ایتمشکن هنوز نه اثر پایدانه نشان راه هویدا در پس برسالک پرسودا که
 ابتداء حالده نه بورا هه قدم قومش ونه دیده سی منازل و مراجلن کورمش
 ایکن بونك کبی راه بی پاینده بی بدرقه ره شناس وضع قدم تخمین و قیاس
 بیچاره و پاس و سرگردان و بالاسدر فلهذا حضرت مولانا یورور لکه
 ❀ مثنوی ❀ پس رهی را که ندیدستی تو هیچ ❀ پس بریولی که سن هیچ
 کورمدك ❀ مثنوی ❀ هین مروتنها ز رهبر سر میج ❀ زنهاریالکز کتمه
 دلیل راه شناسدن اعراض ایله و دلالتن قبول قیل سرکشاک ایتمه زیبا
 مرشد سر وصلت حق میسر اولیدی انبیا و اوایا بعث اولمازدی اگر چه کیم
 نادرا بی شیخ و رهبر بعضیلره و بسی و خدا پرور دیرل و لیکن وساطت
 شیخ ایله اولان وصلت کاملتر اولور مشهور در که و الهان راهدن
 برینه حق سبحانه و تعالی تجلیات صفات یله بهر روز قرق کره نجلی جلال

و کشف سبحات جلال اتمکله اول والہ وشوریدہ کمال سہ کردند خلقہ حالی
افشا ایدوب ای غافل اول جلیل وجبار بھر زور چهل باری حج واسرار
بکا حسن وجہان اظهار ایدر دیو افغان وزاری قیلار دی پس برعارف باللہ
انک حالسندن آکاہ اولدقدہ نصیحت ایدوب ای بیچارہ وسرکردان بلبل
شوریدہ کبی فغان ائمہ اکرمرد ایسک وار برکہ بازیدک یوزین کور
وخا کیانہ یوز سوریدیکچہ اول مست وحیران قبول نصیح آکاہ ائمہ یوب
بازید نہ قید کہ بن خدای بازیدک مشاہدہ جہان ایدرم دیوب عارف آکاہ
دخی بیہودہ سویلہ مرد ایسک برکہ وجہ بازیدہ نظر ایلہ دیو تکرار
ایدوب مایلندہ نیچہ ماجراد نصکرہ اول بیچارہ نصیح عارف قبول قیلوب
حضور بازیدہ واصل اولدقدہ بی قیل وقال بازیدک نظر خورشید مثالہ طاقت
کتور میوب تسلیم جان ایتدی تکہ سلطان ولد بو حکایہ بی نظم ایلہ تفصیل
ایتمشد ﴿نظم﴾ رو بین بازیدر ایکبار ﴿ناشوی پدش واصلان مختار﴾ دیدن
روی اوترا یکبار ﴿بہترست ای عزیز من ہشدار﴾ از چهل بار دیدن اللہ ﴿
پند من کیر ناشوی آکاہ﴾ چون سخن راقبول کرد از جان ﴿بسوی بازید
کشت روان﴾ شیخ رایک نظر برو افتاد ﴿برناید و در زمان جان داد﴾
از چنان مرک شد ز تو زندہ ﴿زبدہ کامران پایندہ﴾ کرچہ خلقسان خدای
رایندہ ﴿بلک کی همچو اولیایندہ﴾ آنچه ازوی بری توہر نفسی ﴿نبرد سالہا
بجہد کسی﴾ کست آنکہ رفت بی رہبر ﴿کارناید زحیش بی سرور﴾ پس
بوقصہ دن حصہ مند اولد کسہ شک وشبہہ ایتبہ سن کہ ﴿مثنوی﴾ کر نباشد سایہ
او بر تو کول ﴿اکر سن الہ وکولک اوزریتہ مرشدک سایہ ارشادی اولیہ
﴿مثنوی﴾ پس ترا سر کشتہ دارد بانک غول ﴿پس بانک غول بیابانی سنی
سر کشتہ وحیران ایدر دارد لفظنک معنای لازمیسی ویرلدی ﴿مثنوی﴾
غولت ازراہ افکند اندر کزند ﴿غول سنی رہ راستدن جدا ایدوب ضرر
وہلا کہ براغور ﴿مثنوی﴾ از توداہی تردد رین رہ بس بندہ ﴿سندن
دور بین وزیرک تربو یولده جوق اولدیلر وفکر و نظر لیتہ اعتماد ایلہ خدمت
پیردن سر پیچیدہ اولدقلر یچون مسخرہ غیلان وشیاطین اولوب تہ ضلالت
وہامون غوایتدہ ہالکین اولدیلر ﴿نظم﴾ کرچہ الاست منزل رہ دان ﴿راہ دیگر
دروست بی پایان﴾ راہ مانادرست و بی چونست ﴿برتر از عرش وفرش و کردونست
﴿نظر الشیخ یفتح العینین﴾ مثنیہ یا تیک خالق المکونین ﴿علم شریفہ خفی ولیہ کہ

غولك وجود وعدم وجودندہ قيل وقال اولوب سنن ابی داوددہ ابوہریرہ
رضی اللہ عنہدن وی اولان (لاغول) و مسلمدہ جابر رضی اللہ عنہدن مروی اولان
(لاعدوی ولاطیرہ ولاہامۃ ولاصفر ولاغول) حدیث شریفقری ایلہ بہضیلر
نفی وجودغولہ استدلال ایدوب ولکن ابن اثیرنہایہدہ تحقیق بنی نظیر ایدوب
بیوررلر کہ غول جن وشیطیندن برجنسدر جمعی غیلاندر وطوائف عرب
زمان جاہلیتدہ بویلہ زعم ایدرلر دی ککہ غول صور شتی ایلہ متلو ن
ومتشکل وعیون ناسہ مرئی وممثل اولوب ابتداء سبیلی طریق سداددن
اضلال ونحویل ومحل تہلکہ یہ القا ایلہ پس رسول علیہ السلام
لاغول قول شریفی ایلہ غولك عیننی نفی وعدم وجودنی ارادہ بیورمیوب
بلکہ صور مختلفہ ایلہ تلون واغتمیل ایدردیو واقع اولان زعم اعرانی ابطال
بیورر پس لاغول حدیث شریفك . معنای لطیفی (انہ لا یستطیع ان یضل احدا)
دیمك او اورودخی (لاغول ولکن السعالی) حدیث شریفی غولك وجودندہ وبومعناك
وقوعندہ دلالت ایدرلر براسعالی طاغۃ جندن اولان سحرہ در پس معنای حدیث
غول یوقدر ولکن طاغۃ جنیانندہ سحرہ واردر والمرتلیس وتخیلہ قادر در
دیمك اولور وبوندن ماعدا (اذا اغوات الغیلان فسادروا بالاذان) حدیث
شریفی دخا کا دلالت ایدر کہ لاغول قول شریفندہ اولان حرف نفی ایلہ
عدم وجود غول ارادہ بیورلماش اولہ ومعنای حدیث چقان غیلان وشیطین
تغول ایتسہ انلرك شرفی ذکر اللہ ایلہ دفع ایدیكر دیمك اولور باخصوص
ابوایوب رضی اللہ عنہك (كان لی تمر فی سہوۃ فكانت الغول تبجی وتأخذ) قولی
وجود غولی مثبتدر وفي السیر واصلہ من الغول بالفتح وهو البعد الحاصل
حضرت مولانا غول ایلہ نفس وشیطانی مراد ایتشالدر دنتہ کیم بیوررلر
ای سالک راہ ❀ مثنوی ❀ از نبی بشنو ضلال رھروان ❀ رھرولك ضلانی
فرقان عظیمدن استماع قیل ❀ مثنوی ❀ کوچہ شان کردان ابلیس
بدروان ❀ کہ اول بدوران وزشت جان اولان شیطان اول رھروانہ
نہ ایلدی ❀ مثنوی ❀ صد ہزاران سالہ راہ ازجادہ دور ❀ بردشان وکردشان
ادبار وعود ❀ اول خود را یلری جادہ طریق وصراط توفیقدن نیچہ یوز بیک
بلایق اوزاق ایلدی واول مدبر بنی سعادت لری راہ سداد توحید و تربیۃ
پیر فریددن کیرو دوندرب لباس تقوی وایمان وخلمت جذبۃ رحائدن
عریان ایلدی مثلاً عقر ناقہ ایدن قوم نمود وریح صر صر ایلہ ہلاک

اولان قوم هودی نیجه بر باد ایتدی ﴿ مشوی ﴾ استخوانها شان بین
 و موی شان ﴿ انلرک استخواننی کور و انلرک موینه نظر و ماقت بین اولوب
 ﴿ مشوی ﴾ عبرتی کیر و مران خر سوی شان ﴿ بر عبرت طوت و نفس و طبیعت خربنی
 انلر جاننده سورمه بس (فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الکذبین)
 فغوی کریمی اوزره بدرقه پیرایله زمین قدس شهودی سیرایدوب سمرانجام
 مکذبین نیه مجر اولدیغنی دیده یقین ایله تماشا قیل ﴿ ع ﴾ حاصلی اوله
 غافل ای عاقل ﴿ مشوی ﴾ کردن خر کیر و سوی راه کش ﴿ نفس خربنسک
 کردن ارادت طوت و راه هدایت جاننده چک ﴿ مشوی ﴾ سوی ره بانان
 و ره دانان خوش ﴿ ولطیف و خوش یول بیلچی و مرشدلر جاننده دلالت قیل
 ﴿ مشوی ﴾ هین مهل خر راودست ازوی مدار ﴿ زنهار چار نفسنی کندی
 مشتهاسنه صالی و یرمه و دست مجاهده یی اندن چکمه ﴿ مشوی ﴾ زانکه
 میل اوست سوی سبزه زار ﴿ زیرا که مرکب طبیعتک میل کلیسی سبزه زار
 مشتهیات نفسانیه و علف زار مستلذات حیوانیه جاننده در پس تسامح ایدوب
 ﴿ مشوی ﴾ کر یکی دم تو بغفلت و اهلش ﴿ اگر بر دم اول خری غفلت ایله
 کیر و قویه سن و حالته ترک ایلده سن ﴿ مشوی ﴾ اورود فرسنگها سوی
 حشیش ﴿ اول خر نفس رنفسده حشیش شهوات جاننده نیچه فرسخ کیدر
 ایتدی ای فرزند هوشمند ﴿ مشوی ﴾ دشمن راهست خر مست علف ﴿ خر
 نفس طریق ملکوتک دشمنی و علف ناسوتک مستیدر ﴿ مشوی ﴾ ای
 بسی خربنده را کرد اولتلف ﴿ ای غافل قتی چوق خربنده یی اول خر نفس
 ضایع و تلف ایتشد ای مستمع قابل اول یناودانا حضرت مولانا نک بونصحت
 رعنائی اسماع هوشمندانه آویزه دردانه اولدقده اسان جانله بوایاتک
 مضموننی ورد زبان جنان ایدوب ﴿ شعر ﴾ درخا کدان دهر دل شادمان
 بکاست ﴿ آن دل که فارغست ز غم در جهان بکاست * درد دار و کیر و فتنه دوران
 بسوختیم * داری خبر بکوی که دارالامان بکاست * دیو استر شاد ایتکله
 لطف و کرملرنن ارشادا لاطالین بیورر لر که ای طالب صادق ﴿ مشوی ﴾
 کر ندانی ره هر آنجه خر بنخواست * عکس آن کن خود بود آن راه راست ﴿ اگر بول
 بلز سک هر اول نسنه که خر نفس ایتدی و مرکب طبیعت مشتهی اولدی انک
 عکسنی ایله راه راست خود نفسه مخالفت و طریق ضلال هوایه متابعه مندر
 ایتدی سر رشته یی اله کتورد کسه ﴿ مشوی ﴾ شاور و هنر و آنکه خالفوا ﴿

تفسیر یاد اود انا
جعلناك خليفة
في الارض

۳ خلیفه بجزو ان یکون
یعنی فاعل ینخلفکم
او ینخلف من کان
قبله من الجن و هذا
اصح لدخول تاء
التأنیث علیه و قیل
بمعنی مفعول ای
ینخلف کل جمیل من
تقدمه و لیس دخول
التاء حیث تذقیاسا
الا ان یقال ان خلیفه
جری مجری الجوامد
کالتطیحة و الذیحة
مستند

۴ فاحکم بین الناس
بحکم الله تدبر الناس
و تصالحهم و هی
النبوة و انما عبرت
بالخلافة لانه اقیم
مقام الخلفاء الذین
قبله و کان قبله النبوة
فی سبط و الملائک فی
سبط فاعطاهما الله
تعالی اداود علیه
السلام (شیخ زاده)

مستند

(شاور و هن و خالفوهن) حدیث شریف نیک معنای تأویل یسی او زره عمل
ایدوب نفس مؤث ایله مشاوره قیلکن بعده نفس هر نه الغما ایدرسه مخالفت
ایدیکر زیراکه ❖ مشوی ❖ ان من لم یعصهن تألف ❖ تحقیقا شول کمنه که
نفس لرینه عصیان ایتدی نفسه توافق ایتدی یعنی متابعت و عدم مخالفت
ایله مشتهیات نفسه مألوف و طریق حقدن مصروف اولدی فاذا کان كذلك
بصیرت و انبیا و اوزره اولوب ❖ مشوی ❖ باهوا و آرزو کم باش دوست ❖
هوای نفس و آرزوی طبیعت دوست اولمه ❖ مشوی ❖ چون یضاک عن
سبیل الله اوست ❖ چونکه سنی حق یولندن اضلال ایدن اول غول نفس
و شیطان هوادر حضرت مولانا بویت شریفله سورة ص ده اولان اشبو
آیت کریمه نیک معنای منیفه سنه اشارت بیورر قال تبارک و تعالی (یاد اود
انا جعلناك خليفة في الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضاک
عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب)
یعنی حضرت واجب الوجود مقبض اللطف و الجود خلف آدم و رسول
محترم اعنی داود علیه صلوات الله الودوده خطابا و عبادنه ارشادا بیورر که
(یاد اود انا جعلناك خليفة في الارض) ای داود مودود پر عظمت و شان و وفور
فضل و محض احسانمزدن وجه ارضده اولان ملک اوزرینه سنی استخلاف
ایلدک و یاخود سندن اول قائمین بالحق اولان انبیادن سنی خلف قیلدق
و یاد اود بنم فیض و امر می بلا واسطه تلقی و قد بولده مستخلف علیهم
قصور لری اولغله امر می ابلاغله قصور لر بنی تقیم و نفوسی تکمیل ایچون
سنی واسطه و نائب مناب قیلدق (فاحکم بین الناس بالحق) بس بین الناس
حق و عدل ایله حکم ایله بومحمد امر و جواب ایچوندر بمعنی امر بالمعروف
و نهی عن المنکر ایدوب اصلاح نفوس ناسه سیاستله تدبیر قیل (ولا تتبع
الهوی فیضاک عن سبیل الله) و محل خلافت اولان هوای نفسه تابع اولمه که
هوای نفس و یاخود اتباع هوی سنی طریق حقدن اضلال ایتیه بوجوهله
اولان تفسیر فیضاک قوی و لا تتبع قوله معطوف و مجزوم اولمق جواب
نهیده اضممار ان ایله منصوب اولمقدن ار بحدرد ینلرک اختیاری اوزره در
کامال ابن سمین قوله (فیضاک فیه وجهان اظهرهما انه منصوب فی جواب
النهی و الثاني انه عطف علی لا تتبع فهو مجزوم و انما فحتم اللام لانتفاء الساکنین
و هو نهی عن کل واحد علی حدته و الاول فیه النهی عن الجمع بینهما و قد یترجم

الثانی (لهذا المعنی) ارباب فکرته خفی دکلدر که خلقت انسانی مدنی بالطبع
اولمغله هر بر شخصک انتظام مصالحی لاجرم مدینه تامهک وجودینه
محتاجدر که حتی بعضی حراث و بعضی طحان و بعضی خیاز و طبایخ و بعضی
نساج بعضی دخی خیاط اولوب الحاصل ناسدن هر بری بر همه اشتغال ایله
اعمال جمیعدن مصالح جمیعک انتظام و انعامی میسر اوله پس انسانک مدنی
بالطبع ایذیکی ثابت اولدیمسه بودخی مقرر در که بر موضعه که اجتماع جمع کثیر
اوله بهر تقدیر عند الاجتماع ناسک مابینی منازعات و مخاصماتدن خالی اولن
پس بهر حال فصل خصوصیات ایچون بر انسان قادر و سلطان قاهرک وجودی
لازمدر که اجرای حکومت ایله اصلاح نفوسه بذل مقدرات ایلیه ایدمی
اگر سلطان قاهر مجرد طلب مصالح دنیا ایچون وفق هواسی اوزره حکم
ایدرسه خلق عالمه ضرر عظیم اولوب اول سلطان هوایی رعیتی نفسیچون
فدا و مقاصد فاسده سنه وصول ایچون رعایا و فقرای و سبله ابتعا ایش
اولور پس وجه مشروح اوزره واقع اولان حکم باطل تخریب عالم و هرج
و مرج بنی آمده مفضی اولوب و بو طریقه اولان ضلال و سوء اعمال دخی
اول سلطان والینک خاتمه ده و آخرتده سبب هلاکی اولور فاما سلطانک حکمی
شریعت الهیه به مطابق و سنت سنیه نبویه موافق اولسه مصالح عالم
منتظمه و اسباب سعادات متبعه و ابواب خیرات علی احسن الوجوه مشتممه
اولور بناء علی ذلک حضرت حق و قادر مطلق دخی (فا حکم بین الناس
بالحق) فرمان شریفی ایله بین الناس حقه حکم ایذیجی برحا کم محقدن
لابددر پس یاد اود سن حق ایله حکم ایدن حاکم لردن اول و هوایه تابع اولان
ظالم لردن اوله زیرا متابعت هوا طریق ضلاله موجب و ضلال عن سبیل الله
دخی سوء عذابی موجب اولوب حقیقته متابعت هوا منجی سوء عذاب اولور
دیو بیورر اکابناء که هوا لذات جسمانیه ده انهماک و استغرافقه دعوت ایدر
و استغراق فی اللذات ایسه باقیات صالحاتدن اولان سعادت روحانیاتک
طلب و اشتغاله مانع اولور زیرا لذات جسمانیه ایله سعادت روحانیه حاشان
متضادتا ندر پس ضدینک بری قوت بولدخه بری ضعیف و برینک وجودیله
بری مفقود اولور و کذلک ضلال عن سبیل الله دخی موجب عذاب اولدیغی
ظاهر در زیرا حقان انسان جسمانیاتله عظیم الفت ایلمسه احوال روحانیاتی
کلیت ایله فراموش ایدوب و بو حال ایله موته مصادف اولسه محبوب حقیقیدن

مفارقت ایدوب اہالیسی الیہ ہرگز الفت ایتدیکی ایچون بردبارغر بت قراره
دوشرکہ اول دیارک مطالعہ انوارینہ عینندہ قوت ونور اولمز وترک محبوب
ووصول مکروہ الیہ اول خائب وخاسر لامحالہ اعظم عنا واشد بلائہ مبتلا
اولور حقا کہ متابعت ہوی موجب ضلال و ضلال موجب عذاب و نیکال
ایدیکی ثابت اولدیسہ حق سبحانہ وتعالیٰ دخی لا ثبات ذلک المعنی ۶ (ان الذین
یضلون عن سبیل اللہ لہم عذاب شدید) بیوروب و باعث عذاب نیران اولان
ضلالک دخی سبب حصولی یوم حسابک نسیانی اولدیغیچون ۷ (بمانسوا
۹ یوم الحساب) قول کریمی الیہ غایت کمال اوزرہ بیان بیورر (حکی عن بعض
خلفاء بنی مروان انہ قال لعمر بن عبد العزیز هل سمعت ما بلغنا قال
وما هو قال ان الخلیفۃ لایجرى علیہ القلم ولا یکتب علیہ المعصیۃ فقال
یا امیر المؤمنین الخلفاء افضل ام الانبیاء ثم تلا هذه الآية وعلم شریفہ
خفی اولیہ **کے** بوایت کریمہ دہ نیچہ معنایہ دخی اشارت وارد اشارتدن
برسی بودرکہ خلافت حقیقہ مکنتبہ انسانہ اولیوب بلیکہ حضرت
حق وجواد مطلق محض فضل واحسانیدرکہ عبادندن دیلدیکنہ برخوای
(تو فی الملک من تشاء) اعطا ایدرکہ قال عزوجل (انا جعلناک خلیفۃ فی الارض)
ای اعطیناک الخلافۃ و بر اشارت دخی بودرکہ فی الحقیقہ استعداد خلاف
بر مقتضای (وجعلناک خلائف الارض) انسانہ مخصوصدرو بنی آدم اگرچہ کیم
مستعد للخلافۃ خلق اولمشدر ولکن کمال قوت الیہ ہیچ احد درجہ خلافہ
بالغ اولماز مکریم نادر اولہ انک دخی قوت و کمالی حقک ارادتہ موافق
اولورسہ اولور و بومعناہ دخی اشارت وارد کہ خلقت عالم صورتہ متعلقہ
اولدیغی کبی جعلت دخی عالم معناہ تعلق ایدر فلہذا حق جل وعلا صورۃ
آدمک خلقتدن خبر و یرد کدہ (انی خالق بشر من طین) بیوروب ومعنا سندن
خبر و یرد کدہ (انی جاعل فی الارض خلیفۃ) بیوردی و کما قال تعالی (الحمد لله
الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور) وقال (الحمد لله فاطر السموات
والارض جاعل الملائکۃ رسلا) و بوسرہ دخی اشارت وارد کہ روح انسانی فیض
اول سبحانی اولوب فلہذا حق سبحانہ وتقصد اول روحی ذاتہ مضای قیلوب
(ونفخت فیہ من روحی) بیوردی پس روح اضای فیض اول اولدیسہ حق تعالیٰ
بذاتہ وصفاتہ خلیفہ سی اولدی اما بذاتہ خلافتی بودرکہ وجود روح بلا واسطہ
وجود حقندن فائض اولوب بوتقدیرجہ وجود روح وجود خلیفۃ وجود اللہ

۶ والمامۃ قرأت علی
قح یضلون و قراء
ابن عباس والحسن
وابو حیان رضی اللہ
عنہم بالضم ای
یضلون الناس وهی
مسئله لزمتہ للقراءۃ
الاولی فانہ لایضل
غیرہ الاضال بخلاف
العکس (مصون) سید

۷ قوله بمانسوا
ما مصدریۃ والجار
متعلق بالاستقرار
الذی تضمنہ لہم ولہم
عذاب یجوز ان یکون
جملۃ خبر الان ویجوز
ان یکون الخبر وحده
الجار وعذاب فاعل
لہ وهو الاحسن لقربہ
من المصدر (مصون)
سید

۹ قوله یوم الحساب
متعلق بنسیانہم
او بقوله لہم عذاب
(شیخ زادہ) سید

او اور اما بصفتان اولان خلافتی بودر که کذلک روحک صفاتی بلا واسطه
 وجود صفات الیهدن اولشددر پس هرووجود وصفاتکه بعد وجود الخلیفه
 اوله بالذات والصفات خلیفه الله اولانک خلیفه سی اولور و هم جرا اسفل
 سافلین موجودات اولان قالب انسانی به کلنجه که قالب فیض الهی بی قبول
 ایدن شیئک آخری و خلافتدن حظ ونصیب آلا نلرک اقلیدر پس مقدمه
 مزبور ه فهم اولندیسه وقتا کیم حق جل وعلاک ارادت ازلیه سی وجه ارضده
 انسانی استخلاف ایتکه تعلق اوله خلیفه سی اولان روحه بر منزل خلق
 ایتدیکه خلیفه نک اول منزل نزولته صالح اوله پس اول سرای خلیفه قالب
 انسانیدر و اول سرای عالیده سلطان روح ایچون محل استوا وموضع اتکا
 اولغه احرى بر عرش اعلا و تحت زیبا ایجاد قیلدیکه اول قلبدر و قلب
 ایچون دخی بر خادم ادیب احضار پیوردیکه خادم مزبور نفسدر پس
 (فطره الله الی فطر الناس علیها) فحوای کریمی اوزره اگر انسان خلق اولندیغی
 فطرت حق اوزر یته باقی فالورسه اومقوله انسان کاملک روحی بلا واسطه
 حقندن مستفیض اولوب اولدخی خلافت حقله عرش قلبک اوزر یته فائض
 اولور و کذلک قلب دخی خلافت روحله خادمی اولان نفسه نفس دخی
 خلافت قبله قلبه قالب دخی خلافت نفسه ارض الله اولان دنیایه افاضه
 ایدر لر پس روح پرفتوح ذکر اولنان اسباب و ادوات ایلخلیفه الله فی الارض
 اولوب اوامر الهی و توابع شرایع ایلخ عباد حقه اجرای احکام ایدر و بین
 الناس حقله حکم وهوادن اعراض و متابعت هوایی ترک ایتک خصوصیه
 خلافتندر تنکیم خصوصیت اکل حلال عمل صالح اولدیغی کبی کا قال تعالی
 (کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا) پس بطریق التطبیق بوآیت کریمه ده
 بومعنایه دخی اشارت واردر که حق سبحانه و تعالی داود روحی ارض انسانیه به
 خلیفه قیلوب قلب و سری و نفس و قالی و عقل و حواسی و جوارح و اعضایی
 وجهله اخلاقی عموما روحه رعیت قیلدی و بر مقتضای (کلکم راع و کلکم
 مسؤل عن رعیتیه) بین الرعیه امر حقله حکم ایتکه امر ایدوب و بر خوای (ولا تتبع
 الهوی) هوا ایلخ حکم ایتکه نهدی ایلدی زیرا حق سبحانه و تعالی قدره کامله
 و حکمه شامله سیله هوای باطلی صفات ضلالت و حقه مخالفت اوزره خلق
 ایلدی و ایجاد هواده حکمت بودر که اول فیاض مطلق عبادنی حضرت
 ذاته نور ذاتی و موافقت امر یله هادی اولدیغی کبی خلیفه سنده دخی صفة

هدایت و حکمت موجوده اولوب رعیتنی حضرتنه ضدیت طبع و مخالفت
امر هوا ایله هدایت ایلیه وسیر الی الله ایدن عاشقان الهی امر حقه موافقت
وهوای نفسه مخالفت قدمینی الیه سیرایلیه لربناء علی ذلك مرشدان راه حقیقت
و مشایخ طریقت (اولا الهوی ما سلك احد طریقا الی الله) بیورمشردر وسعد الدین
حوی کتاب المحبوبک آخرینه قریب بیوررلر که (من خلص نفسه عن تبعات
رقایقها المودعة فی خلايقها بتسليم تلك الرقایق الی الله الکریم الرحمن الرحیم
صارت نفسه كاملة شاملة عاملة فی المكنوزات والمسهودات بنسبة واحدة
فی الحق والخلق والرتق والفتق والسحاب والودق والرعد والبرق واذا صارت
نفسه كاملة صارت من نفس الله تعالی الی الی کتب علیها الرحمة وصارت مرحوما
بها و معلوما منها و مکتوبا و مرقوما فیها و عند ذلك استأهل صاحبها لشرف
الضم و حقه ان یتخلص من مقامات الظم والهم حتی حصل له مقام الجمع
فی السمع والسمع فی الجمع بفعل الرمی والقتل والنقض الحمد لله الذی اضاف الرمی
والقتل الی نفسه و اخرج العبد من مضایق حبسه) آه کیم عبد فقیرک اقبح خطیئات
واعظم جنایاتی متابع هوادر کا قال صلی الله علیه وسلم (ما عبد الله فی الارض
ابغض علی الله من الهوی) زیرا هو انک اضلالده اولان کمال قوتی غیریده بولنماز
حتی انبیاء معصومینده دخی تصرف ایتک احتمالی اولدیغیچون حق تبارک و تعالی
رسول و خایفه سی اولان داود علیه السلامه (ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله)
بیوروب آخر آیتده دخی ضلال کبیر طلب حقدن انقطاع اولدیغن تحقیق بیوردی
پس طریق طلبدن ضال اولان عذاب شدید قطیعه و جوار حقندن نکال
عظیم حرمانله امد بعید عمیقسه دوشوب مؤاخذ اولق مقرر در و بوقدر
عنا و بلایه سبب یوم حسابک نسیمانیدر آه یوم حساب بر عظیم کوندر که
هر محق هدایتی مقدار یله مکافات و هر مبطل بحسب ضلالته مجازات اولور
آه کیم ❖ بیت ❖ ایش بلندی ایشلیه سی ار کرک * بو یوله و ارامغه کی
سرور کرک * الهی بو کانه چاره دینور سه کاشف الاسرار مولانا
خداوند کار بیوررلر که ❖ مشوی ❖ این هوارا نشکند اندر جهان * هیچ
چیزی همچو سایه هر هان * بو هوایی جهاند ه شکست و مغلوب ایلز
همراهلرک سایه سی کی هیچ برشی یعنی امر هوایی ابطال ایلز الانوار ذات
احدیتک تجلیات یله افناء وجود ایدوب محض نور اولان مرشدان کاملانک
اثر صحبتی و افاضه نور محبتی ابطال ایدر ❖ قاسم ❖ جانی که دمی واقف

اسرار خدا شد * اودر کشف عاقل ظیل انهست * هر جا که رسد
مقدم مستان خرابات * در مقدم ایشان همه نورست و صفاهست * پس
حضرت مولانا قدس سره بومناسبت ایله اشبو بیانه شروع بیوررلر که

❖ وصیت کردن رسول علیه السلام علی رارضی الله عنه
که چون هر کسی بنوع طاعتی تقرب جوید بحق توتقرب جوی
بصحت عاقل و بنده خاص تا از ایشان همه پیش قدم باشی ❖

حضرت رسول علیه السلام امام علی رضی الله عنه به وصیت ایلمه سی
بیاننده در که چونکه هر برکسند بر نوع طاعت ایله حقّه تقرب دیلیدر
یا علی سن عاقلک صحبتی ایله و بنده خاصک صحبتی ایله حقّه تقرب دیله حتی
قدمک انلرک جمله سندن یلرو اوله کاروی عن علی رضی الله عنه انه قال
قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم (یا علی اذا تقرب الناس الی الله فی ابواب
البر فتقرب الیه بانواع العقل لتسبقهم بالدرجات والرفی عند الناس فی الدنیا
وعند الله فی الآخرة) وفی روایة (یا علی اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع
البر فتقرب الی الله بانواع العقل لتسبقهم درجة ورفی عند الناس فی الدنیا
وعند الله فی الآخرة) حضرت مولانا قدس سره دخی حدیث اخیرک مفهومان
ترجمه ایدوب بیوررلر که ❖ مثنوی ❖ کفت پیغامبر علی را کای علی *
حضرت خواجّه کائنات علیه اکمل الحیات اعقل عالم و اکمل اولیاء بنی
آدم علی بن ابی طالب کرم الله وجهه به ابتدای ای بکا جلیس و همدم
وانیس و محرم اولان علی ❖ مثنوی ❖ شیر حتی پهلوانی پردلی ❖ شیر حقسن
پهلوانسن پردل و شجاعت شعار سن یعنی امر هوا به تابع اولما مقده
پهلوان و مقتضیات نفسانیه بی شکست ایتمکده فغان ارسلان و نفس
و قوای معرکه مجاهداته القاده شجیع و بهادر سن ❖ مثنوی ❖ لیک
بر شیر مکن هم اعتمد ❖ لکن شیر و پهلوان لکده دخی اعتماد قیلله
❖ مثنوی ❖ اندر آدر سایه نخل امید ❖ امید نخلک سایه سنه کل یعنی ثمره
امید تناول اولنه جق نخل موزون محبت اولان مرشد کاملک شجره وجود
بهبودینک سایه تربیه سنه کل الحاصل ای علی فاضل ❖ مثنوی ❖ اندر آدر
سایه آن عاقلی ❖ اول عاقل واحد و مرشد منفردک سایه سنه کل که
❖ مثنوی ❖ کش نتاندر آدره ناقلی ❖ که اول عاقل کاملی یولدن ایتمکده

برناقل قادر اولیہ یعنی شہود جمال و تحقیق و کالی بر مرتبہ دہ اولہ کہ
ارباب نقل و روایت قبل و قال الہ انی مرتبہ شہودی اولان راہ حقیقتدن
نقل و حرکت ایتدر مکہ قادر اولیہ و یا خود ناقلدن مراد ہوا ی طبیعت
اولہ بونقدیر جہ اول ماقل کامل نور ذات احدیتہ برو جہلہ واصل اولہ کہ
ہوا ی نفسانی و آرزوی شہوانی بلکہ مطالب اخرویہ دن دخی انک
وجودندہ برشی قلمیہ کہ حتی انی مطلب حقیقی و نور ذاتہ غرق اولمقدن
آروب طریق کثر تہ نقل ایتکہ قادر اولہ و یا خود وحدت و وحدتہ کثر
مزاجہ و یرمکہ تلون حاصل اولیہ و بالجلہ بر طریقہ تزلزل واقع اولوب
(الرجال کالجبال) دیک اکا صحیح اولہ ابدی باعلی ❖ مشوی ❖ ظل اواندر
زمین چون کوه قاف ❖ اول خلیفہ رحمان و ظل یزدانک سایہ وجود
بہبودی وجہ ارضدہ کوه قافکیدر ❖ مشوی ❖ روح اوسیرغ بس
عالی طواف ❖ انک روح پرفتوحی زیادہ عالی طواف سیرغ قافدر صفات
مزبورہ آدم الاولیا علی المرتضایہ خطاب اولدبغی جہتدن حضرت
فخر کائنات وسند موجودات علیہ اکمل التھیاتک او صاف علیہ سیدر
و خلفا بعد الخلف فی زماننا وارث اکمل حقیقہ احدیہ و مظہر سر خلافت
محمدیہ اولان صاحب زمان و قطب دورانک وصف جلیلدر کہ سایہ
تریہ سی مانند کوه قاف اطراف عالمہ اولان قلوب عشاقہ شامل و روح
اضافیسی قاف قرب قاف قوسینہ واصل سیرغ بلند پرواز و کاملدر علم شریفہ
خفی اولیہ کہ ارباب عرفان کوه قاف الہ سیرغندہ تا ویلات کثیرہ ایتشلورد
پس سیرغی رب الارباب و تعین اول و قلم اعدادن تعبیر ایدر لرسہ کوه قاف عالم
برزخ و خیال مطلق و عالم اجسامدن عبارت اولور و اگر سیرغ مطلق وجوددن
عبارت اولور رسہ کوه قاف مراتب تعیناندن عبارت اولور و اگر سیرغ
حقیقت انسانیدن عبارت اولور رسہ کوه قاف جسم انسانیدن عبارت
اولور نہ کیم کاشف اسرار مطلع انوار مولانا خداوندکار بویت شریفہ
جسم انسان کاملی کوه قاف و روح شریفنی سیرغدن عبارت بیور مشلدر
آہ کیم سیرغ ذات واحد مطلقک آشیانہ سی قاف حقیقہ انسانہ در زیر
مظہر نام حقیقہ انسانہ اولغلہ ذات احدیہ تمام اسماء و صفاتیلہ اول حقیقہ
جامعہ دہ متجلی اولوب اول خلاصہ موجودات وزبدہ کائنات دخی
ظاهر و باطنیلہ احدیہ الجمع اولور و خلافت کالیہ سی حسیلہ روح پرفتوحی

مطلب

درنا ویل کوه قاف
وسیرغ

سیرغ قاف قدرة و قالب موزونی کوه قاف هدایت او لورو کوه قاف
غایت عظمتندن اطراف عالمی محیط اولدینی کی حقیقت انسان کامل دخی
تمامت حقایق عالمه مشتمل او لورو اول قاف حقیقة جامعه انسانیه به سیرغ
عرفانی اعتلا والتقا ایلان عارف واقفه برخوای (من عرف نفسه فقد عرف
ربه) مشاهده جمال مطلق میسر اولوب و کوه قافه و اصل اولان رؤیه
سیرغه نائل اولدینی کی اول قاف قرب قاب قوسینه دخی و اصل اولان
(من رآنی فقد رای الحق) قول منینی نه معنادر یلایوب سیرغ مطلق وجودک
بال هدایتی ایله قید تعیناتندن خلاص اولور امدی سن دخی عالی همت
و مرتضی منقبت اولمق دیلرسک * بیت * کذارى کن زکاف کنج
کونین * نشین بر قاف قرب قاب قوسین * مضمونجه اول دانا و بنایا و سیرغ
عنقائک سایه قاف تریه سنده آسوده اولکه بر موجب (فاخلع علیک) کونیندن
عبارت اولان معنی و صورت و غیب و شهادت قیدندن مطلق اولوب
مراتب کونینده توقف ایلایه سن و محیط قوسین و جوب و امکان و مرتبه
واحدیت و مقام محمدی اولان قاف قاب قوسینده متمکن و مظهر ذات
و صفات الهی اولمغله کونینی کندی حکمکنده یولوب جمله سنی کندی جانبکه
متوجه مشاهده قبله سن * م * آدمی چون نور کیرد از خدا * هست
مسجود ملائک زاجبا * نیز مسجود کسی * و چون ملک * رسته باشد
جانش از طغیان و شک * زیرا تحقق مقام واحدیت حاصل اولدقده انک
ذات و صفات جزئییه سی ذات و صفات کلیه الهیه و علم و ارادت برخوای
(و علمناه من لدنا علما) عین علم و اراده ربانیه اولور حاصل کلام ای حسام
سعادت انجام * مثنوی * کر بکویم تاقیامت نعت او * اکر اول انسان
عاقل و مرشد کاملک الی یوم القیام نعت و وصفی سوبلیم * مثنوی *
هیج آرا مقطع و غایت بجزو * هیچ انک اوصاف و نعوتنه مقطع و نهایت
استمه زیرا اول اکل کلاک قطره هستی موهومی دریای بی پایان و جود
مطلقه غرق و ذره تعین حدودی نور آفتاب قدومه مستغرق اولمشدر پس
ا کا نهایت و غایت اولمز (و تخلقوا باخلاق الله) مفهومیله متصف اولان ذات
خلیفه انک اوصافی منقطع و انجام بولمز و بالجمله ای حسام الدین چلبی * مثنوی *
در بشر روپوش کردست آفتاب * آفتاب حقیقت ذات بشرده روپوش
ایلشدر یعنی اسما و صفاتیه مرآت قلبه تجلی ایدوب صورت بشریه نور آفتاب

ذاته نقاب واقع اولمشدر امدی بواصال بی انفصال واتحاد بی افتراق
 من حیث المعنی ﴿ مشوی ﴾ فهم کن واللّه اعلم بالصواب ﴿ فهم درست
 ایله اذعان قیل حلول واتحادی محال بیل واللّه اعلم بالصواب ای حسام الدین
 وصاحب النور والیقین اول وجود کامل بونک کبی بر آفتاب شامل اولدیغیچون
 خواجه جهان یوردیکه ﴿ مشوی ﴾ یا علی از جمله طاعات راه ﴿ یا علی
 طریق حق طاعاتک جمله سندن ﴾ مشوی ﴿ برکزین توسابه خاص آله ﴿
 خاص خدا اولان مرشد اکملک سن ظل سعادتنی اختیار قیل که انک سایه سی
 سکا هدایت و خدمت و طاعتی جمله طاعاتن اولی و پر منفعتدر (یا علی انی
 احب لک ما احب لنفسی واکره لک ما اکره لنفسی) سکا وصیت اولسونکه
 ﴿ مشوی ﴾ هر کسی در طاعتی بگریختند ﴿ هر برکس بر نوع طاعته قاجدیلر
 وجوار حقن عذاب حرمانه دوشمیهلم وهوای نفسدن خلاص اولالم دیو
 مخالف سندن قاجوب بر نوع طاعت و موافقهته التجا ایدوب ﴿ مشوی ﴾
 خویشان را مخلصی انکیختند ﴿ کندیلره بر مخلص و ملتجا استرسک همان طور میوب
 یا علی سن دخی جمله دن اعلی مخلص و ملتجا استرسک همان طور میوب
 ﴿ مشوی ﴾ تو برو در سایه عاقل کرین ﴿ تارهی زان دشمن پنهان ستیز ﴿
 بوری سایه عاقل و ظل همت مرشد کامله قاج تا کیم اول عنود و مخالف اولان
 عدوی مخفی که نفس ستیز در اندن خلاص اوله سن یا علی یا علی ﴿ مشوی ﴾
 از همه طاعات اینت بهترست ﴿ دو کلی طاعتلردن بوسه سکا انفع واولی و بهتر
 و اعلی در پس سایه عاقلدن دور اوله که ﴿ مشوی ﴾ سبق یابی بر هر آن
 سابق که هست ﴿ هر اول سابق که وارد در اوزرینه سبق بوله سن یعنی اسب همت
 و خیل قربتی میدان تقریده مسابقه ایدن فارسان محبته مسابقه ایدوب
 (والسابقون السابقون اولئک المقربون) زمره سندن اوله سن زیرا اول اکمل
 کمل جمله وساطتی رفع ایدوب بی مزاجه کثرت ذات وحدته تحصیل و صلات
 ایتشدر پس سنک مرآت قلبک اول و اصل عاقلک نور محبت و سر وحدته
 پیوسته اولدقه بلا واسطه نور ذات بخته مظهر اولوب جمیع سابقلری سبقت
 ایدرسن اما بشرط آنکه ﴿ مشوی ﴾ چون کرفت پی رهین تسلیم شو ﴿
 چونکه پیری طوته سن یعنی دامن هدایتنه تشبث ایلیه سن علو شانندن آگاه
 و تسلیم اول ﴿ مشوی ﴾ همچو موسی زیر حکم خضر رو ﴿ موسای کلیم
 علیه صلوات الله العلیم کی خضر علیه السلام حکمی اشد بوری یعنی

حضرت موسیٰ خضر علیه السلامه ملاقی و تکمیل علم لدنی همچون جانب
 حقیدن تواضع ایله مأمور اولد بیگی کبی سندیخی اول خضر وقتدن تعلم علم لدنی
 ایدر ايسك فرمان شریفته امثال قیل ولم و کیف دیموب ﴿ مثنوی ﴾ صبر
 کن بر کار خضری بی نفاق ﴿ خضر وقت کار بنه بی نفاق و بلا تردد
 صبر ایله یعنی ظاهر حالک تسلیم و اقرار و درونک رد و انکار اوزره اولوب
 ظاهر و باطنک موافق اولسق اوزره صبر ایله که ﴿ مثنوی ﴾ تانکوید
 خضر رو هذا فراق ﴿ حتی خضر وقت اولان یوری کیت ﴾ هذا فراق
 یئنی و بئنی ﴿ دیمه و سایه تربیه سندن دور ایتمه بوییت شریفده
 اولان صبر بی نفاق قرینه سیله رضاد ن عبارتدر زیر صبر حالنده
 قلبده جزءک و جودی مقرر در پس ظاهرا و باطنا تسلیم مقام رضاده
 اولور یعنی ولی کامل و خضر وقت اولان مرد عافک متصل واحدی اولق
 ايسك جميع احوال و افعال و اطوار و اعمالنه قلبکده بروجله رد و انکار
 اولوب جله کار پسندیده و آنک رضاسی سنک رضاك اولوب کلیت ایله
 سن ارادن چیقوب ارادت و اختیارک آنک رضاسنه تسلیم اوله که اتحاد کلی
 اولوب خضر معنی سنی جوارندن رد ایتمه بو تقدیر چه مرید مرتبه سندن
 درجه مراده نائل اولور سن الحاصل ظاهر حاله مخالف ﴿ مثنوی ﴾
 کرچه کشتی بشکند تودم مرزن ﴿ اگر چه کشتی بی شکست ایله سن سویله
 ﴿ مثنوی ﴾ کرچه طفلی را کشد تو هم ممکن ﴿ اگر چه بر طفلی قتل ایله سن
 صاحب و صقال بوله یعنی ﴾ عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم ﴾ مصداقجه
 اول خضر وقت ظاهره مخالف بعض شیء ایله ظاهر اولوب سنک کشتی
 تعین و پنداری شکست و طفل نفس مکاری شهوات طبیعییه سندن قطع
 ایله تلف ایدر سه انجام کارنه حالده قرار ایدر دیموب کمال تسلیم و رضاده
 اولکه شر و ضرر اکا مخافت و نفع و خیر مطاوعته در زیر ﴿ مثنوی ﴾
 دست آور حق چو دست خویش خواند ﴿ انک دست ارشادنی چونکه
 حق جل و علا کندی الی قودی ﴿ مثنوی ﴾ تا بد الله فوق ایدبهم براند ﴿
 حتی حق سبحانه و تعالی ید هدایت و دست عنایتی بیعت ایدنلرک الاری
 اوزرینه سوردی کما قال الله تعالی فی سورة الفتح ﴾ ان الذين يبایعونک انما
 يبایعون الله بد الله فوق ایدبهم ﴿ بو آیت کریمه ده اولان مبایعه دن مراد
 بیعت رضواندر که حدیبیه ده اشجار مغیلان دن ام غیلان دیگله مذکور

بردرخت مشهورك سايه سنده واقع او بشدر وحديديه برقریهك اسميدر كه
موضع مزبور ايله مكه مكرمه ك مابني تخمینا مر حله واحددر وفي الاصل
حديديه موضع مزبوره محفور برچاهك اسميدر كما جاء في الحديث (ان الحديديه
بئر) وعند المسالك حديديه حرمدن معدود اولوب وعلى قول ابن عصار
حديديه ك بعضی حرم و بعضی حلدندر وتلفظ حديديه بالتخفيف والتشديد
جائز ولكن تخفيفه اصحدر ديمشقر فاما عامة محدثين تشديد ايله نقل ايتشدر
وفي الاصل بيعت دخي شول عقددن عبارتدر كه انسان عقد مزبوري او اولامر
بذل طاعت ايله على نفسه عقد ايدوب وجانب خليفه دن مستخلف
عليه التزام اولسان عهده وفا ايتك اوزره در عهده ايتكدر روى عن يزيد
بن عبيد قال قلت لسملة بن اكوع (على اى شى بايعتم رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال على الموت) وروى عن معقل بن يسار قال (لقد رأيتنى يوم الشجرة والنبي
صلى الله عليه وسلم يسابع وانا رافع غصنا من اغصانها عن رأسه ونحن
اربع عشر مائة قال لا تباعه على الموت ولكننا بايعنا على ان لا يفروا) قال
ابو عيسى لا منافاة بين حديثين ومعناها صحيح بايعه جماعة على الموت فلا يزالون
يقاتلون بين يديه حتى يقتلوا وينصروا وبايعه جماعة منهم على ان لا يفروا
وروى سالم عن جابر رضى الله عنه قال (كنا خمس عشرة مائة) وروى عن عمرو بن
دينار قال سمعت جابر بن عبد الله يقول قال لنا رسول الله صلى الله تعالى عليه
وسلم (انتم اليوم خير اهل الارض وكنا الفا واربع مائة) وروى عن عبد الله
بن اوفى قال (كان اصحاب الشجرة الفا وثلثمائة) وروى عن جابر رضى الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (لا يدخل النار احد من بايع تحت الشجرة
وروى) كان اول من بايع بيعة الرضوان رجل من بني اسد يقال له ابو سنان
بن وهب ولم يتخلف عنه احد من المسلمين الا جند بن قيس اخو بني سلمة قال
جابر انظر اليه لاصقا بابط ناقته مستترا بها من الناس ثم اتى رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الذى ذكر من خبر عثمان رضى الله عنه باطل) وبالجملة قصة
حديديه هجرة نبويه ك التجبى سنه سى ذى القعدة سنده واقع اولوب يعنى
حضرت سيد الانام عليه الصلوة والسلام اصحاب كرام ايله طواف بيت الله
الحرام نيتنه ماه مزبورك اول دوشنبه كوننده مدينة منوره دن نهضت ومكه
مكرمه عزم مزبور اقصاى حديديه نزول ايتكدر نده مشر كان
مكه حضرت فخر كائنات عليه اكل التحياتى زيارت كهبه دن صدد منعه

اولد قلری خبر المغله مراد جنگ و خصومت اولیوب بلکه مجرد حج و عمره به
 نیت ایدوکن طائفه قریشه افاده ایچون حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم
 اولاخراش بن امیه رضی الله عنہی ارسال ایدوب مقرران قریش انی قتله
 مبادرت ایدوب قبیله احابیش حمایت ایتکله خلاص اوایوب و تراب قدم
 رسوله یوز سوروب احوال قریشی عرضه قیلدقه عثمان بن عفان رضی الله
 عنہی مکّه مکرمه یه کوندروب عثمان رضی الله عنه دخی بر موجب فرموده
 مکّه یه واروب بعدتبلیغ السلام حضرت مقدس نبوی حرب و قتال قصدینه
 کلبوب بلکه حج و عمره نیتنه کلدیکن اعلام و ابلاغ کلام صلح ارتسام ایتد کده
 مشرکان بدفرجام رسول علیه السلامی زیارتدن منه اهتمام ایدوب عثمان
 رضی الله عنہی مقدم رسوله مراجعتیه رخصت و یرمیوب احتباسنه قیام
 کوسردیلر ازیں جانب اصحاب صفا انتساب دخی عثمان رضی الله عنہک
 سبب مکشی غالباً طواف کعبه بی اشتغالنه حل ایدوب عثمان رضی الله عنه
 طواف کعبه ده یاراتی تقدم الیه تفرد ایتدی دیو واقع اولان قیل و قال سمع
 هم ایون نبوی یه ایصال اولندقه حضرت مقدس نبوی پیوردیلر که بنم
 ملاحظه و مطالعهم بودر که عثمان بز اولمدقه طواف کعبه یه نیت دخی
 ایتیه پیوروب بوسوزده ایکن مشرکان مکّه عثمانی قتل ایتش خبری معسکر
 نبوت دستکاهده شیوع بولغله بوخبر ملالت اژدن خاطر انور مقدس نبوی
 محزون اولوب قریشه لازم کلانی یریتنه کتورمینجه بومیزاندن کتیم پیوردیلر
 و موضع مز بورده اولان درخت مذکورک التده اوطوروب و صحابه کرامی
 دعوت ایدوب اگرچنک واقع اولورسه هیچ فردرو کردان اولیوب (کنیان
 مرصوص) ثابت قدم اولمق اوزره مبايعه ایتدیلر میویدر که خواجه کائنات
 علیه افضل الصلوات پیوردیلر که ای اصحاب سعادت نصاب عثمان رضی الله
 عنه مهم خدا و رسوله کیدوب اشبو بیعت رضوانده بنفسه موجود دکلدیر
 و لکن بویعتک فضیلتدن بی بهره اولمغی عثمانه روا کور مزین پیوروب
 و کندولرینک دست راسته اشارت ایدوب بوال عثمانک الیدر و دست چپنه
 اشارت ایدوب بوال بنم المدر دیوب و صاغ النک اوستنه صول النی قویوب
 جانب عثماندن بیعت ایتدیلر و مشرکان مکّه بیعت مز بورده دن خبردار
 اولدقلرنده رعب کلی دوشوب عثمان رضی الله عنہ رخصت و یوروب
 حضرت رسالت پناهه کوندردیلر تفصیلن مراد ایدن تواربخ و سیره مراجعت

و قرأ تمام بن
العباس يبايعون الله
والمفعول محذوف
اي انما يبايعونك
لاجلك منه
قوله يد الله فوق
ايديهم يد اسم متمكن
امكن اصله يدى
بسكون الدال
فحذفت الياء و جعلت
الدال مجرى اللام
واما قول الشاعر
يد بان بيضاء وان
عند محمل * فالاصل
فيه ايضا سكون
الدال لانه لما حذفت
اللام في التثنية
بقبت اللام متحركة
وهذا ما قاله الامام
وربما يثنى ولا يعاد
اللام كقوله تعالى
بل يدها مبسوطتان
والدليل على
ما قاله جمعهم ايها
ايدى او اكثر ما يجمع
على افعال ما كان
على فعل نحو بحر
و البحر و كلب و اكلب
و ضرب و اضرب
واما الايدى فهي
جمع الايدى نحو
اكلب و اكلاب
واسهم و اسامع
من عرب القرأ

ابلسون الحاصل حتى سبحانه و تعالى مؤمنون بوجهه صدور ايدى بيعت من راضى
اولدغنى كتاب كريمه حبيبى محمد المصطفى عليه من صلوات الله الاوفاه اشارت
واصحابه بشارت ايدوب (لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة)
بيوروب اول بيعته بيعت رضوان ديديلر پس حضرت حق و فياض مطلق
رسوانى كمال جمعته له تعظيم و مؤمنلى قرب مكاتله تكريم ايدوب بيورر كه
(ان الذين يبايعونك) يعنى حبيبى شـ و ل مؤمنين و حدين كه مشركين اليه
مقاتله دن فرار ايتوب صف محاربه ده ثابت قدم اولقى و طلبا لمرضاة الله طريق
حقه بذل جان ايتك اوزره يوم حديبيه ده درخت سمره ك زر سايه سنده سنكله
عقد مبايعه قيديلر (انما يبايعون الله) انلر بيعت ايتديلر الا الله اليه بيعت ايتديلر
(لا لك الرسول منه اليهم بالمبايعه لله و الله هو الذى اشترى من المؤمنين
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة) يعنى كا ن اول مؤمنلى حق اليه بيعت ايتديلر
زيرا خواجه كائنات عليه افضل الصلوات مؤمنلردن اخذ ايتديكى بيعت امر
الهي اليه او لشدر پس براقبضاء (من بطع الرسول فقد اطاع الله) رسوله
اطاعت حقه اطاعت و حبيبى اليه مبايعه الله اليه بيعت اولور و ياخود اول
مؤمنلر نفسلر بنى ثمن جنته مبايعه ايتكله بيع و شمرالى الله اليه اولور و ياخود
(انما يبايعون لله) قراءتى اوزره معنى آيت اول مؤمنلرك بيعتى رضاء حق
ايچون اولور ديكدر (يد الله فوق ايديهم) يد الله مبتدا فوق ايديهم خبر
وجهه سى ان الذين قولنده اولان ان ايچون خبر ثانى در و ياخود يبايعون
كله سنده اولان ضمير فاعل دن حال و ياخود جمله مسأله فقه در و هو ترشح للعجاز
فى مبايعه الله حاصل معنى حق جل و علائك يدى مغفرت اليه مؤمنلرك ايدى
انابتلر ينك فوقنده در ديمك اولور (كما يقال سماء الله وارض الله و هذه يدى يده
سبحانه لان الله يد على كل شئ و ليس المراد اعضوا او جزأ ولكن المرسل
سبحانه جعل يد المرسل بمنزلة يده فى المبايعه اعلاما بصحة القبول و شرف
الرسول قال ابن عباس يد الله بالوفاء بما وعدهم من الخير فوق ايديهم فى المبايعه
وقال السدى كانوا يأخذون بيد رسول الله صلى الله عليه وسلم فيبايعونه ويد الله
فوق ايديهم فى المبايعه يعنى بالنصر و التوفيق وقال الكلبي اليد ههنا بمعنى
النعمة اي نعمة الله عليهم فى الهداية فوق ما صنعوا من البيعة) بناء على ذلك
امام فخر الدين الرازى بيوررلر كه بو آيت كريمه ده واقع اولان يد، ووجه
تختمه وار در زرا موضعده بابودر كه يد معنى واحده دلالت اياه و ياخود

معنیہ دلالت ایلہ پس معنای واحده دلالت ایدرسہ یددہ ابکی وجہ اعتبار
اولئور وجہ اول یداللہ نعمت وید مؤمنین احساندن مجاز اولوب معنای آیت
اللہک نعمتی مؤمنلرک اللہ طاعانلہ اولان احسانلری فوقندہ در دیمک اولور
کافال الله تعالى (بل الله بمن علیکم ان هداکم للایمان) وجہ ثانی یدنصرتدن
مجاز اولوب معنای آیت حق جل وعلانک مؤمنلرہ اولان نصرتی مؤمنلرک
رسولہ اولان نصرتدن اقوی واعلادر دیمک اولور کافال الید لفلان ای
الغلبۃ والنصرۃ والقوة له فاما ید موضعیدہ معنیہ دلالت ایدرسہ اللہ ید
استادی مجاز وبمعنی الحفظدر وحق مبايعین ده اولان یدحقیتقدر کہ جارحہ
معناسہ اولوب بوتقدیرجہ معنای آیت کریمہ اللہک یدی حفظ الیہ مؤمنلرک
الری اوستندہ در دیمک اولور (وقال الریحشری لما قال تعالی انما یایعون الله)
اکدہ تأکیداعلی طریق التخییل فقال (یدالله فوق ایدیہم) زیدان ید
رسول الله التي تعالو ایدی المبايعین هی یدالله والله منزہ عن الجوارح وعن
صفات الاجسام وانما المعنی تقدیر ان عقد الميثاق مع رسول الله عليه السلام
کعقدہ مع الله من غیر تفاوت بینہما (حقا کہ تفسیر زیحشری تحقبق بلیغ اولوب
مولانا خداوندکار دخی * م * دست اورا حق چودست خویش خواند *
دیومعنای کشافی اختیار بیور مشلردر وبالجملة بوآیت کریمہ متشابہاتدن
اولمغله سلف طریق اسمہ کیدوب سکوت وخلفہ مذهب احکمہ کیدوب
وجوہ محتملاتی تاویل بیور مشلردر فافہم نتیجہ کلام و خلاصہ مرام
عہدہ وفلازمہ اصفیادن اولمغله حق سبحانہ وتعالی بیورر کہ (فن نکث
فانما ینکث علی نفسه) پس بوآیت کریمہ نک معناسی اکر یددن مراد نعمت
وعلیہ وقوت اولورسہ نقض عقد ونکث عہد ایدمک ضرری نفسنہ عائد
اولور زیرا عمل قلیل مقابله سندہ اولاجق احسان جزیلی نفسندن فوت ایتکله
خسران عظیملہ خائب اولور دیمکدر واکر یددن مراد حفظ اولورسہ نکث
(انما یایعون الله) قوائہ عائد اولور یعنی حبیم سنکله بیعت ایدن کسنہ
نقض عہد ایدرسہ انک ضرر نکث سکا عائد اولمزیرا فی الحقیقہ بیعتی
سنکله اولیبوب بلیکہ الله الیہ اولمش ایدی پس ضرر نقض الله عائد اولمز
زیرا حق تعالی برشی الیہ متضرر اولمقدن منزہدر پس ضرر نکث عہد
لاجرم نفس ناقضہ راجع اولور وبوندن صکرہ حق تبارک وتعالی عہدہ
وفاقیلان مؤمنینی اجر جزیل الیہ تبشیر ایدوب بیورر کہ (ومن اوفی بما

قوله ینکث قرأ زید
علی ینکث بکسر
الکاف والعائد
علی نصب الله
فی عاهد علیہ الله
ورفعها ابن ابی
اسحق علی انه تعالی
عاهدہم سنہ

قرأ نافع وابن كثير
وابن عامر فسنوئية
بنون العظيمة
والباقون بالياء
من تحت وقرئ
عهد عليه ثلاثيا
سند

عاهد عليه الله فسبؤته اجرا عظيما (وشول من كه عقد بيعته ثابت قدم
اولوب اللهله معاهده ابتدكي شي اوزرينه وفا اليه عن قريب حضرت
حق عهده وفا اليه اجر عظيم اعطا ايدر يعني جنات افعال وصفاته انواع
نعمة بن زوال وجنت ذاته رؤيت جمال بن مثال ارزاني بيورر ﴿ شعر ﴾
اي دوست انتظار مفرما كه بعد ازين * دلرانه صبرماندنه آرام ونه قرار
﴿ فائده ﴾ قال الامام الرازي وقد ذكر ان العظيم في الاجرام لا يقال
الا اذا جمع الطول البالغ والعرض الواسع والسمك الغليظ فيقال للجبل الذي
يرتفع ولا اتساع لعرضه جبل عال او مرتفع او شاهق واذا انضم اليه الاتساع
في الجوانب يقال له عظيم والآخره كذلك لان كل ما في الجنة يكون من ارفع
الاجناس ويكون في غاية الكثرة ويكون ممتدا الى الابد لا انقطاع لها
فيحصل فيه ما يناسب ان يقال له عظيم والعظيم في حق الله اشارة الى كماله
في صفاته كما ان في الجسم اشارة الى كماله في جهاته اي طالب فائق بيعت رضوان
وعاشق صادق رؤيت جمال يزدان محرمان حرم حريم رباني ومقربان بارگاه
قرب سبحاني اولان اصحاب كشف وايقان وارباب ذوق ووجدان بوآيت
كرمه ده قرب فرائض مشاهده اتمككه جمال عرايس كلام رب الاربابدن
كشف نقاب وكمال شوق پرتابلندن كلمات معجز نظا ملرين اطناب ايدوب
بيورر لركه اول احدي الذات وسرمدى الصفات سرور كائنات عليه اكمل
الحياتك غايه فنا وحقله بقاسني توضيح يعني عين جمع ومقام التباس وظهور
عين وعين جمعه اولان ظهور جمع الجمع امرني تصریح ايدوب مقام اتصاف
واتحاد ظهور ذات وصفاته مرآت ابتدكي حينده نور ذات وصفاتي نور
فعلده باهر وهو هو مرتبه سيله ظاهر اولديغن عين بصيرتلى اولان ارباب
شهوده عيان بيورر زيرا فعل صفاتده وصفات ذاته غائب واسسه عاريت
اولان وجود موهوم غيرت محو ومتلاشي اولوب غيري قالملازبس (ومارميت
اذرميت ولكن الله رمي) قول شريفني دخی بومعنايي مؤيد اولور قال الواسطي
اخبر الله تعالى بقوله (ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله) ان البشرية
في نبيه صلى الله عليه وسلم عارية واضافه دون حقيقة قال اظهر النعوت
في محمد صلى الله عليه وسلم فقال (ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله)
وقال الحسين لم يظهر الحق تعالى مقام الجمع على احدا بالتصريح الاعلى اخص
نسمه واشرفه فقال (ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله) اسقط الوسائط

عند تحقیق الحقایق وابقی رسو مهما و قطع حقایقها فن باع النبی باع الله
 علی الحقیقة فان تلك البیعة بیعة الله لان یدیه فی تلك البیعة ید الله (پس برخوای
 العلماء و رثة الانبیاء) وراثت کمالیه حقیقة محمدیه مظهر یتدیه قائم اولان
 اولیاء الله عین جمعه اولان ظهور جمع الجمع تجلیاتک سطواتند در که
 حسین بن منصور (انا الحق) و بایزید بسطامی (سبحانی ما اعظم شأنی)
 و ابوسعید بن ابی الخیر (لیس فی جبتی غیر الله) دیوب و ابوبکر شبلی دخی بو معنای
 اشعار ایچون * بیت * تبارکت خطراتی فی فعلاتی * فلا اله اذ فکرت الاله *
 یتنی انشاد ایدوب هر یری بونک امثالی نیجه شطحات سویلدی ایدمی مشکوة
 نبوتدن اقتباس نور خلافت ایلان فنا فی الله و ولایت دستکاهلره دخی
 بیعت حقه بیعت و تسلم و ارادت حقه اطاعت ایدیکی محقق اولدیسسه
 کاشف الاسرار مولانا خداوند کار بیورر لکه * مثنوی * دست حق
 میرانش زندش کند * حق تعالی ک دستی اول طفلی ید خضر الیه
 اولدر رانی زنده قیلور * مثنوی * زنده چه بود جان پائیندش کند *
 زنده ندر آتی جان پائنده ایلر یعنی عین جمعه اولان خضر وقتک دست
 ارادت ید قدرت اکهی اولغله هر ده احیاسی امر سهلدر بلکه حیات ابدیه
 و سعادت سرمدیه اعطا ایدر و خضر وقتک ید قدرت و ارادت حق
 اولدیغنی اشعار ایچون سورة کهمده سبب قتل غلامی خضر علیه السلام
 موسی علیه السلامه بیان ایتدکده (فار دنان ید لهما بهما خیرا منه)
 دیوضمیر جمعه مقام التباس و عین جمعه اولان جمع الجمع اشارت بیور مشدر
 * نظم * سر حقند اولیای خدا * هیچ کس دید سر ز شخص جدا *
 همه با حق چو موج در بحرند * وصف ذاتش چو اطف و چون قهرند *
 آله الحق قلبه الطاهر * هو ان کن منک فی الظاهر * مارمیت اذ رمیت در قران *
 زین سبب ککفت خالق دو جهان * پیش خلق این سخن محال بود *
 پیش عشاق وصف حال بود * خلق اگر لمعه یدیدندی * عشق شانرا بجان
 خریدندی * وین بنا قابلان دهد صد جان * و آنچه نامکنت ازین آسان *
 این سخنهاست نادر و نایاب * کس ندیدش نهایت و پایاب * ایدمی ای مستمع
 قابل و سالک مقبل موسی علیه السلام قوت نبوت و عظمت رسالت ایله
 تعالیم علم لدنی ایچون خضر علیه السلام محتاج اولدیسسه سن دخی بو طریق
 محبت و راه وحدتده بهر حال دست ارادت و ارشادی ید قدرت اکهی

اولان بر مرشد کمالک بدرقه همتیه محتاج سن واکری ارشاد و دلالت بعض
 ارباب ریاضت دخی قطع مسالک طریقت ایتمد کاری مشهور در دیر ایسک
 حضرت مولانا اکا جواب ایچون بیوردر که معلوم اوله که ❖ مثنوی ❖
 هر که تنها نادرا این ره برید ❖ هر کسینه که تنها و فرید اولدیغی حانده ندرت
 اوزره بویولی قطع ایلمدی ❖ مثنوی ❖ هم بعون همت پیران رسید ❖ اول
 دخی حقیقتده عون همت پیران ایله ایرشیدی یعنی بعض سالکان راه خدا
 واصل کامل و مرشد مکمله ظاهر حانده ارادت کتور مدین شریعت حقه
 متابعت وسنت نبویه به کمال موافقت ایله اصلاح نفسه بذل قدرت ایدوب
 اما بشرط آنکه عباد الله دن هیچ برفرده نظر حقارت ایله ناظر اولیوب و نفسی
 جله دن احقر و عاجز تر کوروب و مقصودی دنیا و آخرت و کشف و کرامت
 اولیوب بلکه خالصا و مختصا محبت ذاتی به وصلت رجاسنه انواع مجاهده
 و ریاضت ایلمسه فیاضده بخل یوقدر اول کسینه به افتناء ناسوتله تحقیق سر بقاء
 لاهوت چهره کشا و اولور و لیکن وصلت مز بوره من حیث لایشعر کبر و خضر
 وقت و صاحب زمان اولان قطب جهانک عون و همتیه اولور زیر ایشارق
 و مغاربده هر قنخی مرآت قلب که کمال صفوت ایله مجلا اوله بهر حال مرآت
 مز بورده جاوه نما اولان اول شمس حقیقتک پرتونور صفاسیدرزیرا انسان
 کامل که قطب الاقطاب اندن عبارتدر افلاک وجود من اوله الی آخره آنک
 اوزرینه دور ایدر و اول فرد اکل منذ کان الوجود الی ابد الابد واحد در
 یعنی حقیقتده قطب افلاک وجود روح اعظم و رسول اکرم صلی الله علیه
 و سلمدر که اسم اصلیمی محمد و کنیتی ابوالقاسم و وصفی عبدالله و لقب شریفی
 شمس الدین در و اولین و آخرینیه ممد اولوب من الازل الی الابد مظاهرده
 ظهوری مقرر اولغله باعتبار المظهر الواحد مظهر آخرک اسمیه تسمیه
 اولمیب بدکه هر عصرده اولان مظهرینه مناسب اسم ایله مسمی اولور
 الحاصل سنت الکهمیه بونک اوزرینه جاریه در که هر عصرده واقع اولان
 صورت اکملک شاننی ترفیع ایچون حقیقت محمدیه من حیث البروز اول
 تعین خاصده ظهور ایتکله صور کل ظاهرده آنک خلفاسی و معناده
 اول فرد اکل و نور اشمل صور کملک حقیقتلری اولورسه و صور کله فی زماننا
 قطب اطلاق عاریه و من حیث الخلافة اولوب حقیقتده قطب الاقطاب
 حقیقه محمدیه اولور پس هر عصرده وراثت کاییه مظهر یئنده قائم بر انسان

کامل و عالمک و جودنه سنت الهیه جاریه اولد یسه مستخلف مستخلفک
 حکمه عین اقتضا ابتدایی جهندن اول قطب زمان وزیده جهانک کثایفی
 جمیع حقایق سقلیه و اطائی حقایق علوییه مقابل اولوب باستحقاق الاصاله
 و الملک مقتضای ذاتی حکمیه اسماء ذاتیه و صفات اکهیه به مستحق اولور
 و مظهر ذات و صفات و حقه مرآت دوشمکه مشاهده انوار جمال لاجرم
 مرآت مزبوره دن میسر اولور پس حقه وصلت انسان کامل و ساططیه
 اولد یغیچون کاشف اسرار مولانا خداوند کاردخی اگر حاضر اگر غائب
 لاجرم مطلب حقیقی اول وارث اکمل بدرقه همتیه اولور دیوب بیورر که
 ❖ مثنوی ❖ دست پیر از غائبان کوتاه نیست ❖ دست پیر غائبان دن کونه
 دکلدر زبرا برخواهی (یدالله) ❖ مثنوی ❖ دست او جز قبضه الله نیست ❖
 اول پیرک دست ارشادی ید قدرت و قبضه هدایت آلهیه دن غیری دکلدر
 پس اول کامل مکمل ❖ مثنوی ❖ غائبانرا چون چنین خلعت دهند ❖ چونکه
 غایب بونجیلین خلعت ویررل حکم مقرر اولدیکه ❖ مثنوی ❖ حاضران
 از غائبان لاشک بهند ❖ حاضرل غایبدرن شک و شبهه سزاو لی و بهتر لدر
 آه کیم اول کامل و مکمل ❖ مثنوی ❖ غائبان را چون نواله می دهند ❖
 چونکه غایب بونواله ویررل ❖ مثنوی ❖ پیش مهمان تاجه نعمتها نهند ❖
 مهمان اوکنه عجبانه نعمت لور یعنی اگر چه کیم غایب درخی پرتوا شعه
 نور محبت لری شامل و نعم جلیله هدایت لری واصل و خلع فاخره عنایت لری
 هر کسک قامت استعداد لری مشتملدر ولیکن صورت شخصیه سندن غافل
 اولان غایب دن مقتضای بشریت ایله نور محبت مغرب کثرده آفل اولوب
 بعض زله ایله تنزل واقع اولسه بیکده بری ترقی ایده میوب زیرک دورده
 مستتر قالور فاما اول فردا کمالک مجلس شریفنده مسترا صورت شخصیه سن
 کورن و بنفسه حومه جایه سنده اولان مجذوبان سالکان و عاشقان
 صاد قانه وجه مذکور او زره انواع زلات و تنزلات واقع اولسه
 هر بر تنزله انواع ترقیات میسر اولوب ارض مخروطی بشریتده منخسف
 اولان قلب قرطعلری اول برج آفتاب حقیقتک اشعه انوار جذباتیه کاکان
 منجلی و بدر کامل اولور و بوجه اولان تنزلات و ترقیات قطب زمانک
 تربیه و ارشادنده اولنر بیلور غیر بیره عجب کلور فلهمذا مرجع ارباب طریقت
 مولانا خداوند کاردخی بومعنا به اشارت ایدوب بیوررل که ❖ مثنوی ❖

کوکسی کویش شان بسته کر ❦ تاکسی کوهست بیرون سوی در ❦ قنی شول
 کسینه که اول انلرک حضورنده کر بسته در تاشول کسینه به دین که طشره
 قپو جاننده در یعنی بجا تابکجا زرا خدمت پیرده کر بسته اولان ارباب دل
 ورزش جذبه ده اولان قاعده توجه و کوکله وارمق یولنی کور مشلر و ترقی
 و تنزلی بملشدر فاما من حیث لایشعر پرتواشعه نور محبته مصادق اولان
 قلب غائب ملقن اولموب کوکله وارمق یولنی کور مامشدر در پس بینهماده
 اولان فرق بین السماء والارض اولور فاما معانی مذکورده دن قطع نظر خاطر
 فاتره بومعنا دخی لایح اولدی که بوابات شریفه خواجه کائنات امام علی به
 ایلدیبکی وصیت بیاننده و بیعت رضوان سیاقنده ذکر اولندبسه غائبان مراد
 قرن رسول علیه السلام د نصکره اولان مؤمنلر و حاضران مراد اصحاب
 کرین رضوان الله علیهم اجمعین و پیردن مراد رسول رب العالمین اولمق
 اوزره معنی بویله اولور که مثلاً هر قنخی مؤمن که ظاهر حالده فی زماننا اولان
 انسان کامله تشبث یتیموب مجرد کمنو علمیه عمل و شرع مطهر و سنت رسوله
 اتباع و امتثال ایدوب قطع مسالك و دفع مهالك ایسه اول دخی معنی عون
 عنایت شریعت و دست همت سنت نبویه ایله تکمیل نفس ایدوب فی الحقیقه
 همت رسول علیه السلام اکا معین اولوب بلا واسطه سلوک محال اولور
 پس رسول علیه السلام یدی ید الهی و قدرت نامتناهی اولغله غایبوردن
 کوناه دکلدر چونکه حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم کنید نصکره
 الی یوم القیام وجوده کلن و غائب حکمنده اولان امت اجابته بونجیلین همت
 و انواع نعمت عنایت قیله پس زمان دولت و مجلس سعادت لری شرفه نائل
 و مشاهده جمال بالکالی عزتیه و اصل اولان اصحاب کرامه نه احسانلر ایتک
 کر کدر اکا کوره قیاس قیل پس غائبان حاضران بلا شک و شبهه افضل
 و اولی در کما قال الله تعالی (و السابِقون السابِقون اولئک المقربون) فی الحقیقه
 خدمت فخر جهان و بیعت رضوانده کر بسته اولان اصحاب قنده و اول قردن
 خارج اولان امت غایبه قنده بجا تابکجا دیمک اولور ابن حجر المذکی شرح
 همز به ده اشو یتک تحقیق قنده تفضیل صحابه ده بو وجهله تفصیل ایدر که
 ❦ یت ❦ لیتہ ❦ خصنی برؤیة وجه ❦ زال عن کل من راه الشقاء ❦ ای یتنی
 ادرکت زمنه لا کون من اصحابه اذ هم افضل من جمیع من جاء بعدهم
 عند الاکثرین ❦ و ذهب ابن عبدالبر الی انه یمكن ان یکون فین بعدهم من هو

افضل من بعضهم للخبر الحسن بل قيل انه يرتقى الى درجة الصحة (مثل امي
 مثل المطر لا يدري آخره خير ام اوله) والخبر الحسن ايضا (ليدر كن المسيح اقواما
 انهم لما كنتم اواخر ثلاثا) وفي حديث ابى داود والترمذى (يأتى ايام للعامل فبهن
 اجر خمسين قيل منهم او منا قال منكم) ويحاج عن الاول باحتمال انه قبل ان يعلم
 افضلية اصحابه فلما علمها صرح بها) بقوله ٧ (لو اتفق احدكم ملاء الارض ذهبا
 لم يبلغ مدا حدهم ولا نصيفه) (وخبر القرون قرنى) وعن الثانى بان اوفيه
 تحتل ذلك ايضا وعن الثالث بانهم صرحوا بان مجرد زيادة الثواب لا يقتضى
 الافضلية على ان فضيلة الصحة لا يعادلها ومن ثمة لما سئل ابن المبارك عن عمر بن
 عبد العزيز ومعاوية رضى الله عنهما ايهما افضل قال الغبار الذى دخل فى انف
 فرس معاوية مع رسول الله صلى الله عليه وسلم خير من مائة مثل عمر بن عبد العزيز
 و اشار بعضهم الى ان محل الخلاف فى صحابى لم يحصل له الا مجرد الرواية
 واما من زاد على ذلك بنحو رواية او غزو فلا نزاع وان الصحة انقطعت بموته
 صلى الله عليه وسلم واذ كان من رأه بعد موته وقبل دفنه غير صحابى (الحاصل
 اول كامل فردن مراد كرك شفيح الامة و كرك وارث حقيصة محمدية
 اولان حضر وقت و پير طريقت اولسون على اى طريق كان او امر شريعت
 واحكام طريقتة مخالفت وهو اى طبعه موافقت اليه طريق استقامتدن
 چيمقيوب ❖ مشوى ❖ چون كزيدي پير نازك دل مباح ❖ چونكه پيرى
 اختيار ايلدك نازك دل اوله يعنى چونكه مرید اولوب كندى ارادتكى ارادت
 پيره تسليم ابتدا كسه كندىكى فى حكم المبت يلوب مقام نازده اوله بلكه دائما
 نيازده اولوب ❖ مشوى ❖ سست ورزيده چواب وكل مباح ❖ آب وكل كى
 كوشك ودو كليجى اوله يعنى اصلاح نفس ايجون اوز ربكه اجرا اولنان احكام
 طريقت و اوامر شريعت و انواع مشقاتى قبول ايدوب طاعات و عبادات
 و رياضات و مجاهداتده تكامل قيله و اخوان طريقتدن عقلكه مخالف بعض
 اقوال و احوال صدور ايدرسه خاطر كه تشوش و يرميوب كندو حال كسه
 مشغول اول و كوكل بولاندن دور اوله و فهم درست ايله (فن نكت فائما
 ينكت على نفسه) معناسندن غافل اوليوب حين بيعنده ابتدايكت عقد عهدى
 نقض ايله نفسكى نهلاكه به القبا ايتيوب بلكه (ومن اوفى بما عاهد عليه الله
 فسيؤتيه اجرا عظيما) قول كريمى ايله تبشير بيوريلان اجر عظيمه نازل
 اولميجون عهد و وفا قيل و پوتة عشقه نار شوق ايله بان يا قيل زر خالص اول

يعنى بان حرف اوفى
 او خبر منهم

٧ واول الحديث الله
 الله فى اصحابى
 لو اتفق منكم احد
 ملا الارض ذهبا
 لم تبلغ مدا حدهم
 ولا نصيفه منهم

❖ مثنوی ❖ و رہر زخمی نو پر کینہ شوی ❖ یو خسه هر رزخدن او توری
سن پر کینہ و مکدر اوله سن ❖ مثنوی ❖ پس کجایی صیقل آینه شوی ❖
پس بلا صیقل فندہ آینه اولور سن ❖ قاسم ❖ دل آینه صورت و معنیست
عجب بود ❖ کان شاهد ماروی درین آینه نمود ❖ فی فی چوصفا نبود هرگز
نماید ❖ در آینه جان صفت شاهد مشهود ❖ حاجی زره کعبه پشیمان شد
و برکشت ❖ چون باده نه پیچوده ره بادیہ پیچود ❖ ایمدی بنم روح مرآت دل
مصیقل اولمق کر کدر که جمال نمای حضرت الہی اوله پس حضرت
مولانا من کل الوجوه اولانا بومناسبتله اشوبیسانه شروع بیور دیلر

❖ کبود زدن قزوینی بر شانکاه صورت ❖

❖ شیر و پشیمان شدن او بسبب زخم سوزن ❖

قزوینہ منسوب شخصک یغرنی اوزره بر شیر کبود اور مسی وزخم سوزن
سبیلہ پشیمان اولسی بیانده در پس ای مستمع قابل ❖ مثنوی ❖ این حکایت
بشنواز صاحب بیان ❖ صاحب بیان بن حکایتی ایشت ❖ مثنوی ❖
در طریق وعادت قزوینیان ❖ قزوینلرک طریق وعادت لرنده یعنی قزوینلرک
عادت مالوفلری بوایدی کہ ❖ مثنوی ❖ برتی و دست و کتفہا بی کزند ❖
از سر سوزن کبودیہا زدند ❖ دست و تنی و کتف و شانکاهی اوزرینہ
سر سوزن بی کزندن کبودیلر اور لر یعنی جوارح مزبورہ بی اکنہ الہ
داوب و اوزرینہ مر کب سوروب کبودی نشانلر ایدرلر ایدی تکیم زمانہ
اولان بعض حقانک دخی قوائدہ و بازو سنده مشاہددر القصہ ❖ مثنوی ❖
سوی دلاکی بشد قزوینی ❖ قزوینہ منسوب بر کسنہ بردلا کہ کیندی ❖ مثنوی ❖
کہ کبودم زن بکن شیرینی ❖ کہ بکا کبود اور برناز کلک و شیرین کارلک ایت
دلاک دخی بسرو چشم دیوب ❖ مثنوی ❖ گفت چہ صورت زخم ای
پهلوان ❖ ایتدی نہ صورت نقش اور ایم ای پهلوان قزوینی دخی دلیرانہ
خطاب و شیرانہ جواب و ربوب ❖ مثنوی ❖ گفت برزن صورت شیر زیان ❖
دلا کہ ایتدی شیر زیان و قغان ارسلان صورتی اور زیرای دلاک چالاک
شہامت و جلادتہ ❖ مثنوی ❖ طالعہ شیر ست و نقش شیر زن ❖ طالعہ
اسددر شیر نقشی اور ❖ مثنوی ❖ جہد کن رنگ کبودی شیر زن ❖ جہد
ایلہ کبودلک رنگنی وافر اور یعنی اکنہ ایلہ دلدی بک برلری رنگ کبود ایلہ

شانکاه بمعنی قریص
در کہ لسان ترکیدہ
یغرن در کہ ارقہ نک
ایکی کورک اور
تاسیدر شد

طوادر دلاک دخی اول پهلوان شجاعت شعارک جکر دار اغن کوروب
 ﴿ مثنوی ﴾ گفت بر چه موضعت صورت زخم ﴿ ابتدای ای شیر هیت
 و مرغ صوات صورت شبیری قنغی موضعکه اورایم ﴾ مثنوی ﴿ گفت
 بر شانه کهم زر آن رقم ﴿ قزوینی ابتدای ای دلاک اول شیرک نقش ورقن
 یغرنیم اوزرینه اور پس دلاک نکته دان فرمان پهلوان ایله اکنه بی اله آلوب
 ﴿ مثنوی ﴾ چونکه اوسوزن فروردن گرفت ﴿ چونکه اول سوزنی آشغه
 ایلتمک طوتدی یعنی شانکانه با تور مغه باشلدی ﴿ مثنوی ﴿ درد آن در
 شکمه مسکن گرفت ﴿ اول سوزنک دردی شانکهنده مسکن طوتدی یعنی
 یغرنده و جمع سوزن ظهرا ولدی ﴿ مثنوی ﴿ پهلوان در ناله آمد کای سنی ﴿
 قزوینی پهلوان ناله و فغانه کادی بویه دیو که ای سنی و عالی ﴿ مثنوی ﴿
 مر مرا کشتی چه صورت می زنی ﴿ بنی دپه لک نه مقوله صورت اور رسن
 ﴿ مثنوی ﴿ گفت آخر شیر فرمودی مرا ﴿ دلاک ابتدای آخر بکاشیر بیوردک
 پس نقش شیر ایده یورم ﴿ مثنوی ﴿ گفت از چه عضو کردی ابتدا ﴿
 قزوینی ابتدای نه عضودن ابتدا ایتدک ﴿ مثنوی ﴿ گفت از دمکاه آغاز بده ام ﴿
 دلاک شیرین کار ابتدای شیرک قویریغی برندن ابتدا ایتشم ﴿ مثنوی ﴿
 گفت دم بگذارای دو دیده ام ﴿ قزوینی دلاک ابتدای ای بنم ایکی کوزم
 قویریغی قو یعنی شیرک قویریغی لازم دکلدر زیرا که ﴿ مثنوی ﴿ از دم
 و دمکاه شیرم دم گرفت ﴿ شیرک دم و دمکاه هندن دم و نفسم طوتدی
 ﴿ مثنوی ﴿ دمکه اودمکهم محکم گرفت ﴿ شیرک دمکاهی بنم دمکاهی
 محکم طوتدی یعنی ارسلانک قویریغی موضعی بنم نفسم منفذنی سد ابتدای
 ﴿ مثنوی ﴿ شیرینی دم پاش کوا ی شیر ساز ﴿ ای شیر ساز شیره سوبله قویر قسز
 اواسون ﴿ مثنوی ﴿ که دلم سستی گرفت از زخم گاز ﴿ زیرا که زخم گازدن
 قلیقه سسئلک کلدی و یورکم ضعیف اولدی گاز مقراضدر و لکن بو محله ده
 سوزن مراد در پس پهلوانک فریادندن ﴿ مثنوی ﴿ جانب دیگر گرفت آن
 شخص زخم ﴿ بی محبا و مواسایی و رحم ﴿ اول شخص که دلا کدر بی میل
 و محبا و بی مواسا و مدارا و بی رحم و شفقت زخم سوزنی جانب آخر دن
 طوتدی یعنی اکنه ایله یغرنه ارسلانک عضو آخرنی نقش ایچون غیری
 بردن دورتمکه باشلدی پهلوان قزوینی کبر و تحیل ایده میوب ﴿ مثنوی ﴿
 بانک کرد او کین چه اندامت ازو ﴿ نعره و بانک اوردی که شیردن بونه اندامدر

❖ مشوی ❖ گفت این گوشت ای مردنکو ❖ دلاک ابتدی ای مردنکو
 بوکوش در ❖ مشوی ❖ گفت تا کوشش نباشد ای حکیم ❖ قزوینی ابتدی
 ای حکیم شیرك حتی قولانی دخی اولسون ❖ مشوی ❖ کوش را بگذار
 و گونه کن کلام ❖ ابدی قولانی ترك ایت و کلیمی کوتاه قیل یعنی کوش
 و دم اوانی نه لازم قولاق سز و قورقسز مختصر جه بر شیر اولسون دیکدر
 بس دلاک ❖ مشوی ❖ جانب دیگر خلش آغاز کرد ❖ سوزنی بر جانه دخی
 باتورمغه باشدی ❖ مشوی ❖ باز قزوینی فغان راساز کرد ❖ قزوینی کبرو
 فریاد و فغانه باشدی بویله دیوکه ❖ مشوی ❖ کین سوم جانب چه اندامست
 نیز ❖ بو او چنجی جانب دخی نقش شیر دن نه مقوله اندام و قنچی عضودر
 ❖ مشوی ❖ گفت اینست اشکم شیرای عزیز ❖ دلاک ابتدی شیرك شکمی در
 ای عزیز ❖ مشوی ❖ گفت تا اشکم نباشد شیر را ❖ قزوینی ابتدی ای دلاک
 عزیزونی ترك ایله تا که شیرك شکمی دخی اولسون و بالمله قورقسز و قولاقسز
 و شکمسز ارسلان اولسون زیرا که ❖ مشوی ❖ کشت افزون دردم زن
 زخما ❖ درد و الم زیاده اولدی زخلری آزاور ❖ مشوی ❖ حیره شد دلاک
 و بس حیران بماند ❖ دلاک پهلوان قزوینک بوتلاشی و فغانندن حیره
 اولدی و زیاده حیران قالدی ❖ مشوی ❖ تا برین انکشت در دندان بماند ❖
 حتی بو حیرتک او ز رینه انکشتی نیجه زمان دنداننده قالدی ❖ مشوی ❖
 بر زمین زد سوزن از خشم اوستاد ❖ دلاک استاد غضبندن سوزنی زمینه اوردی
 ❖ مشوی ❖ گفت در عالم کسی را این فتاد ❖ و ابتدی جهائده بر کسینه به
 بو کار عجب واقع اولدی عجب ❖ مشوی ❖ شیر بی دم و سر و اشکم که دید ❖
 قورقسز و باش سز و شکمسز شیری کسینه کوردیمی باخصوص ❖ مشوی ❖
 اینچنین شیری خدا خود نافرید ❖ بونچلین شیری خود خدا خلق ایلدی زیرا
 قورق و سر و شکم و دست و پادن مجرد اولان شیرك وجودی مفقود و بلکه
 معدومدر نقش شیر ایسه هیئت مجموعه سته تشبیه در ❖ پس حق تعالی بومقوله
 شیری ایجاد ایتماشدر دیوب نقش و تصویردن و از کلدی پس قصه دن
 حصه بو در که تمنای اکتساب اخلاق مصطفوی و هوای تخلق سیرت
 مرئضوی ایله بر مرد عاقل و کامل و اصلک دامن تربیه سته تشبث آرزو سنده
 اولان طالب لزه صفات مزبور ه نك تحقیق لاجرم جراحت نیش ریاضت و شدائد
 زخم احکام طریقه صبر و تحمل ایتما مکه میسر اولدیغیچون مرجع ابرار

واخبار و ملاذ زمرة شطار حضرت مولانا خداوند کار پیورر که
 ❖ مشنوی ❖ ای برادر صبر کن پردرد نیش ❖ ای برادر نیش طریقت
 و زخم ریاضت درد نه صبر و تحمل قبل که ❖ مشنوی ❖ تارهی از نیش
 نفس کبر خویش ❖ حتی کندی نفس کافرک نیشندن خلاص اوله سن زرا
 علم شریفه خفی اولیه که ❖ مشنوی ❖ کان گروهی که رهیدند از وجود ❖
 شول بر گروه پر شکوه که قید وجود موهومدن خلاص اوله شلردر ❖ مشنوی ❖
 چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود ❖ فلک مسند بر و مهر منبر و ماه
 مستنیر انلره سجود کنورر یعنی مقتضیات بشریه و مشتبهات نفسانیهدن
 مجرد اولان اصفیا و اولیا محکوم طوارق افلاکی و محبوس مضائق تیره خاکی
 اولمقدن خلاص اولمغله فلک بی قرار و شمس و قمر پرانوار و انجم بی شمار
 رقص و دوران ایدرک زمین خد منلرینه وضع جبین ایدوب اول کاملان
 و اصلانک کو کلارندن حقه وصول آرزوسن ایدرل ایددی ای روح
 مصور بو معنایی مقرر یل که ❖ مشنوی ❖ هر که مرد اندرتن او نفس کبر ❖
 هر کیمک که آنک جسمنده نفس کافری مرد اولدی لاجرم ❖ ع ❖ ابرو بادومد
 و خور شید و فلک در کارند ❖ مضمونجه ❖ مشنوی ❖ مرو را فرمان برد
 خور شید وابر ❖ تحقیقا ابر باران کش و مهر ضیا بخش انک فرمانئی ایلدر
 و حکمنه رام اولور اکانه که ❖ مشنوی ❖ چون داش آموخت شمع افروختن ❖
 چونکه انک قلی شمع یاقاق او کردند ❖ مشنوی ❖ آفتاب اورا نیارد سوختن ❖
 آفتاب آتی یاقعه قادر اولمز بی آتش عشق سبحانی ایله سوزان و نار جذبه
 رحانی ایله بریان اولان قلوب لطیفه عاشقان تبعات کثرات و ملکات ردیادن
 نجات یو اوب آفتاب عالمک نار تقلبات و قهر قطور اتندن خلاص او اور
 و عذاب قطیفه حرماندن قور تبلور و بو معنابه برهان ایستر ایست ایشته
 سکانص قاطع و حجت ساطع که ❖ مشنوی ❖ گفت حق در آفتاب منتجم ❖
 ذکر تراور کذا عن کهفهم ❖ تنکیم حق جل و علا طلوع و غروب له موقت
 اولان آفتاب حقنده کتاب کریمنده (تراور عن کهفهم) ذکر ایلدی و یاخود
 آفتاب منتجمدن مراد نور و هدی اولان قران عظیم اولوب معنای بیت
 نه کیم حق تعالی آفتاب منجمده اصحاب کهف حقنده بو آیت کریمه بی ذکر
 ایشدر که (تراور عن کهفهم) قولیدر کما قال الله تعالی فی سورة الکهف
 (وتری الشمس اذا طلعت تراور عن کهفهم ذات الیمین و اذا غربت تقرضهم

ذات الشمال وهم في فجوة منه ذلك من آيات الله من يهد الله فهو المهتد
ومن يضل فلن ينجده (ويا مرشدا) يعني قرب بلدة طرسوسه ينجلوس نام
جبل عالیده و صید ایلہ و بر روایتہ غار جہرم دیمکلہ معروف کہفہ اصحاب
کہف او چیوز طقوز بیل خواب و راحتہ یاتوب بعدہ قدرت قادر ایلہ بعد
ترفع عیسیٰ ہر بری نوم آسایشدن یقظان و خلقہ نمایان اولد قلزندہ حشر
اجسادہ منکر او لئرجت قاطعہ و آیت ساطعہ ایلہ تبکیت اولندیغی مقدما
مثنوی شریفک اوائلہ قریب * متابعت کردن نصارا و زبر را * بیانندہ * م *
حال عارف ابن بود بخواب ہم * گفت ایزد ہم رقود زین مر م * بیتک
شر حندہ بطریق الاجال ذکر اولمشدر زرا حکما یلرندہ اهل توار یخ
اختلافات کثیرہ بیان ایتشدر در پس تحصیل اطلاع تفصیلہ طالب اولان
توار یخہ مراجعت ایلسون فاما ثعلبی نک عرایس فی المجالس نام توار یخندہ
مسطور در کہ * روایت اولنور کہ حضرت رسالت پناہ علیہ صلوات اللہ اصحاب
کہنی کور مک ایچون حق سبحانہ و تعالیٰ دن مسالت ایتد کدہ امر الہی
بومنوال اوزرہ جاری اولدیکہ حبیب سکا اصحاب کہنی دار دنیادہ کوستر مکی
تقدیر ایتدم ولکن یا محمد جانب شریفکدن انلرہ تبلیغ سلام و رسالتکی اعلام
وسکا دخی ایمان ایلہ عرض اسلام ایتک ایچون خیار اصحابکدن درت کسنہ
ارسال قبل دیو فرمان بیور لمغلہ حضرت مقدس نبوی پیک رب العالمین
جبریل امینی مستشار ایدوب بیور دیلر کہ ای قرن داشم جبرائیل بن اصحابمدن
اولان خیاری اصحاب کہفہ نہ کیفیت ایلہ ارسال ایدیم جبریل ایتدی
یا حبیب اللہ امر من بورک تمشیتی ایچون سلیمان امینہ مسخر اولان ریح رخا
بامر اللہ تعالیٰ سنک فرمانک دخی اطاعت ایلہ مأمور اولمشدر * پس یا محمد
زمینہ برکسا بسط ایدوب اول کلیمک برکوشہ سندہ ابو بکری و برکوشہ سندہ
عمری و برکوشہ سندہ علی بنی و برکوشہ سندہ دخی ابوذر غفاری رضی اللہ
عنہمی اجلاس ایدوب باد سلیمانہ امر قبل کہ خدمتی یرینہ کتورہ دیو اشارت
ایتمکلہ حضرت رسالت پناہ علیہ صلوات اللہ دخی بر موجب فرمودہ عمل
بیور دقلزندہ ریح متقاد خیار اصحابدن اولان اول چاربار صاف نہادی
مناکب اطاعتنہ تحبیل ایدوب حتی باب کہفہ کوتوردی پس ذکر اولنان
صحابہ کزین باب کہفہ واروب در غاردن برابکی حجر قلع ایتد کلرندہ مغارہ
قبوسی آچیلوب و شماع شمس درون غارہ ضیا و برد کدہ قطمیر کہف چست

مطلب
روایت غریبہ در
حق اصحاب کہف
و تفسیر و تری الشمس
اذا طلعت تزاو

وچالاک قالقوب بونلرک اوز رینه هر بی دریغ ایله حله ایلدی و وجوه مبارکه
 لرینه امان نظر قیلدقدہ کیملر ایدیکن بیلوب انواع عذر و تقصیر ایله تحریک
 سر و دنبال و اصناف تبصص و ابتغال ایدوب کھفہ داخل اولیکزدیو باشیلہ
 ایما و اشارت ایلدی اصحاب رسول اللہ دخی کھفہ دخول ایدوب اصحاب
 کھفہ السلام علیکم ورحمة اللہ دیدیلر* پس اول حینده حق جل و علا
 روحلرینی جسد پاکلرینه رد ایدوب باجمہم قالقوب علیکم السلام ورحمة اللہ
 ویرکاته دیوب رد احسن ایله سلام الدیلر پس اصحاب صفا اکتساب ایتدی
 ای مر دان نیک بختان رسول خدا محمد المصطفیٰ سزہ سلام ایلدی انلر دخی
 علی محمد رسول اللہ السلام مادامت السموات والارض وعلیکم بما بلغتم
 دیوب اصحابہ بر پرده اوطور دیلر و سر گذشتلرین حکایت ایدوب تکرار
 اللہک و حدایتی تذکار و خاتم الانبیاء محمد المصطفیٰک رسالتہ اقرار ایدوب
 دین اسلامی قبول و اختیار قیلدیلر بعدہ اصحاب رسوله نیاز ایله بزدن رسول
 خدایہ سلام اولسون دیو وداع قیلوب هر بری مضاجعہ واروب خوابہ
 یاتدیلر* بودخی مرویدر کہ خالق موت و حیات قیام ساعتدن اول خروج
 مہدی و نزول عیسایہ اصحاب کھفی تکرار ایقاپ و احیا ایدوب و بر مدت
 مہدی و مسیح ایله صحبت ایدوب بعدہ ساقی اجلدن جام فنا نوش ایدوب
 طامہ کبرایہ دکن غار من بورده غنوده اولہ ل الحاصل ذکر اولنان
 اصحاب مختار اداء رسالت رسولدن صکرہ کساء مبسوطہ کلوب هر بری
 مکان معینده اوطور دقلرنده ریح فرمان پر انلری کتوروب حضور رسالت
 پناہہ بتوردی حضرت فخر عالم صلی اللہ علیہ وسلم دخی یا اصحابی اصحاب
 کھفی نیچہ بولدیکز دیو یور دقدہ بار رسول اللہ (دخلنا علیہم فسلمنا علیہم
 فقاموا باجمہم فردوا السلام وبلغنا رسالتک فاجابوا وانا بوا وشهدوا انک
 رسول اللہ حقاً وحمدوا اللہ علی ما اکر مهم بخروجک و توجیہ رسالت الیہم
 و ہم یقرؤنک السلام) دیوب واقع حالی حضرت رسالت پناہہ من اولہ الی آخرہ
 تقریر ایتدیلر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخی حقہ جد و ثنا ایدوب
 (اللہم لاتفرق بینی و بین اصهاری و اختانی و اغفر لمن احبنی و احب اہلی و خامتی
 و احب اصحابی) دیوب دعا قیلدیلر پس حق سبحانہ و تعالیٰ حکمت کاملہ و قدرت
 شاملہ سیلہ اصحاب کھفک مدت بعدہ اجسادی بالیہ والوانی متغیرہ اولیوب
 لطافت و طراوت اوزرہ باقیہ اولد قلرینک حکمتدن حیینہ خبر و یروب

بیورر که (وتری الشمس اذا طلعت) خطاب اولاً وبالذات حضرت رسوله
والتبعية امته ویاخود علی الافراد خطابه مستعد اولان هر احده اولوب
مفهوم کلام حبیبم اگر سن وقصه اصحاب کهفی استماع ایدن هر احد عهد
مز بورده حاضر اولوب آفتاب عالمنا بی آوان طلوعده کوریدک (تراور عن
کهفهم ذات الیمین) اصحاب کهفک التجا ایلدکاری کهفدن جهة یمینه میل
ایدر کورردک یعنی آفتاب حین طلوعده کهفک صاع جانبیه میل ایدوب
شعاعی اصحاب کهفک اوزر لرینه اصابت وجسد لرینی اذیت ایتزایدی
تراور کله سی فی الاصل تراور اولوب تازایه قلب وادغام اولمشدردر فاما
کوفیون قلب وادغام ایتوب بلکه تأینک برینی حذف ایدر لر و تشدید سن
قرائت ایدر لر حفص دخی تحفیفله قرائت ایتشدر تظاهرون و تظاهرون کی
وبالجملة اگر تحفیف واکر تشدید ایله تراور میل وانحراف معنانه اولوب مثلاً
زاره مال الیه دیمک او لور وقول زور دخی صدقندن وحقندن میل وانحراف
معنانه در وکذلک حبیبم اول زمانده آفتابی کوریدک (واذا غربت
تقرضهم ذات الشمال) چنان غروب ایتسه اصحاب کهفی ترک ایله عدول
ایدوب کهفک جهة شمالی قطعله مرور ایدردی معنی تقرضهم نقطه هم
لامن القطیعة والصرفة حاصل معنی نیر اعظم حالت غرویده دخی بقدره الله
تعالی اصحاب کهفک اوزر لرندن مرور ایتوب کهفک جانب شمالیه
یکردی (وهم فی فجوة منه) حال آنکه بونلر کهفک متسعنده ایدیلر یعنی
کهفک موضع ضیقنده اولیوب بلکه کهفک وسطی و مکان و سیهنده
غنوده ایدیلر * پس اعجب حال دندر که کهفده وسعت و اصحاب کهف دخی
وسطنده استراحت ایتدکلرندن قیاس اولنان بو ایدیکه شعاع آفتاب انلرک
اجسادینه اصابت ایدوب پوسیده اوله لر و لکن قدرت الاهی شعاع
خورشیدی طلوع وغرویده بونلرک اوزرندن صرف ایتمکله حرارت
شمسندن حفظ وحراستی و عنایت سبحانی روح هوا رسالیه عفونت غارندن
صیانت ایدوب بدنلری دائماً تر و تازه طور ردی و بودخی حکمت ربانیه دن
ایدیکه باب کهف جانب شمال بنات الشمسک مقابله سنه مفتوح اولمغله
مهر منیرک شعاعی لاجرم حین طلوعده جنوبیه و حین غرویده کهفک شمالیه
میل ایدوب اصحاب کهفک اوزر لرینه دو قنارزدی خلاصه مقالنه مجرد
شعاع شمسک عدم اصابتندن و نه باب کهفک جانب شماله انفتاحندن اولدی

بلکه حق سبحانه و تقدس هم حکمت کامله و هم قدرت شامله سنی اظهار
ایدوب اصحاب کهنی بونک کبی برکرامت عظیمه به تخصیص ایدوب عامه ناسه
حشر اجسادی و ستردی فلهذا حق جل و علا بیورر که حییم (۴)
من آیات الله (یعنی اصحاب کهنک شانی و کهنه البحاری و شمک طلوع
و غروبده اولان قرص و از وراری و جلّه واقع اولان اخباری الله سبحانه
و تعالیک آیات عظیمه سنددر و اول فیاض مطلق محض قدرتیله اصحاب کهنی
موت و هلا کدن صیانت ایندیکی کبی انلرک کفردن رجعت و توحید و ایمانه
دخی رغبتلری عنایت حقله اولدیغن تبیان و قدرت الهیدن بونک امثالی آیات
و عبراستماعله هدایت پذیر اولنلرک هدایتی توفیق ربانی اولدیغن بیان اتمک
ایچون بیورر که (من یهدی الله فهو المهتدی) یعنی شول من که اصحاب کهنک کبی
حق تعالی هدایت ایلیه مهتدی اولدر (و من یضل) و شول من که حق تعالی
اتی دقیانوس جبار و سائر کفار و حشر اجسادی انکار ایدنلرکبی اضلال
ایلیه (فلن تجد له ولیا مرشدا) پس لاجرم اول ضلالت شعار ایچون طریق
هدایتیه ارشاد ایدر برولی بوله مز سن حقا که بونک امثالی آیات الهیه
بی نهایت در و لیکن توفیق الهی قرین حاللری اولمیانلر متفع بهها اولمبوب
دیده بصیرت و سمع تأمل و عبرتلری بوقدر * مناجات * ای قدیری که
عجز نیست ترا * از توشد حل محال در دوسرا * چون برجت نظر کنی بر ما *
دردی مابدل شود بصفا * ای حکیمی که حکم تست روان * بر همه روحها
و بر ابدان * یا مغیث العیید فی الاخطار * فی الممات هدی و فی الانشار
* رحمت خویش را مدار دریغ * ماه خود را نهان مکن در میغ * قال ابن
عطایه فی قوله (و ترى الشمس اذا طلعت) ذلك لمعنى النور الذى كان
عليهم بقوله (و زدناهم هدى) نور علی نور و برهان الی برهان و الشمس
نور و لیکن اذا غلب نور اقوی منها انکسفت الشمس و كانت ترغ عن کهنفهم
لغلبة نورهم خوفا ان ینکسف نورها من غلبة نورهم و قال جعفر عین المرء قلبه
و شماله نفسه و الرطایة تدور علیها و لولا ذلك اهلاک و قال ابن عطایه فی قوله
(من یهدی الله فهو المهتدی) ما حجب عن الله احد الا من اراد ان یصل الیه
بحرکاته و سعيه و ما وصل الیه احد الا من اراد ان یصل الیه بصفته تعالی
و قال الواسطی فی قوله (و من یضل فلن تجد له ولیا مرشدا) من جاء باوائل
الایمان بلاعلة و باواخره بلاعلة و هذا صفة الحق لاصفة الخلق فظهر ان المهتدی

۱۸۰

مغرب
مشرق

تعال و نبیک النفس

۴ قوله ذلك مبتدأ
مشاربه الی جمیع
ما تقدم من حدیثهم
و من آیات الله الخبر
و یجوز ان یكون
ذلك خبر مبتدأ
محذوف ای الامر
ذلك و من آیات الله

سید

هوالبائین من جمیع اوصافه المتصف بصفات الحق فيه) آه کیم اصحاب کھف
کفر و ضلالدن فرار و وحدانیت حقہ عن خلوص البال ایمان و اقرار ایلہ
کھف خلوتده اجتماع ایدوب اما کن نفوس و هوادن خروج و مساکن
صدق و یقینہ و لوج ایلہ جوار کرم و بساط قدمہ فائز اولوب بر موجب
(ینشر لکم ربکم من رحمته) حق سبحانه و تعالی انلری جذبات عنایتیلہ
مجدو بین و ذخائر علوم غیبیہ و بساط مشاهدات احدیہ و انوار قرب محبت
ذاتیہ سنی بسط ایدوب و برخواستی (و یدی لکم من امرکم مر فقا) وصال
حقہ محتاج اولدقلر یچون طریق وصول و وصالی میسر ایدوب مستند انسدہ
مستقر و بحر قدسدن شراب زلفی بی مسترا اسقا ایلدی فلہذا عارفلر دیمشکر کہ
(العزلة عن غیر الله توجب الوصلة بالله بل لا تحصل الوصلة بالله الا بعد العزلة
عن غیر الله) و بعد زان اصحاب کھفہ مزید لطفندن اشباح انسیہ لری احکام
روحانیہ دن متغیرہ اولما معیچون طبع مهر و ماه و خستہ متغیرہ دن اولان توائیر
عناصری انلردن دفع و حرارت شعاع آفتابی صرف و رفع ایلوب خجالت
انسدہ عالم قدسہ ادخال و ذلک العالمی کھفده ایجاد ایلدی آه کیم حضرت حق
بر قادر مطلقدر کہ عین تلمدہ هزار و هزار جنت بیشمار ایجادنه قادردر پس
اصحاب کھنی ہجر و صلتندہ غنودہ قیلد قدہ تغیر حدیثی دخی من دفع
و غیرتندن اطلاع خلقہ یقی اوزرلندن مرتفع قیلدی حقا غیرتندندر کہ
خورشید انور سبب نماء عالم ایکن انلردن محبوب اولدی پس مخلوقات سائرہ بی
اکا کورہ قیاس ایلہ کہ اول عارف بالله اولان اولیاء آکاھدن نہ مرتبہ
محبوبلردر آہ ای مستکشف اسرار تأویل و مستفتح انوار تنزیل بو آیات کریمہ ده
بومعناہ دخی اشارت وارددر کہ شول طالب صادق کہ ماسوادن اعراض
و محبت ذاتیدن التذاذ ایچون اخوان سوء و قوم قبیلہ بدخویندن منع
اولوب متوکلا علی الله بر موجب (ففروا الی الله) کھف خلوت و شیخ کاملک
ذیل ارادتہ التجا اینسہ مر شد الکملک برکات تربیہ سیلہ اول عاشقان صادقانی
حق تعالی کھف ہدایتندہ اخفا و متسع جذباتندہ اجلاس ایدر و مشاہدہ
اسرار جلال و مظالمہ انوار جہان میسر ایدوب و انوار عین الوہیتندہ محترق
وفانی و سلطان اشراق سبحات کبریادہ محو و متلاشی اولما معیچون مشرق
قدمدن طلوع و مغرب ایددہ غروب ایدن انوار مهر عزت و عظمت و خورشید
کبریا و جلالتدن حفظ ایدر و ذخائر غیوب نقاہہ مطلع ایتوب کا ن مشاهدات

نور جالبه تربیه ایدوب عزتی جلایده نابود اولماسون دیو قهر کنه قدمندن
صیانت ایدوب نعت الحکو والبقا انکله باقی قالور حقا که ذات احدیتک
بوفضل عجمی اولماسه وجود عاشق انوار وحدانیتک استعلاتنه اقل من لمحہ
باقی قالمیوب محو و متلاشی اولوردی پس اول احدی الذات و سرمدی الصفات
لادراک العلم بنفسه اول عاشق صادق لری بنفسه عن نفسه رعایت ایدوب
فجوه مشاهدات جلال و جلالده اولدقلری حالده دخی قهر سلطان صرف
ذات ازیله دن محروس قیلور علی الخصوص قهر صرف ذات اول بوادی
اشراقده جمیع اکوانی افنا ایدر بس بوآیتدن اعظم آیات اولور میکم عاشقان
سبحانی و مجذوبان ربانی وسط نیران کبریاده مقیم اولوب مع هذا یاتوب محو
اولمدر عجب اولماز زرا حق ایلله مع الحق باقی قالوب و مقام استیناسده نعت فقد
احساسله مع الحق و الحق مستأنس و کنیدلردن غائب اولوب حتی حق ایلله
کور دیلور اول عاشقان مجذوبانه عنایت اولنان کشف آصفی و قرب احلی و سر
اخفی و مشاهده اشهی و روح ادنی و وقت اجلی اولماغیچون حق جل جلاله
کمال غیرتندن انلردن احساسی رفع و حوادث کونی ازاله و دفع ایتدی * ایتدی
بهم روحم اشبو اشارات و نکاتی هیچ فرد بیلن الاعارف آگاه اولنلر نعت ذوقله
یلور و وصف شوق مستقیم ایلله حتی حمله کورر پس نفسنی واقدار اولایابی عارف
اولان عارف بالله و عارف اولیاء اللهدر و بوجھله سالک مجذوب و مجذوب سالک
اولیان نفسنی آتش مجاهداتده هلاک دخی ایلسه ذکر اولنان قرب وحدندن
مطرود ازلی و محروم ابیدر انکیچون اهل تحقیق ❖ بیت ❖ من لم یکن للوصال
اهلا ❖ فیکل احسانه ذنوب ❖ دیمشدر فلهذا حضرت مولانا دخی جگر لری آتش
عشقله بریان و دللری نار جذباتله سوزان عاشقان مجذوبانی آفتاب و انجم
یاقر دیوب اصحاب کھفدن شعاع آفتاب صرف اولند یغن اراد و بومعنايه
ارشاد ایدوب بیورلر که ای مستمع قابل ❖ مثنوی ❖ خار جله لطف چون
کل می شود ❖ خار کثرت و انابت جملہ نار جذباتله کل کبی لطف و رحمت
اولور ❖ مثنوی ❖ بیش جزوی کوسوی کل می رود ❖ شول بر جزو ک
قتنده که اول جانب کله کیدر یعنی جزئیدن مراد تعین خاصی اعتبار ایلله
مرشد کاملدر و کلدن مراد ذات حقدر و خاردن مراد صفات بشر به ایلله زار
اولان طالبان الهیدر پس حاصل بیت مقتضیات بشر به و کثرات تعدادیه ایلله
خار مرتبه سنده اولان طالبلر کله پیوسته اولان مرشد کاملک تعین جزئیسنه

تشیث ایسه انده دخی خارلك اثری قالمایوب ظاهر ا و باطنا وردور یا حین وحدت اولور دیمکدر و یا خود خاردن مراد صورت بشریه و جزؤدن مراد روح و کلدن مراد ذات احدیه اولوب معنی بویله اولور که شویله که تعین وجودك خار مقتضیات نفسانیه سی (و نفخت فیه من روحی) ایله تشریف اولان روح اضافی حکمنه اتباع ابد رسه جمیع جوارح وقوی و وجوددن تبادر ایدن جمله اقتضا امر روحه پیوسته اولوب روح دخی حقه پیوسته اولماغله احکام بشریه ده کدورت و خاررعونت قالمایوب ظاهر و باطنی نور نور مبر و کل روح مطهر اولور ❖ مغربی ❖ از جنبش این دریا هر موج که برخیزد ❖ بروادی جاز آید بر ساحل دل ریزد ❖ دراهمه جان ساز و جاز را همه دل ❖ و آنکه جاز و دل و جاز را بایکدیگر آمیزد ❖ جان و دل جاز را بایکدیگر آن لحظه ❖ فرقی نتوان کردن تمیز که برخیزد ❖ چون باد شه وحدت بگرفت و لا یترک ❖ آن ملک بود کثرت بگذارد بگریزد ❖ ای مرد بیابانی بگریز از آن ساحل ❖ زان پیش که دردا من موجش در آویزد ❖ حاصل کلام اولیاء کرامدن تحصیل حال ایتمک علاج نفس شومده تجبر و رعونی ترک ایدوب براس تاد کمال دامنه تشبیث ایله پوته مجتهده محو و ضحیل اولمقدر مادامکه تذلیل نفس و محو وجود ایتمکجه تعظیم خدامیسر اولماز فلهمذا مولانا خداوند کار بیوردر که ❖ مشنوی ❖ چیست تعظیم خدا افراشتن ❖ ای مؤمن مقبل حق تعالیک تعظیمنی یوجلمک نذر ❖ مشنوی ❖ خویشن را خور و خاکی داشتن ❖ کندویی خور و خاکی طومق در یعنی هیچ بر شایسته مغرور اولمایوب تراب بی اعتبار کبی نفسنی اعجز و احقر کورمکدر و کذلک ❖ مشنوی ❖ چیست توحید خدا آموختن ❖ توحید خدایی او کریمک نذر ❖ مشنوی ❖ خویشن را پیش واحد سوختن ❖ کندویی واحد او کننده یقما قدر یعنی توحید خدایی او کریمک ایستینه شرط بودر که اولاکندویی لاشی و حقیر و عاجز و فقیر بیلوب خالق بیچونک قدرت و عظمت مشاهده ایدرک نقطه تعین شخصی و قطره هویت ماهیت جزئیسی که وحدت ذاته مرآت دوشوب مع هذا عین وجه حق و ذات هستی مطلق ایچون کویا بر قید مطلق و پرده ملصق واقع اولمشدر پس شویله که آتش جذباتله احراق اولانه انک وجه حقیقت و عین ماهیتی غبار طبیعت و بخار امکان و بشریتدن صاف و ساده و عین هویتی غین انذینیتدن کشاده اولوب اورتاده اولان ایکملک و همنی کیدر و جمله سی عین بحر حقیقت

او اوب غیریت برطرف اولور ایمدی بنم نور دیدم سندخی اول احدی الذات
 و سرمدی الصفا تک نور محبت و نار جذباته سوزان اولیکیم تعین و همی و وجود
 عدمیدن متلاشی و احکام امکانیه دن متجاشی اولوب بحر وحدتده فانی و وحدت
 جقه باقی اولد قده جمع عین واحد و وحدت و واحد عین جمع و کثرت اولد یغن
 مشاهده قیاب و توحید خدای بیله سن فلهذا حضرت مولانا بیورر که
 ای سالک مستعد ❖ مشوی ❖ کرهمی خواهی که بفروزی چوروز ❖ اگر
 روز فیروز کی دائما نور افروز اولق دیلرسک ❖ مشوی ❖ هستی همچون
 شب خود را بسوز ❖ شب دیچور کی اولان هستی وجود کی نار جذبه ده باقی
 و ظلمات بشریه یی محو و ازاله ایت که ظلمتدن اثر قالیوب قلب مصفا انوار
 تجلیات ذاتیه و صفاتیله صباحدن انور اولوب روزک شی و آفتابنک
 غروب اولیسه آه بنم جانم تردد ایتموب ❖ مشوی ❖ هستیت در هست آن
 ۳ هستی نواز ❖ سنک وارلغ اول هستی نواز و وجود سازک وارلغده ❖ مشوی ❖
 همچومس در کیمیا اندر کداز ❖ مس کبی کیمیا ده اریت یعنی مس وجود کی
 پوته عشقه وضع ایدوب تجلی ذاتدن پر توایدن اکسیر جذبه یی قلبیه
 طرح ایت که نحاس بشری زر خالص کبی عین وحدت و صافی نور محبت
 او اوب غیریت قالیبه اما سکا نه چاره که ❖ مشوی ❖ درمن و ما سخت کردستی
 تودست ❖ انا و نحن و من و ما یه الکی سن محکم ایتش سن یعنی بنک سناک
 دامننه محکم یا پشیمش سن ایمدی محقق و مقرر بیل که ❖ مشوی ❖ هست
 این جمله خرابی ازد و هست ❖ بوجه خرابلق ایکی وجود اعتبار دندر یعنی
 اقطاع ارضیه و اقع اولان جمله ضدیت و بینونت سن و بن دیمکدن
 حاصل اولور و جوار وحدتدن محروم قائلر من و ما قیدندن اولور و مشرک
 بالله فی الحقیقه اکادینور محمود شبستری کلشن رازده نه خوب دیمشدر
 ❖ نظم ❖ همه حکم شریعت ازم و تست ❖ که آن بر بسته جان و تن
 تست ❖ من و تو چون نمائد در میانه ❖ چه مسجد چه کنشت چه در خانه
 ❖ دو خطوه بیش نبود راه سالک ❖ اگر چه دارد او چندین مهالک ❖ یک از هاء
 هویت در کدشتن ❖ دوم صحرای هستی در نوشتن ❖ توان جی که عین
 وحدت آمد ❖ توان واحد که عین کثرت آمد ❖ کسی این سر شناسد کو کذر کرد
 ❖ ز جزو سوی کلی یک سفر کرد ❖ پس من و ما قیدینه بند اولنر فلاح بولیوب
 غالب حال سوء خاتمه یه مبتلا اولد قلوبی بیان ایچون اشبو حکایتی ایراد بیورر

۳ هستی نواز وجود
 او خشیایچی دیمکدر
 و محله وجود احیا
 ایدیچی و معدومه
 وارلق عطا قلیبی
 دیمکدر سید

❖ رفتن کرک و روبه در خدمت شیر بشکار ❖

کرک و روبه خدمت شایسته شکاره گشته سسنگ بیاننده در که کردن مراد
نفس اماره اصحابی اولان ارباب رعونت و اثنینیت و روبه دن مراد عقل
مستفاد از بابی اولان اصحاب مسکن و اهل محبت و شیردن مراد مرتبه
واحدیتده محو و جود ایدن ارباب حقیقت و اصحاب هدایتدر پس حکایت
اولور که ❖ مشوی ❖ شیر و کرک و روبه بهی بهر شکار ❖ شکاراچون ارسلان
و قورد و بردلکی ❖ مشوی ❖ رفته بودند از طلب در کو هسار ❖ طلب
جهتندن کو هساره کتس ایدلر ❖ مشوی ❖ ناپشت همدگر بر صیدها ❖
حتی بر برینک معا و نبله صیدلر اوزرینه ❖ مشوی ❖ سخت بر بندندبار
و قیدها ❖ طرف و قبودی محکم بند ایدلر یعنی شکاره کله جک بوللری سد
ایدوب قیدلرینی محکم بغلیه لر تمیل مز بورده بوتأ و یل دخی ممکنند رکه کرک
نفس و روبه عقل مستفاد شیر روحله معرفت اله شکاری اچون بر بریله
همراه و معین و دستگاه اولوب مسالک مجاهداتی محکم بند ایدلر پس بای
وجه کمان ❖ مشوی ❖ هر سه با هم اندر آن صحرای ژرف ❖ هر اوجی
بر بریله اول صحرای ژرفده یعنی صحرای وسیع ناسوت و قضای منبع
ملکوتده شبکات مجاهدات وضع ایدوب ❖ مشوی ❖ صیدها گیرند بسیار
و شکر ف ❖ وافر و بسیار و سمین بی شمار صیدلر طوته لر یعنی
انواع معارف الهیه شکارین ایدلر ❖ مشوی ❖ کرچه زیشان شیرزرائنک
بود ❖ اگرچه کیم شیرزه انلردن عاروار ایدی ❖ مشوی ❖ ایسک کرد اکرام
و همراهی نمود ❖ لکن شیرزرا اکرام ایلدی و یولداشلق کوسستردی یعنی
اگرچه کیم شیرک شکار المقده روبه و کور که احتیاجی اولیوب بلکه انلرایله
مرافقت کنیدی عار ایدی ولکن کنیدی فضل و انعام و لطف و اکرامندن
انلره همراهلق ایلدی زیرا هر لطیفک کیف ایله مصاحب و هر شریفک
وضع ایله مجالستی انلره احتیاجندن اولیوب بلکه کال کرمنی اظهار و انواع
نعمندن انلری دخی حصه دار ایتمکدر پس قصه دن حصه بودر که
تسابع انوار تجلیات ذات احدیت ایله وجود حقانیلری نور محض و حدت
اولان انبیا و اوایا که شیران حقیقت و حیدران طریققدر در مانند کرک و روبه
اسیر بند طبیعت و گرفتار قیدذل بشریت اولنلرایله صحبت و شکار معرفت الله
ایدهم دیو رفاقت ایتدکلری انلره احتیاجلردن اولیوب بلکه خوان

هدایت و شراب محبت نردن انلری دخی چاشنی دار و قیود نفسانیته دن
 تخلص ایچوندر و کذلک روح انسانی دخی مرتبه جبروت و قرب
 لاهوته مستقر ایکن شکار معرفت ربانیته ایدهلم دیو عقل و نفسی کندوبه
 رفیق ایدوب عالم ناسوت و قالب بشریته کلدیکی تجرید و تفرید ده انلره
 احتیاجندن اولیوب بلکه کمال اطافتندن انلری جوارنه کنوروب هر بری
 نور قرب احدیتدن حصه دار اولما ایچوندر و همچنان اول فیاض مطلق
 و معبود بالحق دخی خلقی ایجاد و قلب انسانی کندی یه مرآت ایتدیکی
 احتیاجندن اولیوب بلکه لطف کامل و احسان شاملنی عالمیانه ایصال
 ایدوب هر برینی کندی نور هدایت و بدرقه توفیق و عنایتله اوجات مدارج
 احدیه ارتقا و اعتلا ایتدر مکرر ایدی بنم روح قصه دن حصه بی ذوق
ایتدیکسه بونی تحقیق بیل که ❁ منوی ❁ ایچنین شه را زلشکر زحمتست ❁
بونجیلین شاهه اشکر دن زحمت واردر ❁ منوی ❁ ایک همره شد
جاعت زحمتست ❁ لیکن عسکره همراه اولدی زیراجاعت زحمتدر یعنی
 انبیا و اولیا علیهم من صلوات الله الاو فی قرب لی مع الله وقت اوجا نندن
 مرتبه کتره تنزل ایدوب هر بر مستشده کندی درجه سندن ظهور
 من وجه کند بلره زحمتدر و لیکن کندیلره نیچه جاعت اقتدا و مدارج
 اعلا یه ارتقا ایتدکری رحمت اولغله زحمتی اختیار ایدوب نه و حد تلرینه
 کثرت ونه کثرتلرینه وحدت مزاجه ویرماشدر و فی الجمله اگرچه کیم
 ❁ منوی ❁ ایچنین مه را ز اختر نکه است ❁ بونجیلین ماه انوره اختر دن
عار بسبار واردر و لیکن ❁ منوی ❁ اومیان اختران بهر سخاست ❁
 اول بدر منیر و خورشید لانتظیر میان ستار کانه اولدیغی محض جود و کرم
 و وفور لطف و شیمندن اوتور بدر یعنی کندی مرتبه سنک نوری انوار مهر
 و ماهدان انور ایکن اضواء نیچوم مانند ی اولان طالبان سالکان میاننده
 اولقی اگرچه کیم اکا عاردر و لیکن جود و سخا سنک اقتضاسی مانند اختران
 اولان طالبانی دخی محو وجود ایتدیر مکه کندی نورینه ملحق و دریای
 وحدنه غرق ایتدکر مثلا بر خوای (و شاور هم فی الامر) ❁ منوی ❁
 امر شاور هم بچرا رسید ❁ حضرت فخر کائنات علیه اکمل التحیاته شاور هم
 امری وحی الهی ایله ابریشدی ❁ منوی ❁ کرچه رابی نیست رأبش رانید ❁
 اگرچه اول نور محضک رأی شریفنه بر رأی معادل و نظیر دکدر پس

مقصود اصحاب صفا انساب اول محبوب و مطلوبك صحبت شريفه كسب
 شرف ايد و ب مكالمه و محالستادن مغتم اولمقدر بونك مثالی اكابر زركه
 ❖ مشوی ❖ در ترازو جو رفیق زرشدهست ❖ ترازوده دانه شعير التونه رفیق
 اولمشدر ❖ مشوی ❖ فی ازانكه جوچرز جوهر شدهست ❖ اندن اونوری
 دكل كه ارپه التون كبی جوهر اولمشدر یعنی ارپه نك زرايله وزنده رفیق
 اولدیغی زركی جوهر ذی قیمت اولدیغندن دكلدر بلکه التونك مقداری
 معلوم اولماغیچ و ندر پس كذاك مرشد اعظم وغوث عالم اولان مظهر
 محمدی دخی کیمی مستعد و کیمی نامستعد قریبلیه صحبت و مشاهده ایتدکلی
 انلرك دخی مرتبه لری اول فرد کامل ایله متساوی اولدیغندن دكلدر بلکه
 انلربونك شرف مصاحبتیه مغتم اولمقدر و همچنان عقل و نفس روحله
 قابله همرازو اولدیغی نفس و عقل جوهر روحله برابر اولدیغیچون دكلدر
 بلکه روحك علوقد ری معلوم اولماغیچون ته کیم کاشف اسرار کبریا
 حضرت مولانا تصریح ایدوب بیوررلر كه ❖ مشوی ❖ روح قالب را
 کنون همراه شدهست ❖ روح شمدی قابله همراه اولمشدر ❖ مشوی ❖ مدتی سك
 حارس در كه شدهست ❖ بر مدت سك حارس درگاه اولمشدر یعنی روح عالی
 قدر اصحاب كهف کبی حالا كهف قابله غنوده و جفوه قلبه آسوده اولمغله
 قطیر نفس و طبیعت بر مدت حارس درگاه اولمشدر یوخسه کلب قنده و مرتبه
 اصحاب كهف قنده ولیکن اصحاب كهفی حراست ایتدیکیچون (رابعههم
 کلبهم) قول کریمی ایله انلرایله همرازو اولوب (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید)
 دیو قرآن عظیمه شانی وصف اولمشدر پس تن روح کبی اولوق لازم کلز
 اما صحبت روحندن شرف و سعادت بولوب چته معاد اخل و بوندن ماعدا
 دولت رؤیه جلاله نائل اولور ❖ قاسم ❖ تن زنده بجان آمد و جان زنده
 بجانان ❖ جان راهبر دل شد و دل راهبر جان ❖ کر ترس سرت هست
 بروا سر این کوی ❖ کاغشته بخوندن درین کوچه دایران ❖ الحاصل تواضع
 و تنزل حلیه اشرف و دیاجه دفتر اعطاف اولمغله اول شیرزوغضنفر
 انلری کند ی به رفیق ایتکه بذل الطاف ایدوب ❖ مشوی ❖ چونکه
 رفتند این جماعت سوی کوه ❖ چونکه بوجاعتکه مراد برك اوزر بنه در
 شکار ایچون جانب کوهه کیتدیلر ❖ مشوی ❖ در رکاب شیر بافر و شکوه ❖
 رکاب شبرده فر و شوکت و سلوت و عظمت ایله حرام ایتدیلر ❖ مشوی ❖

کاو کوهی و بزوخر کوش زفت ❦ یافتند و کار ایشان پیش رفت ❦ کاو کوهی
 و معز بیابانی و خر کوش سیمین بولدیلر و ایشلری ایلمری کتیدی یعنی تدیرو عنیمتلی
 تقدیر آلهی به مطابقت ایدوب حیوانا تندن اجناس مذ کوره بی صید ایتدیلر
 حقا که ❦ مثنوی ❦ هر که باشد در پی شیر حراب ❦ هر کیم که کثیر الحرب
 و محاربه و ضرب شترک از دنجه اوله یعنی انک اثرینه افتفا و اتباع ایلله لاجرم
 ❦ مثنوی ❦ کم یابد روز و شب اورا کباب ❦ صبح و مسا کا کباب اکسک
 کلز ❦ بیت ❦ آج قلز قونق اولان بوجهان تکیه سنه ❦ عمری اولدقچه
 خدا نعمتی تک یسنه ❦ الله اعلم کاودن مراد اقتضاء طیبیدن اولان اکل
 و شربدر که صفات بهیمیه به اشارتدر و بز کوهیدن مراد نان و نواله تحصیله
 سبب بعض حيله و صنعت و خر کوشدن مراد امر معاش ایچون بعض فکر
 و مطالعه اولق اوزره معنای تأویلیسی بو وجهله اولور که نفس ایله عقلی
 روح بافر کندی به رفیق ایدوب مسکن تنده برفاچ ایام سبب آرام اولماغیچون
 کوهسار عالم شهادته کیدوب لازمه جسدن اولان اکل و شرب و تحصیله
 باعث اولان کسب و صنعت و امر معاشی ملاحظه و فکر شکارین ایدوب
 ❦ مثنوی ❦ چون ز که در بیشه آوردندشان ❦ چون که کوه شهادتدن
 شکارلرینی بیشه زار ناسوته کتوردیلر ❦ مثنوی ❦ کشته و مجروح و اندرخون
 کشان ❦ کشته و مجروح و قان ایچند چیکرک یعنی حواس ظاهره و باطنه لرینی
 استعمال و جوارح و قوالرینی استخدام ایدوب کسب و تحصیل کتیدیلر و مسخر
 قیلدیلر پس شکارلری در کار اولدقده ❦ مثنوی ❦ کرک ورو به راه طمع
 بود اندر آن ❦ کرک ورو به ک اول شکارلرده طبعی اولدیکه ❦ مثنوی ❦
 که رود قسمت بعدل خسروان ❦ بو وجهله که عدل و داد کستری خسروان
 ایلله قسمت واقع اوله یعنی چونکه شکار المقده جله سی رفاقت ایتدیلر
 هر برینه حصه سی واصل اولوب کندی مقتضالرین اجرا ایده لر امام مقتضای
 روح بودر که تناول اولنان اشیا نک حقیقه تلی کندی به واصل اولوب هر بری
 مبدء اصلیلرینه عروج ایده نفس و طبیعت و عقل جزینک دخی جد
 وجهلدی بودر که اکل و شربدن حاصل اولان قوتی کندی مقتضالرینه
 تحویل ایدوب بشریته قید ایلله پس بونلر بو ملاحظه ده ایکن ❦ مثنوی ❦
 عکس طمع هر دوشان بر شیر زد ❦ انلرک هر ایکسک عکس طبعی شیر اوزرینه
 آوردی ❦ مثنوی ❦ شیر دانست آن طمعهارا سند ❦ شیر خورشید ضمیر

اول طبعك سند وسببى بيلدى اكا بناء معلومى اولديكه ❖ مشوى ❖ هر كه
 باشد شير اسرار و امير ❖ هر كيمكه اسرار شير و امير اوله لاجرم ❖ مشوى ❖
 او بداند هر چه انديشد ضمير ❖ ضمير هر نه مقوله انديشه ايدرايسه اول بياور
 نچيه بلسونكه جله نك حيات و جودى روحله در اى سالك طريق
 و طالب معرفت شير حقيقت اولان مرشد راه هدايته اطاعت ايدرايسك
 شير اسرار و امير ارار و اخيار مولانا خداوند كار بويان لطيفده ارباب محبتك
 احكام طريق قلزنده اولان بعض اصوله اشارت بيور مشر در پس معلوم
 اوله كه دامن شبنه تشبث ايلبان مرشد سالك احوال سنيه و معارف الهيه دن
 وجدانده هر نه مشاهده ايدرايسه فتوحات مرز بوره پير طريقك جود همت
 و مرشد عاطفت و بركات نوال تربيه سندن ايكن سالك غافل انا نيته گرفتار
 اولمغله واقع اولان حالاتى كندى به اسناد ايتسه سبب هلا كيد و بودنى
 احكام طريق قلزنده كه ميدان محبتده خدمت ايدن اخواندن بر بسنى مرشد
 راه حقيقت و جمع بحر معرفت بعض طالبلى ارشاد ايچون استخلاف ايلسه
 طريق شطارده اكاره بر ديرلر پس رهبر اولان كسسه طالب حق اولان عشاق
 كوكل حالته كتور و نور محبتدن حصه مند اولدقده طالبك اقتضاء ارادنى
 محبتى مقدارى بعض هديه بذانى ايجاب ايد و ب بعضيلردنى غلبه استيلاى
 محبتدن جان و باشيله طريق حقه تسليم اولوب ميدان محبت بذر خانمان
 ايلسه وجه مشروح اوزره واقع اولان واردات پير طريقك حقيدر زيرا
 قلب طالبه اثر ايدن فيض و جذبه و نور محبتده رهبرك علاقه سى اولوب بلكه
 حين ارشادده رهبر ارادن چيقوب و مرآت قلبى نور آفتاب پيره مقابل اولمغله
 مرشد مستسلمى كيفيت پيره اولاشد يرمق ايچون مجرد وسيله اولمشدر و طالبك
 دى بذر مقدورينه سبب قلبنده پرتوايدن نور محبت اولمشدر را كچه كيم
 پير طريقك طالبك بذر مال و خائنه مقيد دكلد و روجهمله انره
 احتياجى يوقدر و لكن مرتبه صدق و محبتدن تبادر ايدن معنائى قبول
 مرشدك انواع درجاته سبب وصولى اولديچوندر پس افاضه نور محبت
 عطيه پير طريقك اولديسه دريائى محبتدن منتبد اولان عطيه دى انك
 حقيدر كيف مايشاء تصرف قيلار چون و چرا دينلر مكر كيم او مقوله وارداتى
 اول جانبده اقتضاء ايتديكى اوزره ميدان محبت جمع اولان اخوانه
 و كندى اواز مكه صرف ايدوب بوجانبه ارساله تقيد ايمه ديوفرمان ايدرسه

مطلب

در احكام طريق

اول زمانده رهبر رضا کوزدب حق اوزره اوله عدل واستقامتدن تجاوز
ایتمیه و کندوبی کیمسه دن عالی کوریه صاحب ایثار اولوب بذل و ثنایار
اختیار ایلیه فاما شوبله که شرط من بور معدوم ایکن رهبر اولان نفسنه
مغلوب اولوب وطع خامه دوشوب بونده بنم حصه هم واردر دیو و دیعت
اولنان اماناتی صاحبیه تسلیم ایتمیه انایت دامنه دوشوب و حق اولمیان
شینه حمدر دیوب حق اللهه خیانت ایتمکله کوکلدن مطرود و مرتبه سندن
مردود اولور مهالکده اولان اعظم مهالکدن بری دخی بودر که
چوق کسسته لر سر نکون اولمشدر و کذلک اگر کسب ایله و اگر ارث ایله
و یا خود هبه ایله عبد فقیرک عاریتی مالک اولد یغی مال و مثال و نعمت
و نوال اول قادر متعال و فیاض بی مثالک محض احسان و افضالیدر پس
اول جواد و کریمک لطف و انعامدن و مالی و وجودی انک احسانی
اولد یغندن تغافل ایله (العبد و ما یملکه کان لمولاه) معناسنی فراموش ایدوب
بواموال وارزقده کیمک علاقه سی واردر بلکه کندیمین و عرق جبین ایله
بنم شکار مدر و مال جانندر دیو کلیت ایله محبت و طمع خام درلودر لو خیانت
ایدوب (وجاهدوا فی سبیل الله باموالکم و انفسکم) امرینه تصام
(و اتوا الزکوة) حکمندن تغافل ایله (لا سرف فی الخیر) بیورلمش ایکن حق
یوانه اخراج مال ایتمکی بدر و اسرافدر دیو نفسنه فتوی و یرسه حق سبحانه
و تعالی اول بدکانی شیراجل پنجه سنده قهر و هلاک ایدوب دنیا به اولان محبتی
گژدم و مار و کندیمی عذاب الیمه گرفتار اولور تکیم مولانا قدس سره
بویانک خلانده ذکر اولنان معنایی نیجه وجوه ایله بیان ایتمشدر در عن قریب
شرح و عیان قلنور پس ای مستمع مقبل اگر سنی یوغیکن ایجساد بدن موجود
و خالق و اگر خلیفه الله اولان مرشد صادق بدکان اولیوب و طمع خامی
ترک ایدوب خلوص قلب تحصیل ایده سن دیو بیوررلر که ❁ مثنوی ❁
هین نکه دار ای دل اندیشه خو ❁ ای دل اندیشه خوزنهار آگاه اول
❁ مثنوی ❁ دل زانده بدی در پیش او ❁ انک حضورنده قلبیکی فکر
قبیح و اندیشه مستفجدن حفظ ایله نکه دار معناسی ربط کلام ایچون
مصراع ناییده اجرا اولندی الحاصل ای غافل ❁ مثنوی ❁ داند
و خراهمی راند خوش ❁ سنک اندیشه کی اول شیر طریقت بلور و خری اپسم
سورر یعنی سنک خاطره کی بیلوب اما خاموش و سنک نه مرتبه جبار اولد یفکه

حکایت غریبه
وقصه عجیبه

دوش اولوب حارکبی اولان فکرکی سورر وعاقبتنه نظر ایدوب * مشوی *
در رخت خنمد برای روی پوش * کتم اسرار ایچون تجاهل عارف ایلوب
سنگ یوز که کوز آه ای روح مصور خاطر فائزه بر حکایت عجیبه لایحه اولدی
سمع هوشک دوش ایلکه عبرت اله سن و متصح اوله سن پس باده عشق
برطلو جامی مولانا جامی نفحات الانسده شیخ حماد دباس ذکر کنده بوقصه بی
ایراد ایدوب علماء شامدن اسم عبدالله ایلکه مسمی بر رجل عالمدن نقل و روایت ایدر
وعبدالله حکایت ایدر که مقدمات تحصیل علم ایچون بغداده عزیمت ایدوب
مدرسۀ نظامیه ده علمه اشتغال ایلدم و طلب علمده ابن سقادی عکله معروف
بر کمنه بنم رفیق اولوب اول زمانده عبدالقادر کیلانی مطلع اتوار سبحانی دخی
هنوز جوان ایدی و بغدادده بر عزیز وار ایدی غوثیت ایلکه مذکور وهر چقان
دیلسه صورت شخصیه سن انظار ناسدن نهان وایستد کچک کنده یی خلقه
عیان ایدر دیو مذکور ایدی بز دخی صالح لر زیارت ناسدن محظوظ اولمغله بن
و ابن سقا و عبدالقادر کیلانی بر بریمزه مرافقت و اول عزیزک زیارت ناسده
عزیمت ایلدک پس یولده کیدر کن ابن سقا ایتدی ای یاران صفا شیخدن بر مسئله
سؤال ایتسم کر کدر که معلومی اولیه و جوابنه قادر اولیه بن ایتدم بن دخی
بر مسئله سؤال ایدیم کوره بجه و جهله جواب ویر عبد القادر ایتدی معاذ الله
معاذ الله که بن ائدن بر مسئله سؤال ایلیم بلکه ائک حضور موفور النوره
واروب برکات نظر نه منتظر او اورم الحاصل چونکه عزیزک مسکنه
واردی ائی یرنده بولمقی بر ساعت نصکره نظر ایلدک شیخی مکانه کوشه نشین
کوردک پس اول شیر ضما و امیر سر ایتدا چشم خشم و جلال ایلکه ابن سقا به
نکران اولوب ایتدی وای وایلا سکا یا ابن سقا یعنی که بندن بر مسئله سؤال
ایلیه سن که معلوم اولوب اکا جواب و بریم بیدی ای غافل سؤال ایدر جهلک
مسئله فلاندر و ائک جوابن شو بیلکه ملاحظه ایدر بورم که آتش کفر و ضلال
سنگ درون ضالکده اشتغال ایلکه بعده بکا نظر ایدوب ایتدی یا عبدالله
نه و جهله جواب ویر دیو سن دخی بندن بر مسئله سؤال ایدر یورسن پس
اول مسئله بودر و جوابی بو و جهله در که دنیا سکا مسخر اوله و ار همان
تحصیلنه سعی ایت بکا بن ادبک ایدرسن دیدی بعده عین اطف و کرم
ایله عبدالقادره حسن نظر ایلدی و انواع توقیر و احترامله کنده یه تقریب
ایدوب پیش سعادتنده جلسه یه مکان کوسه تردی و درر گفتار معجز نظامنه

سلك تعبيرده انتظام و يروب دم عيسى نفسى بووجهله وزان و چشمه ز بانندن
 آب حيات جان بو يوزدن جريان اينديكه اهلا و سهلا مر حيا و حبذا
 رضى الله تعالى عنكم اديه رعايت ايلدك اى عبد القادر كوياسنده براستعداد
 تام مشاهده ايدوبورمكه بغداد منبرينه صعود ايدوب اسان حال وزبان صدق
 مقال كدن (قدمى هذه على رقية كل ولى لله) كلامى ظاهر او اوب عصر كده
 اولان جميع اولياء الله على رقية حتى هذه ديو بوونلرين و يرلر ديوب كبرو
 كوز يزدن نهان اولدى بردخى اتى كورمك پس انجام كارانده قرار اينديكه
 ابن سقا تحصيل علومه اشتغال ببلغ ايدوب اقراشته تفوق ايلدى اتفاقا بركون
 خليفة بغداد علماء نصارا ايله مناظره و مباحثه ايتك ايچون ابن سقاي بطريق
 الرسالة ملك رومه كوندردى اول دخى بر موجب فرمود فش و كش ايله
 واروب علماء نصارا ايله بحث ايدوب جله سنى الزام و احكام اينديكده ملك
 رومك نظرنده عظيم الشان كورندى بحكمة قادر ملك رومك بر دختر خوب
 روى و ارايدى ابن سقا كوردىكي كى مفتون اولوب ملك رومدن اول دختر ك
 كندى به تزويج استعدا قيلدى ملك روميان ايندى بسرچشم دل و جان
 اما بشرط انكه دين اسلامى ترك و زنارى ميان آرزويه برك ايدوب كفرى
 اختيار قيله سن بعده دختر شيوه كارى حباله نكاحكه شكار ايدوب سن اول
 اسير شهوت دخى بلا تردد هواى نفسه تبعيت و مشتهيات طبعه كال رغب
 ايله نصرانى ملت و ترسا سيرت اولدى و كلام غوثى ياد ايدوب بيلديكه
 نه اولد بسنه غوثه اينديكى اندیشه بد دن اولدى اللهم اغثنا واحفظنا
 و ارحنا عبد الله ايدر بن دخى دمشقه وارد قده نور الدين شهيد اكره ايله
 توليت اوقافدن برينى اوزر بيمه تحمیل ايدوب از زمانك ايچينده بكادنيا
 مسخر اولوب مال بسيار ال و پردى و عبد القادر دخى نه نطق اينديسه
 واقع اولدى قصه مشهوره در كه قطب ربانى نور سبحانى عبد القادر
 كيلانى بركون اثنای صحبتده خزانه اسرارن آچوب حقه دهانندن درر
 معارف صاچوب مجلس شريفنده مشايخدن على هيتى و بقا بن بطو و ابوسعيد
 قیلوى و ابوالنجيب سهروردى و قضيب البان موصلى و ابوالسعود بن الشبلى
 و بونك امثالى مشايخ بكاردن الى به قريب اخيار حاضر اولمشرايدى پس
 عبد القادره فياض مقددر اسم ظاهر ايله تجلى ايندكده تلاطم امواج بحار
 عظمتدن ساحل لسان ملكوتنه لآلى متلآلى (قدمى هذه على رقية كل

ولی الله) کلمات جواهر نکاتی متبذ اولغله مستمعینک هر بری اسماع جانلر بنه
 حلقه زرین ایدوب وفی الحال شیخ علی هیتی منبره کلوب قدم مبارکه شیخی
 آلوب رقبه اطاعته قودی و شیخک زیر دامنه ملاصق اولدی و سائر مشایخ
 دخی زمین مسکنه وضع جبین ایدوب بویونلرین اوزاتدی و شیخ بو کلامی تکلم
 ایتد کده مشایخ موجوده ک هر بری برنوع مشاهده سنی بیان ایدوب جمله دن بری
 ابوسعید قیلویدن مرویدر که چونکه عبدالقادر قدمی هذه قضیه سنی سویلدی
 حضرت حقیق انک قلبه برنجلی ایلدیکه رسول رب العالمین برچوق
 ملائکه فقرین ايله کلوب و اولیاء متقدمین و متأخرین ارواحی و اولیاء
 معاصرین اجساد ايله اجتماع ایدوب و ملائکه کرام کردا کرد حلقه اولوب
 صف طور دیلر و شیخی اورتایه الدیلمر بو حالده حضرت رسول علیه السلام
 جمله سنک محضر نده شیخه برخاعت نور بهجت کیدردی و روی زمینده
 عبدالقادره تواضع ایتدک بروی قاللادی حتی ابومدین دیار مغربدن بوینن
 اوزادوب علی رقبتی هذه پیوردی مرویدر که ولایت عجمده بروی تواضع
 و مسکنت و مردان خدایه موافقت ایتدی کیچون مرتبه سندن مهجور و وحالی
 کندیدن دور اولدی * ایلدی بنم نوردیدم عین عبرت و سمع بصیرت کدن پرده
 غفلت و بنیه حقایق رفع ایدوب ملاحظه قیل که بدکانه ترک ادب ایدنلرک
 عاقبتی نیه منجر اولدی و حسن ظنه ادبه رعایت ایلان اهل سعادت نه دولته
 نائل اولدی * پیت * نکه دار ادب در طریق عشق و نیاز * که گفته اند
 طریقت تمام آدابست * پس مؤمن مقبله لایق اولان بودر که اولیایه
 خلوص بال و مسکنت و ابتهال ايله تواضع کوسه تروپ دایما یوقلقد نه اوله
 و مشایخه عداوت ایدنلردن اولیوب وعدولردن دور اوله بو باید سسلطان
 وادنه خوب دیشلردر * نظم * هرچه آید ز شیخ ای دانا * همچنان دان
 زحق نیست جدا * چشم بکشاا کر نه اعمی * اولیارا جدا کن از اعدا *
 اولیا نور محض و اعدا کور * اولیا آب عذب و اعدا شور * سر حقست
 هر ولی بجهان * بی کان سر بود زغام نهان * کرشوی آ که از ولی خدا *
 دانکه کردی حیات ارض و سما * مغزیستی و هستی باشی * نور بر جمله
 همچو خور باشی * وصف شان در زبان بجا کنجد * بحر در ناودان بجا کنجد *
 آخر کار شد مرا معلوم * که نکرده بگفت این مفهوم * رمز کفیم اگر بود
 خردت * سسوی باقی این سخن بردت * پس حضرت مولانا شیر اسرارک

قصه سندن حصه بیان ایدوب بیورر که ❖ مثنوی ❖ شیر چون دانست
 آن وسواسشان ❖ شیر چونکه انلرک اول وسوسه سنی بیلدی اماخانه
 زبان و نامه دهانه مهر سکوت اورب ❖ مثنوی ❖ وانگفت و داشت آندم
 پاششان ❖ آشکاره سو بیلدی و اول حینده انلری محفوظ طوندی و رعایت
 قیلدی ❖ مثنوی ❖ لیک باخود گفت بنمایم سزا ❖ مر شمارا ای خسیسان کدا ❖
 لکن کندی به ابتدی سزه لایق کزی کوستره ایم ای خسیسان کدا ❖ مثنوی ❖
 مر شمارا بس نیامدر آی من ❖ بنم رآیم سزه کافی کلدی ❖ مثنوی ❖ ظنشان
 اینست در اعطای من ❖ بنم اعطا وانعام و فضل و احسانمده ظنکیز بومیدر
 نیچون اذعانکزی یوقدر ❖ مثنوی ❖ ای عقول و را بتان ازرای من ❖ ای غافلار
 سزک آراو عقولکزی بنم رآیمدندر یعنی شیردن مراد قهرمان وحدت و سلطان
 عظمتدر که کرک سیرت و رو به طبیعت و قید اثنینتمده اولان غافلره عتاب
 ایدوب ای جاهلار سزک عقل و تدبیرکزی بنم تقدیر و ارادتمدن وجوده کلوب
 اگر وجود واکر حرکات و سکنات و اموال و ارزاقکزی ❖ مثنوی ❖
 از عطا های جهان آرای من ❖ بنم عطایای جهان آرامدندر و سز محضا
 تصویر نقاشان اولان بر آلائی صور منقوشه سز پس ❖ مثنوی ❖ نقش بانقاش چه
 اسکالددکر ❖ نقش نقاشه غیری نه فکر ایدر و نقاشه نسبت نقش مصنوعته
 عیب اسناد ایدر ❖ مثنوی ❖ چون سکااش اوش بخشید و خبر ❖
 چونکه نقش و صور و ظن و خبری اکانقاش باغشلا دی پس ای نقوش
 و صور ❖ مثنوی ❖ اینچنین ظن خسیسانه بمن ❖ مر شمارا بودننکان زمن ❖
 سزک بکا بونجاین ظن خسیسانه کز اولدی ای خالق جهسانک عیبی و زمانک
 ننکی اولان بد کانلر ❖ مثنوی ❖ ظانین بالله ظن السوء را ❖ (ظانین بالله ظن
 السوء) قول کریمک ماصدقی اولان از باب سوء ظن و حسابانک ❖ مثنوی ❖
 کر نبرم سر بود عین خطا ❖ اگر قهر و غضبم ایله باشنی کسیم عین خطا اولور
 کافال تعالی فی سورة الفتح (و بعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات
 الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و لعنهم
 و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا) علم شریفه روشندر که بوندن اقدم واقع اولان
 ❖ م ❖ دست اورا حق چود ست خویش خواند ❖ (تاید الله فوق ایدیهم
 براند) یتک شرحنده مولانا خداوند کارا قیاس بالمعنی بیورد قلی (ید الله فوق
 ایدیهم) آیت کریمه سنک تفسیرنده حدیله ده واقع اولان قصه بیعت رضوان

نو یسندگان سیر حبیب منان نقل ایتدکاری اوزره اجمالی بیان اولنمش ایدی
یعنی شکر پاشخان مجلس اخبار خواجه ابرار و اخبار تحقیقی اوزره اول
زمانده که حضرت فخر جهان علیه صلوات الله الرحمن استیذان طواف
کعبه ایچون عثمان بن عفانی مکده اولان مشرکانه کوندرد کده حضرت
شهره دخولدن مشرکین امتناع ایدوب عثمان ذی النور بنی اوچ کون حبس
ایتدکار ایچون رسول علیه السلام اصحاب کرام ايله عقد مبايعه ایتدکاری
اسماع مشرکانه رسان اولدقده حضرت رسالت مآب کندیلر ايله محاربه دن
اجتناب ایتیه چکن بیلوب خوفلرندن عثمانی اطلاق ایدوب وسهیل بن عمری
اول عالمک فخری رسول علیه السلامه کندی جانلرندن ایلچی کوندروب
ایتدیلر یا محمد سزک بوییل مکده داخل اولدیغکزه رضا و یرمز زبیرا بزا اصحاب
عار و نامو سدنز جازکه طوائف عرب بزنی لوم ایدوب محمد عنوة اوزریکزه
وشهر بکزه کیردی دیوب تعبیر ایدیلر پس بوییل حج و عمره یی تأخیر ایدوب
سنه قبله ده بز مکده دن جتلم و سزا اصحابکزیله داخل اولوب اوچ کونه دک حج
و عمره یی ادا ایدوب صکره سلامت ايله مدینه یه عودت ایلده سزدیوب
ماینده نیچه گفت و شنیددن صکره بالاخره صلحه اذن یوریلوب بین الناس
اون سنه یه دکن حرب وقتلدن کف ید اولوب و برورایتده ایکی سنه یه دک
هر کس محاربه دن امین اولق اوزره علی بن ابی طالب فرمان رسول علیه
السلام ايله صلح نامه یازوب صلح ایتدیلر و مدینه دن حج و عمره نیتیه کلمه کله
یتمش دوه قربان کتوریلوب اصحاب کرام احرام پوش اولمشلر ایدی پس بافرمان
رسول علیه السلام هر بری احرامدن چیقوب و حلق رؤس و نحر هدی
و بدن ایدوب جانب مدینه یه عودت یوردیلر و مکه ايله مدینه بینده وارد قلنده
❦ شعر ❦ تافت پرو پرتوانوار و حی * کشت دلش مظهر اسرار و حی *
مضمون نیجه یک جلیل اعنی جبریل انزال و حی ملک جلیل ایدوب (انا فتحنا لک
فتحاً مبیناً) قول منیفی (هو الذی انزل السکینه) آیتک تمامنه دک قرائت
ایلیوب اصحاب کزین سعادت رهین و مؤمنین عافیت قرینک صدق و ایمانی
زیاده اولماغیچون قلوب صافیه لر بینه اهداء سکونت و اتخاف طمانینت یوروب
سنه قبله که هجرتک سنه سابعه سیدر مکده داخل اولوب قضاء عمره ایتدیلر
و سنه ثامنه ده مکه فتح اولوب ابو بکر الصدیق سنه ناسعه ده و رسول اکرم
صلی الله علیه و سلم سنه عاشره ده حج ایدوب عمره کتوردیلر حقاً که بیعت

رضوان وطلب صلح مشركان معني وصورة مقدمة فتجدن اولدى زيرا
بعد البينة مؤمنك متفق الكلمة اولدقلى كفاره ظاهرو جهاد وقتاله قصد
وعز يتلري باهر اولغله كفارك قلبنه ضعف وجبانت كارايدوب حتى بالضروره
طالب صلح اولديلرو قبل الصلح باب فتح متعلق ايكن بعد المصالحه مشركان
مؤمنان ايله بحر عذب و فرات كبي بريره قارشوب امواج بحار كلمات مؤمنين
ساحل اسماع مشركينه تلاطم ايتدكجه ايمانه مستعد اولتلى عمان ايمانه جذب
ايدوب زمان قليده خلق كثير اسلام پذير اولوب بازوى اسلام قوت
وقواى كفر ضعف و قلت بولدى كما قال الزهرى (لم يكن فتح اعظم من صلح
الحديبية وذلك ان المشركين اختلطوا بالمسلمين بعد الصلح فصار ذلك سببا
لاسلام خلق كثير في زمان قليل) وروى عن البراء بن عازب رضى الله عنه انه قال
تعدون انتم الفتح فتح مكة وقد كان فتح مكة فتحنا ونحن نعد الفتح ببعثه الرضوان
يوم الحديبية حيث ترتب عليها من ظهور الاسلام وانتكاس احوال المشركين
مالا يمكن وصفه فصارت كانها مبدأ فتح الاسلام وقال جابر رضى الله عنه
ما كنا نعد فتح مكة الا يوم الحديبية الحاصل حضرت رب العالمين سيد المرسلينه
نعمتى اتمام وقلوب مؤمنينه انزال سكينه ايله اكرام وادخال جنت ايله
احترام ايجون نصر عزيز وفتح ميين ايدوب منافق ومشركلرى تعذيب
ايتدى زيرا مدينه منافقلى ومكه مشركلى رييسى محمد نصرته ايتمز
ومكه بنى عنوة وقهرا فتح ايله مظفر اولمز ديوايماندن محروم اولوب الله
ورسولنه ظن فاسد و كان كاسد ايتمكله اول قادر وجبار و فاعل مختار ظنون
كفارى تكذيب ايدوب كفر و نفاقلى سبيله دنياهه انواع شامته ملصق
و آخرته اصناف عقوبته ملحق اولاجقلى نندن اول سيد والاحسب انطعى
طينت وهاشمى نسبه خبر و يروب بيورركه (و يعذب المنافقين والمنافقات
و المشركين و المشركات) قال البيضاوى و يعذب معطوف على ايدخل
الا اذا جعلته بدلا فيكون عطفا على المبدل * زيرا اعراب بدل عامل دكلدر كه
حتى عاطف اندن نائب اولوب نيباتله عمل ايله يس بدل اوزرينه عطف
جائز اولمز اكرجه بحسب الظاهر بدل اوزرينه معطوف دخى اولسه كيرو
حقيقته مبدل منه اوزرينه معطوف اولش اولور حاصل معنى حبيم سنك
ايجون اولان فتح ونصرت ورجت ومغفرت وتبسم نعمتم مؤمنك دنوبى
كفارت و داخل جنت اولوب مدينه منافقلى ايله مكه مشركلى نينه دخى

قوله عطف على
يدخل وصحة عطفه
على تقدير تعلقه
بقوله ليز دادوا
لان ازديد المؤمنين
فى الايمان يعطف
الكفار وهو يكون
سببا لعذيب الكافرين
بايدى المؤمنين
فى الدنيا وقد يجاب
بان اعتقادهم ان الله
تعالى يعذب الكفار
يزيد فى ايمانهم
لا محالة وفيه
ان مدخول اللام
التعليلية يجب ان
يترب على متعلقها
فى الخارج فلا حسم
فيما ذكره لمادة
الاشكال (قوله) الا
اذا جعلته بدلا يعنى
فتح لا يجوز عطفه
عليه لان المذكور
فى المعطوف بيان
المؤمنين فلا يستقيم
عطفه على بدل
الا شمال فيكون
عطفا على المبدل
اى على المبدل منه
فافهم ويمكن ان

تعذيب وعقوبت ایچوندر یعنی استیلای حضرت رسالت واستیلای کلمه
شهادت واعانت اصحاب کزین رهین سعادت ایله مشرک و منافق لری
قتل و سیاست ایدوب عدو بتدن اولان هر شیء ازاله ایله دنیاده ایصال
احزان وخسران وآخرتده سوء نکل وعقاب ایله مخلد فی النیران ایتک
ایچوندر وسلك نظم کریمده منافقك مشرک اوزرینه تقدیمی بومحمد ونیجه
مواضعده واقع اولوب نکتهدن خالی دکدر زیر منافق لرمؤمن موافق لرم
مشرک مجاهر دن اشرواضر وعذابه جله دن اولی تردد اکا بناء که عداوت
کفار پیدا و آشکار اولغله انلردن احتراز دشوار دکدر فاما منافق دروننده
اولان کفر وعداوتی اخفا واسرار و صور تبرینی لباس ایمانیه تبلیس و اظهار
ایتمکله مؤمنین اصفیاء انلری صداقتکار ملاحظه سیله کشف اسرار ایدوب
احتراز ممکن اولمز فلهدا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله (اعدی
عدوک نفسک التي بین جنبیک) حدیث شریفنده مؤمنلر ایله نفس واحده
شکلنده مرئی اولان احوال منافقینه دخی تبلیغ و اشارت بیور مشلدر * پس
منافقك صورتی انسان و سیرتی شیطان اولدی شو معنایه که شیطان انسانه
صورت عداوت ایله ظاهر اولوب بلکه شکل رفیق شقیقده باهر اولوب
منافق لری کبی بن سکایار و صدیقم دیو کور بنور اما مشرک مجاهر علی خلاف
صورة الشیطان اولوب و سیرتنده اولان کفر و طغیانی اظهار ایدوب صورت
عدوده کلور و منافق لری ظنی بودر که حیل و خدعه ایله قتل و اسر دن
کندولرین تخلیص ایدلر اما کافر مجاهر تخلیص نفسه قطع ایتوب مؤمنلر
غلبه ایدرسه کندولری قتل و اسر ایله تعذیب ایدلر جک لری فکر ایله اظهار
عداوت قیلور * پس منافقین و منافق کاتک مشرکین و مشرکات اوزرینه
من حیث الشره تقدیم ذکر ی اولی اولغله حق جل و علا اول منافق لری ذکر
وعیان و هر برینک اوصاف فیجده سن بیان ایدوب بیورر که (الظانین بالله
ظن السوء) کلمه ظانین اهل نفاق و مشرک ایچون صفندر و ظن السوء مصدر
اولق اوزره منصوبدر ظن دخی لفظ سوئه مضافدر و لکن موصوفك صفتده
وصفتك موصوفه اضافتی قیلندن دکدر زیر عند البصرین موصوفك صفتده
اضافتی جائز اولماز و صفت ایله موصوفی شیء واحد دن عبارت اولغله احد هماک
آخره اضافتی شینک نفسه اضافتی اولور پس صلوۃ الاولی و مسجد الجامع قوللری
سیف شجاع قولنده اولان اضافتی کبی اولوب سیف رجل شجاع و مسجد

یجمل من باب الخذف
والایصال (سعدی
جلبی رحمه الله
علیه علی القاضی)
قال مقاتل فلما سمع
عبدالله بن ابی
انطلق فی نهر الی
رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقالوا
یا رسول الله ما نحن
الا که یثیمهم فالتنا
عند الله فنزلت
(و یعذب المنافقین
و المنافقات) الایة
من (تفسیر منتهی
العلوم)

قال ضحاک ظنت
اسد و غطفان
فی رسول الله حین
خرج من المدينة
انه سیقئل او یهزم
ولا یعود الی المدينة
سلیما ظافر من (تفسیر
منتهی العلوم)

الوقت الجامع وصلوة الساعة الاولى تقدیرنده اولور و مجموعنده مضاف الیه حذف اولوب صفتی مضاف الیه مقامنه اقامت اولمشدر پس ظن السوء قول منقده اولان اضافت دخی بوقیلدن اولغله بیضاوی رحمة الله علیه ظن الامر السوء قیدله تفسیر ایشلردر یعنی آتیلین منافق و مشرک لکه حق تعالیه امر فاسد ظنیه ظن ابدیلدر دیک اولور وظنده دخی بر قاج وجه محتملدر الله اعلم ظن سوءدن مراد کبر و سوره فتحده ذکر اولک ان (بل ظنتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون الی اهلیم) قول شریفنک مفهومی در وجه ثانی مشرک لک اشراک بالله ده اولان ظن قبیحی اوله کما قال تعالی (ان هی الاسماء سمیت و هانت) الی ان قال (ان یتبعون الا الظن و ان الظن لایغنی عن الحق شیئاً) وجه ثالث اول بدکان اولان منافقان و مشرکان بویه ظن فاسد ایدر لکه حاشا حق تعالی بونلرک افعال و اعمال و اقوالندن اکثرینی کورمیه و بیلمیه * پس وجوه ثلاثه دن وجه اول اصح و اولیدر دیشلردر و لکن فخر الدین رازی بیوردر لکه (اوتقول المراد جمیع ظنونهم حتی یدخل فیهم ظنهم الذی ظنوا ان الله لایحیی الموتی و ان العالم خلقه باطل کما قال تعالی (ذلک ظن الذین کفروا) و یؤید هذا الوجه الالف و اللام الذی فی السوء و ادباء محققینک اختیار ایتدکری لفظ سوء فتح سین الیه فساددن عبارتدر مثلاً صدق صلاحدن عبارت اولدینی کبی فیقال مررت برجل سوء ای فاسد و سکت عن رجل صدق ای صالح بل کل ماساء فقد فسد و کل ما فسد فقد ساء و لکن لفظ سوک اکثر استعمالی معانیده و فسادک استعمالی اجسادده و اجرامده اولور کما یقال ساء من اجده و ساء ظنه و ساء خلقه و یقال فسد اللحم و فسد الهواء و قال تعالی (ظهر الفساد فی البر و البحر) و قال (ساء ما کانوا یعملون) ما حصل معنی منافق و مشرک لک حق تعالی رسولنه و مؤمنلره عون و نصرت ایتم دیوسوء ظن ایدوب و حقه شریک قوشوب و حشرو یعنی انکار ایدوب بونک امثالی انواع ظنون فاسده ابتدیلدر پس حق تعالی انلرک ظن فاسدلرین تکذیب و دعاء علیه ایدوب بیوردر لکه (علیهم دائرة السوء) یعنی مؤمنلره ظن و ترصس ایتدکری یراعزلق منافق و مشرک لک اوزرینه دائره در (و فی الدائرة مذهبان اظهرهما انها صفة علی فاعلة کقائمة و قال الفارسی انها تجوز ان تكون مصدرا و بالجملة لفظ دائره فی الاصل محیط مرکز اولان خط مستدیردن عبارت اولوب بعده بعض کسینه یه واقع اولان حادثه محیطه ده استعمال

٣ والوا وفي الاخيرين
مع ان حقهما الفاء
المفيدة لسببية
ما قبلها لما بعدها
لا يذنان باستقلال
كل منهما في الوعيد
من غير استتباع
بعضها لبعض
(ابو السعود)

والدائر في الاصل
مصدر واسم فاعل
من دار يدور وسمى
بهذا عقبة الزمان
(يضاهي) قوله
عليهم دائرة السوء
فاما المفتوح ففعل
هو مصدر قال الفراء
سوءه وسوءه ومسااة
وسوءاثة ومسااة
وبالضم الاسم
قال ابو البقاء
هو الضرر وهو
مصدر في الحقيقة
قلت يعني انه
في الاصل كالمفتوح
في انه مصدر ثم
اطلق على كل ضرر
وشرو قال مكي
من فتح السين
فمنه الفساد والرداءة

اولئمشدر وابن كثير وابو عمرو سينك ضمي له (دائرة السوء) قرائت ايدوب
ظن السوء قول كريمه قراء سبعة فتحله قراءته اتفاق ايتشلر در * پس اكر
فتح ايله واكر ضم ايله سوء في الاصل مصدر وكره ايله كره كبي اولوب ولكن
مفتوح اولدقده ما يراد به الذمه مضاف اولور ومضموم اولسه مجرای شرده
جاری اولوب عذاب وضرر معناسند استعمال اولنور ما حصل معنی حق
جل وعلا منافق ومشرکله اولان عذابندن خبر ویروب وعذاب مزبور
(عليهم دائرة السوء) قول منی ايله تفسیر ایدوب اول قهار وجبار کفار
بدر داری فی دنیا والاخرة کثرت جنود وقهر ايله منهزم وهلاك ایدوب
ومسلمانلره ایلدکری تدبیر فاسد وفکر کاسدلرینک مضرات وشأتی کندولره
مشمول اولوب خذلان ظاهر وباطن ايله مخذول اولدیلر (وغضب الله عليهم)
اول عزیز وجبار وجلیل وقهار انلره غضب ایلدی یعنی مقهور ومنهزم ایتکله
انلره انتقام ایتدی * زیرا غضبک صورتی ونتیجه سی وارد یعنی صورت
غضب غضبانده واقع اولان تغیردر که تأذی و تألمدر ونتیجه غضب مغضوب
عليهک اهلاک وایلا میدر پس حق سبحانه وتعالی صورت غضبندن منزّه ومقدس
اولغله معنای غایتی اعتبار اولنوب نتیجه مسبدن سبب نکایه سی اوزره غضب
ایله تعبیر اولنوب حق تعالی اول کافرلر ايله غضبان معامله سن ایلدی وصفت
جلالندن اولان قهرینی استعلا ایتدی دیمک او اور و غضب غضبان دخی
مغضوب علیه که عقاب وکاه شتم وضرب ايله اکتفا اولنوب مقضی
ابعاد اولماز وکاه اولور که مقضی ابعاد اولور پس منافقین ومشرکینه واقع
اولان غضب الهی بالطرد والابعاد اولدیغنی تفهیم ایچون (ولعنهم)
قول کریمی ايله انلری دنیاده قتل ايله رجحتندن مطرود ابدی ایدوب اسفل
سافلینه رد ایلدیکن تحقیق بیوردی وطررد وردلری مجرد دنیاده اولوب
عذاب آخرتی موجب اولماز توهمی دفع ایچون آخرته اولاجق عذابلرین
دخی بیان ایدوب (واعده لهم ٣ جهنم وساعت مصیرا) قولیه ختم ایتدی یعنی
منافق ومشرکله الآن نار جهنمی اعداد ایدوب عذاب حر وبرد وانواع
عقاب ايله احراق ایتکی احضار ایلدی اول جهنم انلره مرجع فیج ومصیر
مولم اولدی وهذاکله فی حق (من مات منهم اوقتل علی شرکه اونفاقه) اگرچه
کیم کفار ومنافقین غضب وعذاب ولعنت وعقابه موافقنده ملحق اولورلر
ولکن دعاء علیه صیغه ماضی ايله کلیدیکی انلرک اوزرینه لعنت وغضبك

وقوى اذلى اولوب وآتيه ده ظهور ايدو جك اعمال فاسده لرينه علم ازليسي شامل اولديغنه اشارتدر آه ابي مؤمن مقبل حضرت حق بر غالب مطلقدر كه برخواي كريم (ولله جنود السموات والارض) عرش اعلادن تحت الترابه وارنجيه جنود مختلفه ايله مالا مال اولوب سماواتده ملائكه وانبيا وارضده غزات واوليا وكذلك آسمانده قلوب وزمينده نفوس جنود آلهيه اولوب حتى بر مورچه ضعيقيه بر جثه عظيمه به تسليط ايلسه بقوة الله تعالى في الحال مدمر اولور وبعوضه صغيره بي اكاوانه كوندر سهه آن واحده جله سي خراب اولور فلهذا قال عليه السلام (لله جنود منها العسل) باخصوص جنود هم سموات ارواح عاشقين وقصود ارض قلوب محبين وانفاس طيبة صادقين جنود رب العالمين اولفله اعداء حقندن تنكدل اولسه لر جله سني برنفسده هلاك ايدوب اهل ضلالت احراق نار شقاوت اولور مثلاً نوح عليه السلام (رب لاتذر علي الارض من الكافرين دياراً) ديويد دعا ايتدكه وجهه ارضده كفار دن ديار قالمبوب غرق وهلاك اولديلر وهمچنان سكران طور سينا حضرت موسى عليه السلام دخی (ربنا اطمس علي اموالهم واشدد علي قلوبهم) فواسنجده دعا عليه ايدوب وسيد البريات مفتخر الموجودات عليه اكل التحيات دخی (شاهدت الوجوه) بيوروب هر برينك زمان شريف لرنده اولان منافق و منكر و مشرك و كافر لر مقهور و مدمر اولديلر * ايمدي اي غافل هر صديقك دخی حالي بو كا قياس قيل كه (اقل من لمحة نفس واحدة) نك نفس محرقتدن انواع هزار منكر و منافق ملحق بالثار اولوق مقرر در و كيفيت هلاكده جانب حقندن اوزيكه هر نه مقوله عوارض مسلط اولور سه جنود جباريه دن اولوب مثلاً جوار حكدن برينه بر مرض مولم اصابتيله جوار حكي كندوكه مسلط ايدوب جوار حكي جوار حكله هلاك ايدر و اكر نفسكي نفسكه مسلط قيلسه نفسكي نفسكه هلاك ايدر * پس ازاله صفت تفاق و عداوت و ترك عجب و انانيت ايله حقه و اهل حقه ميل و محبت و مسالك سنيه لرينه متابعت قيل كه حق تعالى قلب و روحكي نفسكه مسلط ايدوب اخلاق حسنه ايله مهذب و اكسير خلوص و محبت ايله مذهب اوله و الاضيغام غيرت جبار و ضرغام عظمت فهار هنر بر و غاكر ك ستيزي دريده قيلد يغي كي سني و سنك كي ارباب تجبري هلاك ايدوب سرا پرده عظمتندن نداي جلالت ايله خطاب ايدر كه اي بدكار سزي قهر و غضبه هلاك ايدوب

ومن ضم فتناه
الهنيمة والبلاء
والضرر و ظاهر
هذا انها اسمان
لما ذكر ويحتمل
ان يكونا في الاصل
مصدرا ثم اطلق
على ما ذكر وقال
غيرهما المضموم
العذاب والمفتوح
الذم الاتري انه
اجمع على فتح
ظن السوء وقوله
(ما كان ابوك امرأ)
سوء اذ لا يليق
ذكر العذاب
بهذين الموضعين
قال الزمخشري
فاحسن المضموم
العذاب والمفتوح
ذم لدائرة كقولك
رجل سوء في نقبض
رجل عدل لان
من دارت عليه
يذمه اي معنى من باب
اضافة الموصوف
الي صفته فوصفت
في الاصل بالمصدر
مبالغة ثم اضيفت
الي صفتها كقوله
تعالى (ما كان ابوك
امراً سوء) قال الشيخ

وقد حکى بالضم
وانشد * بیت *
و کنت کذبت السوء
لما رأی ذما بصاحبه
یوما حال علی الذم
من تفسیر ابن سمن
در المصون ضم السوء
لیت شعری کیف
اثبت الشیخ معنی
الذم بانشاد هذا
الشعر (لمحرراه لحقیر)

❀ مثنوی ❀ وارهانم چرخ را از شکستان ❀ چرخ زمانی سزک عاریکز دن
قور تارهیم ❀ مثنوی ❀ تا بماند در جهسان این داستان ❀ تا که جهانده
بود استان قاله و سز نصکره کلنر عبرت آلوب ادبه رعایت ایلیه و سز
اولان عذاب و عقوبت اخلافکره سبب رحمت و باعث توبه و انابت اوله
و کویاکه بعض جهلا بر خود ظلم بی شمار ایله اموال بسیار شکار ایدوب املاک
و عقار مزه نهایت یوق مع هذا نه بذل و نثار ونه خود اولیایه چندان اقرار
و اعتبار مزه وارد و وایمزد دوات پایدار ایله مرور ایدوب بوانه دک روز کار دن
بر کارنا هموار دخی کور میوب بلکه فلک مرادمز اوزره دواردر دیوخیال باطل
ایلیان غافلک توهما ت فاسده سنی دفع و ابطال ایچون مولانا خداوند کار
حکایه شیرینی تمثیل ایدوب بیوردر که ❀ مثنوی ❀ شیر با این فکر
می زد خنده فاش ❀ شیر دلیر بو فکر ایله آشکاره خنده آوردی یعنی کرکک باشی
قوپار مق فکرینی اسرار و تبسم و خنده بی اظهار ایلدی اما زنههار و زنههار
❀ مثنوی ❀ بر تبسمهای شیرایمن مباح ❀ تبسمات شیره امین اولمه یعنی
قصه دن حصه بودر که بر قاج کون فلک مرادیکه دونوب و جاه و مال
و حشمت و جلال صاحبی اولدیفکه مغرور اولمه زیرا ❀ مثنوی ❀ مال دنیا
شد تبسمهای حق ❀ مال و منال و عزت و اقبال حلق تبسملری اولدی یعنی
بنده جانی به مال دنیا ارزانی بیورلدیجی جانب حق دن مرتبه تبسمده اولوب حتی
❀ مثنوی ❀ کرد مارامست و مغرور و خلق ❀ مال و دستکاه و عظمت و جاه
بزی مست و مخمور و فریفته و بمکور و خراب و مغرور ایلدی و حقیقته اول
مال و جاه دام راه و سبب دوری قرب درگاه اولدی * ایمدی ای غافل بو مقوله
دام غرورک ازاله سی نامرادی و افتقار ورنجوری و اضطرار دن غیرله
اولد یغیچون مولانا خداوند کار بیوردر که ❀ مثنوی ❀ فقر ورنجوری
بهست ای سند ❀ ای عالی قدر سکا فقر و خسته لک بهتر در زیر ❀ مثنوی ❀
کان تبسم دام خود را بر کند ❀ اول تبسم عاقبت کنند و دامنی اظهار
و نیجه قهرینه گرفتار ایلر حقا که بویه در شیخ عطار نه خوب دیمشدر
❀ نظم ❀ تویی غافل درین دنیای مکار ❀ که ناکاهت برون آرد ز پرکار *
همه فانی شوند و تو بمانی * خدا ماند چو تو یخنو د بمانی * تو در این
دار دنیا باز مانده * ز بهر شهوتی پر آزمائده * اگر مریدی تواندر دار دنیا *
خبرداری ز اعیان عین عقبی * تو بازی میکنی ای دوست بازی * مدار اسرار

من اینجا بازی * فتنات بهترست از هر دو عالم * فتنات کرد و توبه یافت
آدم * رها کن جله را در حق فنا شو * دمامد سر ربانی تو بشنو * نه دارم
هیچ وفارغ از حلالم * نه چون ایشان در اینجا پایمالم * پس کاشف اسرار
یقین مولانا محمد جلال الدین قدس الله سره شیر دلیر **کَرک** طماعی
نجر به ابتدایی بیانه شروع ایدوب بیوررلر که

❖ قصه امتحان کردن شیر کرک را و گفتن که ❖

❖ پیش آی ای کرک بخش کن صیدها را میان ما ❖

قصه امتحان شیر
کرک را

شیرک کرکی امتحان ایتسی وای کرک حضورمه کل صیدلری میانمده بخش ایله
دیمه سنک قصه سی در ❖ مثنوی ❖ گفت شیرای کرک این را بخش کن ❖
شیرایتدی ای کرک بوشکارلری بخش و قسمت قیل و تقسیمده استقامت ایدوب
❖ مثنوی ❖ معدات را نو کن ای کرک کهن ❖ تجدید معدات و تشدید
نصفه قیل ای کرک کهنه و ذنب سال خورده ❖ مثنوی ❖ نائب من باش در
قسمت کری ❖ قسا ملقده بنم خلیفه و نائبم اول ❖ مثنوی ❖ تابید آبد که
توجه کوهری ❖ ناظهوره کله که سن نه مقوله کوهر سن بومحمله شیردن
مرادجناب رب العباد در که حرکات و سکنات و مجاهدات و طاعات و معیشت
مکنتسات و کلیات و جزئیات موجود مکنوناتک عطیاتی اولوب کرک کهن
مثابه سنده اولان نفس خود بینی امتحانا بوتد ببرات و تصرفاتی تقسیم
و توزیع قیل دینلد کده شرک و اثلیت و خود فروشی و انانیتی ظهوره کلدیکنه
اشارتدر پس کرک غبین و نفس خود بین کا نه قسمت کری ده معدات آیین
اولی زعمیله امتحاندن امین اولوب ❖ مثنوی ❖ گفت ای شه کاو وحشی
بخش تست ❖ ایتدی ای شاه کزین کاو وحشی سنک لایقکدر زیر ❖ مثنوی ❖
آن بزرک و تو بزرک و زفت و چست ❖ کاو کوهری بیوک سن دخی بزرک
و کاو وحشی سیمین سن دخی چست و چالا کسن پس کاو بیابانی سزک لقمه کز
اولسون ❖ مثنوی ❖ بزمرا که بزمیانه است و وسط ❖ و بیان یکجیسی بکا
اولسون که بزمیانه و وسط وهم بکا مناسبدر دیدی و بطریق الحکم ثعلبه
ایتدی ❖ مثنوی ❖ روبها خرکوش بستان بی غلط ❖ ای روبه خرکوشی
آل نی غلط یعنی بواسلوب اوزره اولان تقسیمده خطا و غلط یوقدر عدل
وداد بودرسنک حصه که دوشن دوشمشدر و سندخی حصه کی آکوب تناول

قيل دیدی یعنی نفس خود را آیتدی ای سیدی و مولای خالق ارض و سما سنسن
 یغور لری یا غدر مق و نباتاتی بتور مک و صیف و شتایی کوتور ووب
 کتور مک و اولدر مک و دیر کور مک و بالجه بونک امثالی امور معظمه سنک صنع
 و ایجاد کدر بزم آمده مدخلز یوقدر فاما کسب معیشت و تعلم صنعت و زرع و حراثت
 و طبخ و طحانت و جمع و تحصیل مال ایچون جانب شرق و غربه و جهت شمال
 و جنوبه شد رحل و رحلت و سعی و حرکت بنم صنع و قدرتم در و بومذ کوراتک
 حصولی و احسن و جهله و صولی ایچون در کار اولان فکر ثاقب و رأی صائب
 عقلک حصه خاصه سی در دیونفس خود نمود کند و ایچون مستقلا بر وجود
 و کسب و تعلم بنم ایجاد مله موجود در دیو کانه مجبره دن اولیوب طریق اعتدالده
 بولدم زعمیه ثنویه دن او اوب خالقینده حقه مشرک اولدقده شیر تریمان
 غیرت و وحدت و هز بر قهر مان سلطنت احدیت ❖ نظم ❖ چه غیر و بکجا غیر
 و کونفس غیر ❖ سوی الله و الله ما فی الوجود ❖ مضمو نجه حرم سرای
 شهود احدی الجمعه نام و نشان غیریت مر تفع و وسم و رسم انیت تمتع
 اوله سن اقتضا ایدوب امر مزبور لایزال و مسترو (کان الله ولم یکن معه شیء
 و الان علی ما علیه کان) مفهومی جمیع زمانده حکم مستقر اولغله ❖ منتهوی ❖
 شیر گفت ای کرک چون کفتی بکو ❖ ضرغام احدیت و ضیغام واحدیت
 آیتدی ای نفس شوم کرک طینت نیجه دیدک سوبله ای مغبون ازلی و بدیکان
 معتزلی خلق و ایجادده بدن غیری کیمک علاقه سی وارسن خود نامو جود
 و عقل شیء نامعدود ایکن وجود کز عدمدن ظهوره کتور ووب جله کسب
 و افعا لکن دخی بنم ایجاد دم دکلیدر و لکن تعین خاصکز اعتبار یله سزده
 اختیار جزئی صورتی نقش ایدم و غلطه دوشوب کسب و فعلی کند و فعل
 و اختیار کز زعمیه افعال و کسب بزم خلقدر دیو بکا شریک قوشار سز
 و وجود قیدنه دوشر سزو ملا حظه قیلز سز که کسب و فعلکز بنم خلقم
 اولوب و اختیار جزئی اعتبار اولنان کسبه حین مباشرته تعلق ایلایان قصد
 و عزیمتکز در که عزیمتکز کسبه تعلق ابتدیکی حینده فعل کسبی سزده ایجاد
 ایدرم حال آنکه قصد و عزیمتکز دخی بنم ایجادم در الحاصل ای ظل زائل
 ❖ منتهوی ❖ چونکه من باشم تو کو بی مادتو ❖ چونکه بن اولام سن آتدیکی
 بر شیء صانوب بزوسن دیر سن و انیت و انذینیت کوسرتر سن ❖ نظم ❖
 پروانده بد میکنی تو ❖ درین دم دم مزین جزایکی تو ❖ منی راد و رکردان

من مکوتو * منی راکم شمرنی من مکوتو * تو خود را حبه دان بلکه کمتر * که تا آنجا
نسوزی تو بآزر * منی شیطان بگفت و در منی شد * بکردن طرق اعنت صدمی شد *
حاصل کلام ای بدمهام * مشوی * کرک خود چه سک بود کو خویش دید *
پیش چون من شیر بی مثل و ندید * کرک خود نه کو بکدر که بنجلین بر شیر بی نظیرک
او کننده کند و سن کوره دیوب (العظمة ازاری والکبریاء ردائی فن نازعنی
فی واحد منهما القیة فی النار ولا ابالی) مضمون شیر یغنیجہ * مشوی *
گفت پیش آ ای خری کو خود خرید * شیر عظمت نفس کرک سیرت و خر جالبیته
ابتدی ایلر و کل ای احق و جاهل خر لکی اول کند و صاتون آلدی یعنی کر که
خر دیمکی کرک کند و صاتون الدی زیرا حقاقت ایدوب انا نیت صادی
و یا خود برو کل ای خر لایفهم که کند و بی کند و بکنوب خریدار اولدی چونکه
کرک نفسی داعی اولان شیر اجلدر بر خوای (فاذا جاء اجلهم لایستأخرون
ساعة ولا یستقدمون) بثلک قضادن فراره مجالی اولیوب * مشوی *
پیش آمد پنجه زدا و ادرید * پیش نزعه به کلدی و عز را بیل پنجه اوروب کرک
خود بیل برندی * مشوی * چون ندیدش مغز و تدر بیر رشید * چونکه
شیر کرک رشد و عقلنی و تدبیر و صلاحنی کورمدی * مشوی * در سیاست
پوستش از سر کشید * سیاستده انک پوستنی باشند چکدی یعنی بعد الاماته
چونکه نفس انسانیده مغز ایمان و لب ایقان و نور محبت یزدان بولمادی انواع
حسرت و ندامت ایله صورت افسانیه سن مسخ ایدوب اعمال و نباتنه لایق
اولان صور خبیثه بر زخیه ایله نارجمه الصاق و نار بعد و خذلانده احراق ایلدی
* نظم * منی دورت کند از هر دو عالم * شوی دور از همه سر دمام *
منی دورت کند از عین هستی * ترا اند ازد اندر بیت پرستی * پس اول ضیغام
احدیت کرک انا نیته عظمت و کبریا سیله عتاب و عقاب ایدوب * مشوی * گفت
چون دید منت از خود نبرد * ابتدی چونکه بنی کورمک سنی کند و لک کردن
کیدرمدی * مشوی * اینچنین جازا بیاید زارمرد * بونجلین جان جانی به
خوار و زار اولمک کر کدر ای نفس خود بین * مشوی * چون نبودی فانی
اندر پیش من * چونکه بنم عندمده افتسای وجود ایتدک * مشوی *
فرض آمد مرزا کردن زدن * سنک بو نیکی اورمق فرض و واجب کلدی
یعنی شول کمینه که انبیا و اولیا و اتقیا و اصفیا اثرینه اقتفا و وجود
موهومنی وجود باقی به فدا و بساط محبت و جه از لیده نقد هستی موهومی

خرج وافنا ایتمه لاجرم طراز خلعت حیاتی هبا اولوب آتش بعد وفراقه کبر
ایندی ای نفس غافل وظل زائل * مشوی * کل شیء هالک جز وجه او *
ذات حقندن خبری جمیع اشیا هالک وفانیدر * مشوی * چون نه در وجه
اوهستی مجو * چونکه املک وجهنده دکل سن واراق ایسته یعنی چونکه ناسوتی
لاهوده افنا ایدوب وجود حقه باقی اولمیه سن وجود موهومده بقاطب ایتمه
زیرا اول احدی بالذات بیورر که * مشوی * هر که اندر وجه ماباشد فنا *
هر کیمکه بزم حب ذاتیزده فنا اوله یعنی قبل الاضطرار موت اختار بله عاریتی
اولان وجودی مفقود و بقاء ذاتز ایله موجود او اور سه * مشوی *
کل شیء هالک نبود جزا * کل شیء هالک اکا جزا اولماز یعنی زمر هالکینه
داخل اولماز * مشوی * زآنکه درالاست اواز لا کذشت * زیرا حب ذاتی
ووجه باقیده فنا اولان عاشق ماسوادن یکوب و مرتبه ننی ولادن کذر ایدوب
معارج اوجات اثباته اعتلا و مدارج اعتلاء وحدت ذاته تقرب و ارتقا ایتمشدر
پس محقق و مقرر اولدی که * مشوی * هر که درالاست اوفانی نکشت *
هر کیمکه محض فنا ایله مرتبه الادیه باقیدر اول فانی اولدی * رباعی *
آن کیست که غیرتست آن کیست بکو * او خود زنجاست یا خود او چیست بکو *
چون غیر ترانیت حیاتی تویقین * آنکس که بجز تو بود چون زیست بکو *
ای سالك طریق وحدت و طالب اسرار معرفت مقرب درگاه قرب دیومی مولانا
جلال الدین رومی بویات شریفه ایله سوره قصص خاتم سنده اولان اشو
آیت کریمه نك معانی لطیفه سنه اشارت بیور مشلدر کما قال تعالی (لا اله الا هو
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون) یعنی حقندن خبری معبود
والله دن ماعدا موجود یوقدر هر شیء هالکدر الا ذات حق باقیدر خلقده قضاء
نافذ حقکدر و هر بر نفس کسب و عمل ایله مجازات اولنمی ایچون یوم سؤال
وروز جزاده حقه راجع اولور لر معلوم اوله که کله (لا اله الا هو) سابق آیتده
(ولاتدع مع الله الهها آخر) قول کریمنده واقع اولان اشراک مبیندن استیناف
و تعلیل واقع اولوب کذلک مابعدنده اولان جل مذکورده دخی تعلیلدر حاصل
کلام (کل شیء هالک الا وجهه) موجبجه ذات حق باقی ماعدا فانیدر زیرا
جمیع اشیا ماسوای حقدر ماعدا ایهه ممکندر یعنی عدم سابق ایله عدم لاحق
بیننده کائن و صائر و جله سنک اوزرینه هالک و فنا دأردر و بالجمله حق تعالی
جسم و جسمانی دکدر هالک و عدم ایهه خواص اجسامدن اولوب صفات

مطابق
تحقیق کل شیء
هالک الا وجهه
قوله الا وجهه
من جعل شیئا
یطاق علی الباری
سبحانه و تعالی قال
هذا استثناء متصل
والمراد بالوجه الذات
جری علی عادة العرب
فی التعبير بالاشرف

مختصة اجسامك ايسه موت وهلاك لازمه سندندر فلهذا سيد المرسلين عليه
صلوات الله رب العالمين (اصدق بيت قالها العرب كذا ليد * الاكل شيء
ما خلا الله باطل) ديوتنيه بيور مشلردر تقرر افصاح كلام وتعبير ايضاح
مرام بودر كه علماء راسخين قطعا و يقينا يلور كه لاجرم هر ممكنك وجودى
برموجدك ايجادينه موقوفدر والا واجب الوجود ووجودى بالذات اولوردى
موجودات ممكنه ايسه الى غير انتهائيه منسلله اوليوب بلكه منبع اوله
مترقيه در واول مزبور وجود مطابق وموجود لذاته وبذاته اولوب اكآخردن
وجودك كما مشدر فاما جمع موجوداتك وجودى على ترتيبها اول موجود بالذات
وواجب الوجودك فيض جودندندر بس حقه وجود اطلاقى حقيقت وماعدايه
وجود قيدى مجاز محض وامر اعتبارى در زيرا وجود ماعدا وجود اولدن
مستعار اولشدر مستعار ايجون ايسه قيام بذاته اوليوب بلكه قيامى حقه در
حتى ذات ماعدا من حيث ذاته اعتبار اولتسه لابد محض عدم ومستعارك
مستعيره نسبتى مجاز محض در پس موجود حقيقى فقط وجه حق ووجود
مطابق اولور فلهذا علماء بالله وعارفان آگاه حضيض مجازدن اوج حقيقته
ترقى ايدوب فردانيت حقه مستغرق اولديلر ومشا هده عبايه ايله وجود ده
(لا اله الا هو) جالنى معاينه وجميع اوقاته (كل شيء هالك الا وجهه) جلالنى
ملاحظه ابتديلر كما قال الواسطى اذا تحقق ذلك عنده اخذ العبد من العبد
لقيام الحق به وقال ابن عطا فى كشف الذات هلكة وحرقة * آه اى عارف
آگاه صاحب عرايس نه خوب تحقيق ايتشدر يعنى حق سبحانه وتعالى حبيبى
محمد المصطفائك قلب شريفنه مطلع اولوب ببحار عشق ومحبت وانوار شوق
ومعرفت وتوحيد وانس تفريد لرى انايتنده امواج اتحاد وفردانيت ايله
تموج وتلاطم ايتكه قريب اولديغن كورب مقام اتحاددن متحرك اولماق
اوزره نفسى حبيبنه كوستردى يعنى تعين خاصنى متميز ايلدى زيرا حالت
مزبوره مكر عين جعدر اما شهود تعين ايله اتحاددن محبوب اولمق دخی
لايق دكلدر ديو (ولاندع مع الله الها آخر) بيوردى زيرا اتحاد وانانيت
كشوف جلال وجمال الهيدن صادر اولوب وبروز سطوات عظمت
قدمدن اثر انانيت باقى قالماز فلهذا (لا اله الا هو) قول منيفله ساحة
كبر يابنده هر عارف سكراتك انانيتن ننى ايلدى وبذاته سبحات ذاتنده مدارج
توحيد ومعارفى (كل شيء هالك الا وجهه) قول ايله افنا ايدوب وخلقيت

عن الجملة ومن لم
يطلقه عليه جعل
متصلا ايضا
وجعل الوجه بان
عمل لاجله والحياة
الذى بين الناس
او يجعله منقطعا
اى لكن هو تعالى
لم يهلك (ابن سمين)

فان قيل هل بدخل
فى هذا الهلاك
الجنة والنار والعرش
والكرسى وغيره ام لا
قال الضحك كل شيء
هالك يعنى ميت
الا الله تعالى والجنة
والنار والعرش
والكرسى فان الموت
لا يصح استعماله
الا فى ذى روح
بخلاف الجنة والنار
والعرش والكرسى
(من تفسير مفرح
القلوب)

ایچون بیان حقیقت و حقیقتند اهلک خلقت ایله الوهیت معروفده عارفک
 انانی بقی قائمادی فتعالی الله عن الاضداد والانداد ﴿ مغربی ﴾ آن بت عیار
 من بی ماومن ﴿ عشق باز دایما باخو یشتن ﴾ کثرت کونین رادر خود کشد ﴿
 بحر وحدت چونکه کرد موج زن ﴾ کس نماند غیر ذات مغربی ﴿ فی زمین
 ماند در آن دم نوزمن ﴾ پس کشف الاسرار مطلع الانوار مولانا خداوند کار
 دخی بواسراری اظهار ایدوب بیورر لکه ﴿ مشوی ﴾ هر که بر در او من
 ومای زند ﴿ هر اول کسینه که درگاه خداده من وماوره یعنی بن و بز قیودنه
 بند اولور لامحاله ﴿ منوی ﴾ رد بایست اوو بر لامی تند ﴿ اول کسینه
 مر دود باب قربتد رولا اوزرینه طولاشور یعنی شبکات هلاکه دوشوب مقهور
 اولور تنکیم بیان اولته جق قصه دن حقیقت حال معلوم اولور قال قدس سره

﴿ قصه آنکس که دریاری بکوفت از درون گفت ﴾
 ﴿ کیست آن گفت منم گفت چون تو تویی در نمی ﴾
 ﴿ کشایم هیچ کس را نمی شناسم او من باشد برو ﴾

اول کسینه نك حكايه سی در که بر دوستنك قیو سنن قاقدی صاحب خانه
 ایچرودن کیمن دیدی دق باب ایلان بنم دیدی صاحب خانه ابتدی چونکه
 سن سنن فتح باب ایترم یاراندن کسینه بی اکلام که او بنك قیدنده اوله و بن دیه
 یوری دیوب رد ابتدی کاروی عن جابر رضی الله عنه قال (اثبت باب النبی
 صلی الله علیه وسلم فدقت الباب فقال من ذاققت انا فقال انا انا کانه کرهها)
 وفي المصاييح یعنی لم یرض النبی علیه السلام عن جابر التکلم بهذا اللفظ
 لان فی هذا اللفظ تعظما و تکبرا پس حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا دخی
 اشبو حدیث شریفک مفهومته اشارت ایدوب بیورر لکه ﴿ مشوی ﴾ آن یکی
 آمد دریاری بزد ﴿ اول بر کسینه کلدی بر یارنك قیوسن اوردی ﴿ مشوی ﴾
 گفت یارش کیستی ای معتمد ﴿ انک باری ابتدی ای معتمد کیمن ﴿ مشوی ﴾
 گفت من گفتش بروهنکام نیست ﴿ قیوچالان ابتدی بنم صاحب خانه یوری
 زمانی دکل دیدی زیرا که ﴿ مشوی ﴾ بر چنین خوانی مقام خام نیست ﴿
 بونچاین بر خوان اکرام ونوال احترام اوزرینه خامک ری یوقدر ﴿ مشوی ﴾
 خام راجز آتش هجر و فراق ﴿ کی بزد کی وارهنداز نفاق ﴿ خامی آتش هجر
 و فراقدن غیری کیم بشور روال ناپخته بی عذاب نفاقدن ناردرد واشتیاقدن

غیری کیم قور تارر یعنی عاشق پاکباز و محب پر نیاز لا جرم قید هستی بی
 گسسته و محبوب ازلی به پیوسته و من و ما بندندن رسته کر کدر که ابواب
 جذبه احدیت کشاده و جمال وحدت مشاهده اولنه یو خسه مادام که سنده
 بنک و از در هنوز خام و باب عاشقی ده نائم نام سن فلهذا ❖ مثنوی ❖
 رفت آن مسکین و سالی درسفر ❖ اول دردمند حزین و مستند مسکین کیندی
 و مدت یکسال سفرده ❖ مثنوی ❖ در فراق دوست سوزید از شرر ❖
 آتش فراق محبوب و نار اشتیاق مطلوبه شرر افتراقدن یاندی یعنی قیود
 انانیت زائله اتی نکبات طبیعت سافله به رد ایتمکله ❖ بیت ❖ صوفی نشود
 صافی نادر نکشد جامی ❖ بسیار سفر باید تا پخته شود خامی ❖ مضمون نجبه
 تقلبات ازمان و تغیرات اکوانک صد مات حدثانته مبتلا اولوب و انواع
 حسرت وند امله سال شمسیه کسافت خصال بروج انتقسالک لطمه چشم
 خذلانی اولوب گاه عقبات نحس و گاه در جات سعده دوشوب حالدن حاله
 انتقال و در او در او انفعال الیه دور ابواب او طار و سیرار باب اطوار ایلوب
 بالاخره پوته ریاضتده قال و نار مجاهداتده نور هدایت اشتعال ایتد کده
 تکمیل اخلاق و تحصیل استحقاق ایدوب ❖ مثنوی ❖ پخته کشت آن سوخته
 پس باز کشت ❖ اول فراق آتشنه سوخته پخته اولدی پس رجوع ایدوب
 ❖ مثنوی ❖ باز کردخانه هم باز کشت ❖ کبر و محبتده و خلمده انباز اولدیغی
 یارک اطراف خانه سن طولاندی یعنی اول لاشریک و لانظیرک (ان الله خلق آدم
 علی صورته) مصداق نجبه و دخی (ما خلق الله شبهه من آدم) موجب نجبه
 صورت بارزه صفات الهیه اولان باب حقیقت انسانیه و کردخانه انوار قلبیه بی
 طواف ایدوب ❖ مثنوی ❖ حلقه زد بر در بصد ترس و ادب ❖ نانچهدی
 ادب لفظی زلب ❖ قیو او زرنده اولان حلقه بی قیو او زرنه یوز خوف
 و ادب الیه اوردی تا که بندن بی ادبانه بر لفظ صحرامیه و من و مادبو کستا خلق
 ایتیمه پس اول خام و ناسوخته نار فراقده کماله سوخته و پخته اولمغله
 دق الباب طریقی بیلد یسه ❖ مثنوی ❖ بانک زدیارش که بر در کیست آن ❖
 انک یاری کیمدر قیوده دیو صدا اوردی ❖ مثنوی ❖ گفت بر در هم تویی ای
 داستان ❖ دق باب ایدن عاشق بی تاب ایتدی ای کوکل آلیچی قیوده هم
 سنسن سندن غیری دیار یوق ❖ مغربی ❖ ای تو مخفی شده ز پیدایی ❖ وی
 نهان کشته از هویدایی ❖ هیچ سوی نه و هر سوی ❖ هیچ جایی نه و هر جایی ❖

نوشسته درون خانه دل * من ز سودایت کشته سودایی * نیستم غیر آنچه
 فرمودی * نکنم غیر آنچه فرمایی * غیر تو نیست کس ترا جویا * بحقیقت
 ترا تو جویایی * پس جمال احدیت عاشق بی وجودك اوج وحدتده
 پروازن ودل بی کثرته کی نیازن کورب صد هزار عز و ناز ابله * مشوی *
 گفت اکنون چون منی ای من درآ * ابتدی چونکه شمدی بنسن ای من ایچرو
 کل ز برا * مشوی * نیست کجایی دومن رادر سرا * حرم سرای وحدتده
 ابکی منه صغماق یو قدر یعنی اسم غیریت مرتفع و رسم اشیتیت ممتددر آه
 * شعر * ای جمال تو در جهان مشهور * لیکن از چشم انس و جان مستور *
 نور رویت بدیده هانزدیک * لیکن از دیدنش نظرها دور * هم بتومی توان
 ترادیدن * بل تویی ناظرو تویی منظور * مدتی این کان همی پردم * که منم ذا کر
 و تویی مذکور * شدیقیم کنون غیر تو نیست * ذا کر و ذا کر و شا کر و مشکور *
 فلهدا اول مجرد و یثکا حضرت مولانا شاهد وحدت بی همتادن بیورر که ای
 طالب فنا و راغب بقا بخود بدیهیاتندر که مثلاً * مشوی * نیست سوزن را
 سر رشته دوتا * سوزن ایچون سر رشته دوتا دکلدر یعنی ایپلکک او جی
 چتال اولسه مادامکه بو کیلوب بکا اولیه ایکنه به کچمک احتمالی یوقدر ز برا
 عرصه حضرت احدیه دن ساحه نشاء عنصریه به دارقا صد و سائر وعامد اولان
 طالب مسترشد مادامکه قطع مر اهل تنزلات و طی منازل ترقیات ابله مقام
 اول و مبداء اصلی به عودت و تشریفات احدیه الجمع ابله نشاء اولای انسانیه به
 رجعت میسر اولمادخه مدارج کالامده استکمال متصور دکلدر یعنی حصول
 فنا و تحقق بقایه شرط بودر که کثراتی اولا کند و نفس و ذاتندن بعده ممکنات
 سائر دن نفی ایلیه حالت مز بورهیه وصول ایسه لاجرم نفی و اثباتی جمع ایدن
 بر کلمه جامعه ابله حصول پذیر اولور جمعیت مز بوره ایسه (لا اله الا الله) کلمه سنده
 اولقله حضرت مظهر کل خاتم الرسل محمد المصطفی علیه الصلوٰه والسلام غار
 حراده ابو بکر صدیقه اخفا ویت مسدود البابده علی المرتضی به جهر ابله
 تلقین بیوروب الی هذا الحین عننه ابله مشایخ نقشبندیه و خلوتیه به متسلسل
 اولشدر * وروی من ثقات النقشبندیه والنور مجشیه ان هذه الكلمة علم جبرائیل
 آدم علیهما السلام بطریق حبس النفس والحقاق فی الخلوة عن الکثرات الحسیه
 ویدر تنزیلها علی القلب لیتفتح عینه واذنه عند التخلص عن المواد الفاسده
 والهیئات الکاسده ویتصل عینه بعین الحق و یصیر عینه (واذکر ربک

مطلب

ذکر لا اله الا الله
 والله واسماء طوڑیه

فی نفسک تضربا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال) لا یزال
العبد یقرب الی بالتواقل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه وبصره (الحدیث
الحاصل اکر اخفا واکر جهر الیه قلب سالکھ یحان صفاء تام و ضیاء عام حاصل
اولسه لاله کلمه سنده ذا کر ایچون نفی کامل و فناء شامل میسر و حاصل وقوس
ترقیده استکمال ایدوب مقام قاب قوسین واصل و بعد زان بر مصداق
(ثم دنی فتدلی) قوس منزله تدنی و تدلی شرفته نائل اولوب جمیع مراتبک
ارا سنده اسرار الهیه فی مشاهده و مرتبه اولایه و ارنجه مراتب اعیانده
نعت وحدت ذاتی معاینه قیلوب قلب مزنی سنه اشارت الیه الا الله دیوب
دائرة کلی استکمال ایدر و حقدن غیری رجاسی قالمز بعده وجه مذکور
و نمط مزبور اوزره ذکر اسم آخره بدأ ایدر فاما کیفیت فنافی الله و بقا بالله تکرار
ذکرده منکرر اولیوب بلکه هر بر ذکرده بر فنا و بقا و وحدت و کلیت اخری
وارد که اولک عینی دکلدر یعنی طور ثانیده اولان تجلیات ذکر لاله الا الله
طورنده اولان شرط مذکور الیه اولمز اصحاب و ارباب ولایه خفی اولیه که
بواسلوب اوزره اشتغال اولسان لاله الا الله ذکرنده ذا کر متفکره انوار ثلثه
مقارن اولوب انوار مزبوره الیه سیر ایدر یعنی اولانور هدایت الیه اخص خواص
من الله الی الله بالله دور ایدر و ثانیاً نور کفایتدر که نور مزبور ذا کری شهود
غیردن عصمت و صیانت قیام و نور ثالث نور عنایتدر که ذا کری خطرات
فاسده و صور خیالات مفسده دن حفظ و حراست ایدر و سالک رشید حالت
مزبوره ده ثابت قدم و راسخندم اولسه کندویه حالی ملک اولور نفس ذا کر
اورتادن مطروح اولور پس اول اثناده انک ذکر ی نفی و اثباتدن قطع نظر
الله الله و یا خود هو و بلکه هو هو اولور (فسبحان من هو المستخرج و المبرز ضیق
الازلیة الی فضاء وسعة الابدیة و منه الی سعة الصحراء السمرمدیة اذلاحق
سواء و لا حی ماعداه و لا قیوم الا هو و هو القهار و لا بقاء و لا قیام لغيره اذ لو کان حی
لکان علی الوحدانیه و من کان خارجا من هذه الصفة فهو لا یتحقق للمعبودیة
الحی القیوم الذی قامت به الاحیاء و یحیی بقیو میده الاموات من مضیق القبور
و شقیق القلوب و سغیق الغرور و الحی الذی البس خلعة حیاته السمرمدیة
عند خلع لباس البشریة فی فراغ وحدته الذاتیة سرایر الموحدین فتوحدوا به
و القیوم الذی لم یزل و لا یزال کان موصوفاً بالقیومیة اذ لا قام بها بنفسه متقوماً به
الازلیة و الابدیة و بحیاته افنت نفوس المحیین بسیف لاله و بقیومیة الا الله

افامهم ببقائه الحقیقی فتصیر حیالات بموت و باقیالایفوت و اعاده هویات المشتاقین
 الی خلائهم الاصلی و ربی حقائقهم الالهیه و در ما هیاتهم الکیونیه
 بالتجلی الذاتی و الصفاتی فلا یری جلاله و جلاله الا الله بعینه السیر الی الله
 بحیوته و السیر من الله بقیومیه و تعین الارواح بحیاته و تبیین الاشباح
 بقیومیه و اشتعل فی مشکاة مکاشفات الناسوت مصباح الصباح (آه ای عارف
 بالله و عاشق الله ذکر دن بو مقدار قانع اوله و دکه حاله مغرور اوله زبرا
 حق تعالی غیر متنا هیدر و سالکه واقع اولان تجلیات دخی لایتنا هیدر
 ❀ بیت ❀ ای رادر بی نهایت در که نیست ❀ هر کجایم رسی بالله مه ایست ❀
 شویله که بر مقامده اقامت و حالآ تدن بعرضه قناعت ایلله سن قرب
 وحدت ذات حقدن بعید اولور سن حتی اعیان عین یقین و کاملان ارباب
 حتی الیقین بیورر که قائل لاله الا الله ده خصال اربعه موجوده کر کدر که
 برسی تعظیم و بری تصدیق و بری حلاوت بری دخی حرمتدر زبرا تصدیق
 اولمیان منافق و تعظیمی اولمیان مبتدع و مریض القلب بلکه قسوده اشد
 من الحجاره در و حلاوتی اولمیان مرئی در و حرمتی اولمیان نفی و اثباتی
 ملاحظه ایتیموب منفی و مثبت کیم ایدو کن ییلمز پس کوششی و سعی ضایع
 اولوب نه مورت اولور و نه خود وارث ایدمی ای عاشق فانی و حقله باقی
 ❀ مثنوی ❀ چون تو بکتایی درین سوزن در آ ❀ چونکه سن رشته بکاسن
 بوسوزن ایچنه کل یعنی چو نکه هستی موهوم مفقود و وحدت قیوم
 موجود اوله دو تالک کیدوب و بکالک حاصل اولوب سر رشته روح عین
 وحدته می بوط اولور زبرا که ❀ مثنوی ❀ رشته راباسوزن آمدار تباط ❀
 رشته ایچون سوزن ایلله ارتباط حصوله کلدی یعنی ثقب سوزن و سم
 خیاطدن تجاوز سر رشته بکایه مناسبدر یو خسه ❀ مثنوی ❀ نیست
 در خور باجل سم الخیاط ❀ سم خیاطه حبل سفن و ر سن کشتی کبیر مک
 و سوراخ سوزنه شتر چار سن و جل بختی کچمک لایق و مناسب دکلدر یعنی
 مولانا خد اوند کار سوره اعرافک او اولئنه قریب اولان اشبو آیت کریمه
 اشارت ایتشدر قال الله تعالی (ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم
 ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یبلج الجمل فی سم الخیاط و كذلك نجزی
 المجرمین) یعنی تحقیقا شول کافر لکه اصول دینه دلالت ایللیان آیات ینه
 و دلالات واضحه میزی تکذیب ایدوب و آیانمزی قبولدن تعظیم و استکبار

ایدوب تکذیبی اوزرینه مستمر اولدیله مثلاً طائفة دهریه که اثبات توحید و صحت نبوت و معاد و صحت معاده و حشر اجساد ادله قاطعه اولان آیاتی انکار ایدوب رسول خدا محمد المصطفیٰ نکه نبوتیه اقرار ایتیموب استنکار ایتدیله یعنی باطل ایله طلب نزوح قیلدیله لفظ استنکار حق بشرده ذمه دلالت ایدر کما قال الله تعالی فی وصف فرعون (واستکبر هو وجنوده فی الارض بغیر الحق) پس صفات خبیثه مذکوره ایله ملوث اولان کفره فجره و دهریه و زنادقه نکه انجام کارلی بودر که (لا تفتح لهم ابواب السماء) انلر ایچون ابواب سما آچماز ابو عمرو لا تفتح قولنی نایله و تخفیفله و حزه ایله کسائی یامشاه تحتانیه و تخفیفله و قرآء باقیه ناء فوقانیه و تشدید ایله قراءت ایتمشلر پس قراءت بالتشدید کثرت ابواب سما و بالیله قراءت تأنیثی غیر حقیقی اولدیغنه اشارتدر و بناء فاعل و فتح ابواب ایله قراءت فاعل فتح آیات و یا ایله تلاوت فتاح حق تعالی اولدیغنه دلالت ایدر و یوآیت کریمه نکه منطوقی و عید کفار و مفهومی و عد مؤمنین اختیاردر زیرا بویله اولسه کفار و عید عقوبت و صیغه جمعه ایثانه حاجت اولمزدی پس ابواب السماء قولی لمصلحة المفهومدر زیرا مجرد منطوقده اول نکتیه دلالت و حاجت یوقدر و ابن عباس رضی الله عنهما تفسیر یوردقلی اوزره عدم افتتاح ابوابدن مراد کفارك اعمال و ادعیه و طاعتدن امنیه ایتدکلی شی ایچون ابواب سماوات کفار و مفتوحه اولماز دیمکدر زیرا کفارك اعمال صالحه سی اولیموب و آلله ایله اصنام و هوالینی اراده ایتمشلر و تأویل مزبور (الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه) قول کریمندن و دخی (ان کتاب الابرار فی علین) کلام منیفندن مأخوذدر و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله دن روایت اولسان (ان روح المؤمن تعرج بها الی السماء فیستفتح لها فیقال مرحبا بالنفس الطیبه الی کانت فی الجسد الطیب و یقال لها ذلک حتی یتبث الی السماء السابعة و یستفتح لروح الکافر فیقال لها ارجعی ذمیمه فانه لا تفتح لک ابواب السماء) حدیث مفصلک مفهومندن سدی و بعض محققین مؤمنینه مفتوحه اولدیغنی کی ابواب سما کفار و قح اولمز دیوتاویل ایتمشلر و تفسیر ثالث برغواهی (وفی السماء رزقکم) جنت سماده اولمغله بو وجهله تأویل اولمش که ارواح کفار ایچون سما یه صعوده اذن و یرلمز و انلره جسته دخول میسر اولمز و بعضیلر بر موجب (ففتحنا ابواب السماء بماء ممهمر) قولندن کفار و سعادن خیر و برکت نزول ایتزمعنا سن

اخذ ایتشلسر وفخرالدین رازی بیوررلر که بو آیت کریمده بومعنایه دلالت
واردر که ارواح یاسعیده در و یاخود شقیه در پس ارواح سعیده به
سمان انواع خیرات نازله اولور و یاخود ارواح سعاد اعمال صالحه ایله
سمایه صعود ایدر و بوکادخی دلالت ایدر که سموات ارواح ایچون مواضع
بهجت و اماکن سعادت اولوب و سعادن خیرات و برکات نازله اولوب
ارواح مؤمنین جناح فوز و فلاح و کالات سعادت و نجاح ایله افلاک عروج
ایله فاذا کان کذلک (لا تفتح لهم ابواب السماء) قویله حق جل جلاله
اشقیادن اولان کفاری انواع تهدید و اصناف تشدید ایدوب بیورر که
(ولاید خلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط) جل زوج نافه و درت
باشنده بعبره اطلاق اولور سم دخی سینک فتح و ضمیله ثقب ابره که ایکنه
دایکیدر و خیاط مایخیاط به در که سوزن معناسنه در و یقال خیاط و میخیط
کیقال ازار و میزر و لحاف و ملحف الحاصل جسم جل اعظم اجسام و ثقب
ابره اضیق منافذ و چشم سوزنه و لوج جل محال اولدیه حق سبحانه
و تعالی کفارک جتنه دخول شرط من بورک حصولنه موقوف بیورردی
و شرط محال اولغله عند العقول محال اوزرینه متوقف اولان دخی محال
و ممتنع ابدیکی ثابت اولوب ابدالآباد کفارک جتنه دخولی محال اولوب
مأیوس اولماری لازم کلدی (وفی الکشاف قراء ابن عباس الجمل بوزن القمل
و سعید بن جبیر الجمل بوزن الغر و قرى الجمل بوزن القفل و الجمل بوزن النصب
و الجمل بوزن الحبل و معناها القاس الغلیظ لانه حبال جعت و جعلت واحده)
یعنی جل علی وزن جهل ایف و کنویردن بوکولان رسن ژرف و حبل سفینه
در که کیجیلر اصطلاحجه اکا غومنه و ترکیه پلامار درلر یعنی کیجیلر استعمال
ایتدکاری اعظم آلا تدن غومنه دیدکاری حبل سفن ایکنه دلیکنندن یکدیکی
زمانده کفار دخی جتنه داخل اولور دیو بودخی تعلیق بالمحادر و ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما تشبیه من بور احسنه در بیور مشلر کیقال الزمخشری
و عن ابن عباس (ان الله تعالی احسن تشبیها من ان یشبه بالجمل) یعنی
ان الجمل مناسب للخیط الذی یسلك فی سم الابرة و البعیر لایناسب الا ان قراءة
العامة اوقع لان سم الابرة مثل فی ضیق المسلك یقال اضیق من خرت الابرة
و مولانا خداندکار دخی * م * رشته را با سوزن آمد ارتباط * نیست
در خور با جل سم الخیاط * دیو ابن عباس رضی الله عنهما نک ایتدیکی تشبیهی

مطلب
تحقیق معنی الجمل
فی قوله تعالی حتی
یلج الجمل

تحسین بیور مشر و مناسب کور مشر در بودنی معلوم اوله که مذاهب نسخ
 و مسخ و مسالک مهالک قسخ و رسخده ضالین اولان اهل تناسخ بوآیت ایله
 احتیاج ایدوب دیرلر که اجساد بشرده اولان ارواح ذنب و عصیان توغل
 ایله بعد موت الابدان بدن بدن و بلکه اشجار و اجاره رد اولوب
 لایق قطع و لایزال تعذیبده مؤبد قالمز حتی ارواح عصاة بدن جلدن بدن
 دوده و مثال ذرات بعض خرده و صغاره انتقال ایدر که حتی سم الخیاطدن
 نافذ اولدقدن ذنوبدن عاری و معاصیدن بری و جسته داخل اولور فاما
 ﴿ بیت ﴾ ومن قائل بالتسخ والتسخ واقع به ابرأ و کن عمارا به عزله * مصداق بجه
 ودخی ﴿ بیت ﴾ تناسخ زان سبب شد کفر باطل * که اواز تنک چشمی کشت
 حاصل * مضمون بجه قول تناسخ باطل واستدلال لری ضعیف و بی حاصلدر
 پس کفره و فخره و بونک امثالی ضاله و غیره به حق تعالی بیورر که (و كذلك
 نجزي المجرمين) یعنی شول مثل که وصف ایلدک جرم کامل ایله موصوف اولان
 کافرینه و یا خود جنس مجرمینه انکله جزا ایدر زدمکدر (و تلك الامثال
 نضر بها للناس لعلهم يتفكرون) اما نجوم آسمان دین اولان اصحاب کشف
 و یقین بوآیت کریمه تک تحقیقند ه بیوررلر که شول غافل و جاهلار که انبیاء
 عظامک سنت حسنه و اوایام کرامت کرامات سنیه و علوم لدنیه لرینه انکار
 و قبولدن استیکار ایلسه جوار وحدته عروج ایچون ابواب سماء قلوب انلره
 مفتوحه و مکشوفه اولمز و مادامکه جله نفس متکبره سم خیاطدن و لوج ایتیه
 جنت قربت و دار و صلتیه داخل اولمز و سم خیاط بوئاویل اوزره شول مدخل
 طریقت در که نفس اماره مطمئنه اولمق ایچون طریقت مزبور ایله تربیه
 و تزکیه اولوب مرتبه اطمینانه وارد قده (ارجعی الی ربک راضیه مرضیه)
 خطابنه لایق او اورز برافس اماره متکبره تکبرده جل کبی اولمغله جنت
 حقیقته دخوله صالح اولمز الا احکام شریعت و آداب طریقت ایله تزکیه دن
 صکره دخوله مستعد اولور حتی نفس متکبره تأدیب و تربیه ایله ازاله ذمائم صفات
 و ماسوی الله دن قطع تعلقات ایله هزار و هزار سرمودن باریک و شعردن ادق
 اولمق کرکدر که سم خیاط فنادن کچوب جنت بقایه و اصل اوله تکیم آفتاب
 انوار بقین مولانا جلال الدین دخی بو معنایی اراده بیوروب دیرلر که
 ﴿ مشوی ﴾ کی شود باریک هستی جل * جز بمقراض ریاضات و عمل *
 وجود شتر بختی و جل هستی مقراض ریاضات و عملدن غیر به فغان باریک

اولور یعنی جل انانیت و جبل غلبه نفسانیتی مقراض نفی لایریده و موی باریکدن
 ادق و بلیکه ذره اصغر و لاشی احقر ایتمد بکجه چشم سو زن فتنایه بکمن
 و طالب بیچاره پوته مجاهده محبتده محو وجود ایتمد بکجه مرتبه بقاء و حدته
 ایرشمن ❀ نظم ❀ ای دریغاباز خواهی کشت باز ❀ بازمانی اندرین راه دراز ❀
 چند کردد چند سوزد در فراق ❀ چند باشد خسته دل در اشتیاق ❀ جان خیالی
 بود صورت هم خیال ❀ باشد آن تکرار در عین محال ❀ چند در صورت شوی
 بی کار تو ❀ یک نفس تکرار کن اسرار تو ❀ هر که عاشق شد ز خود بگذشت پاک
 ❀ زین سبب عاشق نماند خوفناک ❀ چون یکی باشد دوی بی یکا بود ❀ آن یکی
 اندر دوی پیدا بود ❀ درد دل با حق بکواندر نهان ❀ تا ترا درمان کنند اندر
 عیان ❀ اعدی بنم روح بودرده نه چاره دیر ایسک مولانا خداوند کار بیورر که
 ❀ مثنوی ❀ دست حق باید مر آترا ای فلان ❀ ای فلان جل هستی باریک
 اولغه حق سبحانه و تعالینک دست ارادت وید قدرتی کر کردر ❀ مثنوی ❀
 کو بود برهر محالی کن فکان ❀ زیرا که اول قادر متعال هر محالک کن فکائیدر
 یعنی برخواهی (انما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون) حق سبحانه
 و تعالینک مشیت ازلیه سی هرنه محاله تعلق ایلسه امر کن ایله کائن او اوب
 قدرت حقه محال اولما ز هزار و هزار جالات بسیاری چشم خیاطدن
 اصغر عین ذره دن انفاذ ایدوب نجاته چیقار ر آمانا و صد فنا که ❀ مثنوی ❀
 هر محال ازدست او ممکن شود ❀ هر محال انک ید قدر نندن ممکن اولور
 و کذلک ❀ مثنوی ❀ هر حرون از بیم اوسا کن شود ❀ هر عنود و سرکش
 انک بیم قهرندن ساکن اولور مثلاً دستی دست الهی و نظری نظر سبحانی
 و نطقی نفس ربانی اولان انبیا و اولیانک همت و هدایتی نیچه ضریری
 بینا و دوتالی بیگا و اجبار و اشجاری کویا و مرده قلبری احیاء ایدر دیو
 بیورر که ❀ مثنوی ❀ اکه و ابرص چه باشد مرده نیز ❀ اکه و ابرص ابراسی
 نه اوله حتی مرده دخی ❀ مثنوی ❀ زنده کردد آن فسون آن عزیز ❀ اول
 عزیزک فسوندن زنده اولور و نفس رحمانی و دم عیسا دن حیات بولور
 ❀ مثنوی ❀ و آن عدم کز مرده مرده تر بود ❀ و اول معدوم که مرده دن
 مرده تر در ❀ مثنوی ❀ در کف ایجاد او مضطر بود ❀ اول قادر و جبارک
 کف ایجادده مضطر اولور یعنی (کیف یحیی العظام و هی رمیم) خواستجه
 اموات عدمه و عظام رمیمه نیچه حیات بولور دیعه احیاء اموات ندر بلکه

(قل يحييها الذي انشاها اول مرة) و بر موجب (و كنتم اموانا فاحياكم)
وجود اشيا لاشي * وعدم ايكن فراغ عدم دن فضاي و جوده اخراج ايدوب
وايا بلري اختياري اوليوب كف ايجادنده اضطراري اولشلردر * ايدى احيا
واماته وافنا وابقا واعدام و ايجاد اول موجد المكوناتك شانند ن اولديغن
بتلك وشونات الهيه بي تماشا قتيق ديلرايسك * مشوي * كل يوم هوفي شان
بخوان * سورة رحانده (كل يوم هوفي شان) آيتي تلاوت ايدوب * مشوي *
مرور ابي كار و بي فعلى مدان * حق تعالى بي بي فعل و بي كار بتله كما قال
تعالى (يسأله من فى السموات والارض كل يوم هوفي شان فباي آلاء ربكما
تكذبان) قال الزمخشري قيل نزلت فى اليهود حين قالوا (ان الله لا يقضى
يوم السبت) پس يسأله قولك دخي اعرابنده ايكي وجه بيان اولنمش وجه
اول كلام مستأنف اوله وجه ثانى سباقده (و بيتي وجه ربك) جمله سنده
واقع اولان وجه دن حال اوله و عامل يسأله كلفي اواوب و بيتي مسؤولا
من اهل السموات والارض ديمك اوله ديمش لفظ كل دخي ظرفيت اوزره
منصوب بدركا قال ابن سمين قوله كل يوم منصوب بالاستقرار الذى تضمنه الخبر
وهو قوله فى شان والشان الامر و بوايت كريمه نك بعض معانيستى طوطى ابله
بازر كان قصه سنده (رجوع بحكايت خواجه تاجر) بياننده * م * بهراين
فرمود رحان اى پسر * كل يوم هو فى شان اى پسر * بيتك شر حسنده
بر مقدار تفسير اولنوب بعض دقايق دخي بومحمله حواله اولنمش ايدى
پس ما حصل معنى اهل سموات وارضين ذوات و صفات و سائر مهماتلرنده
حقه محتاجلردر و مراد لربى الله سبحانه و تعالى دن دليلر و سؤال دن مراد كرك
لسان قال و كرك زبان استعداد و حال اليه تحصيل حاجاته دال اولان شي در
اول جتاپ مقدس هر آن وساعت و هر حين و وقتنده سبق قضا و مشيتي
اوزره احداث امور و تجديد احوال غير محصور ايدر بر فياض متعال
و موجود بي مثالدر كماروى عن النبي عليه السلام (انه كان تلاها فقيل له
وما ذلك الشأن فقال من شأنه ان يغفر ذنبا و يفرج كربا و يرفع قوما و يضع
آخرين) و عن ابن عينة الدهر عند الله يومان احدهما اليوم الذى هو مودة
الدينيا فشأنه فيه الامر و التهمى و الامانة و الاحياء و الاعطاء و المنع و الآخر
يوم القيمة فشأنه فيه الجزاء و الحساب و روى البغوى باسناد الثعلبي عن
ابن عباس انه قال (خلق الله عز و جل لرحا من درة بيضاء دفئا من ياقوته

مطلب

در بيان تفسير كل
يوم هوفي شان

جرأ قلمه نور و کتابته نور ينظر الله عز وجل فيه في كل يوم ثلاثاً وستين
 نظرة يخلق ويرزق ويحيي ويميت ويمز ويذل ويفعل ما يشاء فذلك قوله
 عز وجل كل يوم هو في شأن (وقال مقابل يسأله اهل الارض الرزق والمغفرة
 ويسأله الملائكة ايضا لهم الرزق والمغفرة وقال الواسطي من سأل الله اعطاه
 ومن ابتدأه بالعطاء ابتدأ بما يليق من فضله وجوده وكرمه فالله حبيب
 اليكم الايمان وقال عليه السلام (يقول الله تعالى اعطيكم قبل ان تسألوني
 واستجيب لكم قبل ان تدعوني فبأي آلاء ربكما تكذبان) پس حق تعاليتك
 قنني نعمتي انكار ورب العزتك قنني احسانني تكذيب ايدرسز اي جن وانس
 حال آنكه جميع اموره حقه محتاجسز وبالجملة قوة علويه وسفليه دن
 هر بری حظوظ و حقوقن حقدن درخواست ايدوب جـله به مرادن
 ويرر وهران و ساعت نهاري ليله و ليلى نهاسره ايلاج و حيدن ميت
 و ميتدن حي اخراج ايدوب سقيمه شفا و صحيحه سقم ويرر و ذليل اعزاز
 و عزيزي اذلال ايدوب قضاسي رد و عطاسي منعه هيچ فرده قدرت
 اولماز علي وفق ارادته حكمت و قدرتيـله ازل و ابد ميباننده حاجز اولان
 يوم حاله ديلديكني الواحدن محو و ازاله و ديلديكني ابقا و اثبات
 ايدر * آه اي دل آگاه و سائل درگاه و فقير الى الله آسمانده اولان
 جميع ملائكه علي قدر مقاماتهم و انبياء و اولياء و اصداقا و اصفياء
 بحسب درجاتهم الله سبحانه و تعاليدن مسئلت ايدوب خائف بعد
 و مجابدن نجات و راجي محل فرحه وصول سؤال ايدر و مطيعلر قهرندن عصمت
 و عبادتـلرنده قوت و محبلر كفايت و اول محبوب بي همتايه وصلت و مشتاقـلر
 الفت و رؤيت و عاشقـلر موانست و قربت و عارفـلر مشاهده و رعايت و موحدـلر
 فنايله وحدت تمنا ايدوب ارض بشريت و زمين طيبـعنده اولان ارباب جهل
 و غفلت دخی لذت و شهوت و حقدن سبب حجاب و بعد اولان مقتضيات
 طبيعتي سؤال ايدوب اول جواد و رب العباد دخی هر برينك مرادن و يروب
 ابراره جنت و اشـراره نعمت و عقوبت كو ستر آه كيم اول سبحان و منان
 و سلطان و ديان بر خـوای (كل يوم هو في شأن) مفرينه مزيد قرب و مشاهده
 و مشتاقينه كشف لقائـله هر پر زرده معاينه و يروب و هر لحظه ده اصحاب
 كشف و يقينه انوار عجيب رويـتـدن كوزلر كور مامش و قولـلر ايشـتامش و عقلـلر
 ادراك ايتـماش و قلوبـه خـطور ايتـماش و ارواحـه لاحق و اشـباحه ملاصق

اولما مش واسرار هنوز مشاهده قیامش انواع عجایبات اظهار ایدر آما
 شؤناته نهایت و تجلیاته حدود غایت یوقدر بلسکه انوار ملک و ملکوتی
 دراکرک ادراکی و عارفانک قوه فہم چالاکی مقداری ابراز ایدوب ازل ازال
 و سوابق علمندہ اولان شؤنک اسرار و مقادیرنی سوط قضا و قدر الیہ مجاری
 و مواد نہ سوق ایدر شانی ادرا کدن منزہ در خلقندن هیچ احد شانی ادراک
 ایتمز پس عبد عاجزہ لایق اولان بودر کہ اول سمیع و بصیر و لطیف و خیر سکا
 ایصال خیر و سندن دفع شر ایدوب بروطاعتکدن غافل اولمادیسه سن دخی
 مقدورک بذل ایدوب طاعت و عبادت و نزل و مسکننت و تضرع و مسئلتدن
 خالی و غافل اولہ و کثرت عساکر شؤناتی سیر و تماشا قبل کہ کاشف الاسرار
 مولانا خداوند کار بوآیت کریمہ نک تفسیرندہ نہ مقولہ کفتار درر بارنثار ایدر لر
 قال قدس سرہ ❖ مشنوی ❖ کمترین کاریش ہر روزست آن ❖ حق جل
 و علائک کمترین کاری اودر کہ ہر کون یعنی شؤناتہ حدود غایت یوق ولکن
 جملہ دن ادنی رایشی اودر کہ ❖ مشنوی ❖ کوسہ لشکر را کنند این سوروان ❖
 اول سبحان ذی شان جانب شہادہ اوچ جووق عسکر روان ایدر یعنی
 ❖ مشنوی ❖ لشکری ز اصلاب سوی امہات ❖ بر جووق لشکری اصلاب
 آبادن جانب ارحام امہاتہ سوق ایدر ❖ مشنوی ❖ بہر آن تادر رحم روید
 نبات ❖ اندن اوتوری کہ تخم پدردن مزرعہ رحم مادرہ نبات ابناء و نبات
 حاصل اولہ و کذلک ❖ مشنوی ❖ لشکری ز ارحام سوی خاکدان ❖ بر فوج
 عسکر در یا مثالی رحم مادر دن خاکدان دنیاہ ارسال ایدر ❖ مشنوی ❖
 تازر و مادہ پر کردد جہان ❖ تا کہ زو مادہ و ذکور و انانندن جہان پر و مالا
 مال اولہ و ہمچنان ❖ مشنوی ❖ لشکری از خاکدان سوی اجل ❖ بر فوج لشکر
 در یا موحی خاکدان جہان وزمین فنا یابادن جانب اجل بی امانہ مصادف ایدر
 ❖ مشنوی ❖ تابیند ہر کسی حسن عمل ❖ تا کہ بر غواوی (خلاق الموت
 و الحیوۃ لیلو کم ایکم احسن عملا) ہر بر شخص حسن عملک جزاسن و سوء
 فعلک جزاسن کورہ کما قال تعالی (کیف تکفرون باللہ و کنتم امواتا فاحیام
 ثم میتکم ثم حییکم ثم الیہ ترجمون) و قال تعالی (منها خلقناکم و فیہا نعیدکم
 و منہا نخرجکم تارۃ اخری) و بالجلہ اول قادر و سبحانک ہر ساعت و آن
 شؤناتہ حد و پایان اولمادیسہ اتی بیان ایچون اسانہ کتورد و کز ❖ مشنوی ❖
 این سخن پایان ندارد دین بتاز ❖ بو کفت و سخن حد و پایان طوتمز آکاہ

اول یعنی (العارف بکفیه الاشاره) مصداق بجه شوات ربانیدن بعضی اقباله
 قدرت بی غایتدن آگاه اولوب ❖ مثنوی ❖ سوی آن دویار پاك پاك باز ❖ اول
 ایکی یار پاك پاك بازك جانبیه چاب یعنی دق باب ایدن عاشق پاك باز ایله صاحب
 بیت قلب اولان یار بی نیازك حکایت پر رازنه باشله بتاز معنایی ربط کلام
 ایچون مصراع ناپسده اجرا اولندی معلوم اوله که بعض نسخده بومحله
 (پشیمان شدن آن شخص از گفتن که منم) دیوسرخ ایله فاصله ویریلوب لیکن
 سوق کلام خداوندکاره مساسی اولیوب بلکه فاصله لازم کلد کده (اندر آ
 گفتن یار مطلوب آریار در کوب را) کرک ایدی فلهذا نسخ صحیحده ده فاصله
 متروکه در پس سرخ مزبور بعض کاتب بی هوشك خطاء فاحش شدن اولماغله
 بو حقیق دخی ترك ایدوب بلافاصله بیت آتیک شرحنه شروع اولندی پس
 حضرت خداوندکار سمند گفتارنه رفتار کوسرتوب پیوررلر که ❖ مثنوی ❖
 گفت یارش اندر آ ای جله من ❖ مطلوب طالبنه و محبوب محبته ایتدی ایجری
 کل ای جله من زیر ا قیدهستی موهوم کسسته و بند وجود معدومدن رسته
 و تجلی ذات احدیته پیوسته اولوب ❖ مثنوی ❖ بی مخالف چون گل و خار چن ❖
 چن زار ملکده ورد و حدته مخالف اولان خارا نذینیت کی دکل سن بلکه از هارسر
 احدیت و انوار برو احدیت سن ❖ عطار ❖ در آید صد هزاران قالب از خاک ❖
 چواندر تور سدا از خود شود پاك ❖ دوی رانیست ره در حضرت تو ❖ همه
 عالم تویی و قدرت تو ❖ زهی انعام و لطف و کار سازی ❖ که يك يك ذره را
 با اوست رازی ❖ نکه کن ذره ذره کشته جویان ❖ بحمدش خطبه توحید
 کویان ❖ یکی خوان و یکی خواه و یکی جوی ❖ یکی بین و یکی دان و یکی کوی ❖
 یکست این جله آخر چه اول ❖ ولی بیننده را چشمست احول ❖ آه ای چشم
 احول اگر چه بحسب الصورت مغایرت دخی و ارایسه معناده انذینیت بو قدر
 ابدی ای چشم خود بین عین خدا بین اول زیرا ❖ مثنوی ❖ رشته یککشد
 غلطکم شد کنون ❖ رشته انذینیت شمعی یکا اولدی ای غلط بین محو وفانی
 اول ❖ مثنوی ❖ کر دو تایی حروف کاف و نون ❖ اگر چه کیم حروف
 کاف و نونی دوتا کور رسك یعنی ای کاف و نون امرنده ایکی حرف کورن
 غلط بین حرف نونك حرکتی کافه اتصال ایله نه وجهله ساکن و سه کون
 ایله کاسن اولدیسه سندخی نون و جودی کاف کفایت پیوسته و حرکات ماضی
 و مستقبلدن کسسته اولوب ناسوتیکی لا هونده افنا قبل و صورت امر کاف

ونون الیه مرتبه اثنتیتمه بولند یسه صورته اعتبار ایتوب صاحب امری
 واحدیل ورشته هستی در کوب اولان طالب مطلوب کی بکا ایدوب عین
 وحدته داخل اول وازل وادی آن واحدده جمع ایدوب بقاء سرمده واصل اول
 ❖ عطار ❖ یکی بین و یکی بین جله پیدا ❖ حقیقت از یکی بین شور و غوغا ❖
 یکی بین نادویی ناید بدیدار ❖ یکی بی شک بود اینجا رخ یار ❖ ابدی بنم نور دیدم
 عین وحدت بیک کشاده و اسرار احدیتی مشاهده قیل که ❖ مثنوی ❖
 کاف و نون همچون کنند آمد جذوب ❖ کاف و نون کنند کی زیاده جذب
 اید بچی کلدی ❖ مثنوی ❖ تا کشاندمی عدم را در خطوب ❖ تا که عدمی
 امور معظمه به چکه یعنی عین عدمه مکنوز اولان عرش و کرسی و لوح و قلم
 و افلاک و انجم و املاک و ارواح و عقول و نفوس و جن و انس و جمیع مکونانی
 که امور معظمه در بومذکورات و مکونانی عین ظهوراته اخراج ایچون
 امر کنده قوت جاذبه عظیمه اولغله جله سنی کنند ایجادنه بنسد ایدوب
 بازوی مشیتی الیه بساط تعیناته جذب ابدی و هر بریک دست قابلیاتنه
 سرمایه ادراکات و ربوب هیات موهوبه لرینی هویت حقه فدا قیلوب تجارت
 و ربیع عظیم الیه امور معظمه دن اولان مبدأ اصلی و وطن حقیقلرنه رجعت
 ایلک طریقه سوق ابدی ❖ مثنوی ❖ پس دوتا باید کند اندر صور ❖
 پس صورتلرده کند دوتا کرک ❖ مثنوی ❖ کرچه بکا باشد آن دو در اثر
 اگر چه اول دوتا اترده بکادر یعنی اگر چه کند بحسب انصوره ایکی قات
 و حلقه در ولکن اثر کنده که اخذ و جذبدر اول واحد و بکادر یعنی اگر چه
 کند زلف سلاسل تعینات مراتب ممکنات من حیث الصورة العلیه و العینیه
 و باعتبار الصفة الوجودیه و السلبیه دوتادر ولکن وحدت ذاتیه حسبیه احد
 و اثر واحد اولوب برخوای کریم (ما من دابة الا هو آخذ بناصيته ان ربی
 علی صراط مستقیم) ❖ مثنوی ❖ کرد و پا کرچار پاره رابد ❖ اگر دو پا کرچار پا
 بول ایلدر ❖ مثنوی ❖ همچو مقراض دوتا بکتارد ❖ مقراض دوتا کی قطعی
 بکتادر یعنی جله سنک توجهی موجد مکوناته در زیر اگر مظاهر کلیه و اگر
 مظاهر جزویه عین احدیت ظاهره و ذات هویت حاضره در و همچنان اگر
 عالم و اگر جاعل نفس رجائی و تجلی سبحانی الیه ظهور لری علی السویه
 اولوب بر موجب (ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت) ذرات موجودات دن
 هیچ بر ذره یوقدر که حق سبحانه و تقدس اسماء جزویه و یا خود اسماء کلیه سیله

انده منجلی اولیه جیع اسماء و حضرات ایسه اسم الله الهه سمایه متصله در
ولکن مظهر اسم جزوی مظهر اسماء کلیه نیک عینی دکلدر فاما رباب اسمادن
هر بررب کند و صراط مستقیم اوزره اولغله مربوبینی دخی طریق من بوره
جذب ایدر و جامع جیع طرق اولان طریق اقوم الله اسمنه وانک مظهرنه مختصدر
پس هر احد طریق و مسلککنده مستقیم اولیجق فائده دعوت نه در سؤالی
وارد اولماز زیرا فائده دعوت اسم مضلن هادی به و جا بردن عاده در که
طرق متفرقه دن (اهدنا الصراط المستقیم) قوانده معهود اولان صراط
مستقیم که توحید ذاتی و مظهر محمدیدرا کا دعوت اولتور تبه کیم مقتدای
ارباب کشف و یقین شیخ محیی الدین عربی رضی الله عنه فص هودیه ده
بومعنا ی تحقیق ایدوب (مامن دابة الالهو آخذ بنا صیته) آیت کریمه سنی
ایراددن صکره (فکل ماش فعلی صراط الرب المستقیم فهو غیر المغضوب
علیهم من هذا الوجه و لا ضالین) دیوبیورر ❀ مغربی ❀ پیش از آن
کز جهان نبود نشان ❀ عشق در نفس خویش بود پنهان ❀ کان او بود
مندرج در ذات ❀ شان او بود مندمج در کان ❀ کرد سلطان عزیمت صحرا ❀
شد روانه سپاه با سلطان ❀ وحش و طیر و پری و دیو و بشر ❀ با سلیمان شدند
جمله روان ❀ دم بدم کاروان روان می شد ❀ سوی شهر وجود از امکان ❀
چون بمیدان کائنات رسید ❀ کوی وحدت فکند در میدان ❀ نظری سری
عالم جان کرد ❀ عکس رخسار خویش دید در آن ❀ کشت بر عکس روی خود
واله ❀ ماند در نقش روی خود حیران ❀ نام او کشت عاشق و معشوق ❀ چونکه
شد بر جلال خود نگران ❀ خلعت کائنات در پوشید ❀ کرد در خود نظر بچشم
جهان ❀ جام کیتی نمای را بطلب ❀ تابینی درو بعین عیان ❀ که جزا نیست در
سرای وجود ❀ بحقیقت کسی دگر موجود ❀ پس کاشف الاسرار مولانا
خداوند کار دخی ذکر اولان اسرار چه به اشارت بیوروب و صورتده دوتا
و معنی ده بیکتا بر مثال دخی ایراد ایدوب بیورر که ای مستمع قابل و طالب مقبل
❀ مثنوی ❀ آن دو همبازان کازر را بین ❀ اول ایکی بزهر پچی اور تقیری
کور که ❀ مثنوی ❀ هست در ظاهر خلا فی زان و این ❀ ظاهر ده اندن و بودند
نوعا خلاف وارد در مثلاً ❀ مثنوی ❀ آن یکی کرباس را در آب زد ❀ اول بری کرباسی
آب ایچنه اورر ❀ مثنوی ❀ و آن دگر همباز خشکش می کند ❀ و اول همباز
آخری کرباسی خشک ایدر ❀ مثنوی ❀ باز او آن خشک را ترمی کند ❀

کبر و او بر شریکی کر باس خشکی آب الیه زاید پس متصلا بری اصلا دوب
 بری قور تمغه * مثنوی * کو یا استیزه ضد بری تند * کو یا عناد دن
 ضد او زینه طولانور یعنی ری خشک و بری ترا تیدیکندن ظاهرینه ناظر
 اولان فهم قاصر ظن ایدر که بویکی کازر ضد نک خلافته سعی ایدر
 * مثنوی * ایـک این دوضد واستیزه نما * ولکن بویکی ضد
 واستیزه نما * مثنوی * یکدل و یک کار باشد در رضا * رضاده یک
 دل و یک کار او اور کذلک اسماء جزویه متضاده صور متقابلیه الیه ظاهره
 اولغه کر باس نفوسی بطریق المناوبه تربیه ایدوب کاه آب شور مشتبهات
 الیه آفته و ترو کاه تاب ریاضات و طاعاله سوخته و خشک و اسم جزوی واحدک
 اثری اسم جزوی آخر از الیه ایتمکله قبض وجودک حالدن حاله انتقال و در او
 در لو انفعالن کورن ناقص النظر استیزه و عناد ظن ایدر ولکن حقیقه نظر
 اولنسه اسماء مزبور نهک هر بری رضاء الهیده متفق و متحد و یک کار
 اولوب بلکه ثمره خلاف غایت اعتبار الیه اثر واحد در زیر مقصود بالذات
 کاه تنزیل و کاه توفیع الیه کر باس نفوس تلوات بشریه و تدنسات طبیعیه دن
 پاک و مجرد اولدقده قوت اسم کلی الیه لکد کوب حد ثان اولفقدن قور تیلوب
 حرم سرای وحدته محرم اولغه لایق اولور و کذلک انبیا و اولیا دخی من حیث
 الهدایه متحد ایکن اختلافات مشارب و استعدادات و تفاوت قدر قابلیتات
 حسب الیه شارع سابقک بعض احکامنی امتلایـک قابلیتته کوره نسخ و اولیا
 دخی طریق سلوک کده بعض اصولی ترک و بعضنی لمصلحة زیاده
 ایدوب بر فحوای (و لکل قوم هاد) هر بری توانعنک اظهار قابلیتات و ترفیع
 در جاتنه سعی ایدر نه کیم حضرت مولانا بو حکمتی بیان ایچون بیوررلر که
 * مثنوی * هر نبی و هر ولی رامسلکست * هر نبی و هر ولیـک بر مسلکی
 وارد در که صورته بر برینه مغایر در * مثنوی * ایـک ناحق می برد جله
 یکست * لکن اول مسالکک جله سی سالکی ناحقه ایلدر بوجهندن جله سی
 بر در فی الحقیقه طرق مختلفه و سبل متفرقه اولدر که سالکی مقصد حقیقی به
 ایصال اتمیه پس او مقوله مسالک مهالکدن نهی اولوب (ولا تدعو السبل
 فتفرق بکم عن سبيله) بیورلشدنر فاما بر فحوای (الطرق الی الله بعدد انفس
 الخلاق) صد هزار و هزار طرق بسیار مقصد اصلی به هدایت ایتد بکی
 صورته نظر آکا هده یک راهدن غیری دکلدر و اختلافات شرایع انبیا

و مغایرات مسالك او ايمانك صورت تبانیاتی مشتر شدینك قابلیاتی حسبله در
❖ كاشن ❖ کسی بر سر وحدت كشت واقف * كه او واقف نشد اندر
مواقف * بر تو خانه دل را فرو روب * مهیا كن مقام و جای محبوب *
چو تو بیرون شدی او اندر آید * بتو بی توجهال خود نماید * ای مستمع قابل
و طالب مقبل خورشید انوار محبت مولانا جلال الدین محمد قدس سره الامجد
اسرار وحدتدن بوقدر نكات بسیار اظهار اینكه كه كویا كه مستمعیندن بعض
فهوم قاصره اصحابی خلیجان واضطراره دوشوب جمله ده ساری اولان سر
احدیق انكار اینكه كه پرتوا شمع آفتاب گفتارن لطیف غیم دهانده اسرار
ایدوب بیوررل كه ❖ مثنوی ❖ چونكه جمع مستمع را خواب برد ❖ چونكه
جميع مستمعی خواب ایلندی ❖ مثنوی ❖ سنگهای آسیارا آب برد ❖ احجار
آسیابی آب ایلندی یعنی چونكه جماعت شنونده بی دیده یقین وعین وحدت
بیلرین خواب كثرث ونوم غفلت ستر ایلندی آسیاب زبان اسرارك احجار
گفتارنی آب غیبت كردكار ر بوده قلوب طاحون دهانك چرخ لسانی دور
و حر كشدن كسسته اولدی ومیاه قوت ناطقه منبع قلبه عود ایدوب دریای
خفاده كم اولدی ❖ نظم ❖ ز توحیدیت شود این سر بیدار * نمی كنجد
حقیقت این بكفتار * ولی كفتار بهر سالكانست * نمود ذات عین واصلاست *
ایمدی ای مستمعین ❖ مثنوی ❖ رفتن این آب فرق آسیاست ❖ بواب عذب
نطقك مجرایی آسیاب كفتار پند شعارك فوقنده در یعنی قاف قرب معانی
و طور سنهای تجلیات سبحانیدن اولوب و اول مجرای اسنی وعین معنادن جدا
اول الفاظ و حروفه دوكلوب ❖ مثنوی ❖ رفتن در آسیا بهر شماس ❖
آسیاب نطقه روان و ناودان ز باندن جریان ایتسی سرك منفعتكز ایچوندر
والا ❖ مثنوی ❖ چون شمارا حاجت طاحون نماید ❖ چونكه سرك ایچون
طاحون ارشاد ونصیحت و آسیاب پند و هدایه حاجت قالدی ❖ مثنوی ❖
آب را درجوی اصلی باز راند ❖ آب گفتاری ناودان زبانه اجرا ایدن
مر شد راه هدایت دثار كبر و منبع حقیقی و جوی اصلیمی اولان دریای معانی به
سوردی زیراك ❖ مثنوی ❖ ناطقه سوی دهان تعلم راست ❖ ناطقه جانب
دهانده تعلیم و ارشاد ایچوندر ❖ مثنوی ❖ ورنه خود آن نطق راجوی
جداست ❖ یوخسه آب نطقك بر بشقه نهر حیاتی وارد یعنی آب نطقك
چشمه دهان و لوله زباندن حیاض اسماعه جریان ایتدیكی مستمعین

مسترشدينك تعليم وارشادی ایچوندربوخسه اولیاه کرامک کلام معجز
 نظام ابرازنه احتیاجی یوقدر بلکه انلرنوش ابتدکی آب حیات کلام نفسی نک
 بی حروف لفظ و صوت راوز که نهر صفا و عین مصفا سی وار در که
 * مثنوی * می رود بی بانک و بی تکرارها * اول جوی معنوی بی صوت
 و تکرار و بی حروف و کفتار رفتار ایدر * مثنوی * تحتها الانهار
 تا کزارها * اول وحی الهی و نفس رحانی و الهام ربانی اولان کلمات
 سبحانیه نک تحتسده افهار حقایق و بحار معانی دقایق جریان ایدوب لب
 جو یسارنده عجب و غریب کزار انوار تجلیات بی تکرار و سبزه زار اسرار
 مکاشفات بی شمار وار در آه ای دل آگاه محمود شبستری نه خوب دیشدر
 * کلشن * یکی دریاست هستی نطق ساحل * صدف حرف و جواهر
 دانش دل * بهر موجی هزاران در شهوار * برون ریزد زنفل و نص
 و اخبار * هزاران موج خیزد هر دم ازوی * نکرده قطره هرگز کم ازوی *
 وجود علم از آن دریای ژرفست * غلاف دراو از صوت و حرفست * معانی
 چون کند اینجا تنزل * ضرورت باشد اورا از مثل * آه * مثنوی * ای
 خدا جازا تو بنما آن مقام * الها ملکا پرورد کارا جان ناتوانه اول مقام جنت
 آشیانی سن کوستر * مثنوی * که درو بی حرف می روید کلام * که اول
 مکان لامکانده کلام جان بی حروف و صوت نمایان اولور * مثنوی * تا که
 سازد جان پاک از سر قدم * تا که جان پاک و روح چالاک سردن قدم دوزه
 یعنی مثنی اقدامی سر الهام ایل اولوب و سر اطاعتی تحریک کام ایدوب
 * مثنوی * سوی عرصه دور و پهنای عدم * عرصه دور وسیع فنا و عدم
 و میدان سرور منبع بقا و قدم جانبته روانه اوله آه کیم اول عرصه پهنای عدم
 و دشت و صحرای قدم * مثنوی * عرصه بس با کشاد و با فضا * زیاده
 کشاده بر عرصه مشاهده و غایت و سهله بر فضای معاینه در که * مثنوی *
 وین خیال و هست یابد ز نو * بوخیال وجود و هستی مفقود قدرت و نوا
 و رونق و غنای اول عرصه پهنادن بولور آه ای سالک راه مولانا خداوند کار
 قدس الله سره مقام اسنی و عرصه پهنای جنت ذاتی به اشارت ایتشدر در
 زیرا اول بر مقام در که لامکاندر و کلام بی حرف و صوت اول مقام با کشاد
 شانندندر آه کیم عند المحققین جنت صورت جمعیت کالات ذات و اسماء و صفات
 سبعة ذاتیه دن عبارت اولوب و جمله اعیان ثابته کائنات فطره اولی و نشاء

مطلب
 در تحقیق جنات
 ذاتیه و اطوار
 بعض تجلیات
 الهیه

عایاده جمعیت مزبوره اوزرینه مفطور اولمشلردر کماقال علیه السلام (کل مولود
یولد علی فطرة الاسلام فابواه یهود انه او ینصرانه او مجسانه) ودوزخ دخی
صورت جمعیت مذکوره ک انتفاسندن عبارتدر ❀ نظم ❀ ای که بودی مرغ
باغ هشت در ❀ سوختی از زخم مار هفت سر ❀ صحبت این مار در خونت فکند *
ور بهشت عدن بیرون فکند * پس بحسب مناسبت ذاتی و بر مقتضای
موانست فطری جمیع نفوس طالب وطن اصلی و راغب موطن ازلی اولمغله
حضرت مولانا دخی ارشادا للطالین * م * ای خدا جان را تو بنما آن مقام *
دیوب و وطن ازلیک طریق طالبین تعلیم و افاده بیوروب و اول مشویده * م *
هر کسی کودور ماد از اصل خویش * باز جوید روز کار وصل خویش *
قولیله بومقام اسنایه اشارت بیورمشلردر * ایمدی محل اشباه دکلدر که
صورت جمعیت مزبوره و هیئت ترکیب مذکوره مجموع اجزائک اجتماعندن
حصول پذیر اولوب وعدم و انتفاء صورت جمعیه که دوزخ انفسیدن عبارتدر
امور مذکوره دن برینک رفع و انعدامی و مقتضای اسماء سبعه ذاتیه دن برینک
اختفاسیله حصوله کلور مثلا وجود مرکب اجتماع تمام اجزادن ظهوره کلوب
فاما اعداد منسده ارتفاع جزو واحد مکتفیدر فلهذا دوزخی اولوق بهشتی
اولمقدن دشوار اولوب بر مصداق (حسنات الابرار سیئات المقرین) ارباب
قرب وحدت اقل من القلیلدر و ریاضت و مجاهده و تزکیه و تصفیه دن غرض
هر سالک و سائر درکات دوزخ جهالت و نکبات غیاهب ضلالتدن نجات بولوب
بحسب درجاتهم و من حیث کمالانهم حقیقت بهشتندن عبارت اولان قرب
ازلی و فطرت اصلیلرینه ارتقا و اعتلادر و تفاوت درجات استعداد ذاتی به
کوره در و اختلاف قابلیاته دخی حکمت بودر که مرتبه احدیه الجمعیه ده
شعونات ذاتیه اوزرینه فیضانیدن فیض اقدس بالتجلی الذاتی متفاوتدر پس
مراتب مقرر بین و مدارج معارج موحدین بر یرندن متفاوته اولور ❀ نظم ❀
سیر هر کس تا کمال او بود * قرب هر کس حسب حال او بود * لاجرم چون
مختلف افتاد سیر * هم روش هرگز نیفتد هیچ طیر * چون بتابد آفتاب
معرفت * از سپهر آن ره عالی صفت * هر کسی ینا شود از قدر خویش * باز جوید
در حقیقت صدر خویش * (اسعدنی الله وایاکم نور التجلیات و بالفوز بدخول
درجات الجنات بحرمه سید الکائنات علیه اکل التحیات) آه ای طالب فوز
ونجات و قابل انوار تجلیات علم شریفه خفی اولیه که جنات تجلیاتک ایکی مجلی

وایکی موطن و ماوایی وارد یعنی مجلای اول مرتبه ذات بحت واحد مدیت
 و مرتبه لاهوت و ماوای ثانی مرتبه واحدیت و مصطفیه کثرتی که عدم
 اضافی یعنی عالم جبروت و عالم امر و ملکوت و مرتبه برزخ و ملک و شهادت
 و عالم ناسوت و اما تجلی اول که عالم لاهوت و غیب هویت در تمام مراتب
 و عوالم و اول عالمه مندرج اولان اعیان و اکوان و اکا متعلق اولان خصایص
 امکان و نصایص زمان و مکان مرتبه مزبورده کثرات اسماء و صفات و تجلیات
 و درجات جنات و درکات سفلیات لوازمی اولان آلام و عقوبات مجلای اولده
 رنگ احدیت و لاتعین و بی نامی و بی نشانی ایله مندمج اولوب تجلی ذاتی
 رنگ بی رنگی ایله رسیده حد شهود اولور و عند الحقیقه عین تجلی ذاتی ایله
 متعین اولان صور شئونات احدیه ذاتیه اولان حالت اولایی قاده اولماز زیرا
 حالت مزبورده شئونات ذاتیه وجه مشروح اوزره رنگ بی رنگی و تجلی ذاتی
 ایله منصف و عین زاده نمایان اولور فاذاکان کذلک عارف آگاه بعد از فنا
 ذاتی بقاء ذاتی ایله متحقق اولدقده شهود ذاتی بی شهود وصفی علمی ایله
 شاهد اولوب متضمن جنات سائر اولان جنت ذاتی کشف نقاب و فتح باب
 ایدر و سر شهود علمی به واصل و عنوان وصفی ایله تجلی ذاتی به نائل
 اولدقده اولان نیت علمی ایله موصوف بعده صفات حیات و قدرت و ارادت و سمع
 و بصر و کلام ایله تجلی و متصف اولوب جنات ذاتیه و صفاتی به دخوله
 لایق و صورت جمعیت صفات سبعة ذاتیه ایله متحقق اولور و مجموع مذکور
 صورت جمعیت آدمده علی المراتب التسع اجتماع ایتمکله (خلق الله آدم علی
 صورته) بیوریلور و بعد زان نعت تکوین ابداعی ایله عقل اول متحقق اولوب
 عشره کامله امامه ایریشور پس جنت اولی جنت ذاتیه و جنت ثانیه بهشت
 اسمائی و صفاتی و جنت علمی و عقلیدر پس چونکه حق جل و علا عارف
 کامله تجلی ذاتی و اسمائی و صفاتی تجلی ابدوب جلال و حدت مشاهده سته
 واصل و جنت ذات و اسماء و صفاته داخل و توحید ذاتی و صفاتی و اسمائی به
 نائل ایلیه مرتبه احدیه ده عنوان ذاتی و وجه هویت عینی ایله حد شهوده
 رسان و نعت اسمائیه و صفاتیه علمی التفصیل نمایان اولور زیرا ذات همان
 اول ذاتدر که مرتبه احدیه ده تجلی ذاتی عنوان ذاتی و نعت احدیه ایله
 مبهر و مرتبه ثانیه ده تجلی ذاتی عنوان وصفی و نعت اسمی ایله جلوه کر
 اولوب داخلدن و یاخود خارجدن برامر آخر دکلدر که حتی مغایرت

ووجود غیره حکم اولیه (هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء
 علیم) وقال تعالى (فَاِتَمِنُوا فِىْ وَجْهِ اللَّهِ) وقال (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)
 واکمل اصحاب توفیق شیخ محیی الدین عربی رضی الله عنه بومعنائی تحقیق
 ایچون (الحمد لله الذی خلق الاشیاء وهو عینها) بیورمشلردر فاما ذکر اولئان
 مقام اسنی برطور اعلی درکه ماورای عقلده در پس مادام که سالکی جذبۀ
 روحانیہ طور عقلدن مجرد ایغیه بواسرار خفیه به فهمی ابرشمنزیرا اسرار
 مذکوره نک فهمی خصایص علوم لدنیہ دن اولوب وحق سبحانه وتعالی
 عقلی اقامت عبودیت ایچون خلق ایتکله بوسرک ادرا کنندن عاجز و غافلدر
 کما قال علیه السلام (العقل لا قامة العبودية لا لادراك سر الربية) وروی بعض
 المحققین عن النبی علیه السلام انه قال (سألت جبرئیل عن علم الباطن قال سألت
 الله عن علم الباطن قال هو سر بیئی و بین احبائی واصفیائی اودعته
 فی قلوبهم لا یطلع علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل) آه ای عارف آگاه بعدزان
 چونکه حق جل و علا مجذوب سالک و عارف کاملی استصحاب شهود تجلی
 ذاتی وصفاتی و اسمائی ایله مرتبہ احدیه و عالم جبروتدن منزل ملکوتی به
 تنزیل ایلبه صور تجلیات افعالی و هیئات حیات روحانی ایله وجوه تجلیاتی
 مفصلا سیر ایتدیروب حد شهوده ابرکورر و جنات مزبوره به جنات روحانیہ
 و ذکر اولئان تجلیاته تجلیات افعالیه دنیلور و تجلیات مزبوره صفت حیاتله
 اولوب جنات مزبوره نک اعیانی صفات روحانیسه و نفوت نفسانیه ایله نمایان
 اولور * پس سالک عارف دستور مزبور اوزره بومر تبہ دن دخی مرتبہ برزخی به
 کتور یلوب تجلیات مزبوره ده اولان جناته مثالیه و برزخیه دنیلور بومر تبہ دن
 دخی مرتبہ شهادی و دوره ملکیه به هبوط ایدوب تمام تجلیات مذکوره جنات
 ذاتیه و اسمانیه و صفات سبعة ذاتیه صور افلاک مکوکب و غیر مکوکب و مرتبہ
 ادناده ظاهر اولوب تجلی مزبوره تجلی آثاری و جنت جسمانی دنیلور و جنت
 دخی من حیث الکلی نوعین اولوب بری آفاقی و بری انفسیدر که بونک تحقیقی
 مشنوی شریفک دیباجه سنده (وهو جنان الجنان ذوالعبون والاغصان)
 بیوردقلری محلاک شرحنده تفصیل اولمشدر الحاصل کاشف اسرار یقین
 مولانا جلال الدین قدس الله سره اشبوا بیات سابقه ایله ذکر اولئان اسرار
 بیان و مراتب تنزلاتی قبیان ایدوب بیورر لر که ﴿ مشنوی ﴾ تنسکتر آمد
 خیالات از عدم ﴿ خیالات عدمدن تنسکتر کلدی ﴾ مشنوی ﴿ زان سبب باشد

خیال اسباب غم ❦ اول سبیدن خیال اسباب غم و او اور کر چه کیم عدم دخی
 لاتیغه نسبت تنکدر و لیکن خیال عدمدن تنکدر و یا خود مفضل منه مراد
 اولیوب بلکه اراده مبالغه ایله خیالات عدمدن زیاده تنک کلدی انکیچون
 خیال اسباب غمدر دیمک او اور زیراتنک کلدی غم مقرر در پس باعث غم تنک
 اولدیسسه خیال تنک اولدیغیچون اسباب غمدن اولور و عدمدن مراد عدم
 اضافیدر که وجود عوالمی تقدم ایشددر و مطلق وجود عدم اضافه
 معطوفدر زیر عدم سابق اولسه وجود لاحق ظاهر و تعین اول واحدیت
 ولاتعین دخی بر برندن متمیز و باهر اولمازدی تنه کیم بونک تحقیقی مشنوی شریفده
 (سؤال کردن رسول روم از عمر رضی الله عنه) بیانده * م * بر عدمها کان ندارد
 چشم و گوش * چون فسون خوانده می آید بجوش * بونک شرحنده بیان
 اولمشدر و خیالدن مراد عالم مثالدر که عدمدن وجوده کلور و عالم خیال
 عدمدن صادر و عدم مثاله مصدر اولدیسسه عالم عدم وسیع و عالم خیال ضیق
 و سبب تنکی اولور زیرا بر امر مستوره امر غمه دیرل و علی هذا المعنی عالم
 خیال عدم مضافدن دور و مستور اولدیسسه مظروف اولدیغی اعتباریله
 کندو دخی سبب تنکی و غم و باعث ضیق و الم او اور فلهذا ❦ مشنوی ❦
 باز هستی تنکتر بود از خیال ❦ کیرو وجود عالمی عالم خیالدن تنکتر اولدی
 زیرا تنکدن صدور ایدن تنکتر اولور ❦ مشنوی ❦ زان شود دروی قر همچون
 هلال ❦ اول سبیدن قر وجود ده هلال کبی اولور یعنی وجود خارجی عالم
 خیالدن اصغر اولدیغی شوندن معلوم اوله که جرم قر ارباب رصد قولنج
 دهند زمیندن قرق ایکی جزوده برجزنی و برجزوک سدسی مقداری و ابن
 عباس رضی الله عنهدن روایت اولدیغی اوزره الشمس زمین قدر ایکن وجود
 خارجیله هلال کبی کور بنور و یا خود خیال تنک سبب غم و ائندن تبادر ایدن
 وجود خارجی عین غم اولمغله وجود ماه دخی قید هستی مو هو مه بنده
 اولدیغیچون نوره فتور و بدرنه قصور کلوب وجود خارجیله کاه بدر و کاه
 هلال کور بنور بند غمدن خلاص اولماز و کذلک مطابق عدم اضافی اولان
 حقایق معانی جمیع دقایق ایله جبروت خفی و ملکوت نهاده ثابته اولوب حد
 و غایتی بوغیکن تصور و خیال و وجود ذهنی یه کلدکه من حیث تصور
 المفهوم تنکتر اولوب و تصور دن تنزل و وجود خارجیسی اولان الفاظ
 و حروفله ترکیب ایتدکده دخی زیاده تنکتر اولوب فلهذا بدر منیر معانی

سر رشته زبان و شکاف هلال شکل دهانند ظهور ایتدیگی جهندن هلال کی
 کورینور وار باب حسك مدخل اسماعنه داخل اولدقده هلالدن احقر
 و ذره دن اصغر اولور فلهذا مولانا خد او ند کار پیور در که * مشنوی *
 باز هستی جهان حس ورنك * کبر و حس ورنك جهانك وجودی * مشنوی *
 تنکتر آمد که زندانیت تنك * تنکتر کلدی زیر که بو عالم حس و شهادت
 بر زندان تنك درو سبب تنکی نه در دیو سؤال اولور سه * مشنوی * علت تنکیست
 ترکیب و عدد * علت تنکی ترکیب و عدد در زیر اعداد و ترکیب محدود در
 و هر محدود نامحدوده کوره تنکدر پس عدمدن خیال و خیالدن وجود
 و وجوددن حس و لون متبادر اولوب تعدد و ترکیب وجوده کلکله ذکر اولنان
 عدم و ترکیب سبب تنکی عالم حس اولمشدر و کذاک حس دخی مقضی
 تعدد و ترکیب اولمشدر زیر اعدادی * مشنوی * جانب ترکیب حسها
 می کشد * جانب ترکیب حواس جذب ایدری یعنی مادام که مرتبه حس ورنکدن
 خلاص اولمادچه اوجات وحدت و بی رنکی حصوله کمر زیر قوت حاسد و عالم
 شهادت و ناسوت اعداددن مرکب اولمغله اهل حواسی عدد و ترکیبدن جدا
 ایتم و در کات عناصر و طبایع و غیاث اسافل و ادانیدن قورتنز و فلک محیط معنی
 جانب مرکز گفته حرکت ایتد کده حرکتی انقباضی و مرتبه بعد مرتبه دواثری
 بر برندن اصغر اولوب و مرکز اقرب اولان دایره ک دخی مسافه سی اقصی
 و مدت دوری اخصر اولور امامی کردن محیطه واقع اولان حرکتی انبساطی
 و دواثر ترقیاتی بر برندن هزار و هزار وسیع و منبع و مرتبه عدم نامحدود
 و نامتناهی اولور ایدری بنم روح سندخی ضیق ترکیبدن خلاص ایستراسك
 جانب اعلا و مبدأ اوله حرکت ایدوب * مشنوی * زان سوی حس عالم
 توحیددان * اول حس و شهادت جانیندن عالم توحیدی بیل یعنی هستی جهان
 حس و صورت و نمایش انواع لون و کثرتی اول احدی الذات کثرت اسماء
 متقابل و صفات متضاده سنك مظاهری اولدیغن ملاحظه ایدوب اثر دن مؤثره
 استدلال طریق اوزره عالم توحیدی فهم قبل و ترکیب و تعداد و اختلافات
 و کثرتدن گذر ایدوب * مشنوی * کریکی خواهی بدان جانب بران *
 اگر برلك دیلر سك جانب وحدته سور و حس و شهادتده اولان الوان کثرت
 و انواع صورت قیسنده بند اولوب وحدتنن قائمه زیر حس و صورتده ضیق
 مغایرت مقرر در اما مرتبه احدیت و عین وحدته تعدد و کثرت و مغایرت

و مبنایت یوقدر بلکه جهان بر امر اعتباری اولوب جمیع اعداد ده ساری
اولان واحد در و كذلك کلام نفسی اولان ❖ مشوی ❖ امر کن یک فعل
بود و نون و کاف ❖ در سخن افتاد و معنی بود صاف ❖ امر کن ترک حروف
و تعدد الفاظدن مجرد فعل واحد ابدی پس نفس ربانی و ارادت سبحانی
اولان فعل امر ک کاف و نون الیه ترکی تعبیر ده و صوت و لفظ الیه تکنونی
تکلمه در یو خسه من حیث المعنی ترکیدن بری و تعدد دن عاریدر حقا که
جهان امر و خلق یک نفس ربانیدن ظاهر و بر تجلی جمالی رحانیدن متبادر
اولوب وجود علمیدن وجود عینی به تعینات شخصیه و تکنونات صور خارجه
کلوب انواع قدرت عجیبه و اصناف آثار حکمت غریبه بیدار اولدی ولیکن
اول احدی الذات و سرمدی الصفات نه وحدته کثرت واقع و نه کثرت
وحدته مانع اولدی بر مصداق ❖ بیت ❖ جهان امر و خلق اینجایکی
شد ❖ یکی بسیار و بسیار اندکی شد ❖ امر و خلق و جسم و روح وجود و احددن
موجود اولوب حقیقت نوعیه لری باعتبار الافراد و الاشخاص بسیار و حقیقت
و ماهیت لری اعتبار الیه اند کدر و مشاهده اولنان تعدد و کثرت وجود و همی
و خیالی و نمود بی بود در پس عقل انسانی مبصرات و غیر مبصراتده کتاب
تنزلات و صحایف استدر اکات و مناشیرادر اکاتی طی ایدوب نفسی دخی محل
تأثیرات اولان قید تغیر اتدن خلاص اولسه هر بری حجاب هجر و فراقدن
خروج و اوج مشیع وحدته عروج ایدوب وجه کریم ربانی مشاهده سنه لایق
و نور صفات و ذالجه مجلوه بر مرآت مصفا اولور و عین وحدی خدا بین اولوب
حاضری حب ناظر و ظاهری عشق طاهر الیه تماشا قیلوب (هو الاول والاخر
والظاهر والباطن) نه معنا اولدیغن حق یقین الیه کورر و هزار دستان زبانی
نغمه زن کلزار جنان اولوب مغربنک بوابیاتی اوقور ❖ شر ❖ ای همی
صفات من آینه صفات تو ❖ نیست حیات من بجز شبهه از حیات تو ❖ جام جهان
نمای من صورت نیست اگر چه هست ❖ جام جهان نمای من صورت
ممکنات تو ❖ کنج تویی طالع من ذات تویی واسم من ❖ حل شود از ظهور
من جمله مشکلات تو ❖ خلاصه کلام ای عارف خبر انجام ❖ مشوی ❖ این
سخن پایان ندارد باز کرد ❖ بولکات عجیبه التکات نهایت و غایت طومر کبرو
قصه شیر و سر انجام کرک و روباهه رجوع قبل که ❖ مشوی ❖ تاجه شد
احوال کرک اندر نبرد ❖ عاقبه العاقبه احوال کرک نبرد شیرده نیه منجر اولدی

❀ ادب کردن شیر کرک را که در قسمت بی ادبی کردی ❀

قسمتده بی ادبانه حرکت ایلدک دبو شیر غیور کرک مغروری تأدیب ایتده سنک
 بیاننده درالقصد ❀ مشوی ❀ کرک را بر کنند سر آن سرفراز ❀ کرک بی ادبک
 باشنی قوباردی اول شیر سرفراز ❀ مشوی ❀ نائمند و سری و امتیاز ❀
 تا که ایکی ریاست و سیادت و هیچ وجهله امتیاز و بینونت قالمیه یعنی موهوم
 اولان وجود نابود مفقود اولوب حرم سرای وحدتده کثرت اولیه و حی
 لایعوت اول لایزال و لایفوت ایدوی ظاهر اولوب کندورده مستقل وجود زعم
 ایلینلرک خیالی باطل اوله و عبده عاجزک کسب و فعلی اول خالق و موجدک
 صنع و ایجاددی اولوب و امر کن ایله وجوده کلوب و اقتضاء اسم میت و قهار
 ایله عدم اصلیرینه کیدوب (لا خالق الا الله) مفهومی بیدار اولوب عبد خدا
 امرنده مخیردر پس کندو فعلک خالق و موجدیدر دیو کرک خود نما کی
 قدریه و ایجادده آخری حقه شریک ادعا ایلان ثنویه و بالجمله طریق
 توحیددن روگردان اولان خود بی شان قهر جباره مبتلا اولدقلرنده جزالین
 بولوب حقیقت حال (فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید) موجنبه
 هر برینک معلومی اوله ایدمی تحقیق ییل که شوقهر و غضب و عذاب و تعب که
 سکا مسلط اولشدر ❀ مشوی ❀ فانتقمنا منهم است ای کرک پیر ❀ فانتقمنا
 منهم آیت کریمه سنک مفهومی برای کرک کهنه و پیر ❀ مشوی ❀ چون
 نبودی مرده در پیش امیر ❀ چونکه امیر او کنسده مرده اولمادک یعنی ای
 وجود بندنده و انانیت قیدنده قالب کرک سیرت و عناد و مخالفتده سک جبلت
 اولان قوجه قوردر و خود نما و بدلقا چونکه فاعل مختار و قادر جبارک حب
 ذاتی و تجلی احدیتی ایله افناء وجود ایتوب بود و عدم و شعور و لاشعوردن
 محو و تلاشی اولوب بر موجب (موتوا قبل ان تموتوا) موت اضطرار یدن اول
 اختیار کن ایله مرده حکمنه و ارمیدیکزو (کل شیء هالک الا وجهه) سرینی
 هر آنده مشاهده قیله دیکزو (قل کل من عند الله) معناسن ذوق ایتوب گاه
 طبعیه و دهریه و گاه جبریه و قدریه مسالکنسه دوشوب مخالفت امرده
 مصرین و اظهار بدع فی الدین ایدوب کندو عقل و هوا و آرای ناسزا کنه
 تبعیتله ترک سنت و دعاوی باطله و کلمات مزخرفه کنه رواج ویرمکیچون
 اقامت حجت ایله بذل دقت ایتدیکز پس عناد و عصیانده افراطکن بزم نار
 قهر و غضبیری مشد ایدوب بر فحوای (فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم

اجمین) قید بند وجود اولان فرعون عنوده تسلط ابتد کنز قهر و غضب کنی
سزه دخی جنود قهر و انتقام من مسلط ایدوب اودیة جهالتده ضالین و بحار
غفلتده هالکین قیلدم و قلب کنزی اسرار معرفتدن محنوم و مستور و عین کنزی
انوار توحیددن محروم و کور ایلدم حتی اولیا و اصفیایه رش اولنان انوار
اطایف و برتری کور میوب قعر غواپته غرق اولدی کز و بر فحوا ی
(فجعتناهم سلفا و مثالا لآخرین) عقاب و عذابده خلق کنز اولان ضال و ناخلف لره
سزنی سلف و سزک احوال کنزدن متنبه اولق ایچون ار باب استهدایه سزنی
عظمه و عبرت و سزک جزاء ضلال کنزی انلره سبب هدایت ایلدم الحاصل
هن بر قهر مان وحدت نفس خود بین کرک جبلتی بو وجهله مظهر قهر و غضب
ایدوب * مثنوی * بعد زان روشیر بارویه کرد * اندن صکره شیر بر روباهه
توجه ایتدی یعنی عقل مستفاد وار باب معاده خطاب و انلری دخی تجرب به
ایدوب * مثنوی * گفت این را بخش کن از بهر خورد * ایتدی رو بهما
یمکدن اوتوری بو موجود اولان شکاری بخش و قسمت قیل یعنی مقدا واقع
اولان تاویل اوزره اگر امور جزویه و کلیه و خفیه و جلیه و محسوسه و معقوله
ووهیمیه و کسبیه الحاصل جمیع افعال و آثارده کیمک صنعتی جار یدر سن دخی
توزیع و تقسیم قیل دیدی عقل سلیم و اصحاب طبع مستقیم و سالکان طریق
قویمدن مستعار اولان روباهه مهتمدی دخی انواع خوف و کمال ایمان
و حیایله * مثنوی * سجده کرد و گفت کین کاو سمین * سجده ایلدی
و ایتدی ای شیر فرد و ضرغام نبرد بو کاو زفت و سمین * مثنوی * چاشت
خوردت باشدای شاه کزین * سکا غمدای چاشت اولسون ای شاه کزین
و پادشاه معدلت آیین * مثنوی * و آن بز از بهر میان روز را * و اول بز کوهی
وسط نهاده یعنی وقت ظهرده * مثنوی * یعنی باشد ده پیروز را * شاه
قوی الاقتداره بر یغنی اولور * مثنوی * و آن دگر خر کوش بهر شام هم *
و اول غیری شکار که خر کوش در اخشام ایچون هم * مثنوی * شب چره
این شاه بالطف و کرم * بو مقوله لطف و کرم ایله موصوف اولان شاه کرمک
کیجه غمداسی اولسون یعنی عقل سلیم ایتدی الهی سیدی و مولای جزویه
و کلیه جمیع امور خفیه و جلیه ازلدن ابد و ارنجه و ازل و ابد میاننده حاجز
اولان حالده جله سی سنک صنع و ایجادک اولوب اگر نیک و اگر بد سنک
نقشکدر و هر بری سنک احدیت مطلقه و قدرت شامله و حکمت کامله کی

معرفه اولوب عاقبه العاقبه رجوع لری سنك حضرت كه در حاشا كه عبد عاجزك
خلق و ایجادده صنع و مدخلی اوله و ترك مذهب اهل سنت و جماعت ایدوب
(ان العباد موجودون لافعالهم و مختزعون لها) دیو مسالك مهالك اعتزاله
دوشوب توزیع ایجاد ایلیمه دیدی و کلیت ایله اموری حقه تفویض ایدوب
مؤمن موحد اولدی فلهمذا ضرغام احدیت دخی عقل سلیمه رحمت و عنایت
ایلله نظر عاطفت ایدوب ✽ مشنوی ✽ گفت ای روبه تو عدل افر و ختی ✽
ایتدی بارک الله ای روبه پاك نهاده سن مهتری اولوب چراغ عدلی افر و خته
و روشنا قیلدك ✽ مشنوی ✽ ایچنین فسمت زكه آموختی ✽ بونجیلین قسمتی
کیمدن او کردك ✽ مشنوی ✽ از کجا آموختی این ای بزرگ ✽ ای عظیم القدر و سلیم
الصدر بونی نه محلدن او کردك و بویله جه قسمته نه بوزدن متفطن اولدك
✽ مشنوی ✽ گفت ای شاه جهان از حال كرك ✽ روباه عقل ایتدی ای شاه
جهان و پادشاه زمین و آسمان كركك حالندن او کردم یعنی عقل سلیم اصحابی
ایتدی الها ملکا قادر ابروردکارا جله اموری سکا سفارش ایتك و سنك
كفالت و وکالتكه اعتماد قیلوب وجود موهمومی محو و فنا ایتکی بزدن اول قهر
و هلاک کرفتار و ذل عصبان ایلله خوار و زار اولان فراعنه خلقت و كرك جلت
اولان نمرود سیرت لردن عبرت آلوب او کردم و عجز و قصورم یللوب بوقلای
اختیار ایلدم دیوب کمر عبادتی میان طاعته بند ایتدی شیر و حدت دخی روبه
صاحب معرفتک لوازم آدابی کمال رعایت ایتدی کین کوروب دریای فضل
و عطاسی توج ایلدی و غایت جودندن ✽ مشنوی ✽ گفت چون در عشق
ما کشتی کرو ✽ ایتدی ای روباه مؤدب چونکه بزم عشق هستی سوز مرده
رهن اولدك و کندوی وجود مستقل بیلدك و قسمته کندوی در میان ایتوب
جمله بی بکابلدیردك ایتدی خدمتک مشکور اولمشدر پس ✽ مشنوی ✽ هر سه را بر کبر
و بستان و برو ✽ شکارک اوچنی بيله قالدر و آل بوری و خوف و حزن دن امین
اول ✽ مشنوی ✽ رویها چون جلای مارا شدی ✽ ای روبه چونکه کلیت
ایلله بزم ایچون اولدك یعنی سرمایه وجودی حب ذاتیمز یولنده خرج ایدوب
بزم عبد خاصمز اولدك ✽ مشنوی ✽ چون آزاریم چون توما شدی ✽ سنی
نیجه آزرده ایدلم که چونکه سن بز اولدك پس سنی آزرده قیلقی کند و مزنی
رنجیده ایتك کبیر الحاصل افناء ناسوت فی اللاهوت ایدوب و سنده سنك
قالیوب محض رحمت و عین تجلی و حدت اولاش سن در ایتدی (من کان لله

كان الله له) مصداق بجهه ✽ مثنوی ✽ ماترا وجهه اشكاران ترا ✽ بزسنك
 وجهه شكارلر سنكدر يعني سنك بنم و بنم سنكدر وسنى بنم ايجون واكوانى
 سنجيخون وجوده كتوردنم كوز كده بينا وداكده كوي او دستكده كيرا و پاينكه
 پويا و كركشكه شتو ايم سنك صفاتك بنم و بنم صفاتم سنكدر و بر فعاوى
 حديث (من شغله ذكرى عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطى السائلين) خاطره
 خطور ايتمك وديده آرزو كورمك و كوش تمنا اشمديكى فضل واحسانم
 ارزاني قيله يم پس همان طور ميوب ✽ مثنوی ✽ پاي بر كردن هقتم نه برآ ✽
 پاي صدق و صفا و قدم عشق و وفاي آسمان هقتم رضايه وضع ابدوب
 اوج وحدته عروج قبل حبذا اي روباه مقرب درگاه ✽ مثنوی ✽ چون كرفتي
 عبرت از كرك دني ✽ چونكه كرك ديندن عبرت طوتك ✽ مثنوی ✽ پس
 تورو به نيسـتى شير مني ✽ پس سن روباه دكل سن بلکه بنم شير مرغوب
 وارسلا ن مطلوب من ايمدى اي روباه شير خصلت (العاقل من اعظم من موت
 جيرانه) مضموني اوزره في الحقيقه ✽ مثنوی ✽ عاقل آن باشد كه عبرت كيرد از ✽
 مرك ياران در بلای محترز ✽ عاقل اولدر كه بلای محترزه مرك ياراندن عبرت
 طوته و بي ادب لردن ادب او كرتوب غيبر يلره اولان سياستدن نصيحت آله
 و طريق مستقيمدن خروج اينيه پس شير زمان و هزيردوراندن بونك كي
 لطف واحسان كورلد كده ✽ مثنوی ✽ روبه آن دم بر زبان صد شكر راند ✽
 روباه اولدم زباني اوزره يوز شكر سوردى يعنى فحمد اثم جدا ديوب ز بان
 جان ولسان جنانندن صد هزار شكر بي شمار صدور ايدوب ايمدى شكر
 و سپاس بي قياس ✽ مثنوی ✽ كه مر اشير از پس آن كرك خواند ✽ كه بني
 شير اول كركدن صكره اوفودى ✽ مثنوی ✽ كرم اول بفرمودى كه تو ✽
 اكر بكا اول فرمان ايديدى كه سن ✽ مثنوی ✽ بخش كن اين را كه بردى
 جان از ✽ بوشكاري بخش و قسمت قيل اول شيردن كيم جان ايلدردى
 ✽ مثنوی ✽ پس سپاس اورا له مارادر جهان ✽ پس شكر و سپاس وحدتي
 قياس اول موجد مكونات و معين و چاره سازه كه بزي جهانده ✽ مثنوی ✽
 كرد پيدا از پس پيشينيان ✽ ام سالفه و ملل سابقه دن صكره وجوده كتوردى
 و خاتم النبيين عليه صلوات الله رب العالمينه امت اجابتدن ايلدى
 ✽ مثنوی ✽ تاشنيديم آن سياستهاى حق ✽ بر قرون ماضيه اندر سبق ✽ تا كه
 اول جليل و جبار و عزيز و قهارك زمان سابقه قرون ماضيه اوزره سياستلر بني

ایشندك وآيات كريمه واحاديث شريفه اليه عاد و ثمود وفرعون وغرود
وساير عنود وجعودلك تفصيل احوال و نتیجه ما كثرينه واقف اولوب
هر برينك عدم اطاعات وفرط سيشائلى مقابله سنده نه يوزدن مجازات ونه مقوله
عقوبات اليه استيصال رينى رأى الامين بيلوب نصيحت آلاوز و چراغ اعتبارى
افروخته قيلولوب ﴿ مشوى ﴾ تاكه ما از حال آن كر كان پيش ﴿ تاكه بز فقير
اول ذياب سابقه و كلاب سالفه نك حالندن متنبه اولوب ﴿ مشوى ﴾ همچو
رو به پاس خود داريم پيش ﴿ روبه كبي كندومزى زياده حفظ ايدوب
صافته يوز يعنى انبياء پيشين بعثتنده مقهور اولان جباره و فجرة و جهلا
و كفره نك احوالندن عبرت آكوب اجابت دعوت و انقياد و اطاعت ابدليان ارباب
فطنت و اصحاب هدايت كبي طريق ضالانندن كندومزى صيانت و حق سبحانه
و تعالى نك رحمت بي غايه سندن توفيق و هدايت و مدد و اعانت عناياتنى رجا
ايدوب كوزمزي عبرت و كوكلىزى فكرت و جوارح و قواى مزي طاعت و عبادت
مستقر و مستمر قىلاوز و بر فحواى (نحن الاخرون السابقون) آخرده كلد يكرمى
سبب سبق عنايت بيلوب ارحم الراحمين و اكرم الاكرمين اولان اللهه صدهزار و هزار
شكر بى شمار ايده وز ﴿ مشوى ﴾ امت مر حومه زين روخواندمان ﴿
بوسيدن بزه امت مر حومه او قودى يعنى (امتى امة مر حومه) حديث شريفى
بيوردى ﴿ مشوى ﴾ آن رسول حق صادق در بيان ﴿ اول بيانده صادق
حقك رسولى عليه السلام ايمدى بوسعادت عظمى و دولت كبرانى فكر ايدوب
وپرده غفلتى ديده عبرتندن رفع ايدوب بر مغزاي كريمه غراى (فانظر وا كيف
كان عاقبة المكذبين) ﴿ مشوى ﴾ استخوان و پشم آن كر كان عيان ﴿ اول
كر كان وار باب طغيانك استخوان و پشمه عيانا ﴿ مشوى ﴾ بنكر يد و پند كبريدى
مهان ﴿ نظر ايد يكر و پند و نصيحت آليكر اى عز يز زير الاجرم ﴿ مشوى ﴾
عاقل از سر بنهد اين هستى و باد ﴿ عاقل اولان بو هستى فائق و كبر و غرور
و هواى نفسى باشندن قور ﴿ مشوى ﴾ چون شنيد انجام فرعونان و عاد ﴿
چونكه آل فرعون و قوم عادك عاقبتلى رينى ايشندى و قهر و هلاك اولد قلر ين
بيلدى ﴿ مشوى ﴾ ورنه نهند ديكران از حال او ﴿ عبرتى كبرند از اضلال او ﴿
و عيادا بالله تعالى اكر بومر تبه دن صكره ترك نفس و هوا ايتوب و كبر و غرورى
باشندن قوميه لر و وجود موهو من افنا ايتوب مهتدى اولماز رسه غير يار
انك حالندن بر عظيم عبرت طور لر وانك ضلالتندن حقه صيغوب مهتدى

اولور ❀ مناجات ❀ ای تن ما ز تو چون موی از بیم ❀ فرق وارا ز تو دل مابد و نیم ❀
 تیغ بخت همه را در خون غرق ❀ دارد اینک اثر تیغ بفرق ❀ رو بهانیم ز خواری رنج ❀
 وای اگر شیر زند سر بچرخ ❀ کرچه از حیل و مکریم دلیر ❀ حیلهارا شکند حمله شیر ❀
 ناز تو حکم امانی رسد ❀ تن امید بجائی رسد ❀ بنده جامی که در افزایش تست ❀
 چشم بر بخشش و بخشایش تست ❀ بخششی ورز و بخشای پرو ❀ کر بخشایی ❀
 ای وای پرو ❀ از بحیم سخطش ایمن دار ❀ در نعیم کرش ساکن دار ❀
 چشم جانش بخت روشن کن ❀ کلخن دهر روکش کن ❀ بصف اهل صفایش ❀
 برسان ❀ بقدمگاه رجایش برسان ❀ پس حضرت مولانا من کل الوجوه
 اولانا بو مناسبت ایله اشبو بینه وضمنده نیچه حصه ایرادنه شروع بیور دبلر

❀ تهدید کردن نوح علیه السلام هر قوم را که با من میپیچید که

❀ من روی پوشم با خدای می پیچید در میان این بحقیقت ای مخذولان ❀

نوح علیه السلام قومی تهدید ایلمی بیاننده در که بکصار لمکن و کبر و عناد
 ایتمکن کیم بن رو پوش خدایم یعنی صفات حقه له متصف اولوب بشر تیم
 جلاله نقاب اولمشدر پس بکا عناد ایدر سکن فی الحقیقه اور تاده بن بوغم خدایه
 صار یلر سکن و آنکه خصوصت ایدر سزای مخذول ابدی و می دود از لیلر
 افصاح کلام و ابضاح مرام بودر که چونکه نوح علیه السلامه یا نوح قوم که
 عذابم ایرشزدن مقدم انلری انداز قبل دیو وحی الهی و خطاب سبحانی وارد
 اولدی نوح علیه السلام دخی بحکم (من يطع الرسول فقد اطاع الله)
 ای قوم بکا اتباع قیلکز و رسالتمه اعتقاد ایدیکز کیم بکا اطاعت حقه
 اطاعت و بکا عصیان حقه عصیان در دیوب بر فحوا ی (یا قوم انی لکم
 نذیر مبین ان اعبدوا الله واتقوه) قومی عبادت باری و طریق پر هیز کاری به
 دلالت ایلدی و ناکید نصیح ایچون ایتدی ای قوم زنه ار غافل اولیه سز ز را
 بن کندی کار می کار سازه گذاشته وهستی موهوم رو پوشی اور تادن برداشته
 قیلد قد لاجرم (من کان لله کان الله له) حکمجه بنم زبان و کوش و دست و پا
 و جله قوی و جوارحم آلت حق و صفاتم صفات حق اولوب بنی آزار آزار حق
 اولور حقیقت حال بودر دیوب (ابلاغکم رسالات ربی) مفهوم بنی ابلاغ
 بیوردی نه کیم کاشف اسرار کرد کار مولانا خداوند کار اسان نوح دن تحقیق
 ایدوب بیورر ❀ مثنوی ❀ گفت نوح ای سرکشان من من نیم ❀ نوح قومه
 ایتدی ای سرکش لربن بن دکلم پس سن سن دکلمن یانه سن دیر سکن

❖ مثنوی ❖ من زجان مردم بجانان می زیم ❖ بن جانان اولدم یعنی روح
 حیوانیدن قور تلدیم جانان ایله دیری اولورم ❖ مثنوی ❖ چون مردم از حواس
 بوالبشر ❖ چونکه حواس بشر به دن فانی اولدم (کنت سمعه و بصره)
 حدیث قدسی سنک سری آشکار اولوب ❖ مثنوی ❖ حق مرا شد سمع
 و ادراک و بصر ❖ حق تعالی منم سمع و ادراک و نور بصرم اولدی آه ای غافل امت
 ❖ مثنوی ❖ چونکه من من نیستم این دم ز هوس ❖ چونکه بن بن دکلم بونفس
 هو دندر یعنی منم نفس رحمانی و اطاقم کلام سبحانیدر ابدی محقق بیلکز کیم
 ❖ مثنوی ❖ پیش این دم هر که دم زد کافر اوست ❖ بونفسک او کننده
 هر کیم دم اوره اول کافر در یعنی منکر اولان کافر در ❖ شعر نسیمی ❖ لیکه اهل
 نظر جان دیدیلر کرچک ایش ❖ آخری نقطه پنهان دیدیلر کرچک ایش ❖
 آدمک صورتنه سجده قلندر که سنی ❖ کور دیلر صورت رحمان دیدیلر کرچک
 ایش ❖ صورنک منکرینه علم ایله ایمان اهللی ❖ آدنی دیوله شیطان دیدیلر
 کرچک ایش ❖ جنت اهللی که بوزک باغنه ای جنت و حور ❖ خلدله روضه رضوان
 دیدیلر کرچک ایش ❖ ای نسیمی نظر اهللی که وجودک اوینی ❖ لامکان کنجنه
 ویران دیدیلر کرچک ایش ❖ حقیقا و دریغای غافل ونا بینال انبیا و اولیای
 کند و کز کبی قیاس ایدوب مرآت ذات سبحانی و آینه صفات ربانی اولد قهرین
 بلورب (ما هذا الا بشر مثلاً) دیو حقیر کور دیکز ولکن حقیقت حال بودر که
 ❖ مثنوی ❖ هست اندر نقش این روباه شیر ❖ بومقرب درگاه اولان روباهک
 نقشنده شیر وارد ر انبیا و اولیایه نقش روبه تعبیری ارباب کفر و انکارک نظر
 حسینلرنده شیء حقیر کورندکاری ملابس ایله در یعنی مردان خدا اگر چه شکل
 و هیئت و جسم و صورت جهتدن ضعیف الخلقه کورینورلر اما مرایای قلبلرنده
 تجلی ایلیان نور سبحانی ایله زیاده قویلر اولوب نقش روباه بشریتلرند شیر آگاه
 احدیت رو پوش اولوب حق جل جلاله نیک قدرت و نور هدایتلریدر
 ایدمی زنهار و زنهار بد کردار اولیه سز که ❖ مثنوی ❖ سوی این روبه
 نشاید شد دایر ❖ حقیقتده شمس منیر و شیر دایر اولوب سزک چشم غلط بینکرده
 حقیر کورینان بوروبه غضنفر انتقامک جانبنه دایر و لاابالی کتمک لایق دکلد
 ❖ مثنوی ❖ کر ز روی صورتش می نکروی ❖ اگر من حیث الصوره انبیا
 و اولیایک شیران خدا اولد یعنی تصدیق ایتمز اسک ❖ مثنوی ❖ غره شیران ازومی
 نشنوی ❖ غره شیر و نعره ارسلانی اندن ایشتمز میسن یعنی انبیا و اولیادن هیبت

خدا بی شنوا و قدرت حق پنا دگلسن ایشدك خود وا كرنه وجهله ایشدك
 دیر سکن مثلاً جله دن بری * مثنوی * کربودی نوح را از حق یدی *
 اگر نوح علیه السلام اول حی ایدی و قادر عمدی دن بر قدرت و نصرت
 و شیر سرمدی حضرت اولمیدی * مثنوی * پس جهانی را چرا برهم
 زدی * پس جهانی بر برینه نیجه اورردی پس نوح علیه السلام یدی
 قدرت ربانی و نفسی نفس سبحانی اولدیغیچون (رب لاتذر علی الارض
 من الکافرین دیار) دیودعاء علیه ابتدا کده وجهه ارضه اولان جمیع کفار
 غرق و هلاک اولوب هیچ فرد و دیار قالمادی و یک غره ایله عالم و عالمیانی بر برینه
 اوردی ایدی نوح علیه السلام بر شیر قسردکل بلکه * مثنوی * صد هزاران
 شیر بود اودرتی * اول حجاب یک تنده صد هزار و هزار شیر حقیقت و بد قدرت
 ایدی * مثنوی * اوچو آتش بود عالم خرمنی * اول آتش کی سوزنده
 و عالم بر خرمن کی ایدی * مثنوی * چونکه خرمن پاس عشر او نداشت *
 چونکه خرمن جهان انک حفظ عشرینی طوتمدی و حقی ادا قلمدی
 * مثنوی * اوچنان شنه بر آن خرمن کاشت * نوح علیه السلام دخی اول
 خرمنک اوزرینه آنجیلین شعله حواله ایلدیکه بر خوای (واغرنا الذین کذبوا
 بآیاتنا) جمیع کفار و مکذبین غرق اولدی ایدی پیش شیرده دلیلک حاققت
 و بلاهت و خرمن وجودی آتش غضبه اورمق خسارت و ضلالتدر زرا
 * مثنوی * هر که اندر پیش این شیر نهان * هر اول کسنه که بوشیر نهانک
 حضورنده * مثنوی * بی ادب چون کرک بکشاید دهان * کرک کی بی ادبانه
 آغز آچه لاجرم اکاجزاسن و یروب * مثنوی * همچو کرک آن شیر بردراندش *
 ذکر ی سبق ایدن کرک مهوردی بر تد بیگی * اول شیر نهانی
 بی ادبانه دهان باز اولان کستخی دخی قهر و هلاک ایدوب * مثنوی *
 فانتقمنا منهم برخواندش * فانتقمنا منهم آیت کریمه سنی اول بی ادبک اوزرینه
 او قور یعنی * مثنوی * زخم یابد همچو کرک از دست شیر * کرک قسمت کوشیر
 ز پیچه سندن زخم خورده اولدیغی کی بودخی دست شیر نهانیدن زخم یاب
 اولوب قهر جباره گرفتار اولور فاذا کان کذلک * مثنوی * پیش شیر ابله
 بود کوشد دلیر * اول کسنه که پیش شیرده دلیر اوله احق قدر پس (ان احسنتم
 احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها) خوای کریمی اوزره اگر احسان و اگر
 اساءت کشی کندوبه ایدر مثلاً کرک بی ادبک قسمتده شرکتی باشن قو پارتدی

ورویاهك تواضع ومسكنت ايله اديه رعایت ایتدیکی جمله شکاره مالک ایلدی
 فاما غافل مباش که شیر صوریده واقع اولان اساءتک جزاسی جائه زیان
 وهزبر معنوی یه مقابله ومخالفت خسمران ایماندر فلهذا حضرت مولانا
 تنبیه غافلان ایچون بیوررلر که ❀ مثنوی ❀ کاشکی آن زخم برتن آمدی ❀
 تابدی کایمان و دل سالم شدی ❀ نوایدی اوزخمجسسه کلیدی تاوایدی که
 ایمان و دل سالم اوایدی یعنی کاشکی اول کفره وفجره عاقبة امر دن غافل
 اولوب دنیاده شیر و پلنکر ايله مقابله ایدوب جسملری پنجه زنده پاره پاره
 اولیدی تک همان شیران خدا اولان انبیا و اولیایه انکار وعداوت وعناد
 ومخالفتلری سببيله دولت اسلام وسعادت ایمان دن محروم ومخلد فی النار
 قالیه لردی دیوانلرک حالته تأسفدر و یاخود بعض اهل بدعت وضلالت
 ومنهمک فسق وغوايت ومفرط شقاوت اولوب شتاعتلرنده اصرار ايله بی توبه
 وندامت موت اصابت ایدنلرک غالباً سوء خاتمه لری احتمالیله حاللرینه تأسفدر که
 آه نوایدی عقاب وعذاب یوم حسابده انلرک اجسام محشوره لرینه اذاقه
 اولوب تک همان قلبلری ونور ایمانلری ظلام کفردن سالم اولوب عذابده
 مخلد اولیه لردی دیو کمال شفقت ايله تمی ایدرلر اگرچه کیم کبائر اسلامیه عند
 اهل السنة والجماعة ازاله ایمان ایتمز ولکن یحتمل که افراط واصرار افساد
 عقیده ایدوب کیدرک منکر آخرت اولوب زمرة کفریه لاحق اوله اما طائفة
 معتزله (ان الاعمال جزؤ من الایمان) قوللریله عملی بین الکفر والایمان واسطه
 طوتوبو (لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یسرق السارق حین
 یسرق وهو مؤمن) حدیث شریفنک ظاهرینه استناد ايله ارتکاب کبائر
 نفی ایمان ایدر زعم ایدوب کویاکه (شفاعتی لاهل الکبائر من امتی) حدیث شریفی
 او قومازلر (وان من مات مصراً علی کبیره یخلد فی النار ولا یجوز العفو عنه
 ولا الشفاعة فیه) دیوب باب شفاعت ودریای رحمت کبائر امت مرحومه دن
 مسدود صانورلر اما نجم الدین کبری قدس الله سره (لا یزنی الزانی حین یزنی)
 حدیث شریفنک تحقیقنده بیوررلر که (والحق الذی نعتقده ان المراد بقوله
 وهو مؤمن ای بان الله یراه ای ذا کرا حاضر القلب مع الله تعالی لم یستطع ان یعصى
 حیاء من الله تعالی فلا بد للعاصی من سدل الحجاب علیه حتی یقع فی المعصية
 اقل الحجاب ان یقع فی تأویل او تزین من النفس کأن تقول له نفسه ربک غفور رحیم
 ولا یكون غفوراً رحیماً الا للمذنبین) وقال علیه السلام (شفاعتی لاهل الکبائر

مطلب

در بیان ازاله
 نکردن کبائر ایمانرا
 ودخول مرتکب
 کبیره در نار
 وبعض اوصاف
 نار و مو عظه

من امتي وبعيد ان الله يؤاخذ مثلك مادمت تستغفر الله وتقول له نفسه ايضا
افعل ما قدر عليك فانك لا تستطيع ان ترد ما قدره الله عليك وتفتح له نفسه
باب الرجاء الواسع حتى تهون عليه الذنب وقد اجتمع اهل الكشف على انه
لا يصح لعارف ان يعصى الله تعالى على الكشف والشهود ابدا فان علمه
بان الله تعالى يراه يمنعه عن الوقوع * اعمدنى اى مستمع مستعد بنجم الدين
كبرائك تحقيقه منقطع اولاد كسه زنه روزنه روزنه نسلات نفسانيه والقاآت
شيطانيدن امين اوليوب كاه (لوم تذبوا الذهب الله بكم ورجاء بقوم يذبون
فبستغفرون الله فيغفر الله لهم) حديث شريف معصيته رخصت صانعه
وكاه بكار سلفدن سمعت رفته متعلق استماع ايتديك اخبار دن غرا النيوب
مثلا ابن عطا طيب الله رسمه نك (معصية اورثت ذلا وانكسارا خير من طاعة
اورثت عزاء واستكبارا) قولندن غلطه دوشمبوب ومحبي الدين عربى قدس الله
روحه فتوحات مكيه ده اواخر باب الحج ده (اعلم ان بعض الناس قديقه ذنبه
فيرد ابليس خاسئا وذلك كما اذا كان عند العبد محب باحواله وكبر على اخوانه
ونحو ذلك فيقع في معصية فيحصل له ذل وانكسار فيقول مرضه ويكتب
من التوايين) بيور دقلربنى فهم ايتيوب سكا معاصى وقبايح ايجون مسامحه
ورخصتدر زعم ايتيه سن بلسكه (ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره) نص شريفك
دخى مناسن ملا حظه ايله طريق ميان خوف ور جاده ثابت قدم اولوب
وحقندن اوتانوب هر آن وحالده حاضر وناظر بيله سن كما قال الشيخ
في الفتوحات في الباب الحادى والسبعين وثلثمائة (ان الاسباب المانعة للعبد
من الوقوع في المعاصى اربعة اشياء لاخامس لها وهى الخياء من الله والخوف
من عقابه والرجاء في ثوابه وعدم التقدير في علم الله فعنى الحديث (ان صهييا
لوم يخف الله تعالى لم يعصه) اى لان معصيه من الاسباب المانعة من الوقوع
ثلاثة اشياء وهى الخياء من الله والرجاء لثواب الله وعدم التقدير في علم الله (آه
ودريغاه اى مجرم پر كاه وطاصى وكراه اولان مسكين بنى انتباه نيجون آكاه
اولماز سن ودرد در وندن توبه وآه ايتز سن هيج اولو ملك اكلز سن بالله
نار حيمك حدتن وعذاب ايمك بطش وشدتن بيليدك رشتنه رجاي كسسته
كوروب نوليدى موجود اوليوب مفقود اوليدم ديردك وشب وروز بوزك دركاه
چاره سازه سوروب سرعبادتى زمين اطاعتدن قادر ميوب كوزك ياشن
درياي عمان ايدر دك مشكوة الانوارده يزيدال قاشى دن روايت اولنور كه

بركون جبريل امين خاتم النبيين عليه صلوات الله رب العالمينه كلكده
حضرت شفيع المذنبين رخسار جبريلده تغير مشاهدته ايتكلمه يا جبرائيل
مالى اراك متغير اللون ديوب سبعين سؤال بيوردي جبريل ايتدي (يا محمد جئت
الساعة التي امر الله تعالى فيها بمنا فسخ النار) يعني اشو ساعت ايا بده حق جل
جلاله ايقاد نار حججه امر فيلدي تغيرمه سبب بودر يا محمد ديدى پس رسول
اكرم جبريل مكر مدن ايقاد نارى خبر الد قدده اى امين الوحي جهنمى بزه
وصف قيل ايشده لم بيوردي جبريل ايتدي (يا محمد ان الله تعالى لما خلق
جهنم جعلها سبع طبقات ان اهون طبقة منها سبعون الف الف جبل
من نار وفي كل جبل سبعون الف الف وادمن نار وفي كل واد سبعون الف الف
مدينة من نار وفي كل مدينة سبعون الف الف محوطة من نار وفي كل محوطة
سبعون الف الف بيت من نار وفي كل بيت سبعون الف الف صندوق من نار
وفي كل صندوق سبعون الف الف نوع من العذاب ثم اوقد عليها الف سنة
فاحترت ثم اوقد عليها الف سنة فابيضت ثم اوقد عليها الف سنة فاسودت
فهى الآن سوداء مظلمة والذي بعثك بالحق نبيا لوان مثل ثقب ابرة فخرج منها
لاحترق اهل الدنيا والذي بعثك بالحق نبيا لوان رجلا بالمغرب يعذب لاحترق
الذى بالمشرق من شدة عذابها والذي بعثك بالحق نبيا لوان ذراعا من السلسلة
التي ذكرها الله في كتابه وضع على جبل لذاب حتى تبلغ الارض السابعة قال الله تعالى
(خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه ثم في سلسلة ذرعهما سبعون ذراعا فاسلكوه)
بذراع الملائكة كل ذراع سبعون باعا كل باع ابعدين المابين الكوفة ومكة وقال الله
تعالى (لهما سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم) فقال النبي عليه السلام
اهي كابوا بنا هذه قال لا ولكنهما مخلوقة بعضها اسفل من بعض من باب
الى باب مسيرة سبعين سنة كل باب منها اشد حراما من الذي يليه فوقه سبعين درجة
(كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها) فقال عليه السلام من سكان
هذه الابواب فقال اما الباب الاول ففيه المنافقون وآل فرعون فاسمه الهاموية
والباب الثاني ففيه المشركون واسمه الجحيم والباب الثالث ففيه الصابئون
واسمه سقرو الباب الرابع ففيه ابليس والمجوس واسمه لظى والباب الخامس ففيه
اليهود واسمه الخطمة والباب السادس ففيه النصارى واسمه السعير ثم امسك
جبرائيل فقال عليه السلام الاتخبرني من سكان السابع فقال يا محمد لا تسألني عنه
قال بلى يا جبريل اخبرني فقال هو جهنم فيه اهل الكبار من امتك الذين ماتوا
ولم يتوبوا فخر النبي مغشيا عليه زائلا عقله فوضع جبريل رأسه على حجره

مطلب

في وصف جهنم
عن اسان جبريل

مطلب

بيان سكان جهنم

حتی افاق فقال یا جبرئیل عظمت مصیبتی واشتد حزنی او بدخل النار من امني
 قال نعم اهل الکبائر من امنک فبکی رسول الله و بکی جبرائیل فقال یا جبرئیل
 اتبکی وانت الروح الامین قال بلی ولیکن اخاف مما تبلی به هاروت وماروت
 آه ای در دمندهی در مان و مستغرقی در یای عصیان راوی حدیث ایدر
 حضرت فخر عالم و شفیع الامم وصف جهنمی و امت ضعیفه دن توبه سزوفات
 ایدن ارباب کبار ک ناره دخولن لسان جبرئیل دن خبر الد قدن صکره
 اول سرور و روان انواع حزنله خرامان و منزل روضه الجنان لرینه روان اولوب
 آفتاب جمال ابن اوج کونه دک اعین ناسدن محتجب قیلوب صلوتدن غیره
 چیمقدادی و هیچ احده کلمات جواهر نکاتن اظهار ایتوب صلوته قائم اولدی
 و چشم مبار کنندن در لرد و کوب سجده کاهی صولادی پس اصحاب
 رضی الله عنهم دخی حبیب خدائک ناله سندن جگر بریان اولوب هر بری
 درد درون ایله اغلادی و کوز لرین رنگ باقوته بویادی الحاصل یوم ناا شده
 یار غار شفیق ابو بکر صدیق رضی الله عنه باب سعادت رسوله واروب توقف
 بیور دی و انواع حزن و نیاز ایله السلام علیک یا اهل بیت الرحمة هل الی
 رسول الله من سبیل دیوب خاکپای رسوله یوز سور مکه اذن ایستدی
 ایچرودن هیچ احدیارد و یا قبول ایله صدیقه جواب ویرما مکله برآه جگر سوز
 ایدوب اغلیو اغلیو دوندی و آتش حزنه یاندی بعده عمر الفاروق رضی الله عنه
 واروب اکا دخی رد و قبولدن بر جواب صادر اولماغله اول دخی آه و انین
 و کریه و حنین ایله دوندی بعده سلمان رضی الله عنه واروب اکا دخی شیخین
 افضلیند واقع اولان کبی جواب ویرلمیوب سلمان فارسی اغلیو اغلیو باب رسوله
 کاه کلوب و کاه کیدوب کاه طوروب و کاه اوطوروب بالاخره فاطمهیه واروب
 علی بن ایستدی بولمادی پس فاطمة الزهرایه ابتدی یابنت رسول الله اوج
 کوندر که بدر دجاشمس ضحای اعین ناسدن محتجب اولوب نمازدن غیره چیمقداز
 و بریمزه سوبلن و حضور سعادت لرینه یوز سور مکه اذن ویرمن جلال حقده دوش
 اولان دیدنه ترکسلری قتلو یاش دریاسی اولمش و یا قوت اجره دوغمش
 دیوب آه و واه ایله اغلادی پس فاطمة الزهرا بدر منیر منزل سعادتدن
 حرکت ایدوب اول آفتاب حقیقتک برج وحدتنه واردی و بر مقدار
 باب سدرة المنتهی سنده توقف ایدوب السلام علیک یا رسول الله انا فاطمة
 دیوب مشاهده جلاله اذن ایستدی اول سید الا و این و الاخرین دخی
 سر مبار کن سجده دن رفع ایدوب فتح باب ایله دخوله رخصت بیور دی

* پس فاطمه وجه کریم رسوله نظر ایتد کده کور دیکم حضرتک رخ
 کلکونی صاراروب صولش وچشم خدا بینلری قانلو یاشله طولش و محاسن
 شریفه لرینه اشک چشمندن روان اولان در و یاقوتلر دیزلمش فاطمه الزهرا
 دخی نالان اولوب ایتدی یا حبیب الله نه مقوله حالدرکه حضرتکی بویه
 مشاهده ایلدک دیوب استکشاف بیوردی رسول مجتبیایور دیلرکه یافاطمه
 جبریل امین نزول ایدوب ابواب جهنمی و بعض اوصافی نقل ایدوب و امت
 ضعیفه مک اهل کباری باب اولندن داخل جهنم اولاجقلربن خبر ویردی
 سبب حزن و بکا اولدر دیو حدیث مذکور ی تقریر بیوردی فاطمه ایتدی
 یانبی الله جبرائله سؤال بیور مدیکز می کیم امت ضعیفه نه کیفیت ایله داخل
 نار اولدر رسول علیه السلام بیور دیلرکه یافاطمه بلی سؤال ایلدم خبر ویردیکه
 امتکدن اهل کباری ناره ملانکه سور و سار عصاة کبی انلرک یوزلری
 سیاه و کوزلری ازرق اولماز و آغزلری مهر لغز و شیطانه با غلغماز و او زلرینه
 سلاسل و اغلال وضع اولماز بیور دی فاطمه ایتدی یار رسول الله یانیمجه
 با غلغورلر رسول علیه السلام ایتدی (اما الرجال فبالحمی و اما النساء فبالذواب
 و النواصی فکم من ذی شیهة من امتی یقاد الی النار و هو ینادی و اشباه
 و کم من شاب من امتی فیقبض من لحيته یقاد الی النار و هو ینادی و اشباه
 و کم من امرأة من امتی یقبض علی ناصيتها تقاد الی النار و هی تنادی و افضیحاته
 و اهنتک ستره حتی ینتهی بهم الی مالک و هم ینادون و الحمد لله فلما رأوا مالک
 و زفير النار و شهبهها و رأوا انها ترمی بشرر کالقصیر و کانه جبال
 فاذا عاینوها نسوا اسم محمد من الهیبة فیقول المالك لهم من اتمم فیکولون
 نحن ممن انزل علینا القرآن ونحن ممن نصوم شهر رمضان فیکول المالك
 ما نزل القرآن الا علی محمد فاذا سمعوا اسم محمد صاحوا و قالوا نحن من امة
 محمد) آه ای مستمند درگاه احیاء العلومده مسطور درکه مالکک کوزلرینک
 شهرتینی یعنی کرپک یرلری که کوز قباغنک کنار لریدر ایکی قباغی کنارینک
 مابینی یوز یلاق مسیره در فشان که اهل کبارانی کور دکده مالکدن امان
 ایستوب ای مالک بزه اجازت ویر نفسلریمزه اغلا شالم دیلر پس مالک انلره اذن
 و یروب امت ضعیفه بر مرتبه کریه و این و ناله و حنین ایدلر که حتی کوزلرنده
 یاش قالمیوب قان اوله مالک بونلرک بو مرتبه بکا و حنینلرینه تعجب ایدوب
 ای درمند و مسکینلر نه عجب اغلا دیکز حزنله جکر داغلا دیکز اگر بونا له

وبکای دنیاده ایکن خشیت حقدن ایدیدکن اشو بوم حساب وروز عقابده سزی
 نار عذاب احراق ایتمزدی اما شمدی اغلا دیغکن نه بی مفید دیوب اول جانی
 و بحر ملری نار جهنمه طرح ایده لر اول حالده امت ضعیفه (لا اله الا الله)
 دیوب توحید باری ایتد کلرنده نار عذاب اول بحر ملردن هارب اولوب
 احراقدن ابا ایلده مالک نازک سر عتله فرارن کوروب (یا نار خذیهم)
 دیو ناره شدت ایله خطاب قیله نار ایده یا مالک بن بو نلری نیچه اخذ ایده یم
 ونه وجهله احراق قیله یم که جله سی (لا اله الا الله) دیوب حتی توحید ایتدیلر
 دید که مالک ایده نعم (فبذلک امرهم رب العرش) یعنی یا نار بو نلر کر چک
 موحد لر در و لکن رب عرش عظیم بو نلری بو حالیه ناره امر ایتدی دیبه پس
 فی الحال نار دوزخ اهل کبائر ی اخذ ایدوب بعضی قدیمینه و بعضی رکبتین
 و بعضی شکم بعضی دخی صدرینه و بعضی حلقومنه وارنجه یا قوب فحان
 آتش دوزخ یوزلرینه وارد قدده مالک ناره ندا ایدوب ای آتش بو نلرک وجوهنی
 احراق ایتد که دنیاده مسجدره واروب و یوزلرین یره سوروب چوق مسجدره
 ایتش لر در و قلبلرین دخی یاقه که رمضان شریفده صائم اولوب چوق تشنه لک
 چکشلر در دیوب الی ماشاء الله شفاعته اذن حق اولنجه ناره قالوب یا حنان
 و یا منان و یا رحمن دیو چاغر شدر و اوساخ ذنوبدن تطهیر اولنوب قلبلرنده
 اولان نور ایمان جلوه کر اولد قدده ناردن خلاص اولوب داخل دار الجنان
 اوله لر و ذره ایمانی اولنلر مخلد قالمیلر فلهذا مولانا خداوند کار دخی ارباب
 عصیانیه ترحم ایدوب نولیددی زخم شبر قهر انلرک جسملرینه کلوب ایمان
 و دللری سالم اولیددی بیورلر و دخی (وان منکم الاواردها کان علی ربک حتما
 مقضیا) آیت کریمه سی نزول ایتد که حضرت رسول علیه السلام جهنمی
 نیچه وجوهله دخی وصف ایدوب (مرها شدید و قعرها بعید و حلیمها حدید
 و شرابها صدید و کلامها هل من مزید) دیولسان جبریلدن مفصل
 و مشروح خبر و یرد که قلب فاطمه تحمل ایده میوب لایعقل اولوب دوشدی
 و افاق بولد قدده (لبتی لم اولد) بیوردی و ابو بکر صدیق زاری زاری اغلا یوب
 (لبتی کنت شاه ذبحونی واکلونی) دیوب عمر رضی الله عنه (لبتی کنت شجرة
 یقطعون) و عثمان رضی الله عنه (لبتی لم اخلق) و علی کرم الله وجهه (لبتی امی
 لم تلدن) دیو هر بری بر یوزدن سو یل یوب و مالک بن سلمه (النار اتار) دیو صحبه
 کان صحرا به دوشوب نیچه کوندن صکره اصحاب رسول الله انی ارایوب برکوه

عالمه صبحه ایدر کوردیلر و کوجنه تسکین و یروب حضور رسوله کتوردیلر
 پس حق جل جلاله بطش شدید و قهر و جلالی ملاحظه اولورسه
 خوف و خشیت و کمال حیرت ظاهر اولغله مولانا خداوندکار دخی بیوررلر که
 ❀ مشوی ❀ قوتم بدست چور اینجا رسبد ❀ چونکه سوز بورایه کلدی
 کوجم اوزلدی و قوتم کسدی ❀ مشوی ❀ چون توانم کرداین سررا بید ❀
 آه بوسری اظهاره نیجه قادر اولورم یعنی اگر دورخ و اگر بهشت تحفه یقنده
 اول قدر اسرار واردر که حد و نهایت یوقدر و لکن حق جل جلاله نک
 تجلیات جلایه سی قوت نطقی کسسته قیلدی نیجه بیان ایدیم واسانه جاری
 اولمید حق بعض اسرار واردر انی نه وجهله اظهار ایدیم ❀ تکیم شیخ اکبر قدس
 سره الاطهر فتوحات مکیده بیوررلر که (ولقد سألت الله تعالى ان يطلعني
 على جهنم واهلها فاطلعني على ذلك وعرفت مكانها واولا نه صلى الله عليه وسلم
 قال في علم الله لما سئل عنها لعينت مكانها ولكن الادب يمنعنا ان نتعدى مقام الادب
 معه صلى الله عليه وسلم) قال الشيخ ورأيت اهلها يتخاضعون مع أئمة الضلال الذين
 اضلواهم ومع اصنامهم التي كانوا يعبدونها من دون الله ورأيت صورة خصامهم
 صورة خصام ارباب المذاهب الشريفة مع اهل المذاهب الزائفة في طلب
 ادحاض حجج بعضهم بعضا فانا كما ارى خصام ارباب المذاهب عندنا مع اهل الزناغ
 انذكر خصام اهل النار ورأيت الرحمة كلها في التسليم والتلقي من النبوة والوقوف
 عند حدود الشريعة والتأدب عند قراءة حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وقراءة الأئمة المجتهدين والعلماء العاملين وعدم رفع الصوت عند قراءة كلامهم
 ولما اطلعني عليها رأيت من دركات النار من حيث كونها دارا ماشاء الله
 ان يطلعني ورأيت فيها موضعا يسمى المظلمة نزات فيه ماشاء الله ان انزل فعملت
 من ذلك الوقت كل عمل يتطور نارا وكل عمل يتطور نعيما وعلمت ان عذاب اهل
 جهنم ما هو من جهنم حقيقة وانما هو من اعمال الداخلين وانشدت في ذلك
 ❀ شعر ❀ النار منك وبالاعمال توقدها ❀ لما تصالحها في الحال تطفئها ❀
 فانت بالطبع هارب منها ابدا ❀ وانت في كل حال منك تنشيها ❀ مفهوم آيات
 شيخ بودر که دوزخک ناری سنک اوصاف رديه و اخلاق سيئه کدندر و اول
 ناری اعمال قبيحه و افعال شنيعه اليه ايقاد ايدرسن و فنا کيم اعمالک حسنه
 و صالحه اوله في الحال نار دوزخی اطفا ايدرسن پس سن بالطبع ناردن بخارسن
 حال آنکه هر حاله سندن صدور ايدن سيا بدن ناری انشا ايدرسن نه کيم

بعض عاشقان الهی بوسره محرم اولدقلرنده ❖ بیت ❖ جنت و حوری
منم کوژ و طوبی منم ❖ ناری و نوری منم هم صو سزم هم فرات ❖ دیوب
محی الدین عربی طیب الله انفسه نك بیور دقلری معنایه اشارت ایتمیشلر در
پس کاشف اسرار پرورد کار مولانا خداوند کار دخی دوزخ و جنت هر کسک
عملیله تزیین اولندیغیچون اعمال حسنه به ترغیب و افعال سیئه دن ترهیب
ایدوب و عذاب و عقابدن طریق نجاتی تعلیمه شروع ایدوب بیوررلر که ای
مستمع متصح اولان مستعد و مشتر شدلر بوقصه دن حصه الوب ❖ مثنوی ❖
همچو آن روبه کم اشکم کنید ❖ اول رو به کبی شکمی ناقص ایدیکز یعنی
رو به شیر او کنده کرک کبی بو غازی در دینه دوشمیبوب و جوع و ریاضته
راضی اولوب تقسیم شکاره جرات و ترک ادب ایتمیبوب جمله بی شیره تفویض
ایندیکی کبی سز دخی تن پرورلک قیدنه دوشمکله قورد کبی مستحق عذاب
اولوب و مزخرفات دنیویه دن فلیکن تخلیه ایدوب صاف اولو کر ❖ مثنوی ❖
پیش اور روبه بازی کم کنید ❖ انک حضورنده رو به بازلق ایلمکر یعنی عبد
بطن و بنده ❖ فرج او ایوب و کبر و کلو قیدنه بند اولغله کسب معاش و تنعم
و انتعاش ایچون حلال و حرام دیمیبوب درلو درلو مکر و حیله و زرق و خدعه
ایلمکر ❖ بیت ❖ عقل بگذار کان عقیله تست ❖ دانه مکر و دام حیله
تست ❖ و کذلک کسب و عمل ده دخی درلو در لو افکار باطله بله افساد
عقیده ایدوب مسالک مها لکه دوشمیه سز بلکه طریق مستقیمه سالک اولوب
و خالصا و مخصوصا حقه اطاعت ایدوب بر خنوا ی (والله الغنی و اتم الفقراء)
❖ مثنوی ❖ جمله ماومن به پیش اونهد ❖ جمله ماومنی انک او کنه قویکر
یعنی ماومن قیدنندن یکوب اقتناء و چود فی الالهوت ایدیکز و بنسده
افکنده ایلمکر بیلوب کندیکزی بر شیک مالکی قیاسنده اولیه سز بلکه (العبد
وما یملکه کان لمولاه) و فقیحه ❖ مثنوی ❖ ملک ملک اوست ملک اور ادهید ❖
ملک انک ملکیدر ملک ای اکا و بریکز یعنی اکر دنیا و آخرت و ما فیهما
حق تعالی انک ملکیدر و سنک دخی جسم و روحک و عقل و نفسک و بود
و عدمک اول مالک المملک ملک و خلق و ایجادیدر پس سنک کند کده مستقل
وجود دزعم ایتدیکنک و فلان شیء بنم ملکدر دیدیکنک فی الحقیقه عبث
و بیهوده دکلیدر ایمدی چونکه حقیقت بیلندی ملک صایبنه تسلیم
ایدوب کندک ارا دن حقیق و بی اد بلك ایدوب قید وجود عذابنده دوشمه

زیرا اول روباه مهتدی کبی افتقار و مسکنت و جمله اموری حقّه تقویض
ایدوب ❀ مثنوی ❀ چون فقیر آید اندر راه راست ❀ راه راست اولان طریق
توحیده چونکه فقیر وفائی کله سز و قید تعیناندن قور تله سز ❀ مثنوی ❀
شیر و صید شیر خود آن شماست ❀ شیر و صید شیر سزک ایچون د ربعی
(من كان لله كان الله له) خواستجه حق سبحانه و تعالیٰ ک ذات و صفاته
مظهر تام اولوب بر مصداق (و خلقت الاشياء لاجلك) ملك و مالکوده اولان جمیع
اشیا سزک ایچون اولور ❀ مثنوی ❀ زآنکه او پا کست و سبحان وصف
اوست ❀ زیرا که اول موجود متعال بر موجب (والله غنی عن العالمین)
عالمردن غنی و اعواض و اغراضدن پاک بر پادشاه بی مثال اولوب و سبحان
انک وصف جمیلدر یعنی حسک ادراکی و خیال و وهمک تصوری و خاطره
خطور ایدن و فکره صدور ایدن هر و صفدن منزّه و اکثر خلقک ظن
ایلد کمری او صافدن مقدسدر کما قال الغزالی فی المقصد الاقصی (واست
اقول منزّه عن العيوب و النقائص فان ذلك یکاد یقرب من ترك الادب فلبس
من الادب ان یقول القائل ملک البلد ایس بحاکم و لا بحام فان نفی الوجود
یوهم امکان الوجود و فی ذلك ایهام نقص بل اقول هو القدوس المنزه عن کل
وصف من اوصاف الکمال الذی یظنه اکثر الخلق لان الخلق اولاً نظرؤا
الی انفسهم و عرفوا صفاتهم و ادركوا انقسامها الی ما هو کمال و لکنه فی حقهم
مثل علمهم و قدرتهم و سمعهم و بصرهم و کلامهم و ارادتهم و وضعوا
هذه الالفاظ بازاء هذه المعانی و قالوا ان هذه اسماء الکمال و الی ما هو نقص
فی حقهم مثل جهلهم و عجزهم و عماهم و صممهم و خرسهم فوضعوا بازاء
هذه المعانی هذه الالفاظ ثم کان غایتهم فی الثناء علی الله و وصفه ان وصفوه
بما هو او صاف کمالهم من علم و قدره و سمع و بصر و کلام و ان نفوا عنه
اوصاف نقصهم و الله تعالیٰ منزّه عن اوصاف کمالهم کانه منزّه عن اوصاف
نقصهم بل کانت صفة یتصور الخلق فهو مقدس عنها و عما يشبهها و یمثلها
و لولا ورد الی خصه و الاذن باطلاقها لم یجز اطلاق اکثرها ❀ نظم ❀
بر ترست این سخن زد رک فهوم ❀ کی شود فهم جز ب ترک رسوم ❀ نرسد کس
بدین به بوالهوسی ❀ بگذر از اسم و رسم تا برسی ❀ بدلیل علیل و فکر سقیم ❀
کی شناسد صفات و ذات قدیم ❀ وصف حق حق بخود تواند کفت ❀
این کهر را خرد نداند سفت ❀ شرح اوصاف ذات اوده از و ❀ کس نداند

صفات اوبه ازو * و آنچه خود را از آن کند تقدیس * تو در اثبات او
 مکن تلبیس * حاصل کلام اول سبحان ذو الجلال والا کرام ﴿ مثنوی ﴾
 بی نیاز ست اوز نغزو مغزو و پو ست * نغزو لطیف اولان اشپادن و لب
 و فشردن بی نیازی شریک و بی انباز بر پادشاه چاره ساز در آه ای مستمند
 درگاه و عارف آگاه ﴿ مثنوی ﴾ هر شکار و هر کراماتی که هست * هر شکار
 و هر کرامت که وار در یعنی هر صنع و ایجاد و انواع نعم و کرامات که
 وجوده کاشدر ﴿ مثنوی ﴾ از برای بندکان آن شاه است * اول مالک الملک
 عبادندن او توری خلق او انمشدر یو خسه ﴿ مثنوی ﴾ نیست شه راطمع
 بهر خلق ساخت * این همه دولت خنک آنکو شناخت * شاهک طمع و احتیاجی
 یو قدر بلکه بود و کلو دولتی مخلوقی ایچون ابداع و ایجاد انمشدر سعادتو
 و دولتو اول عبد عارف که بومعنائی فهم ایلدی زیرا ﴿ مثنوی ﴾ آنکه
 دولت آفرید و دوسرا * ملک و دولتها چه کار آیدورا * اول پادشاه بیچون که
 دولتی و دنیا و آخرتی عدمدن وجوده کتوردی پس ملک و دولت لرائک نه کارینه
 برار یعنی انلره نه احتیاجی وار در ابدی سعادت دارینک ایجاد ی بندکان
 محتاج لر ایچوندر پس دولت اول صاحب بصیرنه که دیده عبرت بینی عین
 خداین اولوب و حضرت علام الغیوب لاجرم اسرار قلوبه خیر ابدیکن
 بیلوب مرآت قلبی ژنک ماسوا و افکار ناسزادن پاک ایده فلهذا مولانا
 خداوند کار بیورر لر که ﴿ مثنوی ﴾ پیش سبحان بس نگاه دارید دل * پیش
 سبحانده قلبی محکم حفظ طوبیکز ﴿ مثنوی ﴾ تاه کر دید از کان بدخل *
 تا که کان بددن شرمسار و خجل اولیه سز ﴿ مثنوی ﴾ کو بیند سر و فکر
 و جست وجو * زیرا که اول سمیع و بصیر و لطیف و خیر بر خوای (انه یعلم السر
 و اخفی) سر و فکری و جست وجوی بیاور و کورر ﴿ مثنوی ﴾ همچواندر
 شیر خالص نارمو * شیرصافی ایچنده اولان نارمو کبی یعنی بر مغزای
 (ان الله لا یخفی علیه خافیه) حق جل جلاله دن هیچ شی مخفی اولیوب دیده
 بنایه ابن شهبای ایچنده اولان موی سیاه نیجه عیانا نمایان ایه حق سبحانه
 و تعالی به دخی جمیع اسرار و افکار آشکار در بودخی تمثیل در یو خسه تشبیه
 دکدر زرا (الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخیر) مصداق نیجه جمله اشیا
 ایجاد حق اولدقدن صکره اشیا اندن غائب اولمق نه ممکندر بلکه تصور
 و فرضی محالدر آه بر سبوح و قدوس در که معرفت ذاتی حیرت امکنده دکدر

بر علمیدر که ذرات جهانند هیچ شی اکا پنهان دکلدر بر رحیدر که در بای رح تنک
 نگاری یوق و بر غفور در که جله عاصیلر بحر عفو و مغفر تنه غرق اولشد
 ❀ شعر ❀ ای شهسوار مملکت جان چه کویت * پیدا تویی بعالم و پنهان چه
 کویت * طبع از بیان حد تو کره و چه دامت * عقل از کمال حسن تو حیران
 چه کویت * اثبات من بکجا و چه آید ز نفی من * آشفته از تو عارف و نادان
 چه کویت * حاصل کلام اول علیم و خیرک علام الغیوب اولد یقنه نه محل
 تعجدر بلکه ایمان و عرفان ار بایتنک کمال ایقانی وار در که ❀ مثنوی ❀
 آنکه اوبی نقش ساده سینه شد ❀ اول سعاد تمند که نقش ماسوا دن محرد
 صاف دل و ساده سینه اولدی پس لاجرم ❀ مثنوی ❀ نقشهای غیب را
 آینه شد ❀ نقوش غیبیه به آینه اولدی یعنی مرآت قلبنده نقوش غیبیه
 و اسرار خفیه بنیدار اولوب عالم غیب دن شهادت نه کله جکدر یاور و کذالك
 ❀ مثنوی ❀ سر مارانی کان موقن شود ❀ اول قاب صاف بلا شک
 و شبهه بزم سر در و نمزه یقینا واقف اولور ❀ مثنوی ❀ ز آنکه مؤمن آینه
 مؤمن شود ❀ زیرا که بر مصداق (المؤمن مرآت المؤمن) مؤمن مؤمنک
 آینه سیدر یعنی حب ماسوا دن معراو عشق ربانیدن مجلی اولان مؤمن
 حقیقیلرک قلوب صافیله بر برینه مرآت مجلوه دوشوب هر برینک دروننده
 تجلی ایلان نور جذبه سبحانیه بر برینک مرایای قلوبنه پرتوایدوب سر
 درونلری بر برینه نمایان اولور فی الحقیقه مؤمن مؤمنی اول نور ایله یلور
 و مسلمانن کا فر اول نور ایله سچیلور پس مؤمن حقیقی که قلبی نور تجلی
 ربانی ایله مرآت ذات و صفات سبحانی اوله ❀ مثنوی ❀ چو زنده اوند
 مارا بر محک ❀ چونکه بزم نقد حالیز و سرمایه حمزی تجلیات الهیه ایله
 آفتاب جلال سبحانی پرتو ایتدیکی محک قلبنه اوره ❀ مثنوی ❀ پس
 یقین را باز داند اوزشک ❀ پس یقینی شکدن اول آشکاره یلور یعنی ارباب
 سلوکدن ایکی سالک بریره جمع اولوب توجه درونه اشتغال ایلسلر قلبی
 نور محبت ایله مجلی اولان اهل فنا سالک آخری محک قلبنده تجر به ایتد کده
 اول کسنه فکر ماسوا ایله میدر یوخسه حب خدا ایله تصفیه درون ایتما شیدر
 وارباب یقین و یا خود اصحاب شک و تلویند نمی در عیاناکور و یاور نیچه
 بتاسون که ❀ مثنوی ❀ چون شود دجانش محک نقدها ❀ چونکه انک
 جان پاک و دل تابناکی محک نقد اوله ❀ مثنوی ❀ پس بیند نقد را و قلب را ❀

پس لاجرم نقد و قلبی کورر و قلب ایله قاب و ناسره بی یلور بعض نسخه
 مصرع ثانی (پس بیند قلب را و قلب را) واقع اولمشدر و یا خود * م *
 آنکه اوی نقش ساده سینه شد * نقشهای غیب را آینه شد * یثندن
 بومحله کلنجه کان خطاب حضرت باریدن او اوب معانی ایات شریفه
 بویله اوله که اول عبد مختار که قلبی نقش تعین و همیدن صافی و سینه سی
 اسم و رسمدن ساده و پاک اوله نقوش غیبی به مرآت او اوب شک و یکندن
 قور تیلوب بزم اسرار غیبیه مزی علم یقین ایله یلور و حق یقین ایله کورر
 زیرا مؤمن مؤمنک مرآتیدر یعنی بنم اسماء حسنامدن بر اسم دخی مؤمندر
 و عبد موحدک دخی اسمی مؤمندر پس اول عبد مؤمنک قلبی بن مؤمن
 و مهمینه مرآت دوشوب بر خوی (الانسان سری و ناسره) اول بنم سرم
 و بن انک سری اولورم بوتقدیر چه چونکه اول مؤمن پاک نهاد بزم اسماء
 و صفات و نور ذاتی محک قلبه اوره شکی یقیندن فرق و زیو فی صافیدن
 تمیز قاور دیمک اولور ﴿ بیت ﴾ مؤمنه مؤمندر کوزکی آرت کوز کوکی
 * تا کوره سن سن سنی ذات اوله سن هم صفات * ای مؤمن موحد سندی
 آینه قلبک نقش ماسوادن پاک و نور حب ازلی ایله تا بنک ایدوب مرآت
 جلال نما اولد کسه سمع جانکه منکوش قیل که فخر الدین عراقی نه یورر لر
 (یعنی محبوب آینه محبت درو بچشم خود جز خود را نه بیند و محب آینه
 محبوبست درو اسماء و صفات او و ظهور احکام آن بیند و چون محب اسماء و صفات
 او را عین او باید لاجرم گوید ﴿ شعر ﴾ شهادت نفسک فینا وهی واحده *
 لها کثره اوصاف و اسماء * و نحن فیک شهدنا بعد کثرتنا * عینه اتحاد المرئی
 والرائی * و ظهور دائم صفت محبوبست و خفی صفت محب چون صورت
 محبوب در آینه عین محب ظاهر شود آینه بحسب حقایق خود ظاهر شود
 و ظاهر را حکمی بخشد چنانکه ظهور ظاهر را اسمی و انجیامی و مابی پیدا آید
 تویی و اوی آشکارا کردد ما دام که محب را شهود جلال محبوب در آینه
 صورت روی نماید لذت و الم صورت بند اندوه و شادی ظاهر شود خوف
 و رجا پیرامن اودر آید قبض و بسط دامن گیرد اما چون لباس صورت
 بر کشد و در بحر محیط احدیت غوطه خورد اورانه از عذاب خبر بونده از نعیم
 نه امید داند نه بیم نه خوف شناسد نه رجا چه تعلق خوف و رجا بماضی و مستقبل
 بود و اودر بحری غرقست که آنجانه ماضی و نه مستقبلست بل همه حالست

﴿ بیت ﴾ کسی کاند رنمکساری قدم کرد اندروی * من این دریای
 پرشور از نمک کمتر نمی داتم * پس اهل احدیت را نه خوف باشد نه رجا نه انیم
 بود نه عذاب صاحب کشف کثرت در احکام بیند نه در ذات ذات را
 چون آفتاب تصور کند احکام را چون ذرات بر هر که بحقیقت این
 در بکشایند که در خلوتخانه نابود خود نشیند و خود را دوست را آینه
 یکدیگر می بیند من بعد سفر نکند که لا هجرة بعد الفتح * شعر * من ازین
 شهر مبارک بسفر می زوم * من ازین خانه پر نور بدر می زوم * آه ای عاشق
 بچساره چونکه (المؤ من مرآت المؤ من) نه معنادر بیلد کسه بز کبر و
 صده کله لم که مولا نا خداوند کار نه مقوله بیانه شروع بیوررل

﴿ در بیان نشانند پادشاهان صوفیان عارف راپیش ﴾

﴿ روی خویش تا چشمشان بدیشان روشن شود ﴾

پادشاهان صوفیان عارفانی کنند و مقابله سنده اجلاس ایتمی بیاننده در
 تا که پادشاهان چشمنی اول عارف بالله اولان صوفیلک جلاله روشن
 اوله ﴿ مثنوی ﴾ پادشاهان راجتین عادت بود ﴿ سلاطین ماضیه نک
 بونجلین عادت و ارایدی ﴿ مثنوی ﴾ این شنیده باشی ارادت بود ﴿ اگر
 خاطر کده ایسه بوعادت ایشتمش اوله سن اعمدی ایشتمک ایسه دخی ایشتم که
 ﴿ مثنوی ﴾ دست چپشان پهلوانان ایستند ﴿ پادشاهان سالفه نک
 صول جانبنده پهلوانلر طوررل ﴿ مثنوی ﴾ زآنکه دل پهلوی چپ
 باشد بیند ﴿ زیرا که لحم صنوبری الشکل اولان مضغه قلب پهلونک
 صول جانبنده وضع اولنمشدر پس پهلوانلر دخی قوت قلب سلاطین
 اولدیغیچون جانب یسارلرنده طوررق انسیدر و کذلک ﴿ مثنوی ﴾ مشرف
 و اهل قلم بر دست راست ﴿ دفتر دار و اهل قلم جانب یمیننده قیام ابدرلر
 ﴿ مثنوی ﴾ زآنکه علم خط و ثبت آن دست راست ﴿ اول اجلدن که صنعت
 خط و فن کتبت و علم ثبت دست راسته مخصوص و انک کار یدر پس یمین
 و یسار سلطانی ترتیب اولندقدن صکره اتمام تزیین دیوان مؤسس البنیان
 ایچون ﴿ مثنوی ﴾ صوفیان راپیش روموضع دهند ﴿ پادشاهان جهان
 صوفیان وحدت بیانه نظرلری مقابله سنده برووب مواجهه ده طورغرورلر
 ﴿ مثنوی ﴾ کاینه جانند و زآینه بهند ﴿ زیرا صوفیان عارفان مرآت

جاندر و فی الحقیقه آینه دن بهتر واجلی در زیر آینه آبکینه ده کور بن شکل
جسمانی و مرایای سینه صافیده جلوه کر اولان روی خوب روح انسانی
و جمال بمثال سبحانیدر پس صوفیلر نه یوزن مرآت جمال نمای ربانی اولور
دیرسه کز بر مصداق (لکل شیء صقالة و صقالة القلب ذکر الله) * مثنوی *
سینه صیقلها زده در ذکر و فکر * ذکر و فکرده سینه صیقلار اولور مشلدر
* مثنوی * ناپذیرد آینه دل نقش بکر * تا که مرآت قلب نقش بکر
و طور تازہ قبول ایلبه یعنی (لا اله الا الله) ذکرینه مع التفکر اشتغال ایله نفی ماسوا
و اثبات حب خدا ایدوب قلبه جلا و یرمک کر کد رکه مرآت جمال نمای
سبحانی و قابل عکوس نقوش تجلیات بی تکرار ربانی اوله یعنی صوفی
مصیقل طریقہ خلوتیه دن ایسه اسلوب صقاله بودر که کلمه توحید ک
معناسن ملاحظه و تحقیق و ذکرسانی و ذکر قلبی بی بر بر نه توفیق و تطبیق
ایدرک بر خلوت تاریکده عزات نشین اولوب تکرار ذکر الله ایله معنای کلمه
(لا اله الا الله) دل ذا کرده متأصل اولوب زمین قلبده کول صلا و شجره لاله
الا الله آسمان توحید و فلک وحدته سر کشیده اولور و سالک ذا کرحه دن
غیری بی نفی ایدوب کلمات نفسانیه بی قلبندن ازاله ایدر و دل ذا کرفکر و ملاحظه
ایله دریای ذکره بوجهله مستغرق اولور که اگرسانی ذکردن قالسه قلبی
ذکردن بر نفس آبرمز و اول حالده (کلمه طیبه کشفه طیبه اصلها
ثابت و فرعها فی السماء ثوتی اکله کل حین باذن ربها) آیت کریمه سنک
عرايس جمالی چهره کشا اولور و چونکه کلمه توحید زبانه مستولی و دلده
ثابت اوله و اول حالده ذکردن قلبده بر جوهر معنوی حاصل اولوب اول
جوهر ک تبهرندن دلده نور یقین ظاهر اولور و اول حالده صورت کلمه
زبانندن و دلدن زائل اولسه نور یقین قلبدن هر کز آفل اولیوب (و اعبد
ربک حتی یأتیک الیقین) قول کریمده بومعنایه دخی اشارت کورر پس
خاں ذا کرک نور یقین ذکر ی طور نفسیده اولان مرتبه علم الیقیندن طور
قلبیده اولان مرتبه عین الیقینه و طور قلبیدن طور سرری اندن دخی طور
روحی بعده طور خفی و اندن مرتبه طور اخفایه ترقی ایله نور حق الیقین
بدیدار اولور و بوحالده حقیقت ذکر رؤیت عظمت مذکور ایله متحد و ذکر
ذکر ذات اولوب ذکرک بومرتبه سنه مشاهده و معاینه تعبیر ایدرل * و کعب
الاحبار دن روایت اولمشده ربیع توراتک سفر ثانی سنده مسطور در که

مطلب
در صقاله خلوتیه
و نقشبندیه و نوربخشیه
و پیرامیه

(محمد رسول الله امته الحمادون يحمدون الله في السمراء والظمراء ويكبرونه في كل شرف ومنزلة ولن اقبضه حتى يقام به الملة الموعودة بان يقولوا لا اله الا الله ويفتحوا عيننا عبياء واذنا ناصمها وقلوبنا غلفاء فلا يزال العبد في خلوته يردد هذه الكلمة على لسانه مع اطاعة القلب حتى يصير الكلمة مثلاً صالحة في القلب منزلة لحديث النفس وينسب معناها عن كل حديث النفس واذا استولت الكلمة وسهلت على اللسان يشر بها القلب فلو سكن اللسان لم يسكن القلب ثم يتجهر في القلب ويتجوهرها يستكن نور اليقين في القلب حتى اذا زالت صورة الكلمة عن اللسان والقلب لا يزال نورها لتجوهرها ويتحد الذكركم مع رؤية عظيمة المذكور وهذا الذكركم هو المشاهدة والممانعة والمكاشفة عن ذكر الذات هذا هو المقصد الاقصى) واكر سالك صفاته زن نقشبنديه ونور بخشيه وياخود جامع خلوتيه ونقشبنديه اولان طريقة يراميه دن اولور ايسه قاعده صفاته بودر كه چشم پوشيده ونفس ودم كرفته ودهان وزبان بسته بطريق الاخفا ذكره مع التفكير اشغال ايدر وكلمة توحيدك معنای لطيفند ابني قوسي مشتمل بر صورت دانه ملاحظه ايدر كه اول داره نك بدايت ونهايته هر كز قلب اوله وقوس ترقى قلبي قوس تنزل آفاقى به منطبق ملاحظه اوله زيرا قوس تنزل آفاقينك بدايتى نقطه وحدت واحديه الجمدر ونهايتى نقطه سويداى دلدر پس قوس ترقى دل قوس آخر آفاقى به منطبق اوليحق نهايت ترقى كبر ونقطه وحدت ذاتيه واحديه الجمعه متحد اولور پس بوملاحظه ايله دائره ذكرى سرعت اداره ايله اول قدر تكرار ايده كه نهايت عباد وصوره معرفت فطرى وادراك ازلى اولان نور يقين كامل هيئت جمعيه ونعت الهييه وكونه اولان دل سالكده ثابت اوله وچونكه نور يقين قلبه اشراق ايدوب پرتواشعه انوار آفتاب تجلى ذاتى لمان قيله مشاهده جلوه جمال ذات باكماله دل طالبده رجاء مفرط هويدا اولوب اول خنده شوق كامل وذوق محبت شامل اول نور يقينه قرين اولور وشوق ومحبت كه فى الحقيقه صورت معرفت فطريدر روز بروز ودم بدم متضاعف ومتزايد اولوب حتى مرتبه طور سریدن فتح باب تجلى ذات مبسر اولوب درجه صدرى وطور قلييده علم يقين ايله بيلوب پرسش ايتديكي معبود بالذاتك تجلياتنى مرتبه سريره عين يقين ايله مشاهده ايدوب آدم الاوابا امام

علی المرتضایک (رایتہ ففرقتہ ثم عبدتہ لم اعبد رباً لم اُره) پیوردیغی نہ معنی
 ایتمش معاینہ قیلور و بوذ کر اولان درجات معاینہ و مرتبہ فتح الباب ورزش
 جذبہ و توجہ قلبیدن مستعار اولان ذکر خفی بہ مخصوص صدور قول کریم (رجال
 لا تلہیہم بحجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ) بوطائفہ علیہک شانیدر * و طریقتہ
 بہرامیدہ اولان کل ابتداء تربیہ دہ ماسوی بی قلبکدن چیقار و دیز چوکوب
 الک نمازدہ طور رکبی باغلیوب و کوزک یوموب توجہ قیل و کوکله واردیدکاری
 بو معنی در اما حقیقت خالدن غافل اولان جہلہ و ادانی ایسہ بونہ مقولہ
 طریقتد رکہ حاشا کوکلدن تکرری و پیغمبری چیقار دیہ لر دیوب یونک
 امثالی انواع بہتہان و افترا ایلہ اسانہ کلانی سویلیوب ہم ضال اولور و ہم
 نیچہ سادہ دالہرہ سوء ظن و ربوب اضلال ایدر حق سبحانہ و تعالی طریق
 ہدایتدہ ثابت قدم ایلیوب راہ ضلالدن حفظ ایدہ * نظم * زود کو
 لا الہ الا اللہ * تا زوحدت شوی تمام آکاہ * چونکہ ازلا کئی نولی تو *
 شوی آکہ زسرالاتو * زآنکہ لاپردہ است و حق الا * پردہ بردار تا شوی اصلا *
 چشمہ نور لایزال شوی * معدن حب بی زوال شوی * دامن شیخ را مہل
 از دست * تا شوی عالی و نمائی پست * آہ ای سہالک راہ بواسلوب اوزرہ
 ذکر خفی الہ مقام مذکورہ ہر وچ ایلیان بندہ مقبل بحقق بقا بعد الفنا نہ در
 بیلور و کورر و اولور و تمام اسماء و صفات و ذاتہ مظهریت تامہلک الہ اتحاد
 و اتصال و فصل و وصل و فرق و جمع الجمع و جمع مع الفرقہ متیقن اولوب
 مظاہر اسرار اسماء سبعہ ذاتیہ اولان انوار سبعہ قلبیہ بی مشاہدہ قیلور
 و کاہ اولور کہ بحر زخار عشقک ہبوب رباح جذبات الہ موجہری باشندن
 آشوب ساحل شوقہ ہودر لرین چیقاروب جہرا الہ ہوہو حق حق دیوب جامع
 خلوتیہ و نقشبندیہ اولور * نظم * وصف مہر دان اگر کنیم صد سال *
 بود از کان شان کم از مثقال * پیش گفتار شان کھرچہ بود * پیش
 رخسار شان قرچہ بود * آن جہان عکس نور ایشانست * کرچہ بی جسم
 آن جہان جانست * برترند از سما و عرش و خلا * ہیہ ہستند پرز نور خدا *
 بیرندت و رای ہفت فلک * تا شوی رشک جن و انس و ملک * علم حق را
 چو مظہرند ایشان * پیش شان رو کہ رہبرند ایشان * پس صوفیہلر دن
 حق اوزرہ اولان اگر خلوتیہ و اگر نقشبندیہ نسق مزبور اوزرہ مرآت دالریہ
 صیقل و ربوب روح اضافی بہ قلب مجلی مرآت اولدقدہ روح کندی جالان

کوروب و جمال روح دخی جمال حقّه مرآت اولوب سرانسانی جمال
 بیچونی تماشا قیامقدّم لاجرم اسان معنی ایلّه وکاه جهر وکاه اخفا ایلّه (الله
 نور السموات والارض مثل نوره کشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
 الزجاجة کانهما کوب دری) آیت کریمه سنی تلاوت ایدوب دائماً مرآت
 نظراید زیراً * مثوی * هرکه اواز صلب فطرت خوب زاد * هراول
 وجود محبوب که صلب فطرتدن خوب روی طوغدی * مثوی * آینه در
 پیش او باید نهاد * آینه بی انک مواجهه سنه قومق کرک اکابنه * * مثوی *
 عاشق آینه باشد روی خوب * عاشق آینه اولور روی خوب * * مثوی *
 صیقل جان آمد وتقوی القلوب * (صیقل جان کلدی وتقوی القلوب) زیرا
 برخوای (ونفخت فيه من روحی) روح پرفتوح صلب فطرت و مکن قدرتدن
 کمال حسن و جمال ایلّه بروز ایدوب ماورای روحده هویت محضه دن غیری
 بر مرتبه دخی یوقدر و جمال روح هر فنده که برتو ایلسه اول شبنه قدر و عزت
 و شرف و منزلت و برر (فصورکم فاحسن صورکم) قبول کریمی خود
 بوکا شاهد در یعنی سزی قالب ایلّه تصویر و صورتلر بکری روح ایلّه خوب
 تزین ابلدک دیو معنی و بر مشلر (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم)
 قول کریمک تفسیرنده بعض محققین (حسن التقویم وصف قائم بالحق لاعبارة
 عنه) دیوب جمال با کمال روحه اشارت ایشلر وزبده عاشقان سبحانی
 عین القضاة همدانی نه خوب بیور مشدر که روزی عبد الله بن عمر از مصطفی
 علیه السلام پرسید که (این الله فقال فی قلوب عباده) در دل بندگان خود
 باید جست (وهو معکم این ما کنتم) این معنی باشد چون دل ترا حاصل
 آمد و دل باز یافتی روح خود جمال عزت و اتونماید دریغا اگر شریعت بند
 دیوانگی حقیقت آمده نیستی بگفتی که روح چیست اما غیرت الهیه نه گذارد که
 گفته شود عیسی کمال و رفعت که داشت از آن داشت که او را خلعت روح
 القدس در پوشیده بودند و او را همه روح کرده که (وایدناه بروح القدس) و آدم
 صفتان که فضیلت یافتد بر دیگران بروح یافتند (وایدهم بروح منه) روح را
 از عالم خدا بقالب فرستادند (ونفخت فيه من روحی) این بود باش تا این
 آیت که (و كذلك اوحینا الیک روحا من امرنا) ترا روی نماید آنکه ترا یدگوید
 (و یسلونک عن الروح قل الروح من امر ربی) چه معنی دارد دریغا از دست
 غیرت الله که (ان الله غیور ومن غیره حرم الفواحش) او غیورست و از غیرت او

همه محرمات حرام کرد و شرح جان کردن نیز از غیرت حرام کرد ﴿ نظم ﴾
 ای دریغا جان قدسی در درون دو جهان * کس ندید سنش عیان و کس
 ندانستش نهان * گر کسی گوید که دیدم در مکان لامکان * بر درخت
 غیرت او پخته شد آن پیش از آن * ای مدی بنم روجم مرآت اسرار دیومی
 مولانا جلال الدین رومی تحقیق بیوردیغی اسلوب دیوان شاهی بی مجرد
 ظاهر نه حل ایتیموب پادشاه اقلیم وجود اولان روح بهودک ترتیب دیوانشدن
 غفلت ایتیم یعنی * ع * روح سلطان وجودست بر سریر قلب شاه * مضبوط
 بیورر که روح پرفروش مملکت تن و اقلیم بدنده اجراء حکومت ایچون تخت دلد
 جلوس ایدوب دیوان عدالت ناموسه کلد کده ترتیب دیوان فلاک ایوانلرینک
 قاعده مستحسنه لری بودر که بهلوانان قوای نفسانیه بی جانب شمالده اقسام
 و ضبط ممالکده استخدام ایدر و امور سلطنت و عمارت مملکت ایچون وزیر عقل
 و دفتر دار حافظه و کاتب قوت متفکره بی جانب بمنده اجلاس ایدوب اولدخی
 دست مخیله سنه خامه زبان فصیح الیائی الوب و دوات یا قوت درر زنجیر
 دهانی میان تصویره ترصیع بندا ایدوب مداد جاری قوت ناطقه ایلله اوراق
 الفاظه رقم زده کلمات اولوب منشور سلطانی بی اطراف ممالک اسماعه منتشر
 قیلدی و صوفی قلب مصفا بی مرآت مجلی کبی وجه دلفروزنک پیشینه وضع
 ابتدیکه پادشاه روح حسن جمالن کوره زیر پادشاهلق کسب ایلله اولوبوب
 و هبی و مادر زاد اولدینگی کبی رو حک دخی حکومت و حسنی و هبی اولوب
 صلب فطرتدن حسن و جمال ایلله ظهوره کلش و سعادت قسام ازلدن
 آلمشدر پس آینه انک مواجهه سنده کرکدر که جمالن تماشا قیله زیر
 خوب رولر عاشق مرآت جمال نمادر مغربی نه خوب دیمشدر ﴿ غزل ﴾ ای
 حسن تودر آینه صورت و معنی * بر دیده ارباب نظر کرده تجلی * چشم نوشده
 بهر تماشای رخ خویش * از دیده بجنون نگران بر رخ ایللی * در مملکت حسن
 چوغیر از تو کسی نیست * وقتست که کو بی لمن الماک بدعوی * روی
 تو عیانست ولیکن جه توان کرد * ادراک اگر می نیکند دیده اعمی * در مکتب
 او مغربی از نفس دو عالم * چون لوح فروشت نوشتند الف و بی * آه ای عارف
 آگاه بومعنا بی فهم ایتد کسه مولانا خداوند کار طالبلره بو بیت شریفله برتنیه
 دخی بیورر که ای طالبان ای سالکان کوکل آینه سنی بر عارف کامل و مرشد
 مملک نظر نه نهاده و دست تریه سنه تسایم ایتک کرکدر که صلب فطرت

و مشیت بدین سعادت ازلیه و هدایت سرمدیه ایله مفضول و اولوب تصنع و تقلید
ایله چهره قالبه لباس تزویر کیدر مش و زنان مکاره کی جبه و دستار ایله شکل
و صورتن دوزمش لردن اولیه بلکه حسن و جمال ارشاد و وجه کمال به زادی
مادر زاد اوله زیرا جانه صفا و قلبه جلا و یرن بو مقوله خوب روی طریقت
و محبوب زیبای حقیقت لردن و اگر بزسن دید بیکک محبوب مادر زادی نیجه بوله لم
بوهمان زری محاله تعلیق انجق دیر سکن بو خاطره بی دفع ایدوب انواع درد
و محبت ایله ﴿ بیت ﴾ طالب اولسم بولسم ایمنی سن بت رعنائی بن * بومثلدر
نکر یسن بولور نیکارا ایستین * یتنی ورد زبان ایدرک همان قلب کزدن ژنک افکار
اغیاری ازله ایدوب خلوص قلب ایله وصولته نیت و تک و پویه ملازمت
ایله سز که لاجرم وصلت محققدر زیرا اول خوب روی حقیقت اولان اکل
مادر زاد پاک نهاد دست تربیه زنده قابل صفا بهر قلب مقبله عاشق لردن که جمال
ترید و صفات کالیه لری رو نما اوله دیوب بو مناسبت ایله اشبو بیانه شروع بیور دبلر

﴿ آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام و تقاضا ﴾

﴿ کردن یوسف علیه السلام از و تحفه وار مغان ﴾

یوسف علیه السلام حضور شر یفنه مهمان کلسی یوسف علیه السلام
دخی مهمان دن تحفه وار مغان طلی ایچون تقاضی قیلیمی بیانده در یعنی نقل
اولنور که ﴿ مشوی ﴾ آمد از آفاق یاری مهربان ﴿ آفاق دن بریار مهربان
کلدی ﴾ مشوی ﴿ یوسف صدیق راشد میهمان ﴾ یوسف صدیق مهمان
اولدی ﴿ مشوی ﴾ کا شنا بودند وقت کودکی ﴿ که اول مهمان مهربان
یوسف علیه السلام ایله اوان طفولیتده آشنا ایدلر و بر بریله کمال
الفت ایدوب ﴿ مشوی ﴾ بروساده آشنایی منکی ﴿ آشنایق
یصدیقنه اتکا ایتمش لرایدی الحاصل بر بریله کور شوب و حال و خاطر
صور شوب اثنای مصاحبتده ﴿ مشوی ﴾ یاد دادش جور اخوان و حسد
یوسف علیه السلامه اخوانک جور و حسد دن تذکیر ایلدی ﴿ مشوی ﴾
گفت کا آن زنجیر بود و ما اسد ﴿ یوسف صدیق ابتدی ای مهمان مهربان
واشرف خلان اخوانک جور و جفاسی فی المثل زنجیر و بزم وجود مز زنجیره
قید اولمش بر شیر ایدی اوله اولسه * ع * ساسله بندست شیر ارا بکردن

ز یورست * مضمون بجه * مثنوی * عار نبود شیر را از سلسله * شیر دایره
 زنجیردن عار اولی علی الخصوص * مثنوی * نیست مارا از قضای حق
 کاه * حق سبحانه و تعالی ک قضا و قدرندن شکایت یوقدر بلکه شافز
 بلایه صبر و تحمل و قضایه تسلیم و رضا و بالجملة جفا و صفا هر حاله شکر در
 و کردن شیر صبر کرده زنجیر قهر و بلا و سلاسل جور و جفا اولدیغنه نه غم که
 * مثنوی * شیر را بر کردن از زنجیر بود * مثلاً کردن شبرده زنجیر اواسه لاجرم
 اول شیر * مثنوی * بر همه زنجیر سازان میر بود * دوکلی زنجیر دوز یجبارک
 او زر بنسه امیر اولور زیر احداتان و سلسله سازان شیر ایچون زنجیر دوزمک
 خدمته اشتغال لری کانه شیرک خدام کردن بندى و شیرانلرک افندیلری حکمنده
 اولور * اعمدی ای یار مهربان جورا خواندن نه غم که حقد و حسد زنجیر سازلرک
 طاقبه العاقبه جمله سنه امیر اولورم بیوردی و کذلک محسودا خوان اولان
 خلان مهربان دخی جفا کارلرک سلاسل حسد و اغلال ستملرینه بند اولدقلمنه
 غمکین اولوب بلایه صبر و تحمل و قضایه رضایله شکر و سپاس ایلسونلرکیم
 عاقبت حسودلر چاه حسده دوشوب جور کشیده اولان تحمل پدشهر یوسف
 علیه السلام کبی خلان ستمکارلرک جمله سنه میر عزیز اولورلر و بحسب التأویل
 محصول بیت بودر که یار مهربان که عقل معاد در ملک انسانیه ک عزیز
 مصری اولان یوسف روحی مقتضیات نفسانیه حواس خمسۀ ظاهره و باطنه
 ایله بالاتفاق جور و ستم زنجیرنه قید و چاه طبیعتۀ القا ایتدکلرن تذکیر و ذکر
 ماجری باعث شکر نعم اولغیچون تقریر ایتدکده یوسف روح دخی ای عقل
 مهربان حواس خمسۀ ظاهره و باطنه فی المثل بکا زنجیر و بز شیر دایر کییر
 پس سلاسل حواسه بند اولقدن ضیغام روحه نه عار بلکه تزیین جالی ایچون
 نقش نکارددر و چاه بدنده بر قاج نفس مهمان اولغنه چونکه حکم قضا جریان
 ایتشدر امره امثال ایدوب درون چاه طبیعتی جاه و رفعت و منزلت کاه راحت
 بلشزددر اگر چه کیم زنجیر حواس کردن چانه جائلدر ولیکن جمله ک تعیین
 وجودی بزدن مستفیض اولوب هر برینک عین حیاتی روح پاکیزه ذاتر
 دیو جواب و بردی پس یار مهربان لذات مخاطبۀ بسفدن ذوق جان
 حصوله کتور مکله کلامی اطناب ایدوب * مثنوی * گفت چون بودی
 ز زندان و ز چاه * ایتدی ای آفتاب طلعت زندان مصر و چاه کنعانده
 نه حالده ابدک * مثنوی * گفت همچون در محاق و گاست ماه * یوسف

علیه السلام ابتدای ای یار همدم ماه کبی محاق و انتقاص ده ایدم محاق
 تعبیری ماه ایله آفتابک کمال قرب و حین اجتماعه واقع اولان اخفاسی حاله
 استعمال اولنور و هلال شعاع آفتابدن برفاق درجه انفصالی حاله اولان
 هیئت ظهور نه دیرلر اما بو محله مشبه به اولان محاق و هلال مجرد ماهک
 نقصان و کالیدر بو خسه هیئت مجموعه سی دکدر زیرایوسفده تصور اولنان
 انتقاص بعد پدیری و جور برادریدن وقوعه کلمشدر الحاصل یوسف علیه السلام
 ابتدای ای همدم مهربان بهر حال هر المک عاقبتی باذن الله تعالی راحته مبدل
 اولسی مقرر در مثلاً ﴿ مشوی ﴾ در محاق ارماه نو کردد دوتا ﴿ حالت
 محاقده اگر چه ماه نو دوتا اولور یعنی غره ماهک شکل هلالیسی کر چه کیم
 مانند قوس ایکی قات کورینور ولیکن لطف خدا ایله ﴿ مشوی ﴾ نی در آخر
 بدر کردد بر سماء عاقبت سما اوزره بدر اولمی اولور فاذا کان کذلک بنم حالم
 دخی بوکا بمائلسدر که اگر چه جفای اخوان و حبس زنداندن ماه وش محاقده
 اولوب الم و غم بینی هلاله دوندردی ولیکن عاقبه امرده عنایت الهی فریادرس
 اولغله کمال عز و سعادتله آسمان دولته صعود ایدوب بدر کامل و مصرده
 ملک عادل اولدم بیوردی و همچنان عقل معاد دخی یوسف روحندن استکشاف
 حال ایچون ابتدای ای آفتاب جهان تاب چاه طبیعت تاریک و زندان جسم
 مضیقده حالک نیجه اولدی یوسف روح ابتدای احدیت الجمع و وحدت ذاتیه دن
 دور اولور بوجای تنگنا به دوشد و کدن نور جالم ضیاسنه انتقاص کلوب
 هلاله دونددم و تراکم غیوم اقتضاء نفس مکدره دن ماورای حجابده قالب نیجه
 خسوفه اوغرا دم ولیکن نور هدایت دست رسلاک ایدوب نقصانم کماله واردی
 و شکل هلال بدر کامل اولدی یعنی ماه آسمانک کاه شکل هلالی و کاه بدر و کالندن
 حصه مند اولوب کندی کنیمه ایدم ای وطن اصلیدن آواره مرده مرده که
 سکا دخی چاره واردر دیوب زندان جسمده خلوتخانه ریاضانه کیروب
 مقتضیات طبعه عدم موافقت و احکام نفسه هر حالده مخالفت ایله انواع مجاهده
 ایدرک بعون الله تعالی کدر نوره و غم سروره مبدل اولوب مصر دلاک عزیزی
 و اخوان حواسک امیری اولوب جوارح و قوای زیر فرمانه الدم و هر ذاتک
 آخری دولت و هر فرقنک عاقبتی وصلت ایدیکن یلوب عباس بن احنک انشا
 ایتدیکی ﴿ بیت ﴾ سا طلب بعد الدار عنکم لتقربوا ﴿ و تسکب عینای
 الدموع لجمدا ﴿ بیتنک معناسن فهم ایلدم و صورت ذلنده چوق دولت

کوردم جله دن بری مثلا ﴿ مشوی ﴾ کرچه دردانه بهاون کوفتند ﴿ انجو
 دانه سنی اگر چه هاونده دوکوب خرد ایتدیلر و لکن عاقبتنه نظر ایتسک
 ﴿ مشوی ﴾ نور چشم و دل شد و بپند بلند ﴿ نوردیده و دل اولدی و بلند
 کورر یعنی درر کوفته عسل الیه ترکیب و تناول اولند قدّه قلبه مسرت
 و انشراح و نور چشمه قوت و یرمک خاصه سندن اولدیغی جهندن کآن
 در کوفته بعینه نور بصر و ضیای قلب اولور و کذلک ﴿ مشوی ﴾ کندمی را
 زیر خاک انداختند ﴿ نیچه نیچه حیوانات کندمی زیر خاک ایتدیلر و ظاهر
 حانه با قلسمه کویا که تلف قیلدیلر اما نتیجه سنی ملاحظه قیلسک
 ﴿ مشوی ﴾ پس ز خاکش خوشها بر ساختند ﴿ صکره اول بذور مطروحہ بی
 خاکدن خوشه ل دوز دیلر یعنی زیر خاک کندن هر بردانه دن نیچه
 سنبه ل وجوده کلوب دانه لردن انبارلر طولدر دیلر و بومر تبه ده دخی
 قومیبوب ﴿ مشوی ﴾ بار دیگر کوفتندش ز آسیا ﴿ تکرار کندمی دکر مند
 دو کدیلر اون ایتدیلر اند نصکره ﴿ مشوی ﴾ قینش افزود و نان شد جان فزا
 کندمک قیمتی آردی و جان زیاده ایدیغی اولدی یعنی مرکب روح انسانی
 اولان روح حیوانی به قوت و بردی بس روح حیوانی ناندن نیچه قوت
 بولور دیر سکن ﴿ مشوی ﴾ بازنان را زیر دندان کوفتند ﴿ نان اولدقدن
 صکره اتی زیر دندانده کوفته ایتدیلر و معده ده کاليله طبخ اولوب و جوارح
 و عروق طاعیلوب حتی تدریجاً مدارج اوجات کاله ترقی ایدوب ﴿ مشوی ﴾
 کشت عقل و جان و فهم هوشمند ﴿ هوشمندک عقل و جانی و فهم و ادعائی
 اولدی یعنی روح انسانی عالم علوی دن نزول ایدوب مرتبه انسانی به وصول
 میسر اولجّه دکین انواع عوالم مختلفه دن گذر ایدوب و طبایع اربعه دن
 جہادی و نباتی و حیوانی بعده انسانه کلوب اغذیه متنوعه و دبعت قیلنان
 حقایق روحیه و ساطت اکل و شرب الیه عقل و جان هوشندان و فکر و فهم
 خرد مندان اولدی و روحی مرتبه اسفله اهباط لاجل التحقیر اولیبوب بلکه
 اجمال دن تفصیله اخراج و مرتبه انسانیه ده کمال جمیع الیه احدیة الجمعه
 عروج ایتک ایچوندرفله هذا حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا بومعنايه
 اشارت ایدوب بیورر که ﴿ مشوی ﴾ باز آن جان چونکه محو عشق کشت ﴿
 کبرو اول جان چونکه محو عشق اولدی ﴿ مشوی ﴾ یجب الزراع آمد
 بعد کشت ﴿ بعد الزرع یجب الزراع آیت کریمه سنک ماعدتی کلدی بوابت

کریه نك تفسیری بودند اقدم (مژده بردن خرکوش بسوی نخببران) پیاپی
 * م * که پیرورد اصل مارا ذوالعطا * تاد رخت استغلاظ آمد واستوی *
 بیتك شر حنده یازلمشدر محلمندن کور یله تکراره حاجت یوقدر اما حاصل
 مفهوم بیت بودر که روح سالک کمال جمعیت ایله حضرت احدیه الجمه
 اعتلا ایچون چونکه روحه تجلیات صفاتییه و ذاتیه تتابع ایدوب جذبات
 ربانیه قلب سالکده تلاً او ایلیه * اولاً جذبات رحانیه نك حکمی بودر که
 سالک منجذب ترك اوصافی عادت ونفی خصال ذمییه ایدوب انك مقابلی
 اولان احکام عبادت و اخلاق حمیده بی اکتساب و اثبات ایله محوظواهر ایدر
 * ثانیاً ملاحظه صور آثاردن حاصله اولان آفات و خلل و اسباب و علی
 ازاله و کندونك رسوم و صفاتی رفع ایدوب مواصلات و ملاطفاتی اثبات
 ایله محو قوادر و سرآر ایدر بعده کثرات اعتباریه حسیه و عقلیه بی وحدت
 حقیقیه ده افنا ایله محو حقیقی و محو الجمع او اور و بو مرتبه ده اعیان
 ثابتیه بی حضرت و احدیتده بحکم العالییه ظاهره اولمش شوئن ذاتیه
 و صور علمییه و ابدالاً بآباد معلومات معدومه العین مشاهده قلمقله اعیانه
 اضافت وجودی اسقاط ایله دریای قدیم عشقه کم اولوب محو عبودیت
 و محو عین عبد دیدکلری دولته نائل و قلب بشره خطور ایمان سعادت
 و اصل اولوب آن واحده مشاهده قیلان سرو حدت مطلقه برکاتده
 حدود غایت وعد و نهایتدن بیرون اجر غیر ممنونك کثرت و وفرتنه زراغ
 حبوب صالحات اولان قوای جسمانییه و روحانییه تعجب ایدرل * عطار *
 نمی کنجید آنجالیس فی الدار * اکر تو واصلی این سرنکه دار * نتیجه *
 بیان ای مهمان سعادت نشان * مثنوی * این سخن پایان ندارد باز کرد *
 بوسوز پایان طوتمز حضرت یوسف علیه السلام ایله اول یار مهر بانک حکایه سنه
 رجوع ایت * مثنوی * تا که بایوسف چه کرد آن نیک مرد * تا که یوسف
 نبوت بخت ایله اول نیک مرد نه ایلدی و نتیجه قصه لری نه ده قرار ایتدی انی
 بیان قایل حاصل کلام روایت اولنور که * مثنوی * بعد قصه گفتنش
 گفت ای فلان * یوسف صدیق کنیدی قصه سنی دیدیکند نصکره *
 ایتدی ای فلان یعنی یوسف روح ایتدی ای عقل مهر بان مدت سجن جسمانیت
 منقضى اولدقه حضرت حق و فیاض مطلق تجلیات صفات و ذاتیه بکا
 وجود حقانی عطا قیلوب و کیفیت رحیق حب ذاتی افناء هستی و ازاله تعین

وهمی ایتمکله بحر هویتده منعمس و نور ذات احدیتده کلیت ایلله منظمس
اولوب اعیان دن اضافات وجودی اسقاط ایتد کده عین وحدت بین اولد بغم
سکا بیان ایتد م اما ای عقل مستفاد بود و ات و عزت و شرف و منزات قرب
ذات احدیت مجرد قیل و قال ایلله اولمن بلکه بومر امک حصولی و بومقامک
و صولنه انواع مجاهدات و ریاضات ایلله هزار و بسیار اعمال صالحات
و طاعات خالصات لازمدر پس ای مهمان مهربان ﴿ مشنوی ﴾ هین چه
آوردی نومار ارمغان ﴿ آکا، اول سن بکانه ارمغان کنوردک زبرا ﴾ مشنوی ﴿
بردر یاران تهی دست آمدن ﴾ یاران قیوسنه تهی دست کلک اکا بکزر که
﴿ مشنوی ﴾ هست بی کندم سوی طاحون شدن ﴿ جانب آسیابه بغدادیسنز
کته کدر اما ای سالک راه و طالب الله اکر یوسفدن مراد مرشد راه طریقت
و مهماندن مراد مرید مستسلم حقیقت اولور ایسه اولامرشد کامل مرید مهربانه
اشتی طلبیده کندینک چکدیکبی مجاهدات و ریاضات ثانیاً واقع اولان بعض
تجلیاتی تحفیق ایلله طالب حق نشو بقایدوب بعد ای طالب صادق بوکاری باشه
ایلمک آسان دکدر و بوکاترک خامان و بذل نفس و جان ایلله خلوص قلبی بزه
ارمغان کنورمک کر کدر که حتی مرآت دل صمقله به مستعد و پرتو نور
تربیه مزدن مستفیض اوله یوخسه شرط مزبور مقفود اولدقچه طالب مقصود
اولق و باب مرشدی بن خلوص و اعتقاد و احکام طریقه بلا انقیاد وارمق
همان بغدا یسزد کرمه واروب اون اوکتمک آرزوسنه دوشمک کبیر واکر
مرشدان کاملا نک تحفه وارمغان طلبندن غرضالری عرض احتیاجیدر
ظن اولنورسه انلر محتاج دکلدردر ولیکن سالکک بذل و نثار ایتدیکبی شیمک
فائده وربیحی کند یه راجعدر و نفعی ترک و ایشارنه کوره در مثلاً حق سبحانه
و تعالی قوللرندن صدور ایدن طاعات و عباداتدن مستغنی و احتیاجدن
منزه بر پادشاه بیمثال ایکن سعادت اخروی به وصول اعمال صالحه نک حصولنه
شرط قلنوب روز شمارده عبادندن اعمال صالحه ارمغان طلب ایدر دیو کاشف
الاسرار مولانا خد او کار بیورر که ﴿ مشنوی ﴾ حق تعالی خلق را کوید بحشر ﴿
روز حشرده حق سبحانه و تعالی خلقه بیورر که ای اهل محشر ﴿ مشنوی ﴾
ارمغان کو ای از برای روز نشمر ﴿ یوم نشردن او توری نیت خالصه ایلله اولان
اعمال صالحه ارمغانی قنی یعنی ای غافل و نادان و حق نعمته کفران مزید
احساندن دارد نیاده سکا عنایت ایتدیکم قوت شبانی نه کار ده تلف ایتدک

وروز شماری اوله که بر کون تذکر و انجاء کاری تفکر قبله سن دیونجه ماه وسال
سکا مهل و یردم پس عمر ناز نینی نه مقوله فعل ایله افنا قیلدک و خیرات و حسنه
بذل ایلسون دیو سکا مال و یردم اول مالی نه یوزدن کسب ایتدک و نه مقوله
یره خرج ایتدک و عقل و دانش ایله سکا اکرام قیلوب و انبیا و رسل کوندر ووب نیک
و بدی بیلد یروب (ایجمه نیکم الی یوم القیمة لاریب فیه) قول کریمی ایله بو کون
سزنی حشر و سؤال و حساب ایده حکم ننبیه و تأکید ایوب عذره محتاج
برقالماش ایدی پس بومر تبه دن صکره نه خبائث و شقاوتدر که کویا کتاب
کریمی ایستیموب و انبیا و اولیانک نصیح و پند یله ایش ایتموب عاقبة العاقبه وقت
اجل کلوب و مدت مهل نهایت بولوب شمده بکه حالده خائب و خاسر ﴿ مشوی ﴾
جئتمونا و فرادی بی نوا ﴿ بزه بالکز و اموال و خانمانسز بلکه ایقان و ایمانسز
کلدیکز و بنم دیو محبت ایتدیککز من خرفا دن بی اختیار آریلور فقیر و عریان
اولدیغکز حالده ندامت و حسرت ایله کلوب بو کون هر شیدن عاری اولدیکز
﴿ مشوی ﴾ هم بدن سانه که خلقناکم کذا ﴿ همان اول صورت و اول هیئتده که
بزسزنی بویله خلق ایتمش ایدک یعنی ابتداء حالده رحم مادر دن نشین دنیا یه
نه وجهه ل عریان کتورلمش ایسه کز شمده دخی میدان عرصاته باشی قباق
و بالن ایاق و تنی چپلاق کلدیکز کاروی عن النبی صلی الله تعالی علیه و سلم فی الحدیث
المفصل انه قال (انکم تحشرون حفاة عراة غرلا ثم قراء) (کایدنا اول خلق
نعیده و عدا علینا انا کافاعلین) و قالت عائشة قلت یا رسول الله یحشر الرجال
و النساء جیعا ینظر بعضهم الی بعض فقال علیه السلام یا عائشة الامر اشد
من ان ینظر بعضهم الی بعض) و فی الحدیث الآخر (بأمر الله تعالی استرافیل
فینفخ فی الصور فینخرجون منها سراعا الی ربهم ینسلون من قبورهم حفاة
عراة ثم یقفون موقفا واحدا مقدار سبعین عاما لاینظر الیهم و لایقضی بینهم
فی بکون حتی ینقطع الدموع ثم بکون دما و یعرفون حتی یبلغ ذلك منهم
ان یلجمهم ثم یدعون الی المحشر) ایوا و در یغ ای قلب غافل و نفس جا هل
فاستعد لهذا الیوم العظیم شأنه المیدد زما نه القاهر سلطانه القریب اوانه
(یوم لاینفع مال و لاینوالامن اتی الله بقلب سلیم) یوم ترد فیه المعاذیر و تبلی السرا ر
و تظهر الضمائر و تکشف الاستار یوم تخشع فیه الابصار فیومئذ وضع المیزان
و سعرت النیران و تغیرت الالوان و خرس اللسان و نطقت جوارح الانسان
فیا ایها المسکین اللئیم ما غرک ربک الکریم حیث اغلقت الابواب و ارحیت

مطلب

فی بیان احوال الناس
فی الحشر

الستور واسترت عن الخلائق وما استخفيت من الخالق فقارنت الفجورة ذانفعك
وقد شهدت عليك جوارحك فالويل كل الويل لنا يا مبسكين يرسل الله الينا
سيد المرسلين وينزل عليه الكتاب المبين ويخبرنا بهذه الصفات من نعوت
يوم الدين ثم يعرفنا غفلتنا ويقول (اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون
ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث الا استمعوه وهم يلعبون لاهية قلوبهم)
ثم يعرفنا قرب القيامة فيقول (اقتربت الساعة وانشق القمر* انهم يرونه بعيدا
ونراه قريبا* وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا) ثم يكون احسن احوالنا
ان نتخذ دراسة القرآن عملا فلا نتدبر معانيه ولا ننظر في كثرة اوصاف هذا اليوم
ولا نستعد للتخلص من دواهيهِ فنعوذ بالله من هذه الغفلة ان لم يتدارك الله بواسع
الرحمة وزجروا من لطف الله التوفيق والهداية بحرمة شفيع الامة عليه
افضل التحية ﴿ خسرو ﴾ شكسته بناها جوا احسان باك* سرشتي بدست
خود اين مشيت خاك* كشيدى زتو قيع جودم طراز* كه ره سوي
ايمان كشاديم باز* مپرس آنچه بد كردم ونا صواب* كه در خورد پرش
ندارم جواب* چو دل در سر آرد پریشانيم* دري باز كن در پشيمانيم*
گرفت ارچه جرم سياه و سفيد* بعفو توام پيش از آنست اميد*
چو فردا خجل كردم از كار خویش* مكن بسته درمن در بار خویش
چه باشد يكي ذره خاكسار* كه روز شمار آيد اندر شمار* چو آواز صورم
در آرد ز خواب* ز باران رحمت برويم زن آب* ايمدى بنم روح احوال
قيام و احوال از باب شقاوت مسموعك او لدیسه قرآن و سنت واجماع
امته كال تشبث و اطاعتن خالى اوليوب باقيات صالحات اولان اعمال
حسنه به سعى و كوشش قيل و دنياى دنى به كوكل با غلبوب در ياره ار مغانسز
وارمه زيرا حق جل و علا روز شمارده ار مغان ايستر و فرادى و بنى نوا
كذبكر همى ديوتو بيخ ايدر ديوب حضرت مولانا من كل الوجوه اولانا سورة
انعامده اولان اشجو آيت كريمه به اشارت ايد رقال تبارك و تعالى (ولقد
جئتمونا فرادى كما خلقناكم اول مرة و تركتم ما خولناكم وراء ظهوركم وما نرى
معكم شفعاكم الذين زعمتم انهم فيكم شر كما لقد تقطع بينكم و ضل عنكم ما كنتم
تزعمون) يعنى حق سبحانه و تعالى بزه ابلاغ ايچون حبيبي محمد المصطفى عليه
من صلوات الله الاوفايه روز جزاده كفاره اولان عتابندن خبر و يرو ب
بيور كه يا محمد بز كفاره بتوسط املاك عقاب و يا خود بلا واسطة بطريق

مطلبه
تفسير ولقد جئتمونا
فرادى الخ

العتاب خطاب ایدرز که ای کافر و مشرک تحقیقا سزیم حکم و قضایم
 پیشته فرادی و تنهسا کلدیکز و حین و لادنده رحم مادر دن سزی ابتدا
 نه هیئنده اظهار ایتدم ایسه شمدی میدان عرصاته دخی دنیا ده اولان
 املاک و ارزاق و اولاد و اتباع کزن و جمع خواسته و ساخته کزدن بالضروره
 ایریلوب عریان و کریان کلدیکز و دنیا ده هر نه شی که سزه عطا و احسان ایتمش
 ایدم دنیا دن مفارقت ایتد کده جله سنی و رآء ظهر کزه ترک ایدوب و دنیا ده
 قویوب ال یود یکز ای مشرک و کافر رشول شفعا و رؤسا ولات و عزنا کز کیم
 بزم ذات بیچونمزه خدا القده انلری شرکا زعم ایدر دیکز و هو لاء شفعاؤنا
 عند الله دیوب اصنام و اوئانه طاعت و متبع و سجده عبادت ایدر دیکز
 شمدی انلری سزکله کوره میورز تحقیق سزکله آنلرک بینی منقطع اولدی
 یعنی بیکر زده اولان پیوسته نلک کسسته اولوب اتصال کزن انفصاله متبدل
 اولدی و هر نه مقوله اشیا بی که کند یکزه دست آویز و چاره انیکز اوله
 زعم ایتدیکز ایدی سزدن غایب اولوب الیکز دن کیتدی و مفقود و معدوم
 اولوب بروجه هالک اولدی که کویا اولدن دخی نابود ایدی * و بیسی *
 آه کیم اولسه کرک پوشش تابوت فنا * خلعت پادشه و خرقة پشین کدا *
 بریهایه صا تلور دست اجلدن آخر * زرنشان افسر شاهان و کلاه فقرا
 * براولور کلبه درویش ایله قصر شاهی * آتش انداز اولیجق صاعقه
 قهر خدا * سردی باد هوا جائزه کار ایتدی * سا که قالدی ایشمز ای کرم
 اسی مولا * معلوم اوله که لفظ فرادی فاعل جئمونا دن حال اولمق اوزره
 منصوب اولوب جئمونا کله سنده دخی ایکی وجه اعتبار اولمشدر وجه
 اول ماضی یعنی مستقبل اولوب جئمونا دیمک اوله پس صورت ماضیده
 ابرازی اتی امر الله و نادای اصحاب الجنة قوللری کبی تحقیق وقوعندن اوتوری
 اولور وجه ثانی کندو معنای ماضیسی اوزره اولوب یوم جزاده بین یدی الله
 واقع اولان حالی حکایت ایچون صیغه ماضی ایله کلش اولور و یوم حسابده
 کفساره بو وجهله اولاجق توبیخ و کفسارک بو حال و ضلال ایله مجبی ذلک
 الیوم نه نسبت ماضی اولور و فرادی صیغه سنده دخی هل هو جمع املا
 دیو اختلاف اولنوب جهیتنه ذاهب اولنلر دخی مفردنده اختلاف ایدوب
 الف فرادی تأنیت ایچون و جمع فرد در دیمش بعضیلر دخی جمع فرید و فرد
 و فرد در دیوب بعضیلر دخی فرادی سکران و سکاری کبی جمع فردان در

دیش و اصحاب اختلاف فراوان قتیبه و راغب در بعضی اسم جمع در زیر
 فرد کلمه سی فرادی صیغه سی اوزرینه جمع اولساز بلکه معنی جأ القوم فردا
 فردا و واحدا و احدا دیمکدر دیمش و قرآننده دخی اختلاف اولوب بعضی
 فرادا و بعضی فراد بعضی دخی فردی قرآت ایشلر و (کا خلقناکم)
 خوانده دخی بین الحماة کافده درت وجه بیان اولوب تعدد حالی من غیر
 تأویل تجویز ایدنلر جئتموناده اولان ضمیر فاعلندن حال اولساق اوزره
 منصوبدر و منع تجویز ایدنلر فرادی کلمه سندن بدل اولور دیمش بعضی
 دخی محل نصبده مصدر محذوفک نعتی اولمق اوزره مجیئا مثل مجیئکم يوم
 خلقناکم دیوب مکی دخی منفردین انفرادا مثل حالکم اول مرة دیوب تقدیر
 ایشلر اما نحة تقدیر اولی استحقاق ایشلر و تحسینلرینه علت بیان ایدوب
 لان دلالة الفعل علی المصدر اقوی من دلالة الوصف علیه دیمش و ابوالبقاء
 فرادی کلمه سنده اولان ضمیر مستکنندن حال اولمق اوزره منصوب اولوب تقدیر
 کلام مشبهین ابتداء خلقکم دیمکدر دیمش اما ابو تقدیری بعضی مقبول
 کور میوب دیمش که وفیه نظر لانیهم لم یشبها و ابتداء خلقهم و صوابه ان یقدر
 مضافا ای مشبهة حالکم حال ابتداء خلقکم پس و ترکتم خوانده دخی ایکی
 وجه بیان اولوب عند رأی البعض فاعل جئتمونادن حال و اضمار قد ایله
 منصوب المخلد بعضی دخی کلام مستأنف اولوب اعرابدن محلی یوقدر
 دیمش و سیاقده اولان الفاظ آیاتده دخی اختلافات کثیره بیان اولمشدر
 معرب قرآن اولان کتب تفاسیره مراجعت اولسون پس بز صده رجوع
 ایدلم یعنی ولقد جئتمونا فرادی قول کریمندن مراد تفریع و تو بیخدر
 و سبب تو بیخ مکه مشر کلری فقرای استحقاقا و نفسلرینه افتخارا بزم
 دنیاده اموال و اولادمن چوق آخرتده دخی بزه عذاب یوق دیوب دنیای
 دنیه ده جد وجهلدرینی ایکی شیئت تحصیلنه صرف ایتدیلر بریسی
 تحصیل مال و جاه و ارزاق و املاک و بریسی کمال اعتقاد ایتدیلر که
 اموال و املاک بونلری دنیاده مخلد ایدوب و پرستش ایتد کلری لات و عزری
 و متابعت قیلد کلری رؤسا و مترفین عند الله کشد ولره شفعا اوله پس بوزعم
 فاسد و عمل کاسد اوزرنده ایکن نچة شیراجل بو غالزین آلوب دنیادن
 خروج و قهر و لوج علی الخصوص محفل قیامتده ورود ایتد کده مال و جاه
 و املاک و ارزاقدن کنیدیلر یله برشیء باقی قالمیوب و اصنام و اوثان و توقیر

واحرز اتم قیلد قلمی خود بینانی عندالله کندیلر شفاعت ایدر بولوب بخلاف
 اهل الایمان دنیا ده تحصیل واکا اعتماد و تعویل قیلد یغی هر شیء دن
 منفرد و تنها قالورلر و پیش حکم و قضایه منفرد اولدیغی حالده کلورلر
 واکا کوره جزاسن بولورلر اما اهل ایمان و ایقان عمر کران بهارینی
 تحصیل معارف الهیه و اعمال صالحه و خالصه به صرف اینکله قبره
 واردقلند. اول اعمال و اخلاق و معارف خلاق کندیلر یله باقی قالوب محفل
 قیامت کندیلری ایله معا حاضر اولور و یوم معاده زاد و زواده ایله وارد
 اولوب فرادی وارمز پس بو آیت کریمه معرفت احوال قیامت باینده بعض
 قانون شریفی مشتمله اولدی * اولای بریسی بودر که نفس ناطقه انسانیه
 بوجسد ظلمانی به تعلق ایلدیکی دکدر الایو جسد بالی اکتساب معارف
 الکیمیه و تحصیل اخلاق ربانیه و تکمیل کالات انسانیه ایتمکه نفسیه آلت
 اولماغیچ و ندر پس فغان نفس ناطقه جسد دن مفارقت ایتد کده ذکر
 اولان ایکی مطلوبی تحصیل ایتماش اولسه لاجرم حسراتی عظیمه
 و آقانی الیمه و قویه اولور زیرا سعادت ابدیه نك آلت اکتسابی اولان جسدی
 بردخی قنده بولور آلت الدیه ایکن ایسه ابطال واضاعت ایدوب منتفع
 بها اولمادی پس بویرحسرت و ندامتدر که فوقنده بر عقوبت دخی اولماز
 * و ندامت دخی بودر که نفس ناطقه آلت جسدانیه ایله سعادت سرمدیه و کالات
 روحانیه بی اکتساب ایتدیکی یتمز مع هذا آلت مز بوره ایله هر بر ساعتک مرورنده
 ساعت اولدن اردی بر عمل فاسد کسیندن خالی اولماز زیرا اول نفس شوم طول
 عمرنده کمال تقویت عشق و محبت و تأکید حرص و شهوت ایله تحصیل مال
 و جاهه رغبت ایدر انسان ایسه فی الحقیقه عالم جسمانی دن عالم روحانی به متوجه
 و مرتقی ایکن نفس غافل قصه بی قلب و قضیه بی برعکس ایدوب عالم روحانی
 و مقصد ربانیدن عالم جسمانی و هوای نفسانی به منتکس الرأس متوجه اولوب
 مقصد اصلی بی فراموش قیلور و لذات جسمانیه ایله مغرور و دل خوش اولور پس
 حالت انتکاسده ایکن موت اصابت ایلسه امر برعکس و قضیه ادباره منقلب
 اولوب اگر ایسته سن و اگر ایسته سن بی اختیار و با اضطرار عالم جسمانیدن
 عالم روحانی به توجه ایتد کده تحصیلنه افتاء عمر ایدوب دنیا ده اکتساب
 ایتدیکی اموال و ارزاق و حب حشمت و جاه و راءظهری اولان عالم جسمانی ده
 قالور و حد نفسنده برشی که بنی آدمک و راءظهرنده قاله انکله انتفاع
 ممکن اولماز انکیچون چوق موتی تنشویه وضع اولند قده بویینی بورق

و باشلری معوج کورینور و بوصفت و بوحال نهایت خیت و غایت حسرتی
ایجاب ایدر پس (و ترکتم ماخولناکم وراء ظهورکم) قول منینی بو معنایه
اشارت ایدر و دلالت ایدر که هر کیمسه که مالی بعدالا کتساب مصارف خیراته
صرف اولمیه اول دخی بوزمره نك صفاتیله منصف اولوب روز شمار
و میرانده قنی ارمان دیناور اما اموال مکتسبه خلای و جوه خیراته بدل ایلسه
و مخلوق و عباد ده شفقه امر خدایی تعظیم ایچون تصدق قیلسه اموالی
وراء ظهرنده ترک ایتموب بلکه ایلر و یه کوندر ر وارمانی افند یسنه واصل
اولوب روز محشرده قنی ارمان عتاندن قور تیلور جمله سنی حاضر بولور
کا قال تعالی (و ما تقد موالا نفسکم من خیر نجدوه عند الله) و ندامت
عظیمه نك اعظمی بودر که شول مساکن که ادیان باطله و مذاهب فاسده نك
اعانت و نصرتنده نفسلرینی اتعاب ایدوب محفل قیامته عند الور و د اول
مذاهب فاسده ایله منتفع اولور زعم ایدر کن میدان عرصات و محافل
قیامته واروب معاينه قیلد قده اعتقاد ایتدیکی و نفع او مد یغی مذاهب
باطله سندن عذاب شدید و عقاب مدید مشاهده ایدر و بوکا اولان عذاب
جمله دن زیاده اولور اولو اذعاب حسرت و ندامت در پس برشیدن که عذاب
و بلا ورنج و عنادن غیر ی ما حصل یوغیکن بونلر اول شی باطل اوزرینه
اتفاق ایدوب جید اختیار لرینه بو قدر بلا عظیم و عناء الیمی تحمیل ایلمشیر
ایدی و بری دخی عذاب خجالتدر که حقیقت حال آخرته منکشف اولوب
دنیا ده قدر دیو اعتقاد ایلمدیکی باطل و عین ضلالت و محض جهالت
چیقوب مع الطمع العظیم یأس شدید حصول نك بأس مدید نه ملحق اولور
پس (و ما نری معکم شفعاء کم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء) قول شریفی
بو معنایه دلالت ایتشد و احوال قیامتدن بری دخی بودر که چنان نفس
غافله فوت ایتدیکی و اکتسابه قادر اولدیغی امور خیرات ظاهره اولسه
و موجب حصول مضرات اولان امر خطر نك دخی حصوله کلسه
ولیکن بعض و جو هدن تدار کده رجاسی وار ایسه المی خفیف
و حزنی ساره کوره ضعیف اولور فاما تدارک ما فات ممتنع و جبر نقصان
متعذر ایدیکنه جزم و یقین بوانسه اول غافلک حزنی قوی و بلا و عناسی
عظیم اولور و الیه الاشارة بقوله تعالی (لقد قطع ینکم) و المعنی ان الوصله
الحاصله بین النفس و الجسد قد انقطعت و لاسبیل الی تحصیلها مره اخری

آه ای مؤمن موفور العمل زنهان غافل اولمه که (ولقد جمعونا فرادی) قولنده
 سمعه وربا الیه عمل کشته اولانلره دخی اشارت وارد و بلکه اعمال صالحه الیه
 محفل قیامته وارمش ایکن خصمانه توزیع اولندقدده بلاعمل فردوتنهاقالب
 مفلس ومغبون اولور کجاری عن ابی هریره انه قال قال صلی الله علیه وسلم
 (هل تدرون من المفلس قالوا المفلس فینا یارسول الله من لادرهم له ولامتاع
 فقال المفلس من امتی من یأتی یوم القیامة بصلوة وصیام وزکوة ویأتی قدشتم
 هذا واکل مال هذا وسفک دم هذا وضرب هذا فیعطی هذا من حسناته
 وهذا من حسناته وان فئت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطاباهم
 فطرحت علیه ثم طرح فی النار) ایواه ودریغاه ای عاجز و مسکین مالک اوحاسبت
 نفسك وانت مواظب علی صیام النهار و قیام اللیل لعلت انه لا ینقضی عنک
 یوم الا ویجری علی لسانک من غیبة المسلمین ما یتو فی جمیع حسناتک فکیف
 بقیة السئات من اکل الحرام والشبهات والتقصیر فی الطاعات وکیف ترجو
 الخلاص من المظالم فی یوم یقتص فیہ للجماء من القرآن قال مجاهد رضی الله
 عنه کان داود علیه السلام یقول فی مناجاته الاهی اذا ذكرت خطیئتی ضاقت
 علی الارض برحبها واذا ذكرت رحمتک ارتدت علی روحی سبحانک الاهی اتبت
 اطباء عبادک لیداووا خطیئتی فکلهم علیک یدلنی فبؤس اللقائین من رحمتک)
 الاهی سیدی ومولای داود بنی علیه السلام بوبله مناجات ایدر کن بوفقی
 وعاجز نرنه دیسون ای غفار و ستار سن اول غفار سن که برخواستی (ینبغون
 فضلا من الله ورضوانا) ارباب حاجات واصحاب مناجات دریای زخار
 غفران کدن هر دم دست رجاریله اعتراف ایدرلر واول بی کسارک غفاری سن که
 بر مصداق (وآخرون اعترفوا بذنوبهم) آثار اوزار عصیانلرینه اعتراف ایدرلر
 پادشاه شول مسکین و فقیرک دستگیری س که بر مقتضای (ضل من ندعون
 الا ایاه) سندن غیری کس بتزلزل و شول افتاده لره فریاد رس سن که بر مغزای
 (امن یحبب المضطر اذا دعاه) حالت عجزده سندن غیریدن نسنه دیله منزل
 الاهی بر کریم سن که بی واسطه سؤال بسیار و بسیار عبادک آمانی (وآتا کم
 من کل ما سألتموه) موجبجه انجامه ایر کور رسن و بر رحیم سن که بی سابقه
 اعمال متکثره امطار افضال کدن ارباب حاجاته (واسبع علیکم نعمه ظاهرة وباطنة)
 باران رحمتک یاغدی بر رسن الها ملک پادشاهها بر رحیم سن که سنک دریای
 رحمتک برخواستی (سبقت رحمتی غضبی) بی سابقه بندکی بنده لک ایشنی دوزمش

و اوساخ ذنوبن بوشد و بر کریم سن که محض کرمک قابوب عصائی نوید
 مغفرت ایله او خشایوب (لا تقنطو من رحمة الله) به رمش سن پادشاهها
 بر جبهه سار سن که (ان ينصر کم الله فلا غالب لکم) موجب هرنه بی که سن بند
 ایلیه سن انی هیچ کس آچه مزوسن نصرت ایستدیکه هیچ فرد غالب اوله مز
 و بر فیاض سن که بر خواهی (ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها)
 هرنه بی که سن فتح ایدم سن هیچ فرد بنده قادر اوله مز و بر عفو آمر زکار
 سن که (وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم) بیوروب دامن عفو کاه آثار
 جرایم و اوزار کبائر ی ستر و مغفرت ایدر سن پس ای کشاینده در های بسته
 وای مرهم نهنده دل های خسته عز و جلال بی نهایی و دریای رحمت بی غایتک
 حقیقون ابواب فضل و احسانکی بو بنده کتر لک اوزرینه کشاده قیل و جرم
 و عصیانم عفو و مغفرت قیل ای فرح بخش بسیار عطا وای رساننده نعمت
 و باز دارنده بلا بزم در خواستن زدن اول کمال فضل کدن بز قولر یکه ایمان و یردک
 الحاله هذه در خواستن ایله ایمانمزی حفظ ایدوب آفادتین امین قیل الاهی
 حقیقت سنک پیشگاهک و طریقت بارگاهک و شریعت شاه راه کدر درگاه
 و پیشگاه و بارگاه جله سنسن الاهی اطف و کر مکه بزی شاه راهدن دور
 ایتمه ایشتم اطف که فالشدر یو خسه اعماله کیم اعتماد ایدر ﴿ از خسه خسرو ﴾
 ای صانع جسم و خالق روح * مرهم نه سینهای بحر و روح * لطف تو انیس
 مستندان * قهر تو هلاک زور مندان * کبرم که نیم بلطف درخور * آخر نه که
 بنده ام درین در * چون زان تو یم یلک ناپاک * هم تو بکرم نگر درین خاک * جرم
 منکر که چاره سازی * طاعت منکر که بی نیازی * کر عون تو رجعتی ز یزد *
 از طاعت چون منی چه خیرد * زین در که امیدوارم از تو * خواهش بجز این
 ندارم از تو * در صدر نفیم ده نشستم * منشور نجات ده بدستم * آن راه نمابن
 نهائی * کاندر تو رسم دگر تو دانی * آه و صد آه ای عارف بالله و دل آگاه
 عظمت جلال و نوال جمال منکشف اولدقده من العرش الی الفرش جمیع
 خلقت اعمالی مضمحل در زیر عرایس جمالدن کشف نقاب ایدنله انوار ازلیه
 لمعان ایتد کده جمیع علمارندن تبری ایدرل ﴿ نظم ﴾ چون شود در تو نیست
 وصف بشر * ذات تو بگذرد ز خیر و ز شر * زآنکه اعداد جله لا کردند
 چون در آخر سوی خدا کردند * زیرا مهربان درگاه و عارفان بالله علمار بی
 حق سبحانه و تعالینک قدر جلالت لایق کور من لرحق جل و علانک سنیات

کرامات و اطائف بر بی غایتندن اولان عطیاتنه موازی بولمالزل پس عند رؤیة
القدم عدمدن خارج اولدقلری کی بولنوب (ولقد جئتمونا فرادی) قول
کریمک بحار معانی باطنه سنه غوطه ایدرلر فلهذا کبار سلفدن بعض عاشقار
(اجل مقامات العبد افلاسه والرجوع الیه خالیا من جمیع طاعته) بیور مشلر
وقیل لابی حفص بماذا تقدم علی الله قال وما للفقیر ان یقدم بشیء علی الغنی
سوی فقره قال الله تعالی (ولقد جئتمونا فرادی) خالین من اعمالکم واحوانکم
وطامانکم وجئتمونا موحدین بوحدانیتی شاهدین مشاهدتی بوصف الکشف
والخطاب کا جئتمونا من العدم فی بدو الامر حین عرفکم نفسی بقولی الست
بریکم قلم بلی آهای طالب الله و مجاهد فی سبیل الله بوایت کریمه خود شرک
بالله ایدن خود نمایان و پرستش اوئان ایدن کمرهان حقیقه در زمره موحدینه
دخی حکمتک شمولی نه جهندندر دیو قلبیکه خطوط ایدرسه (ان للقرآن ظهرا
و بطننا و لبطنه بطننا الی سبعة ابطن) حدیث شریفک مبتغاسنجه * بیت *
مجازی نیست احوال طریقت * نه هر کس یابدا سرار حقیقت * دیو زمره
ایدره عاشقان سبحانی و مخدوبان ربانی اولان عارفله بوایات کریمه نک بطوننده
اولان سرا پرده معنایی آچوب و قنایع اسرار ایله مستور اولان عرایس
نکاتک وجه کریم کورد کده * نظم * بغمزه میدهد هستی بغارت * پیوسه
میکند بازش عمارت * ز چشم اوست دلها مست و مخمور * ز لعل اوست جانها
جمله مستور * دیوب جذبات ربانیه ایله مست و مدهوش اولدیلر و مرآت
معانی به نظر ایتد کده شیخ محمود شبستری کلشن رازده * نظم * درون
هر بی جانست پنهان * بزیر کفر ایما نیست پنهان * بیاطن نفس ما چون
هست کافر * مشوراضی برین اسلام ظاهر * چو کفر و دین بود قائم بهستی *
شود توحید عین بت پرستی * برو هر لحظه ایمان تازه کردان * مسلمان شو مسلمان
شو مسلمان * بیور دینی ابیاتک مفهوم من ملاحظه ایدوب بوایت کریمه ده
هر بر نفسه علی حده توییح و اشارت بولدیلر زیرا لاجرم محیی الی الله اولان تجرید
ثابیا تفرید بعده توحید ایله اولور پس تجرید دنیا و مافیها دن تجرید در و تفرید
الله رجوع نام ایله دنیا و آخرت و انلره واقع اولان تعلقاتدن تخلیه درون ایله
تفرید در یعنی روح انسانی بدو خلقتده تعلقات کونیندن نیجه مجرد ایه حالت
رجوعه دخی منوال مشروح اوزره مجرد اولوب تفرید ایتکدر کما قال الله تعالی
(ولقد جئتمونا فرادی کا خلقناکم اول مره) یعنی قبل تعلقه باله لب روحک اول

خلقی کبی دیمکدر زیر روحک قابله تعلقی خلقت ثابته در کفوله تعالی (ثم انشاء
 خلقا آخر) وقال تعالی (واقد خلقناکم ثم صورناکم) پس انشاء سیر الی الله ده دنیا
 و آخرتدن تجرید و تفریدک حصولی عبدک اکتسابیله اولدینچون (وترکتکم
 ماخوانساکم وراء ظهورکم) بیورلمسدر یعنی من تعلقات الکوین و بعده
 (ومازری معکم شفعاکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء) قول منیبی ایلہ تنبیه
 بیورر که شول اعمال و افعال که انلر سزری الله ایصال ایدر ظن ایدر دیگر
 (لقد تقطع بینکم) انتهاء سیر کرده اعمال ایلہ سزک ینکزده اولان تعالی
 کسسته اولدی (وضل عنکم ما کنتم تزعمون) و شول اعمال که سز آنی
 موصله الی الله زعم ایدر دکن سز دن غائب اولدی * کشن *
 نه دین و عقل و نه تقوی نه ادراک * فتاده مست و حیران بر سر خاک * بهشت
 و حور و خلد آنجا نسجد * که بیکانه در آن خلوت نکنجد * زیر اسالک مجذوب
 سرادقات عزته و اصل اولسه سیری نهایت بو اور و نهایت سیر سالک
 سرادقات عزته واقع اولدینگی جبریل علیه السلام سیری ایلہ معراجده
 عند سدرة المنتهی متهی اولدینغه مماثلدر و فی الحقیقه سدرة المنتهی ملکدن
 و انساندن سیر الی الله ایدنلرک متهای سیر لیدر پس سیر الی الله بردخی
 توحید ایلہ در دیمش ایدک ایدمی توحید دخی سالک مجذوب و عبد مطلوب
 (ارجعی الی ربک) جذباتیله مقام وحدته وصول ایچون تجلیات ذاتیه دن
 بالصفة الواحديه فیض وحدانیتی قبول ایلہ توحید در اماشویله که سالک راه
 حقیقه عنایت ازلیه بجذبات الربوبیه دسترس اولمز سه سیر فی الله ده قالوب
 سیر باللهی طی ایتمز پس سدره ده متهی و باقی اولوب (وما من الا اله مقام معلوم)
 قول منیبی ورد زبانی اولور فافهم جدا * بیت * هر آن معنی که شد از ذوق پیدا *
 بکاتعیر لفظی یابد اینجا * حاصل کلام ای مستمع نیک فرجام اگر عوامدن اول
 اگر خواصدن حق سبحانه و تعالی هر بر نفسه و دیعت ابتدیی اماناتی وقایه
 طاعانه طلب ایدوب روز جزاده لاجرم خطاب ایدر که * مشوی * هین
 چه آور دید دست آویز را * آگاه او لیکر دست آویز ایچون نه کشور دیگر
 * مشوی * ارمغانی روز رستا خبر را * روز قیامت ایچون بارمغان یعنی
 دست آویز که دوست نظر نه تهی کیتامک ایچون لیکر آوب نه مقوله ارمغان
 کشور دیگر که یوم قیامته بکاهدیه اوله ارمغان وارمیدر ای بنی آدم تهی
 دست کلکه باعث نه اولدی (فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضية

وامان خفت موازینہ فامہ هاویہ) قول کریمندہ اولان وعدہ ووعیدی
 ایشتمدیکز می (فن یعمل مثقال ذره خیرا یرہ ومن یعمل مثقال ذره شریرہ)
 نه معنی در پیندیکز می نیچون صفر الیدکدیکز ایدی سزک بو جرأ نکره سبب
 ❖ مثنوی ❖ یا امید باز کشتن تان نبود ❖ بابو در که سزہ کرو دوتک
 امید ایلدی یعنی (کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون) قوائه
 تصام ایدوب عاقبة العاقبه میدان عرصاته کلک و بنم حکم وقضامه رجوع
 ایتک احتمال ورمیوب ❖ مثنوی ❖ وعدہ امر و باطل تان نمود ❖ بو کوک
 وعدہ سی سزہ باطل کورندی یعنی (واذا الحیم سعرت واذا الجنة ازلفت علمت
 نفس مال حضرت) قول کریمی و بونک امثالی آتات ینانده اولان وعدہ ووعیده
 اقرار ایتوب روز حشرک اتباتی سزہ لغو و باطلی کورندی (فما یکنذک
 بعد بالدين اليس الله با حکم الحاکمین) ایدی ای دنی و سفلی ❖ مثنوی ❖
 منکری مهمانیش را ازخری ❖ سن خر لایفهم اولد یغفکن حضرت
 واجب الوجود مهمانلغنه منکر ایسک ❖ مثنوی ❖ پس ز مطبخ خاک
 و خاکستر بری ❖ پس آنک مطبخندن خاک و خاکستر ایلدر سن یعنی حق سبحانه
 و تعالیٰ نیک رحمت و مغفرت و عفو و مکر متدن محروم اولوب نار حیمده
 خوار و سن دخی عین نار اولور سن ❖ مثنوی ❖ ورنه منکر چنین دست
 نهی ❖ واکر سن منکر آخرت دکلسک بونجیلین دست نهی ایلہ و طاعات
 و عاسمز ❖ مثنوی ❖ در در آن دوست چون پامی نهی ❖ اول دوستک
 قبوسنه نیچه پانهاده اولور سن یعنی در کاه چاره سازه بلا عمل نیچه یوز
 سوره بلور سن بهر حال آخرت ایچون عمل صالح لازمدر سن ایسه طبع
 اسفلک حکمنه دوشوب حب جاه و حشمتله تن پرور لک قیدنه باغلنوب
 کیتد بکجه ظلمنه دوشمش سن ❖ بیت ❖ او بمنز جام صفا چرخ دنی
 پروردن ❖ برایچم صوبی دریغ ایلدی اسکندر ددن ❖ ایدی بو نار حیمرت
 و عذاب ندا متدن نجات ایستر ایسک ❖ مثنوی ❖ اندکی صرفه بکن
 از خواب و خور ❖ خواب و خور دن برازه حق تحصیل فائده قیل و اول
 فائده بی ❖ مثنوی ❖ ار مغسان بهر ملاقاتش بیر ❖ حق جل جلاله
 ملاقاتندن اوتوری هدیه دست آویز ایلت یعنی تقلیل طعام ایدوب اکثر
 اوقات صیامله اولسون که بونلر نوم غفلتی رفع ایدوب بدنه تقویت
 و روحه قوت و پرورد بختی از الہ ایدوب عبادات و طاعاتدن لذت

الدير و آخرته هديه ايلدر كا قال عيسى بن مريم عليه السلام (جو عوا
بطونكم واعروا اجسادكم اهل قلوبكم ترى ربكم) عابشه صديقه رضى الله
عنها دن مرويدر كه حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله هدى صكره
ابتدا ظاهر اولان بدعت خلق طويبنجه طعام يوب نفسلرينى طوق طونغه
بشلا ديلر حتى درونلرنده اولان شهوات بير ونلرنده ظهور ايدوب سر كشلر كه
باشلديلر بيور مشلر * ذوالنون مصرى بيور مشلر كه هر بار كه طعامدن
طويبنجه تناول ايلدم لاجرم برمعه صيته بولندم * وابوسليمان دارانى بيورلر كه
هر كيم كه طويبنجه طعام يسه اول كسنده خصال ذميه دن التى خصلت
بديدار اولور * بريسي عبادنده حلاوت بولماز * ثانيا علم و حكمت حفظندن
محروم اولور * ثالثا خلقه شفتندن قالوب جلله بى كندى كى طوق قياس ايدر
* رابعا شهواتى كندويه غالب و كندوسى حكيم شهواته مغلوب اولور * خامسا
عبادت خدا نفسه آفر كلور * سادسا مؤنلر اطراف مسجد و محرابده طواف
ايدر كن اول فقير اطراف مستراحى طولانور * شبل بيورلر كه هيچ بر وقتده
كر سنه اوطور مدم والا بهر حال قليمده بر حكمت جديده عجيبه و بر عبرت
غريبه بولدم يعنى حالت مزبورده تقيل طعامدن حصوله كلور بيور مشلر
قدس الله اسرارهم و طيب الله انفسهم سلطان ولدنه خوب بيور مشلردر
﴿ نظم ﴾ خاك و بادست قوت نفس چومار * كتر ك خور خور از و بسيار *
زانكه چون نفس سير كشت از نان * جاء راميشود زجان جويان * نان بود خاك
باد باشد جاء * جاء چاهست دورشواز چاه * زين دوشد سر كس وعدو
فرعون * چون نبودش زحق عنایت و عون * چونكه نان و خورش
شود افزون * طلب جاء سر كند ز درون * غير اين لقمه خور كر انساني *
ميل كم كن بقوت حيواني * حكمت و علم اكر شود خورتو * نبود غير عشق
در خورتو * زان خورشها شوى ز سلك ملك * چون ملك بروى بپام
فلك * از چنان قوت قوتى زايد * كه بدان روح تا بد پايده * درره عشق بى
قدم بوى * يار را در درون خود جويى * همه باشى تو و دگر نبود * تا نميرى
ز خود چنين نشود * ايمدى بنم روح سعادى سرمدية اخرويه و دولت
قرب وحدت ذاتيه ديلر سلك صفات بهيميه دن اولان خواب و خور شدن
واز كلوب ﴿ مثنوى ﴾ شوقليل النوم مما بهيجون * ظلام لياليد خواب
راحت و نوم غفلتده اوللردن سن قليل النوم اول ﴿ مثنوى ﴾ باش در

مطلب
فى بيان الجوع
والفضيلة فيه

اسحار از یستغفرون ❀ وقت اسحار ده مستغفرین زمره سندن اول زبرا
حق سبحانه و تعالی ذکر اولئان اتقیایی مدح ایدوب سوره دار یانده
بو وجهله وصف ایتشد رکه قال الله تعالی (ان المتقین فی جنات و عبون
آخذین ما آتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل
ما بهجمون و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموا لهم حق للسائل و المحروم)
پس علم شریفه خنی اولیه که تفسیر و اعراب جهندن بو آیت کریمه نک
تحقیقنده فضلاء سلف بویه تحریر ایتشدر که قول آخذین فی جنات قولنده
اولان ضمیر منویدن حال اوللق اوزره منصوبدر و لفظ آخذ من حیث القصد
والرغبة قبولدن عبارت اولغله بیضاوی رحمه الله علیه دخی قبول و رضا ایله
تفسیر ایدوب (قابلین لما اعطاهم راضین به و معناه ان کل ما اعطاهم حسن
مرضی متلقی بالقبول) دیو تحقیق و اثر کشافه کلا ملرین توفیق بیور مش
پس (ما آتیهم) قوائه یعنی مما فی الجنة دیو معنی وریلور سه آخذین ضمیر
متعلق جناتدن حال حقیقه اولور واکر بر قول بعض مفسرین ما آتاهم
من اواهره و نواهیة فی الدنیا دیو معنی وریلور سه آخرت ایله دنیانک زمانتری
مختلفین اولدیغنه بناء حال محکمه اولور پس فیاض مطلق عباد اتقیاسنی
داخل جنت و عبون جاریه دن اوزر لرینه افاضه انوار رحمت ایتدیکنک
علتق بیان ایدوب (انهم کانوا قبل ذلک محسنین) دیو استحقاق ذاتی
و استعداد از لیلرین تحقیق بیور ر یعنی حقیقت حال بودر که اول متقیلر قبل
دخول الجنة دنیاده اعمال خالصه ایله مزین و اخلاق حسنه ایله مستحسن
اولملر ایدی پس بر مقتضای (هل جزاء الاحسان الا الاحسان) مسکن
و ماوالری بحیوۃ جنات و آرام و قرار کاهلری نشین عبون جاریات
اولوب بر فحواوی (ان رحمه الله قریب من المحسنین) احسان سبحانی به لایق
و فضل و رحمت ربانی به مستحق اولدیله آه ای دل آگاه نه حق تعالی نک احسان
و عطاسنه نهایت و نه اتقیانک اخذ و قبولنه غایت وار در یعنی احسانی بحد
اولدیغنی کبی تلقی و قبول دخی بی عدد و فخر رازی بونده بر نکته بیان ایدر که
فی جنات قولنده لاجرم سکنایه دلالت وار در پس اخذ بلدة کذا و قلعة
کذا دینسه معناسی دخلها مملکا لها دیمک اولور و کذلک بر کسنه بر بانجه
و سرای اشترایلسه اخذه ثمن قلیل دیر لر یعنی اول روضه جنان و قصر
بلند ابوانی تملک ایلدی دیمک اولور پس بوتقد برجه بو محلا ده دخی افاده اخذ

مطلب —
تفسیر ان المتقین
فی جنات و عبون)
الخ

بودر که اتقیا واصفیائک جنته دخولی عاریتی باغ و بستان واکرتی قصر و ابوانه
 کینر و برقاج کون مهمان اولئرک حالت دخولی کبی دکلدرد که مسکن اتخاذ
 ایتدکری شی مستعار استرداد اولوب اویمدن چیق و باغدن کیت
 دیلر بلکه جنات و قصور و عیون و حور اتقیائک فضل و احسان فیاض
 مطلقدن بذل نفس و جان و فی سبیل الله صرف مال و خاندانلریله اشترا و انمش
 ملکار یدر و علی الخصوص ماآیهم قول شیرینی دخی انلرک اخذی من حیث
 التملک اولدیغنی میسندر اما بوقدر املای تملیک دخی فیاض کریمک محض
 فضل و رحمتیدر یو خسه حاشا بطریق الوجوب دکلدرد پس و علی هذا
 التقدير ماآناههم قولنده اولان ماجنات و عیوندن عبارت اولوب (انهم کانوا
 قبل ذلك محسنين) قولیلر ثمن جنته اشارت بیور یلوب اتقیا واصفیا
 جنات و عیونی ثمن احسانلریله الوب مالک اولدیلدیریمک اولور کافال تعالی
 (للذين احسنوا الحسنى) بلام المالك وهی الجنة پس حق جل و علا عباد
 اتقیاسنک ثمن جنت اولان احسانلری نه ایدیکن بالذات تفسیر ایدوب بیورر که
 (کانوا قلیلا من اللیل ما یهجمون) هجوم دون النهار نوم لیل و هجمه اول
 لیلدن اولان نومه قلیله در یعنی اول زمرة اصفیا کیجه دن شی قلیل
 او بورلردی کافسر القاضی ما زائده ای یهجمون فی طائفة من اللیل یعنی تنوین
 تقلیل افاده ایتکله بیضاوی طائفة ده اولان تنوین ایله اکثف ایدوب کشاف کبی
 قیدقلتی تصریح بیور ما مشدر رحمة الله علیه ایدمی معلوم اوله که ما یهجمون
 قولنده اولان ما زائده اولور سه قول یهجمون خبر کانوا و قلیلا ظرفیت اوزره
 منصوب اولوب مثلا قام کل اللیل او بعضه او قلیله کائنه من اللیل قولک کبی
 اولور و بعضا ما مصدر یهدر دیمشله بوتقدیرجه ان و فعل ایله مؤول اولان
 مصدر اسم کان دن بدل اشتمال اولق اوزره مرفوع و قلیلا ظرفیت اوزره
 منصوب اولوب معناسی کان قلیلا من اللیل ان یهجموا دیمک اولور و بعضیله
 ما موصوله در دیمشله بوتقدیرجه دخی ضمیر کانوا دن بدل و من اللیل موصولدن
 حال و موصول اوزرینه مقدم اولوب قلیلا خبر کان اولور و تقدیر معنی کان
 المقدار الذی یهجمون فیه قلیلا حال کون ذلك المقدار من اللیل دیمک اولور
 بودخی جائزدر که ما موصوله قلیلا یهجمون فاعل اولوب کائنه قدقل المقدار الذی
 یهجمون فیه کائنه ذلك المقدار من اللیل دینلش اولور و عند البعض قلیلا
 قولی خبر کان اعتبار اولوب کانوا من الناس قلیلا معناسی اوزرینه و فیلر ماهه

و قلیل من عبادی الشکور قول کریماری کبی قلیلابو وقف ایدوب کلامی آنکله
 اتمام ایتشلر بعده من اللیل مایهجمون قولندن ابتدا ایدوب مایهجمون
 من اللیل ولاینامون فی اللیل مناسبه اولق اعتبار یله مانافیه دردیشلر و بوجهله
 اولان توجیه و قراءت مجاهد ایلله ضحاکدن مر ویدرزیرا مجاهد کانوالابنامون
 کل اللیل و ضحاکان المحسنین کانوا قلیلا من الناس دیو تفسیر ایدوب و همچنان
 مقاتل دخی من اللیل مایهجمون دیو ابتدا ایتشلر فاما کشفده و اکثر تفسیرده
 مانافیه اولق منع اولوب اگر من جهة المعنی و اگر من حیث الصناعة مر دوددر
 دیشلر یعنی بحسب المعنی اولان وجه رد بودر که لاجرم مدح اولنان اهل
 تقوی لیالیئک بر مقدارنده عبادتلهینه تقویت ایچون نومه خفیفه و هجمه
 قلیله ایدوب جمیع ایالیده جنس بشر دن کلیت ایلله نفی هجموع متصور دکلمر
 و من حیث الصناعة اولان وجه رد بودر که عند البصرین حیرت نفیده اولان
 شیء ما اوزرینه تقدم ایلر یعنی ماء نافیئک اقتضاسی صدر کلام اولوب
 مابعدی ماقبلده عمل ایتز پس من اللیل قولنده مایه متعلق شیء قالماغله
 بیضاوی رحمة الله علیه دخی فلا یجوز ان تكون نافیة لان مابعدھا لایعمل
 فیما قبلھا دیو رد ایتشدر و زنجشیری تقول زیدا لم اضرب ولا تقول زیدا
 ماضربت دیو مثال ایراد ایتشدر اما فخر الدین رازی و انکر الزنجشیری
 کون مانافیة دیوب نافیة اولدینی حالده دخی معنی صحیحدر دیو تفسیر کبیرده
 بحث ایدوب سعادتی چایی مر حوم دخی قاضینک لان مابعدھا لایعمل
 فیما قبلھا قولنده جواب و ربوب حاشیه سنده و قد یجاب بان الظروف یتسع فیها
 و قد جاء ونحن عن فضلك ما استغنینا فنامل بیورمشلردر محلته نظر اولنه
 و بیضاوی بعد رد الثنی بیوررلر که وفیه مبالغت لتقلیل نومهم و استراحتهم
 ذکر القلیل واللیل الذی هو وقت السبات والهجوع الذی هو القرار من النوم
 و زیادة مایعنی حق تعالی وقت سبات و غرار نوم ایلله تعریف اولنان هجموع
 توصیف ایلل ایتدیکی ذکر لیلده تقلیل نوم ایچون مبالغه واردر و تأکید
 مانک زیاده اولسی دخی تقلیل افاده ایتکله اول دخی تقلیل نومده اولان
 طرق مبالغه دندر زیرانهار وقت استراحتدن اولوب مع هذا وقت استراحت
 اولان لیالیئک بعضنده دخی استراحتلری قلیل اولسه غایت قلندن اولور
 (نکته) اما حق سبحانه و تعالی اتقوا و اراد دن اولان اصحاب و انصار
 والی بوم القرار صفات مزبورهدن حصه دار اولان اصفیاء و اختیار ی سهردن

قطع نظر قلت هجوع وتوم غرار ايله مدح وتذكار ايدوب سهر مجاهده ده
اقوى ايكن وكانوا كثيرا من الليل ما بسهرون ديو وصف ايتد كننه الله اعلم
حكمت اتقيانك نوم وراحتلري دخی عبادت اولديغنه نكنه واشارتدر زيرا
سميد بن جبیر رضی الله عنهدن روايت اوانسان ماكانوا اقل ايله تبر بهم الاصلوا
فيها من اولها او من سطها قولسندن محققدر كه اكثر ليالي بي صلوة ومناجات
ايله احيا ايدوب واشغال عبادت اخرايه قوت ويرمك ايچون غايت قلت
ايله هجعه ايدرلردى وكاه اولوردى كه * م * درغم ماروزها بيكاه شد * روزها
باسوزها همراه شد * مضمو نجه كيجه ايله كوني متحد و عباداتي وقت سحره مد
ومتصل ايدوب * شعر * كم ايله فيك لاصباح ايهام * افنديها قابضا على
كبدى * وقد غضت العين بالدموع وقد * وضعت خدي على شان يدي *
اياتك مصداقجه جمال حقه كال اشيا قلرندن كوز ياشي دو كوب وبر مصداق
(وجودك ذنب لا يقاس عليه ذنب) وجودلرندن استغفار ايدرلردى فلهذا حق
جل وعلا صفات مزبور لر بني دخی تعريف ايدوب ثمن جنات صفاتيه
وذاتيه تك بري دخی آه وانين وناله وحنين ايله اسخارده اولان استغفار در
ديو بيوردر كه (وبالاسخارهم يستغفرون) وبالاسخار قولي يستغفرون قولنه متعلقدر
وحرف باعني في دروخ برك متعلق مبتداه تقدم ايتك لجواز تقديم العاملدر
قال اليبضاوي اى انهم مع قلة هجوعهم وكثرة تهجدهم اذا اسخروا اخذوا
في الاستغفار كأنهم اسلفوا في ليالهم الجرايم وفي بناء الفعل على الضمير اشعار
بانهم احقاء بذلك اوفور علمهم بالله وخشيتهم منه يعني بناء فعل على الضمير ده
اولان وجه اشعار بودر كه تقديم ضمير وفعل يستغفرون ضميردن خبر اولمق
كالم انله حصرو وتخصيص افاده ايدوب هم الكاملون في الاستغفار دون غيرهم
ديك اولور وبوجهله حصرو وتخصيصه سبب استحقاق الله اولان وفور
علم ومعرفت وكال خوف وخشيتلريدر بيوردر وقال الكلبي ومجاهد ومقاتل
وبالاسخار يصاون لطلب المغفرة من سيئاتهم وقيل يارسول الله كيف الاستغفار
قال (قولوا اللهم اغفر لنا وارحنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم) وبعض
محققين دخی عبادتده اولان تقصيرات وليده واقع اولان نوم قليلدر
استغفار ايدرلردى بيور مشلر وعن ابن عباس انه قال كان النبي صلى الله عليه
وسلم اذا قام من الليل يتهجد قال (اللهم لك الحمد انت قيم السموات والارض
ومن فيهن ولك الحمد انت ملك السموات والارض ومن فيهن ولك الحمد انت الحق

مطلب

الاستغفار في وقت
السكر

ووعده الحق ولفاءك حق والجنة حق والنار حق والنيون حق ومحمد حق
والساعة حق اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك انبت وبك
خاصمت واليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلمت
انت اعلم به انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت ولا اله غيرك (آه اى طالب
درد آله حق جل جلاله وعم نواله اتقيا واصفياك عبادات بدنيه وبجاهدات
نفسه له اولان ثمن جناتي تفسر بدن صكره لسان حبيدن ماللر له اولان ثمن
دخى تقرير وطاعات بدنيه له بدنه عبادات ماله له بدنه دخى قرين ايدوب حتى
بجاهدات مزبوره ايله مرابى قلبلر بن تجليه ومشاهد جالى ايجون تحفه
وهديه ايتدكلر بن بيان ايدوب (وفى اموالهم حق للسائل والمحروم) قول كريمى
ايله انام توصيف بيوردلر كمال محمد بن سيرين وقتاده الحق هناه وال زكوة
المفروضة وقال ابو بكر بن العلاء من قال هذه الآية محكمة وقال ابن عباس
والحسن البصرى وابراهيم النخعى رضى الله عنهم ورحمة الله عليهم وفى المال
حق سوى الزكوة لان السورة مكينة والزكوة فرضت بالمدينة وقال البعض هى
منسوخة وجعل هذا منسوخا بالزكوة المفروضة كمال الضحك نسخت الزكوة
كل صدقة فى القرآن فعنى فى اموالهم حق جعلوا على انفسهم ذلك حقا لازما
بقيومونه للسائل والمحروم فاما حسين بن محمد بن روايت اولنش كه ان النبي
صلى الله عليه وسلم (بعث سرية فغنموا فجاء قوم فنزلت) وقال وهب (نزلت
الآية فى الانصار كانوا يصلون المغرب والعشاء فى مسجد النبي صلى الله عليه
وسلم ثم يمشون الى قباء) پس سبب نزوله اولان بوايكى روايت صحيح اولديغى
تقديرجه بوياده اشكال واقع اولور زيرا حبيب اكرم صلى الله عليه وسلم
ارسال سريره بيورد قلرى سعادت ايله مدينه هجر بدن صكره اولمشدر ومسجد
رسول وقبا وجهيت انصار مدينه ده واقع اولاشدر وعلى هذا التقدير سورة
وياخود آيت مدينه اولقى ايجاب ايندر سورة ذاريات ايسه مكينه در مكينه
اولديغه اختلاف اوليوب اتقان القرآن ده امام سيوطى مكينه اولديغن تحقيق
ايتمشدر وكذلك بدر الدين ابى عبد الله محمد زركشى تأليف ايتديكى البرهان
فى علوم القرآن نام كتابنده مكى ومدنى بيانده مكه مكرمه ده على الترتيب نزول
ايدن سكسان بش عدد سور قرآينه دن والذاريات سورة سنى ترتيبه الشمس
يدنجى يازوب فهذهذا ترتيب منازل من القرآن بمكة وعليه استقرت الرواية
من الثقات ديوتفصيل ايتمشدر مكر كيم بوكا جواب نزول حكمه اوزرينه سابق

وزاد التسانى
ولا حول ولا قوة
الا بالله العلى
العظيم

اوله ولكن سبب نزوله واقع اولان فاء تعقيبه بوجوابي مناسيد كما قال
 البغوي في سورة الاعلى وقال الحسن قد افلح من كان عمله زاكيا وقال آخرون
 هي صدقة الفطر (وذكر اسم ربه فصلي) قال خرج الى العيد فصلي وكان ابن
 مسعود يقول رحم الله امرأ تصدق ثم صلى ثم يقرأ هذه الآية وقال نافع كان
 ابن عمر اذا صلى الغداة من يوم العيد قال اخرجت الصدقة فان قلت نعم مضى
 الى المصلي وان قلت لا قال فلان اخرج فانما نزلت هذه الآية في هذا (قد افلح
 من تزكى وذكر اسم ربه فصلي) وقال بعضهم لا ادري ما وجه هذا التأويل
 لان هذه السورة مكية ولم يكن بمكة عيد ولا زكاة فطر قلت يجوز ان يكون
 النزول سابقا على الحكم كما قال (وانت حل بهذا البلد) فالسورة مكية وظهر اثر الحل
 يوم الفتح حتى قال عليه السلام (احلت لي ساعة) الله اعلم بحقيقة الحال الحاصل
 اكثر مفسرين (وفي اموالهم حق) قول كريمي زكوتك غيري اولمق اوزره معني
 ويروب يضاي دخی وفي اموالهم حق نصيب يستوجبونه على انفسهم تقربا الى الله
 واشفاقا على الناس (للسائل والمحروم) للمستجدي والمتعفف الذي يغتن غنيا
 فيحرم دبو تحقيق ايتتمس يعني عباد اتقيا حقه تقرب وعبادت وناسه كمال شفقت
 وممحت جهتدن سائل ومحروم له مال رايني بذل وانفاق ايتتمس اوزر لرينه
 حق وواجب عدايتد لر نه آنكه فرض وواجب اوله پس بوجهه له اولان
 تفسير و تأويل مانده فقرا ايتجون حق ثابت اولان كمنه نه جهتدن مدحه
 لابق اولور كه حق سبحانه وتعالى خود اول مالك اعطاسني انلره زكاة
 مفروضه قيلمشدر وكذلك عامة ناسه اكر كافر ومسلان اداء عشر ايله امر
 بيور مشدر حق ثابتده جمله سي متساويدر ديو واقع اولان سؤالي دفع ايتجوندر
 يعني حق قولنده زكاة مفروضه مراد دكلدر بلكه مراد انلرك اصحاب ايتاردن
 اولد قلر بن ياندر كه انفاق ايتد كلري شيئه كندولر كمال احتياجلري وارايتكن
 شفقة على عباد الله ورغبة فيما عند الله نفسلري اوزره فقرا ني ترجيح واختيار
 وتقديم وايتار ايدوب بذل ونشاري اوزر لرينه كانه واجب ومال لرنده حق ثابت
 مشابه سنده طوتارلر وسائلدن دخی مراد مستجديدر يعني طالب جدوى وسائل
 عطا اولاندر ومحرومدن دخی مراد نفسني سؤالدن كف ايتتمكله حالني كمنه بيلوب
 وكورنلر اغنيادن ظن ايتد كلري متعفف لدر وقيل ان السائل هو الناطق وهو
 الآدمي والمحروم كل ذي روح غيره من الحيوانات المحرفة قال النبي عليه السلام
 (لكل كبدطري اجر) وروى عن عمر بن عبد العزيز المحروم الكلب واطهر الاقوال

انه المتعفف آه ای سالك راه بر طائفة عليه نك كه مداحی الله اوله آنی كیم مدحه
 قادر در اماین العباد دخی تفاوت بین السماء والارض در یعنی اتفاق اغنیاء معدن
 و اتفاق فقراء هم مدندر كذا قیل اتفاق الاغنیاء اخراج المال من الجیب فانفاق
 الفقراء اخراج الاغیاء من القلب زیرا اصحاب شریعتك اتفاق من حیث المال
 وارباب حقیقتك اتفاق من حیث الاحوال در پس عاشقان ربانی و سالكان طریق
 سبحانی اولان اتقیا ✽ نظم ✽ در شریعت مال هر كس آن اوست *
 در طریقت ملك مملوك دوست ✽ پنج بخشد در شریعت از دو بیست *
 در حقیقت می دهد از هجده بیست * ایاتی او قویوب اهل حاجت ندن ادخار
 اموال ایتیموب اولاجله ماملكنی لمرضات ربه بذل و اتفاق ایدوب نفوسنی آداب
 عبودیت و وظائف خدمته و قلوبنی دوام مشاهده ربوبیت و حقایق مراقبه به
 و روحلربنی مجاری افضیه و تجلیات ذاتیه به بذل ایدوب ملكی مالكه و امانتی
 صاحبیه تسلیم ایدر پس بوزمره دن اولان اصفیا هموم صافیه دل یله غبار
 خلقیتدن مجرد اولوب جنات قریده نسیم وصلت الیه عیش و عیون معرفتدن
 شراب طهور محبت نوش ایدر و ذات مقدسك لطائف مقامات و غرائب
 در جاتی قلوب صافیه و نفس راضیه الیه آخذ اولدقلری حالده دنیاده كرامات
 و آخرتده مدانات ارزانی بیور یلور زبرا بوسعادت عظامك حصولی ایچون
 قبل الوصول لله و فی الله و شوقا الی الله بذل وجود الیه زمره محسنین و رفقه
 متقیین دن اولمشلر ایدی و علی الخصوص ظلام ایلده تفقد واردات و طلب
 مكاشفات ایچون خواب و راحتدن كسته اولوب و طیب مناجات و خلایق
 مراقبات و لذات مخاطباتی ذوق ایتك ایچون فی جوف اللیل تهجد قالدوب
 و یوزلرین درگاه سوروب لطائف الهامات و ملاطفاتی ایشتمشلر ایدی آه
 فیالها من عبراتهم و یالها من زفراتهم و یالها من شهباتهم و یالها من لذة
 الانس بالسطحات و غرائب العبارات آه ای دل آگاه و عارف بالله بواحوال
 غریبه عاشقان اصفیاك كمال عشق و محبت و غلبات شوق و حرارتلرندركه
 لذات افس معاینه و واردات انوار مشاهده دن چشمه چشملری اشعه
 تجلیات الیه طوالب كیچمه لر او یومغه قادر اولسازلر كفا قال تعالی فی وصفهم
 (فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین) آه ای مستمع آگاه والله و بالله اكر
 سن انلك غبار زمینه بولانوب و بوزلرین طیراغه سورر كن عیون با كیهلرین
 كوریدك خون جگرلرین چشم كریالرنده سیلانندن قالمش و بریان اولمش

کور درك الله يلاور آنلرك حالنى عجباً حب ذاتىنىك آتش عشق و كرمى شوقنى نه
 وجهله تهيج ايتشدركه او بومغه اقتدارلى اوليه وشى روزه پيوسته ايدوب
 اسخارده تقصيرلندن ورؤيت ذات وصفته عدم صبرلندن وقبل المداينات
 اولان زلات وخطراتدن وبعد المكاشفات واقع اوله جق معارضاتدن
 استغفار ايله آه اى همدم نسيم جال اول عاشقان پر كلك اسخارده اولان
 استغفارلنه بر سبب دخی بودر كه كال محبتلندن ايسرلر كه ليالى ويا آمده على
 الدوام بى قور و سهو و غفالتى اول محبوب بى مثالى ذكر و محمديت ايدوب و آتش
 عشقه يله يانوب اوساخ شعور بشريه دن پاك و مجرد و جميع حاله غرقى بحر
 احديت اوله و لكن لاجرم لازمه بشريه دن اولان ظلام ليالى اقضاء
 طبيعت انوار صباح وحدتلىك من وجه غين روپوشى اوغله (لى مع الله وقت
 لايهنى فيه ملك مقرب) اوجاننده جلوه ايدر كن مرتبه شعور تعينه تنزيل اولنوب
 ولكن اول محسن مادر زادلك اوزرينه عنایت ازليه سبق ايتكله استمداد
 ذاتلىرى عين وحدت يئلرندن هجعة كثرت ونومه اثنيثى رفع ايدوب مشاهدۀ
 جال احديتده دائم اولورل فاما بهر تقدير احكام بشريه اقضاء شعور تعين
 خاص ايتديكى جهندن كانه بى شعور تعين اولان ذكر وتوجه كليلى قور
 ايله مشوب اولوب و ذكر سبحانى دوام ازليت ايله قائم وقدم ذاتى ايله دائم
 اولنوب پس صفاء قلبلى سوابغ و تابع كرمى تلقى وقبول ايتديكى حاله
 تعينات حدوئيه لى صدور ايدن ذكر وتوجهلر بله قدم ذاته وصول ممتنع
 ايدىكى ظاهر اولغله غين بشر يئلرندن حصوله كلان عجز وقصورلر بن كوروب
 اول حينده مطالع جذباتدن انوار آفتاب تجلى ذات طلوعه يوز كوسترد كده
 نسيم اسخار اسرار وحدتى مشام روحلى استنشاق ايدوب رفخو اى (انه
 ليغان على قلبى حتى استغفر الله فى اليوم سبعين مرة) وجودلندن ال بويوب
 استغفار ايدرل و تجليات غايت وترقيات قرب وحدته نهايت اولماغله
 هر بر تجلياتك عطيه سنى آخذ اولد قلرلى حاله حالت اوليدن الطف و اعلى
 ملاحظه اولغله له حالت ثابته به كوره غين واقع اولديغى جهته دن حقدن
 مغفرت ايسنيوب الى ابد الاباد اوجات عالياته ارتقا ايدرل وسرور و حلرته بخش
 وعطا يوريلن فضل و كالات وكرامات و مقاماتدن عقل سائل ونفس محرومك
 دخی حق ثابتلر و يروب جمله سنى فياض مطلقك تجلياتله اغنا ايدرل يعنى
 يئلرنده بينونت قالميوب جمله سى براكه يئرل وكذلك اول محسن ازليلك جود

واحسان و فیض فراوانتری آفاقدہ اولان طالبان خدائک سائل و محروملرنہ
 دخی جذبات ربانیہ لرندن حق ثابت افزا ایدوب اطراف عالمدن عزیمت
 و دار الخلافۃ تربیہ لرنہ وصلت ایلہ نظر عنایت و عطیۃ ہدایت دیلیوب قدر
 کرامتترین و قیمت ہمتترین بیلن سائینہ و مقامات اولیا و کرامات اصفیانک
 قدر و قیمت فہم ایتمدین من حیث لا یشعر شفاخانہ صحبت لرنہ دوش اولان
 محروملرہ اول اصفیاء کرامک انواع لطف و کرم لری مبذولدر زیرا انلر طیب
 و محروملر می بض مرتبہ سندیہ در پس طیب مشفق حالی خستہ نک اوزرینہ
 کلوب نبض مختلن کوروب عالمق بیلور و خستہ بہ علتک خطرنی تعریفدن صکرہ
 اغذیہ ضارہ دن پرہیز ایلہ امر ایدوب ازالۃ علت و اثبات صحتہ نافع اولان
 ادویہ ایلہ معالجہ قبولدر پس بوصفات ربانیہ و اخلاق سبحانیہ ایلہ متصف
 اولان اتقیاء کل واصفیاء مکملارک حالات مزبورہ سی محض مویبۃ الہیہ و فضل
 محض ربانیہ اولوب عین جوددن جریان ایدن حاللری مقتضاسنجہ بذل
 مجہود ایلہ حصولہ کتوردکلری مقامات مکتسبہ دن اولان درجات جنائہ
 تمکن ایتدیلر و صفاء معاملات ایجاب ذوق معانی و وفاء منازل اقتضاء شرب
 شراب عشق سبحانی و دوام مواصلاات موجب ری و سیرابی اولملہ نتایج کشفات
 و ثمرات تجلیات اولان جنات عالیاتک عیون جاریات وارداندن بادۃ حب
 ازلی بی اولاد ذوقلہ چشان اولدقلری کبی متساکر ثانیاً نوش جان ایتدکلرنہ
 مست و لایعقل ثالثاً حظ او فر ایلہ ریان اولدقلرنہ صبحہ و شہقہ اوروب
 کائناتدن ال یودیلو و عطشمن دفع اولدی دیدکجہ مجدد اولوب * بیت *
 شربت الحب کا سابع کأس * فأنفد الشراب ولا روت * صفای سرمیدہ
 مؤبد و باقی قالدیلر * قاسم انوار * ما کہ مستان خرایم درین دیر مغان *
 غیر ازین دیرنہ دیدیم دکر دارامان * عقل ازین قصۃ مستان بشکایت آمد *
 کفتم ای جان و جہان قصۃ مستان مستان * کر نکو بنکری از دیدہ عرفان بینی *
 عشق و معشوقہ و عاشق ہمہ جان اندرجان * در توفیق و ہدایت ہمہ عشق
 آمد و بس * لیکن کس را نکذارند ازین در آسان * مفلسان رہ عشقیم کہ
 سرآریم * سر بازیم بسودای توای جان و جہان * بادۃ بخش بهشاق کہ
 سرمستانند * ہمہ در نعرہ و فریاد کہ ای ساقی جان * قاسمی قصۃ درمان
 طلبی را بگذار * غیر ازین درد ندیدیم بعالم درمان * آہ ای انیس مجلس عاشقان
 و مجلس محفل عارفان بود دولت عظمی و سعادت کبرائک وصولنہ اولمکدن اول

اولمک و بر کره دخی طوغنق کر کدر ز را (لن بلغ فی ملکوت السموات من لم یولد مرتین) بیورمشدر بس رحم مادر دن تنک اولان بوجهان وحشیده صورت قیام ایالی و تسبیح و اذکار و اعتقار اسحار و روزه داری بی شمار و سایر عبادات پروردگار ایله بر حرکت و جنبش لازمدر که نشأت بالله ایله بو تنکنای بشریتدن خروج و فضای دلکشای ملکیت و اوج میسر اوله دیو حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا بیوررل که ای مؤمن مقبل و مستمع قابل ✽ مثنوی ✽ اندکی جنبش بکن همچون جنبین ✽ رحم مادرده اولان جنبین کی بر آزه حق حرکت قیل ✽ مثنوی ✽ نابجسته بدت حواس نور بین ✽ تا که سکانور کور یچی حواس باغشایله یعنی رحم مادرده اولان جنبینه حین جنبشده حواس هبه اولندیخی کی سکا دخی مشاهده انوار جلاله مستعد ادراک و بصیرت عطا اولنوب ✽ مثنوی ✽ و زجهان چزن رحم بیرون روی ✽ رحم مادر کی تنک اولان جهان سفلیدن طشره کیده سن یعنی چاه طبیعت وزندان بشریتدن خلاص اوله سن ✽ مثنوی ✽ از زمین در عرصه واسع شوی ✽ و بوزمین مضیقدن قورتیلوب فضای وسیع و عرصه منبده راحت اوله سن یعنی مواطی اقدام انبیا و اولیا اولان عرصه وسیع مشاهدات و میدان فسیح معانیستاده جولانه قادر اوله سن ز را ✽ مثنوی ✽ آنکه ارض الله واسع گفته اند ✽ اول زمینه که (ارض الله واسعه) دیشلردر و وسعت و فسحت ایله وصف ایتشلردر ✽ مثنوی ✽ عرصه دان انبیا در رفته اند ✽ آتی بر عرصه منبده و ارض مقدسه وسیعه بلکه اول فضای جلیله انبیا کتشلردر بعض نسخده ✽ ع عرصه دان انبیا را بس بلند ✽ واقع اولشدر بو تقدیرجه معنی سن اول عرصه منبده و غایت ایله رفیع اولان زمین وسیعی جولانکه انبیا بیل و یا خود انبیا و اولیانک عالی قدر اولان وجود شریفلرین وسعت ایله موصوف اولان ارض واسعه بیل دیمک اولور یعنی مولانا خداوند کار سوره زمرده اولان اشو آیت کثیره النکانه اشارت بیورر قال الله تبارک و تعالی (قل یا عباد الذین آمنوا اتقوا ربکم للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة و ارض الله واسعه انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب) صدق الله العظیم و بلغ رسوله الکریم و نحن علی ذلك من الشاهدین ای مستمع قابل بو آیت کریمه تک تفسیرنده دخی علماء پیشین من حیث الاعراب و التریب نه بیورمشدر و سبب نزولنده نه روایت ایتشلر بر مقداری بیان اولنوب ترکیب و اعراب و الفاظ منیفه سی جهتندن مستفاد

مطلبه

تفسیر و ارض الله
واسعه و تحقیق
وسعت او

اولان معنی ظاہر اولدقدنصرکده اصحاب کشف وایقانک ذوق ووجدان عیان
وحضرت مولانا طیب الله انفسه نیک دخی ان شاء الله تعالی نه مقوله اسرارہ
اشارت بیورد قلین وسع طاقت مقداری بیان ایدلم نسأل الله التوفیق والعناية
والعصمة والهداية * ایدمی علم شریفه خفی اولمیه که حق سبحانه و تعالی بوآیت
کریمه نیک ما قبلنده (قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب) قول منینی ایله فضیلت علمی اظهار و علما ایله بین الجهلا اولان
تفاوت عظیمه بی آشکار بیوروب فی مساوات ایتد کدنصرکده حبیبی محمد المصطفی
علیه من صلوات الله الاوفی به کلام نفسیدن فتح باب و مؤمن اولان اصحابه خطاب
وباعث سعادات سرمدیه اوله حق فعل صوابی تعلیم وارشاد قبل دیو بیورر که
(قل یا عبادی الذین آمنوا اتقوا ربکم) حیم شونلر که بنم وحدانیتیم و سنک
بعثت و رسالتک حق ایدیکنه صدقله ایمان و اقرار ایلدیلر و اصحابکدن اولدیلر
انلره فرمانی ابلاغ ایدوب بیورر که ریلرینک توحیدنده ثابت وامورک کلیسنی
حقه تقویض ایتکلکه اتقا ایتسونلر زرا (للذین احسنوا فی هذه الدنيا حسنة)
شونلر که بودار دنیاده حق طاعت و تقوی و عبادت ایله احسان و علی الخصوص
کلمه شهادتی اعلان ایتدیلر انلر ایچون دنیاده صحت و عافیت و آخرتده جنت
واردر یعنی احسان حق سبحانه و تعالینک امر و نهی ایتدکلر بنه ملازمت
طاعانه مخالفتمدن نجیب و اتقادر و فوائد اتقادی دنیاده عافیت و عقباده
جنت در دیمک اولور * پس ارباب صناعت من حیث الاعراب درلر که حسنة
قولی مبتدأ و ما قبلنده جمله ظرفیه اولان فی هذه الدنيا خبر مبتدأ اولوب
وحکمک تقدیمی ایچون نکره ایله ابتدا صحیح اولور و تنکیر حسنة تعظیم افاده
ایتکلکه حسنة عظيمة لایصل العقل الی کنه کمالها دیمک اولور و مقبول احسنوا
لاجل التعميم محذوف در زرا حسنة مذکوره عقاید و افعال و نیات و اقوالدن
اولان جمیع اعمال ایله احسانه منوطه در و یا خود فی هذه الدنيا قولی (للذین
احسنوا) قولننه متعلق اولوب معنای کلام ربانی (الذین احسنوا فی هذه
الدنيا فلهم حسنة فی الآخرة لایصل العقل الی کنهها) دیمک اولور دیمشدر
اما بعض مفسرین حسنة قولنه متعلق طروتوب الذین احسنوا فلهم فی هذه
الدنيا حسنة دیو معنی و یرمشلردر و بو قوله ذاهب اولنلر حسنة مزبوره صحت
وعافیتدر دیمشدر پس (ثلاثة لیس لهن انها لایمن والحقه والكفاية) حدیث
شریفک مصداقنجه ثلاثة مزبوره ایله معنی و یرلک مناسب و لایق و فی هذه

وفیه تشریف لهم
باضافتهم الی ضمیر
الجلالة و مزید
اعتناء بشان الامور
فان نقل عین امر الله
ادخل فی ايجاب
الامثال وقوله للذین
احسنوا تعلیل للامر
اولوجوب الامثال
به و ايراد الاحسان
فی حیز الصلة دون
التقوى لالا یدان بانه
من باب الاحسان
وانهما متلازمان
و کذا الصبر
ابوالسعود مثله

الدنيا قولى حسنة قولك مكاني بياندر ديمشك فكانه قيل هذه الحسنة في اى دارهى فاجيب بانها في الدنيا فهي جملة مستأنفة لا محل لها من الاعراب ولا يجوز كونه صفة لحسنة لان الصفة لا تتقدم على الموصوف اما قول اوله ذاهب وانلر قول اخيرى رد ايدوب فلهم حسنة في الآخرة معناسى ويرلك برقاج وجهله اولى واليقدر ديمشك * وجه اول بودر كه حسنة قولنده اولان تنكير غاية جلاله ونهايت رفعة دلالت ايدر بوايسه احوال دنياه لايق دكلدر زيرا دنيا خبيثه ومنقطعه در پس احوال آخرته اليقدر كه شريفه وباقيه وانقراض وانقضادن امينه در * وجه ثانى بودر كه توحيد ايزد متعال وصالحات اعمال اليه اولان ثواب محسن لاجرم آخرته حصول پذير او اور دنيا ده دكل كمال تعالى (اليوم تجزى كل نفس بما كسبت) وباخصوص امن وصحت وعافيت بدن وكفايتدن اولان نعم قليله بودنيساي دنيه ده كفاره دخى حاصله در بلكه كفارك دنيا دن حظى مؤمنردن او فر واكثر در كمال عليه السلام (الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر) وقال تعالى (لجمعنا لمن يكفر بالرحن لبيوتهم سقما من فضة) * وجه ثالث بودر كه (للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة) قولى معنى ثانى به كوره حصر افاده ايدر شو معناه كه تحقيقا بودنيتك حسنه سى حاصل اولماز الاحسنلره حاصل اولور ديمك لازم كلور بو حصر وتخصيص ايسه وجه ثانيده اولان بيانه كوره بطلان اقتضا ايدر پس حسنة مز بوره حسنة آخرته حل اولنسه قصد مذكور صحيح وحل دخى اولى اولور ديمشك اما بوضعيغ نابود وفقير بى وجودك دخى مرآت قلب شكسته زدودنه فيض اقدس ودوددن بومعنى ورود ابتديكه دنيا آخرته وآخرت دنيا ده درج اولنقى اعتباريله برفعواى (الدنيا مزرعة الآخرة) حسنة قوائك بجموعه دخى حلى مناسب اوله بومعناه كه اول رحن ورحيمك فضل عميمى غايت عظمت ونهايت جلاله اليه وصف اولنديغى اكابناء در كه اتقياء مؤمنينده هم دنيا ده وهم آخرته اجر جزيل واحسان بى عديل ايدر نه آنكه احسانى آخرته حصر ايدوب مؤمنلره دنيا ده احسان ايتجه پس (ان اشد البلاء للانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل) معناسى نيجه توفيق اولنور دينورسه بر مصداق (البلاء للولاء كاللهب للذهب) اولدخى باعتبار الغايه احساندر زيرا مليجندن كلان هر شى مليجدر و بلايه صبر ايله اوجات عاياته عروجلى مقرر در و حقيقته نظر اولنسه اگر چه ظاهر حاله دنيا كفار وفجاره صورت حسنه ده ايسه دخى من حيث الغايه سيئه در زيرا

قوله حسنة في الدنيا
اشارة الى ان في الدنيا
كان بصفة حسنة
قدمت عليها فان قلبت
حالا اما عن حسنة
ان جوزت الحال
عن المبدأ او عن
ضميرها في الخبر واما
جمعه من قبيل هيت
لك على ان يكون
المعنى هما في الدنيا
ولا محل لمثل هذه
الجملة لانها استيناف
ففيه ان البيان
الاستينافى قبل ذكر
منشأ السؤال في غاية
البعد (سعدى جلبي
على القاضي سجد

عمر و دواتلری و صحت و عافیتلری زیاده اولدقچه حقدن بعد و حجابلری و نار
 جحیمده درکات و عذابلری زیاده اولوب صورت نعمتده کور بن جمع محاسن
 حقیقتده سم هلاهل و عذاب الیم آجل اولور پس حسنه دنیا کفاره محالدر
 و دنیاده ایمان و ایقان و اعمال صالحه دن غیر حسنه بو قدر غیرلری
 مزخر فادرس اگر دنیانک و اگر آخرتک حسنائی مؤمنین اتقیا و محسنین
 اصفایه منحصر در و کفارک صورت و تلری صحتده ایسه روحلری مر یض
 و بلکه میتدر و بو تقدیرجه کفاره دنیاده صحت و عافیت دخی میسر اولوب
 جان و تن عافیتی دخی اتقیا و اصفایه مخصوص اولدی و فی الحقیقه تقوی
 و طاعت محسنلرک غذای روحی و صلوة و صیام بدتلرینک امراض مختلفه دن
 سبب سلامتی اولمشدر ایمدی بنم روحم (قل یا عبادی) تشریف ایله اولان خطاب
 مستطاب و هاب بر قوم معنی شانه در که مراد نفسلرین ترک ایدوب هوای
 طبعلری اوزرینه رضای حق اختیار ایتمش اوله ل تا که انلرک صفات عبودیتی
 درست اولوب اوزرینه قل یا عبادی اضا فتک رقی کشیده اولغه لایق اوله
 پس قنغی طاب صادق که حب ذات احدیتدن اوتوری معادات نفسنی اختیار
 قیلسه روز قیامتده عذاب حرمان و الم هجراندن امین اولور آه کیم خباثت
 نفس بسیار و مکایدی بی شمار در یعنی نفس دنی دنیا ایله آرام ایدر دائما حرام
 اردنجه یلر و متصلا مصیت اندیشه قیلر و طاعتده عسرت کوروب جمع حالده
 نکاسل و تکاهل ایدر طاعتده کاسه عجب ایدر عبادته یلتنسه ریا ایدوب کندوی
 خلقه کوسرتر آه بو صفات ذمیمه عیاذا بالله تعالی شول خصال سینه در که
 توفیق الهی رفع و ازاله ایتمز ایسه زوال ایماندن زیاده خوف اولور فلهدا
 حق جل و علا (یا عبادی الذین آمنوا اتقوا ربکم) دیوب تقوایی ایمانه
 ضم ایتمک بیوردی (ربنا آتینا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قننا عذاب
 النار) آه ای روح روان و بودنیاده بر قیاح کرن مهمان اولان خلان و اخوان
 بنده اولدر که طاعتده کندوی غایتله حقیر کوروب عجب ایتمه و دنیایه چشم
 فنا ایله باقه تا که آنکله الفت ایتمه و خلق عالمه عاجز و مسکینلک کوز یله نظر
 ایلمیه که حتی ریا و سمعه دن امین اوله و نفسنی کندویه عدو عدو ایلمیه تا که
 موافقتدن خلاص اوله و کندوی حقیقت اوزره بنده یله تا که قدم سری
 بند بند کیدن مطلق اوله پس بر عبد مستمندده که صفات مز بوره موجوده
 اوله اتولک ثمرات نقوایی بر فحواوی (للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة) دنیاده

صورت و سیرتی صحت و عافیتده اولور و ثناء مبرور و ذکر موفوری عند الشکور
مشکور اولوب کوکنده نور ظهور ایدر و وجه زیبا سنده صالحه سیماسی لمعان
ایدوب عقباده دخی (لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف
مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد) قول کریمی اوزره
کوزلر کورمدک و قولقلر ایشمدک و قلب بشره خطور ایتدک اجر بی حساب بولور
آه ای مؤمن مقبل و مستمع قابل اگر بز و وجهله تقوایه نه وجهله قادر
اوله بیلورز که اهل و عیال و امر معیشت ایچون نیجه و هم و خیال و استیلا
عساکر هموم طبعیه دن مملکت مشوش الحال اولمشدر دیو تقصیر و اهمال
کو ستروب من حیث التعمیر عذر ایدر سکن حق سبحانه و تعالی بیورر که تعمیر
ایله اولان تقصیر ایچون عذره بحال یوقدر (وارض الله واسعة) الله سبحانه
و تعالی نیک ارضی و اسعه در بس ترک اوطان و مفارقت سوء اخوان ایدوب تقوی
ایله عمل ایتک یسیر اولان بریره دخی هجرت ایدیکن زیر ا تارک تقوایه
قطعا عذر یوقدر مگر سزدن اول اولان انبیاء و اولیاء دخی بلاء عسرت
ایله مبتلا اولمیدلرمی اولدیلر و وطنلارندن هجرت ایدوب تقوی میسر اولان
اراضی مقدسه یه کیندیلر سزدخی اثر انبیا و اولیایه افتقا ایدوب بو بلاددن
برغیری بلاده نقل و حرکت ایدیکن کیم انده طاعات و عبادات اشتغالنه
قادر اوله سز و بز ضعیف از دیمه سز ننه کیم سورة نسا ده بو آیتک نظیری
واقع اولوب بطریق الحکایه حق تعالی بیورر (قالوا فیم کنتم قالوا کنا
مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها) پس
مولانا خداوند کار دخی * ع * عرصه دان انبیدار رفته اند * دیو بو معنایه
اشارت بیورر روی عن ابن عباس رضی الله عنهما (یعنی ارنخلوا من مکة
الی المدینة و اعملوا الاخرتکم) و قبل نزات فی مهاجر جری الحبشة و قبل نزات
فی جعفر بن ابی طالب و اصحابه (حیث لم یترکوا دینهم لم یزل بهم من البلاء صبروا
و هاجروا) پس بو آیت کریمه حضرت رسالت پناه علیه صلاوات الله ایله مکه دن
مدینه یه و یا خود اذیت مشر کیندن کمال ضجرت ایله متضجیر اولوب اذن
رسول ایله ولایت حبشه ده ملک نجاشی یه هجرت ایدن اصحاب رسول الله
حقنده نازل اولمشدر ولیکن فسادات و معاصی و فرت اوزره اولان بلاددن
دخی اتقیا نیک هجرتنه ترغیب وارد ر پس وقتا کیم حق جل و علا مؤمنین اتقیا
و محسنین اصفیایه اهل و اخوان و اموال و خاغان و اولاد و اوطان ترکنه

امر ایدوب و بر فحوای (لیز دادوا ایمانامع ایمانهم) زیادات احسان ایچون
 بلای افتراق اوطانه تحمل ایله ترغیب پیور دیسه کآن بعض عجزه یا الهی
 عجبامشقات مز بوره یه نیجه تحمل ایدلم ونه کیفیت ایله طاقاقت کنوره لم که
 یزده صبره طاقت یوق دیو واقع اولان سؤاله بطریق الجواب والاستیناف
 پیورر که (انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب) یعنی قوللرم مشقات
 مز بوره یه صبر اید یکن کیم مع الحصر والتحقیق لاجر صابر لک اجری
 روز جزاده حسابسز و بریلور ووزن وکیلسمز ادا اولتور اجرهم قوی یوفی
 قولنک مفعول ثانیسدر بغير حساب دخی اجر دن حال اولق اوزره موضع
 نصبه در ای کائنات بغير نهایت دیمکدر زیر اهرشی که تحت حساب داخل
 اوله لابد متناهی سدر وشول شیئه که نهایت اولیه حیطة حسابدن خارج سدر
 قال علی کرم الله وجهه کل مطیع یقال له کیلا و یوزن له وزنا الا الصابرون
 فانهم یمحنهم فیها) وروی انه (لما نزل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها)
 قال علیه السلام رب زد امتی فنزل (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
 کمثل حبة انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة) فقال رب زد امتی فنزل
 (انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب) فانتهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 وفی الحدیث انه (ینصب الموازن یوم القیمة لاهل الصلوة والصدقة والحج
 فیوفون بها اجورهم ولا ینصب لاهل البلاء بل ینصب علیهم الاجر صباحتی
 یتنمی اهل العافیة فی الدنیا ان اجسادهم تقرض بالمقاریض مما یوهب به اهل
 البلاء من الفضل) رواه الطبرانی فی معجمه وعنه ابونعیم فی الحلیة من روایة
 جابر بن زید بن عیاش رضی الله عنه کذا ذکره ابن العراق وابو مسلم
 پیور مشلر که ارض الله واسمه ایله توصیف اولسان ارض جنت اولسه
 یوتوجیهه منع بوقدر وذلك لانه تعالی امر المؤمنین بالتقوی وهی خشية الله
 ثم بین ان للقی فی الآخرة الحسنة وهی الخلود فی الجنة ثم ان ارض الله ای جنته
 واسمه کقوله (واورثنا الارض ننبأ من الجنة حیث نشاء) وقوله تعالی
 (وجنة عرضها السموات والارض) آه ای عارف بالله وصاحب دل آگاه
 ظهر قرآن عظیمی تفسیر ایدنلرک مرتبة غایاتی بودر که ایشدتک پس ارباب
 ذوق ووجدانک دخی تحقیقن استماع قیل که نه پیورر لر یعنی حضرت حق
 وفیاض مطلق ماسوادن اتقا ایدن وتعلقات کونیندن منقطع ویکنا اولان
 عباد خواصنی بوآیت کریمه ده خصال اربعة ایله وصفایتدیکه * بری ایمان

و بری تقوی * و بری احسان * و بری دخی صبر در پس اول عباد اصفیا که ایمانلری
 حد ثان ایله من غیر الاستدلال حق تعالی که ذاته صفاتیله معرفت واللهی
 الله ایله بلکدر و تقوالری دخی کوندن و نفسلرندن تجمرددر یعنی نفس و کون
 ایله حقندن مخجیب اولق خوفندن ایکیسندن دخی مجردلردر و احسانلری
 طریق ربوبیتندن شوائب حدودیته بعد الخلع اولان علم یقینلری در که
 مرتبه عیندر و صبرلری مواظبت احوال و کتمان کشف کلیده اولان
 استقامتلر یدر قیل (حقیقة الصبر ان لا يدعى الربوبية بعد الاتصاف بها
) (وارض الله واسعة) ارض قلوبدر که وسعت قلب وسع حق ایله در
 نته کیم بوندن اقدم وسعت قلب تحقیق اولمشدر پس چنان عارف بالله
 خصال اربع مذکوره ایله متصف اولسه آنک ایچون دنیاده و آخرتده
 اجر واردر دنیاده اولان اجری مواجید بدیهیه و واردات غریبه الهیه
 و فهموم عجایب خطایات ربانیه و بعد الکشف و قوف مشاهدات تجلیات
 ذاتیه در و آخرتده اولان اجری دخی بحار آزال و آبادده غوطه قیلوب فنا
 فی الذات و بقای الصفات دولته نائل اولمقدردر و یاخود ارض وسیعده دن
 مراد نفس مطمئنه در کما قال القاشانی (قل يا عبادي) المخصوصین من اهل
 العنایة (الذین آمنوا) الايمان العلمی (اتقوا ربکم) بمخصوصیاتکم (لذین احسنوا)
 ای انصفوا بالصفات الالهیه فعبده علی المشاهدة فی الدنیا حسنة لا یکنته
 کنهها فی الآخرة وهی شهود الوجه الباقي وجهه الکریم (وارض الله) ای النفس
 المطمئنة المخصوصة بالله لانقيادها له وقبولها لنوره واطمینانها الیه
 ذات سعة بتعینها لا تنقید بشیء ولا تلث فی ضیق من عادة و مأوف و امر غیر
 الحق (انما یوفی الصابرون) الذین صبروا مع الله فی فناء صفاتهم و افعالهم
 و سلوکهم فیه و سیرهم فی منازل النفس الواسعة بالیقین (اجرهم) من
 جنات الصفات (بغير حساب) ایددی بنم روح زمین فسیح نفس مطمئنه و ارض
 وسیع قلب عارف ایدیکی معلوم اولدی ائسه معنای باطنیسی بویله اولور که
 ای طالب تقوی و راغب احسان و صفا اولان سالک متلونلر اگر سزک
 صفا کره کدورت و وحدت کره کثرت کلور ائسه کوکله کیریکز و انوار محبت الهیه
 و تجلیات صفاتیله و ذاتیه ایله عرشدن اعظم اولان عرصه منیع قلبه واریکز کیم
 خلوت مجاهداتی ذوق ایدوب کدورتیکز صفوته و کثرتیکز وحدته و ظلمتیکز
 نوره و غیبتیکز حضوره مبدل اولوب توجهیکزده ثابت و صابر اولدیغکز ایچون

حق تعالی سزه مشاهدات انوار جمال لایزال ایله اجر بی حساب ویره ویاخود
دفع کثرات و کدورات ایچون بر خروای (یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعه
فایای فاعبدون) ارض الله واسعه اولان انبیاء عظام و وارث حقیقتلری اولان
اولیاء کرامک نفوس مقدسه لری جانبینه واروب صحبت شریفلریله مغنم
اولیکز کیم انلرده اولان کیفیت محبت سزه دخی اثر ایدوب قیخ وانکشاف
و قلب صاف ایله حقه عبادت حاصل اوله و بزائی قنده بولالم یزم شهریمزده
یوق دیوعذر و تقصیرایمیه سزرا عذر کز مقبول دکلدرانی بولمق و تحصیل
کالات ایتک هر بریکزک اوزرینه واجبدرس (اطلبوا العلم و اوبالصین)
مصدقجه الهک ارضی واسعه درهمان ترک او طان و خاتمان ایدوب
بولنجه سعی و کوشش قبل و اول طلبک ایچنده جان تسلیم ایت دیو بیوریلور
مولانا خداوند کار دخی * ع * عرصه دان انبیا را بس بلند * دیوب بومعنایه
اشارت بیورمشلردر آه کیم اول مسیره روح افزای انس واردات غیبیه
و حظیره قدس دلکشای تجلیات الهیه اولان مجالی قلوب انبیا و مرایای
دلهای اصفیانک فضای منبع ملکوت و صحرای رفیع جبروتیلرند اولان
* مشوی * دل نکرد دتک از عرصه فراخ * عرصه وسیعه و ارض
فسیحه دن دل تنک اولز یعنی علی الدوام مشاهدات تجلیات ذات
و مکاشفات انوار فیوضات الله منبسط و مسرور و شهود و حضورده اولوب
انس وحدت لرینه مزاجه کثرت و مضایقه غیریت تطرق ایلر و روضات
جانانلری برکزار شهود و شکوفه زار خلود در که * مشوی * نخل تر
آنجان کردد خشک شاخ * اول جنات عالیاته نخل تر خشک شاخ اولز یعنی
مدانات و قربات و مشاهدات و معاینات اشجارینک نخل موزونلری دائماً
ترو تازه طوروب اغصان مثمره یقینلری خشک اولز و اوراق معرفتلری صولم
و بعض نسخته نخل تر یرینه نخل تن واقع اولمشدر بو تقدیرجه معنی بویله
اولور که اول بستان شهو دده غرس اولتان نهال بدن مثالی و نخل تن
مکتسبلری ابدالآباد تازه و تر طوروب بذر محبتدن نمودار اولان شاخ طاعتلری
خشک اولز و اثمار اجر و حسنه لری دو کمن الحاصل داخل جنات عالیله اولان
نخل ابدان مؤمنین نائل حیات ابدیه اولوب زوال پذیر اولز اما شویله که سبب
وصول رحمت و باعث دخول جنت اوله حق داد جنبشی و یرمیه سن و قدم
صدق و تقوایی اول عرصه وسیعه به قومیه سن * مشوی * حاملی

نومر حواست را کنون * بواهمال ایله شمعی سن حواسکی حامل اولوب
 * مثنوی * کندو مانده میشوی و سرنگون * کندو مانده و سرنگون
 اولور سن یعنی اوجات قربات و درجات مدانته سبب وصول اولان جناح
 عروجی حصوله کتور ممکله پسمانده و پیش رانده و اسفل سافلین طبیعت
 و نار بعد بشریتده سرنگون و مغبون و روز جزاده منکوس الرأس اولور سن
 و دنیاده دخی متابعت نفسانیه ضیقندن آزاده اولوب بار کرانندن چونکه
 و بورغون اولوب و اعصاب و جوارحه رخا کلوب غلبه نوم ایله او یومغه
 بشلور سن ایلمی حالات مزبوره اجمال افعال حواسدن اولشدر مثلا مشاهده
 قیلر میسن * مثنوی * چونکه محمولی نه حامل وقت خواب * چونکه
 وقت خوابده حامل دکل محمول سن پس بورغونلق رفع اولوب * مثنوی *
 ماندکی رفت و شدی بی رنج و تاب * مانده لك کیتی و بی رنج و مشقت
 اولدک زیرا خواب دخی غذای تن و راحت بندر فی الحقیقه ایکی اوج کون
 او یقوسن قالله حل ثقیل حواسدن کمال ضعف و تکسل کلور پس روح روان
 حالت نومده قیود بشریه و حجب حواس حیوانیه دن فی الجمله مجرد و یکتا
 اولغله برزخ شالیده مشاهدات انواع موجودات و معانیات اصناف مکونات
 ایدوب عرصه فراخ ملکوتی بی قنور و بی قصور سیر و تماشا قیلور ایلمی بنم
 روح حل حواسدن خوابده خلاص اولدیغک عین الیقین بیلد کسه
 * مثنوی * چاشنی دان تو حال خواب را * پیش محمولی حال اولسا *
 اولیا نک محمولی قنده خواب حالنی سن بر چاشنی بیل و انمودج قیل یعنی
 عوام الناسک حواس بشریه دن حالت نومده خلاص اولسی خواص
 عباد اللهک حالت یقظه لرینک انمودجیدر زیرا عارفان آگاه و مجذوبان
 الهی نک قلوب صافیله لرینه استیلای علایق اخوان و اوطان و تعلقات
 اکواندن مجرد و رسوم علم و علل و اسباب و اعتبار سعی و ادراک رخص
 و فتوردن تفرّد کلوب حضرت جمده محور رسوم ایله بلافارق و عین جمع
 احدیتده غیب و محق اولوب و سیما عین حالده احکام عملارینه و کشف نور
 ذاته اشارت لرینه و شهود جمده شواهد جمعلرینه محو و غرق واقع اولغله
 براق مکاشفات و رفرق جذباتک محمولی اولوب قید تعینان آزاده و جمع
 حالده آسوده لدر زندهار بونیجه ممکندر دعه و کرامات اولیا به منکر اولمه که
 * مثنوی * اولیا اصحاب کهنند ای عنود * در قیام و در تقابل هم رقود *

اولیا اصحاب کهف در ای غنود قیامده و تقلیده انلر اراقده و ناملر در نیکیم قصه
 اصحاب کهف بوندن اقدم ایکی محله تفصیل اولنوب تکراردن مستغنی اولمشدر
 پس عارفان بالله اولانلرک دخی مانند اصحاب کهف کمال حسن و طراوتلرندن
 ظاهر لر بنه منتشر اولان انوار قربت و حشت نومانن رفع و ازاله و صورتلرنده
 تبادر ایدن لطائف نعمات جسدلرین روحلری و روحلرین جسدلرله متحد
 اتمکله کمال لطافتلرندن و عین بصیرت لرینک انفتاح و احساسات صوریه
 و حرکات ارادیه لرندن برخوای (و تحسبهم ابقاظا) انلری آلوده بشریت
 ظن ایدرسز ولکن بر موجب وهم رقود انلر بخوه جذباته غنوده و حیات
 رقودده آسوده اولوب سزایسه انلرک حقیقت حاللرندن غافل ایکن بز انلری
 اویانق کوریورز دیرسز هیهات هیهات که سز انلری کوره سز کما قال
 تعالی (و تر بهم ينظرون اليك وهم لا يصرون) ائدی ای طالب حقانی
 اول عارفان ربانی قرب القربده قرب قریدن غائب اولوب اسفار آزاله
 کیمش لردر و بلاد آباده هجرت اتمکله آفات و اوقاتده اولان هر بر دملرنده
 بر ترقی و تجلی و هر بر نفسده بر مقامدن بر مقام اعلايه نقل و حرکات واقع
 اولوب برخوای (قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن) ✽ مثنوی ✽
 می کشد شان بی تکلف در فعال ✽ خدای متعال انلری بی تکلف فعاله چکر
 یعنی بی اختیار انلری افعال حمیده و اعمال پسندیده به سوق و جذب ایدر
 مع هذا اول کلزار و حدثك عنادل شوریده لری اولان ارباب جذبه و محبت
 ایسه ✽ مثنوی ✽ بی خبر ذات الیمین ذات الشمال ✽ جانب یمین و طرف شمالدن
 بی خبر لردر یعنی بحار جذبات احدیته بروجهله غرق اولمشلرکه اگر چه توفیق
 ربانی ایله انلردن سر صدور ایتیموب جمیع اقوال و افعاللری حمیده نمایان
 اولور ولکن کمدیلری خیر و شرفیندن آزاده و بی خبر لردر جق جل جلاله
 ایسه اول عاشقان مجذوبانی کاه فنا و بقا و کاه کشف و احتجاب و کاه تجلی
 و استتار و کاه جمع و تفرقه و کاه جهت فضیلت و کاه بی جانب طبیعته تقلب
 ایدر فلهنذا حضرت مولانا تفسیر ایدوب بیوررلر که ای مستمع قابل ✽ مثنوی ✽
 چیست آن ذات الیمین فعل حسن ✽ اول ذات الیمین نه در فعل حسندر
 ✽ مثنوی ✽ چیست آن ذات الشمال اشغال تن ✽ اول ذات الشمال نه در
 اشغال تندر یعنی بحکم البشریه اکل و شرب و مسکن و ملبس ایچون
 بقدر الکفایه اولان مشاغل جسمانییه در حال آنکه انلرک جسملری دخی

نور او بوجذبات رحانیه اول عباد اصفیائی بحار اولیت و دریای آخرت غرق
ایدوب نفس سبحانی ایلہ ذات یمین ازل و ذات شمال ابدہ تغلیب ایتمکده در
و کذلک رؤیة افعال دن انوار اسما و انوار اسمادن انوار صفاتہ و اندن
انوار ذاتہ تحریک ایدوب هر نفس سده بر عالم صفتن بر عالم صفتہ نقل ایدر
و جمیع حاله تجلیات ذاتیہ سیلہ بین الصفتین انلرایله معا سیر ایدر و صکارای
آزال و آباد ده ر و حایرله دور ایدوب انجم عقلارنی افلاک حقایقینده اداره
ایدر و همچنان بساتین علوم غیبیہ مجهولہ سنده دخی انبیا و اولیاسنک
اسرار بله تفرج قیاب بده بحر و حدانیتہ القا ایدوب طوفان کبریا نك
سیولی انلری قاموس بقایه ر بوده قیلور و سر اسرارای ایلہ کاه نکره قدم
و کاه معرفت بقایی مشاهده ایدر و ب دریای محیط ذاته کم اولور و تقلبدن
قالور پس بونلرک نه و جهله مقربان در کاه و عارفان بالله اولدقلری معلومک
اولدی ایسه انلردن اقتضاه بشری به متعلق مشاغل جسمانیه صدور ینه تعجب
قیلہ زیراً * مثنوی * می رود این هر دو کار از انبیا * بوهرایبکی کار انبیا
علیهم السلام دن صدور ایدر یعنی اگر اعمال روحانیه و اگر افعال جسمانیه
وجوده کاور ولیکن * مثنوی * بخیر زین هر دو ایشان چون صدا *
انبیا و اولیا مانند صدا بوهرایبکیدن بی خبر لر در زیراً صدا مقابله مصوتده
و اقع اولان جسم صلیدن استماع اولنان انعکاس صوتدن عبارتدر پس
هم ایشلیه و هم ایشلدیکنه شعوری اولیه بونیچه متصور در دینور ایسه انلرحب
ذاتی به بروجله پیوسته اولمش لر در که * م * ما چونایم و نوا در ماز تست *
ما چو کوهیم و صدا در ماز تست * مصداق بجه * مثنوی * کر صدایت
بشنواند خیر و شر * کوه بلند اگر چه خیر و شر واقع اولان صدایی سکا ایشدیر
ولیکن * مثنوی * ذات که باشد زهر د و بخیر * کوه پر صدا هرایبکیسندن بخیر
و خیر و شر دن بی شعور اولوب بلکه کوه دن استماع اولنان صیت و صدا
بر صدا اید بجنک نقش کلمات و پرنو عبارات ایدر یو خسه کوهک کند و سندن
شعور ایلہ دکلدر کذلک انبیا و اولیا و عرفا و اصفیائک طور سینای هستی نمای
وجود بی بودلری غلبات جذبات ربانیه و صدمات تجلیات ذاتیه دن مد کولک
و متلاشی اولمغله اضافات عدمیه و اعتبارات و همیه اولان نمود صور
کثرات بی بودی مرتبه و احدیتده نعت وحدت ایلہ مشاهده ایدوب احکام
بشریه لری بکلیتہا مضمحل اولشدیر پس کون جامع اولان کوه ناسوتی لر دن

هر نه قول و فعل که مسموع و مشهود اوله بر مصداق (کنت سمعه و بصره و یده و رجله) بطریق الانعکاس اقتضاء رحمانیدر یعنی اگر چه کیم انلرده دخی لازمه بشریه دن اولان خواب و خور و تقرب نسوان و بونک امثالی احوال ظهوری واقعدر و لیکن قلب پرفقوح و سر رو حلری تجلیات جمال نمای و حدته برو جهله مرآت مجلی اولمشدر که صورت بشریه لرندن وجوده کان جمیع اقتضای خقانی اولوب نفسانی دکلدن و نفسلرینک انده مدخلی یوقدر و مستلزم خطاب اولان (انا و نحن و انت و هو) اعتباراتی دخی محو اولمشدر زیرا جناب حضرت احدیت اگر حقیقی و اگر اعتباری جمیع کثرتدن منزله و معرا اولوب اعتبارات و اضافات بزه نسبت ایله در بس مرتبه وحدته تغایر و تمایز مطلقا مرتفع اولدیه صدورایدن افعال و احوال ظهورات الهیه دن اولوب کوه هستینک اندن شعوری اولیوب منصوردن استماع اولئان انا الحق کلامی کی من حیث الانعکاس صوت و صدادر محمود شبستری نه زیاده بشدر ❖ کلشن ❖ هر آنکوخالی از خود چون خدا شد * انا الحق اندرو صوت و صدا شد * شود باوجه باقی غیبره هالک * یکی کردد سلوک و سیر سالک * وجود خلق و کثرت در نمودست * نه هر چه آن نماید عین بودست * الحاصل نه تطویل کلام ایله لم که ذکر اولئان حالات ذوقیاتد را اگر سندخی بر مرشد مکمل فیوضات تجلیستندن مستفیض اولوب وجذبات رحانیه هستی موهومک ر بوده قیلوب زجاجة قلبک مرآت جمال نمای سبحانی اولدیه تقریر اولئان معنایی فهم و ذوق ایدرسن و الاوهم و خیال و شک و کجاندن فتنه خلاص اولور سن فلهدا اول یار مهربان دخی یوسف علیه السلام حسن جالن تماشایمک ایچون یوسفه ارمغان آینه عرضه قیلد یغن بیان ایدوب مولانا خداوند کار اشبو شرح شریفک تحقیقنه تحریک زبان ایدرل

❖ جواب گفتن مهمان یوسف را علیه السلام که آینه آوردت ارمغان ❖
❖ تاهرباری که دروی زکری روی خوب خوش را بینی و مرآید کنی ❖

یوسف علیه السلامه مهمانک جواب سو یلسیدر که سکا ارمغان آینه کتوردم تا که هر باری که مرآه نظر قبله سن کند و روی خوب یکی کوروب بنی یاد ایله سن یعنی آفتاب برج کنعان و شاه خوبان افسان و مصر دله سلطان فرمان ران اولان یوسف علیه السلام ایله مهمان مهربان میانشده بوقدر

کلمات جواهر نکات کذران ایتد کدن صکره * مثنوی * گفت یوسف
 هین یاور ارمغان * یوسف علیه السلام یار مهر بانه ایتدی آگاه اول ارمغان
 کتور و کندوی زمهره مقبولانه بتور * مثنوی * اوز شرم این تقاضازد
 فغان * اول مهمان مهربان بوتقاضا نك شرمندن فغان ایتدی یعنی
 یوسف خوب جلال کندویه لایق ارمغان ایستد یکندن استخیا قبول و انواع عجز
 و افتقار ابله نیازدوب * مثنوی * گفت من چند ارمغان جسم ترا *
 ایتدی ای یوسف جان و جان جان جان بن سنك ایچون بسیار و بسیار ارمغان
 طلب ایلدم ولیکن * مثنوی * ارمغانی در نظر نامد سزا * سنك شانکه
 لایق نیم نظر مه بر ارمغان مناسب کلدی یعنی یوسفدن مراد اول محبوب
 بی مثل اولان خالق العباد در که عاشقان باصفادن ذاتیه لایق تحفه اهداسی
 تکلیف اولدقدقه عاشق بیچاره غرق عرق شرمندی اولوب * بیت *
 در جهان تحفه اگر به زدل و جان بودی * ارمغان در جان مرا آن بودی *
 مفهوم نتیجه ایتدی ای سلطان دوجهان موجودات عالمه چشم بصیرتله نظر
 ایتدیکمده هر برشته نظیر بسیار و بارگاه بی نظیر کده نظریه دوش اولان چله
 اشیا دن بهتر و اعلا زینی بی شمار بولوب پس درگاه جلالت بارگاهکه سزاوار
 بر تحفه و ارمغان اولدیعنی محقق یللوب بالاخره کندی کندیمه ایتدم ای
 دردمند بیچاره و عاشق آواره * مثنوی * حبه را جانب کان چون برم *
 جانب کانه برجه بی ارمغان دیونجه ایلدم * مثنوی * قطره را سوی عمان
 چون برم * و جانب عمانه بر قطره بی تحفه دیونجه کتورم ومثلا * مثنوی *
 زیره امن سوی کرمان آورم * کر پیش تودل و جان آورم * اگر سنك پیش
 سعادتکه دل و جان هدیه سن کتورم همان ولایت کرمان جانبته کون هدیه
 ایلتمک کبیر مع هذا کر مائک دشت و صحراسی کون ابله مملود در پس یکدانه
 زیره کرمانه ارمغان اولورمی واکه هیچ فرد رغبت کوستوب ارمغان کتورمش
 دینورمی پس ای موجد اکوان و خالق املاک انس و جان اقلیم ابدانده چله دن
 ذی قیمت دل و جاندر اول ایسه سنك صحرای جبروت و فضای ملکوتیکده
 بی قدر و قیمت و کمال و فرت اوزره اولوب مملکت ابدانده معتبر اولان دل و جان
 دخی اول جانبدن کاشدر بوتقدیرجه سنك درگاهکه بومقوله شی * حقیرنه وجهله
 ارمغان اولور ارمغانده ایسه غرابت کر کدر که حتی محل قبول و حیزر اجابتده واقع
 اوله الهاملکا پادشاه بوقبیر نابود و لاشی * مقفودک سکا لایق نه ارمغانی اولسه
 کر کدر که * مثنوی * نیست نمی اندر بن انبار نیست * بر تخم یو قدر که

بوانبارده اولیه یعنی برخالق حسن و فعل مستحسن بوقدر که انبار قدرت و بحر
 زخار مشیتکده اولیه پس مملکت ایجادده بولنمیان و سنک شان یچونکه لایق
 اولان ار مغان ❖ مشوی ❖ غیر حسن نوکه آنرا بار نیست ❖ سنک حسن
 و جمالکدن غیر ی دکلدر که اکایار و نظایر بوقدر الحاصل نه صفاتکه شبیه
 ونه ذاتکه مثیل واردر بلکه ذات و صفات جمیع مخلوقات سنک ذات و صفاتک
 نور ینک عکسیدر که بحالی کثرات و مرایای مکنونده ظاهر اولمدر ❖ شعر ❖
 و ماهی الا ان بدت بمظاہری * فظنوا سواها و هی فیها نجات * پس ای یمنال
 لایزال و ذوالجلال و الجمال ❖ مشوی ❖ لایق آن دیدم که من آینه ❖
 انسب و احری و البی و اولی انی کوردم که بونمود بی بود بوقلق آینه سنی ❖ مشوی ❖
 پیش تو آرم چون نور سینه ❖ نور سینه اهل صفا کی سنک پدشگاه احدیت و درگاه
 وحدتکه کتوردم ❖ مشوی ❖ تابینی روی خوب خود در آن ❖ تا که سن
 روی خو بکی اول مرآت مصفاده کوره سن ❖ مشوی ❖ ای تو چون خورشید
 شمع آسمان ❖ ای محبوب بی مثال سن آفتاب چارم آسمان کی نور آسمان حقیقت سن
 و نور جمال ذاتکی ذاتکدن غیر بسی بلکه قادر اولمز و کثراندن بر بسی سنک
 ذات احدیتکه بول بولمز و سالک راه اله چار میخ طبع و هوادن مجرد و دیده قلبی
 نور و حدایت یله منور اولماد فیه جمال (الله نور السموات و الارض) مشاهده سنه
 قادر اولمز * بیت * هم بچشم دوست دیدم چون جالش جلوه کرد * کا آفتاب
 از مشرق هر ذره تابان گشته بود * حقا که حقه و واسطه اشیا یله عارف اولمق
 ابستین جاهلدر بلکه عارف حقیقی اولدر که اشیا بی حقله یله اعمدی هستی حقه
 مرآت نیستیدن اعلی ار مغان اولدیغی مقرر اولد یسه انوار آفتاب ذات و اشیه
 پرتو تجلیات صفاتک انعکاسنی تماشا قلم غیچون ❖ مشوی ❖ آینه آورد مت
 ای روشنی ❖ آینه کتوردم سکا ای روشنی ❖ مشوی ❖ تا چو بینی روی خود
 یادم کنی ❖ تا چونکه کند و بوزک کوروب بو عاشق بی وجودی یاد ایلیه سن زیرا
 عند ارباب البصیره مقرر و معلوم و محقق و مفهوم در که صاحب جمال اولان
 محبوب بی مثالک حضر تنده مرآت جمال نمادن ذی قیمت بر نسنه بوقدر مثلا
 صدهزار جواهر قیمتدار اولسه خزینه و صند یقده حفظ اولوب محبوب مادر
 زاد اولانلر حسن و جالنی جواهر الیه تزئینه رغبت ایتمزل فلما مرآت جمال نمای
 مواجهه لیدن دور طو تبوب و روی مرآت غبار کلدیکن پسند ایتموب وجه
 مصفا سندن از ال غباره کنی ذاتیله قیام کوسه تبوب اطراف آینه بی اکام

پیرهنلریله سـیلرلر و مستقرا تجلیه ایدرلر پس اول ایزد متعال و جیل بی مثال که
 (ان الله جل جلاله) مفهومی انک وصف شانیدر لاجرم اول معشوق بی بدله
 تحفه مقبوله بهر آینه آینه در پس ای مهمان جان و یار مهر بان همان طورمه که
 * بیت * تو مظهر مرآت خدا آمده * آینه وجه کبریا آمده * دیوب * بشنوی *
 آینه بیرون کشید اواز بغل * اول یار مهر بان رسم ارمغان آینه بی قوا تو غندن
 طشمره چکدی زیر * مثنوی * خوب را آینه باشد مشتغل * خوب رو اولانه
 محل اشتغال آینه اولور آه ای سالک راه و دل آگاه * کلشن * چو چشم
 سر ندارد طاقت و تاب * توان خورشید تابان دید در آب * از و چون روشنی
 کتر نماید * در ادراک تو حالی می فزاید * مضمونجیه نور چشم ظاهر مقهور
 نور قاهر اولوب تاب نور آفتاب عالمتابه قادر اولمادبسه بر جرم صقاله
 قبولی مانند آب آفتابه مقابل طوثرلر که رؤیت نور آفتابه طاقت کتوره زیرا
 مانع نور آفتاب اولانینه اشعه نور آفتابدر پس مانع رؤیت اولان فرط
 روشنی نور آفتاب آب صافیده کتر تاب اولمغلیله ادراک مبسرا اولدبغی
 کبی * شر * کالشمس ینعک اجنلاؤک وجهها * فاذا اکتست بریق غیم
 امکنا * مصداقجیه نور مطلق هستی مطلقه مرآت نیستی مقابل اولمادقجه
 هیچ وجهله مدرک ومشهود اولمبوب عدم آینه وجود اولدیغیچون مظهر
 نور ذات ستار و مرآت تجلیات صفات غفار اولان مولانا خداوند کار بیوررلر که
 * مثنوی * آینه هستی چه باشد نیستی * آینه وجود مطلق نه در یوقلقدر
 فاذا کان كذلك دیده بصیرتکدن پرده کثرت وغیم انانیتی ازاله ایدوب
 * مثنوی * نیستی بر کر تو ابلیه نیستی * اگر ابلیه دکلسک وجود مطلقه یوقلق
 آینه سن ارمغان ایلست زیرا * مثنوی * هستی اندر نیستی بتوان نمود * و اراق
 یوقلقده کورلک ممکن اولور آه ای سالک راه مغربی نه خوب دیمشدر * شر *
 اگر زروی براندازد اونقاب صفات * دو کون سوخته گردد زتاب پرتو ذات *
 به پیش تاب تجلی ذات محشود * جهانکه هست عیان کشته از فروغ صفات *
 دلانقاب برافکن زروی او و مترس * از آنکه سوخته کردی بآتش سجات *
 از بن هلاک میندیش و باش مردانه * که آن هلاک بود موجب خلاص
 و نجات * اگر تو محو نکردی بجاشود مثبت * تو همچو خویش طلب کر طلب
 کنی اثبات * حقا و دروغ بردلده که غبار هستی اوله انک صفای نور جمال نیجه
 کوره بیلور و بردل که انک آرامی دلارام ایلله اوله بلزم که نه سبیدن بی قرار اولور

پس همچو مدار فلک مرکز توحیدده دوران ایستد استرسک هستی عاریتدن
 مبرا و غنای دنیادان معرا اولوب فقر و فنا اختیار قیل که اول وجود باقی سکا
 نظر ایلیمه زیر اول غنی مطلق نظری کدالینه در مثلاً مشوی * مالداران
 بر فقیر آردن جود * مالدارل فقیر اولانه اظهار جود ایدرل آه ای پادشاه
 دوجهان بوفقیرو بی کس لک سندن غیری کیمی وارد ر ای غنی مطلق * شعر *
 چه باشد اگر ز آنکه تو کاه کاهی * کنی سوی افتاد کانت نکاهی * چه خوش
 باشد ارز آنکه چون من کدارا * نکاهی کند همچو تو پادشاهی * خلاصه کلام
 وجود خارجی به نسبت محض عدم و علم حقه عدمیت اوزره ثابت اولوب
 هرگز وجود عینی ایله متحقق اولیان عدم اضافی که ماهیات ممکنه و صور
 علیه در آینه هستی مطلق اولمشدر در نور وجود مطلق بحسب قابلیت و بقدر
 استعدادات اول مرایای ذنده بیدار اولوب عکس تابش صفاتی آینه
 عدم اعیاندن اظهار ایدوب ماهیات ممکنه در روز ایدر و انلک آثار و احکامی
 وجودده ظاهر و وجود اعیان معدومدر و مانند مرآت مرئی اولوب نظر دن
 مفقود در محمود شبستری دخی بومعنائی تأیید ایدوب نه خوب دیشدر * نظم *
 عدم آینه هستیست مطلق * کز و پیداست عکس تابش حق * عدم چون
 کشت هستی را مقابل * درو عکسی شد اندر حال حاصل * آه ای دل آگاه جمیع
 اشیاءک ظهوری بر مصداق (لاشیاء انما تتبین باضدادها) ضدیله در فاما حقدن
 غیری بر موجودیو قدر که حتی وساطت تضاد و مماثلت ایله سبب ظهور حق اوله بلکه
 اول ندوضدی اولیان واجب الوجودک نور وجودی شاعل جمیع ذرات
 کائنات اولوب اجلی و اظهر جمیع مفهومات و بدیهیات بر ثواب آفتاب وجود
 مطلقدر و لکن کمال ظهور و غایت وضوحندن مخفی و مستتر کورینور ابدی
 حقدن غیری وجود اولدیسه بزم عجز و افتقار من آینه قدرت و مرآت
 غنای وحدت اولوب اشیاضدیله نمودار اولمشدر و بری برینه آینه دوشمشدر
 مثلاً شب اولسه روز نه در بلغم و نور اولسه ظلمت کورنمز و فقیر اولسه
 غنی کیم در فهم اولنزدی فلهذا مولانا خداوندکار دخی اضدادک بر برینه
 مرایای متکثره واقع اولدیغن بیان ایدوب بیوررلر که مشوی * آینه صافی
 نان خود کرسنه است * بانک مرآت مصفا سی خود کرسنه در و همچنان
مشوی * سوخته هم آینه آتش زه است * سوخته دخی آتش زنه ک
 آینه سیدر یعنی چقماغک اثری قاوک وجودنده ظهور ایتکه قار چقماغک

مرآتی و خلوت کرسنه به معلوم اولغله کرسنه دخی تانه آینه در و بالجه
 * مثنوی * نیستی و نقص هر جایی که خاست * هر قنده که کسر و نقصان
 و فقر و نیستی نمایان اولدی لاجرم اول فقر و فنا * مثنوی * آینه خوبی جله
 پیشه است * جله صنایع کوزللیکی آینه سی اولدی زیرا که صنعتی بیلیانه
 تعلیم ایدرلر پس صنعتک خوبلغی بلم دین ناقصک آینه احتیاجنده و مرآت
 نقصانده جلوه کراولور و الیبلورم دینه نه تعلیم اولور مثلاً * مثنوی *
 چونکه جامه چست و دوزیده بود * چونکه جامه درست و لطیف دیکمش
 اوله * مثنوی * مظهر فرهنگ درزی چون شود * درزینک صنعت
 و کمالک نیجه مظهری اولور یعنی مادامکه جامه بچامش و بیکلامش اولیه
 درزیانی بچوب دیکمز پس صنعت خیاطه مرآت اولان جامه نادوزیده در
 و کذلک * مثنوی * نازا شیده همی باید جذوع * اخشابک بوداقلری
 یونلماش کرکدرکه * مثنوی * نادر و کر اصل سازد یافروع * ناکه نجار
 اصل دوز و یافروع ایلیه یعنی تراش ایدوب کینی یوققه ایده و کینی اساس
 بیت اولغیچون اصله ملحق ایلیه ایددی تراشیده و موزون اولان اخشابک
 دروکره احتیاجی بوقدر پس مرآت صنعت نجار اولان اخشاب نازا شیده در
 و کذلک * مثنوی * خواجه اشکسته بند آنجارود * شکسته بند اولان
 خواجه اول محله کیدرکه * مثنوی * که در آنجای اشکسته بود * که
 اول محله بای شکسته اوله پس برخوای (اناعند المنکسرة قلوبهم) اول جلیل
 و جبار و مظهر نور ذات و صفات اولان مرشدان اخیار و خواجکان احرار
 دخی شول عبد مستمند و طالب درد منده نجلی ایدرکه انک قلبی منکسر اولوب
 فقر و فنا اختیار ایش اولمزیرا * مثنوی * کی شود چون نبست رنجور و نزار *
 آن جمال صنعت طب آشکار * چونکه برکسته رنجور و نزار و ضعیف و نزار
 اولیه صنعت طبک اول جمال باکالی فحن آشکار اولور اولمز پس مادام که
 برطالب طریقت کندی بی عجز و قصور ایله حقیر و خوار و امراض ماسوا ایله
 شکسته پای و رنجور بیلله طیب حاذق و عیسی دم مشفق اولان اولیاء
 اصفیاءک خوب جمال تربیه لری ایده نه وجهله ظاهر اولور یعنی اولمز * شعر *
 بیا بیا که غریبیم و عاشقیم و نزار * بیا بیا که نداریم بی تو صبر و قرار * بیا که بی تو
 زافراط آرزو مندی * مرا دلست درو صد هزار شعله ناز * همیشه خاطر فاتر
 بود ذکر شامت * برین حدیث کوا هست عالم الاسرار * آه ای سالک راه

و طالب الله ❖ مثنوی ❖ خواری و دونی مسها بر ملا ❖ گریاشد کی نماید کییا ❖
 اگر مسلك خوار لکی و اعتبار ده دونلکی خلقه آشکاره اولیایدی اثر کییا چن
 ظاهر اولوردی پس نحاسك وجود خواری و حقیری تأثیر اکسیره مرآت واقع
 اولدی كذلك سنك نحاس بشریت و مس نفسانیتك دخی ادناس ماسوا الیه
 خواری و حقیر اولماسه نظر اکسیر اولیا پوته قلبك القاء جوهر جذبات ایتكله
 نفسك مطمئنك مرتبه سنه فنده وارردی و قلبك زرخالص کی پوته عشقه
 قال اولوب چخان مرآت مصفا اولوردی پس بوقدر کالاتك ظهور نه آینه
 اولان اول کسر و نقصان اولدیه اشبقاعده مقننه مضبوطك اولسون که
 ❖ مثنوی ❖ نقصها آینه و صف کمال ❖ نقصانلرا جرم آینه و صف
 کمالدر ❖ مثنوی ❖ و آن حقارت آینه عن وجلال ❖ و اول خواری و حقیر لکل
 مرآت عن وجلالدر ❖ مثنوی ❖ زآنکه ضدر ا ضد کند پید ایقین ❖ زیرا که
 تحقیق قافیقنا ضدی ضد آشکار ایدر ❖ مثنوی ❖ زآنکه باسر که بدیدست
 انکین ❖ زیرا که عسل سر که الیه مین اولور و فی الحقیقه حلاوت خوضتله
 و وصات فرقت الیه و وحدت کثرت الیه ظاهر اولور نور ذاته و اصل اولیمان
 حلاوت و صاتی نه بیلور و هر ارت فرقتی نیجه فهم ایدر و تجلیات ذاتیه الیه محو
 وجود امتحان کثرات ماسوایی نیجه تمیز قیلور پس هر شی ضد یله متمیز اولور
 خلاصه کلام ای سالک سعادت انجام علی هذا القیاس ❖ مثنوی ❖ هر که
 نقص خویش را دید و شناخت ❖ هر اول دل بیدار و طالب بر خور دار که
 کندونك نقصانی بیلدی و اکدی طریق توحیددن بهره دار اولوب ولا جرم
 رکاب سعادت پانهاده اولوب ❖ مثنوی ❖ اندر استکمال خودده اسبناخت ❖
 کندی استکمالنده ده اسبه همت الیه چایدی یعنی قوم تاتار صبارفتار اسبک
 برینسه بنوب و اون رأس اسبی یدکنه آلوب نیجه کونلك مسافه بعیده اولان
 محله برکونده نه وجهله چا پارسه درگاه سبحانی و بارگاه عارفان ربانیده کندی
 تقصیراتی و نفس ناقصه نك عجز و قصورن فهم و اذعان ایدن طالبان و سالکان
 دخی شویله که جبهه نیازی عتبه چاره سازه قویوب روی انقیادی زمین اطاعته
 وضع ایلویه و بنده دخی علم و معرفت و کمال و زاهت وارد در دیواظهار لیاقت ایتیوب
 دائما تواضع و مسکنت و ذل عبودیتدن خالی اولویه هر آینه استکمال وجوده
 مهتدی اولوبده اسبه جذبات و رفرف تجلیاتله منزل مقصوده چاوب و آن
 واحد ده عقبات کثرتی طی اید و ب بلاد طیات انوار ذاته و اصل اولور

وکنندیده وجود کورن عنودر اول دولتی فتنه کورر نکیم مولانا خداوند کار
 بیورر * مثنوی * زان نمی پرد بسوی ذوالجلال * کندیده نقصان بین
 اولمیان اول بطی وغین جانب ذوالجلاله اول سبیدن پرواز ایلز که
 * مثنوی * کوکائی می برد خود را کمال * اول کندی بی اهل کمال کان
 ایدر پس یوقلوغن بیک اتوار ذات وجود مطلقه مهر آت و نقصان کورمک
 واسطه نیل کالات و رابطه مصادفه تجلیات و کندی بی کامل زعم ایتک سبب
 دوری موجد مکونات اولد یغیچون کاشف اسرار دیومی مولانا جلال الدین
 رومی بیورر که ای مسکین وغین * مثنوی * حلتی بدترز پندار کمال *
 پندار کالدن بدتر بر علت * مثنوی * نیست اندرجان توای ذو دلال *
 سنک جانکده یوقدر ای کبر و ناز صاحبی اولان بی نیاز پس بو علت مهلهکدنک
 ازاله سنه نه چاره دیرایسک * مثنوی * ازدل و از دیده ات بس خون رود *
 سنک کوز کدن و قلبکدن خون بسیار کیتک کر کدر که * مثنوی * تاز تواین
 معجبی بیرون شود * حتی سندن بو خود پسندی و معجبی طشره اوله و قلبکدن
 علت پندار زائل اولوب صحیح و سالم اوله آه ای روح مقدس مولانا و یاسر
 انبیا و اولیاء آه و این و ناله و حنین ایتساک نه ممکندر ایشین لطف و کر مکره
 قالب قاسمک بوشهری ورد زبان و مونس جائمز اولمشدر * شعر * سینه
 مجروحست و عقل آشفته خاطر بی قرار * دیده کریانست و جان مشتاق و دل
 امید وار * آه درد آلود دارم چون نالام آه آه * جان غم فرسوده دارم چون
 نکرم زار زار * کفت خاک راه من شو پای بر چشمت نهم * خاک شد چشم
 رهی بر شاه راه انتظار * جان باقی عشق می بخشد حیات از عشق جو * جان
 جاویدان نکوتر یا حیات مستعار * شاهدان اندر میان زاهدان تدبیر چیست *
 قاسمی جو پای کلی هرگز نیندیشد زخار * آه ای ضعیف بیچاره و غم هجراله
 بر باره زنهار و زنهار علت پندار کالدن استعاده و غیاث المستغیثه استغاثه دن
 خالی اولیه سن که بر موجب (خلقتنی من نار و خالقته من طین) * مثنوی *
 علت ابلیس انا خیر بدست * علت ابلیس (انا خیر منه) دیمسی و خرفسادن
 ذوق چشان اولماغله آدمه سجده قلیوب امره مخالفت اتمه سی و کندی بی
 اعلا بیله سی اولمشدر ابدی غافل مباح که * بیت * هر که باشد چنین
 ز نسل و بست * کرزوم و زشام و زریست * مضمونجیه * مثنوی *
 وین مرض در نفس هر مخلوق هست * بوانا خیر منه مرضی هر مخلوق ک

نفسنده موجود در ای نفس مریضه حاشایند. بوعات بوقدر دیمه
 * مثنوی * کر چه خود را بس شکسته بیند او * اگر چه اول نفس تعین
 بسته کنندی بی شکسته کورر یعنی عبادتی عادت و ریاضت و مجاهده به الفت
 اید و ب انواع علم و معرفته مصادفه ایتمکله وحدت و کثرت و نور و ظلمت و نیستی
 و هستی اصطلاحاتن یلوب کا نه کنندی بی شکسته بسته کوستر و لیکن کنندی بی
 شکسته کوسترمه سی و مجاهده و ریاضتی نفسنه اسناد ایله تراحت صاعمه سی
 عین خبائث و عشق و محبت و جذبه احدیت اولد فقه علم و معرفتی کنندی بی
 طریق و حدنه دلالت اید ر زعم ایتمه سی و بوکان ایله کنندی بی برعسی دم
 مشفقه تسلیم ایتموب عتبه مر شد اکلله ر و مالیده اولمه مسی محض
 استکبار و استعلا اولوب همان ابلیسک اناخیر منه دیدیکی کبی علت دوری و سبب
 مهجوریدر پس کنندی به قولاً و فعلاً کمال اسناد اید و ب و ظاهر حاله بوین
 اکوب آهسته بور ییوب کنندی بی شکسته اراءت ایلان نفس مکاره بی مثلاً
 * مثنوی * آب صافی دان و سرکین زیر جو * زیر جوده سرکین اولان
 آب صافی بیل یعنی فی المثل برماء را کدک اگر چه اوستی آب صافی کورینور
 ولیکن التده انجاس بسیار وارددر پس یوزنده اولان صاف نمالغک نه صفاسی
 وارددر که دبئی نجس ایله مالا مالدار کذلک نفس مکاره نک کنندی بی صاف نما
 اولدیغی نه بی مفید که دروننده لوث انا نیت و خبث رعونت و اثینیت مستقرر
 و بن شکسته یم دیمه سی عین استکباردر پس بومکر مستوری اظهار دیلرایسک
 * مثنوی * چون بشوراند ترا در امتحان * چونکه برکنسه سنی من جث
 الامتحان قارشد رسه و نفس مکاره نک خلافتدن کور رسه * مثنوی *
 آب سرکین رنگ کردد در زمان * آب صافی شکننده نمایان اولان نفس خبیثه
 فی الحال سرکین رنگ اولوب دروننده اولان لوث انا نیت و استکبار وجه
 مکدرنده بیدار اولور یعنی پندار کالان ظهوره کنوروب ذلت و مسکنتی قبول
 ایتمز ایددی * مثنوی * در تک جو هست سرکین ای فنا * جو دبنده سرکین
 وارددر ای فنا * مثنوی * کر چه جو صافی نماید مر ترا * اگر چه وجودک
 ایرمغی سکا کنندی بی صافی کوستر و نفس مکاره پاک و مجردم دیو غرالتور
 * شعر * خواجه مستست بین در سر و در دستارش * اطف فرمای وزمانی
 ز کرم بازارش * ای دل ای دل تو بهر کس که رسی در ره عشق * چون درو معرفتی
 نیست عدم پندارش * کرمغی در ره حق دعوی اسلام کند * نکفی

باور از توانبرد ز تاراش * هر که را نور یقین نیست عجب مرده دلیست * عشق
 میگوید و من میشنوم گفتارش * عاشقا را همه درد از تو و درمان از تو *
 هر که بیمار شود هم تو کنی تیمارش * آه ای طالب صداقت کار نفس خدعه کار
 عجب مکار و حيله و فریبی بسیار و سحر و افسونی بی شمار و تواضع و مسکنی
 عین استکبار در هیچ پرو وضعه الدائم و آسان و جهله مسلمان اولور صاعقه
 هرنه قدر صافی کورنسه کدر آلود در هنسکام امتحانده لوث انانیتی ظاهر
 اولور حقا تشبیه بلیغدر که کل سیاهدن جریان ایدن روی آب هرنه مرتبه
 صافی کورنسه دینی قارش در دقلری کبی صفاسی زائل و دیننده اولان کل سیاه
 یوزه چیقوب جـ بیع اجزاسنه شامل اولور پس مادام که محل جوی کل
 سیاهدن باک ایتدیر صفای حقیقی هویدا اولمز بودخی مقرر در که هیچ رجو
 کنندی کنندی بی تطهیره قادر اولیوب لاجرم بر مطهره محتاجدر ایمدی کذلک
 هیچ رکس دخی کنندی نفسی کل آلود طیبعت و خباثت نمود و انانیت
 اولمقدن تخلیصه بحالی اولمز والا بر مطهر قلوب و مرشد مر غوبک بد ارشادینه
 موقوفدر دیومولانا خداوند کار پیوررلر که * مشوی * هست پیر راه دان
 بر فطن * باغهای نفس کل را جوی کن * طین لازیدن تخمیر اولنان بشریت
 و نفس کل آلود طیبعت باغلرینک جوی کنی بر فطن و عقول اولان پیر راه داندر
 غیری دکلدر زیر بحر علم لدنی و وارث حقیقت نبوی اولمر شد کامل و جله
 نفوسه انک فیضی شاملدر و مرض نفسک طیب عیسی نفسی اول پیر مکملدر
 اگرچه جمیع نفوسه افاضه انوار هدایت اول زیده انسان و صاحب زمان
 اولان قطب دورانک نظر عنایتیدر ولیکن جوی کن اعتباریله محله مناسب
 اولان کل کسر کاف بحمله قرآنت اولنق اولی و الیقدر و پیر راه دان نفوس
 کل آلودک جله سندن چو کن آب هدایت اولمسی نفس مرید کنندی به تسلیم
 و مسترشد اولدیغی اعتباریله در یوخسه عموم داخل دکلدر زیر عموم داخل
 اولسه اقطار ارضه هیچ بر نفس قالمزادی که انک باغ وجودندن انهار
 هدایت جریان ایتیه مع هذا هر نفس حفر ماء محبته مستعد دکلدر فاما اراضی
 نفسدن هر رفتنی نفسده که ماء حیات علم لدنی و آب زلال عشقی ربانی
 تفجر ایلیمه لاجرم سبب ظهوری چو کن اولان دست همت پیر راه دان
 بر فطن در مثلاً رسول رب العالمین دعوت عامه ایله مأمور اولمش ابکن کیمسی
 قابل هدایت اولوب امت اجابت و کیمسی مستعد عنایت اولمائه امت دعوت

اولوب داخل اجابت و واصل هدایت اولماشدر اکر چه کیم آفتاب چارم
آسمان حقیقتک نور رحمت واشعه هدایتی اراضی نفوسک عمو منه شاملدر
ولکن قبول عکوس انوار هدایتیه مستعد اولیان نفوس خبیثه مکدره پرتونورک
تأثیر لعلاتسندن محروم اولوب عمومی داخل دکلدر فافهم ایمدی ای مؤمن
موحد و طالب مستعد سئندخی مسترشد ایسک باغ نفس کل آلودکی اول
راه دان پیر پرفطنک ید ارشادیتیه تسلیم ایله که کولنک همتی ایله داوب و بازوی
هدایتی ایله کل ماسوایی اخراج ایدوب حوض قلبک لوث انانیتدن مجرد
اولدقده آب صافی محبت ربانیه تفجیر ایدوب عین قلبکدن جریان ولولهای
حواسدن سیلان ایلسیه وچمن زار وجوده منتشر اولوب انواع ریا حین
معرفت بتوره وروایح انسیه سنی مشام قدس و حدته بتوره واکرم رشده
نه حاجت بوقدر علم و معرفتم وارددر بندخی انواع مجاهدات ایله زمین نفسه میتین
ذکری ضرب ایدوب وطن کثرتی چیقاروب آب خلوصی تفجیر ایدرم دیر
ایسک هیهات هیهات بووهم باطلدر زیرا ❖ مشوی ❖ جوی خود را کی
تواند پاک کرد ❖ جوی نفس کل آلود کندی حوض و جودینی پاک ایتکه
خسان قادر اولور یعنی قادر اولمز ایمدی ❖ مشوی ❖ نافع از علم خداشده
علم مرد ❖ علم مرد علم خدادن نافع اولدی و مرید متعلم علم لدنی صاحبی اولان
انبیا و اولیا علمندن متفجع و مستفید اولدی زیرا پیر کامل و مرشد مکمل بلا واسطه
مظهر علم الهی اولمغله انک علمی محض علم ربانی در پس سندخی تطهیر قلب و تزکیه
نفسه مهتدی اولمق دیلوسک کندک ارادن چیقوب ارادتی ارادت پیره تسلیم
و علم لدنی بی اندن تعلم ایت و هر عالم مطهر قلوبدر ظن اتمه و مجرد جوامع و محافده
پندواعظ استماع ایله هر قصاصک کولنک کلماتی باغ نفس کل آلود کدن تفجیر ماء
صافی محبت ایدر صفایه مفجر آب حیات جذبات ربانیه لاجرم علوم لدنییه
مظهر اولان اولیا کملدر و انلرک نظرا کسیر اثرلرنده اولان تأثیر عنایت حق
ایلله انلرک جوهر وجود بهبودلرنده بالخاصه در قللهذا مولانا خداوند کار
دخی افاضه و افاده و نفع و استفاده علم خدا دندر دیوب علم لدنی بی اراده
بیور مشلدردر کائنشد القوم ❖ شعر ❖ لا یغرنک من المرء فیص رقصه ❖ وازار
فوق عظم الساق منه رقصه ❖ وجبین لاح فیه اثر قد قلعه ❖ وادی الدرهم
فانظر حرصه اوورعه ❖ کاروی ابوزبیر عن جابر عن رسول الله صلی الله
تعالی علیه وسلم قال (لا تجالسوا عند کل عالم الا عند عالم یدعوکم من خمس الی خمس

مطلب
علماء الدنیا و علماء
الآخرة

من الشك الى اليقين ومن الرياء الى الاخلاص ومن الرغبة الى الزهد ومن الكبر الى التواضع ومن العداوة الى النصيحة) پس علم شطرينه منقسم اولوب بر يسي علم ظاهر و بر يسي علم باطن اولديسه علماء بالله علماء سوء اليه علماء آخرى فرق ايتشدر نتيكيم ابوطالب مكي قدس الله رمسه قوت القلوبده بيوررلر كه (اعلم ان العلماء قد فرقت بين العلم بالله وبين العلم بامر الله و فرقوا بين علماء الدنيا وعلماء الآخرة) فقال سفيان الثوري (العلماء ثلاثة عالم بالله وبامر الله فذلك العالم الكامل وعالم بالله غير عالم بامر الله فذلك التقي الخائف وعالم بامر الله غير عالم بالله فذلك العالم الفاجر) پس علمدن مراد عمل اولوب ظاهر باطنك عنوان واقع اولدى كاقيل (ان الظاهر والباطن علمان لا يستغني احدهما عن صاحبه بميزة الاسلام والايمان مرتبط كل واحد بالآخر وكالجمسم والقلب لا ينفك احدهما عن صاحبه) ايمدى ذم اولثان شول علم در كه آخرته نفى اوليه وعلماء سوء انلردر كه دنياه كوكل ويروب على اليه عمل ايتيه كياروى عن على وابن عباس وكعب رضى الله عنهم ورضوا عنه قالوا (يكون فى آخر الزمان علماء يزهدون الناس فى الدنيا ولا يزهدون ويخوفون ولا يخافون وينتهون عن غشيان الولاة ولا ينتهون ويؤثرون الدنيا على الآخرة وياكلون الدنيا بالسنتهم اكلا يقربون الاغنياء ويباعدون الفقراء يتغابرون على العلم كما تغابرون النساء على الرجال يغضب احدهم على جلسيه اذا جالس غيره فذلك حظهم من العلم) وقال ابن عباس (اولئك الجبارون اعداء الرحمن) پس بومقوله صفاته متصف اولان علمائك كولئك عبارات وبازوى كلماتي باغ نفس كل آلود دن اخراج طين و اظهار ماء معينه نه وجهله قادر اولور كه كند ورك درونى حب دنيا اليه ملوئدر وقال المكي (وفى اخبار داود عليه السلام ان الله تعالى اوحى اليه ياد اود لا تسأل عنى عالما قد اسكرته الدنيا فيصداك عن طريق محبتي اولئك قطاع طريق عبادى المرادين ياد اود ان ادنى ما صنع بالعالم اذا أثر شهوته على محبتي ان احرمه لذته منا جاني ياد اود اذا رأيت لى طالبا فكن له خادما ياد اود من رد الى هاربا كتبه عندى جهيدا ومن كتبه جهيدا لم اعذبه بالانار) پس بومقوله علماء بالله ندرت و ناصح آگاه قلت اوزره اولغله ابوطالب مكي بيوررلر كه (روينا عن بعض علمائنا انه قال كان فى البصرة مائة وعشرون متكلم فى الذكر والوعظ ولم يكن من يتكلم فى علم المعرفة واليقين والمقامات والاحوال

الاستة منهم سهل بن عبدالله والصبيحي وعبد الرحيم وقال مالك ابن افس
 (ادركت سبعين شيخا من الثا بعين منهم عباد ومنهم من يستسقى به ما حلت
 عنهم علما قط) قيل (ولم ذلك قال لم يكونوا من اهل هذا الشأن ولا يدرون
 ما يحدثونه) وكتب سلمان رضي الله عنه من المداين الى ابي الدرداء رضي الله عنه
 فقال (يا اخي بلغني انك اقعدت طبيا يداوي المرضى فانظر فان كنت طبيبا فتكلم
 فان كلامك شفاء وان كنت متطببا فالله الله لا تقتل مسلما وقد كان علماء
 الظاهر اذا اشكل عليهم العلم في مسألة لا اختلاف الادلة سألوا اهل العلم
 بالله لانهم اقرب التوفيق عندهم وابعدهم من الهوى والعصبية (والشافعي
 رحمه الله) كان يجلس بين يدي شيبان الراعي كما بقعد الصبي بين يدي معلم
 المكتب ويسأل له كيف يفعل في كذا وكيف يصنع في كذا فيقال له مثلك
 يا ابا عبد الله في علمك وفقهك يسأل هذا البدوي قال الشافعي ويحكم ان هذا
 اوفق لما علمناه) وقال ضمرة قلت للثوري (انستقبل القاص بوجوهنا قال الثوري
 ولوا البدع ظهوركم) وقال وحدث ان الاعمش دخل البصرة وكان فيها غريبا
 فنظر الى قاص في الجامع يقص وهو يقول حدثنا الاعمش عن ابي اسحق
 وحدثنا الاعمش عن ابي وائل قال فتوسط الاعمش الحلقة ورفع يده وجعل
 ينف شعر ابطه فبصر به القاص فقال يا شيخ الانستحي نحن في علم وانت
 تفعل هذا فقال له الاعمش الذي انا فيه افضل من الذي انت فيه قال وكيف
 ذلك قال لاني في سنة وانت في كذب انا الاعمش وما حدثك مما تقول شيئا
 فلما سمع الناس ذكر الاعمش انفضوا عن القاص واجتمعوا حوله قالوا حدثنا
 يا ابا محمد وقد قسم الثوري العلماء المتكلمين ثلثة اقسام فوصفهم بما كنهم
 وقال المتكلمون ثلثة اصحاب الكراسي وهم القصاص واصحاب الاساطين
 وهم المفتون واصحاب الزوايا وهم اهل المعرفة فجالس اهل التوحيد والمعرفة
 هي المجالس التي قال فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم (اذا مرتهم برياض
 الجنة فارتعوا فيها قيل وما رياض الجنة قال مجالس الذكر) ويقال ان الابدال
 انما انقطعوا في اطراف البلاد واستتروا عن اعين الجمهور لانهم لا يطيقون
 النظر الى علماء هذا الوقت ولا يصبرون على استماع كلامهم لانهم عندهم
 جهال بالله تعالى) * پس اي مستمع قابل وطالب مقبل قوت القلوبده (ابوطالب
 مكي بيورديغي علماء بالله وعارفان آگاه اليه هو اي نفسه اتباع ابيليان بي
 انبسا هلمر مسمو عك اولد يسه اسان عقل وتحقيقدن قطع نظر اسان محبت

و عشق ایله تکلم ایلان پیر راه طریقی بولوب و تسلیم کلی ایله مرید اولوب
 کمال ادب و حرمت ایله خد متلرینه قیام کوسسترکه ادناس بشریه و تلوات
 نفسانیه دن پاک اولوب عبون قلبکدن ماء طهور حب غفور جریان ایلله
 محیی الدین عربی قدس الله سره فتوحاتک بوزسکسان برنجی باینده بوشعری نه
 خوب افشادیور مشدر ❦ شعر ❦ ماحرمة الشیخ الاحرمة الله * فقم بها ادبا
 بالله بالله * هم الادلاء والقربى تؤیدهم * على الدلالة تأییدا على الله * الوارثون
 هم للرسول اجمعهم * فاحدیثهم الا عن الله * كالانبياء تراهم فى محاربهم * لا یسألون
 من الله سوى الله * فان بدا منهم حال تولیهم * عن الشریعة فآرکهم مع الله *
 لا تنبهم ولا تسلك لهم اثرا * فانهم ذاهلون العقل فى الله * لا تقتدى بالذى
 زالت شریعته * عنه ولو جاء بالاتباء من الله * الحاصل تصفیة قلب و تزکیة
 نفس ایچون برمرشد اکل لازمدر یوخسه هیچ فرد کندو لکیله حقه یول
 بولما مشدر زرا ❦ مثنوی ❦ کی تراشد تیغ دسته خویش را ❦ تیغ و خنجر کندو
 قبضه سن حقان یونار و تبشه و سکن کندو صابن قنده کسر یعنی ترشه قادر
 اولماز بچاق کندو صابن کسز دیدکری خود مشهور مندر ایمدی ای سینه
 مجروح و شکسته و دل آوازه و خسته خود را بلیکی قویوب و شبی روزه قاتوب
 ❦ مثنوی ❦ رو بجر اخی سپار این ریش را ❦ یوری بوریش پنداری بر جراح
 نیک کرداره سپارش قیل که علاج ایلله بنده خود اثر جراحت یوق دیرایسک
 بوزعم و کاندن و از کل زیر تیر ظلمت ماسه و او تیغ کدورت حب دنیا سینه
 مجروح بلکه هر برقوا و جوارحه اوردیغی جراحات فرقت بی حد و بی شمار
 و هزار و هزاردن بسیار درولکن ❦ مثنوی ❦ بر سر هر ریش جمع آمد مکس
 هر ریاره نک باشنه چند هزار مکس بسیار جمع اولمشدر ❦ مثنوی ❦
 تانه بلند قبح ریش خویش کس ❦ حتی کسنه کندو ریشک قبح و فحش
 کور میه یا مولانا عجب خیالدر پس مکسی دخی کور میورز بو خود نیچون
 محالدر دینلور سه مولانا خداوند کار بیورر لکه مکس دیدیکیم سزه مثالدر
 ایمدی مکسی ذاب محسوس خیال ایچوب بلکه سزه دبکیم ❦ مثنوی ❦
 آن مکس اندیشه ها دان مال تو ❦ ریش تو آن ظلمت احوال تو ❦ اول
 مکس سنک تحصیل دنیا ایچون اولان ند بیرات فاسده و تفکرات کاسده
 و اموال و خائمان و جاه و حشمت و جلال و باغ و بوستانه اولان محبات و تعلقات
 و جراحات دخی ظلمت احوال و کدورت طول آمال کدر و او جاع و آلامی

مال و جاه ایچون چکدیکک غموم و هموم در ابدی ای مجروح و شکسته
 * مشوی * ورنهدم هم بر آرزیش تو پیر * اگر پیر طریقت و مرشد راه
 حقیقت مرهم محبت و هدایتی اول ریش ضلالت اوزرینه قورسه جذبات
 ربانیه سنی سندن آلوب و فکر ماسوا و حب دنیا بی قلبکدن چیقاروب * مشوی *
 آن زمان ساکن شود درد و نفیر * اول زمان درد و نفیر ساکن او اور یعنی
 مرآت قلبک کدورات کثرات و ظلمات تعیناتدن قور تیلوب و نور جذبات
 سبحانیه ایله مصفا اولوب دنیا و آخرتک غمندن خلاص اولور * مشوی *
 تا که پندارد که صحت یافته است * حتی ظن ایدر که کمال صحت بولمشدر
 و قیاس ایدر که (الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزون) زمهر سینه
 ملحق اولمشدر ولیکن هنوز خافل که جراحی کمال صحت واریوب بلکه
 * مشوی * پرنور هم بر آنجا یافته است * پرتونور مرهم جذبات پیر طریقت
 جراحات دل اوزرینه لعان ایتشددر یعنی مرید مستسلم قلبی دست ارشاد پیره
 تسلیم و ورزش جذبه طالب صادقه تلقین و تعلیم اولندقدده پیر طریقتک
 نظر کیمیا اثرندن کندوده اولان کیفیت محبت و اشعه انوار جذبه احدیت
 دل طلبه پرتواند کده ریش ظلمات احوالنه مرهم اولوب حب ذاتی ایله
 قلابی پرنور اولمغله زجاجه سینیه سی صفوت حاصل ایتد کده چشم سرنندن
 آبکینه وجودی غائب اولوب نور وحدتدن غیر یسی محو اولمغله سالک مبتدی
 حالت حلاوتی کندونک ملکی صانوب جراحات بشریه و اوجاع نفسانیه سی
 کما هو حققه صحت بولمش و بلا واسطه اوجات وحدته و صلات میسر اولمش
 و انهار محبت کندو وجودندن قینامش صانور خبری یوقدر که اول فیضات
 و تجلیات مرآت مرشددن متجلی اولان انوار ذاتک پرتویدر * مغربی *
 ضیاور و شنی کاندرون خانه ماست * زعکس چهره آن دلبر یکانه ماست *
 تواز نشانه ماغافل و بی خبری * و کره هر چه تومی بینی آن نشانه ماست *
 پس سالکه بو محله کمال فراست و فطانت کر کدر که کندی بی ارادن چیقاروب
 صحت و عافیت و نور هدایتی پیر طریقتک محض عنایت و پرتو عاطفتی بیلوب
 شرک و اندیشه اولمیه والا عیاذا بالله تعالی کندویه تعین و یروب انانیه
 دوشرسه مخذول و مر دود اولور پس حقندن مدد و عنایت و توفیق و هدایت
 ایستیوب دائماً یوقلقدده و عینه پیره قوللقدده اولمقدن بر دم خالی اولمیه و قادر
 ایسه جمیع انفسن فکر پیر ایله آلوب ویره پس حضرت مولانا من کل الوجوه
 اولانا مرشد کمال ایله مرید قابل میاننده اولان حالات مزبوریه اشارت

مطلب
 مهم سالک

و طریق مستقیم دلالت ایدوب پیورر که ای سالک راه غافل اوله ❦ مثنوی ❦
 هین ز مرهم سر مکش ای پشت ریش ❦ ای پشت طاعتی مجروح ز نهار
 مرهم پیردن باش چکه وصحت مزاج بولدم دیو کندو که وجود ویرمه
 ❦ مثنوی ❦ و آن ز پرتودان مدان از اصل خویش ❦ و اول صحتی بینی
 صفای عشق و محبت و تجلیات انوار احدیتی پرتو فیوضات قطب عالمین پیل
 کند و اصل کدن ببله و بولا لیاقت بنم ذاتمه در دیو ابلیس صفت اوله آه ای
 مرشد بشیر هدایت و مبشر طلوع آفتاب محبت ❦ نظم ❦ تویی که مرهم
 ریشی و غایت مقصود ❦ جناب حضرت محبوب عاقبت محمود ❦ مرا که طاقت
 هجران نمانده است ای دوست ❦ یا که عمر عزیزت می شود نابود ❦ یقین که
 هیچ ندانست قدر عمر عزیز ❦ کسی که در ره عشقت نکرد ترک وجود ❦ مرا که
 خیل خیال تو یار غلام آمد ❦ بروی هیچ نیاسود و شب دمی نغزود ❦ بیار ساقی
 جان باده مصفارا ❦ بده به عشق مسکین برغم شیخ جود ❦ پس کاشف الاسرار
 مطلع الانوار مولانا خداوند کار قید انانیت و بنده ارمو مجرب کفر و انکار ایدو کن
 کالشمس فی وسط النهار آشکار ایتک ایچون اشو بیانه تحریک کفتار ایدر لر

❦ مرتد شدن کاتب وحی بسبب آنکه پرتو وحی بروز دآن آبت رایش ❦
 ❦ از پیغامبر علیه السلام بخواند گفت بس من هم محل وحیم ❦

کاتب وحیک مرتد اولسنک بیسانده در اول سببه که پرتو وحی محمدی انک
 اوزرینه اوردی اول آیتی حضرت رسالت پناه علیه السلام دن اول اوقودی
 و ابتدی پس بن دخی محل وحیم یعنی روایت اولنور که ❦ مثنوی ❦ پیش
 از عثمان یکی نساخ بود ❦ عثمان رضی الله عنهدن اول بر کاتب وار ایدی
 ❦ مثنوی ❦ کو بنسخ وحی جدی می نمود ❦ که شخص مزبور کاتب وحی
 و نسخ آیهان جد عظیم کرسزردی نسخ ککاتب معناسنده دخی استعمال اولنور
 ولکن مولانا خداوند کار نسخ وحی و نساخ قواله کاتب وحیک آیات کریمه دن
 بعض محلی نسخ اراده ابتدیکنه اشارت پیورر از شاء الله مسموعک اولور
 الحاصل ❦ مثنوی ❦ چون نبی از وحی فرمودی سبق ❦ چونکه حضرت
 فخر عالم صلی الله علیه وسلم وحی منزلدن سبق پیوردی ❦ مثنوی ❦ او هم از
 و انوشتی بروق ❦ کاتب مزبور در حال فرموده رسول اولان کلام ربانی بی
 اورا فیه بازار دی پس کاتب مزبور کتب وحی مناسبتی ایه نظر اکسیر اثر

رسولده طور مغله ❖ مشوی ❖ پرتو آن وحی بروی نافقی ❖ اول وحی الهی
 و کلام سبحانیک پرتو نوری دل کاتبده لمان ایدری ❖ مشوی ❖ اودرون
 خویش حکمت یافتی ❖ اول کاتب دخی پرتو نور آفتاب وحی وهابدن کندو
 دروننده علم و حکمت بولور دی ❖ مشوی ❖ عین آن حکمت بفرمودی
 رسول ❖ رسول علیه السلام اول حکمت تافته نک عین یازمق فرمان ایدردی
 ❖ مشوی ❖ زین قدر کراه کشت آن بو الفضول ❖ بو قدرجه پرتودن
 کراه اولدی اول بو الفضول یعنی شک و ضلالت و کفر و غوايته دوشوب
 کندو کندویه ابتدی ❖ مشوی ❖ کآنچه میگوید رسول مستبیر ❖ که اول
 آیاتی که رسول مستبیر قراعت ایده یور اگر وحی الهی والهام ربانی ایسه
 ❖ مشوی ❖ مر مرا هست در حقیقت آن ضمیر ❖ فی الحقیقه اول ضمیر بنم
 قلبده دخی وارد یعنی مجده نزول ایدن وحی بنم قلبه دخی نزول ایتمشدرد
 و یاخود محمد بونی حاشا کندو عندندن سو یلشدر دیو شکه دوشدی کما قال
 تعالی فی کتابه الکریم حکایه عنه وعن بعض المکذبین (ومن اظلم ممن افتری
 علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سائل مثل ما انزل الله)
 پس چونکه اول غافل بومقوله خیال باطله دوشدی ❖ مشوی ❖ پرتو
 اندیشه اش زد بر رسول ❖ اول نساخ پراوسا خک پرتو اندیشه سی رسول
 علیه السلام مرآت ضمیر مهر تنویر لرینه عکس ابتدی ❖ مشوی ❖ قهر
 حق آورد بر جاناش نزول ❖ حق تعالیک قهری اول بد کانک جانته نزول
 کتوردی یعنی جانته قهر الهی نازل اولدی و یاخود فاعل آورد اول بد کانک
 فکر فاسدی اولوب معناسی انک بد کانی جانته قهر الهی وغضب ربانی نازل
 ابتدی دیوب سیه اسناد قیلندن اولور و یاخود فاعل ایمان رسول علیه السلام
 اولوب بر موجب (ومن اهانتی فقد اهانت الله) رسول علیه السلام اول فساد
 اندیشه نک جانته قهر ربانی انزال ابتدی دیمک اولور زیر سبب کفر و طغیان
 حضرت رسالت پناهه ایمان و ایقانی اولماقی و بد کانک نلغله عصیان ایتمکدر
 بودخی اسناد مجازی اولور پس قهر الهی انک جانته ابرشدر دیکی نزول
 نقت و نکبت بودر که ❖ مشوی ❖ هم زنساخی برآمد هم زدن ❖ هم کتابت
 وحی شرفندن محروم و مردود اولدی وهم صراط مستقیم اولان دین اسلام
 قویمدن خروج ایدوب ❖ مشوی ❖ شد عدو مصطفی و دین بکین ❖ کمال
 کبر و کین الیه حبیب خدا حضرت محمد المصطفی انک و دین مبین باصفانک

عدوسی اولدی ایمدی ای مستمع متنصح بوقصه دن امید در که حصه و عبرت
 اله سن که اول بی سعادت نور ایمانله منور اولمش ایکن کان فاسدی انی اسفل
 ظلمات ارتداده القا ایدوب قلبی مکدر و محبت سابقه سی عداوته ملحق اولوب
 اگر بهشت رسول امین و اگر دین مینه انکار و عداوت ایتمدی پس رسالت دخی
 پرتو نور ارشاد پیردن مستفیض اولدیغی تقدیر جه اول جاهل شوی بلکه زعم
 و پندارندن محبوب واقع اولان تجلیات و وارداتی مستفلا کند و به اسناد ایدوب
 پرتودن بطلسه عاقبه العاقبه یولته جان و باشم فدا ایدرم دیدیکی پیرینه عداوت
 و استکبار و طریقت وار باب طریقه بغض و انکار ایدوب دنیاده نه قدر فساد
 و الحاد و ارایسه شیخنه و فقر اسنه اسناد ایدوب عدوی بالذات اولور اللهم اغثنا
 باغیاث المستغیثین پس همان نیلر سک ایدوب بوقللی سایه سندن دور اوله
 الحاصل ﴿ مشوی ﴾ مصطفی فرمود کای کبر عنود ﴿ مصطفی علیه السلام ﴾
 یوردی که ای کافر عنود ﴿ مشوی ﴾ چون سیه کشی اگر نور از تو بود ﴿
 اگر نور سندن ایسه نیچون سیاه اولدک یعنی پرتو نور وحی سندن ایسه پس اول
 نور شمدی نیجه اولدی و بوظلمت جهالت نه جهتدن کلدی ایمدی ای جاهل
 ﴿ مشوی ﴾ کر تو ینوع الهی بوده ﴿ اگر سن ینوع الهی و چشمه سار
 نور قبض نامنساهی او لیدک ﴿ مشوی ﴾ اینچنین آب سیه نکشوده ﴿
 بونجیلین آب سیاه کفر و ضلالتی اظهار ایتزدک پس اول جاهل و نادان و گرفتار
 بند خسران نه بلایه اوغرا دیغن بیلدی و لکن غیرت جاهلیه دیدکاری چاه مظلم
 حرمانده بند زندان خذلان اولوب ﴿ مشوی ﴾ تاکه ناموسش به پیش این
 و آن ﴿ نکشکند بر بست این او را دهان ﴿ تاکه انک و بونک او کونده شیشه
 ناموسنی شکست ایتیه دیو بو عار و ناموس انک دهاننی تو به و معذرتدن
 باغلا دی مع هذا ﴿ مشوی ﴾ اندرون می سوختش هم زین سبب ﴿ هم
 بو سبیدن یعنی قلبندن نور ایمان آفل اولوب و چاه طبعندن آب تلخ کفر
 و طغیان نفیر ایدوب نهار اقراری شب دیجور انکار اولدیغی جهتدن
 درونی نار هجرانه یاندی فاما ناموس جاهلیت تحریک زبان و کشف دهانه
 مانع اولوب ﴿ مشوی ﴾ توبه کر دن می نیارست این عجب ﴿ توبه ایتکه
 قادر اولدی بو عجزدر اگر چه کند و تنها سنده هزار و هزار ﴿ مشوی ﴾
 آه می کرد و نبودش آه سود ﴿ آه بسیار ایلدی و لکن آه نهانی کند و به
 فائده و بر محبوب ﴿ مشوی ﴾ چون در آمد تیغ سر را در بر بود ﴿ چونکه

تبع کاسی باشی ربوده قیلدی علم شریفه خنی اولیده که مشوی متیفک بو محلی
مشکلاتندرز برا نساخدن مراد عبدالله بن سعد بن ابی سرح اولوب سوق
کلام اقضا ایدر که مذکور کفر او زریته مقول اوله پس تفصیل قصه
بو در که وقتاکیم سورة مؤمنین ده اولان (ولقد خلقنا الانسان من سلاله
من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه
مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر)
آیت کریمه سی نزول ایدوب حضرت مقدس نبوی بو محله کلنجه قرائت
بیور دقلرنده عبدالله بن ابی سرح خلقت انسانینک ترتیب بنیاد و ترکیب
ایجادنده متحیر اولوب مطلع آفتاب رسالتدن بروزایدن پرتو وحی الهی
عبداللهک مرآت قلبنده لسان ایتکله (فتبارک الله احسن الخالقین)
کلام معجز نظام بلاغت انتظامی رسول علیه السلام لب جو یبار انوارندن
جریان ایتزدن اول انک لسانندن صدور ایتدی پس حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله دخی لوله زبان عبد اللهدن روان اولان آب زلال کلماتک
بحراسی ککندولک نهر فرات قلب مصفا مرآت ایدیکن اعلام ایچون
یاعبد الله ختام ایت وحی ارتسام بو دریازوب آیتی تمام قیل بیورد قبه
عبدالله شکه دوشوب مرتد اولدی و مدینه دن مکه یه کیدوب کفار قریشه
ملحق اولدی حتی سورة انعامده آیات ست مدینه دن اولان (اوقال اوحی الی
ولم یوح الیه شیء ومن قال سأنزل مثل ما انزل الله) قوی این ابی سرحک
شاننده نزول ایدوب و تکذیب رسول الله و افتراعی الله ایتدیکن یاندر دیمشدر
بعضیلردخی قول اول مسئله الکذابک حافی و قول ثانی عبد اللهک شاننی تقریردر
دیمشدر کا فی الکشاف (اوقال اوحی الی ولم یوح الیه شیء) هو مسئله الکذاب
او کذاب صنعاء الاسود العنسی (ومن قال سأنزل مثل ما انزل الله) وهو عبدالله
ابن ابی سرح القرشی و فاضل علامه مرحوم کمال پاشا زاده سورة انعامده
جهور مفسرینه موافقت ایدوب سورة مؤمنین ده اولان آیت کریمه
تحقیقنده ابن ابی سرحک سبب ارتدادی (فتبارک الله) قولیدر دیو واقع
اولان روایت صحیحجه دکلندر زیرا سورة مؤمنین مکه و مذکورک ارتدادی
مدینه ده واقع اولشدر دیور د ایتشدر فاما بوکا بو وجهله جواب ممکندر که
عبد اللهک شک و انکارینه مبدأ اشبو آیت مکه نک حین نزولی اولوب
بعد الحجره عبدالله علی اختلاف الرواة فواصل بعض آیاتی تقدیم و نا خبر

مطلبه

قصه ارتداد کاتب
وحی که نامش
عبدالله بن ابی
سرح بود

ایدوب مثلا غفور رحیم نازل اولدقدہ رحیم غفور وسمیع علیم پریشہ
 علیم سمیع بازوب بالاخرہ آتش زنہ پنداردن تبادریدن شرارہ انکاری
 خرمن وجودین کلیت ابلہ یاقوب کمال ارتدادی مدینہ ظاہر اولدی زیرا
 جہور مفسرین وائمہ محدثین سبب ارتداد سورہ مؤمنین دہ واقع اولان آیت
 مزبورہ اولق اوزرہ تحقیق ایتشملر وسوق کلام مولانا دخی بونی اقتضا ایدر
 اما جہور مفسرین و محدثین سبب ارتدادی بعد البیان فشک عبد اللہ ولحق
 بمکہ کافرا دید کد نصکرہ ثم اسلم یوم الفتح وقیل قبل فتح مکہ وحسن اسلامہ
 دیوب توبہ سی مقبولہ وعاقبتی اسلام ابلہ مخنومہ اولدیغنه اتفاق ایتشملر ولکن
 ابن طیفور السجائندی رحمۃ اللہ علیہ عین المعانی دہ سورہ انعام دہ اولان
 آیتک تفسیرندہ دلی اختلاف الجمہور دیشملر کہ (فارتد ولحق بمکہ فقتل یوم الفتح)
 فلہذا مرحوم ابوالسعود افندیک تفسیرندہ دخی (فشک عبد اللہ ولحق بمکہ
 کافرا وقیل مات علی کفرہ) دیوم مسطور در بوتقدیر جہ بیت مشویدہ اشکال
 قالمیوب مولانا خداوند کار دخی قول سبحانندی یہ موافقت ایتش او اور
 ولکن جہور محدثین وعامۃ مورخین حسن اسلامی روایت ایدوب خصوصا
 استیعاب دہ بوجہلہ مسطور در کہ * عبد اللہ بن ابی سرح بن الحرب بن حبیب
 بن حذیمۃ بن نضر بن ملک بن عامر بن لوی القرشی العامری بکنی ابایحیی
 کذا قال ابن الکلبی فی نسبہ وکذا قال ابو عیمہ اسلم قبل الفتح وهاجر وکان
 یکتب الوحی لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم ارتد مشرکا وضار الی قریش
 بمکہ فقال لہم انی کنت اصرف محمد اخیث ازیدکان علی علی عزیز حکیم فاقول
 او علیم حکیم فیقول نعم کل صواب فلما کان یوم الفتح امر رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم بقتلہ وقتل عبد اللہ بن خطل ومقیس بن صبابۃ ولو وجدوا تحت
 استار الکعبۃ ففر عبد اللہ بن سعد بن ابی سرح الی عثمان وکان اخاہ من الرضاۃ
 ارضعت امہ عثمان فغیبه عثمان حتی اتی بہ الی رسول اللہ غایہ السلام بعد
 ما اطمان اهل مکہ فاستأمنہ لہ فصمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طویلا ثم قال
 نعم فلما انصرف عثمان قال علیہ السلام لمن حولہ ما صمت الا لیقوم الیہ بعضکم
 فیضرب عنقہ فقال رجل من الانصار فہلا او مات یا رسول اللہ فقال ان النبی
 لا یسغی ان یکون لہ خانۃ اعین واسلم عبد اللہ بن ابی سرح ایام الفتح فحسن
 اسلامہ ولم یظہر منہ شیء ینکر علیہ بعد ذلک وهو احد النجباء العقلاء الکرماء
 من قریش ثم ولاہ عثمان بعد ذلک مصرفی سنۃ خمس وعشرین وفتح علی یدہ

افريقيه سنة سبع وعشرين وكان فارس بن عامر بن اوى الممدود فيهم
 وكان صاحب مينة عمرو بن العاصي في افتتاحه مصروفي حروبه هناك كلها
 يس صاحب استيعاب بوند نصكره بعض تفصيل دخي بازوب قصة عبد الله
 بو وجهه اتمام ايدر كه فلما قتل عثمان اقام بعسقلان وقيل بل اقام بالرملة
 حتى مات فارا من الفتنة ودعا ربه فقال اللهم اجعل خاتمة عملي صلوة الصبح
 فتوضأ ثم صلى فقرأ في الركعة الاولى بام القرآن والعاديات وفي الثانية بام القرآن
 وسورة ثم سلم عن يمينه وذهب يسلم عن يساره فقبض الله روحه ذكر ذلك كله
 زيد بن ابى حبيب وغيره ولم يبايع لملى ولا معاوية وكانت وفاته قبل اجتماع الناس
 على معاوية وقيل انه توفي بافريقيه والصحيح انه توفي بعسقلان سنة ست اوسبع
 وثلاثين انتهى وتذكره قرطبيده امام قرطبي ماجاء في فتح قسطنطينيه ديديكي
 بابه بو وجهه روايت ايدر كه سنة سبع وعشرين ففيها كان فتح افريقيه
 على يدى عبد الله بن ابى سرح وذلك ان عثمان بن عفان رضى الله عنه لماولى
 عمرو بن العاص على عمله مصر كان لا يعزل احدا الا عن شكاية وكان عبد الله
 بن ابى سرح من جند مصر فامر به عثمان على الجند ورماه برحان وسرحه
 الى افريقيه وسرح معه عبد الله بن نافع بن عبد القيس وعبد الله بن نافع
 بن الحصين الفهريين فلما فتح الله افريقية خرج عبد الله الى الاندلس واتاها
 من قبل البحر وامام سبكي شيخ المسلول على من سب الرسول نام كتابه
 ابن ابى سرحك قصة سنى ابى محمد تفصيل وحسن اسلامي تحقيق ايتشدر
 وبوتقدير جم مشوي شريفك * ع * چون در آمد تبغ سر را در ربود *
 مصراعنك مفهومند اشكال واقع اولفله موافقة للجمهور وجه آخر اوزره
 توجيه وبطريق التكلف تأويل اقتضا ايتشدر بس توجيه اول بودر كه
 كتاب وحى قرق كسشدن زياده اولوب تبديل وتغير وتقديم وتأخير ابى
 كسشدن صادر اولشدر كه بريسى ابن ابى سرح وبريسى ابن ابى خطلمدر كه
 كفر اوزرينه مرد اولوب حتى جسدنا پاكنى زمين قبول ايتدى كاذكره السبكي
 روى البخارى عن انس قال (كان رجل نصراني فاسلم وكان يكتب للنبي
 صلى الله عليه وسلم فعاد نصرانيا فكان يقول ما يدري محمد ما كتبت له
 فاماته فدفنوه فاصبح وقد لفظته الارض فقالوا هذا فعل محمد واصحابه
 نبشوا عن صاحبه فلقوه فحفروا له واعمقوا فاصبحوا وقد لفظته الارض فعلموا
 انه ليس من الناس فلقوه) فانظر الى عناية الله تعالى باظهار كذب من افترى

علی نبیه و عدم قبول الارض له حتی یظهر للناس امره. والا فکثیر من المرتدین
 ماتوا ولم تافظهم الارض ولكن الله اراد ان یفصح هذا الملعون و یبین کذبه
 للناس و لو لم یسلم ابن ابی السرح لکان كذلك و روی عن علی کان ابن ابی خطل
 (یکتب قدام النبی صلی الله علیه و کان اذا نزل غفور رحیم کتب رحیم غفور
 و اذا نزل سمیع علیم کتب علیم سمیع فقال علیه السلام ماذا املیت علیک
 فقال سمیع علیم و علیم سمیع واحد و قال ان کان محمد نبیا علم ما کتبت فانی
 ما کنت اکتب الا ما ارید ثم کفر و لحق بمکه فاراد النبی صلی الله علیه و سلم
 بعد ذلك ان یتکتب معاویه فکره ان یأتی منه ما اتی من ابن ابی خطل فاستشار
 جبریل فقال استکتابه فانه امین) اعمدی کاشف الاسرار مولانا خدا و نیکار
 مطلق ذکر ایدوب اسم کاتبی تعیین ایتدیسه ابن ابی خطلی اراده بیور مشدر
 دیک قابل ایدی و لکن عثمان دن اول کاتب ایدی و پرتو و حی اوزرینه لمعان
 ایلدی دیکله ابن ابی سرح ایدیکی معین اولور پس بوججهله تاویل اولنور که
 کا نفس بندار و عین ارتداد و انکار جسد محسوسه تشبیه اولنوب و قیام
 جسد ثبات رأس ایله اولدیغی کی بطریق المبالغه محسوس مرتبه سنده
 اولان جسد ارتدادک دخی سبب قیامی ناموس جهالت ایله اولغله مولانا
 خداوند کار مشبهی ترک و مشبه بهی ذکر ایدوب استعاره تصریحیه اولمق
 اوزره سری ناموسدن مستعار طو توب و تیغ سبب قتح اولغله ذکر سبب
 اراده مسبب قبیلندن اولوب و قطعک تیغدن مراد اولنان قتحه اسنادی
 مجاز عقلی و تیغ مجاز مرسل اولوب کمال بلاغتی مشتمل اولان مصراع
 شریفله بو معنایی اراده بیور لر که اول کاتیک استار ناموسی رؤساء قریش
 اوکنده هنک اولماغیچون اعلان توبه یه قادر اولدی اما چونکه تیغ بران قتح
 و نصرت و شمشیر قهر مان عون و عنایت که قتح مکه در میسر اولدقده عار
 و ناموس چکدیکي رؤساء مکه دست بر کردن بسته پیشگاه رسوله کلوب و اشرف
 رؤساء اولان ابو سفیان خواه و ناخواه امانه کلوب دین اسلام انواع شرف
 و عزت و مشرکان مکه اصناف ذلت و نقمت بولدقده اول تیغ قتح و هدایت
 ابن ابی سرحک دخی سرناموس ضلالت و کله غیرت جهالتن بدن انکارندن
 جدا قیلوب اسلامه کلدی و ظلام ایالی غفلتی صباح هدایت و لوج ایدوب
 نور آفتاب طاعت ایمانی مشرق عنایتدن بیدار اولدی و نعم حقه شکر بی شمار
 ایدوب * بیت * جور کر دون کر چه بسیار ست و غدرش بی شمار *

رحمت رحمن چو بی حدست و پایان غم بخور * بدتک مفهومی ورد زبان و انیس
 گفتاری اولدی و یا خود سباق و سباق بر برینه چسبان اولغیچون بو توجیه
 دخی محله جله دن انسدیر که چونکه تبدیل و تغیر وشک و ارتدادک صدوری
 ایکی کاتبدن واقع اولمشدر مولانا خداوند کار دخی بدو حکایه ایله ابن ابی
 سرحی اراده ایدوب بعده من حیث المزج * ع * چون در آمد تیغ سر را
 در ربود * دیو ابن ابی خطاک کفر اوزره مرد اولدیغنی بیانه انتقال ایشلدر
 حقا که بوقدر جور و جفا و عقاب و جزایه سبب حیت جاهلیه اولد یغیچون
 یورر لر که * مثنوی * کرد حق ناموس را صد من حدید * حق سبحانه
 و تعالی آنک و بونک ایچون چکیلن عار و ناموسی انسان نسیان مانوسه
 یوز بطمان قید حدید و بند شدید ایلدی * مثنوی * ای بسا بسته بیند
 نابید * ای چوق کسسه لر بند نابیده مقید و بسته لدر یعنی سلاسل
 من بوره و اغلال مذکوره محسوس دکل معقولدر اگر چه نظر دن مستور در
 ولکن صد هزار و هزار مرد دل آزار اول بند نابید قید نده قالوب عذاب
 ناره گرفتار در پس بند من بونه مقوله بند در دینور سه * مثنوی *
 کبر و کفر انشان بیست آن راه را * انلارک اغلال کبر و کفران و انکال
 طغیان و عصیان اول ایمان و ایقان و هدایت رحمن یوللرینی سدا یشدر
 * مثنوی * که نیارد کرد ظاهر آهرا * که در ونده اولان آه و انینی اظهاره
 اقتداری اولمیه یعنی اسکار صباح اقرارک نسیم رباح آه و استغفاری
 وزان اولماغله ظلام لیلی استکبارک جو هوای پراکدارنده غیوم پندار
 و انکار تراکم ایدوب آفتاب رحمت غفارک وجه ستارندن نور اسرار فی
 اظهاره قدرت اولمادی و کران بند خود پسندی و جهالت دهان توبه
 و ندامته مهر سکوت اوروب و اغلال طبیعت بدیه و انکال محبت اجرام
 سفلیه ایادی اعتمادی اعناق عناده بند ایتکله زمین عبادته وضع جبهه
 اطاعت ایشدر میوب و حجات جسمانیه و لذات نفسانیه مانند جبال راسیه
 پیش و پس قبلرنده سد عظیم اولوب هدایات انبیا و اولیا به امتثال و نور
 جمال خجسته خصا لرینه توجه و اقبالدن منع ایتدی تکیم ایزد ذو الجلال
 کتب متعالنده انلرک احوال ضلالت امثاللرین تمثیل ایدوب * مثنوی *
 گفت اغلالا فهمیه مضمعون * سوره یس ده (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا
 فهمی الی الاذقان فهم مضمعون) یوردی ایددی زنها رشکه دوشوب

قنی بز کفارک اعناقنده بندا ولان غل عریضی کورده یوز دینه زیر اول اغلال
وانکال معنویدر یس چشم سرآنی نه وجهله کوررکه * مشوی *
نیست آن اغلال برما از برون * اغلال مز بوره بزم اوزریمزه خار جدن
وضع اولمش دکدر و کذلک حق جل جلاله آیت سابقه یه بو جله بی عطف
ایدوب بیوردی که * مشوی * خلفهم سدا فاغشیناهم * (وجعلنا
من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون) پس سدا
مز بور و غطاً مذکور دخی معنویدر فلهذا * مشوی * می نبند بندرا
پیش و پس او * اول منکر و کافر و غافل و جاهل ایدیش و پستنده اولان سدا
فخیم و بند عظیمی کورده مز فی تفسیر ابو اللبث ان الایة نزلت فی ابی جهل
وصاحبه المخزومیین حیث حلف ابو جهل انه یرضخ رأس محمد فرآه ساجدا
فاخذ صخرة ورفعهما لیرسلها علی رأسه فالتزقت بیده ویده بعنقه فرجع الی
اصحابه فخلصوا الحجر من یده ورجل آخر من بنی المغیره اتاه لیقته فطمس الله
علی بصره فلم یرالنبی علیه السلام فسمع قوله فرجع الی اصحابه ولم یرهم حتی نادوه
فذلک قوله (انا جعلنا فی اعناقهم الی قوله ومن خلفهم سدا) و قال القرطبی
ان المخزومی الشانی هو الولید بن المغیره وکان هناك مخزومی ثالث قال والله
لاشد خن انا رأسه ثم اخذ الحجر فرجع القهقری ینکص علی عقبیه حتی خر
علی قفاه مغشیا علیه فقیل له ماشانک قال عظیم رأیت الرجل فلما دنوت منه
فاذا خل خطر بذنبه مارأیت فلا اعظم منه حال بینی وینه فواللات والعزی
لو دنوت منه لاکفی فأنزل الله هذه الایة وابن عباس رضی الله عنهما دان
روایت اولن سبب نزول بودرکه حبیب خدا علیه من التحیة الازکی نمازده
طوروب جهریله قرائت قرآن ایتدیکن مشرکان مکه استماع ایتدکلرنده
قلوب خبیثه لینه خوش کلیوب اتفاق ایتدیله که هیئت اجتماعیه لیه واروب
سر مبارک رسولی سنک کران الیه واروب هلاک ایدله پس بونیت فاسده ایله واروب
الرنده اولان اججاری اور مق قصدیله قالدر دقلرنده للری بو یونلرنده بسته
وذقلرنده مانده وکوزلی ناینا اولغله روی عجز ایله پیش رسوله کلوب
ایتدیله یا محمد پرستش ایتدیکن خدا حقیقون اولسون حرمت قرابت وحق
رحمی شفیع کتوردک بزه دعاقل تا که کما فی الاول صحت بو اوب من بعد سکا
سوه قصد ایته یلم رسول رب العالمین دخی اول حینه نزول ایدن اشبو
آیتی قرائت بیور و ب انلر راه هدادن باز کشته وچشم دلری حق و صواب

مطلب

تفسیر (انا جعلنا
فی اعناقهم اغلالا)

(الرضخ) بالاضاد
المعجمة وبالحاء المهملة
والمعجمة لغتان بمعنى
وهو كسر الشيء
بالحجر يقال رضخت
رأس الحية بالحجارة
سند

(قهقری) رجوع
الی خلف فاذا قلت
رجعت القهقری
فانک قلت رجعت
الرجوع الذی
یعرف بهذا الاسم
لان القهقری
ضرب من الرجوع
(لغة)

(خل) شتر (خطر)
دم جنبانیدن شتر
و برداشتن ای
خطر البعیر (لغة)

کور مکنن اعمی ونادیده و دست هم تیری عروہ اسلامدن دور مانده اولدوغن
اعلام یوردی (ومن یرد الله فتنه فلن تملک له من الله شیئا) الایه ایدی
غل کرک حدید و کرک غیردن شول قید بنددر که تعذیب و تشدید ایچون
مجرملرک الی انکله بویلمیشده شد ایدرلر اقاح دخی مع غض البصر جانب فوقه
رفع رأس ایتکدر که قح بعیر دندر لسان عربده شتر سیراب اولدقد نصکره
ویا خود پرودت ماء و یا خود کراحت آبدن باشن یوقاری قالدرسه قح البعیر رأسه
قوحا وقاحا وقاحا فهو قاح دیرلر وقاح قافک ضم و کسر یله تلفظ اولنوب
تعذیه سنده اتخته انا اقاحا دیرلر جمعی قاح کلور کما انشد * بیت * ونحن
علی جوانبها قعود * نغض الطرف کالابل القماح * وقال الزجاج للکانونین
شهر اقاح لان الابل اذا وردت الماء رفعت رؤسها لشدة البرد وانشد
ابوزید الهزلی * بیت * فی ما ابن الاغر اذا استوتا * وجف الزاد فی شهر
قماح * کذار واه بضم القاف وابن السکیت بکسرها وهما لغتان فی المصدر
وقال الحسن القماح الطماح یصره الی موضع قدمه وزاد بجاهد مع ذلك
وضع البد علی الفهم ففهم مقمchon قولنده اولان فادخی احسن ترتیب ایچوند
زیرا اغلال اذقانه متصل اولد یغندن رؤسک فوقه ارتقای بطریق الزوم
اولور پس اغلالک اذقانه وجه وصولی یابودر که غل مزبور غلیظ و عریض
اولدیغی جهندن صدر ایلہ ذقن میاننی استیلا ایتکله لاجرم ذقنه متصل اولوب
ورأس مغلولی یوقارو قالدیرر و یا خود طوق غل یدینی علقه بر حبثیت ایلہ
جمع ایدر که تحت الذقن ملتقای طرفینده بر حلقه اولور که طوق ایلہ
قیددیننه واصل اولان رأس عمود حلقه مزبوره داخل و حلقه دن ذقنه
خارج اولوب مغلول باشنی آشاعه المکه قادرا اولوب مسترا جانب فوقه مقمع
ومرفوع اولور فلهمذا فهای ضمیرک ارجاعنده بین النکاة اختلاف واقع اولوب
عند البعض ضمیر هی اغلال اوزرینه راجعدر زیرا متحدث عنها اغلالدر
وفهم مقمchon قولى فهای الی الاذقان قولنک نتیجه سیدر دیشلرو و بعضلر
دخی ضمیر هی ایدی اوزرینه راجعدر اگر چه کیم ایدی مذکوره دکل ایسه
دخی غل بین الایدی والعنق قید جامع اولدیغی جهندن احد هما نک ذکر ی
ارجاع ضمیر کافیدر دیوب طبری دخی بو قوله ذاهب اولمش ولكن زخشری
کشافده ضمیر اغلاله عائددر ارجاع علی الایدی تکفدر دیو بو وجهله
تحقیق ایدر که (الاترى كيف جعل الاقح نتيجة قوله فهای الی الاذقان

ولو كان الضمير للابدي لم يكن معنى التسبب في الاقحاح ظاهرا على ان هذا
الاضمار فيه ضرب من التعسف وترك الظاهر الذي يدعوه المعنى الى نفسه
الى الباطن الذي يحفو عنه ترك الحق الابلج الى الباطن اللجلج فان قلت فقد قرأ
ابن عباس في ايديهم وابن مسعود في ايمانهم فهل يجوز على هذا القراءتين
ان يجعل الضمير للابدي والايمان قلت يأبى ذلك وان ذهب الاضمار المتعسف
ظهور كون الضمير للاغلال وسداد المعنى عايه كما ذكرت انتهى فاما قرائت
من بوره دن ماعدا اسد الله الغالب على بن ابى طالب بدن بو آيت كريمه سؤال
اولند قدده بيان بيور دبنى كيفيت اقاحدن طبرينك فهى ضميرى ايدى به
راجع مدر ديدى بى عند بعض الفحول ترجيح اولنشدرد كاروى سأل الناس
امير المؤمنين عليا رضى الله عنه عن هذه الآية فجعل يديه تحت لحيته ورفع
رأسه پس ارجاع ضميرده واقع اولان اختلاف وسبب نزول معلوم اولديسه
مفهوم آيت كريمه بودر كه (انا جعلنا في اعناقهم اغلالا فهى الى الاذقان)
يعنى حبيم بر عظمت مزايه اول كافر لك كردن لرينه زنجير لر وضع ايدوب ناكه
الر ينى ذقن لرى الله متصل واعناقنه بند ايدك (فهم مقمحون) حتى انلرك
باشلرلى بالايه قالقوب نه اشاعه اككه ونه او كنه باقعه قادر اولماز لر زيرا
هر كيمك الررى زنجير ايله كردن وذنخنه بسنه اولسه سرى برداشته قالور
وكال نچردن چشم لرى آسمانه ديكلوب خبره اولور پس مفهوم آيت معلومك
اولديسه بودنخى علم شريفه خفى اوليه كه ابوحيان وارباب تفسيرك بعضيسى
سبب نزول ويوم جزاده كفارك بو حال ايله محشور اولد قلرلى اعتبار ليله اغلالى
حقيقت طومشار وابوعبيده وبعضى لرى اغلال مز بوره دن ياده اعناقى كفارده
محسوسه اولد ينجيون استعاره تمثيليه در ديمشار يعنى كفارك كفر او زرينه
اولان تصميم وكفردن عدم ارعوا وكلام حقه عدم التفات وطريق مستقيم
عدم انعطاف اعناق لرى مغلولين مقمحينه تشبيه اولنشدردر كما قال ابو السعود
(تقرير تصميمهم على الكفر وعدم ارعوا ثهم عنه بتثيل حالهم بحال الذين غلت
اعناقهم فالاغلال منهية الى اذقانهم فلاندعهم يلتفتون الى الحق ولا يعطفون
اعناقهم نحوه ويطأ طون رؤسهم له رافعون رؤسهم غاضون ابصارهم بحيث
لا يكادون يرون الحق او ينظرون الى جهته) وفي كشف الاسرار ولما كان هؤلاء
لا يستطيعون لما في رقابهم من الاغلال التى هى الى الاذقان ان يسجدوا شبههم
بالانعام وشبه القرآن الذى يعرض عليهم بالماء من لازم قوله (فهم مقمحون)

(حفو) پنهان کردن
بازداشتن (ابلج)
کشاده ابرو روشن
وهو يد او فى حديث
ام معبد فى صفة النبي
عليه السلام
ابلج الوجه اى
مشرقه وصبح
ابلج اى مشرق
مضى ويقال الحق
ابلج والباطل اللجلج
اى پردرد (صحاح)
وبالحجة تردد
فى الكلام وفى مقدمة
الادب للجلج المضغة
فى فيه اى بكر دانيد
كوشت پاره را
دزد هانش شد
قوله تقرير تصميمهم
آه وانت خبير
بان الظاهر ح
تصدير قوله سواء
عليهم بالغاء السببية
لابلوا ووجوابه انه
من تفويض الترتيب
الى ذهن السامع

وهو كثير والله اعلم
قال ابو حيان الظاهر
ان هذا القول
حقيقة لا استعارة
لما اخبر الله تعالى
انهم لا يؤمنون
اخبر عن شيء من
احوالهم في الآخرة
اذا دخلوا النار قلت
على هذا الوجه
الاتيان كاليان
لقوله لقد حق القول
على اكثرهم
فيندفع ما يترأى
ظاهر من كونها
كالاجنبى في البين
فأمل (سعدى
جلي على القاضى)
شهد

ولم يقل قاحون ليعرفنا انهم جعلوا كذلك عقابا بهذه الحالة وقال ابن عطية
(ان هذه الاستعارات اوضح الاقوال لانه تعالى لما ذكر انهم لا يؤمنون لما سبق
لهم في الازل عقب ذلك بان جعل لهم من المنع واحاطة الشقاوة ما حالهم معه
حال المغلولين) وقيل انه اشارة الى امساكهم وانهم لا يتفقون في سبيل الله
كما قال تعالى (ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك) وعلى هذا يمكن ان يكون معنى قوله
(فهم لا يؤمنون) لا يزكون كانه عبر بالايمان عن الزكوة كما عبر عن الصلوة
في قوله (وما كان الله ليضيع ايمانكم) پس حق جل وعلا كفارك سبيل رشاده
متوجه ومنعطف او لمدفليحون برمثل دخي ضرب ايدوب بيور ركه
(وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون)
يعنى بزكفارك پيشلرندن برسد عظيم وپسارندن برسد عظيم قلوب تاكه
كوزلرني اغطيه ايله اورندك حتى انلر رسول خداك حقيقتي وطريق
حتى كور ميوب تعامى ايتديلر ضمير متبره ستر اوليه كه (فاغشيناهم)
قولنده اولان فاما قبلنده اولان حكم مسيب اوزرينده داخله در زيرا
شول كسى كه جميع جوانبندن سد احاطه ايله شخص مزبور هيچ رشى
كوره مزبور دخي ظاهر در كه (من بين ايديهم ومن خلفهم) قول كر يندن
مراد فقط جهتي قدام وخلف اوليوب بلكه جميع جهات اراده بيور لمشدر
واكن جهة قدام اشرف جهات وخلف آلك ضدى اولغله تخصيص بالذكر
بيور لمشدر نتكيم قول يضاوى بوكا دلالت ايدر قال رجة الله عليه (ومن
احاط بهم سدان فغطى ابصارهم بحيث لا يبصرون قدامهم وورائهم
في انهم محبوسون في مطبورة الجهالة ممنوعون عن النظر في الآيات والدلائل)
زيرا چاه مظلم جهات جهلايى انحق پيش وپسندن احاطه ايتيوب بلكه
جميع جوانبن احاطه ايدر پس مناسب اولان بودر كه جانب مشبه به ده اولان
مانع دخي جميع جوانبده متحقق اوله ويظهر بذلك ترتيب قوله فاغشيناهم
على جعل السد والمعنى جعلناهم محاطا بالسدد من جميع جوانبهم فاغشيناهم
اى فجعلناهم على بصرهم غشاوة فلا يبصرون شيئا اصلا والغشاء كالغطاء
وزناومعنى وقوله (فاغشيناهم) فاغشنا ابصارهم اى غطيناهم وجعلنا
عليها غشاوة فحذف المضاف وقال اهل التحقيق المانع اما ان يكون في النفس
وهو الغل فلا يتبين لهم آيات الانفس واما ان يكون خارجا عنها وهو السد
فلا تفصح لهم دلائل الآفاق ويمكن ان يقال السد من قدام اشارة الى عدم

العلوم النظرية ومن خلف اشارة الى عدم فطنتهم الغريزية او الاول اشارة الى الغفلة عن احوال المعاد والثاني اشارة الى الغفلة عن المبدأ وفيه ان السالك اذا انسد عليه الطريق من قدامه ومن خلفه والموضع الذي هو فيه لا يكون موضع اقامة فانه يهلك لا محالة وقال ابن عطاء (جعلنا من بين ايديهم سدا) وهو طول الامل وطبع البقاء (ومن خلفهم سدا) وهو الغفلة عما سبق من الجنائيات وقلة الندم والاستغفار عليه اعماه تردده في الغفلات عن الاعتذار لما سبق منه من الجنائيات (آه اى سالك راه و عارف بالله (لقد حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون) قول كريمى موجبه اصحاب عجب واستكبار وارباب زعم و پند ارك اوزرينه جريان ايدن قول ازلى ازل آزالده حق در كه اكثر خالق معرفت فطريدن جاهلار در زيرا معرفت ربانيه غريب ازلى در پس ازلى بي ازليدن غيريسى بيلن (الحمد لله الذى حكم على الاكثر بالشفاعة وما حكم على الاقل الذين عرفوه به لا بغيره) اول زمرة اقل اصفياء اوراق بسا تين قدس سبحانى ونسايام رياحين انس ربانيار در فلما اكثر اولان اشقيانك پس و پيشالرين قهر ازل و شقاوة ابد سد ايدوب بنفسه انلري كندونفسندن منع ورد ايتكله لاجرم غشاوات غيرتده تحجب اولوب ابدالآباد جمال وحدتى كورمز لر و دنياده بحار ضلالتة غرق اولوب امواج جهالت وجود لر بنى احاطه ايدر و آخرتده نار وانكال ايله سحق ايدوب و حاللرى سلاسل واغلال ايله ضيق و محق اولوب وسعت قرب رجندن محروم اولور لر مع هذا وجود مو هو ملرى انواع اغلال وانكاله مقيد ايكن آكاهلرى اوليوب بزده بند كردن بوق بونه مقوله خيالدر ديو تكذيب انبيا و اوليا ايدر لر زيرا ﴿ مشوى ﴾ رنك صحرا دارد آن بندى كه خاست ﴿ اول بند عظيم وسد فخيم كه قهر ازلى دن ظاهر اولشدر انظار پندارده صحرا رنكى طوتار يعنى برخواى (زين للناس حب الشهوات) و بر مصداق (حفت النار بالشهوات) چاه اسفل طبيعت وسد ظلمات شهواته منهمك اولان جهله بر قاج كون حيات عاريتلر نده نفسى مراد لر ين الوب و بطريق الاستدراج امر دنياده ابستدكلرين بولماغله حالت مزبوره بي مانند صحرا وسعت عظيمه و مسرات بي غايه زعم ايدر لر فلما ﴿ مشوى ﴾ اونمى داند كه آن سد قضاست ﴿ اول غافل بيلن كه بوجاه و حشمت و مكنت و ثروت و عجب و انانيت و آخرته مفيد اولميان علم بي منفعت و مردان خدايه انكار

وعداوت اوزره اولد بخی کندویی طریق حقدن منع ایچون سد قضاء ربائی
و بلای عظیم آسمانیدرزیرا میل کلی و حب اصلیمی من خرفات فانیانه و کمال
اعتقادی کند و عقل و پندار و عقلیاتده واقع اولان بعض ظنیاته منحصر اولمشدر
حال آنکه بو دخی برسد عظیم اولوب مادام که بند من بورده مقید اولد قجه
مردان خدایه سرفرو و طریق الهی به توجیه روایده من * بیت * جز هستی
عشاق که آن سد عظیمست * در راه محبت خطری نیست بگویند * فلهمذا
کاشف اسرار نور کبر باشه جلال الدین رومی مولانای مایور لر که * مثنوی *
شاهد توستد روی شاهدست * سنک دنیایه متعلق اولان مطلوبک و حقدن
غیری اخروی دخی او اورسه کوکل و یردیکک محبوبک اول محبوب ازلی و مطلوب
اخروی لم یزینک جمال وحدت و وجه کریم احدیتن کور مکه سد و باب و صلتن
باعث منع ورد در و کذلک * مثنوی * مرشد نوسد گفت مرشدست *
سنک مرشدک گفتار مرشدک سدی دریعی مادام که سکا عقل و پندار
و نفس مکارک یول کوسستروب شیخ بوبله اولمق کک و طریقت بوبله
کک و حقه و صلت بو یوزدن کک دیو در او در لو تخمینات و تخیلات
و ظنیات و وهییات ایله کآن سنی طریق سدهاده دلالت ایدر زعم ایلیه سن
ظن من بور سنی اغنا ایتمز ابدی محقق ییل که اول دلالت و هدایت دکل
بلکه غوایت و ضلالت و مانع تربیه مرشد راه حقیقتدر زیراسن مرشدده
و وصولدن اول کندی زعمکله شو هیئت و شو صفتده بر مرشد کک
و بو طریقه سلوک ایتدر مک کک دیو تصور کده بر مرشد احوادث ایدوب
و حقه و وصول فلان و فلان ایله اولور دیو محذاتی قدیمه مقارن اولور
زعمیله تخیل کده آلهه مجعوله قیلوب قلبک اول و هم باطلک بندنه قید اولمش
ابدی مرشدده وارد قده تصور یکله مخالف بولوب اول ایسه سنک استار
تصورک هتک اراده ایتدیکجه سن اول خیال باطلکدن خروج قنکده امر
محالدن اولمغله گفتار مرشدی قبوله محالک اولیوب پندار نفسک سکا
سد عظیم اولور و کذلک مرشد اکلله قبل الوصول مقید اولدیفک مقلدهک
گفتارنا هموار لری سنی انواع تخیلاته دوشوروب بیر راه دانه حین و صولده
مادام که اول ظن و خیالی قلبکدن ازاله ایتدیکجه مرشد حقیقینک فیوضات
جذابندن بی بهره اولوب نور هدایتلرینه سد سدید و قید شدید اولور
* قاسم * باده کهنه کبروشیشه نو * دلق و تسبیح کن پیاده کرو * کوندانی

مطلب
مهم و لطیف

تو قدر شاهد و می ✽ سرخود کبر ازین دیار و برو ✽ کر خیال حبیب رهبر
 نیست ✽ بخیالات خویش غره مشو ✽ عاشقانیم کشته معشوق ✽ همه عالم
 پیش ما بدو جو ✽ هر که تو کشته همان دروی ✽ نوبت حاصلست و وقت
 درو ✽ آه ای برادر آگاه خلق جهان ابکی قسم در بر قسمی من حیث الصورة
 آدمی و من حیث السیرة بهایمدر که (اولئك كالانعام بل هم اضل) انلرك شاننی
 بیان و (ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة) انلرك
 حالی عیان ایتشدر و قسم ثانی انلردر که من حیث المعنی و الصورة حقیقتده
 آدمی اوله پس (ولقد کرمتا بنی آدم) اول زمرة جلیله نک وصف شانیدر که
 بوجهل سیرت و بولهب جبات اوللرك وصف من بوردن نصیلری یوقدر
 زیرا اگر چه صورة بنی آدمدر ولیکن حقیقتده فرزند آدم دکادر کما قال تعالی
 (انه لیس من اهلک) ایلدی علم شریفه خفی اولیه که قسم ثانی دخی اوچ
 نوعی مشتملدر بر گروهی شول اکل کللدر که لجه حقیقتده غوطه فیلوب انلرك
 حقیقتلری بیانه امکان یوقدر زیرا افهام خلق انلرك شانی آنجلین اولدیفه احتمال
 و یرمز لر پس انلردن اخبار اغطیه تشبیه دن غیر یله اسانه کلز حق جل و علا
 اول رجال کلمی قرآن عظیمده (رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه) دیو ذکر
 بیورمشدر پس عهد من بوری بیانه کیمده قدرت واردر فرضی سویلنسه کیم
 فهم ایده بیلور (الست بر بکم قالوا بلی) عهد من بوردن نگایه در ولیکن خلق
 جهالت بو عهددن استماع حدیثدن غیر نصیلری یوقدر الحاصل بوزمره
 علیه واصل بحر حدیثدر و فرقه ثانیه مرید مستسلمدر که انلرك روحی فرقه
 واصلانک عکس روحندن مستفیض اولوب کارلری جان و باش اوینامقدر
 و انلرك قوت و غداسی فی الحقیقه جانبازی اولوب تسبیح و تهلیللری رک
 وجود ایله بو بیتی ورد زبان ایتکدر ✽ بیت ✽ جز با تو خطاست عشق جان
 بازیدن ✽ جان یافتست با تو جان بازیدن ✽ پس بو طائفه علیه دخی غایت
 ندرت و کمال قلت اوزره اولمغه (ولوانا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم و اخرجوا
 من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم) قول کریمی انلرك شانی تقر بروقتلری بی تحقیقدر
 کاه اولور که فرقه واصلان بوفرقه ثانیه دن اولقی آرزو ایدر لر زیرا که بونلر
 فرقه اولینک مرایای صافیله یدر که جمال باکاللری بی مرآت مریده تماشا
 ایدوب آینده اولمدقه تماشای حسن و جماللرینه قادر اولسازلر پس پیرآینه
 مریددر که آفتاب جمال احدیة الجمی کورر و مرید مرآت پیردر که کندو

جالتن کورر فلہذا یار غار شفیق ابو بکر صدیق لاجرم لا الہ الا اللہ دیکھ
محمد رسول اللہ کلمہ سنی معا دیر ایدی زیر (من یطع الرسول فقد اطاع اللہ)
قول کر ینک عرایس معانی سندن کشف نقاب ابتس ایدی وبالجملة مرید
اولدر کہ من کل الوجوه ظاہرا و باطنا پیرہ تسلیم اولہ و ہرنہ فرمان ایدرسہ
امتثال ایدوب بونیک و بوبد در دیمہ زیر ابو وجہلہ تسلیم اولمہ مرید پیر
اولیوب مرید مرادی اولور پس اکامرید تسمیہ سی لغوا و اور فلہذا عاشق
جانباز سبحانی عین القضاۃ ہمدانی بر مرید نہ یازدیغی مکتوبہ بیورر کہ
مریدی آن بود کہ خود را در پیر باز اول دین در باز پس خود را باز
دین در باخت دانی چون بود آن بود کہ اگر پیر خلاف دین اورا کاری
فرماید آنرا باشد زیرا کہ در موافقت پیر خلاف راہ دین خود نرود پس
او هنوز مرید دین خود بود مرید پیر این متعلی بود کہ دین خود می آموزد
از غیری پس اگر راہ پیر رود مرید بود و اگر راہ مراد خود رود
او خود پرست بود مریدی پیر پرستی بود چہ میشنوی دریغا کہ نہ قوت
تست ندانم کہ قوت تو کی خواهد بود عاشقی نامہء معشوق خواند حاضر می را
کہ هنوز آنش عشق اورا نسوخته است از آنچہ ایمان ذوق
✽ مغربی ✽ دلی کہ بارخ و زلف تو ہمنشین باشد ✽ مجرد از غم و شادی و کفر
و دین باشد ✽ بود ز کفر و اسلام بخیر از دل ✽ کہ زلف روی توش روز
و شب قرین باشد ✽ خلاصہ کلام فرقہ ثانیہ صفات مزبورہ ایلہ متصف
اولان مرید در دو نوع ثالث محبہ لہ در کہ انلک شانی ابتغاء لمرضات اللہ راہ
طریقہ بذل مال ایتکدر پس (یجاہدون باموالہم) محبہ لک وصفی (وانفسہم)
مرید لک نعتیہ در و مال و جان بذل ایدن جملہ سبیلہ متصف اولوب (اولک
یؤتون اجرہم مرتین) قول کریمی ودخی (ان اللہ اشتری من المؤمنین انفسہم
واموالہم بان لہم الجنۃ) آیت کریمہ سی انلک شاننی مدحدر پس ہر بفرقہ نک
میانہ ہزار و ہزار تفاوت بسیار وارد زیرا کہ بذل مال دخی متساوی اولیوب
اعلائی درجات جملہ مالی بذل ایتکدر نہ کیم ابو بکر صدیق جمیع ماملکتی رسول
علیہ السلام محبتہ بذل و نثار ایتد کہ رسول علیہ السلام (ماذا ترک لعیالک)
دیوسؤال بیور دقدہ ابو بکر صدیق (اللہ ورسولہ) دیو جواب و یردی و کترین
درجات بودر کہ بذلہ اختصار ایدوب زکوۃ ایلہ اکثفا قیلہ بومرتہ دن دخی
دون اولمہ داخل حساب اولز و کذلک بذل نفس و جانہ دخی تفاوت

عظیمه اولوب اعلای درجات اولدر که من کل الوجوه کندو ایچون اولوب
معشوق فدا سی اوله پس بهترین درجات مرید اولدر که جان مرید جان
مر شده بروجهله مسخر اوله که جیع جوارح وقواسنده حرکت ایدن فرمان
پیر اولوب چشم و کوشندن یینا وشو واجذبات پیر اوله و کمترین درجات اودر که
آنک فرماننه مع التکلف والکراهة امثال ایله بودخی مفقود اولسه
حسابه داخل دکلر و مادام که راه ارانده اوله هنوز مرید دکلر اما ارادت
پیر بکلیته آنی تصرف ایسه مراد اولوب درجه ارادته نائل اولور وصفات
مزبوره قبل الموت ممکن اولماز مادام که کند و نفس واختیاری ایله اولدقه
مدخلدر امدی ای برادر باجان رابر خلق جهانک اسرار مزبوره دن نه خبری
واردر انلر صحرای غرورده کم کشته اولمشلر در انکچون مولانا خداوندگار
* ع * مر شد توسد گفت مر شد دست * بیور مشلر در آه ای دل آگاه وجه
مشروح اوزره مرید اولمق عجب مشکل و روی زمینده بوسردن خبردار
اولان بغایت قلیلدر هزار و بسیار سالکان طریقت که ره رونده و دل و جان
ایله طلب کتنده درلر ولیکن بیکده بیرن مضیق ارادته جذب ایتزل طریق
الهییه بسیار در و پوره غریب دوکلی راهلر دن عز زدر * ابو عبدالله الطوسی
حکایت ایدر که برکون ابو القاسم کرکائی حضورنده ایدم ابو علی فارمدی یه
بیوردیلر که ای بوعلی بکایقین کل و خاطره و یا خود واقعه کی ذکر ایله بده
ارادتدن دم اور جله جهانیاندن بر مرید مراد ایدرم که پوستنی پرگاه ایدوب
قرص آفتابه آویزه قلم تا که جهانیا نندن عبرت آلهلر مع هذا ابو القاسم
کرکائی قدس سره نک اصحاب کرامتدن بسیار و بی شمار مریدان اخیری
وار ایکن کیرو مرید طلب ایتدیلر امدی زنههار مریدک آساندر قیاس ایتمه
(ولا اقول لکم عندی و افوض امری الی الله) اللهم ارزقنی ایمانا صادقا
آه ای دل آگاه جناب لایزالیدن بو عالم فانی به حکیم قرآنی قلوب عبادنی وحدت
ذاتیه سنه جذب ایچون ایچون صید ربانی اولمشدر ولیکن هر بر حرفنده هزار
و هزار غمزه جان ربا تعبیه اولنوب (و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین)
بیور لمشدر یعنی بزم دام جذبا غمزی صید محبتدن اولان مؤمنلر بیلور یوخسه
بیکنه نرک بزمه میل و طمع اولماز بیورر کما قال تعالی (سواء علیهم ءانذرتهم
ام لم تنذرهم لا يؤمنون) و قبول دین و ایمان ایدلم دیسهلر اعتناق پندارلرنده
قهر زلیدن وضع اولنان غل شدید وازل وابدلینه نصب اولنان سد سدید

مطلب
حکایت عبرت

انله بول ویرمز قلہ۔ نا حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا یورر لر کہ
 ﴿ مشوی ﴾ ای بسا کفار را سود ای دین ﴿ ای مستمع متصح کفار بسیار
 ایچون سودای دین وارد یعنی قتی چوق کفار وارد کہ دین اسلامک حق
 ایدیکن ییلوب مسلمان اولتی سوداسن ایدر لر ولکن مجرد آرزو وامنیہ نہی
 مفید کہ ﴿ مشوی ﴾ بند شان ناموس و کبر و آن و این ﴿ انلرک بندی ناموس
 و عار و عجب و استکبار و آنک و بونک افکار او کاریدر کبر بلا عاطفہ آن و اینہ
 مضاف اولتی اوزرہ دخی بعض نسخندہ مسطوردر بوتقدیرجہ اول کفارک
 زعم و پندار و کبر و استکبار و پیش آن و ایندہ اولان حیت و عارلری قیدبند
 و پیش و پسلیرنہ سد اولوب حومہ اسلامہ دخولدن مانعدر دیمک اولور
 ابواہ و در بغ ﴿ مشوی ﴾ بند پنہان لیکن از آہن بتر ﴿ بند مز بور مستوردر
 ولکن آہندن بتر در زیر ا ﴿ مشوی ﴾ بند آہن را کند پارہ تیر ﴿ قید حیددی
 تیر پارہ لیس بند خارجی بی تیر پارہ را پسہ مقرردر کہ ﴿ مشوی ﴾ بند آہن را
 توان کردن جدا ﴿ بند آہنی دست و کرددن رفع و ازالہ ممکندر ولکن
 دشوار بودر کہ ﴿ مشوی ﴾ بند غیبی را نداند کس دوا ﴿ غیب و مخفی
 اولان بندہ کیمسہ دوا بیلز وجید انقیاددن رفع و ازالہ یہ قدرتی یتز مثلاً
 ﴿ مشوی ﴾ مرد را زنبور اکر نیشی زند ﴿ زبور اکر مردہ برنیش اورہ اہمال
 و مساملہ ایتیبوب ﴿ مشوی ﴾ طبع او آن لحظہ بردفعی تند ﴿ مرد مز بورک
 طبعی فی الحال نیش زنبورک دفعنہ اہتمام ایدر ﴿ مشوی ﴾ زخم نیش اما
 چواز هستی تست ﴿ فاما زخم نیش خارجدن اولیوب چونکہ سنک هستی
 موہومکندر آنی اخراجہ قدرک اولیوب بلکہ آنا فانا ﴿ مشوی ﴾ غم قوی
 باشد نکرددر دست ﴿ غم و الم قوی اولوب درد و وجعی سست اولمازای مستمع
 یثنا ابن اسحق عاصم بن عمرو بن قتادہ دن روایت ایدر کہ بزم قبیلہ مز دن بعض
 رجال حکایت ایتدی لر کہ بزم حرز اسلامہ سبب دخولمز بودر کہ بز قبل الہدایہ
 اصحاب شرک وارباب اوئاندن ایکن طائفہ یہودیان بزملہ مباحثہ و مقابلہ
 ایتد کلرندہ حین استفناح و طلب نصرت فتاحدہ (اللهم انصرنا بانہی المبعوث
 الی آخر الزمان الذی نعتہ وصفقہ فی التوریتہ) دیو حضرت فخر کائناتک
 عن قریب بعثتدن خبر و یروب ای مشرک لر اول رسول یکتا بزم صدق
 مقالری مصدق او اور و بز آنک مظاهر تیلہ سزی ہلاک ایدوب جزا کز
 و یر یر زید لر ایدی پس بعایت باری حضرت خواجہ کائنات مبعوث اولوب

عامة ناسی اسلامه دعوت بیورد قدده بز اجابت دعوت قیلوب شرف اسلام
ایله نازل سعادت اولدق و بهودیلر کبر و حسد لرندن ایمانه کلبوب اظهار
افتخار و استکبار ابتدیلرته کیم کتاب مینده (ولما جاءهم کتاب من عند الله
مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون علی الذین کفروا) قول کریمی
بومعنادن اخبار اولوب (فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله علی الکافرین)
قول منیفیله اول مر دودله لعنت اولندی ز راحت جاهلیه آنلرک سدراهی
اولوب و حب ریاست و حشمت اغلال رقبه اطاعت و پندار کمال و کیاست
غشاوه دیده بصیرت لری اولمغله دید حقندن دیده لری دوخته و ابد الابد انار
خندان ایله سوخته اولدیلر ایدمی کرامات اولیایی متذکر و اسلاف مشایخه
مقر ایکن عبادا بالله تعالی حب ریاست و پندار و انانیتی سدراه حقیقت اولمغله
مجرد عجب و استکبار ایله زمانده موجود اولان مردان خسدان برینه سوء
ظن ایله انکار و مذمت لریله افتخار ایدن ار باب پندارک دخی سوء خاتمه سندن
خوف بسیار اولنور حق سبحانه و تعالی امت محمدی صفت استکبار و پندار
واولیا و اصفیایه عداوت و انکاردن حفظ ایدوب اهل اقراردن ایلیه آمین
بحرمة سید المرسلین فلهذا مولانا خداوند کار بیوررلر که ای مستمع قابل
﴿ مشوی ﴾ شرح این از سینه بیرون می جهدد ﴿ بونک ﴾ شرحی سینه دن
طشره صحرادی یعنی قلبده مکنونز اولان معنایی لسانه کنوروب واقع حالی
آشکار ایدردم ﴿ مشوی ﴾ لیک می ترسم که نومیدی دهد ﴿ لکن قورقارم ﴾
که مستمعینه یأس حاصل اولور یعنی انبیا و اولیایه اقرار و محبت انلر ایله هم
جنس اولمقندن و انکار و عداوت عدم جنسیت دندر سلطان ولد نه خوب دیمشدر
﴿ نظم ﴾ دوستی خود دلیل جنس کنند ﴿ جنی ﴾ میل بانس کنند ﴿ بر فلک ﴾
هر ملک ملک جوید ﴿ در پی دیو حوزری پوید ﴾ ایدمی بر فحوائی (لقد حق القول
علی اکثرهم فهم لا یؤمنون) اکثر خلق جهانک انبیا و اولیایه عداوت
و انکار لرینه سبب قهر ازلی آنلرک ایدمی استعداد و جیاد انقیاد لرینه بند شدید
و دیده بصیرت لرینه سد سدید وضع ابتدیکی در پس نیش هستی ممکن الایخراج
و بند فیهی قابل العلاج اولمادیغن شرح و بیان ایدردم ولیکن اکثر خلقه
یأس و ناامیدی حصوانندن خوف ایدوب اختصار اختیار اولندی و بالجمله
اصحاب کشف و ایقانک تحقیقی اوزره هدایت و اضلالدن مراد حق جل و علا
قلوب عبادنده وجود کفر و ایمانی ایجاد آنک و خذلاندن مراد معاصی به

عبدك داعيه سيله وجود عبده معصيته خلق قدرت وظلت و حجاب ظلمات
طبيعيه و كدورات جسمانيه ده انهماك مقدر ايتكمه سمع قبول رينه صمم مستولى
اولوب داعى الى الحق اولان كلمات ربانيه و نصايح انبيا و اوليائى اصفا ايتكم
و غشاوه و اغطيه وجه مرآت قلبى غيوم شهوات احاطه ايتكمه صفائى وجه
حقى كور مامك و ختم و اغلال دهان توبه و معذرته مهر سكوت اور لمقدن
نكايه در اكر چه بو مذكوراتك مجموعى اراده حقه وجود عبادده ايجاد اولنور
ولكن رفحواى (ولا يرضى لعباده الكفر) شر و معاصى به رضاسى اوليوب
(ان الله لا يامر بالفحشاء) موجنبه معاصيدن نهى ايتشدن و اكر چه كيم شر
و فساد قضا و قدر خالق العباد در ولكن اسم مر يدك اقتضاسى بزم ضلالت
و غو ايتن اراده ايلش الدن نه كلور ديو جبر يلردن اولغله رحمت حقندن
مايوس اولماق كركدر زيرا سبب هلاك اولان يأس در كما قال الشيخ الاكبر
قدس سره الاظهر (اذا رأيت لوايح تهرق لك من حجاب الخذلان من كثرة
استعمالك للمباح وخفت ان ينقل ذلك الى المكروه فتضرع الى الله ان يخاف فيك
الكرهية لتلك المكاره والا هلك وجلاء ذلك الطغاء بكثرة ذكر الله والتضرع
اليه (بحواله ما يشاء و ثبت) حقا كه مذكور اولان كاتب و حيك بريسى
توبه و استغفار ايتكمه هدايت ربانيه قرين حالى اولوب اسلام و ايمانه مهتدى
اولمادى و عهد رسوله مستعد ايمان اولنوره پرستش اوئان سبق ايتيمى
كما قال الشيخ رضى الله عنه و كان عمر بن الخطاب من اهل الاففال فتولى الله تعالى
فتح قفله فشيده الله به الاسلام رضى الله عنه و رضى عنه * بيت * براى
عاشقان از هجر و صلش * هزاران درد و درمان آفريدند * پس سندی تدبر و تأمل
ايدوب * مثنوى * نى مشر نويمد خود را شاد كن * زنهار مايوس اولم
كندى شاد قبل و دامن رجا به تشبث ايدوب * مثنوى * پيش آں فریاد رس
فریاد كن * اول فریاد رس اولان رحن و رحيم و غفور و كريمك در كاهنده
فریاد و انين و آه حنين قيل زيرا اول قادر متعال بر پادشاه بى مثالدر كه آن
واحدده انكارى اقراره و كفرى ايمانه تبديل ايدر پس توبه و استغفار اليه قان
اغلايوب بو وجهله مناجات قيل كه * مثنوى * كای محب عفوان ما عفو كن *
اى محب عفو و احسان و مرید رحمت و غفران (انك عفو نحب العفو) سنك
وصف شانكدر بزدن صدور ایدن نقصير و انكار و تعجب و استكبارى عفو
و مغفرت قيل * مثنوى * اى طيب رنج ناسور كهن * اى بورنج ناسور

کهن هستی و پندارک طیبی اولان غفار الذنوب و ستار العیوب بزى فقل
 پندار و غل استکباردن خلاص ایدوب انکار بمن اقراره دوندر ❖ نظم ❖
 توبه کاریم از آنچه ما کردیم * از سر صدق روی آوردیم * آنچه از ما سرید
 اگر کردیم * آن مکن توبه ما که ما کردیم * قال الشيخ الفردانی والعارف الربانی
 محمد بن عبد الجبار الغزنی فی کتابه المواقف فی موقف الموعظة اوقفنی الله
 فی الموعظة وقالی اعلن توبتك لکل شیء يستغفرک کل شیء وتب الی جماع
 علمک واجتمع علی باقاصی همک فقم یا ثاب الی دعائک افتح لک بابا الی کشف
 غطائک ❖ مغربی ❖ اگر زجانب ماذلت و نیاز نباشد * جمال روی ترا هیچ
 عز و ناز نباشد * بمپیش ناز تو کرمانیا وریم نیازی * میان عاشق و معشوق
 امتیاز نباشد * ایدمی تواضع و مسکنست و توبه و ثنات جلّه امر اض معاصی به
 علاج عاجل و عجب و استکبار سم هلاهل و بلا توبه امنیه مغفرت و هم
 باطل اولد بسه استکبار و پنداردن حذر بی شمار که ❖ مشنوی ❖ عکس
 حکمت آن شقی را یاره کرد ❖ عکس حکمت اول شقی بی گناه ایلدی یعنی
 کاتب وحی اولان شقی معهودی پندار و و همی اضلال ایدوب سبب ارتدادی
 اولدی و بر فخرای (الشقی قدیسعد) ابن ابی سرحه توفیق الهی فریا درس
 اولمقله نجدید ایمان ایدوب و بر صدق (السید قدیشقی) ابن ابی خطل
 ارتدادی حالده مرد و رحمت حقندن هر دود اولدی زهی قدرت کامله که
 پرتو وحی عمر بن الخطّاب رضی الله عنھک قلب شریفنه دخی لمعان ایدوب
 (فتبارک الله احسن الخالقین) دیدی لیکن نوری پرتودن یللوب کندودن
 زعم اتمامکله حبیب خدا محمد المصطفی علیه من صلوات الله الاوفی (ان الله
 ینطق علی لسان عمر) یوروب اول ذات حمیده خصالک یوما فیوما نور یقینی
 متزاید اولدی پس سبب خذلان لاجرم کندو بی کورمک اولد بسه آگاه
 اول ای نفس صاحب پندار ❖ مشنوی ❖ خود مبین تابرنیارد از تو کرد ❖
 خود بین اولم تا که خود غمناق سندن کرد کثرت و غبار اثینیت اظهار ایتیمه
 قال علی کرم الله وجهه (ایک والاعجاب بنفسک فان ذلک من اوثق فرص
 الشیطان فی نفسه لیمحو ما یكون فی احسان المحسن) وقیل لبرز جهر (هل تعرف
 نعمة لا یحسد علیها قال نعم النواضع) قبل (فهل بلاء لا یرحم صاحبہ قال نعم
 العجب) پس فصایح مذکوره سمع قول الله اصغوا وانصتوا ❖ مشنوی ❖
 ای برادر پرتو حکمت جاریه است ❖ ای خلان طریقت و سالکان راه حقیقت

حکمت ربانیه سنک اوزر یکه جاریه در ولکن آنک مجراسی مستغلا سنک چشمه
وجودک اولیوب بلکه ❖ مشنوی ❖ آن زاید الست برتو عاریه است ❖ اول
تابش محبت و عکس نور حکمت افشاء ناسوتله قرب لاهوته متواصل و ظلمات
بشریه لری نور ملکیته متحول و کثرت تعینلری عین و خدته متبدل اولان
ابدال خداتک پرتوی اولوب سنک اوزر یکه عاریتدر ❖ مشنوی ❖ کر چه
در خود خانه نوری یافته است ❖ اگر چه سالک منجذب کند و خانه قلبیده
نور محبتک امانی بولمشد و لیکن غلطه دوشمسون که ❖ مشنوی ❖ آن زمسایه
منور تافته است ❖ اول نور لامع همسایه منور دن فروزان اولمش در یعنی دل
سالک آفتاب وجه پیره می آن اولغله صحتندن متأثر و نور محبت قلب طالبده
اول منور زمین بشریت و ضیا کستر آسمان ملکیت اولان پیر طریقتدن متبادر
اولمش در نته کیم عاشقان مجذوبان دن اولان قاسم انوار دیمشدر ❖ شعر ❖
فروغ نور رخت آفتاب تابانست * ولی چه سود که از چشم خلق پنهانست *
چراغ روی تو در حجر های دیده من * حدیث روشنی شمع در شبستانست *
ایمدی ای برادر روشن دل اگر اول نور جذبات رجائیه و اشعه محبات
ربانیه سنک خانه قلبیکده دخی رونما اولدیسسه ❖ مشنوی ❖ شکر کن غره
مشوبینی مکن ❖ شکر ایله مغرور اولمه ترك تکبر قیل ❖ مشنوی ❖ کوش دارو هیچ
خود بینی مکن ❖ همان نصیحتن اصفاقیل هیچ وجهله خود بینک اینه
ز برامز اقه اقدام و مهلکه انام لاجرم خود بینکدر و ارتداد و انکاره علت
عجب و استکبار ایدیکی اعلام اولنمشدر آه ای سالک راه و طالب آگاه
❖ مشنوی ❖ صد دروغ و درد کین عاریتی ❖ صد هزار دروغ بسیار و حیف بی
شمار که بوعاریتی اولان حالت و پنداری منفعت ❖ مشنوی ❖ امتان را دور کرد
از امتی ❖ بسیار و بسیار امتساری امت اجابتدن اولق دولتدن دور و نور
هدایتدن مهجور ایلدی یعنی صد هزار سالکان طریقت وارد که اکل که
انابت و نور محبتنه تبعیت قیلوب فلاك و خدته عروجه قریب اولمش ایکن عکوس
انواره مغرور اولوب و پرتودن ایدیکن بلیوب انانیتسه دوشمکه حومه حایه
پیردن دور و ظلمات پندارده می دود و مهجور قالور ابواه و دروغ ❖ نظام ❖
ای بسا ره بین که راه خودنه یافت * کر چه بسیاری درین ره می شتافت *
ای بسا جانها که ایشار رهست * تونه پنداری که راه کوتهست * ای بسا
مؤمن که تنی داده بباد * یاد بریادی نیامدهم زیاد * ای بسا مؤمن که با توحید

رفت * عاقبت در منزل تفرید رفت * ای دل آخر چسب در راهی کور *
 مانده اندر پرده بی رهنمون * اول ازیندار خو آزاد شو * آنکه بی اندر یقین
 داشاد شو * بود خود نابود کن در بخودی * تا نکر دذات تواند خودی *
 چور شوی فانی همه باقی شوی * باید این سر را که مشتاق شوی * هر زمانی
 در خستند آ که شوی * هر زمانی نور الا الله شوی * ایمدی ای سالک راه و بار
 و همراه * شنوی * من غلام آنکه اودر هر رباط * بن اول عارف آکا
 وفانی فی الله * بنده درگاه و نه زمند پیشکاهیم که اول مقول درگاه هر رباط
 و خاتما هده * مشوی * خویش را واصل نداند بر سباط * کند وی سبطه
 واصل بپایه یعنی مسالک مشهاده معاینه سی اولان مقامان پرنده کند وی
 واصل قرب و حدیث ذات بلرب و رفیقینه نهایت بولوب داما (رب زدنی
 علما) دیه و سباط تجلیات اولیدر اعلی بر سباط تجلی به دجی مصادف اوداده
 مادونیدن استغفار ایدوب ابدالآباد طلب زیادات اوله ز را مقدورات ربانیه به
 غایت و تجلیات الهیه به نهایت یوقدر پس شیء قلیله فضاغت و مقام ادناه
 استکانت سالک دون همت اولدیغندندر مع هذا بعض لوامع ولواحه
 غرائب کند وی واصل قرب احدیت و مرشد سالکان طریقت زعیمه طابره
 بیعت و یرمه سی کمال دناست و گرفتار اغلال انانیت اولدیغیچوندر آهای دل آکا
 زنهار کند وی بر مقامده اکندرمه بلکه * ع * هر چند مر ایش کشد بیش
 ز باد * دیوب صاحب همت اول و پیر طریقه کمال تواضع و مسکنت ایله مقام
 چاکریده خدمت ایدوب قهر و جفا به بوجه الله الفت ایله که اگر بار آسمان
 وزمینی رقبه اطاعتکه تحمیل اینسهل * بیت * شاید که مر ازخم پراکنده زند *
 آدمکه چومن بکریم او خنده زند * بیتی ورد زبان قیل آهای سالک طریقت
 و طالب مرشد راه حقیقت خاطر فآره بر حکایت غریبه خطوط ابتدی که سمع
 قبول ایله دیکلرب آندن نصیحت آله سن و عاشق صادق ایسک موجبله عمه
 همت قبله سن * نقل اولانور که اولاد اکا بردن بر جوان نیکبخت پدیری وفات
 ایدوب اموال کثیر به وارث اولدی پس شاب سعادت انجام عاقبت حالی
 تفکر و تدبر ایدوب کند و کند و به ابتدی بنم حاله انسب اولان بودر که
 بومال موروثی انفاق فی سبیل الله ایدوب ایکی جهان دولته نائل و لطف
 خدایه واصل اولام اما البق و احری بودر که بر مرشد کامله واروب مالم و تقسم
 ایله تسلیم اولوب کند و ارادتی آتک ارادته تفویض ایدم پس بیت خالصه

مطلبه
 حکایت غریبه

ایله شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه نك حضور سعادته واروب
 قدم پاکنه یوز سوروب ایندی ای مرشد طریق هدایت یونده بی لیاقت
 سکا ارادت کتوردم پس (العبد و ماعلمکه کان لمولاه) و فقیحه مال و نفسم ایله
 طریق حقه یو یون و یردم دیوب اموال و خانسان خا کپای پیره نثار ایندی
 شاه طریق دخی اول جوان نیکبختک خلوص و محبت و صدق و طویت ایله
 ارادن و علو همتن مشاهده پیورمه غله مال موهوی الوب قبول ایلدی و اول
 کون اخشاهه دکین جملہ سن کیف مایشاه فقرایه بذل و ایثار ایدوب فردایه
 بر حبه الیقو مادی بعده اول مرید سیدک تربیه سنه اشتغال ایدوب اولاصوم
 و صلوة و انواع مجاهدات ایله تزکیه نفسه امر ایدوب سنه کامله فقرانک آبدست
 ابر یقلری خدمته امر ایندی و بر سنه دنضکره فقرانک نان و سفره خدمتن و بعض
 خدمت لر تعیین ایدوب خدمت مزبوره ده پروانه وارسوزش بسیار چکمهک ایله
 بر سنه می ورنندن صکره طریق اسلاف اوزره دور ابواب ایله سؤاله امر ایندی
 اول جوان ارجند دخی جان و دلدن امر پیره امتثال ایدوب بر ییل دخی دور
 ابواب ایلدی و شیء لله دیوب دیندی خالق عالم دخی اول شاب کامیابک علو
 قدرتی بلکله کمال اعتماد و حسن اعتقاد لرندن صدقات و نذور ایله زنبیلن طوایدروب
 اولدخی هر نه تحصیل ایدرسه حضور شیخه کتوردوب بر شیء کتم ایتمزدی
 بومر تبه دنضکره اول شیخ عادل و مرشد مکمل اصحابنه پیوردیکه سزندن
 بر یسی اول جوان ایله هیچ وجهله الفت ایتموب و کندوسی هر قنغمی ایله
 مصاحبت مراد ایدرسه طرد و منع ایدولر پس اصحاب شیخ بروجب فرموده
 عمل نماینده اولوب اهالی شهر دخی مذکورک وجه مشروح اوزره بی رغبت
 و بی اعتبار اولدیغن کوروب حقنیده انواع ظنون فاسده ایتدیلر و کلیات
 نامربوطه سویلر دور ابواب وارد قچه بر شیء و یرمیوب دوشنابلر ایدر
 اولدیلر و یورنج و غم و درد و المدن ماعدا بعد زمان شیخ دخی روکردان
 اولوب انواع جفایه بشلادی و زاده افراط ایدوب جکر بن خون ایده جک
 آزار ایله بین الملأ زجر ایدر اولدی ولیکن اول جوان نبش یاری نوش بیلوب
 زهری سکر دیو نوش ایندی و بو حال ایله نیجه ماه و سال خدمت شیخه قالوب
 اولوب اتفاقا اول جوان مرغوب الخصال اوچ کون متوالیا صائم اولوب
 راقمه تناولنه قدرتی یتدی و هر بار که شیء لله دیدی هیچ کس بر نان پاره
 و یرمیوب باب شفقتی سد ایندی پس اول مسکین و عاجز آج و محتاج خانقاهه

کلوب شیخدن حاله مرحمت امنیه سن ابتدی اتفاقا اول کجه شیخ دخی
 فقر اسنه ضیافت تدارک ایدوب اطعمه و افره احضار اولمشیدی اول جوان
 نیکبخت دخی اوج کون صوم ایله و کال جوع ایله میان اصحابه داخل اولدوقده
 بر موجب فرموده شیخ هیچ فرد مذکوره التفات ایتیموب بر اقمه ویرمیدیلر
 و طعامی بیوب شکر منعم ایتدیلر اول جوان * ع * خوش بدرجه نمایا خود وفا
 ایکسیده جانه صفا * دیوب خلوص تمام ایله آباغن طوروب خدمته قیام
 کوسه فردی پس شیخ باصفا فایه چشم خشمه باقوب و انواع عتاب ایله
 خطاب ایدوب ابتدی که یا فلان نیچه بر بزی تصدیع ایدرسن و قلبه تشوش
 و بررسن نه عجب ثقیل اولورسن سن خود کیمن ونه یردن کاورسن بیقیل کیت
 یو خسته بردخی سنی بوئده کور رسم سکا برایش ایده رمکه غیر بلره موجب
 عبرت اولوردیوب صوفیله اشارت ابتدی مذکوری انواع حقارت ایله سوروب
 طشمره چیقاردیلر و باب رباطی سد ایتدیلر پس جوان خالص الجنان چشم
 کریان و جکر بریان آچ وزبون و ذلیل و محزون کیدوب نه الده مال وجاه
 ونه خلفدن امید ورجاسی قالدی و شیخدن دخی بوقدر جور و جفا کوروب
 ولیکن جانی نور صفایه غرق و قلبی نار محبت حرق ایتدی بعده قلب جریح
 وعین قریح ایله برخرا به مسجدک کوشه سنده اشک خون فشانله یوزین برله
 سوروب (اللهم تعلم حالی و مدلتی و فقری و فاقتی و حاجتی و ضراعتی و تعلم
 ان عبادک طردونی و ابس لی احد سواک انضرع الیک و اعرض حاجتی لیک
 انا عبدک فی سوء الحال و انت غفور رحیم) نغمه من تشاء و تذلل من تشاء بیدک
 الخیراتک علی کل شیء قدیر) دیوب بوا یاتی او قودی * نظم * ای جلالت
 کرده دلهما برزخون * عاقبت خود را بکرده رهنمون * زرن دارم مال دنیا نیستم *
 در طلب کاری عبقا نیستم * در طلب کاری جانان آمدم * از خریداری ایشان
 آمدم * هیچکس این محنت و خواری ندید * آنچه امروز آن بجان مار سید *
 خلق مارا سرزنش کرده درین * لیک توقیفست مارا اندرین * آنچه
 تودانی که دریام زکل * جان فدا باشد درین اسرار کل * سر نهیم کرمی کنی
 از من قبول * ناچه فرمای درین بحر وصول * القصه درد و حسرت و عشق
 و محبت ایله اول قدر اغلادی که چشمه چشمه شدن آقان خوناب دموعی وجه
 بر نورنده جسد اول جاریات و فضای سینته سنده نهر دجله و فرات اولدی
 و هبوب رباح اشتیاق و صامت نهیج نار محبت ایتکله اول وادیده دخی قرار

ایتموب در بای زخار ملکوته دوان اندن دخی کذر ایدوب بحار انوار جبروته
 روان اولدقده ناکهان ابواب فضل عظموت کشاده و محیط مواج لاهوت
 تلاطم جذباتی اول قطره ناچیزنی جانب احدیتنه کشیده و بود و نابودن
 ر بوده قلوب نجلی ذاتده غرق و وحدت مطلقده محو و بحق اولدی و زیار
 صفایله بویاتی اوقودی ❀ نظم ❀ چون تویی جله پس این اسرار
 چیست * دم بدم این نقطه پرکار چیست * چون تویی جله تو بخودی مرا *
 جله تو بودی و بودی تو مرا * ذات تو آمد مرا احیران بکرد * عاقبت هم
 واصلم ازجان ببرد * ازین جانب شیخ ربانی دخی جوائک بومر تبه به و صوان
 مراد ایتشیدی چونکه حصوله کلدی جله اصحابیله خانقاهدن قاقوب جوائک
 نهضیه وصلنه کلدی و سر سعادتنی زانوی کرامته قویوب ایتدی (بارک اللهک
 فی وصالک) ای نور دیده جان مر حبایک سلو کده جذبه به ایرشدک و بی واسطه
 مطلوبه اولاشدک حقا که ریاضات و مجاهداتی چکوب خلقدن فرید اولش
 ایدیک ولكن سنکله حق میانشده حجاب باقی انجق بن قالش ایدم پس اول حجاب
 دخی رفع اولوب بحمد الله که مقصود بالذات حصوله کلدی بیوردی و ان
 آلوب صدر خلافتنه بکوردی * ایدمی ای مرد سالک سن دخی طالب صادق
 ایسک کندوی میزار نسلیه وزن ایدوب مقداری پیل آه کیم عجب حالتدر
 عاشقک ناز معشوقه طمعنی هنر حالات عشقه بدایتدر نهایت عشق عاشق
 معشوقی او نودوب همان جله بودی عشق و محبت و الکنجه سی درد حسرت
 اولمندر ❀ رباعی ❀ چون از تو بجز عشق بچویم بجهان * هجران و وصال
 تو مرشد یکسان * بی عشق تو بودیم ندارد سامان * خواهی تو وصال
 جوی خواهی هجران * آه ای دل شیدا حالات مزبوره خود عشقه بدایت
 منتهی در نهایتی کیم بیلور و گفت و شنیده کیم قادر اولور بی قادریم دیر ایسک
 معذور سن زیر (المشتق مرفوع عنه القلم) مصداقی سنک عذرتک دیلمشدر
 پس مادام که سن سنکله سن کندیکی رباط عشقه واصل و سماغ وحدت
 حقه ناز ببطه ای عاشق مشتاق حریق نار اشتاق اولن بروجهله پرورده
 وصال و فراق اولاقی کر که نه وصالدن شاددل و نه فراقدن رنجیده خاطر
 اوله آه کیم کل عاشقن عشاقک بومر تبه سنه دخی نهایت مبتدیاندر بدیلر
 بیازن که منتهی لر کیم لردر ای غائل و بیچاره سن ایسه هنوز صلب پدین
 طغنه دین و احوال بدایت و لادنی کور مدین و دستار خندان البان فنا

اجماعین کنیدیکی بالغ وعافل ور باطله واصل و سباطه نائل زعم ایدوب
 دعوی کمال ایدرسن وتعین وجود الیه بن اصلح موجودم دیو غر النوب شامت
 انانیت الیه قرب و وحدتدن دور و ماسوای حقه له مسرور اولورسن عجبا
 ابلیسی یلور میسن ابلیس خود اولدر که دعوتی تعین وجوده او اوب قلبی
 حقندن دور ایده و اندیا و اولیا انلردر که افناء وجوده دلالت و وحدت حقه
 دعوت ایدوب قلبی نور مجتله پر نور ابلیسه ﴿ نظم ﴾ ای گرفتار خیال
 خو یشتن * اوفتاده درو بال خو یشتن * تو بصورت غره دعوی شدی *
 در وجود خویش بی معنی شدی * تو بجا و واصلی * حق بجا * تو بجا و این سخن
 بانو بجا * در جنون عشق حق دیوانه شو * از نهاد عقل خود بیگانه شو *
 هر که این شربت خورد بی ما ومن * محو کردند وجود خو یشتن * در یکی
 آمد محمد رابین * دائما در قرب حق خلوت نشین * چون وصال آید تمامت
 جسم و جان * محو کرد هم زمین آسمان * خلاصه کلام مادام که بدایت
 عشق رونما اولیه نهایت عشاق بیلنن * ابدی بنم روح اوجات درجات
 وحدته ایریشجه ﴿ مشوی ﴾ بس رباطی را بیا ید ترک کرد ﴿ فتی چوق
 رباطی ترک ایتمک کر کدر که ﴿ مشوی ﴾ تا بسکن در رسد دیگر وزمرد ﴿
 حتی مرد سالک بر کون مسکنه ایریشه حقا که ره روان کاربان سرالزندن
 کو چسه سر منزل مقصوده فغان ایریشور پس مادام که سالک راه حقیقت
 رباطات اسمائیه و مشاهدات تجلیات صفاتیسه مکث ایدوب سوار رفرف
 جذبات و متوجه راه تجلی ذات اولدخفه مقرو وحدته ایرشمن کما قیل (مادام
 العبد فی الطریق فهو صاحب تلویح لانه یرتقی من حال الی حال و بتقل
 من وصف الی وصف فاذا واصل ممکن) وقال بعض المحققین العبد مادام فی الترقی
 فهو صاحب تلویح یصح فی نفسه الزیاده فی الاحوال و النقصان منها
 فاذا واصل الی الحق سبحانه ممکنه الحق بار لایرده الی معلومات النفس فهو
 ممکن فی حاله علی حسب محله و استحقاقه ثم ما یتخف الحق تعالی الیه فی کل نفس
 فلا حد لحدوره فهو فی الزیاده متلون و فی اصل حاله متمکن فابدا یرتقی
 الی حالة اعلی ممکن فیها فاما المصطلم عن شاهده المأخوذ عن احساسه
 بالکلیه فلبشریه لاحماله حد و نهایت فاذا بطل عن جلته و نفسه و حسه و كذلك
 من المکنونات باسرها ثم دام به هذه الغیبه فهو محو فلا تمکن اذا و لا تلویح
 و لا مقام لاحال و لا تکلیف کما قال عز وجل (و تحسبهم ابقاظا وهم رقود

و نقلیهم ذات الیمین وذات الشمال) ❖ نظم ❖ ای وصال لا یزال ولم یزل *
 جسم کن یکبارگی با جان بدل * بی دل تو خوار و سرگردان مکن * همچو
 من سرگشته هجران مکن * بی دل ترا شریقی ده وصل را * یکدمی بنمای عین
 اصل را * بی دل ترا بکنفس فریادرس * ز آنکه هستی جسم و جان اندر هوس *
 بی دل ترا در یقین خویش کن * وز می عشقت دمی بی خویش کن * وصل
 خود بنمای ای جان و جهمان * تا کنم قربان ترا جان و روان * ذات جانی
 جمله زرات را * یکدمی بنمای مر جان ذات را * امدی ای پرورده البان
 پیر طریقت ز نهار و ز نهار کند و نفس که اسناد مکنیت ایتمه و ظهور ایدن ذوق
 و شوق و تابش عشقی کند و کدن ببله اگر چه حقدن هزار و هزار عطشهای
 بی شمار ابریشور سه دخی کین قضادن امین اوله و دل شوریده خمر محبتدن
 مسرور اولور سه حقاقت ایله مغرور اولیوب پیر طریقتک دامن الدن قومه
 و پیشوا سز یوله کیرمه هر نه احسان که اولور سه اول مر شد اکملک اثر صحبت
 و خوان تبعیتی ییل مثلا ❖ مشنوی ❖ کر چه آهن سرخ شد او سرخ نیست *
 اگر چه آهن سرخ در و لیکن رنگ سرخی آهن ذاتی دکلدر بلکه انک رنگ
 سرخی ❖ مشنوی ❖ پرتو عاریت آتش ز نیست * بر آتش رنگ پرتو عار بنیدر
 پس سنده ظهور ایدن حیرت آتش عشق دخی * ع * سرخی اجزای آهن
 از دم آهنکر ست * مضمون بجه ذاتی اولیوب بلکه نفخ فیوضات ربانیه ایدن
 مر شد اکملک پرتو نور جذباتی در مثلا ❖ مشنوی ❖ کر شود پرتو نور روزن یاسر *
 اگر روزن و با خود سرای پرتو اولور سه ❖ مشنوی ❖ تو مدان روشن مکر
 خورشید را * سن روشنی روزن و سرایی ذانندن زعم ایتوب مکر منور خانه
 و روزن خورشیدی ییل فاما آفتاب جهات تابک پرتو تابندن غافل اولان
 ❖ مشنوی ❖ هر در و دیوار کوید روشنم * پرتو غیری ندارم این منم * هر در
 و دیوار بن روشنم و آخرک پرتون طوعا زم بلکه بونور بنم ذانندن نمایان اولشدر
 و بن عین نورم دیوا دعا ایدر ❖ مشنوی ❖ پس بکوید آفتاب ای نارشید *
 پس آفتاب منیر در و دیواره دیر کدای بی فهم و نارشید مغرور اوله ❖ مشنوی ❖
 چونکه من غائب شوم آید بید * چونکه بن غائب اولم حقیقت حال آشکار
 و نور سنک ذانکد نمی پوخته پرتو آفتاب منیدر بیدار اولوب زعم و پندارک
 سنی نور مدن مهجور قیلور و همچنان ایام بهار ده چهره کشا اولان
 ❖ مشنوی ❖ سبزها کویند ما سبز از خودیم * سبز دل دیر که بزم خضرت

و طراوت می کند و لکن در فلکها ❖ مثنوی ❖ شاد و خندانیم و بس زیبا
خدم ❖ شاد و خندان و زیبا شد و خوب رخسار ز قاما ❖ مثنوی ❖ فصل
تابستان بگوید کای ام ❖ فصل تابستان ایدرای جماعت خضر و ات و کروه
نباتات ❖ مثنوی ❖ خویش را بنشیند چون من بگذرم ❖ چونکه بن بچم
کنند بگری کور بگری یعنی ازمان تابستان کیدوب اوان زمستان کلد کده کل
رخسار کن پرموده و تابش عذار کن افسرده اولدیغن تماشا قبلکن پس
روزن چنان و روشن خانه جانلری پرتو نور آفتاب مردان خندان پرتو
اولان سالکناک درو دیوار ابدانی غلط بین اولوب و نعم تر بیده پیره کفران
ایتمکله اول نور تابناک خورشید آسمان جانی بنم زعم ایلسه و تابستان فیوضات
اوانده بوستان حواسندن انواع ریاحین معرفت بیدار و شکوفه زار اسرار
ظریقت آشکار اولدقده سبزی حدایق انوار لاجرم بنم استعداد ذاعتند
پنسدانده اولسه ناکهان تراکم ابرائیت رو پوش وجه آفتاب وحدت
اولوب اول نور معرفت مغرب بشریتده آفل و قلبیکده کدورت حاصل اولدقده
نوری پرتودن ابدیکن بیلوز و تابستان انبساطک فصل ربیعی کیدوب اوان
زمستان انقباض داخل اولدقده روضات معرفتک ورد خندان عباراتی
پرموده و تابش رخسار گلانی افسرده اولوب اول طراوت و اطافتم افاضه
پره دایت ابدیکن فهم ایدر معاند و مردلر خود بیلک دعوا سنده قالوب
زمره ابالسه ملحق اولورلر پس فیض نور محبت دیومی مولانا جلال الدین
الرومی امثله آفایه دن بر فحوا می (و فی انفسکم افلا تبصرون) مثال انفسی
ایرادنه انتقال ایدوب بیوررلر که ❖ مثنوی ❖ بن همی نازد بخوبی و جمال ❖
علی الدوام تن حسن و جل ایله افتخار و انواع ناز و دلال اظهار ایدر ولیکن
اول بند زندان خواب غفلت و اسیر خذلان طبع و شهوتک دید بصیرتی
یوقدر که ❖ مثنوی ❖ روح پنهان کرده فرو پروبال ❖ روح آفتاب جمال
پنهان پروبال لطافت ایش و جسم خاکینک بو وجهله اعجاب و طراوتنه
افتخارن کورد کده امام علی کرم الله وجهه نک (ضع فخرک و احطط کبرک
واذ کر قبرک) کلام مجن نظامی سنک گفتارنده انتظام بولوب ❖ مثنوی ❖
کوبدش ای مزبله تو کیستی ❖ جسمه ایدرای مزبله قاذورات و ملبسه
عاذورات سن کیمن ونه جهتدن عرض جمال و فخر و دلال و عیون ملایه
اظهار کمال ایدرسز (کفی باله ذم لنفسه از بظهر بهاعلی رؤس الملائه) تو بخیر

ایله نه عجب کندیکه کوشمال و یرمه سن سن خود ❖ مشوی ❖ یک دوروز
 از پرتو من زیستی ❖ بر ایکی کون بنم پرتو حیامدن زنده سن بس حالک معلوم
 و رونق جمالک فتنایه ملزوم ایکن ❖ مشوی ❖ غنچ و ناز می نکنج
 در جهان ❖ شویه و نازک جهان صغیر ایمدی ای غافل ❖ مشوی ❖ باش ناکه
 من شوم از تو جهان ❖ صبر ایله تا که بن سندن جهان و زمان و ارحی
 فرمانته روان اولام پس اول زمانده ورد خندان جمالک ژمرده و گرمی
 غنچ و دلالتک افسرده اولوب در حال ❖ مشوی ❖ کرم دارانت ترا کوری
 کنند ❖ سنک نار شوقیکه ینانلر و عاشق شوریده حالک اولنلر سنک ایچون
 حفر قبر ایدرلر و روحیچون فاتحه دیوب کیدرلر بعد زان ❖ مشوی ❖ طعمه
 ماران و مورانت کنند ❖ سنی طعمه مار و مور ایدرلر حتی بر حیفه مر دار
 اولور سن که ❖ مشوی ❖ بینی از کند تو کیردن کسی ❖ که به پیش تو همی مری
 بسی ❖ اول برکسنه که سنک حسن صورت و سرو قامتک تعشقندن هر آنده
 بسیار و هزار جان نثار ین اختیار ایدر دی سنک رایحه بد کدن بورن طوتار
 ونه عجب جیفه خنیشه اولاش دیو استبحال ایله کچر ❖ بیت ❖ دل که بی عشق
 شد از سیننه برون اندازش ❖ مرده هر چند عزیزست نکه نتوان داشت ❖
 ایمدی ای جسم دنی حالک نه ایدیکن فهم ایتد کسه بو حال سریع از واه غره
 اولیوب دیده عبرت و چشم بصیرتکدن رفع غشاوه قیل و حقیقت حاله نظر
 قیل که ❖ مشوی ❖ پرتو روحست نطق و چشم و گوش ❖ نطق زبان
 و چشمده اولان نور عیان و گوشده اولان سمع و اذعان پرتو روح رواندر مثلاً
 ❖ مشوی ❖ پرتو آتش بود در آب جوش ❖ آبدده اولان جوشش پرتو آتشدر
 بس تابش آتش اولمدیجه آبدده جوشش اولمدیگی کبی تنده پرتو نور روان
 اولمدیجه جوارح و قوی جنبشه و نطق و دیده و گوش خروشه قادر اولیوب
 جسد لاشه اولور ❖ بیت ❖ سیننه خالی ز مهر کل رخان ❖ که نه انبانی بود
 راستخوان ❖ ایمدی لطافت و طراوت بدن روح بر فطندن ایدیکی مبرهن
 اولدیه قصه دن حصه بودر که ❖ مشوی ❖ آینه جان که پرتو جان بر تنست ❖
 نور جان تنه پرتو ایتدیککی کبی ❖ مشوی ❖ پرتو ابدال بر جان منست ❖
 پرتو نور جذبات ابدال بنم جانم اوزرینه لمعان ایتشد ریعی حیات تن جانندن
 اولدییگی کبی حیات جان دخی جانانندن اولمشدر بو تقدیرجه تنه موت اصابت
 ایتدیککی کبی جاهه دخی موت مصادف اولور می دیر سکر نعم ❖ مشوی ❖

جان جان چون وا کشد پاره زجان * جان جان چونکه قدم پرتو نور
 جانند کبرو چکه * مثنوی * جان چنان ماند که بی جان تن بدان * معلوم
 اولسونکه جان عاشقان تن بی جان کی بی فرمان قاور یعنی جانند مراد
 روح اضافیدر که نور عشق یزدانی و نار جذبه رحمت در آنک ایسه سبب
 ظهوری مفیض انوار اسرار ربانی اولان قطب دورانک پرتو انظاریدر که
 عشاق الهیک حیات جنان و راحت جانلریدر پس سالکان طریقته پندار
 هستی ترک نیستی واقع اولسه اول نور حضوری غیوم کثرت و سحاب
 بشریتده مستور قالوب قلوب طالسان تن بی جاننه دوزنجده مرده
 و افسرده اولسون که سالک حیات جنانی پرتو نور محبت جانان ایله در
 * نظم * سالکان داند رسم و راه او * عاشقان شد لایق درگاه او *
 نیست مقصود دلم جز روی تو * قبله جان حزینم کوی تو * شمع رویت
 آفتاب عشق شده * نور خورشیدش فزون از عرش شد * عاشقان پروانه کشته
 شمع تو * پرزتاب اندر میان جمع تو * شمع رویت مقصد جانها شده * جله
 چون پروانه دل شیدا شده * چون همه سوزند کلی در وصال * شد همه
 نقصان ایشان برکال * ایدمی وجه مشروح اوزره پرتو نور پیردن روشن
 ضمیر اولان عارفان نوش جان ایتد کلری باده محبتک نشاء سی اول وارث
 خاتم الرسل و مظهر کل اولان خم وجود مکملدن ایدیکن بیلد کلریچون صد
 هزار نضرع بسیار و مسکنت و افتخار ایله یوزلرین خاکه غبار ایدوب درگاه
 چاره سازه آه بی شمار ایدرلر که مکر پندار ضمیرلر بنه یول بولوب کوکل آینه سی
 اول مهر آسمان حقیقتک پرتو ندن زائل اولیه حتی وقت اجل منقضی و زجاجة
 تن منکسر اولدقده مرآت دادن لمعان ایدن نور محبت احذیت مبدأ اصلیبی
 اولان قرص آفتاب سر پیر طریقته واصل و مجمع اسرار انبیا و اولیا و محمل
 انوار تجلیات خدا اولان دار الخلد قلب اکله داخل و هر نه برجدن طلوع
 ایدر سه معاظا هر وابد الآباد حیات سر مرده نائل اوله پس اول نور هدایتک
 سبب افولی پندار و استکبار اولدیغنه بناء مولانا خداوند کار عاشقان مجذوبانه
 دایما ناله و حنین و زمین مسکته و ضع جبین لازم ایدیکن اشعار ایچون
 بیوردرلر که * مثنوی * سر از آن روی نه من بر زمین * بن سر مسکنت و جبین
 عبادتی انکیچون زمین اطاعت و وضع ایده رم که * مثنوی * نا کواه من بود
 در یوم دین * حتی پرتو ابدال بنم جاننده اشتعال ایتد بکنه زمین یوم دینده

شاهدم اوله یعنی ترك هستی و پندار و اختیار نیستی و افتقار ایله یوزم یره سور دوکم
 و خاکسار یار اولدیغم وحدانیت حقه اقرار و اقتضاء حب پروردگار اولمغله
 اگر زمین شهادت و اگر ارض بشریت شاهدان عادلان اولوب بوقعیر
 نابودی روز شمارده زمره ابراردن شماراید لر اما ای مستمع قابل زمین خود
 جامددر پس سکا نه وجهله شهادت ایدر دیوشکه دوشمه زیرا * مثنوی *
 یوم دین که زلزات زلّالها * یوم دین که (اندا زلزات الارض زلّالها) قول
 کریمی انی بیان ایتشدر پس بر مقتضای کلام سبحانی لاجرم * مثنوی * این
 زمین باشد کواه حالها * یوزمین جامد یوم جزاده حی ناطق و شاهد احوال
 خلابی اولور ایدمی غبار انکاری وجه اقراردن رفع ایلیم سن که * مثنوی *
 کو تخدث جهره اخبارها * اول زمین اخبارنی جها و صراحة اخبار ایدوب
 اقدار کردگار ایله * مثنوی * در سخن آید زمین و خاها * زمین راست
 گفتار و زمینده بدیدار اولان ازهار و انوار و هر بر خار و استجار و احجار گفتاره
 کلوب زبان فصاحت شعار ایلله احوال خلق جهانک ناقل اخباری اولور
 و کندیده مکتوز اولان سیم وزری اخراج و اظهار ایدوب اما کسینه التفات
 ایتوب حجر و مدرکی بی اعتبار اولمغله هر بری نقطه کلوب (یا غافل اما کنت
 تخرب دینک و دنیاک لاجلی) دیو خلقک کندی به اولان حرص بسیار نذکار
 ایدر * نظم * خاک باشد مخبر اخبار تو * کشته پید اندرو اسرار تو * جله
 در پیش تو آرد در نظر * باتو کویدیک بیک کر خیر و شر * ای دریغا درد هر دم
 تازه کشت * خوف و خشیت دردلم از حد گذشت * چند کویم باتوزین راز نهان *
 راز اعیان تو در پرده نهان * ای دل از خون جگر یک جام ساز * راه بی آغاز را
 انجام ساز * ای دل آخرتی بدهره پیش گیر * آنکهی از ره مراد خویش گیر *
 آه ای نفس مشوش الاحوال یوم سؤال پر روز سخت احوالده رکه ترکیب
 جهان معدوم و نایاب و نظام عالم خراب اولدقدنصکره موجود مکونات
 تکرار احیا و ایجاد ایدوب مؤمنلر نازل غفران و کافرلر داخل نیران اولوب
 هر کس خیر و شر جزاء اعمالنی کورر دیو مخبر صادق خبر و برد کده یوم دینه شک
 ایدنلر متی الساعه دیو اتیان قیامتک وقتن صور دیلر پس حق جل جلاله کآن
 وقت ساعتدن سؤال ایدن منکرینه جواب ایچون حبیبی سید المرسلین سوره
 زلزالی وحی ایدوب ای یوم حساب اریاب اوزره اولان نادانلرا کر چه بحسب الوقت
 قیامتی تعیین ایتوب (ان الساعه آتیة اکاد اخفیها) بیور مشرذر ولیکن قیامتک

بعض اشراط وعلاماتی اعلام ایدهم که اول کونک عظمتن تفکر و حال کنی
تدبر قیله سز دیو بیور که (بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض زلزالها
واخرجت الارض اثقالها) علم شریفه خفی اولمیه که اذا عند البعض
ظرف زمان و محل نصبده اولوب عالمی زلزلات کله سیدر الارض دخی
قام مقام فاعلی اولوب زلزلات الارض وقت زلزالها دیمک اولور غاما عند
الجمهور اذا شرطیه و جوابی اولان تحدث کله سنک عملی ایله منصوب
المحل در بعضیلر دخی اذا ده عامل مقدر اولان اذ کرفعلی در دیشلر بوتقدیرجه
اذا ظرفیه و شرطیه لیکن خارج اولور و زلزالها قوی دخی مصدر وقام
مقام فاعله مضاف و اضافتی عهدیه در یعنی زلزالها الذی یستحقه
و یقتضیه جرمها و عظمها اوقدره الله الارض دیمک اولور مثلا کرم
التی اکرامه و اهن الفاسق اهانتیه قولنده واقع اولان اضافت کبدر و یاخود
زلزالک اضافتی عموم ایچون و استغراقیه عرفیه اولوب حاصل معنی اذا زلزلات
جیم مایمکن فی حقها من الزلزال دیمک اولور و عامه قرا زلزالی کسر ایله
قراءت الیدوب بخدیری و عیسی فتح ایله اوقومشیلر پس اگر فتح و اگر کسر ایله
عند البعض زلزال مصدر در اما بعضیلر کسر ایله مصدر و فتحله اسم
حرکتدر دیشلر و قال ابو حیان جمله غیر الزلزال بخدیری مصدرا و قال الزمخشری
(ولیس فی الانبیاء فعلال بالفتح الا فی المضاعف ای لیس علی الکتبه الا فی
فلا ینقص بحزعال و قسطال و جزطال اذلرابع لها و الفقه قاراعه ضعیفه)
واخرجت الارض قولنده ارضک مقام اضمارده اظهاری عموم ایچوندر
و انتقال کسر ایله اولان جمع نقل در که متاع ینته دبرل و مثلا بعض بسایط
و فروشک دروننده مجتمع اولان و سخی و غبارک اخراجنه سبب تحریک ایله
اولان زلزله سی اولدیغی کبی زمین دخی مافی بطنها اولان انتقال که
کنوز مدفونه و ابدان متادار اخراجنه سبب زلزالیدر و اخرجت نظم شریفنده
فاء سببیه ایله اولیوب و اوله اتیان ذهن سامعه تفویض ایچوندر پس مفهوم
آیت کریمه بودر که فیان زمین عند النفخه الاولى والثانیة قدرت شامله
سبحانیه و حکمت کامله ربانیه مزدن کند یه مقدر اولان و عظم جرمی
اقتضا سنجیه و یاخود استعداد ذاتی سنده ممکن و ممکن اولان حرکت شدید
و زلزله کله سی قوه دن فعله کلوب مضطرب و متزلزل اوله پس سبب زلزال
ایله زمین بر انتقال نفخه اولاده برخوای (ان زلزله الساعة شیء عظیم)

مطلبه
تفسیر سورة زلزال
اذا شرط و جوابها
تحدث و هو الناصب
لها عند الجمهور
و جواز ابو البقاء
نیکون الامل فیها
مصدر و غیرهم یعمل
الامل فیها مابعدھا
یلها و ان کان معولا
لها بالاضافه تقدیرا
و اختاره مکی وجعل
ذلك نظیر من وما
یعنی انها یعملان
فیما بعدهما الجزم
و مابعدھا یعمل فیهما
نصب ولو مثل بای
کان اوضح و قیل
العامل فیها قدرای
بخشرون و قیل اذکر
و حیث یتخرج اذا عن
الظرفیه و الشرطیه
من (تفسیر الدر
المصون) لابن سیمین

برزله عظیمه ایله حرکت ایلله که بره موجب (فیدرها قاعا صفصفا) اوزرنده
اولان اینده واشجار و جبال و تلال هباء منبث اولهل (وفی الخبران بین التفخین
اربعین عاما) وقیل (ان هذه الزلزلة تكون قبل الساعة فی النصف من شهر
رمضان ومن بعدها طلوع الشمس من مغربها والله اعلم) وبعث ایچون دخی
نفخه ثانیه ده در و ننده اولان مدفونات و مکنوزاتی و ابدان موناوی
رحم مادر دن مخرج اولان ولدکی زمین حامل دخی عموما دروندن اخراج
واظهار ایلوب چونکه بواحوال مهیبه وجوده کله (وقال الانسان مالها)
وانسان ضعیف زمینک بووجهله اولان حالات عجیبه وحرکات غریبه ایلله
انواع مخرجان کورد کلرندن مد هوش و حیران و بی هوش و سکران و برک
خران کی لرزان اولوب بطریق التعجب آیابوزمه بین متبینه نه حالت واقع
اولدیکه بی قرار اولوب مشیمه اثقالدن جمیع مودو عاتی نشین صحرای
وجوده چیقار دی دیوب دم بسته قالهل و انواع نداات ایلله (من بعثنا
من مرقدنا) دیو کافرلر فریاد ایدوب مؤمنلر (هذا ما وعد الرحمن وصدق
المرسلون) قولیلله دلشاد اولهل و یا خود کفار بد کردار بوخطابی صد هزار اوم
و عتاب ایلله نفس شوملرینه ایدوب دیهلر که ابواه و دریغاه ای نفس کراه
زمینه نه واقع اولدی که بووجهله تزلزل و تبلیل و اعمال و افعال مرئی تعداد
و تبکل ایدر شبهه قالمدی که بوکابعت و باد ی سبک عصیان و فسادک
اولشدر یوخسه زمین بوحوالاتی نیجه اظهار ایدر دی دیوب (بالبیتنا نرد
ولانکذب بایات ربنا و نکون من المؤمنین) قول کریمی خواسیجده آه و این
ایده لر و مؤمن متقیلری ملائکه رحمت تبشیر ایدوب (لاخوف علیکم
ولا انتم تحزنون) دیهلر انلر دخی (الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن) دیو
شکر ایدرلر و منتظر رحمت اولهل آه کیم اول روز جگر سوزده کلام ناس تطویل
قیلنوب و اول جابل و جبار و قادر و قهار تهویل اراده اینمکله بیورر که
(یومئذ نحدث اخبارها بان ربک اوحی لها) اول کونده زمین حی ناطق اولوب
خلقه خبرلرین سویلر و اوزرنده اوللر دن طاعت ایدن کیم و معصیت ایدن
کیمدر دیوب شفای صدر حاصل ایدر و سبب تحدیث بودر که جمیع ناسک
ربسی و عبادک خالق زمینه الهام ایدوب زبان فصیح ایلله تکلمه اقدار ایدر
فلهم هذا زمین دخی بره موجب فرموده برشی اخفا اینجوب جمله سنی اظهار
و هر کسک اعمالی تذکار ایدر و کیفیت نطق زمینده اختلاف اولنوب

وقیل فیہ تقدیم
وتأخیر سند

واللام فی اوحی له
یعنی الی والعدول
الی اللام للفواصل
وذلك للنشی سند

ابو مسلم بو قوله ذاهب اولش كه رو ز جزاده هر كس جزاء اعمالنى كوروب
وسراير و ضمير آشكار اولديغى چون كان زمين اسان حال ايله هر فردك احوالى
سويلىش او اور مثلاً دار مسكونه به الدار تحدىنا ديك كيد ركذلك بسبب
الزلزله ارضك درو نند ن صادر اولان مخرجات بونى افاده ايدر كه زمين
لسان حال ايله دنيا منقضى و آخرت ظاهر اولدى ديه و اهل اعتزال ديرلر كه
حق تعالى جسادده كلام خلق ايتك جابزدر پس بعيد دكلدر كه ارض جساد
اولديغى حالده حق تعالى انده اصوات مقطعه مخصوصه ايجاد ايدوب
فى الحقيقه متكلم و شاهد حق اوله اما عند جمهور اهل السنة بنده قبول
حياته شرط اولديغى چون بو وجهه له تحقيق ايدرلر كه اول فاعل مختار و قادر
جبارك قدرت تامه سى ارضى حيوان ناطق و عاقل قلوب اوزرنده ساكن
اولان هر فردك عمللريني بيلدر مكلاه زمين اسان فصيح ايله هر بر بنك
حائندن خبر و يروب عصائدن شكايه و مطيعلردن شكر ايدوب ديرلر كه
(ان فلانا صلى وزكى وصام و حج فى وان فلانا كفر و زنا و سرق و خان حتى
يود الكفران بساق الى النار) كقال عليه السلام (ان الارض لتخبر يوم القيمة
بكل عمل عمل على ظهرها) وقال صلى الله عليه وسلم (حافظوا على الوضوء
و خير اعمالكم الصلوة و تحفظوا من الارض فانها امكم ليس فيها احد يعمل
فيها خيرا ولا شرا الا و هوى تخبره) و كان على رضى الله عنه اذا فرغ بيت
المال صلى فيه ركعتين و يقول تشهدين انى ملائك بحق و فرغتك بحق فلهذا مولانا
خداوند كار دخی مذهب جمهورى تفرير ايدوب * م * كونه حدث جهره
اخبارها * در سخن آيد زمين و خاها * بيوروب و اهل سنت و جماعتك خلافتده
اولانلره شمسدن صكره و افع اولاجق ايسات شريفه ايله انواع تقريبهات
و اصناف توبيحات بيور مشدر ايمدى كيفيت نطق زمين معلوم و مفهومك
اولديسه علماء كزين بوابت كزيمه نك اعرا بنده دخی بويله تحقيق ايتمشلر كه
اكر اذا زلزله ده اولان لفظاذا اما بعدى و يا خود فعل مقدر ايله منصوب اعتبار
اولنوب يومئذ قولنده عامل على اصل كلمه تحدث اولور فاما اذا ده عامل
تحدث اولور سه يومئذ اذادن بدل و مبدل منه ده اولان عامل كه جزاء شرطدر
يعنى تحدث كلمه سيدر بديلده دخی من حيث التكرار عمل ايدر و تحدث
كلمه سنك مفعول اولى حذف اولنوب تقدير كلام تحدث الخلق اخبارها ديك
او اور زيرا مقصود ذكر خلق اوليوب بلكه يوم زلزلى تعظيما ارضك اخبارنى

تحدیث مراد در بان ربك قولنده اولان بابه سببیه دخی تحدث قولنده متعلق
اولوب مفهوم آیت کریمه تحدث بسبب ایحاء ربك دیمك اولور و قال
المنخسری (و يجوز ان يكون المعنى تحدث بتحدیث ان ربك اوحى لها على ان
تحدثها بان ربك اوحى لها بتحدیث باخبارها) ولكن يبضوى رحمة الله عليه
توجيه من بورك ذكرنى تفسیرنده ایراد ایتماشد و شیخ النجاة ابو حیان
(و هو كلام فيه عفش ينزه القرآن عنه) دیو قول کشافی رد ایتمشد و سعدی
چلبی حاشیه سنده ببضایونك قول زمنخسری بی تركنه علت بیان ایدوب
یورورك و ترك المصنف ذكر تجوز المنخسری لاحتیاجه الى ارتكاب تكلفین
فی جمع الاخبار اذ لا تعدد فی الخبر و فی جعل الباء تجریدیه ثم قال المنخسری
(و يجوز ان يكون بان ربك بدلا من اخبارها كانه قبل يومئذ تحدث باخبارها
بان ربك اوحى لها لانك تقول حدثه كذا و بكذا) و كذا قال البضاوی و لكن
ابو حیان زمنخسریك بوتوجهن دخی رد ایدوب بان ربك قولى اخبارها دن
بدل اولسن تجوز ایتموب چان فعل كاه بنفسه و كاه حرف جر واسطه سله
تعدیه ایتمسه پس متبوع حرف جر سز تعدیه ایتم كده تابعك اعرابنده
دخی لاجرم موافقت لازم اولوب حرف جر ایله اتیانى جائز اولماز دیمش
فاما سعدی چلبی حاشیه قاضی ده ابو حیان جواب و ربوب بو وجهه
تحقیق ایدر كه (قوله اذ يقال حدثه كذا و بكذا یعنی جاز بادل
بان ربك اذ لا مانع عنه فان الفعل يتعدى بنفسه و بواسطه الباء تجاز احوال
احدهما محل الآخر و بهذا التقرير يدفع ما قاله ابو حیان انه اذا كان الفعل
يتعدى تارة بحرف جر و تارة بنفسه و حرف الجر ليس بزانة فلا يجوز فی تابعه
الا الموافقة فی الاعراب فلا يجوز استغفرت الذنب العظيم بنصب الذنب
و جر العظيم لجواز انك تقول من الذنب حيث ظهر انه لا أساس لما قاله برام
المقام سلمه الله) فی الحقیقه ابو حیانك اعتراضی بی اساس و ایراد ایتمدیكى مثلك
محل مساسی بو قدر زبرا استغفرت الذنب العظيم قولنده كسر عظیم ایله تكلمك
عدم جوازی فعل استغفارك ذنبه بنفسه تعدیه ایدوب و عظیمه من تقدیری
الله مكسور قلمسیدر فاما البدله برنده تصریح و برنده عدم تصریح واحد هابی
محل آخره احوال ایله جائز و اعرابه موافقت متحققدر و تفاوت انجق صراحت
و غیر صراحتده در پس تحدث اخبارها دخی بو قیلدن اولوب فعل تحدث
اخبار ده باسز و بان ربك قولنده با ایله تعدیه ایتمشد در فافهم پس آیت

عفش العفش الكلام
الباطل الذي يكلم به
العوام منه

والموافقة في الاعراب
متحققة في هذا الإبدال
والتفاوت بالصراحة
وغير الصراحة منه

من بوردنك قواعد تركيبه اولان بحث وجدال و كيفيت نطق زمين ده اولان
 اختلافات اقوال مسموع ومفهومك اولديسه بحث وجدلدن من بعد كسته
 اولوب كوش هوشك كلمات اصحاب يقينه پيوسته قيل كه آفاقي انفسه تطبيق
 ايدوب نه لر تحقيق ايتشملردر يعنى اضطراب روح حيواني وقواي جسماني ايله
 نند نزع الروح الانساني چنان ارض بدن وزمين تن برزله كليله ايله مترزل
 اوله كه تلك الحاله واقع اولان زلزله شديد روح حيواني نك خرابي
 و بيت ضعيف بنياد نك هدم وانتقاضني مستوجه در وهمچنان سبب زلزالي
 ايله مقدور قوادن وارواحدن اولان هيئات اعمال وقلبه اولان اعتقادات
 راسخه نك اثقالني ارض بدن اخراج ايله برخواي (وقال الانسان مالها)
 نفس ناطقه تعجب تام ايله ديركه آيا زمين جسمه نه واقع اولديكه بويله حركت
 ايدر باعث تزلزل انحراف من اجب نميدر و يا خود غلبه اخلاط نميدر عجباً طبيك
 بودرده دواسي نه در پس ارض ابدان و جوارح قالب انساني دخی وحي
 رب الانام ايله اخبارني جمله اخبار ايدوب لسان اضطراب ايله تكرار ايدر كجاي
 عن انس بن مالك عن النبي عليه السلام (ان العبد ليعالج كرب الموت وسكرات
 الموت وان مفاصله ليسل بعضها على بعض تقول عليك السلام تفارقتي وفارقك
 الى يوم القيامة * كلشن * تن تو چون زمين سر آسمانست * حواست
 النجم وخورشيد جانست * چو كوهست استخوانها ني كه سختست * نبات
 موى واطراف درختست * تن از وقت مردن ازندامت * بلرزد چو ن
 زمين وقت قيامت * چو روح از تن بكليت جدا شد * زمين قاع صف صف
 لا ترى شد * برين منوال باشد حال عالم * كه تودر خويش مي بيني در آن دم *
 بقا حق راست باقي جمله فانست * يانش جمله در سع المشائست * آه اي دل
 بني انبيا قياما نك كترتي معلوم وهر بر قيامتدن خلاص بر نوع طاعت
 و بر بندن متميزه رياضت ايله ميسرايديكي مفهوم اولسق ايچون حق تعالى
 هر بر قيامتي بر اسم خاصله موسوم ايدوب كاه قيامت و طامه و كاه صاخه
 و حاقه و كاه غاشيه و واقعه و قارعه و ساعه و كاه رجفه و زلزله ايله ذكر ايدوب
 (يا فزعنا من الزلزلة واحوالها اذا زلزلت الارض زلزالها فما ينفعك الفزع
 من احوالها) ديوتنبه بيورر پس سكا دخی واجبدر كه اصناف قياماته تحصيل
 عرفان ايتديكده نصكره هر بر قيامتدن سبب خلاص اولان طاعاتي خلوص

مطلب
 تاويل سورة اذا
 زلزلات

جنان ايله عمله كتور ووب احوال قياما ندن خلاصه قابل اوله سن فاذا كان
 كذلك اول عزيز ومالك بو محله ذكر ايتديكي قيامت قابليه اولوب اكا نافع
 اولان طاعات دخی هر بر مؤمنه فرض عين اولان كلة شهادت واذ كاراسانيه
 وقيام وقعود وركوع وسجود وصوم وحج وزكوة وحدود وكفارات
 وبالجملة شهادت آفاقیه به متعلقه اولان انواع مجاهدات بدنيه وعبادات
 قابليه در فلهذا مولانا خداوند كار دخی * م * من از آن رومي كنم سر بر زمين *
 تا كواه من بود در يوم دين * ديوطاعات بدنيه اداسني التزام ايدر لر پس اي نفس
 ملهمه شويله كه سن دخی حق طاعات قابليه ي ادا ايدوب شعائر اسلاميه ده
 جوارح وقواني بطريق الالتزام استعمال وقيام وركوع وسجوده اشتغال
 واوامر حقه امثال قيلسك بفضل الله الملك المتعال داهيه قيامت قابليه دن
 خلاص اولوب مسرور البال اولور سن آه اي سالك مجاهد سـلطان ذكر
 لسانيك قابله نزولي حينده ارض قالب زلزال شديد ايله حركت ايدوب
 چونكه اخراج ائقال خاصيات ايله پس يقظان اولان اهل عرفانه كر كدر كه
 ائقال مخرجه خاصيات جسمانيه به ملتفت اوليه ودون همت اولوب اكر خواص
 مزبوره به التفات ايله مالهادر سه خواص مزبوره دن اكنساب خير وشره
 قـنغـي خاسمه قابل ايديكـن ائقال خاصيات تحديت اخبار ايدر واخباري
 نفسندن اوليوب بلكه الهام رباني ايله خبر و بر زيرا مجاهدان اكا التفات
 ايدوب حالندن استفسار ايتكله حق تعالى اكا وحى ايدوب بر فحواي
 (انطقا لله الذي انطق كل شيء) خواص قابليه اخبارني تحديت ايچون انطـاق
 ايدر پس بر فحواي (بومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم) خبر وشردن
 صدور ايدن عملاري قنغـي خاصيتدن صادر اولديغن كورمك ايچون مشاهدات
 خواصده ناس منشئت و متفرق اولور پس بر موجب (فن يعمل مثقال ذره
 خيرا برة ومن يعمل مثقال ذره شرا برة) شول من كه خبر وشردن مثقال ذره
 عمل ايله اعمال مزبوره قنغـي خاصيتدن صادر اولديسه مصدرني كورر فلهذا
 بومقام حسابه بين الناس مناقشه عظيمه واقع اولوب بوقيامتدن اشد
 بر يوم حسرت وندامت دخی اولمز پس اي سالك طريقـت كر كدر كه (من مات
 فقد قامت قيامته) اشارتني فهم ايدوب موت اضطرار يدن اول موت اختياري به
 مصادق اوله سن و بر مصداق (حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا) قبل الحساب
 نفسي محاسبه به چكوب اميد در كه عنایت حق ايله احوال قيامت قابليه دن

نجات و حسرت و ندامتند ن نجات بولوب ارباب قو زو فلا حدن اوله سن
 پس سلو کده ترقی ایدوب مرتبه شهوده عروج ایدر ایسک جمال قدیمی
 مشاهده قیلورسن و چان جمال قدم عیاننا منکشف اوله ارض قلوب
 عارفین سطوات عزته وصول ابله متزلزل اولوب انوار عظمت کبریا نیک
 ظهور یله بنوعوت المواجهید حرکت کله و قلبده متضمن اولان اسرار ی معاینه
 اتمکله اقبال اسرار معارف و علوم مجبوله ربانیه بی بساط حضراته اخراج
 ایدر و صاحب اسرار اولان عارف اشکال حقیقه دن متعجب اولوب مالها
 کلامن سویلر وارواحی اکا شاهد اولور و سرار مکنونه سنی قلب عارفه
 یلدریر پس اول حینه انسان عارفک روحنه حقل الهامیله ملهم اولدیغی
 اوزره انسان نفسنه عارف اولور و انسان حقیقی حالت مزبوره مقام مکشفه دن
 مقام مشاهده و مقام مشاهده دن مرتبه و صله صادر اولور و خبر ایدن
 اولان جزاء اعمالی کورر ولیکن مشاهده حقله اغیاردن مشغول اولقله جزاء
 اعمالیله مقید اولماز و حق تعالی نیک فضل و رحمتی سبق اتمکله حالت بشریه ده
 اولان بعض افعال رذیه سیله مؤاخذه و مجازات اولمندیغن بیلوب شکر اتمک
 ایچون حرکات مذمومه دن نه مقوله حرکات واقع اولش ایسه آنی دخی
 کوروب مثقال ذره ظاهر اولماق برشی قالماز * نظم * این چنین وصل
 و فراق و باخطر * کی بداند سراین هر بی خبر * از بجا اندر بجایی از بجا *
 از بجا افتاده اندر چه جا * عشق باید تا ترا آ که کند * عشق باید تا ترادر
 ره کند * کرز عشق آید عیان راز تو * آورد عین یقین ساز تو * در مقام عشق
 راز دیگرست * راه تو در عشق سازی دیگرست * هم امید هست نو میدی
 مباش * جز بنور عکس خورشیدی مباش * سیر خود در نیستی کن پایدار *
 این زمان کر مرد عشق پای دار * اعدی ای اخوان حقانی و سالکان طریق
 سبحانی چونکه یوم سؤال و احوال ز زالی ابشید و ب آفاق و انفسی اگر
 اسان حال و اگر زبان قال ابله زمین اخراج اقبال و هر کسه شاهد حال
 اولدیغن اصفا قیلد کسه زنه ار مشوش البال اولیوب عقیده کده اختلال
 دخی و ارایسه صدق و خلوصه ابدال اولمقی ایچون اول محمول الاحوالک درگاه
 متعالیه تضرع و ابتهال و کمال اتکال ابله (حول حالنا الی احسن الحال) دیوب
 فطی زمین محالدر دیو فلسفی مذهب و دهری مشرب اولمقدن صد هزار خوف
 بسیار قیل زیر * مثنوی * فلسفی منکر شود در فکر و ظن * فلسفی
 و دهری ظن فاسد و فکر کاسد لرنده فطی جوامده منکر اولور و ابحار

و اشجارك تكلمنى تجوز اتمز او مقوله خذله دن زمينك نطقه عدم امكانى يابنده
 بعض جر بزه ايشيد رسك اعتبار ايتيوب ﴿ مشنوى ﴾ كو بروسر ربران
 ديوار زن ﴿ بورى باشكى ديواره اور ديوب واول طائفة ضالیه جواب و برکه
 اى جاهل و نادانلر سرك بور از نهانیدن نه خبر كن و اردر كيم ﴿ مشنوى ﴾
 نطق آب و نطق خاك و نطق كل ﴿ هست محسوس حواس اهل دل ﴾ آب
 و خاك و كل و خاشاكك نطق محسوس حواس اهل دادر كاروى عن ابى ذر
 قال (كان النبی صلی الله تعالى علیه وسلم جالسا وحده فجئت حتى جلست اليه
 فجاء ابو بكر فسلم ثم جلس ثم جاء عمر ثم عثمان و بين یدی رسول الله صلی الله
 تعالى علیه وسلم سبع حصيات فاخذهن فوضعهن فی كفه فسبحن حتى
 سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن
 فی يد ابی بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن
 فخرسن ثم تناولهن فوضعهن فی يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين
 النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن فوضعهن فی يد عثمان فسبحن حتى
 سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم هذه خلافة النبوة) و اخرج ابو نعیم عن عبدالله بن الغسيل قال (كنت
 مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرأى عباس فقال يا عم ابنيك فانطلق
 بهم فادخلهم النبی صلی الله علیه وسلم يتنا و غطاهم بشملة وقال اللهم ان هؤلاء
 اهل بيتی و عترتی فاسترهم من النار كما استرتهم بهذه الشملة قال فما بقی فی البيت
 مدر و الاباب الامن) و فی رواية ابی اسيد الساعدي (فامنت اسكفة الباب و حوايط
 البيت آمین آمین آمین) الحاصل انبيا و اولیایه جادات و نباتات و نیچه طیور
 و حیوانات زبان فصیح الیه نطق و تكلم ايتدكلری نیچه اخبار و آثار الیه
 ثابتدر زیر مرتبة عینه و اصل اولان ارباب ذلك حواس حقیقت بینلری
 تسبیح جاداتی ایشتمك حق سبحانه و تعالیدن كندیلره كرامت و آخرك عدم استماعی
 مغلوب غواشی بشیریت اولدقلر بدر نكیم مولانا خداوندكار جلد اولده بوندن
 اقدم دخی كف رسولده كوینده اولان ستك ریزه و تكلم حنانه قصه سن
 بیان بیوردیغی محمله بوكامعلق تفصیلار اولشددر جلد ثالثده حكاية مار كیده
 دخی بووجهله تحقیق بیورمشدر كه ﴿ م ﴾ پاره خاك ترا چون مرد ساخت ﴿
 خاكهارا جلکی شاید شناخت ﴿ مرده زین سواند وزان سوزنده اند ﴿ خامش
 اینجا و آن طرفی كوینده اند ﴿ كوهها هم لحن داودی كند ﴿ جوهر آهن

مطلب

تكلم الحجر واسكفة
 الباب والحائط
 الى النبي صلى الله
 عليه وسلم

بکف مومی بود * سنک بر احد سلامی می کند * کوه بجای را پیامی می کند * چون
 شماسوی جادی میروید * محرم جان جادان چون شوید * از جادی عالم جانها
 روید * غفلت اجرای عالم بشنوید * چون ندارد جان تو قنبدیلها * بهر بینش
 کرده تاویلها * اعدای ای مؤمن موحد لازم اولان سنک اقرار کدر یوخسه
 ❖ مثنوی ❖ فلسفی کو منکر حنانه است * اول فلسفی که منکر حنانه در
 یعنی امام بخاری ابن عمر دن اخراج ابتدکی ان النبی صلی الله تعالی علیه وسلم
 (کان یخطب الی جذع فلما اتخذ المنبر تحول الیه فجئن الجذع فانه النبی صلی الله
 تعالی علیه وسلم فسمعه فسکن) روایتی و طرق متعدده دن روایت اولان
 احادیث حنانه ایله جذع مذکور ک حنبی بین الصحابه رضی الله تعالی عنهم
 صراحة مسموع اولغله ا کا حنانه دیو نسیمیه اولنوب بونک تفصیلی مقدا
 ذکر اولمشیدی پس حنبی حنانه مشهور و متواتر ایکن فلسفی جاهلانی
 انکار ایدر زیرا اول غافل ❖ مثنوی ❖ از حواس اولیا بیگانه است *
 حواس اولیادن بیگانه و جاهلدر فلهذا مشاهدات اولیایه اعتقاد اعیوب
 ❖ مثنوی ❖ کوید او که برتوسودای خلق * اول فلسفی باطل دیر که سودای
 خلق برتوی ❖ مثنوی ❖ بس خیالات آورد در رای خلق * خلق فکر
 و رأیه بونک کبی حوق وهم و خیالات کتورر یعنی نطق جادات محالند و لیکن
 جاددن استماع نطق ایتدک و همنده اولان کسنه لک سوداسی غلبه ایدوب
 دماغنه ییوست مستولی اولغله درلو درلو خیاله دوشوب قوه و اهمه سی
 کندیه جادک نطقی وارد و تکلم ایدر تخیل ایتدیرر دیوب اصحاب معاینه
 وار باب مشاهده نطق جاداتی استماع ایلدکلرین انکار ایدرلر و یومقوله
 نیچه ترهات سوبلیوب (وان من شیء الا یسبح بحمده) قول کریمه عدم
 اعتقاد ایله نور ایماندن دور و هدایت الهیدن مهجور قالورل فاما رفحوائ
 (فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید) اول طائفه باغیه نك غشاوه
 تعامی تلری بعد الموت منکشف اولد قد ه نطق جاداتی ایشیدوب اعتراف
 ایدرلر و قبل الموت اول دیده و کوشک حصواته استعدادلری اولمدیغن بیلوب
 (ولوتری اذ المجرمون نا کسوا رؤسهم) نه معنی در فهم ایدوب صد هزار
 نجمت ایله داخل نار عقوبت اولورلر و سالکان طریقت قیامتدن اول نیچه قیامت
 کوروب و طبقه غیبیه ثانیه دن اولان غیب نفسه واصل اولد قد ه پرده
 نفس مرتفع اولغله روشن دل اولوب نطق جاداتی صراحة ایشیدوب
 اول فلسفی مشرب اولان منکرینه (ولیکن لا تفقهون تسبیحهم) کلام معجز

نظامیله جواب و بررل * سلسله جامی * حق تعالی حقایق واسرار * چون
 کند بهر قابلان اظهار * کآنچه باشد شنیدنی شود * رغم محبوب را بدان * کرد *
 و آنچه باشد بدیدنی بشد * دامن از منکر دنی چید * هیچ چسبزی زنامی
 و جامد * نیست الامسبح و جامد * وین بسبح خرد شود مدرک * و اندرین
 نیست هیچ کس را شک * حد و تسبیح شان همی شنوند * کر چه اهل نظر نی کروند *
 همه هستند زنده و کویا * خالق خویش را بجان جويا * مر نضی گفت
 بار سول خدا * رقیم از که جانب صحرا * هیچ س-نک و درخت نامد پیش *
 که نکفتش سلام بی کم و بیش * حبیف باشد ازین متاع شکر ف * که بوسواس
 دیو گردد صرف * ابدی ار باب کشف و ابقانک عوما جاد و حیوانه نطق
 دیگر اثبات ایند کلری وهم و کان اولوب * مشوی * بلکه عکس آن فساد
 و فکر او * بلکه فلسفینک اول فساد عقیده و فکر کاسدینک عکسیدر که
 * مشوی * این خیال منکری را ز در او * بومنکرک خیالی انک اوزر بنه
 آوردی یعنی آیات و اخبار و مشاهده اخباریله مبرهن اولان جادانک نطق
 و اقتدار بنه انکار ایدوب کندیلرک حس حیوانیلرند نهان اولدیغیچون
 وهم فاسده دوشوب اولیاء آگاهی دخی کندیلری کی تخیلات فاسده اصحابندن
 ظن ایندیلر و چشم حسایلرند مستور اولان هر شبی انکار ایند کلریچون
 * مشوی * فاسفی مر دیو را منکر شود * فلسفی وجود جنه منکر اولور و خبری
 بوقدر که * مشوی * در هماندم سخره دیوی بود * همان اول دمه
 سخره شیطان اولور زیرا بر فحوای (قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن) جنک
 وجودی مقرر اولوب خواصدن دکل بلکه عوامدن دخی جنی کوردهش
 و مصاحبت ایش چوقدر حتی سلو کده طبقات غیبیه سبع مر تبیه
 اولیه سندن اولان غیب جن در که چونکه طبقه مزبوره صاف اوله طایفه
 جن کند و لربن اهل ریاضته صور مختلفه عجیه مر غوبه و هیئات بدیهه
 مر هوبه ایله اظهار ایدوب مثلا صور حسنه ایله کور بنوب والارنده چراغلر
 طوتوب در لو در او صنعتلر کوس-ترلر و من حیث اللطافه کاه اولور که اجسام
 انسانیه تعلق ایدوب مصر و عارک لساندن انواع کلمات عجیه سو بلرلر و نیچه
 سال کلری فریفته ایدوب بولدن البقورلر پس سالک که کدر که مرتبه غیب جن
 ظهور اید کده هیچ وجهله انلره ملتفت اولیه شویله که سالک ایله انلره مائل اولوب
 اطوار اجنه بی اختیار ایدرسه اندن بعض تصرفات صدور ایدر و تخیلات
 صور جنبه آنی کمدولره ترغیب ایدوب ای سالک طریقت سلو کدن مراد

بومر تبه به وصولدر و بوندن اعلی بر مرتبه دخی بوقدر و مرتبه کمال بودر
دیومکر و حبله ایدرلر ای مستمع قابل بواجمالک تفصیلی بودر که مراتب نفس
که باطنده بالقوه موجود اولوب فعله کلک لازم کسه یدی مرتبه در که اکامرتبه
سبعه قلبیه درلر و مادام که سلو کنی جذبه تقدم ایمین سالک غیر مجذوب مراتب
منزوره دن عبور ایتیه سالک مجذوب اولمز و میان اهل فقرده اکامراتب سیران
مسلم کورلمز پس **مرتبه اول** که قالبی در انک سبب ظهور و نتائج صفاتی
آنکله در که هر بر قول و فعل و هر خاطره که بر اثر تاهی وارددر چونکه آنکله عمل ایله
اول اعمال و افعالك و خواطرک تحشده و دبعت قیلان آثار ظهوره کلور پس
بر کسینه تقلیل طعام و ترک خوابله خلقدن عزات و مالا بعیندن جمع خواطر ایلسه
لاجرم آنکشفاف صوری ظاهر اولوب هر کسک احوالنه واقف اولور مثلا
هر کسه گفتار و کردارندن کشف ایله خبر و یروب شخص من یورک سیر و روشی
و دانش و بینشی کره خاک و آب و یاد و نارد و واقع اولوب شعور بواطن باینده
فلک قره ابریشور و جنلر ایله الفت قیلور ولیکن افلا که عر وجه قادر اولوبوب
بومقوله نلک کشفی جوکیان و کشیشان ایله برابر اولور و بوحالده کندویه اجل
ایر شسه حشر ده جنلر ایله منساوی اولور و شخص من یوردن کشفه متعلق
عجایبات کورلکله عوام ناس مفتونی اولوب رغبت کوسترمک ایله نفسنه خوش
کلوب قطع مراتب همت ایتمز و حقدن محجوب قالور فلهدا اکابر طریقت
سالکی بومر تبه ده مکشدن منع ایدوب بلکه بوحالک ظهورنی مقبول کورمز
و مقام طبیعتده کرفتار نفس و هوا اولوب عالم ملکوت و مشاهدات ارواح
طبیعه دن محجوب اولدیغیچون اهل حق زمهره سندن عدا یتزل و بومر تبه به
وصول تربیه پیره و ایمان و اسلامه محتاج اولوب انجیق عزالت و ریاضت ایله
حصوله کلور فلهدا رهبانان دخی بومر تبه به واصل اولور **و مرتبه ثانیه**
مرتبه نفسیه در که علی نهج الشریعه المصطفویه تزکیه نفس ایدوب انواع
مجاهدات و ریاضات ایله تصفیه قلب حاصل اولدوقده بقدر القابلیه فیوضات
ملکوتیه ایله مستفیض اولوب انوار روحانیه بی کورر و ارباب تمکیندن اولوب
انواع کراماتی باهره اولور و عر شدن فرشه کلنجه واقع اولان عجایب ملکوتیه
منکشفه اولوب فاما بعض احیایده تلوندن دخی قورتلز و بومر تبه دخی مرشد سمن
میسردر زیرا بومر تبه ده مر یوشیر بعت مطهره و کلمات اکابر در و بوطائفه
مر غویه اهل نجاتدن اولوب خذلان نفس و طبیعتدن خلاص و زمهره
اخیاردن اولمشلردر **و مرتبه ثالثه** مرتبه قلبیه در و بومر تبه به وصول

مطلب
در اطوار سبعه قلبیه
و در وجود جن

پیر طریقت تربیه سی اولمده چہ میسر دکلدر قلہذا * بیت * پیر باید راہ را تنہا
 مرو * وز سر عیادریں دریامرو * بیور مشلدر ز بر سالکک نفوسی تربیہ
 پیرایہ مطہنہ اولوب قوای طبیعیہ سی قوای قلبیہ سنہ موافق اولور واکا اہل
 دل اطلاق صحیح اولوب عرش ایلہ مناسبت حاصل اولور و طیرانی عالی اولوب
 قلبنہ الہامات غیبیہ ورود ایدر و تجلیات آثاریہ مرتبہ سندنہ تمکین بولوب
 فیوضات علویدن ملذذ اولور و مغیباتدن منکشف اولان کشوفی غالباً راست
 اولوب زمرہ ابراردن اولور * و مرتبہ رابعہ * مرتبہ سربہ در کہ سالک مرید
 مرشد فرید تعین ایتدیکی مجاہدات و ریاضات ایلہ ذکر قلبی و جہری بہ مداومت
 ایتد کدہ قوای قلبی تحصیل اطافت ایدوب سری اولور و ملکوت اعلا ایلہ
 بر حقیقتلہ مناسبت نامہ حاصل اولور کہ ملکوتی لایلہ متحد اولوب و کندو بی
 مظہر اسماء و صفات افعالیہ مشاہدہ قیلوب کاه اولور کہ کندی بی حالت غیبیہ
 لطیف و نورانی کور و مستجاب الدعویہ اولوب دائماً خلقدن عزات اختیار ایدر
 و انواع کرامات حقہ ظہور و صدورہ کلوب زمرہ اوتاددن اولور فاما کاه اولور کہ
 بو مرتبہ درجہ ذنبہ واقع اولوب دعوای ربوبیت قیلور پس بو مرتبہ دخی
 سالکک سدرہ وحدت اولقلہ مرتبہ مزبورہ دن دخی عبور ایتدی کجہ مرتبہ
 اخیراہ نازل اولمز * و مرتبہ خامسہ * مرتبہ روحیہ در کہ توجہ تام و پیرہ
 تسلیم تمام ایلہ جذبہ رحمانیہ قلبدن نفی ماسوی اللہ ایدوب روحی مجلا اولور
 و آرزوی بہشت و خوف دوزخدن دخی کیچوب محبت اللہدن غیری شی فالز
 پس روح بو وجهلہ تجلیہ اواندقدن صکرہ نہایت ملکوت اولان بدایت جبروتہ
 جولان ایدر و کاه مست و مدهوش اولوب جمال وحدت رونما اولور و کاه
 اولور کہ اوان سکرہ ملائعہ علی و روحانیت انبیا و اولیا ایلہ صحبت ایدر و مرتبہ
 مزبورہ مرتبہ سربہ دن اعلی و اتم اعتبار اولور و بو مرتبہ دہ سالکک روحنہ
 جلوہ کر اولان تجلیات صفات جالیہ در پس بو سالک سعادت مندک خاطرندن
 ہرنہ گذرایلسہ صورت باغلیوب کرامات اولور و بوندن بسیار و بسیار خوارق
 عادات ظہورہ کلور و ہر کیمہ ملاقی اولسہ انک کالاتدن متأثر اولور خستہ بہ وارسہ
 صحت بولور و بو مرتبہ مراتب خضریہ و اصحابنہ افراد نسیمہ اوتور و بونلرک
 ساکن اولدینگی بلاد خلادن آزاد اولور و ہر کیم بوطائفہ بہ محبت ایتسہ مقبول
 خواص اولوب بوطائفہ بہ حقایق اشیا و علم و حکمت و علوم لدنیہ منکشف
 اولور * و مرتبہ سادسہ * مرتبہ خفیہ در کہ نہایت مراتب سائران و بدایت
 واصلاندر اگر چہ کیم مراتب سابقہ دخی وصول نوع ما حاصلدر فاما

جمله سی تجلیات صفاتی و بدایت وصول ذات در و مرتبه خفی تجلی ذات در رؤیت
اولی بلکه (همه باشد و هیچ نباشد) دیر از تکیم مرتبه تجلی ذاتیده دینشدر * بیت *
کرتو اورا همه بینی همه دانی یقین * بافتی کنج حقیقت که درو نیست مرید * پس
بومر تبه مرتبه * جبروت و تعین اول و عقل کل و نفس کل دیشدر زیرا
مرتبه * واحدیتدر اثنیت بولنر یعنی کورمک اولیوب دوکلی عین اولور
ودانش اولیوب عین علم اولور و کوردیکی کبی یلور و هر نه کیم کوروب یلور سه
علی وجه الکی اولور و بومر تبه ده سیر و طیر اولیوب بلکه دوکلی سیر اولور
و بلکه هر دور و کور و زمانده اولان جمله اشیاء علی التفصیل معلومی اولوب
مظهر علم الله اولور و مجلا و مفصلا مظهر صفات سبعة ذاتیه اولور
و بومر تبه فنا فی الله برای بقا بالله دینلور و مرتبه * قطاب تعبیر اولور * و مرتبه
سابعه * غیب الغیوب در که فنا فی الله و بقا باللهدن عبارتدر و بومر تبه ده
قطعا شعور اولیوب محو مطلق و فنا فی محض اولغله شعور و لا شعور منفیدر
پس چونکه ذکر اولان فنا فی اللهدن بقا بالله حاصل اوله از لا و اید اوسرمد
ظهور دیمومیت یک حضرت اولق اقتضا ایدوب وحدت مطلقه دن غیر
اولور و بومر مشاهده نک صاحبی جیع کالات ایله موصوف اولوب صفت جامعه
الهیة ایله منصف اولور و مقام محمد علیه صلوات الله الاحد صفات جامعه
مذکوره دن عبارت اولوب و بوکالاته بالتبعیه وارث اولان قطب الاقطاب
وامام زمان و خلیفه الله و وارث اکل حقیقت محمدی ایله موسوم اولوب اکا
اطاعت و اجابتدن اولور و مظهر مریدن اثنیت مرتفع اولغله (جسم
فرشی و روح عرشی) ایله وصف اولنور * قاسم انوار * سید سادات عالم غیر
انسان نیست کس * زاهد افسرده دل از دور می زاند فرس * سر و حدت را
توان کفتن بنزدیکان راه * در میان مجلس ما کرنیاشد خرمکس * هر کسی را
از جهان در دل هوای ثابتست * این دل مسکین هوای عاشقی دارد هوس *
ایمدی ای مستمع قابل اطوار سبعة اولان مشاهدات معلومک اولدیده سر زده
فلاسفه بی کور کیم ریاضت کش اولان رهبان قدر دخی وجود جنه اقراری
اولیوب اسفل سافلین طبعده خوار و زار اولور کما قال امام الحرمین فی کلامه
الشامل (اعلموا رحیم الله ان کثیرا من الفلاسفة و جواهر القدریة و كافة
الزنادقة انکروا الشیطان و الجن اصلا و رأسا و لا یبعد العجب لوانکر ذلك
من لا یتدبر و لا یتثبت بالشریعة و انما العجب من انکار القدریة مع نصوص
القرآن و تواتر الاخبار و استفاضة الآثار) و قال ابو القاسم الانصاری فی شرح

الارشاد (وقد انكرهم معظم المعتزلة ودل انكارهم اياهم على قلة مبالاتهم
وركاكة دياناتهم فليس في اثباتهم مستحيل عقلي وقد دلت نصوص القرآن
والسنة على اثباتهم) كما اخرج البيهقي وصححه وابونعيم عن عمار بن ياسر قال
(ارسلني النبي صلى الله عليه وسلم الى بئر فلقيت الشيطان في صورة الانس فقاتلني
فصرعته ثم جعلت ادفعه بفهر معي فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقي عمار الشيطان
عند البئر فقاتله فاعدا ان رجعت فاخبرته قال ذلك الشيطان) وقيل ولم ينكر الجن
الاشر ذمة قليلة من جهال الفلاسفة والاطباء ونحوهم واما كبار القوم فلما مول
عنهم اما الاقرار بهم واما ان يحكي عنهم في ذلك قول ومن المعروف عن ابقرط
(انه قال في بعض المياها انه ينفع من الصرع است اعني الصرع الذي يعالجه
الاطباء) خلاصة كلام دين وديانتي وعقل و فراستي اولان نه نطق جاداتي انكار
ايدرونه وجود جنه منكر اولور پس جهلاء فلاسفه وشرذمة قدره بومذ كوراته
اقرار ايتزايسه اكا جواب بودر كه اى فلسفى بي بصيرت * مشوى * كرنه
يبنى ديورا خود را بين * اكر سن شيطاني كور من ايسك كنديكى كور زير اسن
كنديسن كور مش و خيال فاسد كه تابع اولمغه اثر انبيا و اوليادان رو كردان
اولش بر ديومر يد و وجه اطاعتى رنك سياه انكار و غوايت ايله مالوث اولمش
بجنون پليدسن زنه ارا دعائى عقل و كياستدن و از كل كه * مشوى * بي جنون
نبود كبودى برجين * جبين اوزره رنك كبود جنونسز اولمز پس بر كسنه نك
الننه رنك كبود اولسه جنونه دلالت ايتديكى كبي سنك جبين اعتقاد كده
اولان سواد ضلالت دخى جنونكه دلالت ايدر بجنون اولمسه سك آيات و اخباره
اقرار ايدوب برخواي (يوم تسود وجوه) آخرتده بوزك قره اولمزدى * سلسله *
جايى * تن بلوث نجاست آلوده * به زوس و اسهاى بيهو ده * ديوب طبعست
هر كه وسوسه جست * فرخ آنكس كه دل زوسوسه شست * ايمدى اى مستمع
قابل غافل مباش كه * مشوى * هر كه را در دل شك و پيچانيدست *
هر كيمك كه قلبنده شك و اعوجاج واردر يعنى نطق جادات و نباتاته اعتقادى
يوقدر ارباب دين و ملتدن دخى اولور سه * مشوى * در جهان او فلسفى
پنهانيدست * اول كسنه جهانده فلسفى پنهانيدر يعنى ظاهر حالى صورت
اسلاميه ده ايسه دخى نصوص آيات و احاديث و آثاره اعتقاد ايتديكندن صكره
معنى اثر اهل سنت و جماعته اقتفا ايتيوب قلبى فلسفى با ضلالتدر زيرا
* مشوى * مى نمايد اعتقادى كاه كاه * كاه كاه نوع ما آيات و احاديثك
مفهوم منيفته اعتقاد كوسرتر وليكن عقیده سى مختل اولمغه فى الحال

(فهر) مقدار يك
مشت سنك يعنى حجر
ملاء الكف (لغة)

اعتقادندن دونوب ❖ مثنوی ❖ آن رك فلسف كند رویش سیاه ❖ اول رك
فلسف آنك یوزنی سیاه ایدر یعنی علامه عصر دخی اولسه نطق جهاد ووجود
چندن بحث ایتد كده من حیث لا یشعر عقیده فاسده سنی عرق فلسفی لسانه
كتوروب مذهب معتزله و قدریه جانبته میل ایتكله یوزی قره اولور ودر لو
درلو تحكیمات یهوده قیلور ❖ تحفه جامی ❖ هر چه بدل هست ز پاك و پلید ❖
در سخن آید ازان بدید ❖ جیفه چو بندد دهن جوی تنك ❖ آب روان كیرد ازو
بوورنك ❖ كیقال ابو بكر الباقلائی رحمه الله و كثیر من القدریه بفتون وجود الجن
قدیمایونقون وجودهم الان ومنهم من یقر بوجودهم ویزعم انهم لا یرونه لرقه
اجسامهم ونفوذ الشعاع فیها ومنهم من قال انهم لا یرون لانهم لا الوان لهم
وقال ابو العباس بن تیمه (لم یخالف احد من المسلمین فی وجود الجن وجمهور طوائف
الكفار علی اثبات الجن اما اهل الكتاب من اليهود والنصارى فهم مقرون بهم
كاقرار المسلمین وان وجد فیهم من شك فی ذلك فكما یوجد فی بعض طوائف المسلمین
كالجهیمیه والمعتزله ممن شك فی ذلك وان كان جمهور الطائفة واثمتها مقرین
بذلك وهذا لان وجود الجن تواترت به اخبار الانبیاء علیهم السلام تواترا معلوما
بالاضطرار) اما جن علی الوجه الكلی اوج طائفه دركه ❖ برینه عفاریت دیرلر میان
اسلامه دخوله قادر اولمز بلکه میان خلافتدن بعید یشه زاروغار وجزیره رده
تمكن ایدرلر وانلارك صورت ممثله لری كمال مرتبه مهیب و عجیب اولوب
انسانك كورمكه تحملی اولمز ❖ وایكنجی نوعنه اراذل دیرلر انلر دخی اوج صنفدر
بس بعضیلری اگرچه جزایر و جبالده مكان طوطشلدرد ولیکن احیاناً اهل
اسلامه دخی تعلق ایدرلر و بو طائفه نك كفره سی دخی واردرد و بونلرك برصنقی
خرابه جاملر و موخس و قرا كوا مكننده اولورلر و صنف ثالث اراذل اولرده
مزبله دوكلن و ملوث اولان یرلرده و حیوانات یتنده ساكنلدرد و بین الناس
بو طائفه دیو ایلله شهرت بولشدرد و اجناس حیواناتدن هر نوع حیوانك
وجودنه تعلق ایدرلر بعضیلری انسانه دخی دخول ایدر اما صورت حسنه
كامله یه تمثیل ایتوب غایت ایلله شكل قبیح اوزره اولان اراذل واجد لاف
صورتنده كورینورلر مثلا برنجی ازرق چشم و بركریه المنظر كرد و چشكانه
شكلنه تمثیل ایدرلر ❖ و طوائف جنك نوع ثالثی اباریق ایلله معروفدر بونلر دخی
اوج نوعدر اما بونلرك جمله سی مؤمنلر و اهل طاعتدرلر و اهل سلو كدن چوق
طوائف واردرد یعنی انسانده اولان ارباب سلوك كبی بونلرك دخی خلوتیه
و نقشبندیه و مولویه و یرامیه نامنده درویشلری و مرشد كامله ارادت كتوروب

مطلب
فی اقسام الجن
علی ثلثه

چو غنی تکمیل طریقت ایشدر و بالجله صلحایی سوزلر و لیکن اهل کماله قریب
اولمغه قوت نورندن طاقت کتوره مبوب تقرب دخی ایدرسه برآن کور بشوب
اوزاقدن دوستلق ایدرلر و بالجله وجود جن دخی قوای عناصر اربعه دندر
ولیکن نارغالب اولمغه حرکنتری حرکت هوا کبیدر و اگرچه بونلرک هر صفتنده
بدن انسانی به تعلقه قدرت واردر اما پاکک ایله اولوب اوامر الهیه اوزره
اولان افسانک قول و فعلی یعنی ذکر و طاعتی انلرک دخوانه مانعدر و انسانه
ضرر قصه دنده اولان اجنه نك سبب هلاکی روحانیت کلدلر زیرا روح کل
قدسی واجنه طبیعیدر پس قوای طبیعی روح قدسی به مقاوم اولمبوب پرتو
خورشیده شبنم کبی محو و جو دایدر و بالجله بوقدر نقل و روایت ایرا دندن
مراد بعض کسسه نك قلبنده شک و ارتیاب دخی وار ایسه رفع و ازاله ایدوب
بر موجب نصوص و اخبار وجود جنه اقرار عقاید اهل سنت و جماعتندن
بر رکن بیلوب اصلاح عقیده ایتمکدر زیرا طبیعت سارقه اولمغه مولانا
خداوند کار دخی بوقدر تفصیلد نصکره بیوررلر که * مثنوی * الحذر ای
مؤمنان کان در شماس * احتراز اید بکرای مؤمنلر که اول فکر فلسفی و مذهب فرق
ضالیه به موافق خصلت سزک جبهاتکرده واردر زیرا * مثنوی * در شماس
عالم بی متهاست * سزده بی نهاییه عوالم کثیره واردر یعنی عالم فکر و خیال
بی متها در اول ایسه سزده موجود در فلاسفه و دهریه و سایر فرق ضالیه و قدریه
ایسه وهم و خیاله تابع اولوب آیات و احادیثه اقتدا ایتمکدر بچون کم کشته
اولمشلدر * بیت * شواز صدق درون حق را تور اغب * حنیفی شو زهر قید
مذاهب * پس باعث ضلال وهم و خیال اولد بسته مقرر اولدیکه * مثنوی *
جمله هفتاد و دو ملت در توس * یتش ابکی ملت جمله سنده در زیرامادام که
طریق انبیا و اولیایه اقتدا اولمبوب راه وهم و خیاله کیدیه لاجرم طبیعت فرق
ضالیه دن برینه میل ایدوب ملل مختلفه دن هر قنغسیله متصف اولور سسک
(یوم تبلی السرا) ده حصرت و ندامت چکوب * مثنوی * وه که روزی
آن برآرد از تو دوست * ابواه و در بغ که اول عقیده فاسده برکون سندن ال یوقارو
کتورر یعنی مرتبه نجاتدن آلی قویوب صفات رذیه سی صورت باغلا روا نمکله
داخل ناز اولور آه ای دل آگاه * مثنوی * هر که اورا برک آن ایمان بود * هر کیمه
کیم اول ایمان برکی اوله یعنی یوم تبلی السرا رده ضمائرک ظهورنه ایمان و ایقانی
اوله * مثنوی * هیچو برک از یم آن لرزان بود * روز شمارک خوفندن برک

خزان کبی لزان اولور و بوزین زمینه سوروب روزوشب اغلار و درد حزنله
 جگرین طفلار * مناجات * ای محیط کرم عرش صدف *
 عرشیان در طلبت باد بکف * ما که لب تشنه احسان تویم * کشتی افتاده
 بطوفان تویم * نظر اطف برین کشتی دار * بسلا مت برسانش
 بکنار * خیمه مابسوی ساحل زن * صدف هستی ما را بشکن *
 پرده ظلمت ما را بکشای * صفوت کوهر ما را بنمای * بنکر اندوه وی
 و شادش کن * بنده پیر شد آزادش کن * بینش ده که ترا بشناسد *
 نعمت را ز بلا بشناسد * نقد دل از غش و غل پاکش کن * دل ز آلاش کل
 پاکش کن * آه ای نفس جاهل و عاقبت کاردن غافل * مثنوی * ربلیس دیو
 زان خنده * ابلیس و دیو اوزرینه اول سیدین کولش سنکه * مثنوی *
 که تو خود را نیک مر دم دیده * سن کند یکی ابو آدم کور مشن یعنی
 شیطان مقرب بارگاه قدس ایکن امر خدایه اطاعت و آدمه ملککرایله سجده
 تحیت ایتمد یکچون باب رحمتدن مر دود و سچین غوایتمده مطرود اولدی
 دیو آنک حاتنه کولدی یکک کند یکی امره امثال ایدر بر مر دنیک خصال
 قیاسنده اولدیغ ایچوندر حال آنکه حق سبحانه و تعالی احوال ابلیسی
 سکا اعلام ایتمد یکی ابلیسه خنده ایتمک ایچون اولمیوب بلکه ابلیسک بو قدر
 قربی وار ایکن عجب واستکبار ایله قضا و قدر کندوی ملعون ابدی ایلمش
 دیو عبرت الوب الهی سکا استغاثه ایدرز کیم بزی طریق ضلالتنه گرفتار
 اولمقدن صون و حمایت ایدوب وهم و پند ارض سبیلله بعد و خذلانه
 دو شورمه و صراط مسقیمدن شاشرمه دیو تضرع و ابتهال ایله اغلا یوب
 داعیا حقندن توفیق و هدایت ایستیوب کندیکی مسکین و عاجز کور مک
 ایچوندر مع هذا اول نفس شو مده صفات شیطانیه موجوده اولمشله
 کند یکی اصلح و اولی وجهله دن اعلا بیلدی یکک خود دعین شیطنتدر ایددی
 شمدیکه حالده صورتک لباس انسانیت ایله متلبس اولدیغنه غرائفه کیم
 * مثنوی * چون کند جان باز کونه پوستنین * چونکه جان کورکی
 ترس ایده یعنی وقت اجل منقضی اولدقده چونکه روح روان لباس صورت
 انسانیه بی نزع ایدوب دروننده اولان صورت برزخیه بی بر دوش قیله
 وضما رده مر کوزه اولان افکار رویه و عقاید سیئه بیدار و جمیع سرار
 آشکار اوله صد هزار دریغ بی شمار که * مثنوی * چند و اوایل بر آید

زاهل دين * اهل ديندن چوق و او يلا و واحسرتا ظاهر اولور و كند يلرن نيك
 كر دار زعم ايتميكن بدكار و مهر دار بو اوب نارند امته كر فتار اولور كما
 قال عليه السلام (يبعث كل عبد على ما مات عليه) و اخرج الطبراني في الاوسط
 عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (كل نفس تحشر على هواها
 فمن هوى الكفرة فهو مع الكفرة ولا ينفعه عمله شيئا) و اخرج ابن عساكر
 عن معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم تلا هذه الآية (يوم ينفخ
 في الصور فتأتون افواجا) فقلت يا رسول الله ما قوله (فتأتون افواجا)
 قال تحشرون على عشرة افواج * صنف على صورة القردة وهم القدرية
 و صنف على صورة الخنازير وهم المرجئة و صنف على صورة الكلاب
 وهم الحرورية و صنف على صورة الخمر وهم الرافضة و صنف على صورة
 الذر و هم المتكبرون و صنف على صورة البهائم و هم اكلة الربا و صنف
 على صورة السباع و هم الزنادقة و صنف يحشرون على وجوههم و هم
 المصورون و الهما زون و الممازون و السعاة و صنف ركبان و هم المقربون
 و صنف مشاة و هم اهل البين) پس بو حديث شريفك اسنادنده اولان رجال
 بين الرواة مشهور لدن اولوب مجاهيل واقع اولغله ابن عساكر اخراج
 ايتد كدن صكره هذا حديث منكر ديمشقر و لكن فرق ضاله صور مختلفة
 مزبوره اليه محشور اولغله مستحق اولغله بو حديث منكر ابسه دخي روايته
 لا يقدر اما غريب در كه هر بر فرقه كندويي كامل و اهل نجادن عدايدوب
 بزم مذهبم جلله دن اولي و صوابه اقرب و احري در دير لولكن انلارك
 خود پسندلكي اكابر كه * مشوي * بردكان هر زرمنا خندان شدست *
 دكان دنبا ده هر زرمنا عرض كالا ايدوب خندان اولمشدر يعني مس زر
 اندودني ذهب خالص كي كوسه تروپ بنم دخي زر بسيا رم واردر دبو
 خواجه وش اوتور مشدر * مشوي * زآنكه سنك امتحان پنهان شدست *
 زيرا كه سنك امتحان پنهان اولمشدر ايمدي ميران اعمال و افعال و محك
 امتحان فكر و خيال زير دامن دنبا ده مستور الحال اولغله هر مشوش و مختل
 و عقيدة و يقيني پرخلل اولان اصحاب ملل سوق وجودده مبنی اولان دكان
 ابدانده او طو رب كلام ناهموار لربه بعض آيات و اخباري توفيق و تأويل اليه
 مس زر اندود كي ظاهري نوعا عقله موافق و لكن رضاي حقه ناموافق ايكن
 اهل سنت و جماعت و ارباب طريقتك طريقت خالصه و مسالك صافيله

برابر طوب برانلرك سؤالن ردایتك وجوابات مسكته و پردك دیو غرا نوب
 مسرت و تفاخر ایدر لر و همچنان سیرتی صورتیه مطابق اولوب مجرد
 ریاضت و طاعات ایدنلر ~~کنندیلرینی~~ ارباب خلوص و صفایله
 متساوی کوسه توب خندان اولور لر و لکن یوم جزاده سنك امتحان
 میدان کلوب و میزان عدل فضای عرصانه نصب اولند قد ز راندو دلیکی
 کورینوب قرمزی بقر کبی بی رغبت اولور و قلابلیکی آشکار اولوب جزاسن
 کورر آه ای درمند بیچاره قولك فعلیکه و فعلك حالیکه موافق دکل ایسه
 حیفا و دریغاکه قلابلنک بیدار اولور * تحفه * ترك نفاق و کم تبلیس
 کیر * علم ز سر چشمه تقدیس کیر * هر چه نه قال الله و قال الرسول * هست
 براهل فضیلت فضول * بایدت اول ادب آموختن * پس دکران را
 ادب آموختن * ابدی قبل الموت توبه و استغفار و نضرع بسیار ایله
 سوء حالک حسن حاله متبدل اولوب آخرتده رسوای اولماق ایچون
 حقه یلواروب بو وجهله مناجات قبل که * مثنوی * پرده ای ستار
 ازما بر مکبر * ای ستار العیوب و غفار الذنوب بزدن پرده جنایتی کشف ایتمه
 یعنی جرم و خطا من ایله اخذ ایتمیوب کمال فضل و احسان کنن * مثنوی * باش
 اندر امتحان مارا مجبر * یوم امتحانده بزه مجبر و دستگیر اول و حفظ و اما نکه
 صیانت ایدوب معین و ناصر اول * مناجات * ای زکرم چاره کرکارها *
 هر هم راحت بنه آزارها * عقده کشاینده هر مشکلی * قبله نماینده هر مقبلی *
 روشنی دیده بیند کان * پردکی پرده نشیند کان * پست و بلند از کرم
 بهره مند * باتوبیکی نسبت پست و بلند * رو بتو آریم که قادر تویی * نظم کن
 سلاک نوادر تویی * جز تو کسی نیست بملک قدم * کز لمن الملک فرا زد علم *
 روی عبادت بتو آریم و بس * چشم عنایت ز تو داریم و بس * در کف ما مشعل
 توفیق ده * ره بنهان خانه تحقیق ده * چون فتم از پای مرادستگیر * انت
 نصیری و الیک المصیر * آه ای غافل و بیچاره * مثنوی * قلب پهلومی زند
 بازربشب * اگر چه کیم قلب آلتون شب تاریکده زر خالصه پهلواور یعنی
 زر خالص ایله تساوی ادعاسن ایدر و لکن قلب خالصدن متمیز اولماغیچون
 * مثنوی * انتظار روزمی دارد ذهب * زر خالص روزه منتظر اولور
 و قلب وزراندوده * مثنوی * بازبان حال زر کوید که باش * زبان حال ایله
 آلتون دیر که صبر ایله * مثنوی * ای مزور تا بر آید روز فاش * تا که روز

منور آشکار اولوب نوری ظهوره کله ای مزور اول زمانده تزویرک بدیدرا
اولوب قزیلایغک چیقار یعنی شب دیجور دنیا ده دخی قلب آتون مثابه سنده
اولان مرابی وعزور و کبان فاسد ایله قلبلری مکدر اولان قلابلر چهره قالرینی
کلات اهل حال ایله زراند و دایدوب انلر ایله همسرک ایدرلر ولکن عقیده سی
پاک اولان صافی دلر روز قیامته منتظر اولوب زبان صدق و خاوص ایله اول
مزخرقله صبر ایدیکز که روز شمار آشکار اولدقده سمعه وریا و عقیده
تاریککن بدیدار اولوب پاک ایله ناپاک متمیز و برخواهی (بو مثذ یترقون)
نیک و بد بریرندن متفرق اولور دیرلر ﴿تحفة الابرار﴾ کرک دلی صورت
یوسف که چه * صورت اگر نیست نأسف که چه * حیف بود صورت آدم ترا *
معنی شیطان شده همدم ترا * قدر شناس کهر خویش باش * صبر فی سیم
وزر خویش باش * کرزر خالص شده خوش ترا * ورنه چه چاره است
ز آتش ترا * آتشی از سوز طلب بر فروز * هر غش و غلی که بیانی بسوز *
جوهر دل را ز عرض پاک کن * چشم خرد را ز غرض پاک کن * ساده دلی باش
و پسنیدیده ذات * پاک زرنک صور کائنات * ناچوازین هر حله بیرون شوی *
هم نفس شاهد موزون شوی * آه ای دل آگاه زنهار و زنهار بنده صفای
دل وار در دیو مسرور و عبادات و طاعاتکه مغرور اولم و کین قضاده
مخفی اولان سنک امتحانندن غافل اولم که طاعتنه اعتماد ایدوب کندین
کورنلرک چوغی سرنگون اولمشدر بو خود سکا عبرت یترمی که ﴿مثنوی﴾
صد هزاران سال ابلیس امین * بود ز ابدال و امیر المؤمنین * ابلیس امین
مارج ناردن خلق اولمش جن ایکن صد هزار سال عبادت ایتمکله مرتبه
ملکیته مبدل اولوب خانقاه سماواته پیش قدم ملائکه و روی زمینده طاعی
اولان اجنه نکه هلا کنه از سال اولسان ملائکه و مؤمنین جنه سر دار
وامین اولمشیدی فاما مکن قضاده مستور اولان سنک امتحان ظاهر اولوب
آدمه سجده امر اولندقده امثال امر ایتوب ﴿مثنوی﴾ پنجه ز دبا آدم
از نازی که داشت * شول ناز و استکباردن که دروننده طوناردی اول سبدن
آدم علیه السلام پنجه اوردی و بن اندن اعلام دیدیکچون ﴿مثنوی﴾
کشت رسوا همچو سرکین وقت چاشت * وقت چاشته تاب خورشیدن
بوی سرکین زیاده اولدیغی کی ابلیس دخی آفتاب امتحانک تابنده رسوای
اولدی و آوازه طردی عالمه طولدی اعدی سن دخی زنهار زهد و عبادت

وعقل وکیا سکنه مغرور اولیوب کندیکی کورمه ودائما یوقلقده اولوب انبیا
 واولیا اثرینه اقتفا ایچون حقدن توفیق وعنایت دیله وصاحب زمان اولان
 قطب دورانه سرفرو قیلوب نوری پرتوندن ییل اکل کله عدم اتباعله مقابله
 ایتوب بن اعلم وافقه وسن نه ایسک بندخی اویم دیمکله شیطان منزله بولمه
 وکنندن **ک**ورن فلاسفه ومعتزلهیه اویمه طریق سداددن بر قدم آیرله
 ﴿ نظم ﴾ خویش را دریم صفا بسپار * تا که این یم کند برای تو کار * چه
 برآید زدست و پای تو خود * یا ز فهم وز عقل و رای تو خود * مکی نکند
 دریاها * نبرد سوی قاف جز عنقا * مگر اینجا پیر عنقابی * چفسد او تار ساندش
 جایی * همچو عنقاست عاشق و تو مکیس * هیچ با او مکن ز جهد نفس *
 کار تو او کندیقین میدان * گذر اند ترا ز کون و مکان * پس کاشف اصرار
 کرد کار مولانا خداوند کار صاحب زمانه مقابله موجب خذلان و نار اولدیفن
 اشعار ایچون مناسبت الیه اشبو حکایتیه تحریک سمند کفتار ایدوب بیوررل

﴿ دعا کردن بلعم باعور که موسی علیه السلام ﴾
 ﴿ وقومش را ازین شهر که حصار داده اند بی ﴾
 ﴿ مراد باز کردن و مستجاب شدن دعای او ﴾

بلعم باعورک دعا قلمه سی بیاننده در که موسی علیه السلام وقومنی بوشهر دن که
 محصور ایتشلردری مراد دوندر وائک دعاسی مقبول اولدیفندر (ایها المتعبد
 خف من الفتن ولا تأمن من فکیم قد اخذ من فی ما من انه لم ینج فی غطاطط
 بحر الفتن الاعظم حافظ الاسم الاعظم بل عام بلعام فلما اراد المقدر تلبیه جاره
 علی جوهره تقدم الی هتک ستره وارسل علیه صرصر العجب فزقت جلباب
 التعبد فصیره عصفها عصفافا نکشف عوار عورته فغوی فانسلیخ من الایات
 کما انسلیخ الحیة من جلدها فاذا به کلب عقور فخرج فاتبعه الشیطان فاکان الابلغ
 المکان ان کان من الغاوین کما قال الله تعالی فی سورة الاعراف (واثل علیهم
 نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلیخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین) تالله ما عدا
 العدو الا ان تولى عنه الولی فلا تظن ان الشیطان غلب وانما العاصم اعرض
 وان شککت فاستمع هاتف القدر مخبرا عن عزة القادر (ولو شئنا لرفعناه بها
 ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه) الیه پس علم شریفه خفی اولمیه که
 اکثر مفسرین وجهور مورخین اشبو آیت کریمه بلعام بن باعور انک احوالی

بیاندر دیشلری یعنی ابن مسعود روایتی اوزره بلعم علماء بنی اسرائیل و کنعانیلردن
اولوب اسمی بلعم بن ارب در و ابن عباس روایتی اوزره بلعم بن عورادر
و مقاتیل روایتی اوزره بلعام بن باعورا بن باعر بن ایدا بن مارب بن لوطدر
و جبار بن دندر و بعضیلر مرتبه نبوته نائل اولمشدی دیشیلر اما قول مزبور
معتبر دکلدر زیرا انبیاء معصوملردر و بلعامک ساکن اولدیغی بلده ارض شامده
بلقانام بر شهر ایدی که اول دیارک ملکی بالی اسمیله موسوم اولغله بلده
مزبوره دخی ملک مزبورک اسمیله شهرت بولوب بلقا دیوتسمیه اولمش پس
ابن عباس و ابن اسحق و سدی رضی الله عنهم روایتی اوزره قصه بلعامک
تفصیلی بودر که فرعونک اهلا کند نصکره موسای کلیم علیه صلوات الله
الرحیمه قوم جبارین ایله محاربه ایتک ایچون فرمان آلهی صادر اولغله
حضرت موسی علیه السلام بر موجب فرموده اول قومه غزا ایتک نیتی ایله
عزیمت وارض بنی کنعانه نهضت ایدوب بلده بلقا قریبنده جبل حسیان
دیمکله معروف برکوه بلندک دامننه نزول ایتدیلر ازی بن جانب قوم جبارین
دخی بادبروت پندار ایله چار بالش اغتراره طیانوب و کج کلاه استکباری
سرعجب و افتخاره وضع ایدوب صدر اعتلا و افتخارده دست برزانو
طورورلر ایکن حضرت موسی علیه السلام شوکت نبوت ایله اوزرلرینه
کلدیکن و حرب وقتاله قصد ایتدیکنندن خبردار اولیچق نوش ایتدکلری
شراب کبر و غرورک خجاری باشلرینه اوروب و بونک دفعنه نه چاره دیو علاج
ارابوب بالاخره ایتدیلر بزم ایچمزنده خود بلعم کبی برمر د عظیم القدر واردر که
صحف ابراهیمی او قویوب و نیجه کتب الهیه کوروب اسم اعظمه عارفدر
واول اسمک قوتبله سر برآورده اولسه عرشی و سر فرو ایلسه تحت التری
وما فیهای معاینه کورر و هر نه دیلسه لاجرم حصوله کلور پس مناسب
اولان بودر که بو درده علاجی اندن طلب ایده لم دیوب طاشقه جبارین
بلعمک حضورینه واروب لابه کان ایتدیلر ای بزم صحت رنجورمز اولان بلعم
باعور حالاموسی علیه السلام جنود موفوره ایله بزم اوزریمز کلوب قتلره بذل
مقدور ایلش سندن مستدعاز بودر که ادعیه مستجابیه کی بزدن دریغ ایتیوب
موسی نامراد کیمتک و بزه الی ایرشما میکیچون دعا ایلنه سن بلعام ایتدی
ای قوم جبارین بونه تکلیف مالایطاقدر که بکا بالاتفاق الحاح ایدرسن
موسی علیه السلام خود اولوا العزم پیغامبر اولوب امر حقله کلشدر و ملائکه

نصرتنه تعیین اولمشدر وعسکری وحدانیت حقہ اقرار ایتشددر اکرن
اکا دعاء علیه ایدر سم نه دنایم قالور ونه آخرتم دیو امتناع کوستردی ولکن
قوم جبارین الحاحی بسیار وبعض هدیه نثار ایتکله ابدی استخاره ایدوب
بعده نه واقع اولور سه سزی خبر دار واکا کوره کار ایلد دیوب خوابه
وار دی و منامده کوردی که ای بلعم لایفهم سن نیجه دعاء بد ایدر سن
بر رسول مکر مک حفته که امر خدا ایلد کلوب نیجه بیک ملائکه انک
مدد کاری سنه کلمش اوله لر پس بلعم خوابدن بیدار اولدقده جبارینی وقعه
واقعه دن خبر دار ایدوب بنم انلر ایچون بد دعایه اقتدارم بو قدر دیو جوابی
قطع ایتدی پس قوم جبارین بلعامک امتناع بیلوب حیلہ یابی آچدیلر و آراء قوم
جمع اولوب بورائی صواب کور دیلر که بلعامک زوجه سی فقیر و مال وز بنه
حریصه در و بلعمی رأیندن دوندر رسه اول دوندر دیوب عظماء جبارین
التون و کش تپسلره سیم وزر طولدوروب و بسیار و بسیار حلی و حلل آلوب
اول مر آه فتانهک پیش کش پیشکاهی ایتدیلر اول مکاره دخی سیم وزره
مفتون اولوب حرص بسیار ایلد قبول ایتدی و انواع شیوه و ناز ایلد زوجی
بلعامک سرخلوته کلوب ایتدی ای بنم جائدن سوکلو اولان شوهر دلخواهم
اهالی بلده جان و دلدن سنک محب و ثناخوانک دکلیدر مروت دکلدر که انلری
نا مراد کوندره سن اطف ایدوب باب استخاره بی بر کره دخی دق ایلد
یختلدر که بد دعایه مأذون اوله سن دیوب ابرام ایلدی بلعم دخی نفسنه
او یوب تکرار استخاره قیلدقده برشی ایلد اشارت اولنم یوب عورتنه خوابده
برنسنه کورمدم دیدی زن مکاره ایتدی بو خود ظاهر اولدیکه دعاده سنی
مخیر قیلشار ومعنی رخصت ویر مشلر ز برا مرخص اولسک بو دفعه دخی
نهی اولنوردک دیو عقلمن آلوب اضلال ایلدی اول بی خرد دخی مکر زنه
فریفته اولوب نفسی کندویه بو وجهله فتوی و ردی که فی الحقیقه بو قوم
ساده دل بو قدر زماندن برو بکا انقیاد ایدوب علی الخصوص طریقه
تواضعی برینه کتور دیلر پس شمیدیکی حالده بونلری بومقوله بلادن آزاد
ایتامک رسم مروت دکلدر دیوب اول زمانده اولان طریقه صلحا اوزره
بر دیشی مرکه سوار وقوی رکابداری اولوب جبل حسابن سمتنه روانه
اولدیلر مر ویدر که کوه حسابانه وارنجه بلعامک بندیکی مر کبک بر قاج دفعه
ایاغی سور چوب بلعام ایلد یوزی اوزرینه دوشدی بلعام مر کبن اوروب

ایلو و سورمک ایستد کده حضرت ایزد تعال جاری انطاق ایدوب بلعمه
 ایتدی ای خر لایفهم بنی نیچون ضرب ایدرسن که حقندن استخیا ایتوب
 رسول خدایه دعاء علیه ایتکه کیدرسن وارباب هوایه اویوب دین و ایماندن
 چیقار سن بنی خود ملائکه مشی و حر کتدن منع ایدر لر و یوزم اوزرینه
 دوشور لر سن نه عجب کور میه سن و یو سو دادن و از کلیه سن پس بلعام
 مر کبدن بو گفتاری ایشتد کده ملائکه یی کوروب یوزنک اوزرینه دوشدی
 و سجده واروب بسیار و بسیار اغلادی پس سجده دن سر بر آورده اولدقده
 ملائکه چشمندن نهان اولدی لر اول حالده ابلیس کند و یه تمثیل ایدوب ایتدی
 ای ولی خدا و مستجاب الدعاء و هم و خیالکه الدائم سن حق تعالی نیک
 مقبولی سن و قوم موسایه بدعایه مأذونسن اگر کور دیک خیال و هم
 اولسه شمدی کوز کدن نهان اولمازدی فرض ایده لم که کور دیک
 ملائکه ایش پس حق تعالی دن سنک انلره بدعا ایتدیککه رخصت اولسه
 ملائکه پننهان اولمازدی دیوب نیجه تللیس و تزویر ایلدی بلعم دخی شیطان
 اویوب تکرار خر سوار اولدقده مر کب باد صبا کی رفتار ایدوب من بعد
 اغزیده پا اولدی حتی کوه حسبان و واروب معسکر موسایی کوردی وال آچوب
 جانب موسایه بدعا و کند و قومنه خیر دعایه مباشرت ایستد کده حق تعالی
 اسانتی صرف ایدوب موسی علیه السلام و قومنه دعاه و کند و قومنه
 دعاه علیه ایلدی قوم جبارین ایتدی ای بلعام نیلک بدعایی خود بزه دیلک
 بلعم ایتدی ای قوم بکا اوله حق اولدی و دنیا و آخرتم کیتدی دیوب لسانی
 زبان سک کی آغزندن چیقوب صدرینه صارقدی و ایمانی بر صورت جامه
 سفید شکنه تمثیل ایدوب دهانندن چیقوب اوچدی بعده قوم جبارینه ایتدی
 شمد نصکره سزه بر حیله تعلیم ایدیم شاید که انکله قوم موسی هلاک اوله لر
 انلر دخی حیله یی استفسار ایستد کده اول ملعون ایتدی حیله بودر که شهر یکرده
 اولان خوب صورت عورتلر ارقاسنه غله یوکلدوب موسادن امان طلبنه
 وار سونلر و بیع و شرا طریقله قوم موسائک چادر لر ی میاننده خرامان
 اولسونلر شویله که قوم موسادن بر یسی کند و لره میل ایدر سه امتناع ایتوب
 زنایه رغبت کوسر سونلر اگر ایچلرندن بر ی زنایه جرأت ایدر سه کتب
 آلهیده کور مشمدر که زناسپی ابله یونلره بلا نازل اوله پس قوم جبارین
 دخی بلعامک قولنه کوره عمل ایدوب نسوان جبلیه یی حلی و حلل ایله ترین

ابتدیل و ارقه لرینه بغدادی تحمیل ایدوب مہسکر موسایہ کوندردیلر منقولدر کہ
اعظم جباریندن برینک اسباب حسنلہ آراستہ کشتی بذت صور نام برجیلہ
عورتی وار ایدی اتفاقا لشکر موسائک شجاع و بہادر لرندن زمیری بن شلوم
نام کمسنہنک چادری اوکنہ واردقدہ اول مغلوب شہوت کشتی بہ محبت وزناہ
رغبت کوستر مکملہ اول فاحشہنک الہ آلوب پیشکامہ موسایہ کلدی وایتدی
یانی اللہ جائی سندن دریغ ایتم و نقش فرمانکی صفحہ روانمہ یازارم و تیغ
و تیر اعدایہ سینہ می سپر قیلورم ولکن بوصورت زیبائک عدم وصلتنہ صبر
وطاقتم یوقدر بنی بونکار ر عنادن منع ایتمہ دیوب استیلای شہوتی بونک
امثالی ترہات سوبلندی و موسی علیہ السلام اول امیر شہوتی ہر چند کہ
تخذیر و توبیخ ایلدی ممنوع اولم یوب عورتی چادرینہ ایلندی پس موسی
علیہ السلام اول بی ادبک بو جرأت مشاہدہ بیوردقدہ سر لشکر موسادن
فیخاص بن عیرار بن ہارون نام بر شجاع وقوی ہیکل مردیلر وار ایدی اول
کستای فاحشہدن منع ایچون اصحابنہ موسی علیہ السلام امر ایتدی کہ
فیخاصی احضار ایدہر حکمت ربانہ مذکور حاضر بولنماغلہ اول فاسق
فاحشہ بہ تقرب ایتد کہ قوم موسایہ بر طاعون عظیم مستولی اولوب
فیخاص کلنجہ بر ساعتہ شامت زندان یتش بیک آدم مطعون وقہر الہی ایلہ
ہلاک اولدیلر پس بر ساعتدن فیخاص کلوب وجہ مشروح اوزرہ اولان
غضب الہی کوروب و باعث قہر الہی نہ ایدیکن موسی علیہ السلام دن
استماع ایتمکہ حربہ سن النہ الوب زمیری ایلہ کشتی ہنوز سینہ بر سینہ
یاتور کن حربہ ایلہ زمیرینک ارقہ سندن اوروب ایکینسنک دخی جکرین
دولوب شیشہ کباب کی صحنیدی و ایکینسنک دخی لاشہ سن میان اشکرہ
چیقاروب فرمان خدا ورسولہ مخالفت ایدہ نک جزاسی بودردیوب صوت
بلند ایلہ ندا ایلدی و بو حالد نصکرہ قوم موسی علیہ السلامہ مخالفت
ایدوب بر خوای (اذهب انت وربک فقاتلا انا ہنہنا قاعدون) محاربہ
جباریندن امتناع ایتمکہ مشہوردر کہ قرق ییل کامل صحرائی تہدہ قالدیلر
پس حضرت موسی بوسرک حکمتی رب العزندن سؤال ایتد کہہ بلعامک
دعاسیلہ اولدینگی وحی اولنماغلہ موسی علیہ السلام دخی الہی چونکہ انک دعاسی
بنم اوزریمہ کچدی بنم دعای دخی قبول بیوروب انی اسم اعظمدن و ایماندن
محروم قیل دیدی فلہذا حق جل و علا بلعامدن ایمان واسلامی نزع ایدوب

کافر ابدی و معذب سرمدی اولدی کاروی فی الخبر (اذنا عن اثنان رجعت
 اللعنة الى المستحق لها وان لم يكن احدهما مستحقا رجعت الى اليهود) فاما موسی
 علیه السلام نزع ایمان ایچون دعاء علیه بیورمه سنده علماء دین نیچه سوز
 سولمشلردر الحاصل هر نه اولدیه اولدی بلعامک ایمان واسلامدن مهجور
 اولسی موسی علیه السلامه مقابله ایتدیکیچون اولدی زیر انبیا و اولیا کوکلندن
 دوشن نور هدایتدن دور اولدیغی نیچه دفعه تحقیق اولمشدر پس نور محض
 هدایت و مفیض اسرار محبت مولانا جلال الدین محمد بن بهاء ولدقدس سره
 برابکی بیت ایله قصه بلعامه اشارت ایدوب بیوررکه ❖ مثنوی ❖ بلعم
 باعور را خلق جهان ❖ بلعم باعور ایه خلق جهان ❖ مثنوی ❖ سغه
 شد مانند عیسی زمان ❖ عیسیای زمان کبی مغلوب اولدی یعنی حسن حاله
 اعتماد و دعا سندن استمداد ایدوب ❖ مثنوی ❖ سجده ناورند کس را دون
 او ❖ مرتبه اندن دون اولان کس نه به سرفرو ایتدیلر و غیره سجده تعظیم
 قیلدیلر یعنی تعظیم و تکریمی بلعامه تخصیص ایتدیلر زیر ❖ مثنوی ❖ صحت
 رنجور بود افسون او ❖ بلعامک دعا و افسونی صحت رنجور ایدی پس بلعم باعور
 تعظیم ناسه مغرور اولوب ❖ مثنوی ❖ نیچه زباموسی از کبر و کمال ❖ کبر
 وکلندن موسی علیه السلامه نیچه اوردی و صاحب زمانه مقابله ایتدیکیچون
 ❖ مثنوی ❖ آنچنان شد که شنیدستی تو حال ❖ انجیلین اولدی که سن حال
 و قصه بی ایشندک آهای مستمع آگاه اوجات قریدن مردود و درکات بعده مطرود
 اولان متکبر و عنود انجی ابلیس و بلعمر صاعمه بلکه عجب و استکبار و انانیت
 و پندار ایله ❖ مثنوی ❖ صد هزار ابلیس و بلعم در جهان ❖ همچنین بودست
 پیدا و نهان ❖ جهاندی صد هزار و هزار ابلیس و بلعم پیدا و نهان و بونجیلین
 مردود و قرب بارگاه الوهیتدن ملعون و مطرود اولمشدر و لکن ❖ مثنوی ❖
 این دورا مشهور کردانیداله ❖ حق سبحانه و تعالی بو ایکسینی مشهور ایلدی
 ❖ مثنوی ❖ تا که باشد این دو بر باقی کواه ❖ تا که ابلیس ایله بلعم مشهور
 اولیان مردود ان ساربه کواه اوله و هر کس بونلره اولان نقتدن عبرت آله
 و عجز و مسکندن غیری کاری اولیه پس برخوای (و لکن فی القصص حیوة)
 عصا سندن برقاچنه صلب و سیاست جبلتلرنده فساد اوللره نصیحت اولماغیچون
 ❖ مثنوی ❖ این دودزد آویخت بردار بلند ❖ حق سبحانه و تعالی بوایکی
 دزدوشقی بی دار بلند شهرته صلب ایتدی ❖ مثنوی ❖ ورنه اندر قهر بس

دزدان بدند ❖ یوخسه قهر جبار وعذاب قهارده حددن زیاده دزدان
 بسیار گرفتار و زار اولدیلر واقضاه حکمت ربانیه ❖ مثنوی ❖ این دورا پرچم
 بسوی شهر برد ❖ بوا یکسنگ پرچم سیاست وعذاب وعقوبتی بلده شهرت
 جانبیه ایلندی والا ❖ مثنوی ❖ کشتگان قهر را نتوان شمرد ❖ قهر الهی
 کشته لرینی صایق وحسابی بیلک ممکن دکدر ❖ نظم ❖ ای بسا سالک که
 هالک شد ازین ❖ کرچه درره بود و مرد راه بین ❖ ای بسا کردن که بی کردن
 بماند ❖ عاقبت خود را بر سوای نشاند ❖ ای بسا عزت که در ذل اوفتاد ❖
 از نهفت عزت کل اوفتاد ❖ من بحایب در عجب دیدم کنون ❖ هر مر اناهی ای توره
 نمون ❖ من نکفتم هرگز اینجا که سخن ❖ مانده ام حیران درین جایی سخن ❖
 هر که شاه اورا نظر کرد از ازل ❖ کی تواند یافت او هرگز خلل ❖ کر تو اندر راه
 او مانده شوی ❖ کی بسوی حضر تش خوانده شوی ❖ می نبایی راه و اندر
 پرده ❖ هیچو بلغم راه خود کم کرده ❖ ای دل آخر صبر کن تا دررسی ❖ ذات
 شونا که نمانده در پیسی ❖ آه ای شنونده آگاه و سالک راه بوقصه دن هر بر سالک
 صادق بلکه هر بر کامل حاذقه تنبیه و اشارت وارد ریعی سالک طریقت
 اقصای مقاماته دخی نازل اولسه مکر حقدن امین اولیوب اکل زمانه مقابله
 ایتیه و دائما تواضع و مسکنت اوزره اولوب نفسنه ابواب مجاهدات و ریاضاتی
 سد ایتیه و مأکل و مشرب و مسکن و ملبس و منکح و مرکب و بالجمله تنعم
 و تجمل قبولین آچمایوب هر حالده پیهر طریقتنه متابعت و نفس و هوا سینه
 مخالفت ایله حقدن توفیق و هدایت ایستیوب حب جاه و ریاست و بین الناس
 شهرتدن احتراز ایلیه و بر خوای (اعددت لعبادی الصالحین ما لاعین رأی
 ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر) حق سبحانه و تعالی مکا من غیبیه
 سنده سعاده احضار ابتدیی الطاف خفیه کبی اشقیایه دخی مکن قضاده
 مخفی اصناف بلیه خفیه تکمین ابتدیکن مقرر بیله یعنی حضرت حق و قادر
 مطلق حکم و آیات و معجزات و کرامتینی انبیا و اولیاسنه تخصیص ایدوب
 و بر خوای (ایلوکم ایکم احسن عملا) بطریق الامتحان عبادتی نفسه مبتلا
 ایلدی اکا بناء که مزخرفات دنیاویه و مشتهیات جسمانییه میل ایله کرامات
 و قرباتدن منسلخ اولق نفس اماره بالسوء خاصه سنیدن اولغله طلب جاه
 و ثروت و حب ریاست و شهرت ایله هوا سینه متابعت ابتدکده سالک همنی محبت
 آکهمه دن کسند اولور و عصمت و نزاهت توفیق الهی ایدیکی معلوم سالکان

طريقه اولما غيچون مثلا بعض سالک بي عصمت سير اسما وصفاته جذبات
ربو يتله درجه عليا و مرتبه قصوايه دخی ارتقا ايلسه توفيق الهي اولما زسه
ماسواي حقه النفات ايند کده عبرت حق حالات من بوره بي اندن ستر
اتمکله ابليس نفسه بول بولوب اضلال ايدر و درکات اسفله رد اولوب
بطريق الاستدراج بر درجه يه دوشر که پير طر بقت هزار و بس يار تبيله
دخی ايلسه زعم و پند ارندن کچمبوب قبول نصح ايتن بلکسه پند پيري
غرضه حل ايدوب انکار وعداوته تثبيت ايله ارض بشريته مخلد و درکات
طبيعه مؤيد اولور و انواع دعاوي باطله يه مستساک اولوب کمال جهلندن
اتباع طبع و هوا کندويه ضرر و رمز قياس ايدوب استدراج مقتون اولور
مع هذا اول جاهل بومعنادن غافل که حق سبحانه و تعالی انبياسني دخی اتباع
هوانک اضلالندن تحذير ايدوب (ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله)
بيوروب و هرکس حالي تفکر ايله عبرت المقي ايچون زمره مکورين و فرقه
مغرورينک مشهور زندن ابليس و بلعامک قصه سني کتب کریمنده تقرير
بيور مشدر کما قال روز بهان البقلي في تفسير قوله تعالى (و اتل عليهم نبا الذي
آتيناه آياتنا) يعني خوف الله اهل ولايته من ضربه مفرقة قهر الازل
بنت الغيرة على اعناق من رأى قيمة نفسه في جلال عظمة القدم من حيث
صنيعه بلعام ليمتدح السرورون بما وجدوا من سني الكرامات و رفيع الآيات
من النظر الى مقاماتهم و معاملاتهم فانه تعالى شغل عنه من نظر الى غيره
بغيره و نفسه و ان مكره قديم (ولا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون)
ذکرانه تعالی آتاه آياته و لو اعطاه قرب مشاهداته ماسلح منه لان من رآه
احبه و من احبه اشتاق اليه و من اشتاق اليه عشقه و من عشقه استأنس به
و استوحش مما سواه فن ذلك تبين انه كان مستدرجا بوجدان آياته و تصديق
ذلك ما خبر سبحانه من ارتداده عن دينه و اشتغاله بهواه وعدواة كليته
بقوله (فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين) و لو ذاق طعم حبه لم يلتفت
الى غيره مكره في الازل فكان مكره مستداما الى الابد فالكرامات الظاهره
عارضه و الامتحان بين الازل و الابد و عند الاصل قديم لاغير بالعارض
الطاري فلذلك علق سبحانه و تعالی ضلالته بالقسمه السابقة و المشية
الازلية التي لاتأثر بتأثير الاكتساب بقوله (و لو شئنا لرفعناه بها) اي ولو شئنا
في الازل اصطفايته لولا يتالم يؤثر فيها مخالفة الظاهر لان قسمه الازل

تقسم قواریرات الطبیعة وتصل بالكفایة الابدية والرعاية السرمدية
ولیس تقاعده عن طاعة مولاه علة المشیة بل المشیة علة عصیانه وقال
الاستاد لوسا عدته المشیة بالسعادة الازلیة لم یلحقه الشقاوة الابدية كما قال الله
تعالی (من یهد الله فهو المهتدی ومن یضل فاولئك هم الخاسرون)
﴿ نظم ﴾ نه چندان سال طاعت کرد ابلیس * نمی کجید در وی مکر
و تلبیس * ولی او را زخود بینی که بودش * در آن طاعت زحق سودی
نبودش * تو پنداری که نزدیکی تودوری * که از نفس وطیعت در ضروری *
چو مردان باش اندر عین طاعت * که تابیرن شوی کل از شقاوت * ایمدی
ای سالك طریق قصه دن حصه مند اولد کسه هیچ رحا لکه مغرور
ونفس وهوا یله ممکور اولوب مردان خدا وکل اصفیایه مقابله دن احتراز
قبل اکبر بن دخی مرد خدایم دیرایسک فرض ایدم که ﴿ مثنوی ﴾
نازنینی تو ولی بر حد خویش * سن نازنین سن ولکن کند و مرتبه وحد کده
نازنین سن ایمدی ﴿ مثنوی ﴾ الله الله پامنه از حد خویش * الله تعالی
حد کدن تجاوز ایتموب (رحم الله امرأ عرف قدره ولم یعد طوره) حدیث
شریفه عامل اول ششویله که حد و طور کی بلوب ﴿ مثنوی ﴾ کر زنی
بر نازنین تراز خودت * کند کدن نازنین تره اگر پنجه اوره سن واکمل کله
مقابله قیله سن شک و کان ایتمه که ابلیس و بلعم کی نور ایمان دن دور
و قرب رجاندن مهجور اولوب قهر الهی سنی ﴿ مثنوی ﴾ در تک هفتم
زمین اندازدت * بد بچی قات زمینک قعر نه منع ورد و مجاس شیطین اولان
زندن سبینه طرح و طرد ایدر پس فهم و اذعالت یوقی در که ﴿ مثنوی ﴾
قصه عاد و ثمود از بهر چیست * قوم عاد و ثمودك قصه سی نه دن او تور یدر
انکی چوندر که اول طاغیرك سبب هلاکن ایشیدوب ﴿ مثنوی ﴾ تابدانی
کانبیار ناز کیست * تابیه سن که انبیا و وارث حقیققلری اولان اولیا ایچون
نازکلك واردر و اوایاء کله عداوت و مقابله ایدنلر دخی زمره ها لکینه
ملحقدر فاذا کان کذلک عالم شهادتده واقع اولان ﴿ مثنوی ﴾ این نشان
خسف و قذف و صاعقه * بوعلامات خسف و قذف و صاعقه ﴿ مثنوی ﴾
شد بیان عز نفس ناطقه * نفس ناطقه نك عند الله اولان عزت و قرب نك
بیانی اولدی یعنی خسف قارون و قذف قوم لوط و رجف و صاعقه عاد و ثمود
انبیاء عظام علیهم السلامك نفس مطمئنه و ناطقه لرینک تبیین عز و شرفی

اولدی وهمچنان الی الان واقع اولان خسف وصاعقه وهر قومه اصابت
ایلین بلا و محن لاجرم برولی اگلاک قلبنه جفا و اذادن حصوله کلدی لیکن
عوامده فهم و اذعان یوقدر که هر بلا نیک سین ادراک ایده لر بلکه سبب
دبسه لر اعتقاد اینتر لر و بیلدیکندن دونمز لر محمد خوار زمشاهک دولتی
محمد الدین بغداد نیک قتلی و بهاء ولدک رنجیده خاطر اولدی یغندن برکشته
اولمیدی و جنکیز آتش پرست ایکن یوقدر ممالکه مستولی اولوب قهر
الهی ایله حددن مجاوز آدم طعمه شمشیری اولمیدی بونک امثالی احوالی خود
کتاب تواریح و قصص تفصیل ایتشد رنه عجب متنبه اولمیه سن آه ای مستمع
آگاه سنت الهیه و مشیت ربانیه بونک اوزرینه جاریه در که خلق جهان کلیله
من خرافات دنیا ویه یه محبت و جله مقدور لرینی مشتهیات جسمانییه
بذل ایتد کلرنده سچین طبعته منهنک اولغله حد شرعدن تجاوز ایدوب
و نصیح صلحایی ایشتمز اولوب انبیا و اولیا محبتی قبلرندن چقار و ما بینلرنده
ضدیت واقع اولغله عارفان آگاه و اولیاء الله بغض و عداوت ظاهر اولوب
شهر و دیار لرنده وجود اولیایی استتقال ایتکه و درلو درلو جفا و اذایه
بشلا یوب حتی ملوک و سلاطیندن بعضیسی اولیاء کلدن برینک قتلنه
جرأت و یا خود نفی بلد و بوکا بکزر انواع اذیت ایدوب قلب شریفنه
کدر و پرور و اکثر صلحا حضور قلبدن قالب آزرده خاطر اولور حتی عوام الناس
و اعوان سلاطین اولئر استندار جله برحاله واریر که کو کلاری صفات
سبعینه مسخ اولوب مزراع دنیا تیمار اولنمادی خس و خاشاک ایله طولش
باغچه و نیجه بیل بود اتمادی چورک باغ کوتکنه دونوب جله سی یربندن
چیقه مادغه ممکن الاصلاح اولمیدی کی بونلر دخی بغیر اهلاک عالم انتظام
بولماغله خالق و معبود اصلاح باغ وجود و تسریح قلوب اصحاب شهود
ایچون اول منکر و عنود لری خسف و صاعقه و یا خود برعدوی قوی
استیلا سیله عقوبت و هلاک ایدر و ملکی آخره و یروب خلق جدید کتور
و تدریججه عالم نظام و انتظام بولور و بو مابینده عالم نظام بوانجه اصناف
هرج و مرج اولوب بد یا نیجه نیک و خشک یا نیجه تر دخی بانوب قیامتدن
برفشان اولور پس یوقدر نفوس بر آدم ایچون نه عجب هلاک اولور دیمه
زیرا انلرک اگر چه صورتی انسان ایسه سیرت لری حیوان و بلکه جبلت لری
حیات و عقارب اولشدر حیوانات ایسه منافع انسانیه ایچون هلاک اولسه

لاباس در فلهذا مولانا خداوند کار بیور رلر که ❖ مثنوی ❖ جمله حیوان را پی
 انسان بکش ❖ جمله حیواناتی انسان ایچون اولدر و همچنان ❖ مثنوی ❖
 جمله انسا زابکش از بهر هس ❖ جمله انسانی هشدن او توری اولدر
 زیرا انسان ایچون هر بر حیوانده بر نفع و فائده اولغله انسان ایچون قلی
 مباحدر وحد شرعدن تجاوز ایدن ظلمه و انبیا و اولیای انکار ایدن جهله
 و کفره نك عقل معاد صاحبی اولان و ایمان و اسلامله قلوب طاهره لری
 منور اولان مؤمنین اتقیادن او توری دفع مضرتلریچون قتل و هلاکی
 ر وادر پس ای خالق ارض و سما سنت جاریه الهیه او زره او مقوله
 ظلمتی هلاک الیه اما ای مستمع مستمند ❖ مثنوی ❖ هس چه باشد عقل کل
 هوشمند ❖ هس نه مقوله هشدن سؤالی واقع اولور سه هوشمند اولان
 انبیا و اولیانك عقل کلیسیدر که عقل معاد در پس عقول سائر هس دکلیدر
 دیر سه کن نعم ❖ مثنوی ❖ هوش جزوی هس بود اما اثرند ❖ عقل جزوی
 دخی من وجه عقلدر اما ضعیف در یعنی مدارج قرب لاهوته پروازه قادر
 دکلدر ❖ عطار ❖ زعقل سفل افعال جهانتست ❖ که نورش در زمین
 ودر زمانست ❖ زعقل سفل دیدن باشد ای جان ❖ ولیکن در نکجده جان جانان ❖
 زعقل کل شود اسرار پیدا ❖ نمود جسم و جان گردد هوبدا ❖ زعقل کل
 اگر ره برده تو ❖ چرا اندر درون پرده تو ❖ محمد عقل کل دیدست تحقیق ❖
 زحق دریافتست این سر توفیق ❖ ازودریاب سر جمله اشیا ❖ ازوکردان
 تو جان و دل مصفا ❖ و بالجمله عقل کله مستعد اولان عقل جزوی به
 عقل دیک صحیحدر یوخسه غیره عقل اطلاق بیله صحیح زیرا او مقوله
 کسنه محض حیواندر ولیکن حیواناتك انسانه مشته اولان قسمند ندر مثلا
 ❖ مثنوی ❖ جمله حیوانات وحشی ز آدمی ❖ باشد از حیوان انسی در کی ❖
 آدمیدن وحشی اولان حیواناتك جمله سی انسانه مانوس اولان حیواندن
 مرتبه ده دوندنر فاما صوره مانوس اولدقلری نه بی مفید که ❖ مثنوی ❖
 خون آنها خلق را باشد سبیل ❖ اول حیوانات مانوسه نك خوئی خلقه
 سبیل اولدی ❖ مثنوی ❖ زآنکه وحشی اند از عقل جلیل ❖ زیرا که عقل
 جلیلدن وحشیلدر یعنی شرف عقلدن بحر و ملر در فاذا کان كذلك
 ❖ مثنوی ❖ عزت و وحشی بدین افتاد پست ❖ عقلا دین و وحشی اولان
 حیواناتك قدری بوسیدن دون اولدی ❖ مثنوی ❖ که مرانسا نرا مخالف

آمدست ✽ که افسانه مخالف کلسدر ونوع مانسی دخی واریسه عقلدن
وحشی اولمشدر حضرت مولانا نك پور دقلری اشبو ایات شریفه ده
ارباب کشف وشهو ده انواع اسرار غامضه منکشفدر واسرار مزبوره
کشف صحیحه موقوفدر انکیچون قال ایله کشفی مفید دکلدر آه ای دل آکا،
سوریده کزن حیوانات ودشت وکو هده اولان وحوش وهواده
اوپان طبور وخارجده اولان بی هوش ومنکران قتلندن واز کلوب نفسکی
کور یعنی قابکده صورت کفاری انکار ولذات فانیته میل ایدن
صفات حیوانیه واقضاء غضبدن تولد ایدن صور سبعیه وعالم ملکوتدن
محروم اولان ناسوتکی عقل کلی ومحبت ذاتیه وصول ایچون کشته وازاله
ایدوب انسان حقیقی اول وعقل کلی کندو که رهنما قبل یعنی ✽ نظم ✽
طاسم بود خود بشکن در اینجا ✽ مکن چون دیگران توشور وغوغا ✽
طاسم صورت خود زود بشکن ✽ مکو هرگز دکر تو ماویامن ✽ زیر اما دام که
بشریتکی ملکیت و حیوانیتکی انسانیت و عقل معاشکی معاده تبدیل
ایتموب عقل کلی صا حبلر یله هم جنس اولیه سین ✽ مشوی ✽ پس
چه عزت باشدت ای نادره ✽ پس ای مردنادره و شخص عجوبه سکانه عزت
اولور که ✽ مشوی ✽ چون شدی تو حر مستنفره ✽ چون حر مستنفره
قیلندن اولدک یعنی خیر لایفهم اولوب مر کبر شیردن فرار ایتدیکی کبی
سن دخی شیران خدا اولان عقل کل اصحابندن فرار ایلدک یعنی حضرت
ایزد پروردگار کفره وفجره بی بلاهت وجهالت وتفرط بعلندن اوتوری
شیر دلیردن فرار ایدن مر کبره تشبیه ایدوب بطریق الاستعاره سوره
مدثرده بیورر که (فألهم عن الذکره معرضین کأنهم حر مستنفره فرت
من قسوره) یعنی القرآن اوما یعمه ومعرضین حال کأنهم حر مستنفره
شبههم فی اعراضهم ونفارهم عن استماع الذکر حکم نافره فرت من قسوره
ای اسد فو علة من القسر وهو القهر یعنی کفره وفجره یه نه واقع اولدیکه
حبیب خدا محمد المصطفی علیه الصلوة والسلامک قلب شریفه ورود ایدن
ولسان منیقندن صادر اولان قرآن کریم وموعظه لطیفه نک استماعندن
اعراض ایتدکلری حالده کأن اول کافر لحر مستنفره رانجیلین حر نافره که
شیردن وصیاد دن فرار ایدر یعنی خیر لایفهم شیردن کر یزان اولدیغی کبی کفارک

مطلب

(تفسیر کأنهم
حر مستنفره)
قوله معرضین
حال من الضمیر
الواقع خبرا عن ما
الاستفهامیه
وهذه الحال تسمی
حالا لازمه (قوله
کأنهم) هذه الجملة
يجوز ان یکون

دخی قلوب قاسیه لری نصایح انبیاء و اولیاء دن تنفر ایدوب قوای جا هله لری
سلطنت قوه وارد اندن هار بین اولور نیجه فرار ایتس و نلر که کلمات ربانیه
و نصایح قدسیه نلر حقیقتی بیلزلر زیرا اول جهله نلر نفوس غافله لری
غفلته رهینه اولوب اصحاب شک و نفاق قدر پس حقایق فهمته نیجه
قادر لدر که اهل الله و اهل خطابدن دکالر در و انبیاء و اولیاءه نیجه ارادت
کتور س و نلر که انلرک نفوسی محبت ذاتیه دن خایه و اوامر الهیه دن
معرضه و حضور حقه و ارجق لرندن غافله در پس صحف منشوره نلر اسرار
خفیه سن فهم ایدن نفوس طاهره در که انوار جذبات ربانیه ایله بشری تلری
مقهوره در پس هر کیمک که انسان کامله مناسبتی زیاده اوله شرف و کالی
زیاده اولور فاما جر مستغفره سلکته داخل و حقیقت انسانیه دن جاهل
اولانلرک خونی مباح اولور مگر که جاهل اولد یغنی تقدیر جه مؤمنیه بعض
جهت نافع سی اوله الترام جزیه کی اول زمانده دمی صیانت اولنور مثلاً
﴿ مثنوی ﴾ خرنشاید کشت از بهر صلاح * خرانسی انسانک بعض
خدمته صالح اولد یغنی ایچون قتلی مناسبت دکلدن فاما ﴿ مثنوی ﴾
چون شود وحشی شود خونس مباح * چونکه خر وحشی اوله خونی مباح
اولور یعنی خر کوهی وحشی اولد یغنی چون صیاد لر شکار ایدوب قتل
ایدن لر پس مطیة روح اولان نفس خرومر کب قوا احکام روحه متابعت
و اوامر شرعه مطاوعت ایدر سه انی اهلاک جائز دکلدن زیرا مکاسب
خیراته آندن فاما روحدن وحشت ایدوب اوامر شریعت و طریفته مخالفت
ایدر سه سالکان طریقت شبکه مجاهدات و شرکة ریاضات ایله اول خر
وحشی بی صید ایدوب اوصاف سیئه سنی ازاله و اجبدن ای مستمع حصه مند
﴿ مثنوی ﴾ کر چه خر را دانش زاجر نبود * اگر چه خر و حشیتک
کندوبی و حشیدن منع ایدیمی ادراک و دانشی اولمدی و انس ایله انسه فهم
واذعان و یرلمدی و لیکن حمارک ادراکی یوقدر دیو ﴿ مثنوی ﴾ هیچ
معذورش نمی دارد دود * رب و دود و خالق و معبود خرک عدم دانشی هیچ
معذور طومر و قتلی مباح بیورر ﴿ مثنوی ﴾ پس چو و وحشی شد از آن
دم آدمی * پس چونکه عقل و ادراکی اولان آدمی اول نفس رجائی اولان
کلمات قدسیه انبیاء و اولیاء و روایح انسیه اتقیا و صفیاء دن وحشی اوله و انلره
متابعندن تنفر ایله ﴿ مثنوی ﴾ کی بود معذور ای یار سمنی * چنان معذور

حالا من الضمیر
فی الجار و یكون بدلا
من معرضین قاله
ابو البقاء یعنی انها
کالمشتملة علیها
وان یكون حالا
من الضمیر فی معرضین
فیکون حالا متداخلة
والجمله من قوله
(فرت من قسورة)
یحوز ان یتكون صفة
لجر مثل مستغفرة
وان یكون حالا قاله
ابو البقاء والقسورة
الاسد وقيل الصاید
وقيل ظلمة اللیل الا ابن
عباس رضی الله عنه
انکره وقال لا اعرف
القسورة الاسد
فی لغة العرب
وانما القسورة غضب
الرجال وانشد
* یا بنت کونی حیرة
لحیرة * احوالها الجن
واهل القسورة *

اولور ای یارسمی وای همد عالی ویاخود سعی سمودن اولیوب همنام معناسنه
 او اورسه کلام حق اصغایه کوش واذعانی اولان هیچ معذور اولورمی
 ای انسان دیکله نامور اولان یار همنام دیک اولور ابدی اول صورت
 انسانیده اولان وحشیلر نوع بنی آدم عقل ایله مکلف ایکن انبیاء و اولیایه اتباع
 ایتمک لریچون ❖ مثنوی ❖ لاجرم کفار راشد خون مباح ❖ همچو وحشی
 پیش نشاب ورماع ❖ وحشی اولان حیوانات کبی لاجرم کفار ک خون
 مباح و طعمه تیر ورماع اولدی واورلرینه غزا فرض اولوب غزاه مسلمینه
 ❖ مثنوی ❖ چفت و فرزندان شان جله سیل ❖ جله عورتلری و اوغلانلری
 سیل و اسیر اولدی ❖ مثنوی ❖ زانکه بی عقلند مردود و ذلیل ❖ زیرا کفار
 عقلسزلور مردود و ذلیلدر یعنی فهم واذعانلری اولسه دعوت انبیایی قبول
 ایدوب جسملرینی اسیر و قتلدن و روحلرینی عذابدن تخلیص ایدرلر دی و لکن
 حق قبول ایتوب نفس و هوالرینه تابع اولغله سیوف غوایتله عساکر اماره بی
 روحلرینه مستولی و احکام ملکیتی مقهور ایتمکله قاتل معنوی اولدقلری ایچون
 انلرک نفوس خبیثه سی دخی قتل فرما ن اولنوب قصاص اولندی و انلر روحلرینی
 نفس النده اسیر ایتمک لری کبی ازواج و اولادلری مؤمنلر انده اسیر اولدی پس
 سبب قتل حیوانات و کفار بد کردار معلومک اولدیه بونی دخی مقرر یل که
 ❖ مثنوی ❖ باز عقلی کورمداز عقل عقل ❖ کذلک شول عقل که عقل عقل
 اولان انبیا و اولیا و قید اوامر خدا دن نفرت ایلیه اول وحشت و مخالفت اول
 حیوان جبلتلری بر خوای (اولک کالانعام بل هم اضل سیلا) ❖ مثنوی ❖
 کرد از عقل بحیوانات نقل ❖ عقله منسوب اولان مرتبه انسانیه دن درکات
 حیواناته نقل ابدی ❖ نظم ❖ کل ابدی اکلہ بوتقریر اولانی ❖ لسان کشفله
 تحریر اولانی ❖ نه در نقلی انک اکلہ سن ای دوست ❖ که ممتاز اوله سا که مغزایه
 پوست ❖ بواسرار بدیع اوله اظهار ❖ ترقی و تنزل جله اطوار ❖ صفاتک
 اختلافدن خیر اول ❖ معانیدن بشارت بول بشیر اول ❖ ولی ای سامع اسرار
 انوار ❖ سلوک احوالدر فهم ایله زنهار ❖ شول کم فهم ایدر لر نوش اولسون ❖
 و کرفهم ایتیه خاموش اولسون ❖ بیل ابدی ای کوکل سیرینه طالب ❖ بوسرک
 کشفنه جانبله راغب ❖ بوقیل وقاله حالیه ایرلم ❖ سلوک ایدوب بو احوالی
 کورلم ❖ الهی عقلی قیل غفلتدن آزاد ❖ که ذوقیه قیلام سوزه بنیاد ❖ پس
 علم شریفه پوشیده اولیه که انسان مرکب القوا مجموعه کونین و بین العلوبات

نشابه ضم نون ایله
 تیر ترکان و تیر بی پردر
 (لغة)

مطلب
 در مبدأ و معاد
 و تبدلات صفات

والسفلیات برزخ جامع واقع او اوب من حیث الکلی مملکت انسانیده
 امور ثلثه وارد که هر برینک عالم باطنده برر تشخیص و تعییناری وارد و لکن
 اول وجود ثلثه نک بری ظاهر و ایکسی مخفیدر یعنی مخفی اولان روح مجرد
 وجسم ایله روحدن متعین اولان قلبدر و ظاهر اولان بوهیت مجموعه در که
 سبب قیام صورتی دم و قیام دم حرارت و قیام حرارت تأثیرات علویه دن
 اولان حیاته در پس نشاء دنیاویده ده انسانک ظهوری حقایق اربعه ایله
 ثابت اولمشدر اولایات بدنر که خون ایله قائم اولوب خون دخی اغذیه دن
 حصوله کالور و ابدانک حس و حرکتی دمدن حاصل اولور و بطن مادر دن
 نشین دنیا به کلنجه و دنیاده آخر عمره و ارنجه غذا ایله پرورش بو اوب
 حیوانات سائر ایله بومر تبه ده برابر در و لکن بقدر القابلات هر نوع حیواناتک
 میانشده بر تفاوت وارد که برنوعده اولان خاصه نوع آخرده بو قدر و بعثت
 انبیا و ارشاد کمال اولیا تریه انسان ایچوندن و حقیقت ثابته قوه علویه نک
 فیوضاتیدر که جوارح انسانیده دن هر بر عضوده مستقر اولوب انسان
 آنک قوتیله علویاتله مناسبت ایدر و همچنان علویاتدن نزول ایدن سعادت
 و شقاوت مناسبت مزبوره ایله واقع اولور و طالع دیدگری تأثیرات علویه
 کاه سعد و کاه نحس اولق اقتضا ایدر و تأثیرات مزبوره اگر چه بو عالم کون
 و فسادده موجود اولان جمیع اشیا ده ساریده در و لکن علویات ایله انسانک
 مناسبتی اشیا سائر مدن اتم و اعتدالی جله دن زیاده اولمغله وجود انسانیده
 واقع اولان تأثیرات علویه نک اثری حد کالده در و حقیقت ثلثه عقدر و لکن
 عقل عامه دکلدر زیرا عقل جزوینک قوت وضعفی دماغک صحت و سقمه
 موقوفدر پس عقلدن مراد عقل مستفاددر که قیام افلاک و نبات کونین
 آنکله در و عقل کل دیدگری اولدر و جبریل عقل کلک صورت مثالیله سیدر
 و حقیقت مزبوره نک ظهور کلیسی انبیا و کمال اولیا به مخصوص اولوب
 فی الحقیقه عقلا انلدر فلهدا شیخ عطار * ع * محمد عقل کل دان و دگر هیچ *
 دیمشدر و عقل کل انبیا و اولیا نک مدرکی اولمغله انسان حیوانات سائر مدن
 عقل جزوی ایله ممتاز اولدیغی کی انلر دخی عقل کل ایله سائر ناسدن ممتاز
 اولمشدر و وجود انسانیده عقل کلک سبب ظهوری صورت ایله سیرتک
 اعتدالیدر اکثر ناس ایسه صحیح السیره اولیوب ذمائم نفسانیه ایله سقیم
 اولدیغیچون تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح ایله اخلاق مرضیه

تخصیصه قادر اولیوب عقل کلدن بی بهره لر در وامراض قلبیه نك طیب
 حاذقتری انبیا و اولیا اولغله مادام که سقیملر احکام انبیایه متابعت و عتبه اولایایه
 ملازمت ایتیه قلبی صحت بولماز زیرا خانه پردودی شمع و چراغ منور ایتوب
 بلکه اکثر دود نور چراغی ستر ایتدیکی کبی نور آفتابدن اصفی اولان نور قبض
 عقل کل دخی نفس اماره و کشفات طبیعت مکدره ایله اظلم اولان قلبی منور ایتز
 و موت ابدانه واقع اولوب روحه موت طاری اولماز بلکه بدنن مفارقت
 ایتدکده باقی قالور و برزخده الی یوم القیام صور مکتسبه ایله موجود اولور
 و حقیقت رابعه انبیا و کل اصفیایه مخصوص اولوب انک حقیقتی بیانه لسان
 قاصر در واندن تعبیر ممکن دکلدر و اول نفخه روح اقدس و حقیقه الحقائق
 عالمدر که حقیقت محمدی بوندن عبارتدر و ازال کتب و اوامر الهی
 و بعثت انبیا و ارشاد اولیا اول حقیقت کدورتنی قلوب مستعبدیندن
 ازاله ایچوندن و سلطان وجود اول حقیقتدر زیرا نفخ روح ربانی و خلیفه
 الهی در و انبیا و اولیا حقیقت منوره به مظهر کل اولغله انلره متابعت
 ایتیمانلرک دمی تابعان انبیایه مباحدر فلهمذا (من مات ولم يعرف امام زمانه
 فقدمات میة جاهلیة) بیورلمشدر پس نفوس ظلمتیه عقل عقلمدن و حقیقت
 انسانیهدن دور اولدیغیچون حین حشرده صورت انسانیه سی صور
 حیوانیه به مسخ اولور یعنی نفوس جهله حصول غذای سفلیه طبیعیه طلبینه
 مداومت ایدوب غذای علویه روحانیه طلبیدن غافل اولور و مشتهیات
 جسمانییه توغولده افراط ایله عمرلری بطالت وجهالت ایله کجوب جمع مال و طلب
 جاهده منهمک اولغله ادراک علوم حقیقیه به قادر اولیوب حق باطلدن
 فرق ایتز و غضب و تهور و ظلم و ضلالتی در پیش ایدوب حیوقی مبدیه وصول
 ایچون ایکن طول امل و غفلته خرج ایدر و قوه ذاتیه سی لذات باقیه
 تجلیات الهیه بی ذوق ایده جک ایکن لذات جیفه ذبیه دنیویه به صرف ایدر
 و عقل شریف علم ربانی و رزق معنوی تخصیصه وسیله ایکن رزق دنیوی
 و خسارت ابدیه استعمال ایدر ❖ نظم ❖ کرنگه داری آن امانت را *
 بینی اندر تو این دیانت را * وانکه مهمل گذشت ماند جهول * همچو دیوان
 رود بسوی سفول * آدمی را چو کرد حق مختار * قادرش آفرید در همه کار *
 می تواند سوی صلاح شدن * می تواند فریق فسق بدن * بر دینیک چونکه
 قادر شد * ز آن سبب قابل او امر شد * دل تو هست همچو آینه * پاک و صافی

نهفته در سینه * نیک و بد را درویدی تو * پس ز جان هر دوش گزینی تو *
 و بالجمله صفات ضالّه دن اولان طول امل و بخل و حرص و حسد و عجب
 و کبر و حقد و غضب و کذب و افترا و بونک امثالی ذمایم اجتماع اینکله اسفل
 سافلینده مر دود اولوب روحی اعلایه عروجدن قالور و سیر و حرکتی معکوس
 و منکوس اولوب روز جزاده هر فتنی صفاتی غالبه ایسه انکله حشر او اور
 بلکه نیچه صور مختلفه ایله ناره کیرر مثلا خلقه و نفسنه اولان ظلم و ستمی آخرتده
 آتش جحیم اولوب ایچنده یسار و بخیل ایسه عقر و معجب و متکبر ایسه
 شیر و پلنک و دین و دنیا سته جاهل ایسه صورت دب و عجزه به ظلم ایتدیسه
 حشرات دنیه و کذاب ایسه ثعلب و مفتی ایسه صورت عقارب و اهل ریا
 و قطاع طریق و اوطی و زانی ایسه صورت مار و فیل و جیفه مر دار
 و حر یص دنیا ایسه موش و حسود ایسه صورت جعل و صاحب حقد ایسه
 صورت کر به و انبیا و اولیایه انکار و خاطر شریفترین آزار ایدن منافقردن
 ایسه عیاذا بالله تعالی بر صورت قبیحه ده حشر او اور که اهل محشر ایدن
 دهشت آلور و اهل سموات و ارضین و جله ملائکه لعنت ایدر و دنیا ده دخی
 الی یوم القیام اجزاء بدینه سندن اولان تر ایدن زهر ز قوم یتوب درک
 اسفله کیدر الحاصل قویه و ندامت سز ظلم و جهالتله مر د اولان خبیثلر
 آخرتده بونک امثالی عذاب روحانی و جسمانی کوروب انسان ایکن
 حیوانات و حشرات مسخ اولور * نظم * ترا شیطان ببرد از ره ندانی *
 که همچون او تودر لعنت بمانی * زمکر نفس و شیطان کن نگاره * مکن در
 فعل او هر کن نظاره * مقام نور جوی و نور شو پاک * که در ظلمت بجایابی تو
 افلاک * اعدی ای ولد آدم نگاهلر که توبه و استغفار ایلوب او امر شریعتیه
 متابعت و اثر انبیا و اولیایه موافقت ایله جان و تنی کدورات ضلالتدن پاک
 ایدهن و جوارح و قواکی زبور احکام طریقت ایله بزه یوب اعلائی علیننه
 عروجه همت قیله سن و سکا نصیحت و آخر وصیت که آفریده دن هیچ فرده
 چشم حقارت ایله باقیوب بولدن آزانلره کولوب کندیکی دخی سور چه دن
 صافتنه سن شویله که زهد و طاعت و علم و معرفتده بلغم باعورا بلکه ملک دخی
 اولسک عیاذا بالله تعالی خلقه چشم حقارت و اولیایه عداوت ایله بقار سک
 بعد خذلانه کر فنار او اور سن و عقل کلدن دور اولوب منکوس الرأس
 چاه نخلته دوشر سن زیرا خلقه چشم حقارت ایله بقماق و کندوبی اعلا

بناکله قضا وقدره اعتراض ایدوب عقل عقلدن وحشت ایتک ملائکه دن
دخی وقوعه کاورسه هاروت وماروت کی دنیا عقوباته گرفتار اولور فلهذا
کاشف الاسرار مولانا خداوند کار بویسانه شروع ایدوب بیورر لکه

✽ اعتماد کردن هاروت وماروت بر عصمت خویش ✽

✽ وامیری اهل دنیا خواستن ودرفته افتادن ✽

هاروت وماروت کند و عصمته اعتماد اتمه سی واهل دنیا به ریاست دیلمه سی
وفته و محته دوشه سی بیاننده در وهاروت وماروت قصه سی مقدا بواس
حکیم قوم عیسایه مکر و تزویر ابدیکی پادشاه بهود حکایه سنده مناسبت ایله
تفصیل و تأویل و تحقیق بیان اولمشدر و بالجملة اظهار دعوی کال نفسی
اتواع محن و نکاله مبتلا ایتک مقرر در مثلاً ✽ مثنوی ✽ همچو هاروت
وچو ماروت شهر ✽ مشهور وقصه لری السنه ناسده مذکور اولان هاروت
وماروت کی که ✽ مثنوی ✽ از بطر خوردند زهر آلود تیر ✽ کبر و بطر لردن
تیر زهر آلود بیدیلر و هدف قهر الهی اولدیلر یعنی مذکور لری مقام قدس
و جبر و تده صدر نشینان صوامع ملکوت اولوب ✽ مثنوی ✽ اعتمادی بود
شان بر قدس خویش ✽ کند لری قدس و نزاهت و صفوت و طهارت لری
اعتماد لری واریدی و میان قریب سینه سر افتخاری اعلا علینه
سروسرا فراز کی برافراشته قیلوب صرصر خزانان غفلت ایله اظهار
عجز و مسکتدن عار ایتدیلر پس زعم و پندار لری نزهاتلرین بر باد ایدوب
شبهه شهوته گرفتار اولدیلر و نجاسر عقل ایله خیر غفلت نوش ایدوب یعنی
دنیا دنیه ایله زنا و پرستش صنم هوا ایله سفلیاته التفات ایدوب چاه بابل
طبیعتده منکوس الرأس در آویخته قالدیلر آه ای نزهاتنه مغرور و طهارت لیه
مکور اولان مسرور خیر غرور ✽ مثنوی ✽ چیست بر شیر اعتماد کاومیش ✽
کاومیش شیر و هرز بره اعتمادی نه در یعنی کاومیش مثابه سنده اولان مخلوق بی
هوشک عقل و فراست و قدس و طهارت نه استناد ایله ضیاع قضا و هرز بر قدره
اعتماد ایتک نه ممکندر زیر ✽ مثنوی ✽ کرچه او باشاخ صد چاره کند ✽
کاومیش شاخ لیه کندویه اگر چه صد کونه چاره و تدبیر ایلر ولکن تدبیری
قضایه سپر اولوب ✽ مثنوی ✽ شاخ شاخش شیر نر پاره کند ✽ شیر نر ایتک
شاخ شاخنی پاره پاره و ریزه ریزه ایدر یعنی ارسلان جاموسک بوینوزی بود اقلرینی

قیروب وجودنی باره لکذالك بعض خود را یلر دخی شاخ کیاسته اعتماد ایلر
 رأی وتدیرنی مانع قضا قیاس ایدر ولکن شیر قضانک دست مشیتی پنجه
 اورد قد شاخ تدیرن پاره لیوب برلقمه ایدر زیر شیر قضا ده بر قوه قاهره وارد در که
 ❖ مشنوی ❖ کر شود پر شاخ همچون خار پشت ❖ اگر کاو میش و اگر رأینه
 اعتماد ایدن بی دانش مانند خار پشت پر شاخ اولوب هر بر موی فکر وتدیر ایلر
 کر پی به دونسه قضایه کار کر اولیوب عاقبه العاقبه ❖ مشنوی ❖ شیر خواهد
 کاورا ناچار کشت ❖ شیر و غاکاوی و هر بر قضا عقلنه اعتماد ایدن حقایق
 ناچار ایدوب البته هلاک ایدیسر در ایددی ای ککاولا بعقل علم و عملکه
 غر النیوب یچاره لک ایلر که قهر الهی دن مصون اولوب عصمت ربانیه ایلر محفوظ
 اوله سن کورمز میسن ❖ مشنوی ❖ کرچه صرصر بس درختان می کند ❖
 اگرچه باد صرصر بسیار و بسیار اشجار شاخ دار لری کو کندن قو بار و لکن
 پست وضعیف اولان ❖ مشنوی ❖ باکیاه تروی احسان می کنند ❖ کیاه
 تروچن زار بره هبوب ریاح صرصر احسان و بر ایدر یعنی هر نه مرتبه روز کار
 شدید هبوب ایلسه نباتات ضعیفه به ضرر کتور میوب بلکه طراوتن زیاده ایدر
 اما اشجار قویه اظهار استکبار ایدوب قد وقامت و بزرگی وعظمتنه اعتماد
 ایتکله ریج صرصر دال و بوداغن قیروب کوکن یوقاری کتورر و همیشه کشر
 تبرلر اوروب نه اعلا حطب دیو آتسه یقار کا خبر (اهل النار کل کبیر متکبر
 و اهل الجنة کل ضعیف متضعف) ایددی چونکه ❖ مشنوی ❖ برضعیفی کیاه
 آن باد تند ❖ رحم کرد ای دل تواز قوت ملند ❖ اول باد تند کیاهک ضعف
 و مسکنتنه رحم ایددی پس ای دل آگاه سنسدخی انتباه اوزره اولوب قدرت
 وقوت و قدس و تراختدن لاف و کذافی اورمه و رای وتدیر قضا و قدره سپر
 اولیوب صرصر قضا ار باب عجب واستکباره بلا و نعمت واصحاب فقر و مسکنته
 ملایمت و محبت ایده چکنه کان ایتمه ابن فارض نه خوب بیور مشدر ❖ بیت ❖
 متی عصفت ریج الولا قصفت احا ❖ غناء ولو بالفقر هبت لربت ❖ مثلاً
 ❖ مشنوی ❖ تیشه رازان بوهی شاخ درخت ❖ کی هراس آید ببرد لخت
 لخت ❖ تیشه به کثرت اغصان درختدن چنان خوف و هراس کلور بلکه درختک
 دال و بوداغن پارچه پارچه کسر ❖ مشنوی ❖ لیک بربری نکوبد
 خویش را ❖ لیکن تیشه کندوی بر یراق اوزرینه دوکن و برکی دخی پاره لیم
 دیو کندوی اوزرینه اورمز رایتشه و تبر ❖ مشنوی ❖ جز که بریشی نکوبد

نیش را ✽ نیشتری نیشتر کی تیرلك ایدندن غیره اورمز پس تیشه قضا
 دخی زخم قهری نیشتر تیر کی اولان تند و سترله اوررو نار غضبه بقماقدن
 قایرمز مثلاً ✽ مثنوی ✽ شعله را زانبوهی هیرم چه غم ✽ کی رمد قصاب
 از خیل غم ✽ شعله ناره کثرت هیرمدن نه غم و قصابه خیل و غمدن
 نه الم هیچ شعله هیرمی چوقدر دیو یا قازمی و قصاب رمة کوسفند انك
 کثرتندن اورکوب ذبح ایغزمی پس مذبح قضاده جمع اولان مقهور و مغلوبلرک
 کثرتندن دخی بطش شدید الهی به نه غم رمة اغنام کی اهل استکباری
 سکین قهر ایله ذبح ایغزمی ایدر آه ای غافل بی انتباه ✽ عطار ✽ قضا رفتست
 هر ذرات زاول ✽ ازان کردند اینجا که معطل ✽ قضا آدم چنان اعزاز
 بخشید ✽ نمود عشق اول باز بخشید ✽ قضا در آخرش خوار و زبون کرد ✽
 زجناتش بخوری اوز بون کرد ✽ قضا ابلیس را از طوق لعنت ✽ بکردن
 در فکندش بهر نفرت ✽ آه ای دل بیچاره چونکه جید اختیار دست قضاء
 جبارده اولد بسمه ✽ مثنوی ✽ پیش معنی چیست صورت بس ز بون ✽
 پیش معناده صورت نه در زیاده ز بوند یعنی صورتی تحریک ایدن معناسیدر
 پس صورت معنی قنده لاشی وز بوند معنی نیجه دیلر سه اوله ایدر بن بونی
 اتم دیمکه صورت قادر اولمز کورمز میسن ✽ مثنوی ✽ چرخ را معنیش می
 دارد نکون ✽ چرخ فلکی معناسی نکون طور فاذا کان كذلك ✽ مثنوی ✽
 توقیاس از چرخ دولابی بکبر ✽ کردشش از کیست از عقل مشیر ✽ سن دولاب
 وش اولان چرخدن قیاس ایت که بوعظمت و سرعت ایله آنک کردشی کیمدندر
 عقل مشیر دندر یعنی هر برفلک حرکتی مدبر و جودلری اولان عقلمندر که
 حکمانك عقول عشره دیدکار بدر پس هر برفلک حرکت مستدیره سی عقل
 ایله و عقل انلرک معناسی و افلاک صور معانی اولور و معنای معنی مشیت الهیه
 او اوب من حیث المعنی هر بری ارادت حقله کردش قیلور و كذلك
 ✽ مثنوی ✽ کردش این قالب همچون سپر ✽ بوسپر کی اولان قالب حرکت
 و کردشی ✽ مثنوی ✽ هست از روح مسترای پسر ✽ روح مستتر دندر ای
 پسر و همچنان ✽ مثنوی ✽ کردش این باد از معنی اوست ✽ بوریح وزانك
 کردشی انك معناسی اولان عقل فعال دندر که عقل فعلك دخی محرکی ایزد
 متعالدر پس باد و ملکوت بادید قدرت الهی ده بی اختیار حرکت ایدوب
 ✽ مثنوی ✽ همچون چرخ کآن اسیر آب جوست ✽ آب جو یه اسیر اولان

چرخ آسیاب کبی هر بری کرد شده در خلاصه کلام موجودات مکنوناتند
 هر بر موجودک حرکات و سکنت و خاصیات و تأثیراتی قالب تابع روح مستطاب
 و گردش آسیاب تابع آب اولدینی کبی کند و معنارنه تابع لدر آه ای مستمع
 آگاه و طالب حب الله ﴿ مشوی ﴾ جرومد و دخل و خرج این نفس ﴿ از که ﴾
 باشد جز زجان پرهوس ﴿ هر ساعت آلوب و ردیکک بونفسک جر و مدی ﴾
 و دخول و خروجی جان پرهوسدن غیری کیدن اولور یعنی هوبوب رباح
 نفس تحریک روح ایله در که روح دخی بر فحوای (و نفخت فیہ من روحی)
 نفخ الهیدر پس امر بزدانی اولان روح انسانی نفس و لسانی حرکت کتوروب
 صدر متفمدن شقیته صدور ایدن هواء خارجی قطعله صوت و لفظ
 ایدوب ﴿ مشوی ﴾ کاه جمیش می کند که حاودال ﴿ کاه صلحش می ﴾
 کند کاهی جدال ﴿ کاه جیم و حاودال ایدر و کاه صلح و جدال ایدر یعنی ﴾
 روح انسانی اول هوای نفسی لساندن کاه حروف مفرد صورتند تلفظ
 ایتدیر و کاه حروفی ترکیبه کتوروب یا بودر که صلح و محبت وود و الفقه متعلق
 کلمات سو یله در و یا خود باعث وحشت و عداوت اوله جق سوزلر سو یلدوب
 جنک و جدال ایتدیر و زبان و دهان حکیم روحه مخالفه قادر اولیوب
 ﴿ مشوی ﴾ که عینش می برد کاهی بسار ﴿ کاه عینه کاه یساره ایتور و هر نه ﴾
 دیلر سه سو یلدوب ﴿ مشوی ﴾ که کاستان می کند کاهیش خار ﴿ اول ﴾
 کلمات ملفوظه بی کاه کاستان و کاهی خار دل آزار ایدر یعنی کاه اولور که طوطی
 زبانی شیرین گفتار ایدوب و عندلیب کبی سو یلدوب استماع ایدنلرک مشام
 جانلری کلمات طیبه سنیدن رواج انسیه استشمام ایدر و باغ و جودی کاستانه
 دوز و کاه اولور که حیات و عقارب کبی دبلندن گفتار دل آزار صدور ایدوب
 مستعینه زهرلر دو کر و خواطر ناسی ییلان کبی صوقوب عرضلرین یقار
 و بوسیله ارباب عیندن اولوق دولتندن دوشوب اصحاب شمالدن اولور
 ﴿ مغربی ﴾ که چو چنکم بزن و کاه چونی بنوازم ﴿ که بهر ساز که سازی ﴾
 تو مرا می سازم ﴿ چون نیم خود تودمی بر من بیچاره بدم ﴿ تا که خلقان ﴾
 همه در رقص شونند آوازم ﴿ چونکه هر لحظه ز تو حسن دگر می بینم ﴾
 با تو هر لحظه از آن عشق دگر می بازم ﴿ شاه باز تو بدم دست تو پر وازم داد ﴾
 باز بردست تو آیم چو بخوانی بازم ﴿ بلبل روضه بستان کستان توام ﴿ هم ﴾
 بکزار تو آیم چو دهی پروازم ﴿ حقا که نفس دخی جنس بادن اولوب الفاظ

و حروفه متلبس اولمدیقه باد نفسدن نه کسسه انجثورونه کسسه خوش دل اولور
 پس تقلبات باددن بو قدر اختلافات کثیره بدیدار و هر کسه نه اولدیه قول
 و فعلندن و عجب و استکبارندن آشکارا ولدی پس ارباب کفر و انکار باد نفسله
 اقتار ناهموار سولوب انبیا و اولیایه دل آزارلق ایتد کلامی ایچون ❖ منوی ❖
 همچنان این بادریزدان ما ❖ نفس انسانی کی جو هواده وزان اولان بادی
 بزم زداغز و خالق ارض و سما ❖ منوی ❖ کرده بد برعاده همچون اردها ❖
 قوم عادک اوزرینه اژدرها کی ایتشدی زهی قدرت قادر که قوم عادک مؤمن
 و کافر لی بر خطمه ایکن مؤمنلر حیطه هودده داخل و نور ایتانه نائل
 اولدقلر یچون هبوب ابدن ریاح جنس واحد ایکن خدای تعالی ❖ منوی ❖
 باز هم آن بادرا بر مؤمنان ❖ کرده بد صلح و مراعات و امان ❖ کیرو هم اول
 بادی مؤمنلر اوزرینه صلح و رعایت و امان و طمانینت ایلش ابدی خلاصه
 کلام ای برادر سعادت انجام کار فرمای قالب جان ابدیکن یلمد کسه علم
 شریفه خفی اولیه که (القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء)
 و فقیهه جان دخی بی فرمان خالق ذوالمنن کار فرمای مملکت بدن ایده من
 پس بر فحوا (وما تشاؤون الا ان یشاء الله) مشیت الهیه نه ایسه ظهوره کلن
 اولدر کذلک آتش و باد و آب و خاک بلکه عرش و کرسی و جمیع افلاک معنی
 کلمات و حروف موجودات مثابه سنده اولان اسما و صفات و تجلیات حضرت
 احدی الذاتک اقتضاسی اولمدیقه اصلا و قطعاً سمع ظهوره کلزل و حرکت
 و سکون ایله متصف اولسازل و وجهها من الوجوه نه بر اثر ایله موصوف و نه بر
 خاصیت ایله معروف اولورلر مثلاً الفاظ و حروف که اعراضدن بر بی نفس
 انسانی کسوه وجودی بردوش قیلز نفس دخی بلا ارادت معنی قصدنه سعی
 ایتمز و جان مرید که قصد و ارادت انکله قائمدر جان جانک ارادتی اولمدیقه
 بر امره کوشش ایتمز و همچنان کلمات انبیا و کل اولیا و حروف عالیا اعیان
 ثابته علیه و حروف سافلات سائر موجودات بحسب تفاوت درجات و بقدر
 اختلاف طبقات بی نفس رحمانی ظاهر اولماز پس بر فحوا (انما امره اذا اراد
 شیئاً ان یقول له کن فیکون) نفس رحمانی تابع ارادت سبحانی و ارادت تابع علم
 ربانی و علم دخی تابع حیات صمدانی اولوب جمیع صفات ذات ایله قائمدر پس
 من حیث الحقیقه والمعنی عمرما حروف و کلمات موجودات تجلی ذات واحددن
 غیری دکلدلر ❖ مغربی ❖ زهی ساکن شده درخانه دل ❖ گرفته سر بسر

مطلبه
 در حرکت موجودات
 بارادت خالق
 الکیونات و در معنی
 المعنی هو الله

كاشانه دل * توان كنجی كه از چشم د وعالم * شدى مستورد و يرانء دل *
 دلم بی توند ارد زند كانی * كه هم جانی وهم جانانه دل * فاذا كان كذلك
 حضرت حق وقادر مطلق موجوداتی ابداع و ایجاد ایتد كده على اختلاف
 طباعها وتباين احوالها موجوداتك هر برنده خواص غریبه ومنافع عجیبه
 وضع ایدوب خواص مزبوره لك جمله سنی انبیا و كل اولیایه كشف والهام الیه
 بیلدیردی وقلم الهی دن وارد اولان صنوف حروف واعداد و ترکیب وافرادی
 تعلیم ایدوب مافی السموات والارض وما بینهما اولان جمیع مخلوقاتى هذه
 الحروفك تحت حیطه سنده قلوب هیچ بوجود اول حروفدن خارج اولد بغن
 كوستردی وعلم مزبوره فایز اولان خواصی اعلم اهل زمان و خلاصه نوع
 انسان ایلدی ومقدما بیان اولنسدیغی اوزره مبادیء نطق اولان یكرمی سكر
 حروفه اشیاء سائر كبی خواص و طبایع و یروب حروف مزبوره خبر و شردن
 وحق و باطلدن وهدی وضلالدن هر شیء كاه انفراد وكاه تركیب انله مشتمل
 اولدی نته كیم محی الدین عربی رضی الله عنه الكشف الكلى والعلم الاذلى
 نام كتابنده مراتب حروف و حركاتی تعریف ایدوب (والحروف ائمة الالفاظ
 ولما كان الوجود مطلقا من غیر تقید يتضمن المكاف وهو الحق تعالى والمكلفین
 وهم العالم والحروف جامعة) بیوروب معرفت حروفده انواع اسرار غریبه
 بیان بیور مشلدر و حروفده مراتب املاك وافلاك و طبایع وعناصر اثبات
 ایدوب وسور قرآنیة ده اولان حروف مقطعه بی تحقیق ایدوب حیرت فزای
 عقول عقلا اوله حق عجایبات اظهار ایتمشدر و شیخ صدر الدین قونوی
 طیب الله انفاسه دخی اعجاز البیان فی تفسیرام القرآنكه بسم الله تحقیقنده (اعلم
 ان التعین الاول الاسمى الاحدى الذى سبقت الاشارة الیه هو اول ممتاز
 من الغیب الالهی المطلق وهو مفتاح حضرة الاسماء والحمد المذكور ونظیره
 من عالم الحروف فی النفس الانسانی الهمزة والالف وهو مظهر صورة العماء
 الذی هو النفس الرحانی الواحدانی النعت الذی به وفيه بدت وتعینت صور
 سائر الموجودات التی هی الحروف والكلمات الالهیة والاسماء واسماء الاسماء
 كما تعین الحروف والكلمات الانسانیة بنفس الانسان فلا یظهر لشیء من الحروف
 عین الابالاف الذی هو مظهر الواحد) پس بووجهله نیچه اسرار بیان
 ایتد كه فسكره (مالك يوم الدين) آیتنده تفسیر دینده بیوررل كه والفاعل
 المطلق فی الحقيقة اكل شیء فی كل شیء هو الحق وقال فی مفتاح الغیب

فان اول ما يظهر حالة التكوين الذي هو الاجتماع الاسمائي بالتوجه الحلب الارادي
 في الاصل والنكاح الاول والتولد عندنا وهو البخار في حيث ان الموجودات
 كلمات الحق سبحانه فان اصلها النفس الرحاني اظهرها بكن وهو القول الالهي
 لكل مراد تكي بنه وكل مكون فهو عين المكون وتعددت الحروف والكلمات
 بحسب تقاطع النفس في مراتب الخارج اولا وبحسب التركيب علما وذهنا ثم حسا
 آخر افي الاصل بحسب ما يليق به) * بيت * ازين يلشم امكان كفتار نيست *
 كه هرناسزا مرد اسرار نيست * پس كاشف الاسرار مولانا خداوندگار
 دخی صدر الدين قونوي قدس سره نك سورة فاتحه ده اولان تحقيقه اشارت
 وكند ورك كلمات قدسيه سنه شهادت ايتك ايجون بيورر كه ❀ مشنوي ❀

كفت المعنى هو الله شيخ دين ❀ بحر معشيهاي رب العالمين ❀ المعنى هو الله
 اولديغن شيخ دين اولان صدر الملة والدين بحر معاني الحمد لله رب العالمين
 تفسيرنده ذكر بيوردي افاضل شرا حدن بعضي شيخ ديندن مراد صدر الدين
 قونوي اولديغنه دليل يوقدر زيرا شيخك كتب متد اوله سنده لفظ المعنى
 هو الله يوقدر ديمشك ولو يكن بلفظه اولمق واجب دكل نتيجة تحقيقه قلوي المعنى هو الله
 مفهومان افاده ايدر باخصوص شيخ دين اطلاق لسان قومده صدر الدين
 قونوي حضر تلر بنه علم كبي اولمشدر آه اي يار همراه مادام كه جذبه احديت
 سني سندن آليه كوكل حقه اولاشمز والمعنى هو الله ديمك نه معنادر بيلز آه كيم
 اندن غيري خود كيم واردر المعنى هو الله سرينك كشفن ديكر سك شيخ
 اكبر قدس سره الله اطهر لك اشبو شعر لطيفن جان قولاغيله ديكله وفهم حال
 وذوقله آكله كه نه بيور مشكدر قال قدس سره ❀ شعر ❀ الله انزل نورا
 يستضاء به ❀ على فؤاد نبي سره الله ❀ اتى به روحه من فوق ارفعه ❀ سمع الى قلبه
 والسمع الله ❀ منه اليه به كان النزول له ❀ فليس في الكون الا الواحد الله ❀
 والجسم والعرض المشهود فيه وما ❀ في الغيب ما ان تراه ذلك الله ❀ ولاتناقص
 فيما قلته فانا ❀ عين الكثير وعيني الواحد الله ❀ من اعجب الامر ان الحكم
 من عدم ❀ في عين كون واين العبد والله ❀ فالعين تشهد خلقا جاء من عدم ❀
 والامر حق وعين المبصر الله ❀ له اليمين له العيان في خبر ❀ اتى به منه والاتي
 هو الله ❀ فالحكم لي وله عين الوجود وما ❀ للعين مني وجود بل هو الله ❀ فانظره
 في شجر وانظره في حجر ❀ وانظره في كل شئ ذلك الله ❀ كل الاسامي له ان كنت
 تعقله ❀ هو المسمى بها فكلها الله ❀ فلا يقول جهول قد جهلت وما ❀ بالله

جهل فاكونی هو الله * فقل له ذاك حكم العين فيه ومن * يدري الذي قلته بانه
 الله * مائه والله الاحيرة ظهرت * وبی حلفت وان المقسم الله * لو كان ثمة وجود
 ما هو الله * لم يفرد بالوجود الواحد الله * بل الحدوث لنا وما يتابعه * وهذه
 نسب والثابت الله * ينوب عنا وانائه في عدم * ونحن نشهده والشاهد الله *
 نتیجه مأل ای همدن نسیم صبح وصال ومحرم قرب انس جبال اگر مع
 الواسطه واکر بلا واسطه صور کونیه ده تجلی ایلین اول احدى الذات
 ومقصود ومعنی همان اول واحد سرمدی الصفات اولوب * بیت * که
 جزا نیست در سرای وجود * بحقیقت کسی ذکر موجود * مفهومی امر
 محققدر پس بوضوح مرئی نه در دینور سه مولانا خداوند کار بطریق التمثیل
 یوررلر که * مثنوی * جمله اطباق زمین وآسمان * همچو خاشاک در آن
 بحر روان * جمله اطباق زمین وآسمان معنای صور کائنات ودریای ارواح
 موجودات اولان بحر وحدتک موجنده رخاشاک کیدر پس صور ممکنات
 خس و خاشاک دریای اسما وصفات وامواج کونا کون بحر ذات اولادیه امر
 بدیهیدر که * مثنوی * جلها ورقص خاشاک اندر آب * همزآب آمد بوقت
 اضطراب * خاشاک روی آبد اولان حله جنبش ورقص وجوشش لری
 آب دریانک حین تلاطم واضطراب شدن حرکت وتوجندن ظهوره کلدی
 والادریا جوش ایتسه خاشاکدن جنبش وجوده کلزدی مغربی نه خوب
 دیمشدر * شعر * آچنایم زعشق جام خراب * که نه دایم شراب از سراب
 * بر سر بحرینی نهایت عشق * دوجها نیست بر مثل حباب * خیمه آب چون
 رود برباد * چه بود بعدزان تو خود دریاب * در عدد نیست جز یکی محسوب *
 که هزاران در آوری بحساب * نسبت عشق چونکه غایب شد * مضمحل
 کشت اندر وانساب * ایدنی محک خاشاک وجود توج دریای شهود ایدیکن
 ذوق ایتد کسه بونی دخی بیل که * مثنوی * چونکه ساکن خواه دش
 کرد از مرا * سوی ساحل افکنند خاشاک را * چونکه دریا خاشاک مرا
 وحرکتدن ساکن ایتک دیلبه جانب ساحله براغور خاشاک دخی حرکتدن
 قالور پس اقتضاء مشیت صور کائناتدن برینی اسکان اراده ایتد کده دریای
 حیاتدن اخراج وساحل مائة القابلیوب صورت مز بوره حرکتدن قالور
 ومرة بعد آخری * مثنوی * چون کشد از ساحلش در موج کاه * چونکه
 ساحل نماتدن موج کاه حیانه جذب ایلیه * مثنوی * آن کند یاو که صرصر

باکیاه * باد صرصر کیاهدنه ایدر سهامواج دریای حیات دخی ساحل ممتاده
 قالان خاشاک اجسامه اویلجه ایدر یعنی اجسام موتی حرکته باشلر و كذلك
 دریای مواج عشق سوزش عاشق اسکان دیلسه کف تعین جانب ساحل
 بشریته نبذ ایدوب عاشق مسکین جوش و خروشیدن قاور و کبر و تحریک
 دیلسه موج گاه عشقه جذب ایدوب قلب عاشق دریایچی جوشه کلور
 * شعر * ازین دریایا اگر اورا بجویی * تو باوینی و اندر کفت کو بی *
 درین دریای بی پایان فسادم * سراندر قعر این عمان نهادم * ازین
 دریایکه افتادم یقین من * ترا دیدم کنون عین الیقین من * دم از وحدت زدی
 و عقل ور قتم * ز تو آشفتم و هم از تو کفتم * جدایی بیش ازین چیزی ندانم *
 هم اینست صورت و معنی بیانم * آه کیم عشق دریاسی جوشدهی موجلری
 باشند آشدی عاشق بیچاره نک اختیاری النیدن دوشدهی آهای محرم عشق
 عاشق خود النده نه وار جهان کن فیکون بطونده و شونات کونا کون شین
 غیبک کونده ایکن ظهور و خفادن مستغنی اولان دریای محیط عشق مطلق
 حسن و جمال اظهار و صنع و کمالن آشکارا یتک ایچون خلوتخانه وحدتدن
 پانهاده اولوب بی کثرت حدوث و قدم مظاهر کون وجود و عدمه تجلی
 ایدوب کند و چشمه جلوه و یردی و چونکه چشم عیوندن نظر ابتدی حسن
 و جمالن لباس کونا کونده سیر ایدوب هزاران روده جالان کوردی و نامی عاشق
 و معشوق اولوب امواج تعیناتک کیمی و امق و عذرا و کیمی مجنون و لیلی اولوب
 امکان و واجب و فاعل و قابل و اول و آخر و ظاهر و باطن و سلطان و بنده و غنی
 و فقیر و آدم و ابلیس و بلعام و موسی و مؤمن و کافر و هاروت و ماروت و املاک
 و افلاک و دنیا و آخرت و نار و نور و جنت و حور و بالجمله مظاهر اسماء متضاده
 و مجالی تجلیات مختلفه بدیدار و جمله سی محمد عشقنه آشکار اولوب اگر هدایت
 و اگر ضلالت اگر طاعت و اگر غیایت اول دریای احدیتک امواج ارادتندن
 حرکته کلدی خلاصه کلام ای دل بی نام * منوی * ابن حدیث آخر
 ندارد بازران * جانب هاروت و ماروت ای جوان * بو سوز آخر و انجام
 طومر پس سمند کفتاری هاروت و ماروتک جائینه سواری جوان

* باقی قصه هاروت و ماروت و نکال *

* و عقوبت ایشان در دنیا بچاه بابل *

هاروت و ماروتک قصه باقیه سی و انلرک دنیاده نکال و عقوبت ایله چاه بابلده

مذهب اوله سی بیاتنه در معلوم اوله که بابل ارض عراقده بر شهرک اسمیدر که
حالا خراب اولشدر و موضع من بورده حالا برقریه صغیره واردر دیرلر و ابن
حوقل دیر که بابل برقریه صغیره در ولیکن محل من بورده ابنه عراق اولغله
قدمندن اوتوری اقلیم عراق دیدیلر و ملوک کنعانین و بعض ملوک سافه
موضع من بورده مقیم اولغله اثر بناری مشاهد اولوب قدیم ایامده شهر
عظیم امش و بعضلر شهر بابلک اول بانیسی ضحاکدر دیشلر و مختصر دولده
مذکوردر که غرود جبار شهر بابلده بر قصر شدادی بنایدوب عجب واستکبار
ایله اوتوررکن حق تعالی بر یح عاصف ارسال ایدوب قصر من بور منهدم
و غرود هلاک اولوب اول صرخک آواز تزلزل وصیت و صدای عاصفندن
السنه ناسه تیلل واقع اولوب هر بری برنوع لغت ایله تکلم ایتمکله موضع
من بوره بابل تسمیه اولندی و مداین ونصیین وروها غرودک بناسیدر و ابراهیم
خلیل علیه السلامی غرود بابلده آتسه آتشدروهاروت و ماروتک محبسی اولان
چاه بابلده در و زخمشرینک ربیع الابرار نام کتاینده باب تعجیده مسطوردر که
بابلده یدی مدینه وار ایدی که هر برنده طلسم ایله برعجوبه وضع اولمشیدی
یعنی *مدینه نک برنده برارض تمثالی اولوب اهل مملکتندن بعضی خراج و تکالیفی
ویرمکده ملکرینه مخالفت و تعطل ایتمه لارض من بوره اهالی بلده نک اوزرینه
خرق انهار ایدوب شهری صو احاطه ایدردی و مادام که خراجن ادا
ایتمه ل موضع سیلی هیچ فرد سده قادر اولوب اداء خراج ایتمدکلرنده
تمثال ارض سد اولوب شهر غرقدن خلاص اولوردی * و مدینه ثانیته
برحوض اولوب چقان اول شهرک ملکی اهل بلده بی طعامه جمع ایتمه هر کس
کوکل دیلیدیک اشربه دن کتوروب اول حوضه دوکوب جله اشربه حوضده
بر برینه مختلط اولوردی پس هر کس حوضدن ایچمک لازم کلد کده کندو
کتوردیکی شربتی ایچردی * و مدینه ثالثه ده برطل و ارایدی بعضی کسینه احوال
غائبی بیلک دیلمه واروب اول طلی اورردی اگر غائب حیاتده ایسه طبل اوتردی
واکر میت ایسه صدای طبل انشیدلزدی * و مدینه رابعه ده برمر آه تمثالی
وار ایدی انک خاصه سی بوایدی که احوال غائبی بیلک ایستین عورت من بوره یه
نظر ایدردی غائب هر نه حالده ایسه ناظره کوستروب کا ئنه غائبی حالیه حاضر
کورردی * و مدینه خامسه ده نچاسدن برقاز شکلی دوزلمش ایدی انک دخی
خاصه سی بوایدی که شهره دیار آخردن بر غرب داخل اولسه قاز اوتوب

مطلبه
مما یعجب منه

اهل بلده جمله ایشیدر لر و شهر یمنه بر غریب ککش دیرلر ایدی * و مدینه
 سادسه خشدن دوزلش ایکی قاضی صورتی اولوب صو اوزرینه اوتور مشلر
 ایدی ایکی کسسه نك بر ر یله خصوصتی اولسه ذکر اولنان تمثاله وارلر ایدی
 دعواسنده محق اولان صو اوزرند یور ییوب خشدن اولان قاضیلرک یاننده
 اوتورردی و مبطل اولان یوریه میوب صویه بتاردی * و مدینه سابعده بر شجر
 عظیم اولوب کولکه سی ساقندن بجاوز ایتزدی فاما بر کسسه واروب دبنده
 اوتورسه رکشی کولکه لنجک قدر سایه صالاردی و بواسلوب اوزره ایکی اوج
 و بیک نفر آدمه وارنجه اول شجرک دبنه اوتورسه لر بیک آدمی دخی زیر سایه سنه
 الوب بیک عدد دن بر عدد زیاده اولسه سایه درخت ساقنه عودت ایدوب
 جمله کونشده قالورلردی و بالجمله حکماء سلف ریاضت و عزتله حروف لفظیه
 ورقه نك ترکیب و افراد و طبایع واعد دنده اولان خواص و اسراره واقف
 اولغله بونک امثالی اشکال و تمثال وضع ایدوب و طلسمات دوزوب ناسه اعجوبه
 غریبه کوستر مشلر در پس ذکر بابل مناسقی ایله بابنک بعض احوال بیان
 ایلد کسه کبرو صده کلام یعنی مولانا خداوند کار یورلر که * مثنوی *
 چون گاه و فسق خلقان جهان * می شدی بر هر دور روشن آن زمان * چونکه
 خلایق جهسانک اول زمانده واقع اولان فسق و فجوری هاروت و ماروت
 ایکسینه دخی روشن اولدی یعنی وجه ارضه بنی آدمک ایتدیکی انواع فسادات
 معلوملری اولغله نوع بشر دن امر خدایه بوو جهله صادر اولان مصیبتدن
 * مثنوی * دست خاییدن گرفتندی زخشم * خشمه کلوب المزلندن الارین
 چه نزلدی * مثنوی * لیک عیب خود ندیدندی بچشم * لیکن خلقک
 عیوبن کورن چشمه کند و عیبلرین کورمز لردی و بالجمله هاروت و ماروت
 فرمان الهی بی ناسی و ناسخ اولیوب صوامع ملکوتده انواع عبادات ایله راسی
 و راسخ اولملر ایدی ولیکن جنس بشرده واقع اولان قبایح و فضایحه اطلاع ایله
 قضا و قدر دن غافل اولوب مرآت دیده دن عیب بین اغیار اولان کندولرک
 عیوبی ایدیکن فهم ایتدیلر و غیریلری بد کورمک کندولری نیک کردار کورمک
 ایدیکن یلیدیلر و ابلیس اعتراضه له نه بلایه مبالا اولد یغن فراموش ایدوب
 * نظم * بکس اندیشه بدرامبرزود * که چون ابلیس مانی در کف دود *
 بد از خود بین و نیکی را ز خود بین * درون جان و دل عین احد بین * منی
 دورت کند از خانه انس * فروماندی میان نور آن قدس * مذهبونی کویا که

کوش ایتدیلر پس لاجرم کندو فعلاری کندولره پسندیده کلوب (و نحن
نسبح بحمدك ونقدس لك) مفهومان سو بیلدیلر خبرلری بوقدر که دیده خود
بیئاری مرایای آدمی ده کندو عیالری کندولره کوسرتوب معنی کندولردن
نفرت ایتدیلر فلهذا حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا تمیل ایدوب
بیوررلر که مثلاً ✽ مثنوی ✽ خویش در آینه دید آن زشت مرد ✽ اول مرد
زشت کندویی آینه ده کوردی و بوقیافت بدنه در دیو ✽ مثنوی ✽ رو
بگردانید از آن وخشم کرد ✽ آینه دن یوزین دوندروب کندو عکسی اولان
روی زشته خشم ایلدی و اول شکل قبح کندونک ایدیکن بیلدی پس كذلك
کندویی عاقل ودانا و نقش زینبازعم ایلین ✽ مثنوی ✽ خویش بین چون
از کسی جرمی پدید ✽ خود بین برکنه دن چونکه مقتضای بشری ایله رجیم
وزله کوردی فی الحال غضبه کلوب ✽ مثنوی ✽ آتشی دروی زدوخ شد
پدید ✽ انک دروننده دوزخدن بر آتش ظاهر اولدی یعنی اول مجرم مسکینه
تهور ایدوب ره فاسد و کاسد سن بویله ایدرسن همی دیوانواع تقریر
و توبیخند نصیحه حدتندن وجودینه صغایوب بلکه اول مبتلای عسسلره
کوتروب رسوای جهان ایلدی و (عرض المؤمن کدمه) مضمونی ایشتموب خشم
و غضب دن آغزی کوپردی پس براهل مرحمت اول معجب و خود ینته تهور ایتمه
و اول مجرم وجانی که کندو کلهی یتیر سندخی سر بر اولوب نار غضبه یاقه و عالمه
رسوای ائمه دیسه اکا دخی غضب ایدوب ای جاهل و بی غیرت نه سو یلرسن
حیت اسلام قتله کندی دیوب مذموم اولان غضب نفسانسته غیرتدر
دیو کبرایله حیتی فرق ایتدیریکچون ✽ مثنوی ✽ حیت دین خواند او آن
کبررا ✽ اول خود بین غضوب کبر و تهوره حیت دین او قور و کین و غرور
ایله ممکور اولدیغدن غافل اولوب ✽ مثنوی ✽ ننکر در خویش نفس
کبررا ✽ کندو سنده نفس کافره نظر ایلزای مستمع مستفید زنها رفهم درست
صاحبی اولوب کرفهم اوله کیم مولانا قدس سره نک بوکلات قدسیه لرندن
مرادی امر بالمعروف ونهی عن المنکر دن امت محمدی مطلقا منع ایتک دکدر
زیرا (ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون
عن المنکر) قول کریمی موجبجه معروف ایله امر و منکر دن نهی فرضدر
زیرا ظاهر امر وجوب ایچوندن پس امتیه برشی ایله امر وارد اولاق فرض
اولدیغنه اشهارتدر فاما منکم امة قولنده واقع اولان من تبعیضیه دن فرض

کفایه اولدیغنه استدلال اولمشدر ودخی (کنتم خیرامة اخرجت للناس
 تأمرؤن بالمعروف وتنهون عن المنکر) آیت کریمه سی امر ونهی ک فضیلتنه
 دلالت ایشدر زیرا امر بالمعروف ونهی عن المنکر ایله مخاطب اولنلر خیرات
 اوله سنه قول مزبور بیان کیدر کما قال علیه السلام (افضل شهداء امتی رجل
 قام الی امام جائز فامر به معروف ونهاه عن منکر فقتله علی ذلك فذلك الشهید
 منزلته فی الجنة بین حرة وجعفر) وقال صلی الله علیه وسلم (ان الله تعالی لا یعذب
 الخاصة بذنوب العامة حتی یرى المنکر بین ایدیهم وهم قادرؤن ان ینکروه
 فلا ینکرونه) پس آحاد مؤمنینک ممکن اولدیغی مرتبه بلکه معروف ایله امر
 ومنکردن نهی اوزرلینه واجبدر زیرا امر ونهی دین اسلامه نصرتدر فاما
 عند البعض بونک صاحبیه عدالت شرطدر فاسقی احتساب ایتک جائز دکدر
 زیرا نفسی اصلاحنه قادر اولمیان غیر یلری اصلاحه نیجه قابلدر دیوب
 (ولن یستقیم الظل والعود عوج) قولنی تمثیل کتور مشر اما علماء دین جواب
 ویر مشر که احتسابیه عصمت شرط دکدر اوله اولسه باب امر ونهی منسد
 اولق لازم کلوردی زیرا صحابه رضی الله عنهم دخی مع شرف حالهم معصوم
 دکدر ایدی فلهذا قال سعید بن جبیر رضی الله عنه (ان لم یأمر بالمعروف ولم ینه
 عن المنکر الا المعصوم لم یأمر احد بشئ) وبعض علماء دخی احتسابیه اذن امام
 شرطدر آحاد ناسه لازم دکدر دیمشدر ولیکن بعض محققین قول مزبور
 قبول ایتیموب احتسابی اذن امامه شرط وتخصیص تحکمدر زیرا خصوص
 مزبورده ورود ایدن آیات واخبار کدلالتی عمومه در دیمشدر کما قال علیه السلام
 (من رأى منکم منكراً فلینکره بیده فان لم یستطع فلیسأله فان لم یستطع فلیقلبه وذلك
 اضعف الایمان) پس خصوص عمومات مزبوره تحتته سلاطین دخی داخلدر
 فکیف که انلار ک اذننه مشروط اوله دیمشدر رحمة الله علیهم * منقولدر که عصر
 مأمونده برجل عالم بلا اذن ناسه امر بالمعروف ونهی عن المنکره اشتغال ایتکله
 مأمون آگاه اولوب آنک احضار نه امر ایتدی پس مذکور ی بموجب فرموده
 حضور مأمونه کتور دیلر مأمون ایتدی ایشتم که بندن اذن یوغیکن سن خلقه
 معروف ایله امر ومنکردن نهی ایدر مش سن واول حالده مأمون تختنده
 اوتور مش ایدی اتفاقا رجـل عالم نظر ایتد کده کوردیکم مأمونک تحت
 قدمنده بر کتاب طوروب مأمون اندن غافل اوتور مش پس رجـل عالم ایتدی
 یاخلفه اباعک اسماء الله اوزرندن قالدر مأمون ابسه انک مرادن فهم

مطلب —

امر بالمعروف
 ونهی عن المنکر
 و درجا تهما

ایتمیوب یار جل بوسوزدن مرادك نه دردیو سؤال ایلدی مذکور مأمونه اصلان
 دیوبوب اوچ کره ارفع قدمك عن اسماء الله دیوب بعده ایتدی یا خلیفه چونکه سن
 رفع قدم ایتدك پس بن رفع ایده بن دیوب کتاب اولدیغی موضعه ایما ایلدی
 مأمون مومی الیهه نظر ایتدکده کتابی کوروب تعظیم الیه قالدردی و بوز بنه
 کوزینه سوروب خجلته دوشدی بعده عالمه ایتدی بو کتابی خود بو محله بن
 کتور میوب اهل یتیم قوم شلر پس بکا بوندن عتاب لازم کلز با خصوص آیت
 کریمه ده بزم شاعر بن وصف اولئوب (الذین ان مکنتهم فی الارض اقاموا الصلوة
 وآتوا الزکوة وامروا بالعرف و نهوا عن المنکر) بیور لمشدر رجل عالم ایتدی
 صدقت یا امیر المؤمنین فی الحقیقه سن کند و نفسکی وصف ایتدیکک کبی صاحب
 مکنت و سلطنت سن و لکن بو باده بزخی سکا اولیا و اعوان و انصار دن ایز
 بو معنایی کتاب و سننه جاهل اولئر انکار ایدر لر کمال تعالی (و المؤمنون و المؤمنات
 بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالعرف و نهون عن المنکر) و قال علیه السلام
 (المؤمن للمؤمن کالبیان یشد بعضه بعضا) اگرچه کیم سن سلطان سن و لکن سکا
 قرائت ایتدیکیم کتاب الله و سنت رسولدر پس اگر کتاب و سننه انقیادك وار
 ایسه سکا اعانت ایدنلرک سعی مشکور اولق کر کدر شویله که عدم انقیاد
 و استکبار ایدر سکا سنک عزت و ذلتک ید قدر تنده اولان ذوالجلال و الاکرام
 ایشکی کورر و بر موجب کتاب و سنت عمل ایدن محسنلرک اجری عند الله ضایع
 اولماز دیوب (ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا) آیت کریمه سن او قویوب
 سوزی ختم ایتدی پس مأمون متأثر اولوب اول عالم عاملک کلام مجز نظامن
 صد هزار تحسین ایدوب ایتدی ای عالم و فاضل حقا که سکا و سنک امثالکه
 امر بالعرف و نهی عن المنکر لایقدر من بعد بزدن دخی اذن و رخصت و صد
 بار اجازت دیوب تعظیم و تکریم الیه کوندردی پس مقصود نهی عن المنکرک
 طریق ندر و حیت دین نه وجهله در آئی بلك کر کدر اولا منکر بلا تجسس
 ظاهر اولق کرک یوخسه برکنسه او ینک قاپو سن قیایوب ستر معصیت
 ایلهه آئی تجسس و عیوب ناسی تجسس جائز اولوب بلکه رفحوا ی (ولا تجسسوا
 ولا یعتب بعضکم بعضا) اولدیغی منکر ایدن بری سیدر پس بر مؤمن شرب خمر
 و غصب اموال و بونک امثالی منکر اته ارتکابی کور لسه نهی واجبدر فاما نهی
 و احسن سبک دخی در جاتی وار در ادنای درجات نهی بودر که منکرک منکر
 اولدیغن جهلایه بطریق الرفق یملدرمک کر کدر مثلا مصلی صلاتنده تعذیل

اركان ايمان و ركوع و سجودى على نهج التجويز ايتسه اتى بوجهه احتساب
 كر كدر كه اى مؤمن قرن داش انسان مادرندن علمه تولد ايتمام مشدر بز دخی
 اول حالزده امور صلاته جاهل ايدك صكره علمادن تعلم ايدك ايمدى صفت
 صلوة و ركوع و سجود و قيام و قعود بو در ديو اطف ايله تعليم ايدوب عنف
 و قهر ايله بره جاهل بونه مقواه نمازدر ديمك تعليم و احتساب دكل بلکه عجب
 و تكبردر * و درجه ثابته و عظ و نصيحتدر يعنى مجرم اولان فعل منكر ك منكر ايد بكن
 ييلور كن ايشلسه و نفسى اندن اقلع ايتسه مثلاً شرب خمر و غيبتة اشتغال
 ايتسه لايق اولان بودر كه اول مجرمه آيات و عيى اوقويوب و عذاب الهيدن
 تخويف ايدوب لطفله سیرت صلحا و اتقيايى و انلره وعد اولان اجر و حسناتى
 ييلدير مكدور و توبه و یر مكدور و ممنوع اولمازسه * درجه ثابته دن كورينوب اى
 فاسق و جاهل اللهدن قورقازميسن ديوقول غليظ ايله تعنيفدر * و درجه
 رابعه كسر ملاهى و شرابى دو كك و خمر دستنى قرمق و دار مغصوبه دن
 غاصبى اخراج و باطنه ايله تغيير منكر ايدر * و درجه خامسه تهديددر كه بوندن
 فراغت و توبه ايترسك سنى عظيم دو كر بن وضابطكه ضرب ايتسدير
 ديمكر * و درجه سادسه تحقيق و عیددر يعنى حد شرعى اجرادر * و درجه
 سابعه مرتبه عقوبت و سياستدر كه حاكملره مفوضدر زيرا اكاهر كس
 جرات ايلسه فساد و فتنه به مؤدى اولور فلهمذا احتساب اذن سلطانه
 مشروطدر ديمكر اما احتمال فتنه اولمات مرتبه ده هر كس قدر قى مقدارن
 در يغ ايتمامك كر كدر ايمدى درجات احتساب معلوم اولديسه ارباب تحقيق
 وضع شريعته ايكنى سبب بيان ايدوب بريسى صلاح عالمدر كه منهج انبىادر
 و بر فحواى (ولكن فى القصاص حيوه) بو معنائى تأيد بيور مشدر و برى دخی
 ذات عبوديتك اثباتى و عزربو بیتی اظهار ايجوندور و اگر وعيد و وعد اولسه
 اكثر ناس سعى فى الوفاء ايتزدى و حد و قصاص اولسه كيمسه كيمسه دن
 قورقازدى رقايق حفايق ايسه اهل علايق و عوايقدن غائبدر پس نفسى ايله
 غيرى بينى فرق ايتيان كستنه لك قاتنده خير بيله شر متميز دكلدر پس موافق
 عقل و طبع اولان شريعت مطهره نك وضعى لازم كلوب امر بالمعروف و نهى
 عن المنكر اقتضا ايلدى جعلنا الله من العلماء العاملين و حال بيننا و بين القوم
 الفاسقين * ايمدى اى طالب هدايت نهى عن المنكر حالنده غض و تهوور
 صفات نفسانيه دندر مقصود خود صيانت شرع متين و حايث دين مبین

اولدقدنصکره حدود الهیه ته ایسه انی اجرا ایدرسن پس تهورک نه معنیسی
وارددر باخصوص طرف مرحت غالب کر کدر یو خسه کندو نفس مر داری
نیک کردار زعمیه عیوب ناسی تجسس ایدرک بر مؤمنندن خطا ایله صادر
اولان جرمنه واقف اولدیغک کبی صفت شیطانیه اولان عجب واستکبار ایله
خشم و غضبه کلوب اول مسکینی اوم و تشیع اینک حایت دین اولماز و کذلک
بن فقه و احادیث و کلام و عقائد او قودم دیو علم الهی انجق کندو علمکه
حصرا اینک ایله عشق الهی الله مست اولان مجذوبان ربانی و عارفان سبحانینک
فهم و ادعایک ادراک ایده مدیکی کلمات قدسیه و نکات سریه لینه انکار ایله
بونلر حاشا کفر سویلدی حایت دین ایچون کتابلرین آتسه یاقق و کندولرین
اولدرمک کرک دیو بغض و عداوت اینک حق تعالی به خوش کلز و ناسی تعیب
ایدوب کندو که نزاهت اسناد ایندی بک ایچون حق جل و علا سنی اندن اشد
بر مصیته مبتلا قلوب و اولایه دبل اوزا تدیغک ایچون دنیاده دخی درلودرلو
رنج و عذابه او غرایوب خسر الدنیا و الآخرة اولورسن ایمدی بنم روح
* مشوی * حیت دین را نشان دیگرست * که ازان آتش جهانی
اخضرست * صیات دین و حایت شرع مینک علامت آخر و نشان دیگری
وارددر اول دخی غیرت و حیت بر نور آفتاب طلعتدر که انک تابشندن جهان
و جهانیان مستغنی نور هدایت و نور اخضر پر اثمار امن و مسرتدر یعنی
حایت دین و اوامر شرع مبین علت غایبه مکونات و سید و سند موجودات
علیه اکمل التبیانک مطلع خورشید رسالتلرندن ظهوره کلوب جهان و جهانیان
انک نور هدایت و تابش مجتبلر یله رونق بولمشدر پس سالکان راه طریقت
و عارفان اسرار معرفت و وارثان انوار حقیقت اولان کمال عاشقان دخی
بر مصداق (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته) اغیاردن قطع نظر احتسابی
ملکیت تلرنده اولان جوارح و قواسی رعیتیه ایدوب (یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و انظروا نفس ما قدمت اعد و اتقوا الله) فرماننده اولان تنبیه
و تأکیددن یقظان اولغله ماسوی الله دن توبه و مراقبه تامه ایله قبلرینه
نور حکمت لمعان ایدوب جوارح و قواسن بر بر یوقلابوب نفسلرین احتساب
ایدلر و الهام ربانی ایله یلورلر که نفوسدن آخرته تقدیم اولسان عملدر
عمل ایسه ایکیدن خالی دکل یعنی یا حسناتدر و یا خود سبئاتدر پس بر فحوا
و اتقوا الله تنقیص سیئات و تکثیر حسنات ایچون توبه و عزیمت ایله نفسلرینی

مطلب
در محاسبه نفس

سیئه دن نهی ایدوب نفسلرینه سوء ظن ایدرلر ونعمتی فتنه دن فرق ایچون
 کندولرینی محاسبه یه چکوب حق سبحانه و تعالیک محض فضلاندن اعطا
 یور بلان نعمت ایلله جنایت نفسی مقایسه ایدوب کوررلر که حق نعمت شکر
 ایکن نفس غالباً کفران ایتمش پس شکر نعمتدن اولان حسناتی دخی باب
 سبآتدن اولان کفران ایلله وزن ایدوب قنغیسی اغلب ونه جانبک کفه سی ارجح
 اولدیغن حساب ایدرلر کوررلر که نفس شره میل ایدوب اصلاً و قطعاً خالصاً
 اوجه الله خیر عمله قادر اولماش اول حالده (ان النفس لامارة بالسوء) معناسنه
 متفطن اولوب نفسلرینه کال حزم ایلله (الاما رحم ربی) فحواستجه حقدن مدد
 وعنايت ورجت ومغفرت وتوفیق وهدایت رجا ایدرلر ونفسنه حسن ظنله
 عین کورمک محال ایدیکن فهم ایدرلر ونعمتی فتنه دن تمیزه مهتدی اولوب
 کوررلر که نعمت ایلله غیره میل ایتمیوب مشاهده حق مانع اولر سه نعمتدر
 وشو یله که نعمت من بوره قلبی حب ذاتیدن آیروب ماسوایه میل ایتدیرر سه
 صورت نعمته نتمت واستدراج وعقوبتدر پس فتنه دن فرار ایدوب حقه التجا
 ایدرلر وبوندنصرکه طاعاتی احتساب ایدرلر کوررلر که اوزرلرینه تکلیف اولنان
 فرایض و واجبات حقل محض عطیه و منی ایکن نفس جاهل کندویه
 طاعات اسنادیلله بن مستحق اجرا ولورم دیدیکی لغو امیش زیراجنایت ایدرر سه
 نفس کندویه ایدوب ذاتی عقوبته عرض ایتمش اولور و بوباید نفسک
 وجهان الوجوه محل معذرت اوله جق برشتی قالماز و طاعات نفسدن حقه نسنه
 عاید اولوب (من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها) معناسی آشکار اولور
 پس غرض نفسانی ایلله صورت طاعتده نفسدن هر نه مقوله عمل ظهوره کلور سه
 نفس اندن راضی اولدیغیچون جمال وحدته حجاب اولوب جمله سی من حیث
 الحقیقه معصیت اولور زیرانفسک طاعات مرضی بهاسی رضای حق اولر
 مع هذا نفس غافل طاعت مغشوشه سیله عهده وفا وحق اللهی کاهو حقه
 ادا ایدوب شکر نعمتی یرینه کتوردم زعم ایدر هیهات هیهات ای نفس پابندار
 قنغی طاعتکدر که حقه لایق وعهده وفا اوله پس نفس پر معصیت بووجهله
 جنایت آلوده ایکن خلان مؤمنیندن برینی معصیت ایلله تعیب وتعییر ایملک
 نفسی اول معصیتدن تنزیه ایتمک وعصمتی اعجاب ایتمک ونفسدن راضی اولوق
 وکندوی اندن خیر او کورمکدر بوتقدیرجه سنک معصیتک اول تعیب ایلدیملک
 کسنه نک معصیتدن اکثر اولور وهم اول معصیت سنک نفسکه راجع اولوب

بلکه سکا اندن افحش واعظم بر مصیت واقع اولور ز را حق تعالی قادر در که
 اول عاصی قولنی عفو و مغفرت ایدوب و سنی اندن اعظم بر مصیت ایله عفو بت
 ایلیه پس عارفرا احساب نفسه بو وجهله دقت ایدوب عیوب اغیاری کور من
 دیننی حایت ایتکله حاله مشغول اولوب اوقاتنی ماسوایه صرف ایتمز و حالنی
 ستر ایدوب غیر شدن نفسنی رجا و عطایه تعلیق ایتمز و عین خدایینی غین کثرت
 و سر بنی ربی انانیت ستر ایتمز فلهدا حق جل و علا دخی اول عبد خاصی اوزرینه
 غیرت ایدوب انک حالنی اعین ناسدن ستر ایدرو (اولیانی تحب قبایلی لایعرفهم
 غیری) دیوب عزت و قربت و نور محبتلی ایله آینه قلوبنی طولدر و سموات
 وارضی انلرک یوزی صوینه طور غورر ایددی بنم روح مردان خدائک
 احتسابی بو بلجه اولور و دینلرینی بو بلجه حایت قیلور پس بو مرتبه کوره سنک
 دیدیکک حیت دینی نه جهتندن حیت اولور فهم قیل ﴿ نظم ﴾ بیازی
 نیست اسرار دو عالم * تو بازی می شماری سر آدم * چرا بر نقش خود مغرور
 کشتی * از آن تراز وصالش دور کشتی * زهی نادان که خود دانا شماری *
 ز شرم حق کجا سرمی بر آری * الحاصل هاروت و ماروت دخی کندولرینی
 تنزیه و جنس بشری بر مصیت لایله تعیر و اعجاب عصمت ایتدکلر بچون انلره
 عتاب و مستعینه خطاب ایدوب ﴿ مثنوی ﴾ گفت حقشان کر شما روشن کرید *
 حق تعالی ملائکه به ایتدی اگر چه سز روشن کرو کدردن خالی زاده نورانی
 سز ولیکن نور ایتکزه افتخار ایدوب ﴿ مثنوی ﴾ درسیه کاران مغفل
 منکرید * بشریت ایله مغفل و نفس و شهوت ایله مقفل اولان نگاه کارلره
 چشم عیب بین ایله نظر ایتکزن بلکه سزک قدس و نزاهت و کمال نور ایتکزه
 لایق اولان بودر که اهل دل اولان ار باب صفا کی ﴿ مثنوی ﴾ شکر
 گویدای سپاه و چاکران * رسته ایداز شهوت و از چاکران * شکر ایدیکزن
 ای بنم لشکر غیب و عباد مقررلم که عقل صرفدن خلق اولوب نفس و شهوت
 و آلت فسق و غوایت اولان فرج باشا عتدن قور نیلوب اکل و شرب و خواب
 و جماع قییدن خلاص اولش سز یو خسه بونی محقق بیلکزن کیم
 ﴿ مثنوی ﴾ کرازان معنی نهم من بر شما * اگر طینت بشرده اولان معنادن
 ز سزک ترکیکزه تعییه ایدیک بلاشک و لاشهته ﴿ مثنوی ﴾ مر شمارا
 بیش نیذیرد شما * آرتق شما سزنی قبول ایلزدی یعنی اسفل طبع عتده منکوس
 الرأس اولوب و سزیکز پایکردن آغر کلوب ادلا که عروجدن محروم اولور دیکزن

و ثقیل مطلق اولغله مرکز بشریتک اوزرینه دوشردیکز پس چشم
 بصیرتکزدن پرده افتخاری کشاده قیلکز کیم ﴿ منوی ﴾ عصمتی که مر شمارا
 در تنست ﴿ اول عصمت و طهارت و قدس و نزاهت که سزک ذاتکرده موجود در
 سزک کنسیدیکزدن اولیوب بلکه ﴿ منوی ﴾ آن زدکس عصمت و حفظ
 منست ﴿ اول بر فحوای (المعصوم من عصمة الله) بنم حفظ و عصمت و قدس و نزاهتک
 عکسیدر پس چونکه سزگی محض فضلمدن مظهر قدس ایتدم سز دخی
 حقیقت حالن آگاه اولوب ﴿ منوی ﴾ آن زمن بیخبد نه از خود هین هین ﴿
 اول عصمت و نزاهتی بدن کور یکز زنهار و زنهار کنسیدیکزدن کور مرکز که
 ﴿ منوی ﴾ تانچر بد بر شما دیولین ﴿ حتی دیولین و شیطان رجیم سزک
 اوزر یکزه جرات ایدوب غلبه قیامه ﴿ نظم ﴾ چنان ابلیس بر درکامی بود*
 که از احوال شان آگاه می بود* همه طاعات او بر هم نهادند* زاستغفای
 حق برباد دادند* مبر فرمان شیطان و توکل بین* و فرمان بری تورنج
 و ذل هین* مبر فرمان او و شاد دل باش* بکل فارغ ز نقش آب و گل باش*
 خراباتی شو و کلی بر افکن* گذر کن هم ز ما و هم توازن* آه ای دل آگاه
 لله تعالی نه عیب بین اول نه خود بین اول هر نه حسنات که واقع اولور سه
 محض عنایت ربانیه بیلوب حقه شکر قیل والا قدس و طهارتده ملک مرتبه سنه دخی
 نازل اولسک نوری پرتودن بیامد کدنصره هاروت و ماروت کبی چاه مظلم طبیعت
 دوشوب قرب و وحدتدن دور اولور سن و پیر روشن دلدن یوز دوند پروب
 کندیکه کمال اسناد ایدرسک پرتونوردن معجزه رقالور سن مثلاً ﴿ منوی ﴾
 آنچنان که کاتب وحی رسول ﴿ دید حکمت در خود و نور اصول ﴿ انجلین
 اولور سن که قصه سی سبق ایدن کاتب وحی رسول پرتو نور رسالت اولان
 حکمت و نور اصولی کندوده کوردی و عکس جمال محمدی اولدیفن فهم
 ایدمیبوب حقاقتدن ﴿ منوی ﴾ خویش راهیم صوت مرغان خدا*
 می سمر دآن بد صفری چون صدا* کندوسنی طوطیان روضه وحدت
 و بلبلان جنت احدیتدن اولان حبیب خدا ایله هم صوت و هم زبان عد
 ایلدی اول خود مانند صدا بر صفر ایدی یعنی نوای بلبل کوهه عکس ایتدکه
 کره دخی اکامشابه صدا ایشیدیلور فاما اکابلبل دینمز و كذلك بعض صیادلر
 کندولری مرغانه تشبیه ایدوب قرش کبی صفرلر اورر ولیکن مرغاک
 ایتدیککی صفردن مراد لری نه ایدیکن فهم ایتن طائفه مقلده دخی کرچه

مطابق

قیاس المقلد اولیاء
 الله تعالی بنفسه
 و شرح کلامهم

مردان خدایه مشابیه نیکه کلمات سویلر ولکن معناسنی ذوق ایتمز پس
کاتب وحیدن صادر اولان پرتو وحی دخی ذکر اولنان صدا کبی ایدی مجرد
صدا ایسه عین وحی اولمز پس هر تصوف و عرفان دم اورن و نظم و نثر ایله
یو فقیر و نامراد کبی کتابلر طولیدیرن مردان خدادن اولمز در بغ و حیفا کاکه
کندوی بر مرد خدا سایه سنده طوتمیوب بشقه بر آدم اولدم قیاس ایله
واولای آکامک ذوق و شهود و مقتضای حب و دود ایله دریای عشقندن
ساحل کفتاره منتبد اولان درر قدسیه لر بی عربی و فارسی قوتیله تحت
اللفظ نه دیکدر لغت ییلوب وانکله کندوی خلقه صاتوب خوش کشی کینه
ولکن جمیع کتب تصوفی او قوسه مادام که سبوی وجودی دریای عشق ازلی اولان
مردا کله پیوسته اولیه و باده محبتی ایچوب مست اولیه هر کز انلرک کلمات
قدسیه لری فهم اولتمق احتمالی یوقدر ﴿ نظم ﴾ این به تبدیل نفس
اماره ست ﴿ تا شود ماه آنچه استاره ست ﴾ چونکه کردد ز خود تمام آک ﴿ عرف ربه
شود آن که ﴾ چون مس کاز کیم باشد زر ﴿ یا چو قطره که شد زیم کوه ﴾
شیخ خود را چون از صفادانی ﴿ بی حجابی خدا یرادانی ﴾ طوته لم که ای مقلد
﴿ مثنوی ﴾ لحن مرغان را اگر و اصف شوی ﴿ مرغان بوستان الهی اولان
مردان و عارفانک لحن و آواز و اصطلاح و عباراتی و اصف اولمش سن
ولکن اصطلاح بیلدیک نه بی مفید ﴿ مثنوی ﴾ بر مراد مرغ کی واقف
شوی ﴿ مراد مرغ نه چن واقف اولور سن ﴿ مثنوی ﴾ کریا موزی صغیر
بلبل ﴿ اگر بلبله منسوب صغیری او کر نه سن ﴿ مثنوی ﴾ توجیه دانی کوچه
دارد باکلی ﴿ سن نه بیلور سن که اول بلبل کله نه کفتار ایدر و عشق بازلقده
نه کار طوتر ﴿ مثنوی ﴾ و ربدانی باشد آن هم از کان ﴿ و اگر بیلور سک اول
بیلدیک دخی کان و ظن قیلندن اولور مثلا سنک بیلدیک ﴿ مثنوی ﴾
چون زلب جنبان کانه های کران ﴿ دوداغک حرکتندن صاغر لک ظن
و کانی کیدر یعنی بعض کران کوشلر متکلمک جنبش لیدن تخمین ایله
سویلدیکن فهم ایتدم زعم ایدر ولکن تخمین واقعه موافق اولیوب متکلمک
سؤالنه جواب و بر مک لازم کلسه ناچسبان سویلیوب کوشنده صمم اولمیانلر
قتنده مضحک و مسخره اولور پس جذبات رجائیه دن بی بهره و افسرده
دل اولان یخ پاره لک اسماع جانلرنده صمم اولغله نغمات عنادل کلزار وحدت
و کلمات طوطیان اشجار قدس محبتی بهش کتب و رسائنده کورد کلرنده جنبش

ایدن معنای گفتاری فهم ایدم زعمنده اولان صاغر لر کی بونلر دخی کان اول
 کلمات روحیه و نکات الهامیه ظن و حسابانلریله معنای و یروب بلکه نیجه سنه
 شروح و حواشی بازارلر و گاه وزن و قافیه دوزلر و معانی مستقیمه سنی بوزوب
 کندولرک توجیهات ستمیه سنه حل ایدرلر پس تحریرات ظنیله لر اصحاب
 کشف و شهودک مشهودلری اولدقده اول مقلد اصم نه مقوله تخیلات فاسده
 ایندیکی معلوملری اولوب عندالاهالی رسوای ایندیگرین فهم اغزل فیضی
 نه خوب سوبلش ✽ شعر ✽ آنچه طرازد زبان و آنچه نکارد قلم ✽ آن همه
 حرف دغل وین همه نقش دغا ✽ درره ادراک توماند معطل زکار ✽ جمله
 عقول و نفس جمله حواس و قوا ✽ فرقه اشراقیان در رهت آشفته سر ✽ زمره
 مشائیان در رهت افکار پا ✽ دشت طلب بر سراب ریک هوادل نشین ✽ غول
 هوس راهزن افغی ✽ غم جان کرنا ✽ عقل درین گفت و کوفکر درین جست و جو ✽
 قدیم القهقهه قدر جمع القهقرا ✽ علم تو آنجا که شد پرده نشین بطون ✽ هست
 مطالب درست هست دلائل رسا ✽ ایدم بر کسسته نک مرآت قلبی صیقل
 جذبات ایله تصفیه و علوم لدنیسه ایله تجلیه اولمقد قد نصکره فرض ایدم
 که انک تخیلات فاسده سنه بعض ساده دلار بارک الله ای عارف نکته دان
 دیوب صغیر نطقی نعمات بلبلان حقیقته تشبیه اینشلر و جواهر عصافیر کی
 آنک دام ترو برینه دوشمشلر فالما بو خود نماقدن کشدویه نه حاصل بلکه کشدو
 جهلی کشدویه یتر بر بلوک ساده دللری دخی بندنه قید ایدر انک حسن حالته
 شهادت ایدن ارباب ذوق و وجدان کر کدر ایدم بنم روح ✽ نظم ✽
 تو برهان داری تو تقلید مشنو ✽ ازین پس جز که بر توحید مکرو ✽ تو برهان
 داری اندر عین توحید ✽ نمی کنجد سخن اینجا بتقلید ✽ تو برهانی و گفتارت
 بقیست ✽ که جان و دل ترا خود پیش بینست ✽ یکی ره بود چندین اندرین
 راه ✽ بجا غافل ازو کر دید آگاه ✽ کسی آگاه این معنی در آید ✽ که از جان
 دوستدار رهبر آید ✽ پس ای مستمع مستفید چونکه مردان خدا نک کلماتی فهم
 اولمز ایمش ایدم عث سوبلشلر و یهوده یازمشلر دیمه حاشا انلر عث شی
 سوبلزلر جله تحقیرلری الهام ربانی و سوزلری طریق حقه دعوتدر ولیکن
 کتابلرنده اولان دعوتلری طالبان الهی بو کلماتی اشیدوب ✽ ع ✽ این
 شنیدی و بمعویت کوش یاد ✽ و فقیحه نور محبتک آفتابی اولان افضل زمان
 و مرشد اکله تشبث و مرآت قلبی اندن تصفیه ایدوب محمد قبل و قاهه قید

اولمگز و مرشد کاملک تربیه سی مجرد قال ایله اولمبوب ذوق و حال ایله اولدیفن
 بیلکزن و انلری فلیکرده طلوع ایدن نور محبتدن سچیکزن دیمکدر پس پرتو نور
 پیردن آینه قلبی مجلی برعاشق باصفا انلرک کلمات قدسیه لرین اوقویوب دم عیبی
 نفسلریله آتش عشقی مشتعل اولسه انلرک روحانیتلری دخی ذوق ایدوب
 * ع * آب حیوانست خوردی نوش باد * دیرلر و بلکه روحانیتلری کلماتی
 اوقویان مجذوبده بروز ایدوب انک لسانندن اوقویان وعینندن نظر ایدن
 و دروننده چوش و خروش ایدوب نیجه معانی مشاهده قیلن و ابراز اذن
 و یریلدیکی مرتبه کلمات اجمالیه البسه تفصیل کیدیروب شرح و بیان ایدن
 صاحب کتابک کندوسی اولوب سالک مجذوبه روحانیتی ابله ترقی ایتدیر
 و مجذوب مذکور دخی انک قدمی اوزره ظهور ایتش اولور و گاه اولور که
 اوقویان کندودن اکل البسه انک روحانیتی من حیث البروز بوندن تحصیل
 بعض کالات و ترفیع انواع درجات ایدر و اهل کشف و شهود میاننده
 بومعنایه برزات روحیه دیرلر و برزات نفوس کامله به مخصوصدر ولیکن اطوار
 برزاتده تفاوت کثیره و اسرار کونانده تنوعات متوافره واردر مثلاً جله دن بری
 بودر که گاه اولور که نفوس کامله و ارواح فاضله دن جم کثیرک روحانیتلری
 من حیث البروز شخص واحدک تربیه سنه تعلق ایدوب جمیع برزات متعلقیه
 نفس واحده مثابه سنه اولوب جسد واحده اولان نفس متحد به تصرف
 ابتدیکی کبی شخص واحدی تربیه ایدرلر اما برزات من بوره دخی بابودر که
 شخص واحد ده دفعه واحده بروز ایدر و یا خود اعوام عمرندن آخرینه
 وارنجده و یا خود بروقت معینه دکن بطریق التدریج و التعاقب بروز ایدر و یا خود
 روح کامله واحده اشخاص کثیره نک تربیه سنه تعلق ایدوب اشخاص
 من بوره اول روح کامله و یا خود شخص واحد اول ارواح فاضله نک تربیه سیله
 انواع کالات و اطوار حالات و اصناف مقاماتی استکمال ایدوب اقسام علوم
 و مشاهدات و صنوف معارف و ادرا کاتله متفضل و متحمل و اکل کل اولور
 و همچنین اول نفوس فاضله و ارواح کامله نک روحانیتلری دخی بوشخص
 فاضل و فرد کاملدن استکمال ایدوب مثلاً بر برینه مقابل اولان مریای متکثره نک
 بعضنده اولان صور و اشکال الی غیر انتهاییه بر برینه منعکس اولدیخی کبی
 کالات من بوره دخی اول فرد کاملک مرآت قلبندن ارواح مبروره بارزه نک
 مریای نفوسنده عکس ایدوب بوندن انلره و انلردن بوکا لایعده و لایحصری
 عکوس تجلیات الهیه لمعان ایدر زیر تجلیات الهیه غایت و اسرار ربانیه به

نهایت یوقر ابد الایاد ارواح کامله بواساوب اوزره تجلیات سرمدیه
مشاهده سندن خالی اولوب بر کوردیکن بردخی کورمز لوشخص مربوب
خوابه وارسه صحبت والفتی ذکر اولسان ارواح بارزه ایله اولور و مشکن انلر
حل ایدر وجهه سنده بروزایدن حقیقت محمدیه اولوب جمیعۃ الجمعیه روح محمدی
علیه صلوات الله اولور اگرچه کیم ارباب کشف وشهوده برزات مزبوره
مقرر در ولیکن اکثری بونک علمنه واصل و سر برزاته فائز و نائل اولوب بروزک
روز ایدیکن فهم ایتزل بلکه علم مزبور و سرمد کوره فائز اولان حق سبحانه
و تعالی کمال فضل و احسانندن استصفا بیور دینی عباد اصفیاسیدر که اعیان
ادوار جالیه و یا خود اعیان اکوار جلالیه دن اولوب کمال احاطه و وفور قدرت
و شمول حکمت الیه متحقق اولان اکمل کملار در کمال بعض انکمل اعلم ان الشخص
الفاضل والفرد الکامل ربما یکمل الشخص الواحد والاشخاص المتعددة حالة
التعلق بالنشأة العنصرية من غیر ان یفارق البدن الخاص بالخصوص سواء
كانت تلك الاشخاص او الشخص الواحد احياء وامواتا فیستوی عنده الحضور
والغیبة فهذا الکشف من خصائص الوقت الذی تخصصت به ایاہ بتلیم
الله العزیز الحکیم و اشهادہ الحاصل احوال برزات اصحاب مشاهداتک
ذوق و وجدانلرنده امر محقق اولوب شیخ اکبر قدس سره الاظهر فتوحات
مکیه ده و فصوص الحکمه فص الیاسیه ده تحقیق و سمد الدین جویه
وسید علی همدانی واعز نور بحشبه واکل بیرامیه اطوار بروزده چوق
اسرار اظهار بیور و بجزوی کل ایله تکمیل و فرعی اصله الحاق ایچون همت
علیه ایدوب افراد مجموعدن هر بر فرد صورت جمعیه ایله متحقق اولغده
سعی بلیغ ایتسونلر دیو هر بری ابلاغده قصور قوما مشلر در ملافساری
علیه رجه الباری اشبو اییات شریفه فی نه خوب دیشدر * شعر * الان
ارشاد النبوة والهدی * کارشاد اصحاب الولاية والتقی * لتکمیل جزء کله حال
عوده * والحق فرع اصله منه قدیدی * فذلک شأن الكل من حیث جمعه *
لاسماء مجموع الامور مفردا * وهذا لسان جامع لشؤنه * بکلیه فالفرع منها
تعددا * يعود عقیب الانسلاخ جیعها * الی اصلها بالصیغ والحکم ابد *
بان زال اعیان الفروع باصلها * وتمیزها باقی علیها مؤبدا * فافراد جمیع الامور
کأنها * حقیقه روح کامل جامع الهدی * اما بصیرلرنده دیده شهود و قلبلرنده
نور حکمت و دود اولیان غافلار ظن و کمان ایله تخیلات باطله ایدوب ارباب

و جدانك برزائده اولان تحقيقاتن تناسخ و هم ايدوب دور و تسلسله كوتور مشايردر
ايمدي بنم روح كرم چكدن عاشق و طالب صادق ايسك برمرشد كاماله بنده
واثق اولوب انك نور محبتي ايله مرآت قلبى كدورات و هم و كاندن مصفا
و ظلمات چون و چرادن مجبلى ايدوب بعهده كلمات محققينى كوش جان ايله
اصفايه استعداد حصوله كتور و عجب و پنداردن كچوب طريق حقه طالب
واهل درده راغب اول يوخسه سن قنده و اهل مشاهداتك كلماتنى فهم ايتك
قنده آه كيم سلطان ولد بيور مشدر ﴿ نظم ﴾ نرسى اندرين بقبل و بقال *
سراين باز جوى ازده حال * بى چنين حال اكر كنسد دعوى * دانكه
دعوى اوست بى معنى * هر كه اواز سماع مست نشد * وز خوشى و طرب
زدست نشد * منكرش دان اكر چه كرد اقرار * سخنش را بيك جوى شمار *
معنى ديكر اين بوداى جان * هست نورى درون دل پنهان * چيزهارا
بدان كند تميز * نشود زونهان بعالم چيز * نور خود را چو بيند آن جوبا *
ديده باشد خداى را پيدا * معنى ديكران بود كه ولى * هست از معرفت غنى
و ملى * ذات اوسر بمرهمه نورست * زينت جنتست و هم حورست *
سجده كا ملاك شده قدمش * مى دمند نور كبريا زدمش * دانش اوست دانش
يزدان * هيچ منكر بخويش اورادان * فلهذا كاشف انوار اسرار مولانا
خداوند كار قيد بند ظن و كان اولان ارباب حسبانه تمثيل ايچون اشبو خكايتى
ايراد ايدوب بيوررل كه

﴿ عبادت رفتن كر برهمسايه رنجور خویش ﴾

صاغرك شكسته و رنجور اولان همسايه سنك عيادتنه كنسب در يعنى نقل
اولنور كه ﴿ مشوى ﴾ آن كرى را كفت افزون مابه ﴿ بر تواناى پر سر مابه
و برناى افزون مابه بر صاغره ايتدى ﴿ مشوى ﴾ كه ترا رنجور شد همسايه *
كه سنك همسايه كه خسته اولدى ايمدى اى كر عيادت مرضى اكر چه فرض
كفايه در فاما سكا فرض عين مثابه سنده اولمشدر زبرا جار ملاصفكدر
ديوب عيادته ترغيب ايلدى ﴿ مشوى ﴾ كفت با خود كر كه با كوش كر ان *
صاغر كند و كند و يه ايتدى بو كوش كر ان ايله طونه لم عيادته وار مشم
﴿ مشوى ﴾ من چه در بام ز كفت آن جوان * بن اول جوان رنجور لك سوزندن
نه معنى فهم ايدرم ﴿ مشوى ﴾ خاصه رنجور وضعيف آواز شد * على الخصوص
اول جوان رنجور و آوازي ضعيف اولمشدر بن ايسه شد صوته محتاج ايكن

خسته نك گفتار نرم و آواز ضعیف ایشتمك نیجه ممكندر ﴿ منثوی ﴾ ایك
 باید رفت آنجا نیست مد ﴿ ولیکن نه چاره لابد اول خسته نك اوینه وارمق
 و خاطر بن صورمق اقتضا ایلدی نهایت بوکا برتدیر کر کدر مثلاً عبادته
 واروب رنجورك پرستش خاطر نه مباشرت ایتدیكمده ﴿ منثوی ﴾ چون
 بینم کان ایش جنبان شود ﴿ چونکه خسته دود اغنك درنشین کورم
 ﴿ منثوی ﴾ من قیاسی کیم آن راهم زخود ﴿ جنبش ایندن بن دخی کنده من
 بر قیاس طوتم و ظن غالب ايله اكا جواب و یروب یحتملدر که اصابت ایدم
 عادتاً خسته عیادتسه وارلدقده خود خسته به ندر حالك دیرلر بس بن دخی
 مر اسم عبادتی رعایت ایدوب بعد السلام رفق و ملائمت ايله ﴿ منثوی ﴾
 چون بگویم چونی ای محنت کشم ﴿ چونکه ای محنت کش اولان همجوarm
 مزاج شریف و طمع لطیفك نیجه دردم ظاهر حال بودر که ﴿ منثوی ﴾
 او بنخواهد گفت نیکم یا خوشم ﴿ یا بودر که الحمد لله شمدلك رمقدار ایوجهم
 و یا خود خوشجهیم دیسه کر کدر ﴿ منثوی ﴾ من بگویم شکر چه خوردی با ﴿
 بن دخی دیهم که الشکر لله اطعمه متنوعه دن نه مقوله آش برسن ظاهرا ضرراو
 اولان طعامی یجك دکلدر پس مقرر در که ﴿ منثوی ﴾ او بگوید شریفی
 یا ماش با ﴿ اول دخی فلان شریفی و یا خود ماش چور باسنی بیدم دیسه کر کدر
 ﴿ منثوی ﴾ من بگویم صبح نوشت کیست آن ﴿ از طبیان پیش تو کوید فلان ﴿
 بن دخی صحا و عافیة نوش جان اولسون پس اطباء دن حضور کره کلان کیمدر دیهم
 اول دخی فلان طبیب کلور دیسه کر کدر پس اول زمانده جواب باصواب بودر که
 خسته نك قلبیه قوت و یرمك ایچون ﴿ منثوی ﴾ من بگویم بس مبارک پاست او ﴿
 بن دیهم که بارک الله اول طبیبك قدیمی غایتله مبار کدر ﴿ منثوی ﴾ چونکه
 او آمد شود کارت نکو ﴿ چونکه اول طبیب کلدی سـنك کارك نکو و هموار
 اولور زیرا که بالدفعات ﴿ منثوی ﴾ پای او را آزمود ستیم ما ﴿ انك قدوم
 قدمی بزنجیر به قتلشز و بوبله تحقیق ایتشز در که ﴿ منثوی ﴾ هر یکای شد
 شود حاجت روا ﴿ هر قنده کیتدیسه حاجت روا اولور و بالجله صاغر
 انواع فکر و ملاحظه ايله ﴿ منثوی ﴾ بن جوابات قیاسی راست کرد ﴿ بو جوابات
 قیاسیه بی راست ایلدی و بلا تردد عزیمت قیلوب ﴿ منثوی ﴾ پیش آن
 رنجور شد آن نیک مرد ﴿ اول رنجورك حضورینه کیتدی اول نیک مرد
 و مقدا اولان قیاساتی اوزره سلام و یروب ﴿ منثوی ﴾ گفت چونی گفت

مردم گفت شکر ✽ ایتدی ندر حالک خسته ایتدی مدد اولدم صاغر ایتدی
الحمد لله والشکر لله بس رنجور محنت کش صاغر دن مناسبتی یوغبکن شکر
لفظنی ایشند کده ✽ مثنوی ✽ شد ازیں رنجور پر آزار و نگر ✽ رنجور
بوسوزدن پر نگر و آزار اولدی یعنی آزرده دل اولوب صاغر ک شکر دید بکنه
عجبه قالدی و غایت کوجنه کلوب المندن کنندی کنندی یه ایتدی نه غریب
حالد ر ✽ مثنوی ✽ این چه شکرست او مکر با ما بدست ✽ بونه مقوله
شکر در وار ایه بوکشی مکر بزم ابله بددر یعنی قلبنده بزه عداوتی واردر
زیرا عداوتی اولسه بن اولدم دید که اول شکر ایتدی فی الحقیقه اغرب
دکلیدر ✽ مثنوی ✽ کرمیاسی کرد و آن کز آمده است ✽ اگر چه کیم کر بر قیاس
ایتدی ولیکن قیاسی کز اولمشدر ز را شکر می محمدده دیموب یاوه کولک ایلدی
فلاصمعی فاحتنی فهم ایتد بر میوب ✽ مثنوی ✽ بعد ازان گفتش چه خوردی
گفت زهر ✽ اندنصرکه صاغر خسته یه ایتدی نه یدک خسته ایتدی زهر ییدم
نه بسم کر کدر دیدی ✽ مثنوی ✽ گفت نوشت باد افزون کشت قهر ✽
صاغر نوش جان اولسون دیدی خسته نک قهری زیاده اولدی ✽ مثنوی ✽
بعد ازان گفت از طبیبان کیست او ✽ اندنصرکه صاغر ایتدی اطبادن قنغسیدر
اول ✽ مثنوی ✽ که همی آید بچاره پیش تو ✽ که علاج ایچون ملازمت
ایدوب سنک یانکه کلور ✽ مثنوی ✽ گفت عزرائیل می آید برو ✽ المندن خسته
ایتدی عزرائیل کلور یقل کیت هی صاغر کرایسه نه کیت بیلور نه خود طور
ایشیدر انجق کنندی قیاسی اوزره ✽ مثنوی ✽ گفت پایش بس مبارک
شاد شو ✽ ایتدی انک قدیمی مبار کدر شاد و غمدن آزاد اول پس بواسلوب
اوزره یاوه کولیکر ایدوب ✽ مثنوی ✽ کر برون آمد بکفت او شادمان ✽
صاغر خسته قندن طشره کلدی و خندان و شادمان اولوب ایتدی
✽ مثنوی ✽ شکر کش کردم مراعات این زمان ✽ شکر و سپاس و حمد بی
قیاسکه همسایه رنجور ک مر اسم عیادتنی یرینه کتوروب وفق مرام اوزره
مراعات تفقد خاطر ایلدم و کوکلن اله آلوب مهر بانلق ایلدم دیوب مسرت
تامه حصوله کتوردی زهی وهم باطل که اول رنجور آزرده دل انک کلمات
نامر بوطه سندن سم هلاهل نوش ایدوب ✽ مثنوی ✽ گفت رنجور این
عد و جان ماست ✽ رنجور ایتدی بو باطل خود بزم عد و جانمز ایمش
✽ مثنوی ✽ ماندانستیم کوکان جفاست ✽ بز بتلک کیم اول هرزه کووژا رخا

كان جفا ومعدن اذا اتمش پس رنجور و رنجور بن بو كانه ايتسم ديو
 ✽ مثنوی ✽ خاطر رنجور جوان صد سقط ✽ خاطر رنجور يوز در او كاله بد
 و هزار كونا كلمات ناروا قصد ايديجي اولدي بوبله ديو كه ✽ مثنوی ✽
 تا بپغماش كند از هر غلط ✽ حتى صاغره هر غلط و منوالدن خبرل كوند ره
 وای خربد كوخسته حالی بويله می کور يلور عداوتك دخي وارا بيه بوز مانده می
 اظهار ايلدك ديوب سو زينه لابق آجي جوابلر كوند ره زيرا خسته مزاجي
 زياده تنك اولور و فساد معدده سي دكه طعمای هضم ايتديكي كبي دكه سوزنه
 تحمل ايتمز با خصوص كرا كا بو قدر كفتار دل آزار سو بيلكه رنجورك دماغ
 معتلى دخي زياده مختل اولوب صاغره انواع شتومله مجازات ديلدي مثلا
 ✽ مثنوی ✽ چون کسی که خورده باشد آتش بد ✽ چون يكسنة كه بد طعام
 يمش اوله معدده سي قبول ايتيوب في الحال ✽ مثنوی ✽ می بشير اند داش
 تاقى كند ✽ كوكلنى بولاندير حتى قى ايدر فاما معدده سي قوتلو اولان كسنة يه
 دكه طعام غليظدن غشيان كلز ونوع ماغشيان دخي كلسه قوه هاضمه سي هضم
 ايدوب استغراغ ايلز پس بعض يكسنة دخي خلقدن طبعنه ناملايم بعض
 كفتار نا هموار استماع ايتد كده تحمل ايده ميوب انكه مجادله و مقابله ايتسي
 صحيح الاخلاق و صاف درون اولديغنددر زيرا تركيه نفس ايلسه او مقوله يي
 سهولت ايله هضم و غيظنى كنظم ايدوب بندخى كا مجازات ايديم قيدينه
 دوشمن دى شكيم ديمش لرد ✽ بيت ✽ خواهى كه ترار تبارار رسد ✽ بپسند
 كه كس راز تو آزار رسد ✽ پس درياد دل اولوب حافظك ✽ بيت ✽ وفا كنيم
 و ملامت كشيم و خوش باشيم ✽ كه در شريعت ما كافر يست رنجيدن ✽ بيتك
 مفهوميله عمل ايدردى كما قال ابوطالب المكي قدس سره (لا يظهر الحلم في النفس
 الا عند تركيتها عن دسايس الصفات الذميمة وانسلاخها عن صفة الشيطنة
 والسبعية والمماراة وتبدلها بالطيب طمانينة وبالفضاضة ايناء وبالخشونة رفقا
 فكلما ظهر ممارو مجادل بصفة الغضب وصال على من تركت انفسهم
 من صفات الشيطنة قابل نفسه بقلبه ليندفع بتور قلبه ظلمة نفس الممارى وترفع
 الوحشة وتطفي نار الفتنة وقد علمنا الله الاهتداء الى هذا الخلق بقوله خطابا
 لنبية صلى الله عليه وسلم (ادفع بالتي هي احسن فاذا الذى بينك وبينه
 عداوة كأنه ولي حميم) والمرآء في النفس من الغل وانغل المنافسة بين المشاكين
 في مرغوب ومن ذابت نفسه بنار الزهادة في الدنيا لم يبق عنده منافسة في حظ

مطبـــــــــــــــــع

في الحلم والغضب
 وكنظم الغيظ
 وتفسير الكاظمين
 الغيظ والعافين
 عن الناس

عاجل من جاه و مال) قال تعالى (ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين) وفي الخبر (من ترك المرآة وهو مبطل بنى له بيت في ربض الجنة) ومن ترك المرآة وهو محق بنى له في وسطها ومن حسن خلقه بنى له في اعلاها ومن تملك غضب النفس وغلب شيطانه وشيطان اخيه وتبدل الحلم بالغضب والمدارة بالمارة فهو من الاقرباء) الحاصل عند الغضب قلبه اولان دم حر كته كلوب ظاهر جلده سرايت ايدر پس اگر غضب ايتديكي شخص قوت ومكنته كندنيك فوقته اولغله اخذ انتقامه اقتداري يوغيسه ظاهر جلدنده اولان دم قابنه فرار ايدوب انده مجتمع اولغله غضوبه حزن وهم حاصل اولور وشويله كه غضب ايلديكي شخص كندنيك مادوني وقوت وقدرته كنديدن ضعيف اولور سه انتقامه قادر اولديغيمون دم قلبي خروشه كلوب شده حرت وكال قوه تحصيله ايتكمكه بياض ورقتي كيدوب غليظ اولور وجهت غلوي طلب ايدوب غضوبك عروق وضواري متفخ اولوب بوييني طمسارلي اوقلاغويه دوز و اثر حرت دم وجهته تأثير ايدوب يكافلري قزارر پس بومرتبه يه وارد يغي كي نار غضب اختيارين حرق ايدوب مغضوب عليه ي شتم وضرب و ياخود قتل ايله حدود الله دن تجاوز ايدر و اگر غضب ايتديكي قوت وقدرت وحكم ومكنته وهرمرتبه ده كندى ايله متساوي ايسه اولدم متهييج بين الانقباض والانبساط متردد اولوب گاه بطش وعنف كوستر و گاه منقبض اولور و بعض غضوبلر اول محله انتقباضني دفع ايدوب ميوب عيادا بالله اويكه سني بر مظلوم وبني كنهان آلور وشول كسنه كه مقدوره راضي اوله حلم ومداراة انك خلقي اولوب اندن غضب منبعث اولمز و بن انتقام الامادم ديومنگد و محزون اولماز وصاحب رد دخی اولماز يعني تيز خشم اولغله مغضوب عليه قصد انتقام ايتز وقبل حصول الحلم تحلم ايلوب متهييج اولان نار غضبي علم ايله دفع ايدوب ماء حلم ايله سوينديرر زيرا علم علم برافراشته اولدقده قلب قوت بولوب نفسه سكونت كلور و دم قلب مقرنه عودت ايدوب ناري منطفي اولور خبرده وارد اولمشدر كه بركون يحيي بن زكريا عليهما السلام عيسى عليه السلام دن سوال بيورديلر كه ياروح الله دنساده و آخرته جله دن اشدنه در كه اندن كوج برنسنه اوليه عيسى عليه السلام بيورديلر كه غضب الهی دن اشد برشي دخی بو قدر يحيي عليه السلام ابتد پس عباد ضعاقي غضب الله دن خلاص ابدن نه در عيسى بن مريم عليه السلام بيورديلر كه

ترك غضبدر حقا شجاع و بهادر اول كسسه در كه غضبه غالب اولوب
 نار حدن سو بندره و غضب قائم اولديغي حالد كورسه اوتوره و اوتور ركن
 واقع اولور ايسه يا توب لاحول اوقويه الحاصل نار غضبك اطفاسنه سعي ايله
 كما قال عليه السلام (ان الغضب جرة من النار الم تر الى حرة عينية و انتفاخ
 اوداجه من وجد ذلك منكم فان كان قائما فليجلس وان كان جالسا فليضطجع)
 آه اي زبون غضب اولان كراه اكر چه كيم سن آخردن انتقام الدم ظن
 ايدرسك خبرك يوقدر كه تابع شيطان اولوب كندى جانكه انتقام ايدرسن
 ابوهريره رضى الله تعالى عنهدن مرويد رك بركون يار غار شفيق اعني
 ابو بكر الصديق رضى الله تعالى عنه بر مجلسده حبيب خدا عليه من صلوات الله
 الا زكى ايله اوتور ووب صحبت ايدركن اتفاقا خار جدن بر كسسه كلوب
 ابو بكر صديقه انواع كلمات ناروا ايله دشنامه بشلدى ابو بكر الصديق تحمل
 و سكوت ايدوب خير و شردن بر شى سو يلدى حضرت مقدس نبوى دخی
 اول شخص غافلگ شتومن و ابو بكر سكوتى كوروب تبسم بيورلردى وليكن
 اول شخص كستاخ شتومن تكرار واضف گفتار ناهم وار ايله حد دن تجاوز
 اتمكله ابو بكر الصديق رضى الله تعالى عنه تحملدن قلوب اول بى ادبى
 آزاره مباشرت ايتد كده بشرة مبارك رسالت پناهه نوع ماتيغير كلوب
 فى الحال مجلسدن كيتديلر يار غار شفيق صديق صديق دخی رسول عليه السلام
 بوجاهله ذهاندن متنبه اولوب اثر شريفنه اقتفا ايلدى و بى در رسان
 اولوب قدم پا كنه يوز سوردى و ايتدى يار رسول الله عليك صلوات الله شخص
 من بور بكا شتم ايدركن تبسم بيور ووب بو عبد صادق كزرد جوابه متصدى
 اولدقده مجلسدن قلوب آفتاب جمال كز پرده افتراقه چكديكز بنم جانم سكا
 فدا اولسون بونك سى نه درديدى رسول عليه السلام ايتدى اي صديق
 عتيق و صديق شفيق مادام كه سن اذابه صبر و تحمل ايله سكوت ايدركن
 امر حقه بر فرشته كلوب اول دل آزاره سنك طرف كدن جواب و بى يوردى
 چونكه سن دخی غضبه كلوب قصد انتقام ديلك اول ملك كيدوب شيطان
 كلدى انبىا عليهم السلام ايسه شيطان اولان مجلسده اولز اكابناء بندخى
 قلوب كيتدم سى بودر بيورديلر پس خير اخلاق اولدر كه جور و ستم
 و دشنام و شتم ايدنلرك جفا سسه تحمل و سيئه سنى عفو ايله سن كما قال
 عليه السلام (الا ادلكم على خير اخلاق اهل الدنيا والاخرة من وصل من قطعه

وهما عن ظله واعطى من حرمه) وقال على الله تعالى عليه وسلم (ينادى مناد
يوم القيمة الامن كان له على الله اجر فليقم فيقوم العافون عن الناس ثم تلا
فن عفا واصلح فاجره على الله) پس حلم واناءت وصبر وملايت اليه اطفاء نار
غضب وشدت وبد كورك سيناتني عفو ومغفرت ايلك اعظم ار كان اخلاق
حسنه دندر كما قال عليه السلام لاشج بن عبد القيس (ان فيك خصلتين يحبهما
الله تعالى الحلم والاناءة) پس بد كويه مقابله في طعام بدى قيمته وكظم غيظي
هضمه تشبيه ايدوب مولا نا خداوند كار بيوررر كه * مثنوى * كظم غيظ
ابنت آنا في مكن * كظم غيظ بودر آني في ايمه * مثنوى * تابيا بي در جزا
شـيرين سخن * تا كه جزاده شـيرين سخن بوله سن كما قال تعالى في سورة
آل عمران (وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض
اعدت للمقين الذين ينفقون في السراء والضراء والكاظمين الغيظ والعافين
عن الناس والله يحب المحسنين) معلوم اوله كه وسارعوا جله سى بوايت
كر يمهك ما قبلنده اولان اتقوا جله سنه معطوفدر و بعضيلر بلا عاطفة سارعوا
قراءة ايتشلردر ومصاحف شاء ماينده واو اوليوب سارعوا قراءت ايدن انلردر
ومعناى مسارعت بركارك فوت اوله سندن خوفله اول كاره بلا توقف
مبادرت ايتكدر و سرعت ايله عجله متقارب المعاندر و لكن بينلرند ه فرق
بودر كه سرعت بركاره وقتنده واول امر ك شرطيله شتاب ايتكدر مثلا امر
مزبور و قئدن تأخير اولنسه ناپسنديده اولوب مؤخره تقصير
ايتدى ديرلر اما عجله برامره وقتي كلمدين و شرطى برين بولمدين
مبادرت ايدوب اول شى على وفق المرام حصوله كلامكده عجله
مذمومدرا كابناء (العجلة من الشيطان) بيورلشدر پس ترك عجله ايدوب
امر مزبورك وقتنه ترقي اولنقى پسنديده اولوب اكانات و سكونت ديرلر
فلهدا (التأني من الرحمن) بيورلشدر و غيظ غضب كامنه ديرلر و كظم في الاصل
مخرج نفسدر كما يقال فلان يكظمه اى حبس النفس پس كظم سكون ايله تعبير
اولوب كظم غيظه ديمك غضبى حبس ايتدى يعنى سكون ايله سكوت ايدوب
مقتضاي غضب ايله سوز سويلدى ديمك اولور وحق سبحانه وتعالى بوايت
كر يمه ده وسوره حديدده (وجنة عرضها كعرض السماء والارض) قول
منيفي ايله جشك عرضنى افراد بالذكر بيورديغنه علمنا كنه بيان ايدوب
ديملر كه ظاهر اهر شيك مقدار عرضي كه بيان اولنه طولى اندن زياده اولمه سى

مطلب
الفرق بين السرعة
والعجلة

مقرر در پس چونکه عرض جنت عرض سموات و ارض کبی اولجیق
مقدار طولی الیهدن غیری کسنه بیلز دیمکدر * مرویدر که بآیت کریمه
قراءت اواند قدہ برکسنه رسول علیه السلامه ایتدی یار سوا الله بهشت
برینک و سمعت بهناسی سموات و ارضین عرضی کبی اولجیق پس دوزخ
قنده اولور خضرت رسالت پناه بیور دیلر که (سبحان الله اذا جاء النهار
فاین اللیل) قتاده رضی الله تعالی عنه روایت بیور مشلر که بهشت بالای هفت
آسمان و دوزخ زیر هفتم طبقه زمینده در بونک تحقیق بالدفعات تفصیل
اولنمشدر و حق سبحانه و تعالی بآیت کریمه ده متقبلرک تعداد اوصافنده
ابتدا سخاوتی ذکر ابدوب جود و سخا بهیمة اخلاق مؤمنین و زینت افزای
دین اولدیغنه اشارت بیورلمشدر و درجات سخا دخی بوندن اقدم برقاج
محمده بیان اولنمشدر و تکراره حاجت قالماشدر و مراد اولتان بومحمده
فضیلت کظم غیظی بیاند رک رسول علیه السلام بیورمشدر (ما تخرج عبد
جرعة افضل اجرا من جرعة غیظ کظمها ابتغاء وجه الله عز و جل و من
کظم غیظا و هو یقدر علی انفاذه ملاء الله امنا و ایمانا) و قال علیه السلام
(رأیت قصورا مشرفة علی الجنة قلت یا جبریل لمن هذه قال للکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین) پس اول جلیل و جبار و کریم و ستار
و رحیم و غفار علیم پاک دان و مهربان کاردان جل جلاله و عظیم کبریاء
عباد مؤمنینی هزاران لطافت و خطاب کرامت الیه نوازش و مرحمت و طریق
مستقیمه دلالت و کندی جاننده اولان راه عزتی اشارت ایدوب و سار عوا
خطاب الیه بیورر که ای مؤمنین اتقیامسارعت ایدیکنر بکزدن اولان مغفرته
و فراخی بهناسی بهنای سموات و ارضین قدر و اسع اولان جنته که متقبلر
ایچون احضار اولنمشدر انجیلین متقبلر که سراده و ضراده اتفاق فی سبیل الله
ایدلر و خشم و غضبلر بنی کظم و هضم ایدیجیلر و مر دملرک صوچنی عفو
ایدیجیلر و حق تعالی محسنلری سور ای دل آگاه برخوای (و السابقون السابقون
اولئک المقر بون) درکار و برخوردار اولانلر مسارعت الیه مسابقه ایدنلر و
پس بنده یه لازم اولان بودر که سد راه حقیقت اولاندن نفسنی تخایص ایدوب
ماسوایه قید اولیه و بر مصداق (نجا الخائفون) ترک هستی قیلوب سابقلره ملحق
اوله که اندوه فرقتدن قور قیلوب سر امنیه سنی بالین امنه قویوب پستر قریده
راحت اوله اگر چه سابقلره لصوق و سبکیارلره لحوق امر غریب و مثلاً

کجشکک باز ایله هم پرواز اولمشی و مزینک اسب سوارلر ایله رفتار ایتسی کپی
 کار عجیبدر زیر قلب فرسودک نام و افتخار و راه مقصودک نیک و عار ایله
 برغبار ایکن صحبت مر دان و رفاقت سابقان آرزوسی امر محالدر امانده
 لیاقت یوق دیوب یولدن قاله و قلبدن رفع ماسوا ایدوب کندیکه دون
 همت اوله نیکیم دیشلدر ❦ شهر ❦ پای بردیانه و بردوز چشم از نام و نیک *
 دست در عقبی زن و بر بند راه فخر و عار * کر چه بودر زاد باید تاج داری
 روز حشر * باش چون منصور حلاج انتظار تاج دار * آهای دل مسکین راه دینک
 روند کانی کونا کوند کیمسی قدم و کیمسی پای ندیم ایله کیدر و کیمسی قدم هم
 ایله دنیادن آخرتی بر قدم ایدر پس عابدلر قدم ایله کیدوب ثوابه ایریشور
 و عابدلر ندیم ایله کیدوب رحمته قاوشور و عارفلر هم ایله کیدوب وصلته یتشور
 فلهذا حق جل و علا دخی سباق آیتده (واتقوا النار) قوی ایله عبادنی نخویف
 ایدوب کنهاندن پرهیز ایدیکز کیم آتشدن نجات بوله سز و آنسکله اقتصار
 ایتیموب طاعت قیلدیکز کیم جتنه کیره سز یوردی زیر امدام که دوزخدن نجات
 بولمیا سن جتنه داخل اولما زسن وجتنه داخل اولدقچه فردوسه نائل اولما زسن
 پس دوزخدن نجات و دخول جنات اتفاق مال و کظم غبط و عفو و احسانه
 مشروط اولمیه سه مؤمن محسنلر دخی شروط مز بوره بی یرینه کتوروب
 جنات و غفرانه مسارعت قیلدیلر یعنی کیسه و جود ده اولان نفود عمری
 طاعات ربانیسه متاعنه صرف ایدوب محبت الهیه ایله بدل و جود ایتدیلر
 و وجودلر بی جله ذنوبدن اعظم بیکله زلات ناسدن کچوب خلقک جفا
 و اذاسنه بویون و یروب بلکه کمال صبر و تحملاری مرتبه رضایه ترقی ایتیکله
 ناسدن کلن اذابی جان ایله استقبال ایتدیلر و جله نیک سیئاتنی بطریق الموعفو
 ایدوب بویکسندن بکار بر زمان شو مقوله بر اذا اصابت ایدوب بندخی اندن
 کچمش ایدم دیو خاطره قیدندن دخی قور تیلوب کلنله فراموش ایتدیلر
 اما مجرد عفو و محو ایله دخی اقتصار ایتیموب هر برسیته مقابله سنده هزار
 و هزار لطف و احسانلر ایلوب اوصاف الهیه متصف و اخلاق ربانیه
 ایله متخلق اولغله مرتبه محبوبه نائل اولوب حق سبحانه و تعالیدن (والله
 یحب المحسنین) کلامن ایشیدوب سعادت سرمدیه ایله مشرف و مکرم
 اولدیلر * بیت * کجی که ظلم اوست عالم * ذاتی که صفات اوست آدم *
 پس قصه سی سبق ایدن مرد رنجور ذکر اولنان اخلاق حسنه دن بی بهره

اولوب تزکیه نفس اتمام کله قلبی امراض بشریه ایله تختل اولدیغیچون
 مولانا خداوند کار پیوررلر که ﴿ مشوی ﴾ چون نبودش صبری بیچیداو ﴿
 چونکه رنجورک صبر و تحملی یوغیدی گفتار اصمه تنکدل اولوب ایتدی
 ﴿ مشوی ﴾ کین سک زن روسپی خیر کو ﴿ که بوجبه زن خیر کلب قتی
 ﴿ مشوی ﴾ نابریزم بروی آنچه گفته بود ﴿ تا اول سوزلریکه خسته ایکن بکا
 دیمش ایدی اول صاغرک اوزرینه دوکم یعنی سه زلینه کوره جواب و یروب
 مجازات ایدم ﴿ مشوی ﴾ کان زمان شیر ضمیرم خفته بود ﴿ زیرا که اول
 زمان شیر ضمیرم خفته و شکسته ایکن قوت ناطقه من نهفته و لج و جداله طاقم
 کسسته ایدی هیچ اول بدکونک بوجفا سینه تحمل اولتسونمی ﴿ مشوی ﴾
 چون عبادت بهر دل آرا میست ﴿ چونکه عبادت مرضی قلبی تقویت
 و خاطری تسلیت ایچون ایکن غریب نماشادر که ﴿ مشوی ﴾ این عبادت
 نیست دشمن کامیست ﴿ بوخود عبادت دکل دشمن کاملقدر یعنی کرک
 مقصودی عبادت ایله تسلیت قلب اولمیوب بلکه بنی محنت و بلاده کوردیکندن
 تحصیل مسرت ایدوب مرادی اوزره اظهار عداوت ایدی ﴿ مشوی ﴾
 تابیند دشمن خود را نزار ﴿ حتی کندینک عدوسنی زار و زار کوره ﴿ مشوی ﴾
 نابکیرد خاطر زشتی قرار ﴿ تا که اول بدخواهک خاطر زشتی قرار طوته پس
 بنی بووجهله خسته و شکسته کوردکده بردخی اغاقت بولمز دیوب قلیند
 مضمر اولان عداوتی گفتارینه کتور بکا بوقدر زبان دراز قلقل ایلدی دیو
 صاغره آزار بسیار ایلدی ایمدی ای دل مسکین و نفس غفلت رهین سن
 دخی کوش کرانکدن بنده پندار و کانی رفع و ازاله ایدوب قصه دن حصه دار
 اوله سن که اول کران کوشک و هم باطلی کبی ﴿ مشوی ﴾ پس کسان کا بشان
 زطاعت مکرهند ﴿ چوق کسنه لر وارد که طاعتدن کراهلردر مع هذا
 ﴿ مشوی ﴾ دل برضوان و ثواب آن نهند ﴿ قلبی اهل طاعانه اولان رضوان
 و ثواب اوزرینه قورر یعنی نفسلری اخلاق سیئه ایله پراولوب بی معنی صورت
 و مجرد رسم و عادت و بلکه سمعه و اراءت ایله رکوع و سجود و قیام
 و قعود ایدوب نعمت عمری انواع مخالفاته صرف ایدرکن برخوای
 (و هم بحسبون انهم بحسنون صنعا) بز اوقات خسته بی تعدیل ارکانی
 ایله ادا ایده یورز دیرلر ولیکن نفسلرینی سائر فشا و منکر دن نهی ایتمیوب
 کندولری عبادت ایدر زعم ایدوب بر موجب (زین لهم الشیطان اعمالهم)
 نفس و شیطان دخی غفلت و جهالت و حقه انواع معصیت و مخالفت و عباد

اللهم اصفنا ظلم واذيت اليه اولان اعمال مغشوشه لرینی کندولره مستحسن کوسترمکله
بریه ده سرانی آب وهم ایدن ظمان ورنجوره جواب باصواب ویردم زعمده
اولان کوش کران کی بونلردخی اول صورت طاعتده اولان معصیتلری بطش
الهییدن کندیلره نجات ویررامنه سن و ثواب و رضوانه نائل اولورزملاحظه سن
ایدلر ولکن میدان عرصاته واروب وزن اعمال اولندوقده برغواي (حتی اذا
جاءه لم یجدہ شیئا ووجد الله عنده فوفیه حسابه) سوء معاملہ لری مقابلہ سنده
عقوبت بواوب غضب الہی به مستحق اولورل زیرا (واللہ علیم بما یفعلون)
خواسنجہ هرکسک ایشلدیکنه حق تعالی عالمدریس بو وجهله طریق
طاعتدن کم کشته اولانلر ثواب و جنت امنیه سن ایتک وهم باطلدر آه ای همدم
نسیم جال و حدت برغواي (حسنات الابرا سئيات المقر بین) بوییت شریفده
منکوش کوش جان عاشقان اولغه لایق برمعنای فائق دخی بودر که طاعت
و عبادت لرنده مشتهیات نفسانیه دن اولان ثواب و جنان و حور و غلمان قیدنه
بند اولان ارباب محبتک قلبلری حب ذات احدیتدن غیره التفات ایتدکلر یچون
طاعات مز بوره موصل ذات اولیوب راه وحدتی بتور مشلردر زیرا (فمَن کان
یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا) خواي کریمی
اوزره تجلی ذاتک حصول و قرب وحدتک وصولن رجا ایلان عشاق الہی
وعارفان سبحانی سرا و علائیه اعمال حسنه لرنده نفسلرینه نظردن ورؤیت
اعواضدن قلبلرینی تنزیه ابدوب حقدن غیره التفات ایتزل و فردہ وصولی
فردیتدن غیری الیه اولمادیغیچون حق الیقین مشاهدہ ایتمکله قلوب مقدسه لرین
حدتاندن منفرد قلوب غیره التفات شرک ایدیکن یلورلر کما قال سهل النسری
قدس سره (ان الله تعالى بین فی هذه الآیة ان ما یكون من الاعمال الصالحة
خاصة لوجهه یصیر خالصا عن اشارة الاغیار وان یخطر بقلب العامل ذکر
الاشیاء الحدائیة فی مباشرة العمل یكون شرکا وای شرک اعظم من ان بری
لنفسه قیمة عند مباشرة العمل لله فیذبحی ان یتفرد بقلبه وسره و خاطره
عن ان یكون له نظر الی وجوده بل یكون فانیا بحقیقة الفناء فی بقاء الحق * پس
طاعاتده حقدن غیره التفات اخروی دخی اولورسه عند المقر بین سیئہ دن
اعتبار اولندیسہ مطلع آفتاب انوار یقین مولانا محمد جلال الدین قدس الله
رسمه بیورلر که ﴿ مشوی ﴾ خود حقیقت معصیت باشدخنی * حقدن غیره
التفات الیه اولان عبادت خود معصیت خفی اولورلر زیرا حب ذاتیتدن غیر یسی

مطلب
تحقیق فی بعض
اسرار صلوٰۃ

ارباب محبت میاننده شرك خفیدر اما عشاق اصغیادن غیره اومه وله طاعات
 معصیت اولدیغی مبین دکلدر زیا ✽ مثنوی ✽ بس کدر کا ترا نو پنداری صفی ✽
 چوق مکر طاعات معشوشه واردر که سن انی صافی زعم ایدرسن مثلاً ✽ مثنوی ✽
 همچو آن کر که همی پنداشتست ✽ کو نکوی کرد آن بر عکس جست ✽
 اول کر کبی که ظن ایتش ایدی که رنجوره اول ایلک ایتشد ر حال آنکه اول
 بر عکس ظاهر اولدی و قیاسنه مخالف چیقدی یعنی خیال فاسدی اوزره
 ✽ مثنوی ✽ اولشسته خوش که خدمت کرده ام ✽ حق هم سایه بجا آورده ام ✽
 اول کران کوش خوش اوتور مش که خدمت ایلشم و حق جواری یرینه
 کتور مشم اما غافل و بی خبر که ظن فاسد و زعم کاسد نه او یوب ✽ مثنوی ✽
 بهر خود او آتشی افر وخته است ✽ در دل رنجور و خود را سوخته است ✽ صاغر
 کندون اوتوری دل رنجورده بر آتش شعله لندر مشدر و کندویی اول آتسه
 یاقشدر پس سمعه و اراءت ایدنلر دخی صاغر کبی ظنون باطله به دوشوب طاعات
 مکرده لری سبب دخول روضه رضوان و موجب وصول حور و غلمان او اور
 قیاس ایدرلر خبر لری یوقدر که ریاسی نفاق و شرك خلاق اولوب کندو ابله
 کندویی نار حرمانه یاقشدر و همچنان عاشق جمال سبحانی زمره سندن عد
 اولنان بعضی سالک لر حدثانه محبت ایتکله کندویی نار فراقه یاقشدر پس ای
 طالبان روضه رضوان و ای عاشقان جمال بزدان ✽ مثنوی ✽ فاتقوا النار
 التي اوقدتم ✽ اتقوا ایدیکز شول نار خذلان و آتش حرماندن که ایقاد ابلدیکن
 و قلبیکزی ماسوا به قید ایدوب ✽ مثنوی ✽ انکم فی المعصیه ازددتم ✽ تحقیقا
 سز معصیتده عملی زیاده ابلدیکن یعنی عبادتی خالصا اوجه الله ایتوب خیر
 محبت اغیار ابله سکران و قربان حدثاندن جنابت معنویه ابله ملوث ابکن ماء
 خلوص ابله غسل ایتدین صلوته قریب اولوب انی سبب وصول قرب رحان
 زعم ایتدیکز و حق سبحانه و تعالینک کتب کریمده اولان اشبو نهیدن منتهی
 اولوب معانی بطونیه سندن نسبه فهم ایتدیکز کما قال تعالی (یا ایها الذین
 آمنوا لاتقرءوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون ولا جنبا الا عابری
 سبیل حتی تغسلوا) زیرا صلوة مؤمنک معراجی و مناجاتنک میقائدر پس
 حق جل و علا بیورر که یا ایمان ادعاسن ایدن قوللرم سز اتباع شهوات و انواع
 غفلات ابله سکاری اولدیکن حالده صلوتده واصل قربت اولامز سز حتی
 صلوتیکزده نه دبدیکز و نیچون و کیمکله مناجات ایتدیکز بیلمنجه برخوای

(فویل للمصلین الذینهم عن صلوتهم ساهون) سرساهی حکمندہ سر مثلاً
 اللہ اکبر قول کرزدہ معنای اکبر فهم اولنسه الله تعالى هر شیدن اعظم واجل
 اولدیغن حق الیقین یلوب فی تلك الحالہ قلبکرزدہ شیء آخرک عظمی اولرندی
 وبوحالک علامتی اولدرکہ ذکر الله ایلہ کوکلده شیء آخرک ذکرنی برلمیه سن
 ومحبث الله ایلہ ماسوانک محبتی رفع اولوب طلب حق ایلہ غیرک طلبی قلبیه زیرا
 حق تبارک وتعالی احد وواحددر جمیع صفاتندہ شرکت قبول ایلز والا قولکده
 کاذب اولورسن زیرا اثناء صلوتده اولان جمیع حرکات وکلمات اسرار رجوع
 وعروجدن برسرہ اشارت اولوب مقام بشریتدن حضرت ربو بیتہ معراج
 ایدرسن پس اگر اسرار مزبوره و اشارات مذکورہ دن غافل اولورسک سکران
 کبی اولوب صلاتکدن قربتہ نائل اولرسن اکابناء کہ قربت شرط سجود ایلہ
 مشروطہ در کما قال تعالی (واسجد واقرب) پس اوصاف وجودک مر کبندن
 تنزل ایدرسک رفر جودک محمولی اولوب قاب قوسینہ ارتقا ایدرسن
 واوصاف وجود ربانی ایلہ متصف اولوب وجان کوز یله جمال وجلال احدیتی
 مشاهدہ قیلوب بعد الشہد اولان سرشهودی بیاورسن وكذلك ملائسة
 دنیای دنیہ دن اولان جنابت بعددن آب توبہ واثابت وصدق طلب وخلوص
 نیت ایلہ غسل ایدوب قدم ظاهر شرعہ طریق اوامر ونواهی اوزرینہ عبور
 ایتمدیکہ صلوتده حقہ تقرب ایدہ مزسن وقال بعض الحققین ومعناها فی البطن
 السابع المخصوص باللطيفة الخفية ينبغي ان يفهم المجذوب الواصل الى غيب
 الحق المحيط بالغيوب ان الله ينادي قوی لطيفة لهم الخفية المؤمنة بقوله تعالى
 (وهو معكم انما كنتم) ان لاتقربوا حضرة النقطة الذاتية وهم سکاری من خیر
 المعية وقت التجلي الذاتي الذوقی (حتی تعملوا ماتقولون) فی وقت لا یسعه ملک
 مقرب ولا نبی مرسل ولا یغلبنهم معية المعية (ولا جنبا) عندهم اساس حقيقة لطيفة لهم
 الخفية الذوق الصرف (الا عابری سبیل) فی بیت الله الحرام وحوله علی من کان
 معه شم من الحظ للاغتنسال (حتی تغتسلوا) بماء الذکرا اعظم المنورنون نورہ بنور
 النقطة الذاتية المنور لالاف الازل والابدو یصح عنهم التوجه فی الصلوة الحقيقية الى
 قلبه وجه الوحدة فی الکثرة ویا منوا من غلط الاتحاد والحلول وتؤمنوا بما قال
 تعالی (ومن دخله کان آمناً) وبقوله (ولله المشرق والمغرب فایما تولوا فثم
 وجه الله) ﴿ عطار ﴾ چنین کن کر کنی اینجا نمازت * ازین شب افتی یکدم
 از فرازت * سجود خویش کن اندر فراغت * اگر داری چو مر دان اشتیافت *

نماز آنست که بخارا ز بینی * یقین عین العیان را باز بینی * نماز زاهدان
 بهر ثوابست * اگر چه اندر آخر بس جوابست * نماز صادقان راز الهست *
 نماز عاشقان دیدار شاهست * نمازی کان نماز عاشقانست * چه جای فهم
 و وهم جسم و جانست * بجا آرد بجای اینجای آورد * بجز آنکس که باشد
 صاحب درد * ایدمی بنم روح صلوات و طاعاته بوقدر اسرار و افره
 و مراتب منکثره اولوب عن خلوص اولیان صلوة عند التحقیق صلوة مقبواه
 اولدیفیکون خبرده وارد اولشدر که ✽ مثنوی ✽ گفت پیغمبر بیک صاحب
 ریا ✽ حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله اهل ریا دن برسنه استیناف
 صلوته امر ایدوب بیوردیلر که ✽ مثنوی ✽ صل انک لم تصل یافتا ✽ نماز قبل
 تحقیق اسن نماز قتلک یافتی یعنی حضور رسالت پناهنده برکسنه نماز قیلوب
 سلام و یرد کدن صکره رسول علیه السلام انک نمازین دوندروب (قم صل فانک
 لم تصل) بیوردیلر پس شخص مصلی ارکان صلوته تفصیرات ایلدم قیاسیه
 تکرار اقامت ایدوب استیناف صلوته مباشرت وارکان و واجباتنی رعایت
 ایلوب شمدی صلوتی برینه کتوردم زعم ایلدی حضرت سید الانبیاء علیه
 من صلوات الله الازمی بیوردیلر که (لا صلوة الا بحضور القلب) پس صلوة نیت
 خالصه و حضور قلبه تمام اولدیه ✽ مثنوی ✽ از برای چاره این خوفها ✽
 بو خوفلرک چاره سندن اوتوری ✽ مثنوی ✽ آمدندر هر نمازی اهدنا ✽
 هر بر نمازده اهدنا کلدی یعنی (لا ینم الصلوة الا بفاتحة الكتاب) مصداقجه اوقات
 خسته نکر کمانده قرأت سوره فاتحه واجب اولوب (اهدنا الصراط المستقیم)
 دینک لازم کلدی بومعنایه که ✽ مثنوی ✽ کین نمازم را میامیز ای خدا ✽ با نماز
 ضالین و اهل ریا ✽ ای خدای متعال سن مدد و اعانت ایدوب سکا تخصیص
 اولتان عبادتمی اهل ریا و ضالین نماز نه فارشدرمه آه ای خلوص و طوبت ایله
 عاشق جمال و حدت اولان ارباب محبت سوره فاتحه نیک براسم شریفی دخی
 مفتاح الجنه در ابواب جنت خود سکر در و هر بر قیونک فقی اقسام علوم
 قرآنیه دن بر قسمه مخصوص اولوب مادام که اقسام مزبوره بی اعتقاد تام ایله
 حصوله کتورمیه سن ابواب جنت سکا کشاده اولمز سوره فاتحه ایسه اقسام
 مزبوره نیک جمله سنی مشتملدر یعنی اقسام ثمانیه نیک بریسی ذکر ذات الهیه در که
 الحمد لله قولیدر ایکنجیسی ذکر صفات در که (رب العالمین) قولیدر اوکنجیسی
 ذکر افعال در که (الرحمن الرحیم) قولیدر درکنجیسی ذکر معاد در که (مالک)

مطلب

بنده در فضیلت
 فاتحه و بعض معانی
 جدو ثنا و اهدنا
 الصراط المستقیم
 الی آخره

يوم الدين) قوليدر بشجیسی نفسی آفادن تزکیه در که (ایک نعد وایک نعدین)
 قوليدر التجیسی نفسی خیرات ایله تخلیه در که (اهدنا) قولی اولوب تزکیه و تخلیه
 صراط مستقیم بیانیدرید تجیسی انبیا و اولیایک ذکر و انلر حقنده الله سبحانه
 و تعالیکن فضل و احساننی تذکر در که (صراط الذین انعمت علیهم) آتی میندر
 سکرنجی بیکانه لک احوالی و حق تعالیکن انلره غضبی ذکر در که (غیر المغضوب
 علیهم و لا الضالین) قوليدر پس اقسام مذکور ده دلائل اخبار و آثار ایله
 هر بری ابواب جناتدن بر باب و جله سی سوره فاتحه ده موجوده اولدیسه
 مؤمن مخلص اولانلردن هر کیم که صلوتده سوره فاتحه یی اخلاص ایله اوقده
 ابواب هشت بهشت ا کا کشاده اولوب دنیاده بهشت عرفانه نائل و اخراده جنت
 رضوانه داخل اولور کما قال علیه السلام (وما یبغیهم و بین ان یظروا الی ربهم
 الارداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن) فاذا کان كذلك جذبته لری سلوک لری
 تقدم ایدن و سلو کده جذبیه ابرن عارفان ربانیه و عاشقان سبحانیه ک
 سیرو طیر لری حضرت عمایه منتهی و بلکه فوق عماده انوار سبحات وجه
 مطلقده مستملک و متلاشی اولوب حضرت الوهیت جمعینده اولان اسماء الهیه ایله
 متحقق اولورلر و حضرات اسمائیه ده اولان تجلیات الهیه و خزائن غیبیه ده
 اولان علوم غیبیه غیر متناهییه مظهر اولوب اول احدى الذات و سرمدی
 الصفات تجلی عام ایله صور کونیه یی ایجادن و افاضه و تربیه ایله عالیه ارتباطن
 و صور عالم دخی اول تجلی عام ایله موجوده و وجودده فقر و استفاضه ایله
 هر برینک حقه ارتباطن مشاهده و رب العالمین مقایح غیب و عمادن حقایق
 اشباهه اولان افاضه جودیه مظاهر موجوداتده متجلی اولدیغن معاینه قیلدقه
 حق سبحانه و تعالی سوره فاتحه ده جدی الله اسمنه تخصیص واتی رب ایله
 توصیف و ربی عالیه مضاف قیلدیغنک سر و حکمت دانس و ینش ایله الله
 رب العالمینه جد و ثنا ایدوب بو وجهله نیاز ایدرلر که ای سزاوار ثنائی خویش
 وای شکر کننده عطای خویش رهی بذات خود از خدمت تو عاجز و بعقل
 خود از شناخت منت تو عاجز و بکل خود از ارشاد بتو عاجز و بتوان خود
 از سزای تو عاجز * جامی * حمد خدا یدست که از کک کن * بر ورق باد نوبسد
 سخن * لیک ثنائش زیبان بر ترست * هر چه زبان گوید از آن بهترست *
 آه الهی اول دردک گرفتار یم که انک درمائی سن سن و اول ثنائک بنده سیم
 که سن انک لا بقیسن بن سنی نیجه یلورم کیرو سن سنی یلور سن توانی که

گفتم من آنم که آنی * بیت * ترا که داند که ترا تو دانی تو * ترانداند کس ترا تو دانی
 بس * ای پرور کار عالمان و روزی کار جهانیان کیمنه پرورش تن و کیمینه پرورش
 دل روزی قیلدک فلهذا بعضلری نعمت الیه تن پرور و بعضلری دخی اسرار ولی
 نعمت الیه دل پرور اولمش لر در آه ای دل آگاه نعمتدن حظی اولان انلر در که
 عبادتدن دارنعم دلیله لر و راز ولی نعمت اول کس سنه لرک نصیبدر که دیدار
 دوسته مشتاق اوله لر الهی بر رب العالمین سنکه نفوس عابدینی تأیید و قلوب طالبینی
 تسدید و احوال عارفینی توحید الیه تربیه ایدرسن پس شول عارفک که تربیه سی
 راه توحیددن اوله مطعومات عالم انک نه سنه برار * بیت * عظمت همه عین
 طمعت فی ان ترا کا * او مایکفی لعین ان تری من قدر آکا * آه کیم خلق عالم جسته عاشق
 جنت ایسه عارفله عاشقدر کما قال علیه السلام (ان الجنة لتشتاق الی سلمان) آه
 یار حن و یار حیم سن بر رحمان سن که قاصدانه توفیق مجاهدات و یردک
 و بر رحیم سن که واجدانه تحقیق مشاهدات و یردک پس مجاهدات مریدک
 و مشاهدات مرادک صفتی اولوب مرید چراغ توفیق الیه کیدوب مشاهدهیه
 ایریشور و مرادشع تحقیق الیه کیدوب معاینهیه یتشور زیر مشاهده بنده الیه
 خدا یتنده اولان عوایقک رفعی و معاینه وحدت صرفله اولان رؤیتدر الهی
 نه قاصدلدن دور سن نه طالبلدن غائب سن حاضر و ناظر سن * بیت * رحمتی
 کن بردل خلق و برون آی از حجاب * ناشود کونه زهفتاد و دود ملت داوری * یا مالک
 یوم الدین سن بر پادشاه لایزال سن که هر ملوکک ملک و مملکتکه بر کون زوال
 کلوب نفسلری و سلطنتلری نابود و ناپیدا اولور اما سنک ملک احدیتک دائم
 و جبروت الوهیتک باقی و قائم اولوب هرگز زوال و خلل قبول ایلز و دنیاده
 و آخرتده هیچ فرد سنک ملک و حکمکدن طشره اولمز بو کون (رب العالمین)
 یارین (مالک یوم الدین) اولان سنسن کونینک ملک و ملکی سنک ایجاد کدر
 و سنکدر بی شرک و بی نیاز و بی حاجت و بی نیاز سن پس ای خدای لایزال
 ملک و حکم سنک اولدق سن صکره اختیار ملوک نه دن او اور زیر حکمی
 اولمیانک اختیاری دخی اولمز (و ربک یخلق ما یشاء و ینتار ما کان لهم الخیرة)
 سنک کلام شریفکدر آما و صدقنا آه ای یوم دینک مالکی و سموات و اراضک
 خالق اگر چه معنای دین که بو محله حکم و فرمان و حساب و شمار دیواندر و لکن
 صفت رحانیت و رحیمیتک حکم و شماره تقدم اتمکله (سبقت رحمتی غضبی)
 وعده سی سمع جانیه مرده رسان اولوب حساب عبادی کند و ذاتکه وصف

رحمتك تخصص بیور مغله یوم معناه تسلیح و اشارت بیور مش ستمکه عباد
ضعفانك عیوبنه سندن غیر بی و اقف اولیوب قوللرك شرمسار اولیلر الهی
کرچه قوللركی حسابیه چکک قهر در اما وجه کاردن رفع اغطیه ایتمیوب
اغیارك و قوفندن مستور قیلدیغك عین کر مندر آه ای رحیم و کریم سنك لطف
و کریمکه غایبی اولور کریم هر قنده که نیش قهر کی اظهار قیله سن فی الحال
اوز بنه مرهم کرم وضع ایدرسن عبدالله انصاری علیه رحمة الباری
بیور لر که فردا در موقف حسابا کر مرا نوای بود و سخن را جای بود کویم که
بار خدا ایا زسه چیز که دارم در یکی نگاه کن اول سجودی که هر کز جز ترا زدل
نخواست دوم تصدیقی که هر چه گفتی کفتم که راستست سوم چون یاد کردم
خواست دل و جان جز ترا نخواست * بیت * مهر ذات تست الهی دوستن را
اعتقاد * یاد وصف تست یارب غمکننا ترا غمکسار * پس ای رب العالمین
وارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و یا مالک یوم الدین سنك فضل و کریمکه در که
وجود عباد دن پرده انانیت و حجاب انذینتی رفع ایدوب غیتندن خطابه
النفات ایلر عاشق لریکه (ایاک نعبد و ایاک نستعین) قولنی تلقین بیوروب * بیت *
جز خدمت روی توندارم هوسی * من بی تو نخواهم که بر آرم نفسی * زمزمه
سنه آغاز ایدیلر و عبادته سزاوار سندن اوز که خالق و پرورد کار اولمدیغن
نور یقین ایلر یلوب و عباد ضعفنا فعلنده سنك معا و ننت او لمادقه مستقل
اولمدیغن فهم ایدوب عبادت خالصه ایلر نفس لرینی تخلیه ایدوب بی ریا
و بی نفاق طاعات و عباداته سندن اعانت دیلدیلر و حول و قوتی کندولر
اسناد ایتمیوب غیره عدم النفات ایلر شرک و فساد دن قیللرینی تصفیه ایدوب
(ایاک نعبد و ایاک نستعین) دیدیلر الهی سیدی و مولای بو فقیر و مسکین
و در دمند حزن دخی اول عباد اصفیانك اثر نه اقتفا امید یله سکا سنك
معا و تشکله عبادت ایدوب هستی مو هومه حول و قوت اسناد ندن سکا
صغوروز و عملره نظر ایتمیوب سنك فضل کی کورمک ایچون تمام عبودیتکه
سندن مدد و معاونت رجایدرز (وایاک نعبد) لایرؤیه المعاملات و طلب
المکافات (ونستعینک) بمزید العناية بنعت العصمة عن القطیعة (وایاک نعبد)
بالمراقبة (وایاک نستعین) بکشف المشاهدة (ایاک نعبد) بعلم الیقین (وایاک
نستعین) بحق الیقین (وایاک نعبد) بالغیبه (وایاک نستعین) بالارؤیه
(وایاک نعبد) بامرک (وایاک نستعین) بفضلک آه کیم عبادت قاصدینک بستانی

و مرید ینک جنسانی و محبت ینک انسی و عارف ینک چرا که بهجتی او لوب
 کوزل ینک نوری و قلب ینک مسرتی و بدن ینک راحت ینک آلهام ملکا معبودا سکا
 واصل اولان طریق قویم و صراط مستقیم سنک اراده بیور دیغ کدر
 الهی رجا ایدرز کیم (اهدنا الصراط المستقیم) سن بزه اولیاء اصفیا ینک
 راه راستی هدایت ایدوب طریق معرفتی ارشاد قیل که حتی سنکله سنک عبادتکله
 مستقیم اوله لم و راه شگری دلالت قیل که قرب و حدتکله طرب ینک اوله لم و فناء
 اوصاف ینک اوصافکله واران یولی کوستر که لایزال و لم یزل اولان صفاتکله
 متصف اوله لم و بعد البیان هدای عیانی کوستر که ارادتک حسنیله سکا
 استقامت ایدلم و طریق محبت سوق ایلکه که سکا مجذب اوله لم الحاصل طریق
 مستقیم و منهج قویم اوزره ثابت و دائم اولمق میسر قیل که یولدن شاشیمه لم رجا
 و نیاز من شول صراط مستقیم در که کتب کریمکده (صراط الذین انعمت علیهم غیر
 المغضوب علیهم و لا الضالین) دیو بیان و بو وجهله نیاز مندان اولیکر دیوا احسانک
 اولمش پس رجا ایدرز کیم بزه شول طریق مستقیم میسر ایلیمه سن که اول راه قویمک
 روند کانی اولان انبیا و اولیا و اتقیا و اصفیایه معرفت و محبت و حسن ادب
 و یقین تام و صدق علی الدوام ایلکه انعام و احسان ایدوب سنک توفیق
 و عنایتکله مکاید نفس و شیطانیه مطلع اولوب غرائب صفات واثوار ذات
 و جمیع احوالده استقامت و عنایت ازلیله ایلکه سعادت قرینیه مهتدی اولغله
 صدیقون و مقربون و امنا و نجبا و عارفون زمهره سندن اولادیلر الهی
 بودر دمنده بچاره پی دخی اتلر ایلکه حشر ایدوب باب عبودیتدن مطرود
 اولان (مغضوب علیهم) زمهره سندن قیلله و نفایس معرفتدن مفلس
 اولان فرقه ضالینه قارشدر میوب مکر و استدرج ایلکه مخذولین و انوار
 منها جدن ضالین دن و همچنان انفصال ایلکه مغضوب و وصالدن کراه
 اولانلردن عدایمه و اتباع هوا و طریق ریادن سن صافله آمین آمین یارب العالمین
 و خیرا صرین فاعل و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین بحر ممت سید المرسلین
 و آله الطیبین و اصحابه الراشدين ✽ نظم ✽ اگر از سجده واصل شوی تو *
 بدین گفتار از جان بکروی تو * حقیقت وصل یار اندر نماز ست * اگر کردی
 چنین کارت بسا زست * زمانی غافل از سجده مشوهان * که در سجده
 نماید روی جانان * نکرد جز یکی اندر یکی بس * و ایکن این نباشد دسر
 هر کس * ایدمی خلان باصفایه نمازده قراءت اولنان سوره فاتحه نک معناسی

وهر ر كعتده (اهدنا الصراط المستقيم) تكرارنك نكته سى معلوم اولد يسه
 خلوص ايله عبادته سعى و كوشش كر كدر كه رباو سمعه و قياس باطل ايله
 حبط اعمال او لنجه يوخسه همان انجلىن او لور سن كه ﴿ مثنوى ﴾
 از قياسى كه بكر دان كر كزين ﴿ اول بر قياسى كه صاغر اختيار ايلدى
 ﴿ مثنوى ﴾ صحبت ده ساله باطل شديدين ﴿ بوكان فاسد ايله اون بلاق حق
 صحبت باطل اولدى ﴾ مثنوى ﴿ خاصه اى خواجه قياس حس دون ﴿
 باخصوص اى خواجه دون وسفلى اولان حسك قياسنى بوندن ملاحظه ايله كه
 ﴿ مثنوى ﴾ اندر آن وحى كه هست از حد فزون ﴿ حدو قياسدن افزون
 اولان ملك بچونك اول عظيم الشان وحى شريفنده نجه اواسه كر كدر پس
 حس دون حددن افزون و دائرة عقلدن بيرون اولان وحى الهى بى قياسات
 عقليه ايله وزن ايتك امر محالدر زيرا ﴿ مثنوى ﴾ كوش حس تو بحر ف
 اردر خورست ﴿ سنك كوش حسك اگر چه حرفه لايقدر يعنى الفاظ و حروف
 قرآنك استماعنه اگر چه كوش حسده استعداد واردر و لكن ﴿ مثنوى ﴾
 دانكه كوش غيب كير تو كرست ﴿ معلومك اولسونكه سنك غيب كير اولان سمع
 جانك صاغر در پس كوش حس كلمات غيبه استماعندن محرومدر فلهدا
 ارباب هوان اولئر آراى فاسده و قياسات باطله ليله قرآن عظيمى تفسير دن
 نهى بيور يلوب (من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار) حديث
 شريفى وارد اولمشدر و لكن بو حديث شريفك حانده اشكال واقع اولمغله
 علماء دين تو جيهنه اشتغال ايدوب بيورلر كه بو حديث شريفى حل و تحقيق
 عجب مشكلدر مع هذا صحابه و تابعين رضوان الله عليهم اجمعين معانى قرآنده
 آراى صابه ايله تكلم ايدوب وائمه مجتهدين امور دينده اولان حكملرنده
 هر بر قول ايچون حديث مرفوع واجماع امتدن بر قول بولماغله ظن غالبلى
 اوزره اجتهاد قيسلر در حتى آيات قرآنیه دن هر بر آيت مقابله سنده بر حديث
 شريف ايراديله تفسير يازنلره اعتراض ايدوب ايراد اولان احاديثك جمله سى
 مرفوع اولدبغنى مسلم طوتمامشلردر باخصوص شول آياتده كه امت محمد انك
 احكام متضمنه سى معرفته محتاجلردر بناء فروعى انك اوزرينه وضع ايتك
 ايچون آيات مزبوره دن اصول دينى استنباط ايتشلردر بو مذكور ايتك ايسه
 جمله سى تفسير بالرائى اولور ظاهر حديث ايسه راي ايله اولان تفسيردن نهيدر
 مع هذا اعمالده واقع اولان اجماع امت معانى قرآنى راييله استخراجك جوازينه

مطلب
 لطيف در تفسير
 و تأويل

دلیل در خصوص این الئمۀ ظاهر حاله حدیث الیه اجماع امت میانشده تناقض
مشاهده اولسه بروجهله توفیق واجب اولور که شبهه رفع اولوب تناقض
دفع اوله پس طریق الئمۀ عدو لدن بو حدیث شریفک اسنادی نبی علیه السلامه
مرفوع اولمغله علماء دین توفیقنده انواع توجیهات ایدوب بعض محققین
بیور مشر که قرآن کریمی رأیله تفسیرده خطر عظیم اولد بغنه بناء حبیب خدا
علیه من صلوات الله الاوفی بو حدیث شریفی امتنه انها ایدوب تفسیرده اولان
خطره دلالت ایتشدر زیرا تفسیر بروجهله بیان و تفریر در که بیان مز بورده
اصلا شک و شبهه قالمیه پس هر کیم که رأی نفسیله وجه مشروح اوزره مفسر لک
ادعا ایدوب خلافنده اولئرلی تضلیل ایتسه حدیث مز بورده واقع اولان تحت
وعیده داخل اولور نته کیم خوارچک معتادی بویه در فاما سلف مجتهدینک
معانی قرآدن رأی و قیاس ایله اولان استنباطلری تأویلدر تفسیر دکدر
پس تأویل خلاف تفسیر اولدیه تناقض دفع اولوب توفیق صحیح اولور زیرا
تأویل ایله تفسیر یئنی بعض محققین فرق ایدوب بعضیلری دیر که تفسیر اودر که
اول آیت کریمه کیمک شاننده نازل اولمشدر و سبب نزولی نه درانی بیان اوله
بوا یسه وقت نزولده حاضر و سبب نزولی معاینه ایدن لک شانیدر که انلر صحابه
کزیندر پس صحابه رضی الله عنهم علم عباتی ایله مشاهده بیور دق لر بی
تفسیر حقا که انلر لایقدر فاما غیر یلر صحابه یه غیر اسناد نزولک سببی بیان رأیله
تفسیر اولوب تحت وعیده داخل اولور فاما تأویل بر قاج معنایه دلالت ایدن
لفظک بعض محتملاتنی تبیین در زیرا که اولور که لفظ مز بوره بر حکم تعلقی
ایدر که بزه اول حکم له عمل واجب اولور پس حقیقتنی اللهه تسلیم و فی الحقیقه
حق تعالی اتی بویه مراد ایتشدر دیو من حیث الجزم اعتقاد ایتوب جائز که
حق بو اوله دیو عمل ایتشکدر زیرا حق تعالی قرآن عظیمی عبادک احتیاجی
اولان هر شیئه اصل قیاب بزه انک تحصیلی ایله عمل واعتقاد ایله امر ایلدی
بونک ایسه جمله منه علی الانفراد قرآن عظیمه من حیث التخصیص بیان
اولوب بلکه من حیث الاشاره دلالت وار در دلالت مز بورنک ایسه
استخراجی لاجرم رأی و قیاس و اصوله عرضدن غیر یله اولماز فلهذا قبل
ان التفسیر للصحابة والتأویل للفقهاء بعضیلر دخی تفسیر لفظدن مراد اولنان
تبیین حقیقتدر دیمشدر زیرا تفسیر فسر دن مأخوذ و فسر سفردن مقلوبدیر که
یعنی کشف و اظهار در کما یقال اسفر الصبح اذا اضاء اضاءه لاشبهه فیه و تأویل

صرف در که آل یول دن مأخوذ اولوب رجع معناسنه در پس چنان لفظ
من حيث اللغة حقیقت معلومه ایچون موضوع اولسه اول حقیقت معلومه دن
اخبار تفسیردر فاما لفظ بطریق الاشتراك بحسب اللغة معانی متعدده به محتمل
اولسه لفظ مشترك المعنی ووجه محتمله سندن بعضنه صرف اولوب بوجه
اصوله موافق در دینسه و بوجه هله بعض وجه تعیین اولسه تأویلدر و لکن لفظ
بعض وجهه صرف اولند قدسه مأول لفظ ایله حقیقتده مراد بودر احتمالات
سائر مراد اولنماشدر دیو قطع ایسه بودخی تفسیر برآیه اولور مثلا
(الرحمن علی العرش استوی) قول کریمده واقع اولان استوادن مراد
حق تعالی نیک عرش اوزرنده استقراری مراد در دیوب استوی معناسنی رد ایله
قطع ایسه رأیه تفسیر اولور فاما لفظ واحدك وجه محتمله سندن جمله سنی
بیان ایدوب و لکن بکالایح اولان دلیل ایله وجه مزبوره دن فلان
وجه ارجح ووجه فهم اولور دیسه تأویل اولور تفسیر اولماز برا
علی حقیقته المعلومه تفسیری ظاهر اولان آیتده بین الائم خلاف محتمل اولوب
محل خلاف تأویل اقتضا ایدن آیاده در کما قال بعضهم ان التفسیر بیان لفظ
لا یحتمل الا وجهها واحدا والتأویل لفظ یتوجه الی معان مختلفه الی واحد
منها بما ظهر عنده من الادلة وقال الشیخ ابو منصور الماتریدی رحمه الله
(التفسیر فی الحقیقه القطع فیقال یتوجه اللفظ الی کذا وکذا وهذا الوجه
اوجه لشهادة الاصول له فلم یکن فیهِ شهادة علی الله ومثله ان اهل التفسیر
اختلفوا فی قوله تعالی الحمد لله قال بعضهم ان الله تعالی حمد نفسه وقال
بعضهم امر بان یحمدوه فن قال ان الله تعالی اراد هذا الوجه دون الوجه الآخر
فقد فسر بالأمی لانه قطع علی مراد الله تعالی فی موضع الاحتمال ومن قال
یتوجه اللفظ بالامر بالحمد وقد یتوجه الی الحمد بنفسه لنفسه ولا یقطع
علی احد الوجهین انه مراد الله تعالی فهذا منه تأویل) پس وجهه مزبوره
علمادن تفسیر ایله تأویل بیننی فرق ایدنلرک تحقیق ایدر فاما بعض علماء تفسیر ایله
تأویلده فرق بولوب و لکن وارد اولان حدیث شریفله اجماع بالعمل
بیننی تمیز ایدوب دیرلر که (من فسر القرآن بالرای) حدیث شریفندن فهم
اولئان بودر که آیات محکمیه واحادیث متواتریه واجماع اتمه عرض ایتکسر
مجرد مقتضای عقل ایله صادر اولان تفسیر رأیه تفسیردر زیرا قرآن مبین منتظم
شرایع وتوحیددر مجرد عقلاک ايسه شرایع وتوحیده محتاج اولان معنایه

وقوفی بود قدر پس مجرد رأی ایله تفسیر عمل بلا دلیل اولور بوا یسه مذمومدر
 زیرا رأیله تفسیردن نهی واقع اولدیغی کبی بغیر علم رأیله قول و عملدن دخی
 نهی اولمشزدر کما قال الله تعالی (ولاتقف ما لیس لك به علم) الا ینه فاما سلف
 صالحین و ائمه دین آیات قرآنی شول دلیل ایله تفسیر پیو رمشردر که عامه
 مسلمین امور دینده انک مثلی ایله مأمورلردر بوا یسه ابلاغ اجتهاد و اصول ایله
 استدلالدر و علمادن بعضیسی دیشلر که اصوله عرض و اجتهاد ایله اولان
 تفسیر دخی رأیله تفسیر اولور زیرا تفسیره محتاج اولان آیات ایله آیات محکمه
 و خبر متواتریننی جمع ایله حکم لاجرم واسطه رأی ایله اولور غیر ایله اولماز
 ولکن قرآنی رأیله تفسیر ایکی نوع اولوب بریسی مذمومدر که مجرد عقلدن
 صادر اوله بریسی محموددر که اصوله عرض و اجتهاد ایله اوله پس تناقض
 رفع اولوب اشکال قالماز فاما بو تقدیر جه دخی هر اجتهاد محمود اولیوب
 حدیث شریفدن ایکی وجه فهم اولنور مثلاً بعض مجتهد قرآن عظیمی
 کندو عندنده اولان اصوله موافق برآیه تفسیر ایدوب عندالله تعالی حق
 و صواب اولان دخی بو در غیر ی دکلدردر زیرا هر مجتهد مصیدر دیسه
 مع هذا فساد ی ظاهر ایکن کندو رأیله قطع ایسه مذموم و تحت و عیده
 داخل اولور اما مجتهد مع احتمال الخطاء کندو عندنده اولان اصوله
 توفیق ایله تفسیر و انکله عمل ایدوب عندالله مراد اولسان بودر دیو قطع
 ایتمیوب ولکن من حیث الاصول ظن غالب بودر دیو اعتقاد ایدوب خطا
 وار ایسه بزدن و صواب اولور سه الله دندر دیسه اثر صحابه اقتفا ایتش
 اولوب بو وجهله اولان رأی و قیاس امر محمود اولور و تحت و عیده داخل
 اولماز و رأی مذمومده اولان وجه ثانی بودر که کندوی قرآنه توفیق
 ایتمیوب بلکه رأی باطلنی تقریر ایچون قرآنی رأینه عیار ایله تفسیر ایدوب
 و لفظدن متعارف اولان مفهومی ترك ایله ظاهر معنادن عدول ایدوب
 رأینی متهم قیلاسه تحت و عیده ادخل و بو مقوله رأی فاسد جلهدن اقبدر
 و بونک امثالی رأی فاسد طائفه معتزلهده چو قدر مثلاً مذکور لر قرآنی
 کندولرک عندنده مقرر اولان آرای کاسیده لی ایله تفسیر ایدوب قاعده
 ثویه اوزره دیرلر که ایجاد قبیح قبیحدر و اراده قبیح دخی قبیحهدر دیو
 (خالق کل شیء) قول کریمنده اولان عمومی ترك ایدوب و حق تعالی افعال
 عباد و کفر و معاصی بی خلق ایتمه شدر دیوب (ومن یردان بضله یجعل

صدره ضيقا حرجا) آيت كرمه سنده ظاهر اولان معنادن تعامی و تصامم ايدرل
ورأى فاسد لر بنی تصویب و معنای قرآنی ترك ايتدكار بچون (فليتوبوا مقعده
من النار) وعيدنه مستحق اولور لر حتی مولانا خداوندكار دخی بومقوله
فاسده ره مثنوی شريفك كبر و بوجلندنه شیر و خر گوش حکایه سنده
تقریر و توبیخلر ایدوب بیور لر که * م * کرده تأویل حرف بکر را *
خویش را تأویل کن نه ذکر را * برهوا تأویل حکمت میکنی * پست و اثر شد
از تو معنی سنی * صاحب تأویل باطل چون مکس * وهم او بول خر تصویر
خس * اما ای طالب صادق اولیاء کلاک معانی بطون قرآنده واقع اولان
تحقیقاری رأی و قیاسله اولیوب بلکه اوصاف بشریه لرندن فانی و صفات
الهیة ايله متصف اولوب و نور محمدی قلوب طاهره لرندن لمان ایتکله حقیقت
محمدیه بی اول نور ايله مشاهده ایدوب * ع * بلکه اندر مشرب آب حیات *
علوم انبیایه وارث اولغله آیات بیناته و یردکاری معنی و اظهار ایتدکاری
اسرار و نکات ذوق و وجدان و کشف و عیاندر و بونک تحقیقی * ع * کرده
تأویل حرف بکر را * بیتك شرحنده تفصیل اولتمشدر فلهذا انلرك حاليله
ذوق اله کتور میان او ایا کلاک کلماتنی قیاسات عقلیه ايله فهم ایتک میسر
دکدر و ظن و خیال لاجرم خطا ایدوب وهم و قیاسله تأویل نصوص جائز
اولدیغیچون کاشف الاسرار مولانا خداوندکار اشبویه شرووع بیور دیلر

✽ اول کسی که در مقابله نص قیاس آورد ابلیس بود ✽

اول کس که مقابله نصده قیاس کتوردی ابلیس ایدی یعنی آرای کاسده
و خیالات فاسده ايله ✽ مثنوی ✽ اول آن کس کین قیاسکها نمود ✽ پیش
انوار خدا ابلیس بود ✽ اول اول کسسته که پیش انوار خداده بو قیاسیچقاری که
کوستردی ابلیس ایدی یعنی قصه ابلیس کتاب ربانیده مذکوردر که ابلیس علیه
ما یتحق ✽ مثنوی ✽ گفت نار از خاک بی شک بهترست ✽ ایتدی بی شک
و شبهه نار خاکدن بهتردر پس آمده نیجه سجده ایده یم که ✽ مثنوی ✽
من ز نارم اوز خاک اکدرست ✽ بنم خلقتم نار دن خلقت آدم ابسه خاک
مکدر دندر ✽ مثنوی ✽ پس قیاس فرع بر اصلش کنیم ✽ پس فرعی
اصلی اوزرینه قیاس ایلیمسکه ✽ مثنوی ✽ اوز ظلمت ماز نور روشنیم ✽
جسم آدم ظلمدن و بز نور روشند نرکا خبر تعالی فی سورة الاعراف (ثم قلنا

للملائكة اسجدوا الا آدم فسجدوا الا ابليس لم يكن من الساجدين قال مامعك
 الاتسجد اذ امرتك قال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين) يعني
 حق سبحانه وتعالى آدمك باطن اسماء الهية خواصني جامع وظاهري حقائق
 عالم خواصني حاوي وصورت الهية وكونه ايله مجتمع اولق شرفيله تشریف
 ايتك ايچون يدين جمال و جلاليله طينت آدمي تخمير وتسويه دنصكره نفخ
 روح رباني ايتكله آدم عليه السلام ملكوته صورت ملك ايله مصور اولوب
 قلبي محل استواء انوار ذات و صورتی محل استواء انوار صفات وهيكلی
 موضع استواء انوار افعال و روحی مجلای انوار محبت و سرى مطلع انوار علم
 و معرفت اولمغله تجليات ذات و صفاته قبله دوشوب ملائكه به مرآت وجه
 آدمدن نور تجلی جمال لمعان ايتكله آدمه سجده ايله امر ايدوب عشاق
 ملائكه بي حق جل وعلا عشق و محبة ادخال ايدوب آدمه ظهور ايدن
 تجلی جمال سجده قيلدیلر ولكن ابليس ذكر اولنان تجلياتدن محبوب و غافل
 و حقیقت آدمه جاهل اولمغله نفس و قیاسنه نظر ايدوب اصحاب مشاهدات
 تجليات ذات و صفاتدن اولمدی و سجده دن ابا و استكبار ایلدی زیرا نشأه
 ابلیسده جزؤ اعظم نار اولوب مقتضای نار ایسه ترفع و استعلا اولمغله
 ابلیسده اولان نشأه نارك مقتضای ظهوره كلوب ابلیسدن آدمه سجده
 محال اولدی ولكن سجده ايله مأمور اولدیغی شقاوتك ظهورینی امتحان
 ایچون اولمغله جوهر ابلیسك لعنه استحقاقی آشكار اولمغیچون برخوای
 (مامعك الاتسجد اذ امرتك) حق سبحانه وتعالى خطاب امتحان ايله
 ابلیسه عتاب ايدوب سنی بنم امر مدن منع ایدن نه شیدر دید کده ابلیس
 خود بین برخوای (قال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين) بنی منع
 ایدن بن آدمدن خیرلو اولدیغیقدر بنی نار دن و آدمی طیندن خلق ایلدك ديمكله
 قهر قدمدن صادر اولان جوهر ناره نظر ايله قهر قدمه منتسب اولدی
 و لطف قدم و رحمت ازليه دن صادر اولان طينه نظر معرفت ايله نظر ایلدی
 اكر ملائكهك وجه قدمده مشاهده ايتدكلر بنی ابلیس دخی معاینه قيلیدی
 (اناخير منه) ديمكله مر دود اولمازدی و ملائكه کبی مرآت وجه آدمدن لمعان
 ایدن تجلی جمال عاشق اولوب ساجدیندن اولوردی حال آنکه اول مر دود
 و مطرود قیاس و استدلالده دخی خطابی فاحش ایتدی زیرا اگر چه کیم نار
 علوی و نورانی و طین سفلی و ظلمانی اولمغله من حيث الصورة نار طیندن

مطلبه
 در تحقیق سجده
 ملائکه با آدم و کفنه
 ابلیس انا خیر منه
 و بعض تحقیقات

اعلاد و لكن من حيث المعنى طين ناردن افضل واولی در اكا بناء كه طبعیت
 نار خفت وحدت و طبعیت خاك رزانت و سكونت در و ترابه هر نه كیم و دبعیت
 قلنسہ اضاعاف مضاعفه اداء و دایع ایدوب ارزاق حیوان والبسه انسان خاكده
 تكون ایدر و ناره هر نه كیم تعلیق اولنسه اتلاف و افساد ایدوب كندویه جلب ایدر
 پس خاكده بانخاصه نشو و انبات و امساك و لزوجت اولمغله رو حانیت
 و نورانیتده جو هر ملائكه دن اولان روح انسانی قابل ترقی اولمغیچون
 خاكه تعلیق ایتدكده عالم ار واحده رو حك امساكی بو غیكن خاصیت
 خاكدن سرایت ایلہ مستفید اولوب فیض الهی بی ممسك اولدی و بوسر
 ایچون ملائكه آدمه تنزل ایلہ سجده تواضع قیلدی و قدرت قادر طینی مایلہ
 تر ایدن ترکیب ایتكده بر خوای (و جعلنا من الماء كل شیء حی) مامطیة
 حیات تراب دخی مطیة نفس نامیه اولوب ايكیسنك از دوا جنین روح
 حیوانی تولد ایدوب اولدخی مطیة روح انسانی پس طین مسقط ارواح
 و محل تواضع و عبودیت و منیت اجسام انبیا و اولیا اولدیسہ نار قنده و طین قنده
 اولور فاما آدمك مسجودیت ایلہ اولان فضل و شرفی مجرد خواص طبعیت
 ایچون دكلدر بلکه (ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدي) خوای شریفی اوزره
 و (خیرت طینه آدم بیدي اربعین صباحا) حدیث شریفی مغز اسبجه شرف
 آدم حق تعالی آدمی بلا واسطه دست جلال و جلالیله تخمیر ایتدیكدر
 و ملائكه یه سبب فضیلتك بریمی دخی بر خوای (و نفخت فيه من روحي)
 آدمك نفخ روحی بلا واسطه ذاته مضاف و عند النفخ تجلی ذات و صفاتی
 آدمه تخصیص قیلدیغیدر كما قال علیه السلام (ان الله خلق آدم قبلي فيه)
 فلهذا حق جل و علا قال آدمی طیندن تسویه حیننده ملكره سجده
 امر ایتبوب بلکه نفخ روحك عقبنده فرمان پیوردی كما قال تعالی (انی خالق
 بشرنا من طین فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين)
 زیرا آدم تجلی یه بعد نفخ الروح مستحق اولوب و امساك طین ایلہ فیوضات
 الهیه بی قبول و امساك ایتدیكچون كعبه حقیقت و عند التجلی مسجود ملائكه
 اولمغه لیاقت حاصل اولدی ابلیس ایسه اسرار مز بوره دن جاهل و حقیقت
 انسانیه دن غافل اولمغه مجرد نورانیت ناره اغترار ایلہ (انا خیر منه) دیوب
 عجب و استكبار ایتدكده رحمت الهیدن مر دود اولوب ❀ مشوی ❀
 گفت حق نی بلکه لا افساب شد ❀ حق سبحانه و تعالی پیور ديكه اویله دكلدر

ای ملعون خیریت مجرد ناردن خلقت دکلدر بلکه بوشبیهه نك دفعی
و بوقیاسك قعی و قلعیچون (فلا انساب بینهم) قضیه سی بخت قاطعه
واقع اولمشدر زیرا بنم عنده حسب ونسبه اعتبار اولیوب بلکه (ان اکر مکم
عندالله اتیکم) خواستجه ✽ مثنوی ✽ زهد و تقوی فضل را محراب شد ✽
افضلیته زهد و تقوی و امریعه امثال و اقتدا محراب اولمشدر پس ای مستمع
برخور دار قصه دن حصه دار اولوب ز نهار بن شیخزاده و مفتی زاده
و میر و بکرزادهیم دیو حسب ونسب ایله غرا النیوب وجه مکر مندن تجلیات
الهیة لمعان ایدن قطب زمان و اکمل انسانه انکار و عداوت ایتمه و نص
قاطع کبی انك نظرندن قلبکه جذبات ربانیة فیضان ایتشیکن طریق قیاسه
سلوکه علم باطندن غفلتله مانند ابلیس حقایق مزبوره دن تعامی ایتکه
جز و ناری سنده دخی غالب اولمه مع هذا نص جمیع قیاسه غالبدر والا عجب
و استکبار ایدر سك کیمه منتسب اولور سك اول سنك نسبت ناریهك جمله دن
اغلب اولدیغی ایچون برخوای (کل شیء یرجع الی اصله) عاقبت نار ایله
مجازات اولنوب جنت معارف و روضه عواطفدن مردود اولور سن
زیرا اعتبار انساب مصادفه اسرار روحانیة ایچون اولیوب انجق استیفای
میراث جهان فانی ایچوندر کما قال تعالی فی سورة المؤمنین (فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ ولا نساء لون) معلوم اوله که بوآیت کریمده اولان
لفظ صور قفح و او و ضم صاد ایله صور و کسر صاد و قفح و او ایله صور
دخی قرائت اولنوب ایکیسی دخی جمع صورت اولدیغی کبی ضم صاد
و سکون و او ایله لفظ صور دخی جمع صورت اولدیغن قرائت مزبوره مؤید
اولمشدر پس الله اعلم تحقیق بیضاوی او زره مفهوم آیت کریمه بودر که
چنان قیام ساعت ایچون نفخ صور اولنسه بین الناس انساب یوقدر یعنی
(یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه) خواستجه یوم قیامتک
اسنیلای دهشت و فرط حیرتندن ناسدن ترجم و تعاطف مفقود اولمقله انسابدن
کیمسیه نفع اولماز و دنیاده می کبی هیچ فردك حسب ونسب وجد و اب ایله
افتخاره اقتداری اولماز و هرکس نفسی نفسی دیو کندو حالته اشتغال ایله
بعضی بعضندن برشی سؤال ایدهمز و بوآیت کریمده واقع اولان نفی سؤال ایله
(و اقبل بعضهم علی بعض ینساء لون) قول کریمده اولان اثبات سؤال بیننده
تناقض واقع اولماز زیرا انسابك عدم اعتباری و بعضك بعضدن سؤاله

مطلب
در تفسیر فلا انساب
بینهم

عدم اقتداری عند التفخیر در فاما ناسک بر برینه اقبال و سؤالی بعد المحاسبه
و یا خود اهل جنت رضوانه و اهل نار نیرانه دخول نصکره در و قال محمد بن
علی الترمذی (الانساب کلها منقطعة الا من كانت نسبتہ صحیحہ فی عبودیتہ
رہ فان تلك النسبة لا تنقطع ابدا وتلك النسبة هي المتخثرة بها لانسبة الاجناس
فی الآباء والاولاد) وقال فارس (الانساب رؤیة الاعمال ورجاء الخلاص بها
ولا یتساء لون ولا یتذاکرون مما جرى علیهم فی الدنیا من نعيمها و بؤسها
شغلا بما هم فيه) یعنی ارباب مشاهده بآیت کریمه نفع عنائت ربوبیتہ
اشارت اولند یغن معاینه ایتکله عرایس معایندن کشف نقاب ایدوب بویله
تحقیق بیور مشرکه حق سبحانه و تعالی صورت قلبه نفخ ایتد کده قیامت قائمه
واسباب وانساب منقطعه اولوب سالکان راه حقیقت طلب حقه کمال اشتغال
و بحر محبتہ استغراقده اولمغله انساب واعقابدن برینه التفات ایتزل و ترک
ایتدیکی اسباب دنیای سریع الزوال و او طان و آمال و اخدان و امثالدن
برشی ایلہ بعضی بعضندن سؤال ایتزل زیرا (لکل امری منهم یومئذ شأن
یغنیه) فواسجحه محبت ذاتیه عشاق الهی بی اغیاردن قطع ایدوب هر بری
تجلیات ذاتیه دن برشأنده اولور که تجلی مزبور آنلری مطالبه اغیاردن اغنا
ایدوب * بیت * نسبت عشق چونکه غالب شد * مضحمل کشت اندر وانساب *
مصادق بجه نسب و اضافات ساقط و توحید حقیقی ظاهر اولور آه ای دل
آگاه ذکر اولتان عاشقان مجذوبانه اول محبوب بی مثال کشف جمال و جلال
ایتد کده بساط هیبت و سمرادق کبریا و عزتده قائم و مشاهده جمال و وحدتده
دائم اولوب واله و حیران و بحار انوار جلالده مستغرق و سکران اولمغله ذوق
وصالک لذتی ایلہ هر رفیقک مرافقتی و هر صدیقک مصادقتدن مستغنی
و اخرایه انتسابله مصاحبندن منقطع اولور و سطوات تجلی عظمتده مطالعه
وجود مطلق و معاینه فیض جود حق کندیلری کندیلر دن آلوب کثرات
رفع اولمغله بعضی بعضندن سؤاله احتیاج قالمیوب بقاء حقه باقی سرمدی
و شهود نفسدن غائب ابدی اولوب نسبت معرفت فطریه و اضافت محبت ازلیه
و اصطفا قدمیه بی فراموش ایدوب من العرش الی الفرش برشی ایلہ افتخار
ایتزل * مغربی * نشان و نام مرا روز کاری داند * صفات و ذات مرا
غیریاری داند * مرا که کم شده ام در تو کس بجا یابد * که غرق بحر ترادر
نکاری داند * مرا که نور نیم اهل نورکی بیند * مرا که نار نیم اهل ناری داند *

مرا که نیست شدم در تو هست او چه ستاند * مرا که مست شدم هو شیار کی
 داند * به پیش آنکه دیده صد هزار مگو * ندیده غیر یکی صد هزاری داند *
 ابدی ای حسب و نسب ایله کندیلری افضل ناس پندارنده اولان اهل استکبار
 ✽ مثنوی ✽ این نه میراث جهان فانیست ✽ ذکر اولسان فضل و شرف
 جهان فانیست میراثی دکلدر ✽ مثنوی ✽ که بانسا بش بیانی جایست ✽
 که مقام استانی انسابله بوله سن بلکه بو راستعداد از لیدر که اول فضل و شرف
 روح اضافی به مخصوصدر ✽ مثنوی ✽ بلکه این میراثهای انبیاست ✽
 بلکه بو انبیانک میراث لیدر یعنی انبیاء عظام علیهم السلامه فضل نبوت
 و شرف رسالت مجرد حسب و نسب ایله اولیوب بلکه عنایت از لیه سبق
 ایتمکله نور نبوته کمال طهارت لریله وارث اولمشلر در اگر نسب ایله اولیدی
 ولدنوح دخی نبی اولوب امر حقه امثال ایدردی پس نسب ظاهری مفید
 اولیوب ولدنوح قلبی اول بحلی نورندن بی بهره اولغله (انه لیس من اهلک)
 پیورلدی واسحق و اسمعیل و یحیی و شیت و سلیمان علیهم السلام هم نسبت
 ظاهره و هم نسبت باطنه ایله وارث نور نبوت اولوب نور علی نور اولدیلر
 و عیسی علیه السلام ظاهرده نسبت ابوتی بوغیکن نفخ روحدن ظاهر
 او اوب زبده کائنات اولدی و نبوت ایله ظهور ایدوب آمده مشابه اولدی
 و نفسندن مرده لر زنده اولدی و کندو حقیقتندن خبر المتی ایستیانلره
 پیوردی که ✽ نظم ✽ انا روح الاله بینکم * انا باطالین زینکم * جنتکم رحمة
 اطیعونی * کافله دولة اطیعونی * انا عین الحیوة فی عصری * فی ریاض
 قلوبکم اجری * کا قال بعض المحققین آل النبی عبارة عن الاقارب الذین
 تدور علیهم اموره و تؤل الیههم موارثه العلیة و العلیة و المقامیة و الحالیة
 و العنصریة فن ورث هذه المراتب فرادی فهو آله و اما من ورثه الجميع فهو
 وارثه الاکل فالقربة اما صورة فقط او صورة و معنی او معنی فقط فن صحت
 نسبتته الی رسول الله صلی الله علیه و سلم صورة و معنی فهو الخلیفة و الامام
 القائم مقامه سواء کان قبله کا بر الانبیاء الماضیین او بعده کا الاولیاء الکاملین
 و من صحت نسبتته الیه معنی فقط کباقی الاولیاء السابقین علیه کئو من فرعون
 فهو والده الر و حی القائم بما یتیه لقبوله من معناه لذلك قال علیه السلام
 (وسلمان منا) اشارة الی القرابة المعنویة و من صحت نسبتته الیه صورة فقط فهو
 اما ان یكون بحسب طینه کا السادات و الشرفاء او بحسب دینه کا اهل الظاهر

من المجتهدين وغيرهم من العلماء والصالحاء والعباد وسائر المؤمنين فالقربة
المعتبرة التامة هي القربة الجامعة للصورة والمعنى ثم القربة المعنوية الروحية
ثم القربة الصورية الدينية ثم القربة الطينية (والله يقول الحق) آه ای طالب
الله انبياء عظام کنند ووجود لرندن فانی وبقاء حقله باقی اولمغله کلمات
شریفه لری وحی حقندن اولوب حق سبحانه وتعالی انلری خلقی حقه دعوت
ایچون کوندر مشدر مثلاً صیادل مرغ صغیره مشابه صغیر اوردقده اول صغیرک
جنسندن اولان طیور صید اولدیغی کبی بلبل باغ وحدت اولان انبیا علیهم
السلام دخی وحی الهی الیه صغیر اوردقده اول صغیرک جنسندن اولانلری
صیدایدرلر فلاناجنس اولنلررمان اولوب صیاد الهی به طوئلرزل ﴿ نظم ﴾
زانکه چون جنس بینداو آسان * پدش آید نترسد از نقصان * ورنه بیند
چوخویش مرغ درو * بگریزدیقین نیارد رو * وحی راحق بانبیا زآن داد *
تابدین شیوه سربخلاق افتاد * ورنبودی چنین بکس آن سر * نرسیدی بصد
هزاران بر * ابدی بنم روحم ﴿ مثنوی ﴾ وارث این جانهای اتقیا ست *
بوفضل وشفق وارثی ارواح اتقیا واولیادر غیری دکدر مثلاً ﴿ مثنوی ﴾
پور آن بو جهل شد مؤمن عیان * اول ابو جهلک فرزندی که عکرمه
رضی الله عنه در باباسی ابو جهل کفر وضلالته ختم اولوب اوغلی عکرمه
ایمان عیانی الیه مؤمن اولدی و حکمتی تما شاقیل که ﴿ مثنوی ﴾ پور آن
نوح نبی از کرها * اول نوح نبی علیه صلوات اللهک اوغلی کراه اولدی
ایندی نه کافر صلیبندن کلک ضرر ویررونه پیغمبرزاده اولمق فائده
ویرر لطف وعنايت حقکدر کور مدیکمی ﴿ مثنوی ﴾ زاده خاکی منور
شد چوماه * خاکه منسوب اولان فرزند که آدم وبنی آدمدر ظهور ایمان
وایقان ونور عیان الیه ماه کبی منور اولدی فلما ای ابلیس وتابع ابلیس اولان
تلبیس ﴿ مثنوی ﴾ زاده آتش تویی رورو سیاه * سن فرزند آتش سن
یوزی قره کیت ورختدن مردود اول آه ای نور حدیقه عالم ونور حدیقه
آدم سن خود نوع آدم سن لله تعالی ظن و قیاس ووهمی اساس الیه
تابع خناس اولموب حقیقت آدمه انکار اید نلردن اولمه بلکه شرط انسانی
اولدر که تحصیل مراتب انسانیه به بذل مجهود ومردان خدانک حوزه
سند اندراج ایچون سعی نامعدود قیله سن یعنی وارث اکمل سید المرسلین
اولان اولیاء کملک طریقت شریفه لرینه داخل اولوب اوج محبته واصل

اولی ایچون سردن قدم دوزوب صحرای طلبیده سیاحت و دریای فئاده
 سیاحت ایله صفات بشریهدن قورتلوب نور صفات ربانیه ایله متصف
 اوله سن و سنک دعوی هستی بی محنتی جذبانه قویوب دریای عدمه
 آته سن و قارخانه عشقه سر مایه وجود موهومی تجلی ذاته اوتدروب
 (المفلس فی امان الله) قاله سن و اگر احیاناً بشریت اقتضا نتیجه شدت تعبدن
 فتور طلب واقع اولغله ملازمت ارباب هدا یتن دور اولوب میدان عشقه
 کلمکدن ابا ایدرسک نفسکه جبر ایدوب عدم اطاعتیه باقیه سن و اول
 زمانده نفسکه بویوله وارنلرک طریق حقه نه لچکدیکن کوسترمک ایچون
 اصحاب شهو دک کتب قدسیه و رسائل انسیه زینه نظر ایدوب نفسکی
 ترغیب قیله سن و می شده نه و جهله تسلیم لازم ایدوکن بلدیله سن
 و الله دیوب بولدن قالمیه سن و زنههار بو بولده ظن و خیالک حکمنه اعتبار
 ایتیه سن زیرا (و خطاء الظن و صوابه قریب من الثار) خواستجه اگر خطا
 و اگر صواب ظن سکا برشی اعطا اتمز بلکه حقدن بعید اولور سن زیرا اول
 احد و واحد ظن و خیالدن منزهدر کما قال تعالی (ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً)
 و اگر بین العوام جاری اولدیغی اوزره نفس تلبیس سنی دخی اغوا ایدوب کلات
 اکبرک خود معانیسی معلوم اولدی باخصوص قرآن و حدیث ایله عمل بکا کافیدر
 پس بزم کی عاجز برکسته یه واروب سرفرو ایتکه نه حاجت دبر ایسک حق تعالی
 صافلیه بونده صفت استکبار واردر پس بومشربده اولان اخوانه معلوم اوله که
 آمنا و صدقنا جمیع او لیا و اتقیانک دخی عملاری قرآن و حدیث ایله در و قرآن
 عظیم راه نمای عالم و شفای قلوب بنی آدمدر اما ظن ایله یقین برابر دکدر زیرا
 یقیندن صدق و ظنندن کذب حاصل او اور کما قال تعالی (قل هل عندکم من علم
 فتنخرجه لئان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرون) آه کیم قرآنی او قومق
 بشقه کورمک بشقه در زیرا قرآنی مجرد او قویوب کور میانلر ایچون (رب تال
 للقرآن و القرآن یلعنه) قضیه سی جوابدر اما حقیقت ایله او قویوب یلوب
 کورنلر ایچون (یتلونه حق تلاوته) بیور لمشدر و حسن بصری رحمه الله علیه
 و رضی الله عنه قرآنی او قویوب کورنلر ایچون بیورلر که (والله ما اصبح عبد یتلو
 هذا القرآن الا طال حزنه و همه و قل سروره و فرحه) و قال الشیخ رضی الله عنه
 فی الفص النوحیه (من اقیم فی القرآن لایصغی الی الفرقان و ان کان فیه فان القرآن
 یتضمن الفرقان و الفرقان لایتضمن القرآن) آه ای نفس کراه سن خود دیرسن که

بن قرآنی هم او قورم وهم بیلوب عل قیلورم اما ای دل غافل عمل ایکی قسمدر
بری حق تعالی به سبب قربتدر و بر قسمی سبب بعد و اعتددر یعنی ظن و قیاسله
اولان طاعت مبعده عن الله و نور یقین ایلله اولان عبادت مقرب الی اللهدر بونک
ایسه علمی فرضدر پس علم مزبورنی نیچون تعلم ایلدک دینلد کده ظن و خیالله
تابع اولدم دیمک جواب او اورسه مر حبا والا واولای غافل نابیناسن
کشدیکی فراموش اشد کد نصکره سنی غیرنی ذکر ایتمز کما قال تعالی (الیوم
نسبکم کانستیم لفاء یومکم هذا) ای مستمع مستمند غیر یلر نعمت یدیدیکندن
سکا شمع کلز و آخرک مهمل ایچدیکی سنی تطهیر قلماز مادامکه اهل حالک
حالیله ذوقلمیه سن فائده ویرمز پس بونک مثالی اکابرر که حق سبحانه و تعالی
عنایت از لیه سندن بعض اطبایی ادویه و اشربه نک خواصنه عالم ایدوب
وانواع علل و امراض و امزجه و طبایعی بیلدیروب کشفای یقینا ممانینه
قلماخله علوم طبیده بعض تصنیفات یازوب امراضک علامات و تشخیص
ضوار بک کیفیاتنی و معاجین و اشربه نک مفردات و ترکیبات و هر برینک
استعمالن بیان ایتمشدر در پس بر کسنه فضوللق ایدوب طیب حاذقندن
بلا استعداد کندونک نفس معلوله سنه مجرد کتب طیبیه مطالعه سیله معالجه
قیلده لا جرم نفسنی معرض هلاکده قیلور زیرا مجرد مطالعه کتب ایلله
حقیقت مر ضدن خبر دار اولوب کیفیت و کیتندن شعوری اولماز پس
لا جرم اصحاب تجربیه دن بر طیب حاذقه مراجعت کر کدر که انواع امراض
و طبایع ناسی علی اختلافها بیلوب علمی و عملی قوانین طبه عارف اولوب
هر بر مرضک علاجن ایلله امدی اگر چه کیم کتب طبندن طبایع اشیا و علامات
امراض و ترکیب کیفیت معاجین معلوم اولور اما عمل ایلک انواع تجربه
و تعلیم طیب کامله محتاج اولدیه سه سلوک و طریقت و حقه قربت دخی
طبیان الهیتک بد ارشادنه تسلیم و اطاعت ایلله اولور ✽ نظم ✽ تو در
تقلید اکون بازماندی ✽ چواندر آرزو و آزماندی ✽ بسی کشتی ندیدی
تو نمودی ✽ زیان کردی ندیدی هیچ سودی ✽ پس هر کس طیب الهی بی
نیجه بولسون بو تقدیر چه تحری و قیاسه بحال بو قیدر دیرسک بلی وقت
ضرورنده ✽ مشوی ✽ این قیاسات و تحری روز ابر ✽ یاشب مر قبله را کر
دست حبر ✽ کون بولوتلی اولد وقده و یا خود شب دیجورده علماء مجتهدین
بو قیاسات و تحریلری قبله ایچون تجویز ایتمشدر در زیر اسمت قبله روز ابر فام

و شب ظلامده نامعلوم اولسه و صحراده بوانسه ظن غالبی ایله جانب کعبه یه
توجه ایدوب اداء صلوة ایدر لرس مرشد کاله قبل الوصول قلوب
طالینده خورشید محبت طلوع ایتمکله اراضی یقینی شب دیجوره متشابه
اولغله علی نهج الشریعه تحری ایدوب قلبی حب الهی طلبنه توجه ایتمک
لازمدر و خضر و قته قبل التلاقی جائز که خضر بواوله دیوهر کو دیمک
خضر صانعق جائزدر * مثنوی * لیک باخورشید و کعبه پیش رو * لیکن
روزروشنده نورخورشید ایله و کعبه پیش رو ایکن * مثنوی * این فیماس
و این تحری را محو * بوقیاس و بوتحری بی طلب ایتمه زیرا آفتاب باهر و کعبه
مواجهه ده ظاهر ایکن تحری و قیاس باطلدر پس شمس محبت آسمان قلبده نمایان
و کعبه حقیقی اولان خضر وقت عیان اولمش ایکن قیاسات عقلیه یه تشبث ایتمک
واولکی کبی هرکور دوکنی خضر و قندر دیمک حقاقت و بلکه عین ضلالتدر
ایمدی ای مستمع مستر شد عمر بن الفارض قدس سره * بیت * فان کنت منی
فانح جمعی * و انحر فرق صدعی و لا یخرج الطبیعة * یوردقلمی اوزره اگر سن
دخی مستر شد صادق و مرید متحقق ایسک کعبه حقیقت و خورشید محبت اولان
مرشد اکملک جمع حقیقیسنه توجه ایدوب و باد نسیم جذباتک هو یله آسمان
افکار دن ابراکدار اغیاری ازاله قیلوب طلوع آفتاب محبت ایله روز روشن
اول وظلمات طبیعت و کدورات حواس و اوهامه و جهامن الوحوه میل و التفات
ایتموب * مثنوی * کعبه نادیده مکن زور و متاب * از قیاس الله اعلم بالصواب *
قیاسدن اوتوری کعبه بی کور من لیمک ایتمه کعبه دن یوز دوندرمه الله اعلم
بالصواب یعنی جمیع مالک کتیدیکی عرابه یوایدربکامرشدی تجسسی نه لازم
قیاسات عقلیه و دلائل نقلیه بکا کافیدر بوقدر علماء سلف خود عقلی و نقلی
قیاس و دلائل ایله یول وار مشر دیو کندیکه دون همت اولمغله کعبه حقیقی
اولان مرشدی و مکملدن یوز دوندرمه زیرا وارثان اکل انبیا اولان اولیاء
اکملک بئنه علم لدنبری کشف صحیح و شهود صریح ایله استحکام بولمشدر اما
تصور حسی و وهم ظنی یه تطرق ایدن فکر و خیال سریع الزوالدر اکا بئنه که
عموم خلقت بئنده متداول اولان علوم عقلیه و قیاسات و همیه حواس
ظاهره و باطنه ایله حصوله کلوب قوا و حواسک احکام و آثار مزاج و ظلمات
طبع پراعوجاجدن خلاصه اقتداری اولمغله لاجرم زمرة مزبوره یه اوهاام
و شکوک بی شمار و شبهات و ظنون بسیار یول بواوب غایتی قلبنه ظندن غیرتی

مطلب
در ضعف دلائل
عقلیه و نقلیه و حکایه
امام رازی

شی کتور من ❖ نظم ❖ بعقل این سرندانی تابدانی * که او پیداست در جانت
 نهانی * نه بشناسد مر آن جز از خیالی * نه هر و همی بود این سر مقالی *
 زیرا اهله معلوم و غالباً مسمع و مفهومی مدر که علما و عقلا دن نیجه سی وساطت
 قوا و حواس و مشارکت مفکره و تخیله ایله بر مسئله ده تصور ایتد کبری معنائک
 صحتہ نقل و روایتدن نیجه دلائل ایراد ایتش ایکن بعد زمان کبرو مستدل
 من بورک کندینه و یا خود قوت جودت ایله متصف اولان مستدل آخرک
 فکریته بر دلیل آخر دخی ظاهر اولور که مقدا اولان مسئله نک عینده حکم
 اولک خلاقی اولوب دلیل ثانیده قوت و منات زیادہ اولدیغیچون مبطل حکم
 اول اولور بونک امثالی خود قتی چوقدر اصول و کلامدن خبردار اولنر بوکا
 واقفدر حتی مشهور در که امام فخرازی رحمة الله علیہک تلید حاصلرندن
 بریسی بر کون فخر الدین رازینک خدمت شریفلرینه وار دقده اضطراب
 عظیم ایله بکا ایدر کوردی و یا مولانا سبب کریه و غم و باعث حزن و الم نه در
 (سر الله قلبک) دیو سوال ایتد که امام فخرازی بیور دیلر که ای ولد مکر
 روز کارم ضایع و عمر نازنینم یوق یرہ تلف اولدیغنه اغلام زیرا بر مسئله نک
 صحت حکمنه شبهه دن خالی و اشکال دن سالم یکر می دلیلدن زیادہ بولوب و دلائل
 من بوره ایله قلبه کمال اطمینان کلوب صحتہ و ثوق تمام حصوله کتور مشدم
 حالا حکم من بورک خلافتہ بعض دلائل قویہ و محکمہ دخی رونما اولدیکه
 دلائل سابقه ایله اولان وثوق و یقیننی ابطال ایلدی شاید که بر مدت نصکره
 بودخی صدد ابطالده واقع اوله پس عمرک بو افکارده تارمار اولدیغنه کریه
 بسیار ایتیه لمی بیوردی پس امر محقق اولدیکه حدس حس و قیاس و کمال ایله
 اولان علوم او هام و شکو کدن عاری اولوب کمال یقینه واصل اولماز ایتش
 ❖ نظم ❖ بسی کشتی و مقصودی ندیدی * ازین حسرت تو بهبودی ندیدی *
 نبود رهبر و حیران بماندی * نه راهست این که اندر چه بماندی * ابعدی لازم
 اولان بودر که علم لدنی صاحبی اولان قبله حقیقیدن روگردان و نادیده کان
 اوله که اندن غیر یسی او هام و ظنونی ازاله یه قادر اولماز زیرا اول ولی اکمل
 روح عالم اولوب انموز صفات الهیه (و ما فی السموات و الارض) اکا مسخر
 اولمشدر پس سن اندن یوز جو بر مک عین جهالتدر تکیم شیخ رضی الله عنه
 فص موسویه ده بو وجهله تحقیق بیورر که (قدور دالحديث القدسی
 فی خلق آدم الذی هو البرنامج الجامع لنعوت الحضرة الالهية التي هی الذات

والصفات والاسماء والافعال ان الله خلق آدم على صورته وليست صورته
سوى الحضرة الالهية فاو جد في هذا المختصر الشريف فسخر العلو والسفل
لكمال الصورة فكما انه ليس شيء من العالم الا وهو يسبح الله بحمده كذلك ليس شيء
من العالم الا وهو مسخر لهذا الانسان الكامل لما يعطيه حقيقت صورته فقال
(وسخر لكم مافي السموات وما في الارض جميعا منه) فكل مافي العالم تحت
تسخير الانسان علم ذلك من علمه وهو الانسان الكامل وجهل ذلك من جهله
وهو الانسان الحيوان) يعني الانسان صورة والحيوان سيرة پس مادامكه
انسان كامله تسليم اليه سنده دخي نور شهود بروز ايمدكجه ﴿ مشوي ﴾
چون صفيرى بشنوى از مرع حق ﴿ چونكه مرغ وحى الهى وعندياب
روضة ربانیدن بر صفير ايشده سن حقيقتندن غافل اولوب ﴿ مشوي ﴾
ظاهرش را ياد كبرى چون سبق ﴿ ظاهرينى سبق كبرى خاطر كده طوتر سن
والفاظ وحروفنى از برايوب ﴿ مشوي ﴾ وانكهى از خود قياساتى كنى ﴿
اندنصكره مقتضاي وهم وظنكده بعض قياسات ايدر سن وقوت متفكره به
تابع اولوب تصور كده اولان ﴿ مشوي ﴾ مرخيال محض را ذاتى كنى ﴿
خيال محضى ذاته نسبت ايدر سن ﴿ بيت ﴾ ترا بوبى از يشان نيست اينجا *
چرا تو ميكنى هر چند دعوا * زهى وهم باطل وخيال زائل اى غافل كه
﴿ مشوي ﴾ اصطلاحاتست مر ابدال را ﴿ ابدال خدانك اصطلاحلى
وار در كه ﴿ مشوي ﴾ كه نباشد زان خبر اقوال را ﴿ اصطلاحات
من بوره دن اقوالك خبرى اولماز ايمدى بنمروحم ﴿ مشوي ﴾ منطق الطيرى
بصوت آموختى ﴿ منطق الطيرى صوت ايله او كرنديك وكنديكى عالم فائق
اولدم زعيله ﴿ مشوي ﴾ صد قياس و صد هوس افروختى ﴿ صد قياس
و صد هوس شعله اندردك و بو كلامدن مراد بودر و بو لفظدن مستفاد
اولان بو معنادر دبو مدارس و محافلى صوت و صدا ايله طولدرديك ﴿ بيت *
نمى داني واندرره فتادى ﴿ زندانى درون چه فتادى ﴿ هيهات هيهات
حضرت جلال و قدس و حظيره جمال وانس ادله عقليه دن مره
واصابت سهام فهو مدن مقدس اولوب طريق حق قوت نظريه دن
مسدود و راه وحدته ظن و قياس ايله كيدنلر مفعودر نعم اگر چه كيم آسمان
يقين سحب شك و كان ايله مكدر ايكن ظن غالب ايله كعبه مقصوده توجه
ايدوب عبادته جناب الهى به وصول ايجون اعمال فكر و قياس اولوب

حضرت تنزیه و تقدیسہ صمودہ قریب اولورل و علم و عمل بینی جمع ایدوب
 کال خلوص نریله هر ری رقی قیالورل فاما مغرب جمیت ذاتیه دن شمس حقیقت
 محمدیه دل سالکده طلوع و رتبه رج احدیتدن صورت الهیه ایله پروزایتد کده
 (اذا طلع الصباح استغنی عن المصباح) مصداقجه انظار فکریه و نوا میس
 حکمیه و قوه نظریه یه احتیاج قالیوب بلکه احکام حکمیه و فکریه و آثار قوه
 نظریه دن تفریغ قلب ایدوب حضور باللهه اشتغال ایله موجب نشت خاطر
 اولان علم کونیدن اعراض ایدوب جمیت قلبیه ایله حضرت احدیتیه
 عزیزت کلیه ایدرلر کما قال الشیخ رضی الله عنه فی التبیان ﴿ نظم ﴾
 ایمن حوی ایمان حق بزعمه * علی هذه الدعوی اصح الادلة * اذا تلوت
 آیاته فی وجوده * تجلی له ایمان من کل حضرة * وفی حضرة الاسلام
 یشرح صدره * لاعدامه التکثیر بالصمدیه * فصار کورش الانشراح
 بدا غدا * تجلی به الرحمن فافطن کفطنی * ومن جهل الامر الاعم فصدره
 * جدر بان یلقی به کل ضیقة * فیما ایها الراجی حصول مراده * باصلاحه
 للقوة النظرية * ومن بعد ذانیقی یؤمل حکمه * بحصلها بالقوة العملية *
 فیکمل فی علم وفی عمل معا * ویظهر انسانا باجل سيرة * لوانک بمن عاین الامر
 واحدا * لما غاب عنک الحق فی کل رتبة * ابعدی ای مستمع قابل بوظن
 و کاندن خلاص اولیوب قیاسات عقلیه ایله اولیاء آ کاهک کلمات روحیه لرینی
 فهم ایتدم زعم ایدوب معنار و بررسک و کنیدیکی دخی انلردن قیاس ایدوب
 برمر شد کامله بنده اولرسک سنک مثالک اکامشابه اولور که قصه سی سبق ایدن
 ﴿ مشوی ﴾ همچو آن رنجور دله از تو خست * اول رنجورک خاطر ی
 صاغر دن مجروح اولدیغی کبی مر دان خدائک دخی قلوب طاهره سی سندن
 رنجیده اولور ﴿ مشوی ﴾ کر به پندار اصابت کشته مست * اگر چه کیم
 صاغر رعایت عبادتده اصابت پندار یله مست اولش ایدی اما قیاسی واقعه
 مخالف قلوب آزار بسیاره مصادف اولدی * بیت * براه راستان رود ایا
 هان * وجودت از بلا و رنج برهان * پس سن دخی وهم و کان ایله انبیا و اولیائک
 کلمات حق لرین فهم ایتدم و تاویل و توجیه نده اصابت قیلدم زعم ایدرسن
 ولیکن قیاسک حقیقه مطابق اولیوب قلوب انبیا و اولیای رنجیده انمش
 اولور سن و کذلک ﴿ مشوی ﴾ کاتب آن وحی زان آواز مرغ * اول مذکور
 اولان کاتب وحی مرغ آشیا ن و حدث اولان خاتم الرسل علیه الصلوة

و السلامك آوازندن ❖ مثنوی ❖ برده ظنی کو بود همباز مرغ ❖ برظن
 فاسد ایلتمش ایدی که وحی الهیده اول مرغ سر احدیتسه شریک و همباز
 اوله پس خاطر پاک مرغ چالاک (اولاک لما خلقت الافلاک) اول کسناخدن
 رنجیده اولغله ❖ مثنوی ❖ مرغ پری زد مرورا کور کرد ❖ مرغ برقنات
 اوردی اول کاتبی کورایتدی ❖ مثنوی ❖ نک فرو بردش بقعر مرک و درد ❖
 ایشنه انی مرک و دردک قعرینه ایلندی ❖ نظم ❖ نبودت رهبر اینجاجز
 محمد ❖ ندانستی تو مر دینار احد ❖ چرادر نقش مغروری چو ابلیس ❖
 چرا چنبدین کنی دعوای تلیس ❖ ایا مسکین و سرگردان و غمخوار ❖ زهی
 نادان چه میدانی تو اسرار ❖ مشو آلوده پندار غدار ❖ مرورا ترک کن
 زنهاری یکبار ❖ نونشناسی بحق خود را یقین دان ❖ نمود عشق را از واصلین
 دان ❖ مبین خود تابیهشت آید بیدار ❖ عیان بنایدت رخسار دلدار ❖ پس
 مفیض نور محبت و خورشید آسمان حقیقت مولانا جلال الدین محمد قدس سره
 الامجد مناسبت ایله بوقدر اسرار و نسکات بیان ایتد کد نصکره کبر و هاروت
 و ماروت حکایه سنه شروع ایدوب عجب و استکبار و و هم و پندار ایله نفسلرینه
 کمال و فضلیت اسناد ایلان ارباب اغتراره تلمیح و اشارت و تنبیه و نصیحت
 قصیدله جانب الهیدن هاروت و ماروته نه و جهله خطاب اولدیغن بطریق
 الحکایه ایراد ایدوب بیوررلر که حق سبحانه و تعالی ایتدی ای هاروت
 و ماروت ❖ مثنوی ❖ هین بعکسی یا بظنی هم شما ❖ زنهاری سزدخی برعکس
 و یا برظن سبی ایله ❖ مثنوی ❖ در میفتید از مقامات سما ❖ اوجات مقامات
 سمادن درکات اسفله دوشمیه سز ❖ مثنوی ❖ کرچه هارونید و ماروت
 و فزون ❖ از همه بر بام نحن الصافون ❖ اگرچه سز هاروت و ماروت و صدر
 نشین ملکوت سز و نحن الصافون بامک اوزرنده جله دن افزون سز یعنی
 (وانا نحن الصافون) افتخارنده ذروه اعلا ده اولش سز اما زنها رصفوت
 و زنا هتکره اغترار ایله آسمان ملکوتدن نیکون سار اولیه سز ایددی غرور ایله
 افتخار دن و از کلوب و عیوب ناسه نکران اولیوب بلکه اولی و انساب اولان
 بودر که ❖ مثنوی ❖ بریدیه های بدان رحمت کنید ❖ بدرك اساءت
 و جنایتلرینه و عصا تک جرم و معصیتلرینه مرحمت ایدیکز و قطعاً ترا هتکره
 نظر ایتمیوب ❖ مثنوی ❖ بر منی خویش بین لعنت کنید ❖ خویش بین
 اولان بلکه لعنت ایدیکز یعنی خود بینی و انا نیتی ترک ورد ایله یکز شویله که

خود نمایی ایتوب عجب و افتخار ایل طاعت شمار اولورسه کز ﴿ مشوی ﴾ هین مبدا غیرت آید از کین * زنهار منته اولیکز اولیه کیم کین قضادن بطش شدید غیرت کلوب ﴿ مشوی ﴾ سر نیکون افتید در قمر زمین * وجاه سحینه سر نیکون دوشه سز ز برا هر بر ملک ایچون استعداد ذایلری مقتضاسنجیه بر مقام معلوم اولوب هیچ بر ملک بر ملک حدینه تجاوز ایتمز و ما فوکه ترقی به قادر اولمز و مرتبه مادونه دخی نزول ایتمز کما قال تعالی فی سورة الصافات علی لسان الملائكة (وما منا الا له مقام معلوم وانا نحن الصافون وانا نحن المسبحون) یعنی ملائکه عبودیتلرینه اعتراف اید و بابتدیلر که بزدن هیچ احد یوقدر الا انک ایچون بر مقام معلوم واردر یعنی مراتب متفاوته لری اولوب هر بری مرتبه لرندن تجاوز ایده میوب و مقام معینلرنده قائم اولوب عبادته قیام کوسر مشلردر و اداء خدمت و منازل طاعتده اولان صفوف مرصوصه لرندن بالتحقیق و التاکید خبر و یروب (وانا نحن الصافون) دیدیلر و حق سبحانه و تعالی بی شائنه لایق اولمیان شیدن تنزیه و تقدیس ایدوب (وانا نحن المسبحون) دیدیلر یعنی قول اول ایل طاعتده اولان درجه لرینه و ثانی ایل معارفده اولان مقاملرینه اشارت ایدوب بلا قیور عبادت حقده مواظبت ایتد کلرندن خبر و یردیلر پس هاروت و ماروت دخی ذکر اولنان مقامات معلومه اصحابندن اولغله صلوٰه و تسبیحه اولان مقاملرله افتخار ایتدیلر اکر معرفتده اهل حقایقندن اوله ردی انوار مشاهده حقیق استیلا سندن بحار من الوهیده مستغرق و ملاحظه طاعاتن فانی اولوب شانلرینی تفخیم ایل (وانا نحن الصافون) دیمیزدی فلهدا اظهاسر ایل افعال ربوبیتنه اعتراض صورتن کوسر توب (انجمل فیها من یفسد فیها) قولنی تکرار ایتدیلر قال بعض المفسرین (هو من کلام النبی والمعنی واما لنا اله مقام معلوم) فی الجنة او بین یدی الله (وانا نحن الصافون) فی الصلوٰه و التزیهون له عن السوء و قال جعفر الصادق (الخلق مع الله علی مقامات شتی من تجاوز حده هلاک فللانبیاء مقام المشاهدة وللرسل مقام العیان و للملائكة مقام الهيبة و للمؤمنین مقام الدنوا و الخدمة و للعصاة مقام التوبة و للكفار مقام الطرد و الغفلة و اللعنة) و قال الحسین (المریدون فی المقامات بحاوان من مقام الی مقام و المرادون جاوزوا المقامات الی رب المقام) الحاصل اهل بدایات مقام طاعات و اهل اوساط مقامات توکل و رضا و تسلیم و ارباب محبت مقامات حالات و مواجید و اهل

مطلب

نبذة فی تفسیر

و اما لنا اله مقام

معلوم

و اما منا قولنده

و صوفی بخذ و قدر که

احد تقدیر بدر

و صفت مقام

موصوفه قائم

اولمدر که له مقام

قولیدر

معرفت مقام معارفده اولوب اثنای مشاهداتده بر مقامدن بر مقامه نقل ایدر لر
 فاما موحدینه مقامدن بریسی باقی قالمیوب بحار ذات و صفاتده مستغرق اولمقله
 انلرایچون مقام معلوم اولمز زیر اموحد بنی عظمت کبریا و تجلیات جلال و جمال
 بروجهله افضل ایتشد رکه ابد الابد فانی فی الله و باقی بالله اولوب مقاماتدن
 برنده مکث ایتماشیلردر کما قال الجنید (المقامات معلومه کما ذکره الله تعالی
 وارباب الخلق یا نفون من المعلومات والمرسومات لانهم فی قبضة الحق و امره)
 آه ای سالک راه بونفصیلدن مراد حصه بیانیدر رکه هیچ کس طهارت
 و نزهتده مغرور اولسون و مقام فتادن بر نفس آبرسون پس بعض سالک
 بدایت وسط و ظهور محبتده کمال نزهت حصوله کتورد کلرنده کاه تنزل و کاه
 تر قیده اولان اخواندن برنده مقتضای بشریته بعض جرم و زله کورد کلرنده
 ممکن اولدیخی مرتبه ستر ایدوب کندی حائنه عجب و استکبار ایلله انلره طعن
 و تفریع ایتیه و بلکه حائنه مشغول اولوب عیوب آخره نظر قلمیه و کبر و نخوتی
 ترک ایدوب دائماً بوقلمده اوله والا صفوت و نزهتده ملک مرتبه سنه دخی
 نائل اولسه مادام که غیر یلرک عیوبن و کندینک نزهتن کوره کمین قضاده
 اولان غیرت حق آنی قعر زمین و اسفل سحینه سرنگون ایدر ﴿نظم﴾ زخود
 بینی برون در بماندی * چو آب عین در آرز بماندی * زخود بینی درون چه
 بماندی * چو انکی بر سر این ره بماندی * مکن اندیشه بدینک اندیش *
 بکس میسند نپسندی چو برخویش * اگر نالی و کر نه کار رفتست * همه نقش
 ازین پرکار رفتست * بعقلید مرو نیکو کزین تو * بجز نیکویی اینجا که
 مین تو * منی دیوست و تو فرزند آدم * بجایمانده دیوی دمام * چو ذره
 باش اینجا پای کویان * ز عشق دوست در جان شاد و خندان * پس هاروت
 و ماروته جناب قدسدن بووجهله خطاب باعتبار اولمقله ﴿مثنوی﴾ هردو
 گفتند ای خدا فرمان تراست * هر ایکسی ایتدی لر ای خالق کون و مکان
 امر و فرمان سنکدر حقا که ﴿مثنوی﴾ بی امان تو امانی خود بجاست *
 سنک امانکسر خود امان قنده دروسنک توفیق و عنایت و حفظ و عصمتک
 اولسه مصادقه امن و سلامته کیمده قدرت واردر اما ظاهر لری موافق
 ضمیر اولیوب بر مصداق (يقولون بالستههم ما ليس في قلوبهم) ﴿مثنوی﴾
 این همی گفتند و دلشان می طپید * مجرد اسان ابله بونی تکرار و تندر کار
 ایتدی لر اما کوکلری حرکت ایدوب وجهه ارضده حکومت و ریاست و خلافت

سوداسته دوشوب ضمیر لندین دبرلر ایدیکه ✽ مثنوی ✽ بد کجا آید زمانع
العید ✽ بزدن برامزاق چنان کلور و جرم و معصیت صادر اولق نه احتمالدر
بزنع العید و نزاهت و طهارتده نور محض خورشید و صوامع ملکوتیه تجرید
ایله فرید اولمشزدر دیوب عصمتلرینه اعتماد ایتدیلر و قبضه قدرتده مقهور
اولدقلرندن تغافل ایتمکله عاقبه العاقبه ✽ مثنوی ✽ خار خار دو فرشته
هم نهشت ✽ تا که تخم خویش بینی را نکشت ✽ بویکی فرشته نک خار خار
عصمتلری انلری حالته قومدی تا که خود بیدلک تخمینی اکیه یعنی آخر الامر
تشوش افکار و بی آراچی پندارلری زمین وجودلرنده انایت تخمینی اکر منجبه
قومیوب ذکر و تهلیلار بینی آدمک تذکار عیوبنه تبدیل ایتمکله لوم و تقریبی تکرار
ایدوب ✽ مثنوی ✽ پس همی گفتند کای ارکانیان ✽ بی خبر از پای روحیان ✽
پس ایتدیلر ای قدس روحانیان و نزاهت افلا یکاندن بی خبر و جرم و معصیت
ایله مکدر اولان ارکانیان و خاکیان معلومکن اولسونکه ✽ مثنوی ✽ ما برین
کردون تنقهای زنیم ✽ بزملکرز قدس و طهارت ایله کردون ملکوت
و صوامع جبروتده تنق عبادات و پرده اُزر یافت تسبیحات طقورز و سر برده
عصمتدن خارج اولیوب لازم کلسه ✽ مثنوی ✽ بر زمین آیم و شاد روان
زنیم ✽ زمین اوزرینه هبوط ایدوب تسبیح و تقدیس الله نوردن سایبان
اورورز ایددی محقق بیلکیز کیم سزک بیلنکرده بز حکومته مأمور اولسق فرش
زمینه شاد روان نصف دوشیوب کاهو حقه ✽ مثنوی ✽ عدل توزیم
و عبادت آوریم ✽ عدل و داد جمع ایدرز و حق عبادتی برینه کنورد کدنصکره
قوت ملکیه مز ایله نوردن پر آچوب ✽ مثنوی ✽ باز هر شب سوی کردون
می پریم ✽ کبر و هر کیجه جانب کردونه او چارز الحاصل بروججه اله تأسیس
قواعد معدلات و تشدید قوانین حکومت ایدلم که ✽ مثنوی ✽ تا شویم اعجوبه
دور زمان ✽ حتی اعجوبه دور زمان اوللم ✽ مثنوی ✽ تا نهیم اندر زمین
امن و امان ✽ تا که زمینه واضع امن و امان و السنه افلا کیان و خاکیانده داستان
اوللم اما قضا و قدری کور کیم کندیلرده عجز و قصور بیللیوب عصمتلرینه اعتماد
و جمیع فساداتی بینی آدمه اسناد ایتدکلری ایچونز بون شهوت و مبتلائی معصیت
و محبوس چاه طبیعت اولوب الی یوم القیام قصه لری مشهور و السنه ناسده مذکور
اولدیلر زیرا ✽ مثنوی ✽ آن قیاس حال کردون بر زمین ✽ راست ناید فرق
دارد در کین ✽ اول کردونک حالی زمینه قیاس اولنق راست کلز حال زمین فرق

(تنق)

برده و جین لکدر
(و شاد روان)
سایبان و فرش منقش
و بیوک خالی و رفرقه
معناسنه که ثوب
اخضر در (لغه)

در کین طوتار یعنی مرتبه اعلایک حالتی مرتبه سفلیه قیاس امر محالدر زیر
 اهل ملکوت زاهدت محضه ایله شهوت و طبیعتدن عاری و مقتضیات بشریه دن
 بری ارواح مجرد در اهل زمین ایسه شهوت آلوده اولوب صفات بشریه دن
 آسوده ذکالر در هاروت و ماروت ایسه مشرب بشریتدن غافل اولغله
 کندیلر ده ترقی و تنزل اولدیغین یلورکن اگر مرتبه بشریه واروب
 زمینه نزول اینسک بنی آدم کبی آلوده معصیت اولمز ذق دیدکاری قیاس
 باطل اولوب مبتلای شهوت اولدقلرنده اوج ملکوتیه عروج ایده میوب چاه
 مظلم طبیعتده الی یوم القیام سرنگون اولدیلر و زمینده اولان آدمیانده برسر
 خنی دخی اولدیغیندن غافل اولدیلر و اول سرنهنانی بودر که اگر چه کیم
 ملائکه اسفله نزول ایتیموب هر بری کندیلر مخصوص اولان مقام قدسده
 مقیم اولوب انسان ایسه مرتبه انسانیه دن مرتبه اسفل حیوانیه رد اولغله
 (اوائک کالانعام بل هم اضل) قیلندن اولدقلری جهنندن ملک بشردن
 افضلدر ولیکن روح انسانی قابل ترقی اولغله ایمان صحیح و عمل صالح ایله
 اعلای علینیه صعود ایدوب مقام قاب قوسینیه اعتلا و بلکه اوج اودانی یه
 ارتقا ایله ملکدن افضل اولمشلردر اگر چه کیم ملائکه بر خوائ (وانا
 لنحن النصارون) صلوة و عبادتده صف آراسته اولدیلر ایسه انسان دخی
 بو یابده ملائکه ایله مشترک اولوب اما انسانده کنبیان هر صوص بر صف دخی
 وارددر که ملائکه صفت مز بوره دن حصه مند ذکالر یعنی صفت مز بوره
 حق سبحانه و تعالینک انسانه تعلق ایلیان حب ازلیسیدر که (ان الله یحب الذین
 یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان هر صوص) صف مز بوری بیان
 ایتشد و کذلک ملائکهک (وانا نحن المسبحون) قولرنده دخی انسان
 هم اتباع اولوب بوندن ماعدا انسانک بر افتخارلری دخی وارددر که انسانکه
 ملائکه دن ممتاز و سرافراز اولمشلردر یعنی (انا نحن المحبون وانا نحن المحبوبون)
 قولی انسانه مخصوص اولغله مقام محبتدن مقام محبوبسته ترقی ایدوب
 (تخلقوا باخلاق الله) مصداقجه صفات حق ایله منصف و (بی بصر و بی
 ینطق) دواتیله مستبعد اولمشلردر آه ای سالک راه هر نه مرتبه به ترقی ایدرسک
 حق تعالینک محض فضل و عنایتی یلایوب کندیکه قدس و طهارت اسناد
 ایتیموب عجز و قصورک فهم ایله و توفیق الهی ایله مشتهیات نفسانیه دن
 خلاصلق مرتبه سن بولدیغکه شکر ایدوب هاروت و ماروت کبی زبون

شهوۃ واسیر نفسانیت اولانلرک عیو بنه باقیوب بن بولک یرنده اولیدم بویله
فساد ایتزدم دیمه یوخسه هاروت وماروت کی مبتلای معصیت او اورسن
زیرا مرتبه حیوانیتده اولانلرک اقتضاسی ما اوفات شهوانیتک اجر اسیدر
انلر دخی سنک مرتبه کلمه لر سنک کی قدس و نزاهت ایله متصف اولورلردی
و همچنان سن دخی انلرک مرتبه سنه رد اولنسک انواع جرم و خبیات صادر
اولوردی پس مناسب اولان ارباب معصیتک حالته مرحت ایدوب اگر
احسان واکر اساعت قبضه قدرته اولدیغک مشاهده قیله سن و بنده عاجز
اولدیغک یله سن ﴿ نظم ﴾ زنجیر خویش دائم باش مسکین * که تا چون کل
شوی خوش بوی ورنکین * زنجیر خویش دائم ر بنا کوی * بر و زو شب یقین
فاغفرانا کوی * زنجیر خویش دائم کن تو طاعت * که بیرون آید از رنج
توراحت * اگر انصاف دادی پاک باشی * ولی باید که همچون خاک باشی *
که بی فقرت نباشد این مسلم * ز فقر افتاد از عین دمدام * ای دل آگاه اگر
هاروت وماروتده انبیا اولیدی سرا پرده ملکوتده قالوب میدان بشریته
کله کله سخره جهانیان اولزلردی پس ارباب محبتده دخی لازم اولان بودر که
سرا دقات و حدتدن خروج ایتمکده حقدن مدد و عنایت ایستوب عیوب
ناسه بقیاق کثرتنه دوشیمه و مرتبه سفلی ده منهک اولان جهلایه کندی
مرتبه سندن و عشق و محبتدن کلمات قدسیه اظهارینه جرات ایتموب انلره
دخی کیفیات حریق عشقی اذاقه ایدرم سوداسنه دوشیمه زیرا انلر کلمات حالات
عشقدن خبردارد کللردر انجیق سنک رسوای اولدیغک قالور نتکیم عططار
دیمشدر ﴿ نظم ﴾ به نادانان مگو اسرار زنهار * که کوهر ماند اندر خاک
پیکار * اگر بادیده را زت نهان کوی * و کر کوی نه با خلق جهان کوی *
بکجا هرگز بیاید خفیه این راز * مکر و قی که با خویش آید او باز * محفت
ای دل سخن پذیر آخر * که میکویم ترا اسرار ظاهر * پس کاشف الاسرار
مولانا خدایند کار دخی کتم اسرار و نا محرم لره باده محبتک کیفیتم اسرار
ایدیکر دیو حکیم سنایی نک قولنی دلیل کتوروب اش و بیان شرو ع بیوردیلر

﴿ در بیان آنکه حال خود و مستی ﴾

﴿ خود پنهان باید داشتن از جاهلان ﴾

انک بیاننده در که عشق و محبت ایله مجذوب اولان عاشق لر کندی حالنی و مست

مدهوش او لدقلمی جھلادن پنهان طومق کر کدر که سینھری نشانه
 سنک طعن و ملامت اولیه اما نه فاده باده عشق ک کیفیت برحالتد که عاشق
 مدهوش تدار کدن قالوب اقتضاء عشق نه ایسه ظهوره کلور و لیکن ممکن
 اولدیغی مرتبه دیمکدر و کتم اسرار کاملاره مخصوصدر کشف و اظهار تنک
 هضم اولانلر کدر که لباسدن عاری سوز سو بلدلر نده رسوای اولورل پس
 بوکانه چاره اولسه دین مجذوبان سالکانه بونک علاجی بودر که ✽ مثنوی ✽
 بشنو الفاظ حکیم پرده ✽ پرده نشین وحدت و ساقی باده محبت اولان
 حکیم سناینک الفاظ کهر بارنی ایش و اکا کوره ایش ایت که نه بیوردرل
 و مجذوبان الهی به نه و محبت ایدرل یعنی بیوردرل ای مست رحیق محبت
 اولان سالکان راه حقیقت ✽ مثنوی ✽ سرهم آنجانه که باده خورده ✽
 باشی هم آند قوکه باده ایچمش سن یعنی باده محبتی میخانه عشق اولان
 قنغی مرشدک خمخانه تربیه سندن نوش ایتد کسه سر تسلیمی آنک عبه
 تربیه سنه نهاده قیلوب دأره فرمانندن خروج ایتد و صحبت و الفتی باده نوش
 محبت اولان اخوان الیه ایدوب اگر وجد و حالات واکر مستانه لکدن تبادر
 ایدن کلماتی انلره اظهار ایدوب نامحرم طریقت واجبی حقیقت اولانلر الیه
 خلطت ایغوب اختیار عزلت قیل بوخسه اجنبیلره کشف راز ایدرسک کندیکی
 بین الاغیار مسخره قیلوب سنک حالک شول مست خرابه دوزر که مثلا
 ✽ مثنوی ✽ چونکه از میخانه مستی ضال شد ✽ چونکه میخانه دن
 بر مست چیقوب ضال اولدی لاجرم ✽ مثنوی ✽ تسخر و باز بچه اطفال شد ✽
 اطفالک ملعبه و مسخره سی اولدی زیرا کیفیت باده الیه ✽ مثنوی ✽
 می فتدا و سو بسو برهرهی ✽ اول مست بیهوش هر بریواده طرف طرف
 ییقلوب ✽ مثنوی ✽ در کل و می خنددش هر ابلهی ✽ بالغه دوشر
 وهر برالیه اکا خنده ایدر ✽ مثنوی ✽ اوچنین و کودکان اندر پیش ✽ بی خبر
 از مستی و ذوق میش ✽ اول مست خراب بو حالده ک و دگر ایسه انک
 آرنجه کولوب نه مقوله مست اولدیغندن و ذوق شرابدن بی خبرل سوری
 سرخوشی دیو آردینه دوشرلر و ال قاقوب کولرل قال ابو طالب المکی
 فی قوت القلوب (وقد سلك في هذا الطريق اکابر العلماء و افاضل اهل القلوب
 و قد کان هؤلاء فی التابعین کثیرا ولم ینکروا هذا و علیه الحسابه رضی الله
 تعالی عنهم من عرف مثل عمر و ابن مسعود و حذیفه و کان عمر یغشی علیه

مطلب
 مهم لاهل السلوک
 من العشاق

حتى يقع من قيام ويضطرب كالبعير وقد كان الغشي يلحق سعيد بن جذيم
وكان من زهاد اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثه عمر رضى الله عنه
واليا على اهل الشام فكان بوصف له من شدة فقره وفاقة ما يعاتبه عمر رضى الله عنه
في ذلك وبعث اليه صرة بالف دينار وعزم عليه لتنفقها على اهله وعليه ففرق
على الغزاة فكتب اهل الشام الى عمر يذكرون شانه وما كان يغشاه من الوجد
في مجلسه فحسبه من دخل في عقله فساله عمر لما لقيه عن الذي يصيبه فاخبر
بما يجد في قلبه من معنى مشاهدته ووجده وهو من مواجيد العارفين ففرق
ذلك وعذره قال وما زاد ذلك عنده الا خيرا فكان يكرمه ويعرف له فضله
وعلمه وكتب الى اهل الشام ان لاتعنفوه في امره ودعوه وكان رسول الله
صلى الله تعالى عليه وسلم يغشي عليه عند نزول الوحي اذا لبسه لبسة ازال ترتيب
العقل ورفع مكان الكون عنه حتى يغط ويتربد وجهه وينحدر منه مثل الجمان من
العرق في اليوم الثاني الا ان هذا كان يصيبه عليه السلام في ضرب من الوحي اذا تغشاه
متصلا او ينزل عليه روح القدس في روعه مواصلا واستبطن قلبه) پس بدايت
حاله مجذوب الهيدن مست محبت اولان برعاشق دخي خلقه قار يشوب برسوز
سويليم دبسه سكرى صحره غاب اولغله مرتبه عشقك مستانه سوزلرين
سويليوب وكتيدكجه پریشان تكلم ايتكمكه اطفال مثابه سنده اولان فرسوده لر
اني جنونه بلده نيجه كلماني كفر والحاده جل ايدوب تمسخر واستهزا ايدر لر
وكذلك عشق ومحبتدن بي بهره اولان بعض نيچ پاره لر تقايد ايله حلقه ذ كر
ايدوب هاي وهولري وياغن قاقوب صوت وصدالري آفاقه پيوسته اولغله
اول مجذوب عاشق بونلري دخي محقق صادق قياسيله قباحه فهم ايتيوب
حلقه ذ كره داخل اولدقه كيفيت عشق اول مست محبتى كندى مقتضاسنجه
تحريك ايدوب وشعوردن قالب وانلرك صنعت واصول ايله كردشدن بي خبر
اولوب درون دلدن الله هو ديوب وكتيدكجه محبتى ايشايوب وجد وحالاتك
مقتضاسنجه حركات غريبه ايدوب ومستانه وش دوشوب كندى بي عشق
بيهوش ايتكمكه انك ايجديكي باده دن بي ذوق واحوال سكردن بي خبر اولان
افسرده دلر بومجنون زده دن كلدى واصولري بوزدى ديو حلقه دن سوروب
چيقارلر * بيت * من لم يبت والحب حشو فواده * لم يدركيف يفت الالكاد *
مع هذا ذ كر وتوحيد اول عاشقك ذ كرى اولوب اول بي ذوقلرك توحيدى
تقايد در فلهذا سلوكلري جذبه ايله اولان ارباب طريقت سالكلري او مقوله
حلقه ذ كره وارمقدن منع ايدوب وپريسنى او مقوله حلقه ده كورسه لر نأديب

ایدرل انلرخود ذکر دوام اوزره دبرلر و لیکن طریقه پیران حقیقت اوزره
 صحبت ذکر الله نیت ایسه لشرط صحبتدن اولان اخوان وزمان و مکانک
 وجودیله آداب جمعیت ذکر و توحید بودر که ساکن اولدقلری خانقاده
 و یاخود اخوان طریقتدن برینک خانه سنده و یاخود کذرگاه خلقدن دور
 بر مکانده اخوان طریقت جمع اولوب و بر بریله بعد المصافحه چشم ظاهر لرینی
 مبصراتدن و دیدۀ باطن لرینی کثراتدن غرض ایدوب تفریع قلب ایله حب
 ذاتی یه اشتغال قیلوب نظر پیردن دللرینه پرتو ایدن نور محبتیه نظر ایدرلر
 و حالت مزبوریه توجه و نسبت باطنیه تعبیر ایدرلر بو اسلوب اوزره ورزش
 جذبات و تجلی صفات و ذات مشغول اولدقلرند ه نار عشق کینه کجه مشعل
 اولوب جذبات ربانیه اوصاف بشریتلرین محو ایدوب هر برینک مرایای
 قلوبی کمال تصفیه حصوله کتور مکه هوب نفحات حبیه دریای عشقی
 قینادوب بحر محبتک ماهی لری و نار جذباتک پروانه لری بی سرو پا حرکتیه کلوب
 و طور هستی موهوم لری تجلیات الهیدن مد کوک و متلاشی اولوب یک رنگی
 حاصل اولدقده بی تصنع و بی تقلید و اختیار سز نفس واحد ه کبی در دایله
 الله هو دیمکه یکدم اولوب حلقه توحیده کیررلر و گاه قاعدا و گاه قائما
 ذکر و توحید ایدرلر و شبی روزه ایصال ایدوب معراج روحانی قیلورلر
 و هر کس کندنی حالته مشغول اولوب کمنه کمنه ک حرکتندن بی شعور اولورلر
 و مجلسک اقتضاسنه کوره ذکر و توحید قرارن بولدقده طریقتی اولان
 توحیدی اسکان ایدوب بعد الدعاء و التکبیر هر کس محض نور اولوب
 مقامو مقامنه کیدوب حال لرینی اجنبیدن ستر ایدرلر و توحید و صحبت ریزی خلق
 کوروب احباب زیاده اولسون قصدنده اولزلر و بو حالدن خبردار اولیان
 اطفال طریقت بومقوله عشاقه درلو درلوا سنادلر ایدوب بولدیقن سویلرلر اما
 انلر رضای حق ایچون ملامتی اختیار ایدوب میخانه عشقده مقیم اولورلر
 * بیت * آری صنما چو در دلت دردی نیست * درد دل دیگران بیازی
 شمری * آه ای قلبی غلاف غفلتده اولان عاقل صمصام فکر و ذوالفقار ذکر
 برهنه کورمده که غبار کدورتی پیدا و یاخود جلا و صفوتی هویدا اوله
 * بیت * او کنت شاهدنا و ماصنع الهوی * بقلوبنا لحسدت من لم یحب * ع *
 یکی زبن چاه ظلماتی برون رو تا جهان ییتی * پس ذکر و توحید و تفرید
 و تجریده طالب اولان صادق ل ذکر اولنان زمره عشاقه ملحق و حلقه

مجتلرینه مصلق اولغه همت ابدوب اولور اولمز تقایده فریفته اولمه
 ❖ نظم ❖ زجاجه بشکن وزیت فروریز ❖ بنور کوک دری درآور ❖
 چودر خلوت نشیند یار بایار ❖ اگر موی بودی کنجد اغیار ❖ اگر بادیده بادیده
 می باش ❖ ز خلقان خوشی دزدیده می باش ❖ و کر بادیده نادیده مشنوی ❖ حقیقت
 جوی در تقلید مکرو ❖ اگر بادیده حاصل چه داری ❖ درین اعیان دات
 واصل چه داری ❖ دلاچون خسته درمان طلب کن ❖ دوی درد از جانان
 طلب کن ❖ چود ردت هست جانانت دوا است ❖ که او مر عاشقان
 درد و دوا است ❖ دلت آینه صافی بکن زود ❖ نماید اندرو دبدار معبود ❖
 از ایشان مکدر و ایشان همی جوی ❖ درون دل تو با ایشان همی کوی ❖
 از ایشان واصلی آید تراهم ❖ اگر داری قدم در راه محکم ❖ امدی ای طالب
 راه حقیقت بونی محقق بیل که ❖ مشنوی ❖ خلق اطفالند جز مست خدا ❖
 مست محبت الهیدن غیری اولان خلق اطفال مشابه سنده در ❖ مشنوی ❖
 نیست بالغ جز رهیده از هوا ❖ هوادن خلاص اولاندن غیریسی مرد باغ
 دکدر یعنی مرد بالغ اولدر که هوای نفسدن خلاص اولوب محبت الهیه ایله
 ماسوادن فارغ اوله زیر (و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون) فحواستجه
 و (کنت کنزاً مخفياً فاحیث ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف) مصداقجه
 خلقت انسانیدن مراد حب ذاتی و معرفت ربانی به وصول اولغله مرد
 عاقل اولان عین یقین ایله دنیا نك فناسن مشاهده قیلوب و (کل ما شغاک
 عن مولاك فهو دنیاك) موجبجه قلبی محبت ذاتیه دن اشغال ایدن هر نه ایسه
 اندن تقریغ قلب ابدوب ❖ م ❖ چیست دنیا از خدا غافل بدن ❖ مضمونجه
 حب ذاتی تحصیلنه بذل همت قیلور لر و اطفال نابالغ مشابه سنده اولان
 اصحاب وهم و خیال برخوای (یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة
 هم غافلون) احکام دنیاویه بی قیراط قیراط وزن ایدوب احوال آخرت
 و کیفیات محبتدن غافلدر اما حق سبحانه و تعالی اولیا و عاشقترینک قابله
 جمال و جلال ایله مجلی اولغن شوق غالب اولوب حب خدا اذهال عقل
 و تدبیر ایتمکله تدارک معیشت و نظام امور دنیاویه دن قالمش لر در فلهذا
 مولانا خداوند کار دخی مست خدادن غیریسی ملاهی دنیا ایله ملعبه ایدن
 اطفالدر دیوب بیور لر که حق جل جلاله کتاب کریمده ❖ مشنوی ❖ گفت
 دنیا لعب و لهو ست و شما ❖ کود کیت و راست فرماید خدا ❖ بیور دیکه
 دنیا لهو و لعبدر و سن اطفال نابالغن و حق تعالی راست بیور مشدر کافال

تعالی فی سورة الحديد (اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم
وتکاثر فی الاموال والاولاد) وفی سورة العنکبوت (وما هذه الحیوة الدنیا
الا لهو ولعب وان الدار الاخرة لاهی الخیوان او کانوا یعلمون) یعنی حضرت
ایزد متعال قول لرینه اعلام ایدر که حیوة ابدیه اخرایه نسبت حیوة فانیه دنیا
لهو و بازیچه در پس حق جل و علا اینکی معنادن او توری حیات دنیاویه بی
لهو و لعبه تشبیه بیور مشدر * ریزی بودر که لهو و لعب سریع الانقضای بی دوام
و بی بقا اولدیغی کبی دنیا نیک دخی حیوة وزینت و شهوت و لذتی ظل زائل
اولغله اکا میل و محبت و مز خرفاتنه حب و الفت کمال جهالتدر * ریزی دخی
بودر که لهو و بازیچه یه میل و رغبت صبیان سفها و اطفال بی نهی نیک
شانندن اولوب عقلاء ذوی الاحلام ملاهی و ملاعبدن بریلردر پس مشهقات
نفسانیه و مستلذات دنیاویه یه میل و محبت ایدن حقیقته ملعبه یه رغبت ایدن
اطفالدن اسفه در فلهذا مولا ما خداوند کار دخی ای اهل دنیا اسراطفال نابالغ لرسز
بیورر کا قال صلی الله تعالی علیه وسلم (مانا من دد ولادد منی) پس عاقل اولان
نفسنی لهو و لعبدن صیانت ایدوب حیات باقی یه مسارعت ایدر لر و دنیا
و مافیها موتی اولوب قلبلری نور ایمان و ذوق و وجدان ایله منور اولانلردن
غیر ریزی ذو حیات اولمدیغن مشاهده قیلور لر و تفریغ قلب ایله حب ذاتی یه
اشتغال کوسر لر لر زیر آخرت عالم ارواح و ملکوتدن عبارت و ابدی و سرمدی
حیات کلیه ایله حی لایموت و بقاسی لایفوتد و دار الحلدده داخل اولانلرک
حیاتلرینه غصص و محن و امراض و علل و موت و فوت تطرق ایتمیوب
قرب احدیتده مسرور سرمدیلردر کا ورد فی الحدیث (ان الجنة بما فیها
من الاشجار و الاثمار و الغرف و الحیطان و الانهار حتی ترابها و حصانها
کلهما حی) پس چونک قدرنی علماء بالله اولانلر بیلور و اطفال و صبیان مرتبه سنده
اولان علماء سوء و اهل دنیا بو معنادن غافل و محجوب اولوب تعقل ایتمزل زیر
بر فحوای (بل اکثرهم لایعقلون) رشاش نور محبت بدایتده انلردن
خطا ایتمکله نهایتده دخی هدایتدن محروم قالوب تعقل و تدبردن محجوب
اولمشلردر کا قال تعالی (و من لم یعمل الله له نورا فغاله من نور) پس نور
مرشوشدن بی بهره اولانلر حق جل جلاله حبیبی محمد المصطفی علیه من
صلوات الله الا وفانک نور مصباح زجاجة قلبنی نور جمال و جلال و تجلی ذات
و صفات و اسماء و افعال ایله منور ایتسد کد نصکره انوار مزبورده ایله بعث

(الد) اللهو
(اللعب) لغة

ایتدیکن فهم درست ایله فهم ایتدوب (قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین)
 قول کریمک معناسنه متفطن اولمدیلر زیرا فهم ایده لردی اثر رسوله تابع
 وملاعت دنیاویه دن فارغ اولوب قلب فرسوده لرینک سراج منطفیسنی
 سراج قلب منیر وارث محمدیدن ایقاد ایدوب نور مزبور انلرک قلب مبتنی
 بعد الموت احیا ایدردی کما قال تعالی (اومن کان میتا فاحیناه وجعلنا له
 نورا یمشی به فی الناس کن مثله فی الظلمات) ﴿ نظم ﴾ همه دنیا نیرزد پیش
 دانا * بکه برکی حقیقت بی لم ولا * همه دنیا نیرزد حبّه خاک * حذر کن زود
 ازوی جست وچالاک * ز دنیا هیچ عاقل شادنبود * دل دانا درو آزادنبود *
 بازی نیست ابن دنیا نظر کن * بازی بکذر و خود را خبر کن * تو بازی
 دان که کار کودکانست * کناری کیرکابنجا خوف جانست * تو پنداری که دنیا
 هست جنت * از آن هر لحظه یابی رنج و محنت * همه فانیست اینجا کر بدانی *
 نهادت فانیست اینجا چه دانی * اگر ملک زمین زیر نکیست * با آخر جای تو زیر
 زمینست * بنسادی چنن مغرور مانی * تواز نور محبت دور مانی *
 قدم بیرون نه از جا بلا تو * بکوتا چند باشی مبتلا تو * دوا کن خویشتی را پیش
 از مرگ * دوا بی نیست عاشق را به از ترک * هوا بگذار تا کردی مصفا * شوی مانده *
 اول تویتکا * کرا کویم که همرازی نه دیدم * بجا خوانم هم آوازی نه دیدم *
 آه ای کودکان بی فکر و صبیان پر غفلت زنه اربن خود پیر سال خورده
 و زمانک کرم و سردن چکمش کار دیده ایم پس نه جهندن طفل نار سیده
 مثابه سنده اولورم دیعه زیرا مادام که ﴿ مشغولی ﴾ از لعب بیرون نرفتی کودکی *
 لهو و بازیچه اولان زینت دنیادن طشره کتیه سن و ترک مزخرفات ایتیه سن
 الشمس یا شده دخی اولورسک بنه کودکسن ﴿ مشغولی ﴾ بی زکات روح کی باشی
 زکی * بی طهارت روح بچان زکی و طاهر اولورسن یعنی مادام که نار جذبات
 هستی سوز وجود موهومی حرق و دریای نور محبت بود و نابود کی غرق ایدوب
 عشق الهی باده سندن مست و مدهوش اولمدیچه روح حاکم آرایش کثرتدن
 مجرد و پاک اولوب ظن و کان ایله اولان اعمال و اقوال و علوم و افعالک مشتهیات
 نفسانییه متعلق و بازیچه اطفال مثابه سنده اولوب و کیفیت محبتدن کلمات
 ایلسک محض تقلید بی ذوق اولور فلهدا مرکز دائره ارباب کشف و یقین
 مولانا جلال الدین ذوق و حالدن بهره ایکن علی ملا الناس حلقة ذکر ایدوب
 وهای و هوایه قهری کم اوتدوروب ریا ایدن مقلده بی و خلق عالم کندویه

شهوۃ ده بیا
و حدتدر که تحقیر
ایچوندر شد

حسن اعتقاد ایله تعظیم و رعایت لرندن لذت الان اهل سمعه بی لذت جماعدن
بی خبر ایکن جماعه تقلید ایدن اطفاله تشبیه ایدوب بیوررلر که ✽ مثنوی ✽
چون جماع طفلدان این شهوتی ✽ که همی رانند اینجا ای فتی ✽ ای فتی دنیا به
متعلق بر شهرت و زینت و لذت و شهوتی که خلق جهان کمال میل و رغبت ایله
بودنیا به اجرا ایدرلر نابالغ اولان اطفالک تقلید و بازی ایله اولان جماعی کی
بیل یعنی اطفال و صبیانک ملعبه معتاده سندنذر که کودکلر باز یچه ایتدکلرنده
بری زن و بری مرد اولوب آیین عروسی اوزره بطریق تقلید صورت مجامعت
کوستروب ملعبه ایدرلر ولکن هنوز لذت جماعدن بی بهره اولمغله ✽ مثنوی ✽
آن جماع طفل چه بود بازی ✽ با جماع رستمی و غازی ✽ بر رستم زمان و غازی ✽
شجاعتک جماعنه نسبت اول طفلک جماعی نه اولور مجرد لاهو و بازیچه اولور
زیر امر دبالغ جماعی ذوقه دائر لذت و یروب نتیجه سی بولدک ظهوری اولور
اما جماع طفل بی نتیجه و بی شهوت و مجرد تقلید و ملاعبه اولور الحاصل بو جهان
بی طائیک ظل زائل و لاهو باطل اولان شهوت و لذت و شهرت و ثروتیله اهل دنیا ک
افتخار ایتدکلری همان اطفالک تقلید اجماعنه بکرز و مزخرفات دنیا و مستلذات
اخرایه التفات ایتمیوب مال و خاتمان و نفس و جانلرین عشق جانانه بذل ایدن
رفرف سوار محبت و قهرمان حقیقتلرک لذات انس جمال و حدت لری قنده
مغلوب بشریت و مقهور نفس و شهوت و بی ذوق و محبتلرک بطریق تقلید
های وهو و آه سرد و شوق و محبت و وجد و حالت ارادت ایتدکلری نتیجه سی
اولیان ملعبه صبیانه بکرز زیرا مجذوبان رجائی و عاشقان سبجائی اولانلر
بر تو نور محبت ایله تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح ایتدکلرنده نفس
مطمئنه ایله روح اضافینک اجتماعندن حاصل اولان لذات مشاهداتدن ولد
قلب دیدکلری معنی نتیجه و یروب مشرق جاندن ظاهر او لغله روح صافی لری
بر شکل پری پیکر اولوب اوج جبروته عروج ایدوب صور مثالیه انبیا و اولیا
مانند نقش بشر پیش نظر لنده هویدا اولوب عجائب ملکوتی سیر ایدرلر
✽ نظم ✽ آن گروهی که زنده از دینند ✽ همه بیدار خواب می بینند ✽ فکر هادر
زمانه صور کشت ✽ روح صافی بشکل پیکر کشت ✽ رفته بی کاروان
و مرکب و ساز ✽ طرفه العین درد مشق و حجاز ✽ کوه و صحرا و کشتی و دریا ✽
مهر و ماه و نجوم و ارض و سما ✽ انبیا گذشته را بیند ✽ صد چنین ارض و صد
سمایند ✽ کنت باهر یکی سخن بیدار ✽ باز بان و بصورت از اسرار ✽ خلق

دیگر مکر که اندر خواب * زین بینند اندکی چوسراب * فلما اهل دنیا متابعت
 نفس وهوا و ملائکه من خرفات دنیا ایلہ لطیفه قلبیه نك نور آفتاب طلعتی
 پوشیده وظلت افعال ایلہ مسدوده قیلوب جانب ملکوتہ عر وجدن قالورل
 و محبوس سجن طبع اولوب اطفال نابالغ کی باز یحیه دنیاہ فریفته او اورل
 و بیهوده نك و پولر ایدرلر فلہذا مولانا خداوندکار بیوررلر کہ ﴿ مشنوی ﴾
 جنك خلقان همچو جنك کودکان ﴿ جملہ بی معنی و بی مغزو مہان ﴾ خلق
 جہانك دنیا اچلیچون اولان جنك وجدالی اطفال محلات بربرہ کلوب بربریلہ
 محلہ دوکشی ایتدکلی کی جملہ بی مغزو بی معنی و حقیر و مہاندر یعنی سعی
 و کوشش لری تمہید دین مبین و تشدید شرع متین ایچون اولوب ایکی اسلام
 پادشاهی مجرد ملک و دوات و حب سلطنت ایلہ بربریلہ حرب و قتال و جنك
 وجدال ایدوب مابیندہ نیچہ نفوس مسلمین و مساکین تلف اولدیغی
 جہاد فی سبیل اللہ اولوب بلکہ بومقوله فسادہ مباشرت لری باعث دخول نیران
 و موجب عقاب خداوند و کذلک جاہ و منصب و مأکل و ملبس و غرض نفس ایلہ
 خلق عالم بررینسک عرضی ایامال و جنك وجدال ایتدکلی ملعبہ صبیانہ
 مشابہ اولوب روز جزا دہ ہر بری مہان اولغہ سیدر آہ ای شونودہ آکاہ طریق
 حقدن کراہ اولان اہل دنیا عجب خیال باطل و وہم بی طائل اصحابی در کہ
 ظل زائل اولان جہان فانی ایچون جنك ایتدکلی همان اکا مائلد رکہ
 صبیان بی ادعائک ﴿ مشنوی ﴾ جملہ باشمشیر چوپین جنکشان ﴿ جملہ و جنک لری
 شمشیر چوپین ایلہ در ﴿ مشنوی ﴾ جملہ در لا ینفعی آہنک شان ﴿ انلرک
 قصد و آہنک لری عموما برشی لا ینفعدر و سعی و اہتمام لری بی فائدہ در
 ﴿ مشنوی ﴾ جملہ شان کشتہ سوارہ برنی ﴿ جملہ اطفال بررقش اوزرینہ سوار
 اولمشلردر بو وہم و خیال ایلہ کہ ﴿ مشنوی ﴾ کین براق ماست یادلدل پی ﴿
 بو بزم براق زیبا و دللدل باد پای مز در اما غافلر کہ ﴿ مشنوی ﴾ حاملد
 و خود زجہل افراشتہ ﴿ حاملار در وجہلدن کندیلر بنی عالی طوتمش لردر
 و جا قتلرندن نفس لرینی ﴿ مشنوی ﴾ را کب و محمول رہ پنداشتہ ﴿
 را کب طریقت و محمول حقیقت قیاس ایشملر در پس اسب نی مثابہ سندہ
 خیل ظن و خیالہ سوار اولوب شمشیر چوپین مانند ی اولان دلائل عقلیہ
 و قیاسیہ ایلہ بحث و جدال ایدن اصحاب عقل پر عقل اطفال مثال جہل
 و پندار لریلہ کند ولری حامل فضل و کمال وہم ایدوب عجب واستکبار ایلہ

هیچ فردی امتثال ایتمز لومر تبیهٔ اعلان دم اور در خبر لری بو قدر که
 صدهزار شک و کمان و ظن و حسابان حالی اولوب طریق کشف و عیاندن
 محروم قالمش در ﴿ نظم ﴾ در بغارنج بردت ضایع آمد * به پیش انبیا بس
 ناخوش آمد * در بغا بر کذشت عمر ناکاه * بمانده خوار تو اندر سمر راه *
 در بغا بر کذشت عمر و کم شد * وجودت نا کاهی عین عدم شد * نداری
 هیچ جز گفتار چیرنی * از آن هرگز ندیدی یک پشیرنی * تو بازی می کنی ای
 طفل بازی * ولی نی اسب تازی لاشه تازی * چو وصل واصلان اینچاندیدی *
 ز کوری دیده پشیمان ندیدی * چو جانان را نمی دانی چه گویم * تو درمان توان
 لحظه بجویم * ای مدی ای غافل بی انتباه ﴿ مشوی ﴾ باش تار و زی که
 محمولان حق ﴿ صبر ایله بر کونه دکن که حتی ر فر ف جذبات حق محمولری
 ﴿ مشوی ﴾ اسب تازان بگذر نداز نه طبق ﴿ عشق بر افنی قو شه رق
 برق خاطف کی نه طبقدن کچه لر و پر آچوب فضای لامکانده اوچه لراه
 ای سالک راه اگر چه کیم ﴿ مشوی ﴾ تعرج الروح الیه والملك ﴿ روح الامین
 و ملائکة برین جانب ملکوتی عروج ایدر لر و هر بری مقاملو مقامنده
 صدر نشین اولور لر و لیکن مرتبهٔ معینه لردن تجاوز ایدیه میوب جبریل دخی
 او اور سه (لودنوت الملة لاحترقت) دیوسدره دن اوته کچه میوب معجب دوات
 و غریب سعادت در که ﴿ مشوی ﴾ من عروج الروح یهتر الفلاک ﴿
 روح اعظم اولان سید الانبیاء علیه السلام و وارث حقیقتلری اولان کمل
 اولیاء کرامک عروجندن فدا کلا اهتر از واقفخار ایدر و انلر مقاملان
 برنده مکث ایتمیوب و بر شی مانع و حجاب اولیوب اوج قرب لاهوته اوچار لر
 حضرت مولانا من کل الوجوه اولان ابوبیت شریفله سورهٔ معارجده اولان
 اشبو آیت کریمه یه اشارت بیور مشر در کما قال الله تعالی (تعرج الملائکة
 والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة) یعنی ملائکة و روح الامین
 حق تعالی ک عرشنه بر کونده عروج ایدر لر که اول کونک مقداری فرض
 اولنسه الهی بیک ییل قدر دراما سمو اندن زمینه انزال بیور بلان مدبرات
 امریه نک عروجی تقدیر اولنسه انک مقدار یومی بیک ییل قدر در کما قال الله
 تعالی (یدیر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة)
 قال الشیخ الصمدانی ابو الحسن الخرقانی قدس سره (انی صعدت ظهیرة
 لا طوف بالعرش فرأیت جماعة یطوفون بالعرش طوافا لا یجئنی برودتهم

مطلب

در تفسیر تعرج
 الملائکة والروح الیه

وسكونتهم فطفت بالعرش الف طوفة و ماتوا طوفة واحدة فسألتهم
من انتم وما هذه البرودة في طوا فكم قالوا نحن الملائكة وهذا طبعنا لا يمكن
ان نتجاوز مما جبلنا الله عليه فسألوني من انت وما هذه السرعة قلت انا ابن آدم
وهذه السرعة نتيجة طبع النار التي ركزت فينا پس قطب رباني ابو الحسن
خرفانينك سرعت طيراني معلوم اولديسه عروج روح كسل دن اهتران فلانك
دخي معلومك اولور پس ملائكة برين وروح الامينك عالم ملكوتده مقامات
معلومه لري اولغله مسقط امر دن مصعد معلوملرينه عروج ابتد كلرنده
اللي بيك يلاق مسافه في اقل من ساعة قطع ايدر لرحق ايجون خود مكان
ومتتهي اوليوب ملائكة نك عروجلري خلقدن اولان عر شهدر بلكه
حق جل وعلائك ظهور عز وجلالي هر ذرده عيان اولوب من حيث المسافه
اولان قرب وبعد مرتفع اولدقده افهام واوهام بكليتها مدرجه اولوب
حق ايله روح بيننده قرب وبعد قاليوب اهل حقك حقه وصولي طرفه
العينده ميسر اولور زيرا وصول حقدن اولوب حق ايسه قرب غير بعيددر
فاما لطائف قدسيه وارواح انسيه دن هر بر لطيفه نك حظيره قدسه
عروجلري استعدادلرينه كوره اولوب بعض لطيفه نك عروجي يدي يوز بيك
يلده وبعض لطيفه نك عروجي اوچيوز التمش التي بيك ييلده وبعضك
يتمش بيك ييلده وبعضك اللي بيك ييلده وبعضك التي بيك ييلده وبعضك
بيك ييلده ميسر اولور اما لطيفه من آية كماله نك عروجي اقل من لحفه
اولور ومدة مقدرة معارج حد قرآن واسرار مكتومه دن اولغله افشاء
سر جاز اوليوب كشف وعيان صاحبلينه عنایت ازليه دن ذوق ووجدان ايله
معلوم اولور فاما ذوق سليم وطبع مستقيم اصحابي اولان اخوانه اسرار
من بوره دن بعضي فهمه قريب اولميجون بر مقدمه تقديمي ايله اهل كشف
ويقينك سنيين من بوره ده واقع اولان تحققلري لسان عربي اوزره بيان
اولسون كه ذكر اولسان علوم الهاميه اربا بندين اولغله سعي بليغ ايليه لري
ان شاء الله تعالى * فاعلم ان الذات المطلقة الاحدية من حيث هي هي
امتدادها اعني مدة بقائها غير مضبوطة لانها من حيث هي كذلك لا وصف لها
ولا اسم لها ولا رسم فهو في عاء كما جاء في الحديث اذ لا يمكن معرفتها بوجه
من الوجوه مالم يتعين بصفة فاول التعينات علمها بذاتها فهذه الصفة تنزلها
من الحضرة الاحدية الذاتية التي لانعت لها الى الحضرة الواحدية التي هي

مطلب
بيان يوم الهيه كان
مقداره الف سنة

حضرة الاسماء والصفات ويسمى الحضرة الالهية وهذه الحضرة اثبتت
 للحضرة الاولى ازالة الآزال بهذه النسبة الاعتبارية بين الذات الاحدية
 وصفاتها اذ لا تعقل النسبة الا بعد اعتبار الالهيية وسميت تلك النسبة
 السرمد وقد تحققت بهذه النسبة ازالة الآزال اعني تقدم الاحدية
 على الواحدية فالواحدية هي الحضرة التي لازليتها اول وهو ازالة الآزال
 وذلك ابتداء السنة السرمدية وقد اقتضت الحضرة الالهية بهذه النسبة
 حقائق الاعيان بحكم العالمية فتحدث لها بحدوث الاعيان نسب اخر بين
 الحقيقة الاولى وتلك الاعيان كما دريته على ايجادها ومشيتها لها والتكلم
 اياها بخطاب كن والسمعية بادعائها بطلب الاجاد على الوجه الذي عينته
 المشية السمة بالاعتناء الاولى والبصيرية بشهودها على تلك الصفات
 المتباينة والعالمية تحكم على الذات بالحيوة فجعلت هذه السبع مع الذات
 ائمة الاسماء لانها اسماء اولية متقدمة على سائرهما وفي الحقيقة صفة العالمية
 تقتضي ان اسم العالم امام الائمة السبعة لتحقق تقدم العلم على الارادة
 وسائرهما سوى الحيوة المصححة للعلم لكن الحي وان تقدم بالوجود لا يستحق
 الامامة لتقدم العالم بالشرف فان الحيوة لا تظهر الا بالعالم والا دراك فهي
 كالشرط والاستعداد له ولما كانت هذه الصفات السبع امورا اعتبارية
 مقتضية لربوبية الرب المطلق لجميع الاشياء بواسطتها كانت ازليات هذه
 الاسماء متقدمة على ازالة الربوبية مطلقا فحضرة الربوبية متأخرة عن الحضرة
 الالهية تأخرها عن حضرة الذات فازلية الآزال هي الاولى المطلقة التي
 لا تعدد فيها وازلية الالهية متعددة بتعدد الاسماء والاسماء لا تخصي كثرة
 لكنها مع لاتناهيها تختصر في السبعة لانها جزئياتها وفروعها المنشعبة
 منها فلا تخرج عن احاطتها فلكل من السبعة حضرة من حضرات الاسماء
 فيها طائفة من هذه الاسماء الغير المتناهية تحت كل اسم منها اسماء غير متناهية
 توسط بين الذات ومرربوباتها في الربوبية بالافعال فحضرات الاسماء تختصر
 في هذه السبعة وكلها سابقة على حضرة الربوبية والحضرة الربوبية
 هي التي فيها (كل يوم هو في شأن) فالامتداد الاول اي امتداد بقاء الاحدية
 من ازل الآزال الى ابد الاباد ليس فيه نسبة ولا قسمة وهو عند اعتبار
 التعينات الوصفية ينفصل الى الامتدادات الاسماء والاسماء الى الامتدادات
 الربوبية وتسمى الدهر ونظيرها في الزمان امتداد الدور الفلكي فانه اذا

اعتبرت الحركة الاولى وامتداد مقدارها الذي هو الزمان المطلق مع قطع
النظر عما تحتها لم يكن لها ابتداء ولا انتهاء ولا قسمة فاذا اعتبرت محاذاة الشمس
لنقطة منها اى نقطة كانت ابتداء السنة التى كل دورة منها وصول الشمس
الى تلك النقطة بمرورها التى تقطع بها اجزاء فلك البروج ويتفصل
الامتداد بها الى السنين وتتفصل السنة باعتبار قطعها للبروج الى الشهور
والشهور باعتبار وصولها الى النقطة الاولى بالحركة اليومية الى الاسبوع
والاسبوع الى الايام والايام الى الساعات والساعات الى الدرجات والدرجات
الى الدقائق والدقائق الى الثواني ثم الى الثوانى حتى الآن وهو فى الزمان بمنزلة
النقطة الهندسية من الخط ويفسر بالزمان الحاضر وهو اقصر جزئ من الزمان
وهو الذى لا ينقسم من غاية الصغر الا فى الوهم وقد يطلق الايام على كل واحد
من الاجزاء مجازا باعتبار انه جزئ محدود من الزمان فاقصر الايام هو الآن
واطولها بحسب الزمان هو السنة ولا شك ان الاول عاد للاكثر عد الواحد
للاعداد والاكثر متقدر بالاقل تقدر المائة بالعشرات وكان الساعات تقدر الايام
والايام الشهور والشهور السنين والسنين مطلق الزمان فكذلك الزمان
الذى هو اقصر الامتدادات الازلية تقدر الباقين الى الدهر والسرمد ولنزج
الى المقصود فنقول ان الله يقتضى الربوبية باسمائه والاسماء لدوام تأثيرها
تقتضى وسائط فى ربوبيتها لما فى هذا العالم وهى الاثريات فاقتضت الائمة الكواكب
السبع السيارة مع افلاكها وجعلتها الرؤساء والسادة فى تدبير امور الدنيا
وسخرتها بامر الله تعالى كما قال عز وجل (وسخر لكم الليل والنهار والشمس
والقمر والنجوم مسخرات بامره) اى الامر الواحدى الالهى فى قوله تعالى
(وما امرنا الا واحدة) على التدابير الجارية فى هذا العالم التى هى الشئون
الالهية فى ايام الدنيا كما اشار اليه قوله تعالى (كل يوم هو فى شأن) ولما كانت
ايام الدهر ايام الربوبية الممتدة من انتهاء ازلية الحضرة الالهية الى ازلية الربوبية
وتمتد الربوبية الى انتهاء الثغرات الزمانية كانت ايام الدهر اطول من الزمانيات
التي هى امتدادات منحصرة فى امتداد مقدار الحركة الاولى اعنى الزمان فيتقدر
بالمقاييس الزمانية تقدر بالاعداد التام منها وهو الالف فكل يوم منها الف سنة
وهى ايام الربوبية وايام التدبير كما اشار اليه فى قوله تعالى (وان يوما عند ربك
كالالف سنة مما تعدون) وهو يوم الرب المدبر الذى وقت به العذاب وانجز الوعد
فى قوله تعالى (ويستجملونك بالعذاب ولن يخلف الله وعده وان يوما عند ربك

كالف سنة مما تعدون) والتدبير في قوله تعالى (يدبر الامر من السماء الى الارض ثم يرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة) ولما كان ابتداء هذا الامر من السماء والسموات سبع على مقتضى الأئمة السبع كان مقدار الدنيا سبعة من تلك الايام اسبوعا واحدا لكل رئيس دور تام من الادوار الزمانية ومن هذا ينكشف سر انشقاق القمر وختم النبوة فان ظهوره صلى الله عليه وسلم في اليوم الاخير الذي هو جمعة الاسبوع المذكور كظهور آدم عليه السلام في اليوم الاول وسر قيام الساعة بانقضاء اليوم السابع الذي نحن فيه وسر تعظيم الجمعة في الشرع المحمدي ولهذا قال عليه السلام (ان استقامت امتي فلها يوم وان لم تستقم فلها نصف يوم) وفي الحديث بشارة لنا بالاستقامة حين جاوزنا النصف ولما كانت ايام الآخرة ايام الالهية الممتدة من ابتداء ازلية الازل الى انتهاء الربوبية الاسمية كانت اطول من ايام الربوبية فتقدر بالمقاييس التي هي ايام الربوبية والربوبية تحصل باي اسم كان واما الالهية فلا تتم الا بالائمة السبع فالربوبية في الحقيقة سبع الالهية اعتبارا فايام الدنيا سبع ايام الآخرة وهي الحاصلة من ضرب ايام الدنيا في اعداد الأئمة السبعة فتكون تسعة واربعين الف سنة وينتهي الامر فيها الى الله العلي ذي المعارج الاسمية العلي وانقضائها في اليوم التالي لهذه المدة في ايام الربوبية ينتهي المعارج كلها الى الفناء في ذات قيمتهم الخمسون ويتحقق معنى قوله تعالى (تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة) فان انقضاء التسعة والاربعين وآخره انما يكون بالخمسين وهو يوم القيامة الكبرى (فاصبر صبيرا جميلا) ان كنت من اهل هذه القيامة ولان في كل دورة من الادوار الجمالية والجلالية الافرادية وجمعية افلاكا مخصوصة وسموات وارضى والافلاك حركات منصوصة ودنيا وآخرة وقيام قيامة وظهور ساعة عند انقضاء كل دورة من الادوار وكذا عند انتهاء كل نوبة من نوب الجمعيات يظهر قيامة من القيامات وهذه الحركات لا تنأى الا بالحركات وحقيقة الحركة تبدل النسب الذاتية بعضها بالنسبة الى البعض كتبدل نسبة العلم بذاته ونسبة العلم بالعلم بذاته وهكذا يتضاعف الادراكات المركبة فاذا كان طول هذا اليوم خمسين الف سنة كانت القيامة الصغرى اول موطن من مواطنها كما قال عليه السلام (من مات فقد قامت قيامته) وقال (القبر اول منزل من منازل الآخرة) والوسطى هو اوسط مواطنها وفيه مواطن مختلفة واحوال باهلها متباينة كوطن الجمع

وموطن الفصل وموطن فيه (لا يسئل عن ذنبه انس ولا جان) وموطن يقال فيه
 (وقفوهم انهم مسئولون) وموطن فيه (نأتى كل نفس تجادل عن نفسها)
 وآخر فيه (لا ينطقون) واذا تحققت الحضرات الثالث وامتداداتها تحقق
 معنى قول من قال (انا اقل من ربى بسنتين) وان امتداد بقاء الذات فى الحضرة
 الاحدية من ازل الازل الى ابد الابد ليس فيه نسبة ولا قسمة واذا ابتداء اول
 التعينات ابتدأت السنة التى كل يوم منها خمسون الف سنة واذا ابتدأت
 الربوبية بالاسماء ابتدأت السنة التى كل يوم منها الف سنة وكما ان كل اسبوع
 من هذه السنة سبعة آلاف سنة وكل يوم ثمانمائة وستون سنة فكل اسبوع
 من السنة الاولى ثمانمائة الف وخمسون الف سنة وكل شهر الف الف وخمسمائة
 الف سنة وكل سنة ثمانية عشر الف الف عام وهى الاحقاب المذكورة فى قوله
 تعالى (لا بين فيها احقابا) فن ترقى الى الحضرة الواحدية خرج من ايام
 الربوبية الى الايام الالهية فى السنة السرمدية ومن بلغ الحضرة الاحدية جعل
 تحت قدمه الاوقات العديدة وكان وقته واحدا وكان عن كل رتبة صاعدا
 لان مقامات العارفين ودرجات المحققين المتحققين فى نشآت الادوار الالهية
 وبرزات البروزات فى الاكوار السرمدية متفاوتة ففهم من دار فى جميع الادوار
 الالهية والكونية الجمالية الاصلية والفرعية وكذا دار فى تمام الاكوار الالهية
 والكونية الجمالية الاصلية والفرعية وتحقق بمافيها من الاسماء الالهية الجمالية
 والجلالية وبجميعيتها وبالافعال الربوبية من الابحاث والحق والبقاء والافناء
 والاحياء والاماتة والحشر والنشر وغير ذلك من الكليات والجزئيات ومنهم
 من اقتصر دورة فى الادوار الجمالية ولا يتعدى الى الاكوار الجلالية ومنهم
 من تقيد بفردانية دورة واحدة من ادوار الجمال والجلال اصلية كانت او فرعية
 وتحقق بمافيها ولها باظهار الازل والابد واشهار الدنيا واسرار الآخرة وابداء
 الاحقاب والاماد وبرزما لهما من الاطوار وتحويل الاحوال وتبديل الامثال
 وغير ذلك من الامال فاما من ليس كذلك لامن هؤلاء ولا من هؤلاء بل اقتنع
 بالالفاظ والعبارات ويتشققون فى المحاضر والمحافل بالمجاورات وتقرير الدلائل
 لدى المناظرات (وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا * ويحسبون انهم على شئ)
 بل انهم ينسون المقصود بالذات ويقيهون فى تيه الظنون والخيال وبلعبون
 بمزخرفات الدنيا كالصبيان والاطفال (هيهات هيهات) فان الحالات القلبية
 والمقامات التى يكون العارف بها صاحب قدرة واقدار انما هو الفناء فى الله

اى اقل من ربى
 بالازل والابد

والبقاء بالله والمظهرية الكلية والتحقيق بالاسماء الالهية والنعوت الربوبية وجميع ما ذكر من نتائج الوقت والله الباقي بعد فناء الخلق (وذلك اليوم الحق) وبهذه الادوار التامة الجمالية والجلالية بتقيد الفردانية والدورة الواحدة من ادوار الجلال والجلال يكشف قناع عروس معنى الحديث الذي (ان استقامت امي فلها يوم وان لم تستقم فلها نصف يوم) والله اعلم بحقيقة الحال * ايمدى اى مستمع قابل وطالب مقبل ذكر اولئان حالات غريبه وتطورات عجيبه في فهم ابتد كسه حب ذاتي به اشتغال ايدوب وظن وخیال ايله اولان بحث وجدال دن فراغ حال تحصیله صرف اقتدار قیل وقید بند صورت واسیر زندان طبیعت اولمغله بونك كبی دولندن وفلك وحدته عروجدن محروم قالمه واطفال بی عقل کبی ملعبه دنیایه الدائمه زیرا دنیایه دایمده اولانله مولانا خداوند کار بیورر لر که ای کشف سر مکتومدن محروم اولان اصحاب قواعد ورسوم * مثنوی * همچو طفلان جله تان دامن سوار * سزك جله كز دامن سوار اولان اطفاله بکزر سزك * مثنوی * گوشه دامن گرفته اسب وار * گوشه دامن اسب تازی کبی طوتمش سزيعنی گوشه دامن مشابه سنده اولان عقل جزوی وحس وادراکی محکم طوتوب واسب بی مشابه سنده اولان خیال وهم وخیال وفکر درا که بنوب براق برق جنبش عشق ورخش رفر ف جذبات وذوق قیاس ایتمش سز فاما * مثنوی * از حق ان انظن لا یغنی رسید * حق سبحانه وتعالیدن تحقیقا ظن وخیال ارباب کانی معرفت حقندن برشی ايله اغنا ایتر خطابی ایرشدی ايمدی ای گرفتار وهم وپندار * مثنوی * مرکب ظن برفلکها کی دويد * مرکب ظن وکان افلاک علايه چان دوان اولور کافال تعالی فی سورة النجم (وما لهم به من علم ان یبعون الا الظن وان الظن لا یغنی من الحق شیئا) یعنی آخرته مؤمن اولمیانلر ایچون بر علم یوقدر بونلر تابع اولمازلر الاظه تابع اولورلر ظن ایسه حقیقته معرفت حقندن برشی حقیرى اغنا ایتر آه ای شنونده آگاه اگرچه بوآیت کریمه دائرة ایمان دن خارج اولان ارباب کفر و طغیانک و صغیر و لکن اختیار نفوسله هر تابع هوا اولان ارباب حسبانی دخی متضمندر یعنی ظن بر حده واصل اولمک انکله شی مظنونک خفیه سنه حکم اولنه زیرا قوت ظن علم سماعیدر اما علم سماعینک فوقنده علم یقین کشفی وانک فوقنده عین یقین شهودی وانک فوقنده حق یقین ذوقیدر پس بومعنائی فهم ایچون سکابر مثال ابراد اولنسون که معقولى محسوس ايله

مطلب
در تفسیر و ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا

وزن ایده سن مثلاً درخت انارده حبات اعل سمات وهر برجه ده برنت خاص
 وطعم مخصوص و حلاوت سکر معقود و شراب مروق بالقوه موجود اولوب
 هنوز فعله خروج ایتدین درخت مزبور اوراق و اثماردن عاریدر و لکن یاغبان
 چنان ذکر اولشان اشجاردن شو مقوله اثمار نمودار اوله جقدر دیو خبر
 وبرد کده کور مدن ایمان بالغیب الیه اعتقاد ایتک اعتقاد صحیح علمیدر فاما
 درخت انار اوراق و ازهار ایله سیره زار اولدیغی یقینا و عینا کوراسه سما
 اولان علمک زیاده اولوب یقین وجوده کلور و ظهور میویه یقین حاصل اولور
 پس بعد زمان ازهار ی منتشر اولوب میوه یوز کوسترسه کشف و عینا بیلوب
 علم یقینک عین یقینه مبدل اولور بعده اناری اکل و تناول و طعم و لذتی ذوق
 اولنسه حق الیقین مرتبه سن بولوب من کل الوجوه ظندن خلاص اولورسون
 بلکه شراب مروق انار وجو دکه مختلط و حقیقتکه متصل اولدقده سن همان
 عین شراب اولوب بومرتبه ده اولان حق الیقین حقیقت حق الیقین اولور
 ایمدی مرتبه عین الیقین و حقیقت حق الیقینه وصول جذبه رحانبه دن
 غیر ایله اولماز و نور جذباتدن محروم اولان و مفیض انوار محبتدن اعراض ایدن
 لاجرم ارباب ظن و تخمیندن اولوب معرفت حقندن برشی ایله مستفید
 اولما مشدر کما قال تعالی (فاعرض عن تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا)
 آه ای دل سالت ایکنده غرا لئله غواشی خطر اتدن ظاهر اولان اشکال
 و تحایلی مکاشفات غیوب و نوادرات قلوب و همیله اشکال و تمثالی عالم ملکوت
 و انوار جبروت صائمه حضرت حق و واحد مطلق اشکال و تمثالندن منزهدر
 فلهذا جنید قدس سره بیور مشرکه (رأیت سبعین عارفا قد هلكوا بالتوهم)
 یعنی یتش نفر عارفی کوردم که کندو لرینی عارف بالله اولدق توهمیله هلاک
 اولدیلر پس بو آیت کریمه ک حقیقتده اشارتی کله اولوب (اذ اکل معزولون
 عن ادراک حقیقة الحق وما ادرکوا) بیور مشرکدر حدث قنده و ادراک کنه
 قدم قنده در زیر فی الاصل خواطردن بر خاطر و اسرار دن برسر و البابدن
 براب حق سبحانه و تعالینک ذات احدیت مطلقه و حقیقت مطلق وجودینی
 مطالعه ممتمع اولوب عقول آیات ایله و قلوب ذات ایله و ارواح راحت ایله و نفوس
 شهوات ایله و اسرار خطرات ایله محجوبه لر در ساحة کبریا سندن رسوم
 و افعالندن غیر یسی بولنمیوب انلرک اوزر ییه ظلال ملکوت و تصرفات جبروتدن
 غیر یسی واقع اولما مشدر جمال وحدتی کورن کندو نورندن غیر یسی دکلر

و عارفان کل بحار از لیه وادیده مستغرق اولوب مخایل ظنونه وصول
حقایق ملاحظه سندن بر قطره شر بنه مبتلا اولما مشلدر و لبح نیسنیدن
انهار بقایی نوش ایتمش ایکن هنوز عطش لری دفع اولما مشدر ✽ نظم ✽
حقیقت واصلی نبود بیازی ✽ نیایی تو عیان تاسر نبازی ✽ بخود بینی نباید این
نمودار ✽ کسسی تا کل نکرده نابیدار ✽ دلا بیدار شواز خواب غفلت ✽
چرا ماندی تو در غرقاب غفلت ✽ دلا تا چند کویم باتو هر سر ✽ نومانده در پی
تقلید ظاهر ✽ چوشک داری چه کویم از یقینت ✽ که تا اینجا شوی بی کفر
ودینت ✽ چنانک عقل کرد اینجا ی محبوس ✽ ندیدی هیچ آخر غیر مدروس ✽
گذر کن هم زجان و جسم و تقلید ✽ که تابی شک رسی در دیدن دید ✽ طیب
هست اینجا خود دوا کن ✽ چو بحر و حی برو خود را شفا کن ✽ دوا ی عشق
اینجا دان وره کن ✽ برو با جذبه قصد بار که کن ✽ پس ظن و قیاسک دخی
هیچ وجهله استعمالی یوقی دیر ایسک استعمال قیاس و اعمال ظن دخی
مخلنده واقع اولور مثلاً ✽ مثنوی ✽ اغلب الظنین فی ترجیح ذا ✽ ظن اغلب
او بر ظن مغلوبک ترجیحیده در یعنی بر کار ده ایکی ظنک اولوب عجباً جانبینک
ار جم و انفع اولان قنغیسیدر دیومتردد اولسک پس ظن غالب نه جانیده ابسه
ترجیح اولتان اول جانیدر فاما ✽ مثنوی ✽ لاماری الشمس فی توضیحها ✽
آفتاب عالمنا بک ظهور و وضو حنده شک و عناد ایلز سـک خلاصه کلام ظن
و کان حقیقتی عیان اولمیان نامعلومده اولور اما دنیا و ما فیها نـک فناسی
آفتاب کبی ظاهر ایکن کیرو ممارات ایدوب شک و بکانه اولوق موجب خذلاندر
✽ نظم ✽ بکورستان نکر تا رازی بینی ✽ نمود آخر خود بازی بینی ✽ بکورستان
نکر این سر نظر کن ✽ دل خود را زمانی تو خبر کن ✽ همه در خاک و در خون
مانده ایشان ✽ ولی ما یم اینجا که پریشان ✽ خرابات و فنا اندر فنا است ✽
ولی عین بقا اندر بقا است ✽ بعراز خویش و بگذر تـوز صورت ✽ که دائم بود در
اینجا حضورت ✽ آه ای غفلتده اولان نادان و شک و بکانه قالان بی اذعاندر
✽ مثنوی ✽ آنکهی بنید مر کبهای خویش ✽ عمر آخره رسیده اولد قده
کندو مر کبلی بکنک حقیقتی عین الیقین کورر سز که مکر ✽ مثنوی ✽
مر کبی سازیده ایداز پای خویش ✽ کندو ایا غکزدن بر مر کب دوزمش سز
و گوشه دامن حسابانه پایشمش سز ایددی غفلتن بیدار اولوب ✽ مثنوی ✽
و هم و فکر و حس و ادراک شما ✽ همچونی دان مر کب کودک هلا ✽ سزک

وهم وفکر وحس وادرا ککری صبیانک قشیدن اولان مر کبلی کی اولدیغن
تحقیق بیل و یهوده ابدیکنه کان قیلمه که (یوم تبلی السرائر) مصداقجه روز
شمارده ضمائر درون آشکار وحقایق اشیا بیدار اولدقده نه مقوله طفل بد کردار
و باطل و مر دار اولدیغک بیلوب نارندامته گرفتار اولورسن اما اول زمانده اولان
حسرت و ندامت مفید اولماز و ذنبکه اعتراف ایتدیگک نفع ویرمز بلکه (فاعترفوا
بذنیههم فسحقا لاصحاب السعیر) خدای کریمی اوزره عذاب سعیده خوار و زار
اولورسن پس سرمایه عمر الده ایکن بر علم شریفه کوشش قیل که روحکه
جلا و یروب سچین طبیعتدن نجات بوله سن زیراً ﴿ مشوی ﴾ علمهای اهل دل
حال شان ﴿ علمهای اهل تن احوال شان ﴾ اهل دلک اسرار غیبیه و الهامات
الهییه دن ذوق ایتدکری علم شهو دیلری انلرک جمالیدر که اسب باد پیمای
علمه سوار اولوب جانب ملکوته عروج ایدرلر کاورد (من جاهد فی لاجلهم)
واهل تن و قیدیدن اولانلرک علوم رسمیه لی انلرک احوال و اتفاقدیر که علم
رسمیبری چو غاندقجه حل شبهه لی زیاده اولوب و هر فنی کوردیکه لواحتی ایله
نیجه حواسی و شروح بولغه محتاج اولوب فی الحقیقه بوقدر علوم و کتاب علومک
زیر بارنده زار اولورلر پس شک و شبهه قائم دیکه ﴿ مشوی ﴾ علم چون
بر دل زندیاری شود ﴿ چونکه نور قلبده علم لمان ایلیه صاحب علمه یار و معین اولور
اما شویله که عین حیات علم قلبدن تفجر ایتوب ﴿ مشوی ﴾ علم چون بر تن
زندیاری شود ﴿ چونکه علم خارجدن تن اوزرینه اوره بار عظیم اولور بروجهله
بار اولور که جهان مرشد ایله مالا مال اولسه هر برینه برنقیصه بولوب
احتمالاته وجود و یرمکله بالاخره نور ارشاد لر ندن بی بهره قالوب علم رسمیسنک
حل ثقیلندن خلاصه مجالی اولماز و هر کیمدن استر شاد ایلسه اوزر کده
اولان بار ثقیلدن یکتا اولما دقجه قابل ارشاد دکلسن دیرلر پس اول نه مقوله
علمدر که بو علم رسمی انک یاننده بار ثقیل اوله دیر ایسک سلطان ولد قدس
سره الامجد اشبو ایات ایله نه خوب تحقیق ایتشلر استماع قیل ﴿ نظم ﴾
علم و حکمت زجان شان جوشد * دلشان باده بی قدح نوشد * علم مردان
بود چو آب روان * زندکی بخشد آن بعقل و روان * آن مردان عطا بود
بی کسب * رانده از جمله بیشتر بی اسب * همه میراث برده از رسلند * رهبر راستین
هر سبند * هر یکی حجتد و برهاند * تاز جهل خودیت برهاند * علم ایشان
دهد بد لها نور * قرب یابد ز کفتشان هر دور * جانهارا خلع پیو شانند *

از شراب طهور نوشاند * علم شان را مجوز راه زبان * بی زبان میکنند
 علم بیان * علم خلقان صدای آن علمست * پیش آن علم و حلم این حلمست *
 علم خلقان بود بیات و قدید * علم مردان بود طری و جدید * علم این خلق
 مکتسب آمد * علم آن قوم بی سبب آمد * آه ای برادر آگاه حقابر علم که تصحیح دین
 و تمهید شرع متین ایچون اولوب مجرد بحث و جدال ایچون برآلای فلسفه
 و فسفسطه و نبل جاه و منصب ایچون مغلطه اوله و همچنان علمی ایله عمل ایچوب
 یعنی اوقود بغن طوبتوب جواهر علومى مزله خیشه اولان من خرفات دنبايه
 تبدیل وانکله مجرد می ادی سلاطین و امرایه دخول اولوب علم شریفی بو وجهله
 تذلیل ایلسه عیاذ بالله تعالی آخرتد علمی اکا دعواجی اولوب انک عذابى
 جمله دن اشد اولور و مرکبک کتاب بوکلندیکندن کندویه برنفع اولمدیغی کبی
 علمی ایله عمل ایچمان جهله و فسقه یه دخی ذره قدر نفع اولماز همان مرکب کبی
 بولک چکدیکنک زحمتی قالور و بولکا دلیل قاطع ابسترک * مشوی * گفت
 ایزد یحمل اسفاره * حق تعالی قرآن عظیمده (یحمل اسفارا) یوردی یعنی
 اسفار علمی بو کلنورل دیدی پس شبهه قائمى که * مشوی * بار باشد علم
 کان نبود زهو * اول علم که هویت الهیه و فیوضات سبحانیه دن اولمیه بار
 اولور کما قال تعالی فی سورة الجمعة (مثل الذین حلوا التوریه ثم لم یحملوها
 کمثل الحمار یحمل اسفار) المشهور فی یحمل انها فی موضع الحال من الحمار و قبل
 فی موضع الصفة للحمار لجرایه مجرى النکرة اذ المراد به الجنس کما قال الزنجشیری
 او الجر علی الوصف لان الحمار کالکثیر فی قوله * ع * و لقد امر علی الائم یسئنی *
 قال مجاهد (کمثل الحمار یحمل اسفار) یعنی یحمل کتابا لایدی مافیه ولا یعقلها
 وقال قتادة لایدی ماذا علیه و مافیه وقال ضحاک کتاب بالنبطیة یسمى سفرا
 وقال ابن عباس رضى الله عنه فجعل الله مثل الذى یقرأ الکتاب ولا ینتفع
 بمافیه کمثل الحمار یحمل کتاب الله الثقیل لایدی مافیه والاسفار جمع سفر نظیره
 شبر و اشبار لانها تکشف مافیه من المعانی اذا قرئت و الحمار لایدی (حاصل
 کلام توراتک جمله و حفاظی اولان طائفة یهود توراتده محمد المصطفی علیه
 من صلوات الله الاوفانک نعت شریفی عارف لایکن مبعوث اولدقده محض
 عناد لندن بیلدکلر یله عمل ایچوب و توراتده اولان معنی ایله متفع اولوب اقرار
 و ایماندن محروم اولدقلر ایچون حق سبحانه و تعالی انلری حامل اسفار اولان
 حماره تشبیه ایدوب یورر که شول یهود عنودک حالى که اوزر لرینه تورات

مطلب

در تفسیر کمثل الحمار

یحمل اسفارا

قال صاحب النظم

لیس هو من الحمل

على الظاهر وانما

هو من الجمالة

یعنی الکفالة

والضمان ومنه قبل

للكفیل الجمیل والمعنی

ضمنوا احکام التوریه

ثم لم یضمنوا ولم یحملوا

بما فیها

تحمل اولوب مفهومیله عمل تکلیف اولمش ایدی صکره تورانی حامل اولمیدیر
یعنی مو جیبیله عمل قیلدیلر و سید ازل وابد اعنی حضرت احد علیه
صلوات الله الاحده ایمان کتور مدیلر انلر شول چاره ممثلدیر که اسفار علیه
و کتب شرعیه بی یوکلور لر و بی معنی زحمت و مشقت چکرلر ولکن اوزرنده
اولان کتب میدر خط میدر ادراک ایتیموب اندن قابل استفاده اولمازلر آه ای
شنونده آگاه سید بنی آدم وعلت غایبه عالم سماعت اسلام وایمان و سفره
حب یردانی زمین دعوتیه بسطایدوب برخوای (ومارسلناک الارجة للعالمین)
جهان وجهان نیانه بدل و احسان بیورمش ایکن یهود عنود و کفار کتود
اولانلرک اجابت ایتیموب بزه کدال سفره سته وارهق عاردر دیو استکبار ایتدیلر
پس حضرت ذوالجلال والا کرام حبیبی سید الانام علیه الصلوة والسلامی
تسلیمه خاطر بیوروب ایتدی ای سید بشر اول خرل ایچون قلب شریفکه ذره
مقداری کدر کلمسون زیر انلرک طینت خبیثه لرنده اول استعداد یوقدر که
سک نقش نکین رسالت قبول ایلدیلر انلرک امثالی حامل اسفار اولان چاره
مماثلدر که پشتی بار دفتر دن دوتا اولوب دفتر ده اولان معنادن بی خبردر
انلر کوشنده هوش اولمیوب قلبلرینه مهر جهالت و دیده لرینه غشاوه غفلت
قونمشدر نه زبانلری ذکر مزه لایق ونه قلبلری محبت مزه موافقدر اگر نقد دین
وسوز عشق و محبتی طلب ایدر سک قلوب طاهره فقراء مؤمنیده طلب ایلر که
انلرک لسانی بزم شراب ذکر یزنی نوش ایدوب کیفیت عشق مز ایلر مست بیهوش
اولمش و قلبلری نار جذباتمز ایلر حریق و جالری غریق بحر وحدت اولمشدر
✽ شعر ✽ لقدصرت مغنا طیسنافقلوبنا * لجذیک ایاها الیک نسیر * آه ای دل
آگاه بو محله اولان حل (وجاهها الانسان) قضیه سنده اولان حل کی
امانتدن استعاره اولوب حله دن امثال ایلر حل اعمال مراد بیورلمش ایکن علمی
حامل اولوب عملی حامل اولمیدیلر پس حق سبحانه و تعالی بو معنایی بیان ایچون
(ثم لم یحملوها) بیوروب الی یوم القیام حاضرده و مستقبلده اولانلر مشتمل
اولمغیچون لفظ مضارع ایلر ذکر ایدوب مجرد ماضیده اولانلر حل ایلر هر کس
نفسی فراموش ایتسون دیو صیغه ماضی ایلر ثم ما حلوها بیورمدی پس تنبیه
و اشارتدن فهم درستی اولانلر اذعان قیلدیلر که هر قنخی عصرده اولور سه
اولسون حامل کتب علمیه اولوب عملدن اعراض ایدنلر و اولیاء کمله انکار
اوزره اولانلر چاره مشابه اولوب عیاذ بالله تعالی ذم اولنان عنودلر زمهر سته
ملحق اولور ولهدا قال یمون بن مهران (یا اهل القرآن اتبعوا القرآن قبل

ان يتبعكم فكل من علم ولم يعمل به فهو مثله ثم تلا هذه الآية آه ای حامل کتاب الله
 امام احمد غزالی پیورر که باخود حساب میکنی فیروزی آبی (لکل مجرب
 فی مراحله یسر) باش تا محک عدل بیارند خلق همه در شب دنیا اند صبح آن
 مرگست (فتمتوا الموت ان کستم صادقین) اسفار بقیامت اشراق
 در بهشتست (او کشف الغطاء ما از ددت یقینا) گفتار ساکنان روزست
 (واللیل اذا عسعس) در لادیدن (والصبح اذا تنفس) در الانکریدن نه کار
 صاحب بصیرتست که باما بیکانه بو دن با هوا آشنا * بیت * دنیا بمراد
 خواهی و دین درست * این هر دو نباشد نه فلک بنده تست * نه هر که
 دارو خرد دارو خورد (رب حامل فقه لبس بفقیه) واعظ دینی باید با زاجر عقلی
 آنچه غفات باد الهامی کند دوزخ بایکا نکان کان نکنند * بیت * سوف
 تری اذا انجلی الغبار * افرس تحتک ام حیار * فذلک کار دیدن ملکست
 و باول مغرور کشتن هلاک * بیت * جههان خوششت و لیکن زوال مالک
 اوست * بقا خوششت و ایکن فنا فذلک اوست * امر تم بالزاد و نو دی
 فیکم بار حیل و حبس او لکم لا آخر کم واتم تابعون یا اطفال ار باب صدق
 (لیستل الصادقین عن صدقهم) ترسان و اصحاب طاعت از بیم (المخلصون
 علی خطر عظیم) لرزان غول غفات شما در تیه تهافت افکننده حیاری
 و سکاری لامسلین و لانصاری از اعمال مفلس و از احوال فارغ و از معانی
 خالی هوارا متابع بزبان مسلمان و بدل مشرک (ومن کان فی هذه اعمی فهو
 فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا) تانداء (لمن الملك) بمسامع ایشان نرسد بیدار
 نکر دند * بیت * دردا و در یغا که ازین خاست و نشست * خاک کیست
 مرابر سرو باد یست بدست * آه ای درد الهیدن خبر دارم ادعاسن ایدن
 سالک راه بوآیت کریمه ده بر اشارت دخی وارد که شول قوای نفسیه مؤمنه
 و لطیفه سریه که وارد سری بی من حیث الظاهر قبول ایدوب حقیقت
 واردی من حیث المعنی حامل اولیوب ضمن وارد ده اولان شی سبیل ترک
 عمل ایلسه انک مثلی جمال اسفار اولان چاره بگزیر که اسفار واردی
 من حیث الظاهر حامل اولوب باطنندن جاهل و حقیقت ورود دن غافلدر
 پس اومقوله سالک ترک نفسنه تعزیه کر کدر که وار دایله مجرد تکلم ایدوب
 موجبیه عمل ایتمدی و کذلک قوایه هوا دن اجتناب ایله امر ایدن لطیفه
 مبالغه کیر و ترک امنیه نفسانیه ایتمیوب شرب طبعی ایله تکلم انمکله نفسی

مطمئنانه ظنه دوشوب صحبت خلق ایله اشتغال وتوسع معیشت کندویه
 ضرور و برهنه اولدی ایواه و دروغ * بیت * مارا مشکل که از کدامین
 کله ایم * باری نه زکار وان و نی در کله ایم * آه کیم بی عمل دیوانه لک
 و عمل بی علم بیکانه لکدر عافیت تنها لکده وسلامت سکونده و بوندن تغافل
 اثری سعادتیدر ابدی ز نهار (والتقوی رقیب الله علی القلوب) تحذیرنی
 و (اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسبیا) تقریرینی ایش واکا کوره
 ایش ایت زیرا هر دلده که محبت اوله سخط یوقدر و هر کوکلده که مشاهده اوله
 غفلت مفقود در آه ای طالب درد الله متنبه و آگاه اول که * مثنوی *
 علم کان نبود ز هو بی واسطه * اول علم که بی واسطه تعلیم واستاد جانب
 هویت الهیه دن وارد اولیه * مثنوی * آن نباید همچورنک ماشطه *
 اول رنگ ماشطه کبی الکنز یعنی کلنلرک یوزی بازوسی کبی الکنزوب
 علی الفور محو و نا پیدا اولور و زلزلرک دوز کنی کبی دوزمه قوشمه اولور
 * مثنوی * لیک چون این بار را نیکو کشی * ولکن چونکه بوحل علمی
 خوب چکه سن یعنی علمکه عامل اوله سن (من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم)
 فحوا سنج * مثنوی * بار گیرند و بپخشندت خوشی * بار ثقلتی سندن رفع
 ایدوب حضور قلبه سکا خوشلق و حب ذاتی ایله آشنای بخش ایدرلر یعنی
 (یبدل الله سیئاتهم حسنات) خلعتی ایله تشریف ایدرلر ابدی ای دل آگاه
 * مثنوی * هین مکش بهر هوا آن بار علم * ز نهار اول بار علمی هوا ی
 نفسک و جاه و منصب ایچون چکه که * مثنوی * تایلینی در درون انبار علم *
 حتی درونکنده انبار علم و حکمتی کوره سن و کنج عرفانی بوله سن ای مرد عاقل
 نفس وهو او امنیه جاه دنیا نه در که انک ایچون یوک چکه سن حقیقته نظر
 ایدوب کور که اگر طوینجه یسک نجس حالی اولور سن و کر سنه اولسک
 مجنونه دوز سن او یوسک مر دارو او یانسک متخیر سن پس دنیا نیک عجز قرینی
 وضعف صفت لازمه سیدر ابدی بومر داری ترک ایت * مثنوی *
 تا که بر رهوار علم آبی سوار * تا که اسب رهوار علم و دلدل صبارفتار حکمت
 سوار اوله سن * مثنوی * بعد از آن افتد ترا از دوش بار * اندن صکره
 بار کران سنک دوشکدن آشفه دوشوب ثقلدن خلاص اولور سن آه کیم
 * مثنوی * از هواها کی رهد بی جام هو * بی جام هو آرزو وهو الردن
 چان ره باولور * مثنوی * ای زهو قانع شده بانام هو * ای هودن لفظ

هویه قانع اولان بی محبت هو ✽ نظم ✽ زهو کس نیست اینجایکه خبردار
 ✽ اگر چه بخبر هستی خبردار ✽ هر آن دل کو زهو آگاهی یافت ✽ زخود
 بخود شد و در راه بشتافت ✽ کمال هو که دانست ای دل مست ✽ مکر آن کس که
 بار از تو پیوست ✽ زهو هو بین و هو شوتا تو کردی ✽ بساط عقل کلی در
 نوردی ✽ چو یکتا کردی و جز هو نیایی ✽ دو عالم جز که یا هو هو نیایی ✽
 توانا بیرون نیایی از مسما ✽ نیکشاید دل تو این معما ✽ آه ای برادر بر خوردار
 لوح سینه دن نقوش اغیاری ازاله خود بدایت ارادت در عامه خلق ایسه
 بری ایکی صیار و خواص عارفان هزاری بر کور لر و هو هو دیوب
 بحر هویه غرق اولور لر آه ای غریق بحر هویت و حریق نار جذبه احدیت
 هو ده اولان هاء حاره یا بسه علی الجملة و علی نسبة التفصیل در جئه اولی
 و ثانیه ده جامع بین حرارتین اولوب من حیث الجمع و التفصیل سر صدر در که
 صدر من نور عالم اخرویده اولان سر کر سیدر و اول عالمده مجمع میاه رحمت
 اولان حوضک سری وار در و اول هاء هو بر لوح محفوظ مستدیر نوریدر که
 عالم محسسی تأمل ایلان عارف انده اولان نقوش جليلة القدره نظر ایتد که
 عجایب ملکوت و اسرار نفوسی مشاهده قیلور و هو بر اشارتدر که عقول
 و افکار و وجود ابصار دن مزه اولان غیب مطلقه راجع اولوب صفات
 جلال و جمال ابله متفرد اولان وجود از لیدن عبارت و لا بشرط النسب
 و الاضافات بلکه بحسب اسقاط الدلالات و الاشارات من حیث هی هی
 احدیت مطلقه دن کتبه در کما قال الشیخ الاکبر و الکبریت الاجر قدس سره
 الاظهر فی کتبه المسمی بکتب الباء (ان الهو کتبه عن الاحدیه و لهذا قیل
 فی النسب الالهیه) قل هو الله احد) فهی الذات المطلقة التي لاتدرکها
 الوجوه بابصارها ولا العقول بافکارها و مدرک الادراکات ذات التحول
 و الصورغا من مقام یکون فیہ تجل من التجلیات مثل الانا و الانی و الانت
 و الکا و الهو فی ذلک التجلی فیقع الاخبار عما ظهر من هذه المقامات
 و یقع التنزیه علی الذات المطلقة بالهو فالفهوانیه لاتفار فی الهو ابدا
 و غیر الفهوانیه لاتعرف الهو و انما تعرف الانی و الانا و الانت و الکا فالعلماء
 بالله ما زالوا مر بوطین بالهو فقالوا (لا احصى ثناء علیک فانحجب الهو هنا
 بالک انت کما اثبت علی نفسك) فانحجب الهو هنا بالک و الانت و قال الآخر
 (العجز عن درک الادراک و هو انه لا یدرک مما یدرک)

مطلب
 فی تحقیق بعض
 اسرار هو

ولو ادرك الهول! كان الهو وانما يدرك ماسوى الهو بالهو ﴿ جامى ﴾
 جل من لا اله الا هو * لا تقل كيف هو ولا ما هو * كل فى نعت ذاته الاسن *
 حار فى نور وجهه الاعين * قدس ذاتك كه يرتاز كيفست * كيف هو كفتن
 اندر وحيفت * هو كليت زغيب ذات شناس * مكشش برد كزوات قياس *
 هيچ ذاتى بذات او نرسد * هيچ كل در صفات او نرسد * وقال صدر الملة والدين
 فى شرح اسماء الحسنى وهذه اول كلمة دعا الله عباده اليها بقوله (قل هو) فتم بها
 الكلام ثم قال (الله) وهو الاسم الجامع الخاص الدال على الذات الاحدية
 بجميع اجزائه الحرفية وحقيقته الوضعية وسر الهوية فيه انه لا يظهر الا بعد
 تجرده عن قيود احكام الحروف المركبة لكمال تفرده عن الاغيار وقوة تزهده
 عن حقايق الآثار ثم انه وان كان مركبا من بعض الوجوه من الواو والهاء
 لكن الاصل الثابت هو الهاء فان الواو ساقطة فى آخر كلمة الله وفى التنبيه والجمع
 كقولك هما هم فبقى الهاء تدل على الاحدية المطلقة عند استهلاك الصفات
 واسقاط النسب والاضافات واعلم ان للهاء فى الهوية مرتبة الاولى وفى الالهية
 مرتبة الاخرية فلها البداية فى الهوية والنهاية فى الالهية مشيرة الى اسرار عظيمة
 ومعان جليلة منها ما هب من معانيها نسمات الرجاء على قلوب اهل الكشف
 وهو ان حركة الوجود دورية فعين البداية عين النهاية فلما كان السبق
 للرجة كذلك الماك اليها ومنها جلال الهوية ورفعها على جميع الاسماء
 وهوان الاصل فى الهاء التى هى ضمير الهوية الذاتية انما هو الرفع اشارة الى ان
 كمال الرفعة المطلقة لها ذاتية وانما يرد عليها واراد النصب والجزم من حيث
 قابليتها للحركات الاعرابية اشارة الى جمعية قابليتها جميع النعوت والاحكام
 والصفات والنسب والاضافات واللوازم واللواحق والعارضات ولقوة الرفعة
 التى هى اصلها استلزامت الواو لان الواو اخت الضمة ولها ضمير الجمع
 فى علم العربية كذلك لها الاحاطة والشمول بخصوصيات الحروف فى مراتب
 الخارج والواو باطن الهاء وحركتها عكس حركة الهاء وكلاهما دورية
 فان حركة الهاء ونخرجهما من باطن الصدر بقرب القلب عند اهل الكشف
 فيمتد بها النفس فيمر على مخارج الحروف كلها حتى ينتهى الى ظاهر الشفتين
 ثم يعود عودا سريعا كالبرق الى ما منه بدا منصبا باحكام الحروف كلها
 فى دورتها الجمعية الاحاطية وحركة الواو عكس حركتها اذ يبدأ بمابين الشفتين
 ثم يمتد الى الصدر فيمر على مخارج الخروج كما مر ثم يعود الى ما منه بدأ فحركة الهاء

من عالم الغیب الی الشهادة لما یقتضی ذاتها من مرتبة المبدیة وحرکة الواو
من عالم الشهادة الی الغیب فلهما الاحاطة والشمول علی حقایق اعیان الحروف
فی الدروج والعروج فی مراتب المبدیة والمعادیة وهما منطبقان حقیقة ومعنی
ینطبق احدهما علی الآخر انطباق اول الدائرة علی الآخر ولهما جمیة
حقایق الحروف المقدسة الروحانیة کلها الی هی مواد الاسماء الالهیة اذا ترکیب
بعضها علی بعض علی اختلاف اوضاعها من نتائج ترکیبها وآثار جمعیاتها
لاصحاب العلوم الروحانیة تصرفات فی العوالم الجسمانیة والروحانیة والمملوکیة
السفلیة والعلویة وکما ان ظاهر النفس الانسانی مادة الحروف الملقوطة کلها
کذلک ظاهر النفس الرحانی مادة الحروف الوجودیة کلها وبه قیام الوجود
وهو قیوم الكل لاله الا هو سبحانه ان یشاء معه غیره وهو العزیز الحکیم)
وبالجملة هو بر اسم اعظم که در دله هو هو یامن هو یا من لا هو الا هو دین
عاشق لری وجود مو هو ملرندن فانی وهویت حقله باقی ادر کافال علی کرم الله
وجهه (رأیت الخضر فی المنام قبل بدر فقلت له علنی شیئا انصر به علی الاعداء
فقال یا هو یامن هو یامن لا هو الا هو فلما اصبحت قصصتها علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال لی یا علی علمت الاسم الاعظم) اما ای بحر هو به
غوطه قلیوب ساحل حروفه قالان واسمک مدلولی اولان جمال مسمان
محبوب اولان طوتهلم که نیجه بیک کره هو هو دیمش سن نه بی مفید اولور باری
ذکر هو به مشغول اولدقده صفات جلال وجمالی ملاحظه قیل که مسمایه
مهتدی اوله سن فلهذا حضرت مولانا بیورر لر که ﴿ مشوی ﴾ از صفت
وز نام چه زاید خیال ﴿ اسم وصفتن نه حاصل اولور خیال حصوله کلور
یعنی اسماء صفات وافعالی ملاحظه الیه ذکر ایلسه حق سبحانه وتعالیک
قادریت وخالقیت ورحانیت ورحیمیت ورازقیت ورؤفیتن تذکر ونخبیل
ایتدکده قلبه برشوق ومحبت ظاهر او اور ﴿ مشوی ﴾ وآن خیالش
هست دلال وصال ﴿ وذا کرک خیالی وصال محبوب لایزاله دلال اولور
آه ای عاشق جمال بی مثال ﴿ مشوی ﴾ دبده دلال بی مدلول هیچ ﴿
سن هیچ بر دلال بی مدلول کور دیکمی کور مدک زیرا لاجرم هر دلیک مدلولی
مقرر در ﴿ مشوی ﴾ تائباشد جاده نبود غول هیچ ﴿ مادام که جاده اولیه
غول دخی اولمز یعنی غول مضل اولان ره روانک یولنده اولور حاصل کلام
ذات مسمایه اسماء وصفات دلیل قویم و طریق مستقیمدر ولیکن اول راه

عظیمه شیطان رجیم ونفس لئیم غول مضلدر ضلالت وهدایت خود
 اوصاف اهل طریقه قدر پس اگر صوری واکر معنوی هیچ بر طریقی بقدر که
 انده بردلیل هادی ویا خود برغول مغوی اولیه پس خیال دخی یابودر که
 دلیل هادی ویا خود ضال ومضل اولور والبتہ ہر اسم ایچون بر مسمی اولق
 محققدر زیر ✽ مشنوی ✽ هیچ نامی بی حقیقت دیدہ ✽ هیچ بر اسم بلا مسمی
 و بر لفظی معنی کوردکی معناسز اولان لفظ خود لغودر ✽ مشنوی ✽ یاز کاف
 ولام کل کل چیدہ ✽ یا خود کلک مجرد کاف ولامندن کل دردکی ومطلقا اسمندن
 بوی کلی استشمام ایتدکی ایتدک بونلرک جله سی محالدر ایتدی مجرد مسمایی
 طلب ایتدکسز الفاظ اسمادن نسنه حاصل اولمز وبال دیمکله آغز طنلو اولمز
 پس ای غافل ✽ مشنوی ✽ اسم خواندی رومسمارا بجو ✽ اسمی اوقودک
 یوری مسمایی طلب ایله ✽ مشنوی ✽ مه پیالادان نہ اندر آب جوی ✽ ماه بدری
 آسمانده پیل آب جوده بتله آب جوده مرئی اولان آسمانده اولان ماهک
 عکسیدر باشک قالدیروب سمایہ نظر ایله کہ عین ماهی کورده سن پس الفاظ
 اسماءین مسماء اولیوب بلکه اسماء اسمادر بوتقدیرجه صفات الہیہ بی اسماء
 اسماءہ ملاحظہ ایتک آب جوده ماه مشاہدہ ایتکہ بکزر وانکله حقیقت ماهہ
 وصول میسر اولمز ایتدی حسن جمال لایزالی مشاہدہ ایتک دیلرسک ترک
 هستی ایله فلک اسماء اولان ملکوت صفاتہ عروج ایدوب تجلی آفتاب ذاتی
 معاینہ قیل وظن وخیالدن خلاص اول واسم مسمانک عینی ویا خود غیریمی
 قیدنن بری اول پس علم شریفہ خفی اولیہ کہ عند ارباب الشہود اسماء
 ملفوظہ الہیہ عین اسماء اولیوب بلکه اسماء اسمادر وهر برینک مراتب وکالاتی
 واسرار بی غایاتی اولوب وهر برینک مطلوب منسوبی ہر بر اسماء اولان حقیقتک
 تحقیق ایله حصولہ کلور فاذاکان کذلک اگرچہ کیم حضرات اسماء تجزی
 وانقسامدن سالمدر ولکن من حیث الاعتبار اسماء وحقایقک بعضی اصالیہ متبوعہ
 و بعضی تفسیلیہ تابعہ در مثلاً اجزا وفروع وصفات ولوازمک تفصیلی کی
 پس اسماء متبوعہ اسماء اعلام فی العمومدر یعنی اسماء ذاتدر مثلاً شمس ونور
 قولک کی وصفات ایچون اولان اسماء صفاتدر کہ مثلاً عالمیت ایله موصوف
 اولان مسمایہ اضافت سز معنای علم ایچون اولان لفظ علم کی واسماء تابعہ
 تفصیلیہ صفات وافعال اسماءیدر مثلاً اسماء صفات جرت ایله موصوف اولان
 اجر و حیات ایله موصوف اولان لفظ حی کی واسماء افعال مثلاً باعث وغافر

مطلب
 فی تحقیق الاسم
 والمسمی

ورازق وخالق وبونك امثالي اسماء افعالدر پس فعل فاعله ونسبت واصضاف
لسان استعداد ايله ارادة فاعل وطلب قائل دلالت ابتدائه امرين مذكورين
ايچون نسبت من بوره واصضاف مذكوره نك عيني ظاهر اولوب فلهذا اسماء
ذات وصفات وافعاله منقسم اولدى وهر براسم اسماء باقيه ايله من حيث
الاشتراك اصلي اوزرينه دلالت ابتدائي جهتين اسم عين مسما اولدى والا فلا
كما قال صدر الملة والدين في تفسير (الحمد لله رب العالمين) فنقول فصار اكل
قسم من هذه الاقسام الثلاثة دلالة على الحق من حيث ان الدال على الدال
على الشيء دال عليه وصارت الدلالة على نوعين دلالة بوسط ودلالة بغير وسط
فالتي بالوسط دلالة التزام والتي بغير وسط دلالة مطابقة والاستدلال يحصل
بالاسماء التابعة التي قدما انها كالصفات والاجزاء على الحقائق الاصلية
المتبوعة بنحو مانيته عليه في سر الشكل والتشكل والمشكل وبذلك الاسماء
الاصلية ومنها تظهر اعيان التوابع التفصيلية * وللتابعة حكمان الدلالة
والتعريف بنفسها واصلا ومرتبة وانها تختص المتبوعة بكونها اصلا في وجود
التوابع وفي اظهار سر كونها دالة ومعرفة كما مر فكل تمييز وتعدد يعقل
بحيث يعلم منه حقيقة الامر المميز بذلك التمييز من حيث ذلك التمييز ولزم
التعدله وكونه شرطاً في معرفة الاصل الذي هو منشأ التعدد ومنبع التمييز
وان ذلك الاصل له التقدم بالمرتبة على التعدد والتمييز فهو اسم لانه علامة
على الاصل الذي لا يمكن تعيينه بدون المميز والتمييز والتعدد والتمييز حكمان
لازمان للاسم واللفظ الدال على المعنى المميز الدال على الاصل هو اسم الاسم
واما سبب تنوعات الاسماء فهو الكثرة الناشئة بسبب اختلاف الصفات والخواص
والعوارض واللوازم والوجوه والاعتبارات الناتجة من تنوعات الاجتماعات
الواقعة في المراتب المختلفة للحقائق بحكم الكيفيات والتركيب الظاهرة
بالاستعدادات متفاوتة وسر الامر الاحدى المختص بحضرة الجمع والوجود
فكل ما ظهر في الوجود واماز من الغيب على اختلاف انواع الظهور والامتياز
فهو اسم وفائدته من كونه تابعاً لما تقدمه بالمرتبة او الوجود جماعاً وفرادى
الدلالة والتعريف كما بينا وكل ما بطن فله مرتبة الاصلية والشرطية بالنسبة
الى ما هو تابع له وفرع من فروعه وقد سبقت الاشارة الى ذلك ولما ظهر التعدد
والكثرة في الممتاز الاول من الغيب المطلق المنعوت بالوحدة السابق كل تعيين وكثرت
المميزات لما قلنا ظهر بسر الجمع والتركيب والشروط والاسباب الجزئية والكيفيات

التقدم المشار اليه
في الاسماء ومظاهرها
على اربعة انحاء
احدها التقدم
بالمرتبة كتقدم
العليم على القدير
والآخر الذي
هو التقدم بالمرتبة
والوجود معاً فهو
كتقدم القلم على
اللوحة فان القلم من
وجه مظهر لنسبة
التدبير ومن كونه
محملي الحق فان ذلك
التجلى ينطاق عليه
الاسم المدير واللوحة
نسبة التفصيل ومن
حيث التجلى ينطلق
عليه الاسم المفصل
واما التقدم بالشرف
والمرتبة دون الوجود
فهو الانسان الكامل
فله اول المراتب
المتعينة مع انه من
حيث الصورة آخر
الانواع وجوداً
واما التقدم بالوجود
بالمرتبة فكتقدم
ما عدا الانسان
من الموجودات عليه
قافهم والله المرشد

اللازمة لكل حقيقة معنی یفرد به دون مشارک وافاد کل امر مبرم و من
 من الاسماء فی الغیب الالهی حکما لم یشارک فیہ مبر آخر مع اشتراک جمیع الاشیاء
 المبررة فی الدلالة والنزاع و حصل بکل اسم فائدتان احدهما ما اشتراک فیہ
 مع باقی الاسماء وهو الدلالة علی اصله ومن هذا الوجه یکون الاسم عین المسمى
 فتذكر و الثانية تعرفه بحقیقته و حقيقة ما امتاز به من الصفات عن غیره
 فثبت له السمو المشار الیه بما قلنا و بکونه مطلوبا للترتبة الجامعة للاسماء
 لان یظهر به هذا التميز المخصص به الذی لولاه لم یعقل و ذلك بطلب سابق علی
 طلبه الاستعدادی کما ذکر ﴿ نظم ﴾ حقیقت یشتکان این راز دیدند * درون
 کم کرده این راز دیدند * نکردستی تو چیزی کم چه جویی * تو هم چون
 قطره قلزم چه جویی * درین بحر مسماجان فشان هان * که بسیارست این
 تقریر و برهان * کجا آن عاشق پاکیزه ذاتی * که اورا باشد از این سرشباتی *
 همه گفته سوی تقلید مانده * نه کس را رخت پردر یا فشانده * آه ای عاشق
 جمال سبحانی و مشتاق وصال جلال صمدانی ﴿ مثنوی ﴾ کر زنام و حرف
 خواهی بگذری ﴿ اگر بوالفاظ و ظروف و اسما و حروفدن حکمک و آسمان
 صفاته او چق ایسترسک ساقی جذبه احدیتدن بی لب و کام جام عشق و محبتی
 نوش ایدوب انک کیفیتی ایله ﴿ مثنوی ﴾ پاک کن خود را از خود هین یکسری *
 ذاتکی اوصاف بشریه و کثرات نسبیه و اضافیه دن بالکایه صافی و پاک قیل
 و سمندر و آتش عشقه کیروب ﴿ مثنوی ﴾ همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو *
 آهن کبی آهنلکدن بی رنگ اول یعنی رنگ آهن کبی اولان ظلمات بشریه دن
 نار عشقه نور لامع اولوب ﴿ مثنوی ﴾ در ریاضت آینه بی رنگ شو * نجلیه
 و تصفیه ایله آتش زنه ریاضت آینه کبی بی رنگ اول ﴿ نظم ﴾ بسوزای
 دل که تا خورشید کردی * حقیقت نور تابا وید کردی * تو تا موی ز خود
 آگاه باشی * مثال ذره اندر راه باشی * آه ای دل آگاه ﴿ مثنوی ﴾ خویش را
 صافی کن از اوصاف خود * کنیدیکی اوصاف تعیندن صافی قیل
 ﴿ مثنوی ﴾ تا یبینی ذات پاک صافی خود * تا که کند و صافی و پاک ذاتکی
 کوره سن و وارث حقیقت محمدیه و اولوب اول نور ربانی ایله ﴿ مثنوی ﴾ بینی
 اندر دل علوم انبیاء بی کتاب و بی معبد و اوستا بی کتاب و بی معبد و بی
 معلم و بی استاد علوم انبیایی دل پاکده کوره سن و جلّه اولیایی اول نورده
 جمع اولش بوله سن پس بی کتاب و بی درس علوم انبیایه عالم اولق نه ممکندر

علم من بورك حصولی خود نقل و روایتہ موقوفدر دیوشکده اولور سک
اگر چه کیم علم قال افواه رجالدن اخذہ موقوفدر ولکن علم حال قال ایله
بیلنک محالدر زیرا علم حال برسر غریبدر که طور عقلاک فوقندہ اولمغہ
ذوقدن غیر ی ایله بیلنر نقل و روایت ایله انک دائرہ سنہ کیرلر کما قال الشیخ
رضی اللہ عنہ فی الفتوحات فی علم الاحوال ولا سبیل الیہا الا بالذوق فلا یقدر
عاقل علی ان یجدہا ولا یتقیم علی معرفتہا دایلا کالعلم بخلاوة العسل و مرارة
الصبر ولذة الجماع والعشق والوجد والشوق وما شاکل هذا النوع من العلوم
فہذہ العلوم من المحال ان یعلمہا احد حقیقتہا الا بان یتصف بہا ویذوقہا
وعلم الاسرار وهو العلم الذی فوق طور العقل وهو علم نفث روح القدس
فی الروح یختص بہ النبی والولی واولم یقع الانکار لہذا العلوم فی الوجود لم یقد
قول ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ (حفظت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعائین
من علم فاما احدہما فبثنتہ فیکم واما الآخر فالو بثنتہ قطع منی هذا البلعوم
وان الاکثر منکرون لہ) وینبغی للعاقل العارف ان لا یأخذ علیہم فی انکارہم فلہذا
﴿ مشوی ﴾ کفت پیغامبر کہ ہست ازامتم ﴿ حضرت فخر عالم صلی اللہ
علیہ وسلم بیوردیلر کہ ہم امتدن بعض خواص خورشید طلعتلر واردر کہ
﴿ مشوی ﴾ کو بودہم کوہر وہم ہمتم ﴿ انلر ہم ہم کوہر وہم ہمتمدر
کما قال علیہ السلام (انی لاعرف اقواما ہم بمنزاتی عند اللہ ماہم بانبیاء ولا شہداء
یغبطہم الانبیاء والشہداء لمکانہم عند اللہ ہم المتحابون بروح اللہ) وعن ابی ذر
قال علیہ السلام (واشوقاہ الی لقاء اخوانی یكونون من بعدی شانہم شان الانبیاء
وہم عند اللہ بمنزلۃ الشہداء ینظر اللہ الیہم فی کل یوم سبعین مرۃ یا اذرائی
الیہم مشاق) وروی عن النبی علیہ السلام (ان اللہ عباد قلو بہم انور من الشمس
وفعلہم فعل الانبیاء وہم عند اللہ بمنزلۃ الشہداء) حاصل کلام ممدوح نبی
علیہ السلام اولان شول طائفۃ علیہ در کہ انلرک مرایای قلوبندہ نور حقیقت
محمدیہ لمعان ایتکلہ اخلاق مصطفویہ الیہ متخلق واوصاف الہیہ الیہ متصف
اولوب ہم کوہر نور نبوت و ہم ہمت رسالت اولور لر پس ذکر اول انسان
صفوت حصولہ کلد کدہ محمد المصطفی علیہ من صلوات اللہ الاوفی بیورلر کہ
﴿ مشوی ﴾ مر مر از آن نور بیند جان شان ﴿ اول اصفیانک روح پاکلری
بنی اول نور اصفادن کو رلر ومتصلا بمنزلہ صحبت ایدرلر ﴿ مشوی ﴾
کہ من ایشار اہمی ینم بدان ﴿ کہ بن دخی اول اخوان صفائی اول نور ایله

کوررم و دائماً عرض جمال ایدرم بلکه بروجه - له اتصالده بزکه هیچ فرق
 وانفصال یوقدر زیرا انلرک قلبنده اولان نور الهی بنم نور ذاتمددر بلکه
 انلر اول نورک عیندیر پس بومر تبده غیریت قالمز که حتی انلر بندن و بن انلردن
 منفصل اولهلم وانلر بندن بر نفس غائب دکلددر که بنم حقیقته بول بولمچون
 اسباب وآلات و اوساط و رواته محتاج اولهلم بلکه انلرک علمی الهام الهی و وحی
 ربانیدر و لکن وحی انبیا حالت یقظه ده و نزول جبریل الیه اولور و وحی اولیا ایه
 علی اسان ملک الالهام اولور کما قال الشیخ فی الفتوحات فی الباب الخامس
 و الثمانین و المائین (فن الوحی مایکون متلقی بالخیال کالمبشرات فی عالم الخیال
 وهو الوحی فی المنام فالملق حیثئذ خیال و النازل كذلك و الوحی به كذلك
 و منه مایکون خیالاً فی حس علی ذی حس و منه مایکون یجسده الموحی الیه
 فی نفسه من غیر تعلق حس و لا خیال لمن نزل علیه) و قال (صورة نزول الوحی
 الالهامی علی قلوب الاولیاء ان الحق تعالی اذا اراد ان یوحی الی ولی من اولیائه
 بامر ما تجلی الی قلب ذلك الولی فی صورة ذلك الامر فیفهم الولی من ذلك
 التجلی بمشاهدته ما یرید الحق تعالی ان یعلم ذلك الولی به من تفهیم معانی
 کلامه او کلام نبیه صلی الله علیه وسلم فهناک یجد الولی فی نفسه علم ما لم یکن
 یعلم من الشریعة قبل ذلك کما وجد النبی علیه السلام العلم فی الضربة بالید
 الالهیه کما یلقی بحلاله تعالی و کما وجد العلم فی شربه اللبن لیلۃ الاسراء
 ثم ان من الاولیاء من یشعر بذلك و منهم من لا یشعر بل یقول وجدت کذا و کذا
 فی خاطری و لا یعلم من اتاه به لکن من عرفه فهو اتم و اکمل) پس اول طائفة
 اخصلک علم و شهودی * مشوی * بی حکیمین و احادیث و روات * بلکه
 اندر مشرب آب حیات * حکیمین الیه تسمیه بیوریلان بخاری و مسلمه مر اجعتسن
 و روات و احادیثه توقفسن بلکه آب حیات حقیقی اولان کوکل مشربنده در
 یعنی مرآت دل پر نور لنده معاینه قیلوب (حدثنی قلبی عن ربی) دیرلر و اسانید
 الیه رواتدن اخذ ایتیموب بلکه بالذات مشکات محمدی و فیض اقدس احدیدن
 تلقی ایدرلر کما قال ابو یزید البسطامی (اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا
 عن الحی الذی لا یموت) امدی چشم جهانیان قید بند اسباب اولمغله ذکر اولنان
 اربیدن اوله مرلر تنه کیم مولانا خداوند کار مشوی * شریفک جلد ساد سنده
 (انابت آن طالب کنج بحق تعالی بعد از طلب بسیار) بیاننده بعینه بومعنا به
 اشارت ابدوب بیورلر که * م * چشم بند خلق جز اسباب نیست * هر کله زرد

مطلب
 الوحی الی اولیاء الله
 تعالی

بر سبب اصحاب نیست * لیک حق اصحاب نا اصحاب را * در کشاد و بردنا صدر
 سرا * با کفش نامستحق و مستحق * معتقان رجسند از بندرق * یعنی چشم
 بند خلق اسبابدن غیری دکلدر هر کیمکه سبب اوزرینه لرزا ندر اصحاب
 شهووددن دکلدر ولکن نور محمدینک پرتویله اصحاب اسانید وار باب روایتدن
 مستغنی اولوب هم کوهر نبوت اولان اصحاب وجدانه وار باب کشف و عیانه
 حق سبحانه و تعالی ابواب مشاهداتی فتح ایدوب صدر سرای وحدته ایلتور
 و وارث اکل حقیقت محمدی اولمغله اول نورک خاصه سی بودر که انلرک دست
 همتنده مردلر حیات بولوب و اول نور محبت ایله کوهر روحی نور پاک
 و جوهر جسمی عطرناک اولوب اگر مستحق و اگر نامستحق بندر قیتدن
 آزاد و انوار رحمت ایله دلشاد اولورلر بوابیات شریفه بی بو محمله ایراد دن
 مراد بودر که شراح مثنوی کویا که جلد اولده بو محلی کور میوب (اصحابنا
 اصحاب را) دیو متصل یازوب ای بزم اصحابمزدیو بر حرف ندا تقدیر ایتشالر
 وفی الجملة بو وجهله شرح ایدنلره اول نوره علم یقین حاصل اولوب غیر بلری
 نور محمدیدن محبوب اولمغله عجب بعد و بیابانه دوشوب صدر سرا دکل باب
 سعادتک سمتن دخی بیتا مشلر و سهام فکری اوزاغه آتوب کنج معنایه و وصولدن
 محروم قالمشلر نه کیم حضرت مولانا محل منزورده بیوررلر * م * آنکه حقست
 اقرب از جبل الورد * توفکمنده تیر فکرت رابعد * ای مکان و تیرها بر ساخته
 * صید نزدیک و تودور انداخته * هر که دور انداز تراودورتر * و زچنین
 کنجیست او و مجبورتر * علم تیر اندازیش آمد عجیب * و آن مراد او بده حاضر
 بحیب * ای بسا علم و ذکاوات و فطن * کشته ره رواج و غول راهزن * خویش را
 عریان کن از فضل و فضول * ناکند رحمت تر اهر دم نزول * پس معانی
 کلمات اهل حاله وصول قال ایله محال اولدیسسه ترک بحث وجدال ایدوب
 ﴿ مثنوی ﴾ سر امسینا لکر دیا بدان ﴿ شیخ ابو الوفانک (امسیت کردیا) قولنک
 سرنی بیل و آنجلین سن دخی نور محبتده غرق اولوب مرآت مصفا اولدقده
 مشکات محمدیدن ﴿ مثنوی ﴾ راز اصبحنا عرایبا بخوان ﴿ اصبحنا عرایبا
 رازنی او قوشیخ ابو الوفانک مناقبی مقدمه مشویده و شرح دیباجده تفصیل
 اوزره مذکوردر ای طالب صادق تصفیة درون ایله حصوله کلان علوم
 الهیه نه یوزدن اولدیغنه ﴿ مثنوی ﴾ و رمثالی خواهی از علم نهان ﴿ اگر
 علم نهانیدن بر مثال دیلرسک ﴿ مثنوی ﴾ قصه کو از رومیان و چینیان ﴿

رومیان و چینیانندن قصه سوله * بیت * رموزی دیگر می گویم ای دوست * که مغزی دیگری یابی درین پوست *

﴿ قصه مری کردن رومیان ﴾

﴿ و چینیان در علم نقاشی و صورت کرمی ﴾

رومیان و چینیان صنعت نقاشیده بر بریله بحث وجدل ابلد کلرینک قصه سیدر یعنی نقل اولنور که سلاطین جهانندن برینک زمانده * مثنوی * چینیان گفتند ما نقاش تر * نقاشان چین ایتدی بز علم نقشده جمله دن هنر ورز * مثنوی * رومیان گفتند مارا کروفر * نقاشان رومیان ایتدی بو باده بزم ایچون کروفر و لطافت او فر وار در پس ما بینه دعوی هنروری ظاهر اولمغله صدق مقال نه جانیده ایدیکی باهر اولمغچون * مثنوی * گفت سلطان امتحان خواهم درین * اسکندر زمان و پادشاه جهان ایتدی ای رومیان و چینیان بیهوده دعوی ناپسباندن بلکه دعوايه برهان عاشقه نشان کرک دیمشله ایتدی بو باده بن سزی امتحان ایتک دیلرم * مثنوی * کرشماها کیست در دعوی کزین * که سزاردن دعوايه کزیده کیمدر نمایان اولوب اکا کوره مظهر احسانم اوله سز پس جمله سی قدثت المدعی دیوب * مثنوی * اهل روم و چین چون حاضر شدند * رومیان و چینیان چون حاضر اولدیلر ولیکن فی نفس الامر * مثنوی * رومیان در علم واقفتر بدند * رومیلهر علمده چینیانندن واقفتر ایدیلر پس اظهار مهارت ایچون * مثنوی * چینیان گفتند یک خانه بما * چینیان شاه جهانیه ایتدیلهر نعم الامتحان پس بزه مخصوص برخانه تعیین ایدیکز وای رومیان سز دخی بزه قارشیموب اسکندر زماندن * مثنوی * خاص بسپاریدیک آن شما * خاصه برخانه دخی سزک ایچون تعیین اولمغ اختیار قیلکیز پس هریری پوقوله راضی اولمغله شاه سکندر دخی مراد لری اوزره هریرینه برخانه معین نسلیمه امر ایدوب * مثنوی * بوددو خانه مقابل در بدر * قبولری بریرینه مقابل ایکی خانه وار ایدی * مثنوی * زان یکی چینی ستد رومی دکر * اول ایکی خانه دن برینی نقاشان چین و برینی نقاشان روم الدی * مثنوی * چینیان صدرنک از شه خواستند * چینیان شاه جهانندن صد کونه رنگ ولون ایستدیلر * مثنوی * پس خزینه باز کرد آن ارجمند * پس اسکندر دخی شوکت و پادشاه ارجمند دخی مراد لری نه مساعده ایدوب ابواب خزائن الوانی آچدی

و بی مانع و بلا مزاحم ✽ مشنوی ✽ هر صباچی از خزینه رنگها ✽ چینیان را
 راتبه بود از عطا ✽ هر صباح خزینه پادشاهی و عطیه شهنشاهیدن چینیان
 ایچون الوان کونا کون و رنگهای نقش بوقاون و وظیفه بیورلش ایدی فاما
 ✽ مشنوی ✽ رومیان گفتندنی نقش ونه رنگ ✽ درخور آیدکار را جز دفع
 رنگ ✽ رومیان ابتدیلر ای پادشاه فرمان ران نه نقش لازم نه رنگ مهم ایکسی
 دخی بزم کار یمنه لایق و مناسب دکلدر بزم بلکه کارمزه دفع رنگدن غیری
 سز اوار بو قدر بزه تصفیه و تجلیه بسدر دیوب بونیت ایله ✽ مشنوی ✽
 در فرو بستند و صیقل می زدند ✽ همچو کردون ساده و صافی شدند ✽ انظار
 اغیاردن در دارنکاری باغلدیله و صیقل اوردیله حتی بر می تبه تصفیه ایدیلر که
 فلاک اطلس کبی ساده و صافی اولدیله ✽ جامی ✽ هیچ دانی که این چه
 جلوه کریست ✽ آینه چیست و اندر آینه کیست ✽ آینه اوست و اندر آینه هم ✽ غائب
 از دیده و معاینه هم ✽ امتیاز ایشان ز یکدیگر ✽ هست اعراض باصفات و صور ✽
 الحاصل چینیان نقش دیواره بذل اقتدار ایدوب بر بر یله بو وجهله افتخار
 ایدرلردی که رومیان بزم ایله نیجه برابر کار اولور که اطراف بلادده اولان
 اصناف عبادک صحائف صورت و نهادی بزم رنگ نقش بوقلوغز ایله ملون
 و مصور و جمیع آفاقد اولان اذکیاء حذاقل الواح ضماری بزم حسن جمال
 افلا مز ایله مزین و مبهر اولوب حتی مهارت نقاشیده هر بریم السنه ناسده
 مثل سائر و محدود جهات کبی جمله جهان و جهانیانی محیط و دائر اولمشزدر
 رومیان دخی دیرل ایدی که آه کیم چه نقش و چه نکار بز خود هر بر می کده نک
 کوشه سنده مست و هر بر خخانه نک دبنده باده پرست اولمشزدر اما بخشنده
 بنده نوازی و بخشاینده بی نیازی هر بر گروه خزانه رحمت و میخانه حکمتدن
 برجامه فکرت بردوش قیلش و برجام محبت نوش ایدر مش که بر کره صونیلان
 جام بر دخی تکرار ایتز و بر قد حده اولان باده نک کیفیتی اول برینه بکره مز
 هر برجامه نک بر طراز دیگر و هر برجامک براهتر از آخری وارد راه کیم هر برورد
 خندانک بر طراوتی و هر سکر و نباتک اوز که حلاوتی و هر شاهدک بر در او
 عشو سی و هر رحیقک بر کونه نشو سی وار ✽ بیت ✽ هر صدفی را کهری
 داده اند ✽ هر شجری را عمری داده اند ✽ و با جمله شوائب کدوراتدن خالی
 خلوتخانه جان اصفیا کبی اولان قصر دو صفة باصفاده سر پرده خفا چکیلوب
 نقاشان چین الوان کونا کون و هم و خیال ایله دیوار سینه یه نقش نکار ایدوب

آرایش جمال هنر یله بازار گفتار لرین دوز دیلر ورقم سحر لر یله دیواره
 صورت مر دم یاز دیلر * بیت * ا کر باور نمی داری رواز بخانه چین پرس *
 که نامی نسخه میخواند ز نوک کلاک مشکینم * و مستانکان روم دخی کندی
 صفة قلب پر صفالینی مرآت مصفا ایدوب دفع کدورات و رفع کثرات ایچون
 صقاله لر اور دیلر و دورنکی اوزرینه رنگ بی رنگی بی اختیار قیلدیلر زیر
 ✽ مثنوی ✽ از دو صد رنگی به بی رنگی رهست * رنگ چون ابرست و بی
 رنگی مهست * ایکی یوزدرلو رنگلی لکدن بی رنگلکه یول وار دریغی اسماء
 متقابله وصفات متضاده دن ذات احدیته یول واردر زیر جله اسماء وصفات
 دلائل مسمی و ذاتر مثلا تعینات اسماء وصفات سحاب کبی و وحدت مطلقه
 احدیه ماه و خورشید کیدر و همچنان مظاهر کونا کون دخی ماه اسمایه
 ابرخفا و ظواهر اسماء کبی اولوب * و فی کل شیء له آیه * تدل علی انه واحد *
 فحواسنجه هریری ذات واحد دلالات واضحه در ایدمی بنم نور دیدم
 ✽ مثنوی ✽ هرچه اندر ابرضوبنی و تاب * سحابده هر نه مقوله ضیا
 و روشنایی کور رسک * مثنوی * آن زاختردان و ماه و آفتاب * اول ضیایی
 اختردن و ماه و آفتابدن ییل ابر مکدردن بیلله ایدمی علماء ظاهریده اولان
 انوار علمی و الفاظده اولان اضواء معنایی انلردن بیلوب بلکه انلرک سحب
 افکارنده رونما اولان انواری قلوب طاهره لرین وارث اکلدن اشغال ایدن
 آسمان معرفت اخترلی اولان ارباب محبتدن و نور محمدی یه وارث اولان ماه
 حقیقت و آفتاب وحدت حقیقت محمدیه نک برتوندن ییل و بالجمله همچنان
 هر برابر تعینانده ظهور ایدن آثار انواری فلک الوهیده اولان اختران اسماء
 و ماهتاب صفات و آفتاب ذاتدن ییل * جامی فرماید * یک وجود دست
 سر بسر عالم * همه اجزاش متصل باهم * کره مصمتست و بی تجویف *
 جمع کشته درو لطیف و کثیف * نه در آن فرجه نه فاصله * نه از خلا هیچ
 ظرف را کله * هست مرآت ذات بی همتا * و آن عوارض مجالی اسماء * چشم
 عارف که تیز بین باشد * در شهود جهان چنین باشد * بپند اندر جهان همه
 یک ذات * جلوه کر کشته در شوئن صفات * شد جمال خدا معاینه اش *
 محو مشهود کشت آینه اش * هر کر ایدیه نه حق بیناست * دیده او بدید حق
 نه سزاست * و کر آن رتبه ات شود حاصل * که تو آت شوی و حق فاعل *
 پس چنینان ورو میان وجه مشروح اوزره کاری آتماه ایشد یروب امید احسان

پادشاه زمان وهر بری کندولری استخسان ایله ✽ مثنوی ✽ چینیان چون
از عمل فارغ شدند ✽ اهل چین چونکه عملدن فارغ اولدیلر ✽ مثنوی ✽
از پی شادی دهلهای زدند ✽ شادی و مسرتدن اوتوری دهلهای مقارن
اوردیلر ✽ مثنوی ✽ شه در آمد دید آنجا نقشها ✽ پس شاه جهان دخی
کلدی دیوار چینیا نه نقشه کوردی که ✽ مثنوی ✽ می بود آن عقل را
وفهم را ✽ نقوش مزبوره عقل و فهمی ر بوده فیلور دی یعنی پادشاه
کون و مکان قلم سحر پرداز ورق جان نواز ایله منقش اولان صفة نقاشانه
کلوب کوردی که چینیان صغیفه رموز جانی و مجمع اشخاص روحانی اولوب
فراز مستند فلکده تمکین بولشیر و همدم ماه و پروین اولمشیر پس اول نقوش
غریبه نك نظاره سنی ملاحظه ایدوب و چینیا نك دقایق صنایع عجیبه سن
مطالعه قیلوب تحسین و آفرینلر اوقودی ✽ مثنوی ✽ بعد زان آمد بسوی
رومیان ✽ اندن صکره اول پادشاه ذی الجلال و الجمال صفة صفای رومیان
جانبه کلدی و فرمان قضا جریانی بونک اوزرینسه جاری اولدی که
✽ مثنوی ✽ پرده را بالا کشیدند از میان ✽ پرده نسبت و اضافاتی میان
هستیدن رفع ابتدیلر پس ناکهان پادشاه انس و جان کوردی که ✽ مثنوی ✽
عکس آن تصویری و آن کردارها ✽ چینیا نك صفة جانلرنده اولان اول تصویر
و کردار و نقش و نگار لرنک عکسی ✽ مثنوی ✽ زدن آن صافی شده دیوارها ✽
رومیا نك تصفیه و تجلیه اولمش سطوح سرانرنده پرتو اتندی بر پرتو غریب که
شاه زمان ✽ مثنوی ✽ هر چه آنجا دید اینجا به نمود ✽ هر نه نقش زیبا که
صفة چینیا نه معاینه بیورمش ابدی قلوب صافیسه رومیانده آدن اجلی
و اعلی کوردی بر نمود و شهود که ✽ مثنوی ✽ دیده را از دیده خانه می ربود ✽
نور اصفاسی دیده بی خانه دیده دن ر بوده قیلدی و نقش چینیا ندن اوز که
بر حالت عجیبه دخی کوردی که پادشاه ذوالجلال جان معانی اولان حسن
و جالانی مظهر انوار روحانی اولان صفة مصفای سبحانیده مشاهده قیلوب
اقداح احد اقدن (فاحیت ان اعرف) لیلیه کند و حب ذاتیسی رحیقن نوش
قیلدی و کند و عشوه سنک مست چشم فته اندیشی اولدی ✽ عطار ✽
ای روی در کشیده بیازار آمده ✽ خلقی بدین طلسم گرفتار آمده ✽ غیر
تو هر چه هست سراب و نمایشست ✽ کانیخانه اند کست و نه بسیار آمده ✽
برخود دیدد کرد ز خود سر خوددی ✽ هجده هزار عالم اسرار آمده ✽ عکسی

نذر پرده و وحدت علم زده * در صد هزار پرده پندار آمده * آن چیست
 و زنجاست چنین جلوه گرفته * و آن چیست و آن چه بود در اظهار آمده *
 غیری چه گونه روی نماید چو هر چه هست * عین دگر یکست بدیدار آمده *
 بر هر که یک نفس شده این راز آشکار * انفس بردهانش چو مسمار آمده *
 خلاصه کلام ای برادر سعادت انجام بو حکایه نک ایراددن مراد مولانا
 دانشمندانی چنینانه تمثیلدر که هر صبح و مساعلوم کونا کوندن صحایف
 خواطره بر نقش غریب طرح ایدر و نقوش مزبوره نک رسوم کثرت مذاکره
 و تکرار ملاحظه ایله حفظ ایدر و ورثه مسائلی کالتش فی الحجر لوح
 سینله رینه یزار و صوفیاتی رومیانه تشبیه در که همیشه صیقل ذکر لاله الا الله
 ایله مرآت جانی تجلیه ابدوب و علی الدوام شوق باریدن فی نقوش اغیاره
 همت قیلوب حتی تصفیه لری بر حده ایلرور که مر ایای قلب لری پذیرای
 انوار جمال ربانی و لوح محفوظ علم لدنی اولورننه کیم بیورر * مثنوی *
 رومیان آن صوفیاندای پدر * رومیان اول صوفیاندای پدر که * مثنوی *
 بی ز تکرار و کتاب و بی هنر * تکرار و کتاب و اظهار هنر دن مستغنی لردر
 * مثنوی * ایسک صیقل کرده انداز سینها * پاک ز آرزو بخیل و حرص
 و کینها * لیکن صیقل ایلش لردر سینلر دن بخیل و حرصی و کبر و کینی ازاله
 ایدوب اوصاف بشریه دن پاک اولمش لردر کما قال صلی الله علیه وسلم (ان الله
 تعالی فی الارض اوائی لیست بذهب و لا فضة الا وهی القلوب فاحبها الی الله
 ارقها واصفاها واصلبها ارقها الاخوان واصفاها من الذنوب واصلبها
 فی ذات الله تعالی الحکیم * نظم * مکن آلوده از رنک کنه آن * که ناکاهی
 کنی اینجایه آن * توصافی باش همچون آینه هان * در آینه بین هراینه آن *
 توصافی باش همچون عین خورشید * که نور تست اندر جله جاوید *
 دل و جان صاف کردان تابدانی * که اسرار خداوند جهانی * زهی صافی دل
 آینه رخسار * که کردی فاش معنی را بکفتار * حجاب از پیش کلی بر کرفت *
 ترازید که کلی راه رفتی * تویی اندر میان واصلان طاق * کرفتی از معانی
 جله آفاق * آه ای طالب حب هویت * مثنوی * آن صفای آینه وصف
 دلست * اول صفای آینه وصف دلدر یعنی رومیانک تصفیه صفه ایتدکاری
 ایراد مثلدن مراد و صف صفای دلدر که مرآت مصفا * مثنوی * صورت
 بی متهار اقبالست * صورت بی متهایه قابلدر زیرا مرآت مجلاده صورت

لا بعد جلوه نما اولدینگی کبی آینه دل مصفاة دخی تجلیات ذات وصفات بی
غایه رو نما اولوب ✽ مشنوی ✽ صورت بی صورت بی حد و غیب ✽ بی حد
و بی حد اولان صورت بی صورت غیب مطلق ✽ مشنوی ✽ زآینه دل تافت
بر موسی زجب ✽ موسایه جبیندن کوکل آینه سندن درخشان اولدی کما قال
تعالی لموسی علیه السلام (واضح یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء
آیه اخرى) قال الجید فی قوله واضح یدک الی جناحک اجع علیک همک
ولاتشت سرک) وقال بعض العارفین (اقطع مرادک عن الکنونین وکن
مریدا لثا لثکون مرادک) یعنی جناب هو بتدن موسی علیه السلامه فرمان
قهرمان غیرت بووجهله صادر اولدی که یا موسی یدهمتی بزم شهود کبریا
ومشاهده جمال یکتا من دن غیریدن قطع ایله که بزم نور احدیغز ایله متصف
اولدینگی حالده ید بیضا ظاهر اولوب بزم فیض اقدس من ایله اکوان وحدانندن
مقدسه اوله حتی بزم آیات تجلیات من اولوب جهان وجهانیه سنک نور وجهکدن
نور تجلی کبریا من ایله پس موسی علیه السلام دخی ید ظاهره سنی
محل قلب اولان جنب باطنی سنه ضم ایدوب کونین دن خروج ایله اظهار
ایتدکده قلبه اولان انوار مشاهدات ایله یدیدار اولدی ومقام ادبه مکین
اولوب جانب ماسوایه من بعد تحریک ید ایتدی کما حکى روز بهمان البقی
قدس سره الجلی (ولی فیه واقعة کنت یوما حضرت الحضرة فی الخلق فاخرجت
یدی بین یدی الله سبحانه مجردة للقاء فنادانى هوانف الاسرار اضم یدک
ولا تجردھا فانھا سوء الادب فی الحضرة الخاصة فاخذت یدی الی جنبی فاربت
بعد ذلك اشياء فی قلبی وفی صورتی ما لا اطیق وصفه) پس اگر موسی علیه السلام
واکر جمیع انبیاء عظام واولیاء کرامه صورت بی صورت غیب هویت
ومشاهده جمال آفتاب احدیت بلاشک ولا یرتاب کوکل آینه سندن لمعه تاب
اولدی آه ای عاشق جمال الله ✽ مشنوی ✽ کرچه آن صورت نه کنجدر فلک ✽
نی بعش وفرش ودریا وسمک ✽ کرچه صورت بی صورت غیب اولان تجلیات
ذاتیه وجمیع اسماء وافعال وصفاتی مجتمع اولان حضرت الهیه فدلکه وعرش وفرش
ودریا وسمک صیغمن ✽ مشنوی ✽ زآنکه محدود ست ومحدود ست آن ✽
زیرا که بونلرک جمله سی محدود ومحدوددر پس نامحدود محدوده صیغماق
محالدر اما بر فحواى (لا یسعی ارضی ولا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن
القی) مرآت قلبه بتجلیات ذاته وصفاته وبکمالات اسماء وافعاله مرئی ومشاهد

مطلب

نبتة از اسرار
واضمم الیک
جناحک

اولور آکا بیه که ✽ مثنوی ✽ آینه دل را نباشد حد بدان ✽ دل آینه سینه حد
و غایت اولن تحقیق بیل وسعت قلب بالدفعات بیان اولنغله تکراره حاجت
قالماشدر ✽ شعر ✽ مؤمنك قلی ایچنده چونکه بیت الله در ✽ نیچون
عزت الیرسن آنده چون الله در ✽ اول نظرگاه خدا کیم عرش او قورلر آدنی ✽
عارفك قلیدر اول کیم تخت شاهنشاه در ✽ ایسته کل دل اهلنی کیم اول
یلور حق یولنی ✽ کیم آنک روشن دلنده حقه طوغری راه در ✽ یرده کوکده
هر نه کیم واردنی وعقیده هم ✽ جمله سندن بلکه یخشی بر دل آکا در ✽ ای
نسیمی هر کیم اول دل کعبه سن قیلدی طواف ✽ ایردی مقصود و مراده
واصل دلخواه در ✽ فاما فرش و فلک و دریا و سمکه صیغما یوب بر قبضه خاکده
اولان قلب پا که صیغدیغنه عقل جزوینک ادرا که بحالی اولیوب و فکر دراک
یونکته نك اشکالی حلنده دم بسته و لال اولنغله لاجرم مولانا جلال الدین رومی پیوردر
✽ مثنوی ✽ عقل اینجا ساکت آمد یا مضل ✽ عقل جزئی یو باید ساکت
کلدی یا خود مضل اولدی ✽ مثنوی ✽ زانکه دل با اوست یا خود اوست دل ✽
آکا بیه که یا کو کل آنکله در و یا خود دل اولدر ملاجی نه خوب دیمشدر
✽ نظم ✽ هر که ناظر بحال مرآت ✽ صورتش دیدن از محالات ✽
هر کرادیده هست بر صورت ✽ بیند آینه محو در صورت ✽ جان شود کشف
سر ربانی ✽ سرزند زو صدای سبحانی ✽ ابدی ای دل مصفای ذات بی حلول
و اتحاد ✽ مثنوی ✽ عکس هر نقشی نه تابد تا بد ✽ جز زدل هم با عدد
هم بی عدد ✽ ابد الابد هر بر نقش عکسی هم با عدد هم بی عدد مرآت
قلبدن غیریده لمعان ایتمز یعنی با عدد اولان صفات متقابل و مرتبه واحده
و بی عدد اولان جمعیت ذاتیه و مرتبه احدیه نك انوار بی نهایتی کوکلدن
غیری مجلا ده جلوه نما و لماز مرآت صفات و ذات اولان قلوب اصفیاده
✽ مثنوی ✽ تا بد هر نقش نو کا بد برو ✽ می نماید بی حجابی اندرو ✽ الی ابد
الابد هر نه نقش بی تکرر تجلیات الهیه که قلبه کلور بی نقاب و حجاب مرآت
دلده رو نما اولور ✽ اوحدی ✽ چند چند ای دل ملامت کش ✽ زین من و ما
درین عمامه و فوش ✽ چند کوی که خانه تاریکست ✽ نیست تاریک چشم
نست اعمش ✽ قابل نیست چون پذیرد نور ✽ آتشی نیست چون بسوزد غش ✽
دل ز دنیا و آخرت بردار ✽ بچنین جوع و روزه کیر و عطش ✽ رخ بو وحدت نهاده
بر کبر ✽ از میان اختلاف روم و حبش ✽ سرگردان ز خنجران دوست ✽ رخ

میچنان زیر آن ترکش * ابدی بنم روح * منوی * اهل صیقل رسته اند
 از بوورنک * اهل صیقل بوورنکدن خلاص اولمشلردر فلهذا * منوی *
 هر دمی بیند خوبی بی درنک * هر برده مددی درنک بر حسن وجه مال کوررل
 یعنی مقامات صفات برنده توقف ایتموب هر برنفسده تجلیات الهیه غیر
 متاهیه جالی مشاهده قیلورل واول اخص خواص برطائفه علیه در که
 * منوی * نقش وقشر علم را بکذاشتند * علمک نقش وقشرنی ترک
 ایتشلردر * منوی * رایت عین الیقین افراشتند * رایات عین الیقین
 واعلام حق الیقینی یو جلمتشلردر * منوی * رفت فکور وشنایی یافتند *
 فکدراکلری کک * ادوب روشنائی بولمشلردر * منوی * نحر و بحر
 آشیایی یافتند * آشنالک نحر و بحرینی بولمشلر واولزدن اول اولمشلردر
 * منوی * مرک کین جله ازودر وحشتند * موت که جمله خلق جهان
 اندن وحشت و نرفته درل * منوی * می کنند این قوم روی ریش خند *
 بوقوم عشاق اول موته ریش خند ایدرل آکابناء که * منوی * کس نیابد
 بر دل ایشان ظفر * قل وجفا ایله کسنه انلرک قلبسه ظفر بولماز اگرچه کیم
 منصور ونسیم کی نیجه عشاقی بردار ایتشلردر ولکن انلره نه غم که
 * منوی * بر صدف آید ضررنی بر کهر * ضرر صدفه کلور کهر کلز
 زیرا اول عارفان ربانی وعاشقان سحانی ذل اگر اهدن قصدلر بی ته ذیب
 وتصفیه وصیقل محبت ایله دللر بی تجلیه ایتکله حق جل وعلا دن هر نه
 ظاهر اولورسه قبول ایدوب عین الیقینک حصولیه خبر عیانی مرتبه سنه
 واروب استدلال ایله استدرا کدن غنی اولمشلردر وشهودلری محباب علملرین خرق
 ایدوب حق الیقین مرتبه سنه نائل اولغله اسفار صحیح کشف ایله کلفت یقیندن
 خلاص وحق الیقینه محض فنا وحقله بقا بولمشلردر وشهود حضرتده
 اضحیلاهیة مأنوس اولغله اوصاف خلقیه دن بکلیتهامقطع اولوب تن قیدندن
 یکمشلردر پس بومقوله اصفیایه موت اصابت ایتک عین حیات و بی پیرهن
 یار ایله ملاقات اولغله موته جان ویررل قنده قادمی که فرار ایدرل وغالباً عادت
 الهیه بونک اوزرینه در که اهل ظواهر بونلره لاجرم عداوت ایدوب اکثرین
 قتله مبادرت ایدرل اول عاشقلرک خود قشر بادام وصدفی لؤلؤ کی صدف
 جان اولان تن حجابی عن اصلها رفع اولوب من کل الوجوه کدردن عاری
 جوهر مجرد ویکتا اولق مرادلر ایدر ابدی ضرر صدفه کلور کوهر جانه

کز وهر نه جفا کیم اولسه جانہ صفا اولور نسیمی نه خوب دیمشدر ﴿ شعر ﴾
 جانہ سندن ہرنہ کلسہ جانہ خوشددر یخشی در ﴿ جان فداسی عشق ایچون
 جانانہ خوشددر یخشی در ﴿ ہرنہ جور اولسه بکاسندن کوکل خشنود اولور ﴿
 حق بیاور کیم اینجمن فرمانہ خوشددر یخشی در ﴿ ہم صوبن ہم صوبیدن
 زاهد من سندن دکل ﴿ جلدہ آیتہ ام پنهانہ خوشددر یخشی در ﴿ حق یولندہ
 عشق ایلہ باش و برمین مر دود اولور ﴿ لاجرم میدان اری مر دانہ خوشددر
 یخشی در ﴿ قال الشيخ فی کتابہ التجلیات فی التجلی العالہ (قلت للحلاج لم ترک
 بیتک یخرب فتبسم وقال لما استطالت علیہ ایدی الاکوان حین اخلیتہ فافیت
 ثم افیت واخلفت ہارون فی قومی فاستضعفوه لغیبتی فاجمعوا علی تخریبہ
 فلما هدوا من قواعده ما هدوا رددت الیہ بعد الغناء فاسرفت علیہ وقد خلت بہ
 المثلث فانت نفسی ان اعمر بیتا تحکمت فیہ ایدی الاکوان فقبضت فیضی
 عنہ فقیل مات الحلاج والحلاج مامات ولكن البیت خرب والساکن ارتحل
 فقلت له عندی مانکون بہ مدحوض الحجة فاطرق وقال وفوق کل ذی علم
 صلیم لا تعترض فالحق یدک وذلك غایۃ وسعی فترکتہ وانصرفت) آہ ای طالب درد
 الہی بوطائفہ علیہ مر ایای سبحانی ﴿ منوی ﴿ کرچہ نحو و فقہ را
 بکذاشتند ﴿ اگرچہ قواعد و رسوم نحو یہ و قوانین مسائل مر سومتہ فقہیہ بی
 ترک ایتشلردر ﴿ منوی ﴿ لیک نحو و فقر را برداشتند ﴿ لکن نحو و فقری
 حصولہ کنوروب اوج وحدتہ ارتقا ایتشلردر یعنی قید ہستی دن مجرد اولوب
 بحر وحدتہ غرق و رسم تعیندن مضمحل اولمغالہ شہود فنادن دخی فانی
 اولوب برق عین ایلہ جمع بقا اوجنہ اعتلا ایتشلردر ﴿ منوی ﴿ تانقوش
 ہشت جنت تافتہ است ﴿ حتی نقوش ہشت بہشت درخشان اولمشدر
 ﴿ منوی ﴿ اوح دلشاز را پذیرا یافتہ است ﴿ انلرک لوح دلار بنی پذیرا بولمشدر
 یعنی جنات افعال و صفات و جنت ذانک انوار تجلیاتی انلرک مر آت دلارندہ تابان
 اولمشدر ﴿ شعر ﴿ جنت عدتمش یوزک ایشدہ لیکدہ کوثری ﴿ ایلمینجہ دل
 بری بولمدی کیمہ دلبری ﴿ حشر و حساب و محشرہ قائل ایلک کل ایشدہ کور ﴿
 حلقہ لرنده زلفنک شول عرصات و محشری ﴿ لوح ضمیرہ نقشکی صبح ازلدہ
 یازمشم ﴿ محوایدہ مز بوصفہ دن کیمہ بو نقش و پیکری ﴿ جالہ کیمکہ کوکلانی
 عشقکہ قیلدی وطن ﴿ دیوہ مسلم ایلدی مملکت سکندری ﴿ عشق اتکین
 طوت ای کوکل آت باشکی آغنہ ﴿ کورنہ دیرم سکایش عشقہ یا پشمہ سر سری ﴿

آه ای عاشقان مولی و انیسان حب و ولا اول اولیا واصفیا ✽ مشوی ✽ برترند
از عرش و کرسی و خلا ✽ عرش و کرسی و خلا دن بر تر و اعلا در
✽ مشوی ✽ ساکن مقعد صدق خدا ✽ مقعد صدق خدا ساکن بریدر کما قال
تعالی فی سورة القمر (ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملک مقتدر)
یعنی تحقیقا شول اتقیا واصفیا که غبار تراب طبیعت و ریاح پرا کدار هوا
و شهوتدن اتقا ایده لر جنات قلوب و نهر معارف جبروتده راحت و موضع حکمتده
استراحت ایدر لر که موضع مزبور قدرتک عندده در قال السمنانی ان فی هذه
الآیة اسرار ارجة اشرح لك نبذه تستفید منها ما یبهر به عطف ارادتک فهی
ان مفاتیح الغیب و مقعد الصدق و ام الکتاب عنده فی عالم الجبروت و هی مظاهر
جبروتیه بصفات لاهوتیه و هی الحیوة و السمع و البصر و الکلام و العلم و القدرة
و الارادة و الحکمة و جواهر الملائكة الاربع العناصر الاربعة فی المملکوت و هی
مظاهر المظاهر الصفات الجبروتیه و ان الانسان المنفوخ فیہ الروح مظهر
المظاهر المملکوتیه الی هی مظاهر لمظاهر الصفات الجبروتیه الی هی مظاهر
الصفات اللاهوتیه و الانسان ناسوتی و به یتتم امر الحکمة و هو انت فانظر
الی نفسک لترى آیات افعال الحق و ادخل فی نفسک تشاهد آیات صفات الحق
و صقل مرآت نفسک لتشرف بمشاهدة جمال الحق و ارحم لنفسک بنفسک
و لاتضع قدمک خارجا من حرم نفسک لانها بیت الله الحرام و کعبه الامان
و دار السلام و فیها الجنة و الرضوان و الروح و الیحان لئلا تضل فی بادية الحرمان
بالحیة و الخسران فالعالم باسره ملک و ملکوت و غیبه و شهادته و انفسه و آفاقه
انسان صغیر و الانسان عالم کبیر فالویل لمن ترک الکبیر للصغیر و الحقیر من یقع
بالقلیل من الکثیر) آه ای دل آگاه علاء الدوله نک تحقیقی مسموعک اولدیسه
مرتبہ انسانی مشاهده قیلوب ✽ بیت ✽ آدمه کل آدمی بیل آدمی ✽ آدمی اولئرک
بودردمی ✽ آه ای انیس حرم انس جمال خدای متعال جل عن الشبه و المثال
نعت معرفت و محبتله ذات بی مثالنه اقبال ایدوب ظن و خیالدن تفریع بال
ایدن اتقیای کریم الخصالک منازل و محافلنی وصف ایدر که منازل مزبوره
قربات مشاهده و مقامات معاینه در که انک جنانی رفارف انس و انهاری انوار
قدس اولوب حضرت حق و فیاض مطلق اول عباد اصفیای شول بساط
زلفه و مداننده اجلاس پیور مشدر که اصحابنه علت قهر ایله تغیر تطرق
ایتموب مکاشفه و مشاهده لری ستر و حجابله زائل اولمز فلهدا اول محل کرامته

مطلب —

نبذه من تفسیر
فی مقعد صدق

مقعد صدق تسميه اولنوب قربى دائمه ومواصلتى سرمديه در ولهذا قال
 جعفر الصادق (مدح المكان بالصدق فلا يقعد فيه الا اهل الصدق وهو المقعد
 الذى يصدق الله فيه مواعيد اوليائه بان يبيح لهم النظر الى وجهه الكريم)
 وقال الواسطى (هم اهل الصفوة والتحققون فى انوار المعارف الذين لا يحبهم
 الجنة والنعيم ولا شئ عنه اولئك فى مقعد صدق عند مليك مقتدر) آه اى دل
 آگاه اول عارفان بالله ديناده و آخرنده شول غرباء حقدر كه كونندن خروج
 ايتكله فقر ذاتى ايله متحقق اولدقنر بچون حق جل وعلا انلرى دائرة نقطه
 وحدته ادخال ايدوب افراد آفريده دن هيچ فرد انلرك حالنه مطلع اوليوب
 ارباب صدق انلرك عشقنده واصحاب شوق انلرك طلبنده در والله بذلك قادر
 مقتدر فلذلك قال (عند مليك مقتدر) وقال عليه السلام (الفراء جلساء الله) آه اى
 طالب الله ذكر اولئان غربادن بايزيد بسطامى به سؤال ابتدكر ندره بيورديلر كه
 (الغريب من اذا طالبه الخلق فى الدنيا لم يجدوه ولو طالبه مالك فى النار لم يجده
 ولو طالبه رضوان فى الجنة لم يجده فقيل فابى يكون يا بايزيد فقال (فى مقعد صدق
 عند مليك مقتدر) اللهم ارفع هممتنا بطلب الملك القدير ووفقنا لمناجاة حبيبك
 المنير صلى الله عليه وآله واصحابه والتابعين باحسان الى يوم النشور
 پس طائفة غريبه من بوره ايمان غيبى دن عيئيه وعلم رسمى دن
 شهودى به اعتلا ايتكله مولانا خداوندكار مناسبت ايله
 اشوبيانه شروع بيورديلر

تم الجلد الرابع فى المطبعة العامرة فى سنة ١٢٨٨ شهر شعبان المعظم
 ويليه الخامس اوله (پرسيدن پيغمبر عليه السلام زيدرا كه
 امر وزجوني)





3 1761 07967910 6